

بسم الله الرحمن الرحيم



الحمد لله رب العالمين



والصلاة والسلام على من لا نبي بعده



بسم الله الرحمن الرحيم

هو الاول والاخر والظاهر والباطن وبكل شئ عليم این کلمات اعجاز سات هم مثل جود شای الهی است
تعالی و تقدس که در کتاب بحیر خطیب کبریائی خود بیان خوانده و هم متضمن نعت و وصف حضرت رسالت پناهی است
صلی الله علیه وسلم که وی جازاد او را بدین توصیف نموده و چندین اسماء حسنی الهی جل شانہ است که در درجی متلو و غیر متلو
حبیب خود را بدان نامیده و علیه جمال و علی کمال وی ساخته اگر چه وی صلی الله علیه وسلم تمامه اسماء صفات الهی متخلق و
متصف است با وجود آن بعضی از آن بخصوص نامزد و نامور گفته است مثال نور حق عظیم حکیم مومن بهمین الی یاد
روح الرحیم و جز آن و این چهار اسم اول و آخر و ظاهر و باطن نیز از آن قبلیست اما اول می صلی الله علیه وسلم اولست در اینجا
که اول مخلق الله نوری و اولست در نبوت که گشت نبیا و ان ادم لمجدل فی طینة و اول محیب در عالم در روزیست
است بر کرم قالوا ابی و اول من امن بالله و ذلک امرت و اما اول المؤمنین و اول من تنشق عنه الارض و اول مریض
در باب انجود و اول من یفتح له باب الشفاعة و اول من یصل الجنة با وجوب سبق و اولیت اخر است در نیت و رسالت و کن
رسول الله و خاتم النبیین و کتاب او آخر کتب و درین او آخر ادیان است چنانکه فرمود سخن الاخر و الی الباقون و در حقیقت این
اخیریت و خاتمیت در نیت موجب اولیت و سابقیت است در فضیلت که حاجی و ناخج همه کتب ادیان شده بر سر محال و عزیز از
الظاهر الباطن ظاهر است انوار او که تمامه آفاق را در گرفت و عالم را روشن ساخته است و هیچ ظهور

ظهوری مثل ظهوری و بی نور می مانند نور می نیست و باطن است هر دو یکی که یکپس در یک حقیقت
 حال می راه نبرده و دور و نزدیک همه در نظاره کمال و جمال می حیران خیره مانده و هر یک شش معلوم و
 صلی الله علیه و سلم داناست بر همه چیز از شیوات ذات الهی و احکام صفات حق و اسماء افعال و آثار و
 جمیع علوم ظاهر و باطن اول و آخر احاطه نموده و مصدوق و فوق کل ذی عالم علم شده علیه من الصلوات
 افضلها و من النجیات اتمها و اکملها اما بعد میگوید بنده مسکین عبد الحق بن سبغت الدین دلو می قادر
 و فقه الله بما يحب و رضاء و جعل اخره خیر من اولاه باعث بر جمع و تالیف این کتاب که مسببی است
 بهدایج النبوة و درجات الفتوة آن بود که سالها شوق جان و ذوق ایمان مرا بران میداشت که
 کتابی در سیر مصطفوی و شرح احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم که این بنده حق خدمت آن بجا آورده و
 جایگزین کرده است سازد و تکمیل و تمهید آن برآورد و التماس فرزند عزیز نور دیده دلش منیش نور الحق خصه الله تعالی
 عز و جل بفضیله المطلق موبد و مود که آن میشد و لکن چون امر میشد یعنی توفیق نمی یافت جلوه جمال شایسته مقصود در
 توقف بود و چون از فساد زمان انحرافی در مزاج وقت بعضی درویشان مغرور این روزگار راه یافت
 و از تیرگی آئینه استعداد و تنگی حوصله ادراک پایه ارفع و مقام اقدس محمدی را که یکپس را بدرک
 و دریافت آن راه نیست نشاخته و تقصیری در ادای حق اعتقاد نموده و از جاده دین قویم و صراط مستقیم
 بر افتاده بودند لازم حق نصیحت درین سلمان آن نمود که احوال و صفات قدسید سرور انبیا و امام اولیا و مختار
 رسل و استاد کل معادن علوم اولین و آخرین و منبع فیض انبیا و مرسلین اسطوره فضل و کمال و مظهر هر
 حسن و جمال هم شایده و هم مشهور و هم وسیله و هم مقصود چه نگارش نماید و این خیر انرا از حقیقت حال
 آگاه گرداند و غافلانرا از خواب غفلت بیدار سازد و طالبان را راز و بره آورد و عاشقان را در ذوق و شوق
 درآرد پس کتابی آید شامل احوال مبداء و مآل و حسن و جمال و کمال آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون ناشی از
 نشاء ذوق و محبت بود در اندک مدت که از مجرای عادت بیرون می نمود و وجود پاک و کاتب حروف تحقیق خبر
 ندارد که کی آغاز یافت و کی بانجام رسید و الله ولی الرشاد و الیه المبدأ و العباد و ترتیب کتاب بر پنج قسم آمد
 قسم اول در فضایل و کمالات آنحضرت صلی الله علیه و سلم از حسن خلقت و جمال صورت و اخلاق
 عظیم و صفات کریمه و فضل و شرف و بی صلی الله علیه و سلم که آیات قرآنی و احادیث صحیحیه ثابت گشته و
 ذکر شریف می در کتب سابقه و ذکر امت مرحومه می در این کتب و ذکر فضایل مشترک میان و

و انبیاء دیگر و کمالات مختصه نبوی از معراج و جزآن و ذکر محجرات قاهره و آیات بامره وی صلی الله علیه و سلم
و ذکر اسامی شریفه وی و فضایل و کرامات و درجات که در نشاء آخرت مخصوص ذات باریکات وی
خواهد بود از عموم شفاعت و خصوص سیلت و بیان حقوق آنحضرت صلی الله علیه و سلم که واجب است
بر خلق رعایت آن از ایمان و طاعت و اتباع و ذکر عبادات شریفه که مقررات درگاه و عادات کریمه
که محبوبات آنبی اند سبحانه و تعالی و این قسم بر یازده باب مطابق ارقام عددی که بر دوس این سایل
رسم کرده شده است ترتیب یافت **قسم دوم** در ذکر نسب شریف و حمل و ولادت و رضاع
آنحضرت صلی الله علیه و سلم و کفالت عبد المطلب و موت وی و امداد اعانت ابوطالب مراور او و سفر
کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم همراه ابوطالب بیاب شام و شناختن بحیراء را به مراد و ایمان
آوردن بنبوت وی و ترویج ندیکه و ذکر نهای کعبه و بدو و جی و ظهور دعوت و وفات ابوطالب و ذیت
کفار و هجرت صحابه بیاب حبشه و رفتن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیاب طایف و بیعت جن
و ذکر هجرت انصار و انبثاث باعث هجرت در رسیدن بدین مطبوعه و ترتیب انقسم بر چهار باب
اتفاق افتاده **قسم سوم** در ذکر وقایع سنوات که از ابتدای هجرت تا مبادی مرض و وفات
و قوع یافت و چون رسال پائی علیحده است احوال این قسم نیز در معنی مرتب برده باب
خواهد بود اگر چه بعنوان ابواب مذکور نگشته **قسم چهارم** در ذکر حدوث مرض و استدواء آن و وقایع که در ایام
مرض و در وفات و قوع یافت و ذکر غسل و تکفین و نماز و دفن و اثبات حیات انبیا و این قسم مرتب
بر سه باب آمد **قسم پنجم** در ذکر اولاد طاهره و ازواج مطهره و سرسره مکرر مدوی صلی الله علیه و سلم
و ذکر اعزام و دعوات و جدات و اخوة رضاعی و ذکر خدام و موالی و حراس کتاب امرارسل و عمال
و خطباء و شعراء و موزنین و آلات حرب و دواب امثال آن ترتیب این قسم بر یازده باب اتفاق
افتاد **قسم ششم** در بیان بعضی از صفات کماله وی صلی الله علیه و سلم بطریق اقل
معرفت و طریق توجه و استیجاب **قسم هفتم** در بیان اقسام اولاد فضایل
و کمالات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در این قسم یازده باب است **باب اول** در بیان
حسن خلقت و جمال صورت وی صلی الله علیه و سلم اما وجه شریف و
سایه الله علیه و سلم مرات جمال الهی است و مظهر انوار تافتاری وی بود در صحیحین از برابر بن عازب

غائب آورده گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم خوب روی و خوشنویس ترین مردم صلی الله علیه و سلم
 و در حدیث ابی هریره آمده ماریت شبیه اسیر من رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ندیدم من هیچ چیز را
 بهتر و خوشتر از رخ خدا و در قولی ماریت شبیه و نگفت این نام را چنانکه مبالغه بیشتر است که خبری و حسن و
 فائقی بر ماریت شبیه بود و گفت چنان روشن تابان بود که گویا سیر می کند آفتاب در روی صلی الله علیه و سلم
 و در حدیث دیگر آمده که چون می دیدی تو او را گویا می دیدی آفتاب طلوع می کند نیست تا شب نیست
 روزی زاده آفتابی چو تو ندارد و یاد مقصود بیان سطوع و اشراق و لمعان و وجه مبارک و در
 روشن دوست و در حدیث بخاری آمده که بر سیده شد از بر این غائب که آیا بود روی روشن آنحضرت
 مانند شمشیر یعنی در لمعان و صفات و روشنی گفت نه بلکه بود مثل قرچون در تشبیه سیف معنی تدویر
 فوت میشد عدول کرد به سوی قمر از جهت اجتماع دی بر دو صفت را تدویر و لمعان در روایت مسلم آمده
 که گفت نه بلکه مثل آفتاب و ماه بود یعنی مستدیر بود و اگر چه مشرق و لمعان در آفتاب بیشتر است اما در ماه
 است که در آفتاب نیست و ملاحظه صفتی است که در دیدن خوش آید و در دل جای کند و دیگر آن فوق
 است و در صفت او به بیان راست نیاید چنانکه گفته است همیشه شاید آن نیست که موی و میانی دارد
 بنده طلعت آن باش که آنی دارد و باین فراق می کنند در میان صباحت که صفت یوسف علیه السلام
 بود و ملاحظه که گفت محمد است صلی الله علیه و سلم که فرمود انا المرحوم و اخی یوسف است و باید دانست که تدویر
 وجه مبارک آنحضرت صلعم نه بران وجه است که گردش دایره باشد چنان از دایره حسن و جمال بیرون
 است بلکه مراد آنست که در وی نوعی از تدویر بود و دراز نبود و آن در حسن و جمال و عظمت و جلال
 ادخل است و آمده است که نبود روی مبارک وی مکلف و نه معظم و مکلف مدد و وجه را گویند که سخت بود
 باشد و در شفا گفته که مکلف قصیر الذن و این مستلزم تدویر وجه است زیرا که طول وجه بطول ذن می باشد
 و معظم بر وزن معظم اما سیده روی پر گوشت در قاموس معنی تدویر و اجتماع نیز در وی اخذ کرده و او معنی
 سکن و تخفیف هر دو آید و بر دو تنفی است و سهل الخدین نیز آیه و سهل زمین نرم همواره در معنی روایا
 اسیر الخدین آمده از سیلان در هوا و سبب لذت از این تاثیر نقل کرده که اساله در خدین معنی استاله است
 و آنکه بلند و برآمده باشد گفت شیخ ابن حجر عسقلانی که این است باعث کرسی را که بر سید ایا بود وجه شریف و
 مثل سیف قائم و در بعضی احادیث تشبیه وجه شریف لقطه قمر و شقه قمر که بمعنی قطعه و نصفت است

عظیم بزرگ و منظم و مهیب در نظر انظار گویان گویند خشید روی مبارکی می بخور خشید ماه در شب
چهاردهم و در تریح تشبیه کمال آنحضرت بماه بر تشبیه آفتاب چنانکه سابقا اشارتی بآن کرده شد گفته اند که ماه
بر میگذرد دیده را بنور خود و آنس میگرد و لذت می یابد دل بمشاهده وی و ممکن است نظر کردن بوی انجلان آفتاب
در خیره می گرداند نظرا و ذوق نمی بخشد دل را نعم تشبیه ذات عظیم الصفا و صلی الله علیه و سلم با آفتاب در سطوت و جلال
و نور بخشی و ظهور نور وی در ذات عالم و در عدم درک کنه حقیقت ذات شریف وی و خیره شدن نظر عقول
از دور و نزدیک در مطالعه فضل و کمال وی کما قال شعر اعلی الوری فتم مخاه فلیس یکره + للقر و البعد
فی غیر منقره + کالتمس لظلم الغین من بعد + صیغرة و کلک الطرف من مم + بحال خود است و لیکن در شاه
حسی عیانی تشبیه بقمر اقرب و ادخلت در مواهب لدنیه از بنایه تفکر کرده است که چون سرورشید آنحضرت
صلی الله علیه و سلم نموده میشد روی وی مانند آینه و نموده میشد شخص در دیوار در روی صلی الله علیه و سلم و
از جابربن سمره آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم در شب به تاب بود بر روی حله حمراء پس
نیکو دم من بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بسوی قبر پس بخدا سوگند بود آنحضرت نزد من بهتر از قمر و
قول وی گفت نزد من بر او اظهار تلذذ او است بحسن و جمال وی صلی الله علیه و سلم و بسوی قبر پس بخدا سوگند
بود آنحضرت نزد من بهتر از قمر و قول وی گفت نزد من بر او اظهار تلذذ او است بحسن و جمال وی صلی الله علیه و سلم
بعد علیه و سلم والا وی احسن است در واقع و نزد من تشبیه حله خففت خایه را گویند او از او مراد کبریا که
خطای سحر دارد اینست تحقیق محذین و خطا کرد هر که حله را بر جامه فریشین حمل کرد و حمرا را بسرخ خضر
و باید دانست که تشبیهات باین شیا که در صفات آنحضرت شده باشد بر روش شعرت بر حسب عرف
و عادت و الا سحر کی از کمونات نیست که معاو و مماثل صفات خلقیه و خلقیه وی صلی الله علیه و سلم باشد
سبحان من خلقه و خشنه و اجمله و انعمه و اکمله سبحان الله سبحان الله اما البصر شریف وی صلی الله علیه و سلم کلام
در روی از دو وجه است اول در وصف حدقه و شکل و هیات آن روایت است از علی مرتضی رضی الله
عنه و کرم الله وجهه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم عظیم الغین ارب الاشعار بود آنحضرت
بزرگ چشم و دراز مژگان و مراد بزرگی چشم نفی خوردی و تنگی و مغاک آنهاست نه بسیار بزرگ بیرون
برآمده و کلیه در صفات اعضا شریف وی توسط و اعتدال است که در حسن و جمال و مباه فی فضل و کمال
در حدیث دیگر آمده است اشکل الغین و شکال ینضم شین سرخی که در سفید چی چشم باشد و این محمود است

آن گهای باریک سرخ است که چشم می باشد و شعله سرخی در سواد چشم و این در صفت چشم شریف
 کمتر نگور شده و دیگر در نهایی گفته کان اشهل العین و گفته الشهاب حمرة فی سواد شهله سرخی در سیاه
 این نیز نوعی از حسن است در چشم که در باست و لیکن مشهور اشکل العین است و در اشعار در صفت جوانان
 از کس شهلا آمده و فی القاموس اشکل چرخ که در وی سرخی و سفیدی مختلط باشد یا چرخ که سفیدش
 بر سرخی زرد و شکله اسحبه نیز گویند اشتقاق آن از سحر است که چشم جادو و جادوگر نیز گویند که دل بر زبان
 بعضی اشکل العین را الطویل شوق العین یعنی دراز و باریکی چشم تفسیر کردند در قاموس نیز این چنین
 گفته و قاضی عیاض مالکی هم اینچنین آورده در شمایل ترمذی نیز اینچنین آمده ظاهر است که قول المومنین
 علی کرم الله وجهه عظیم العین باراده این منی است و الله اعلم و ادع العین نیز آمده و ادع نیک سیاه چشم
 و در قاموس معنی فراخی نیز اعتبار کرده و بود آن حضرت کمال العین است بان سر و سیاه کرده خا و دم
 و چشم تو که سیاهند سرمه ناکرده چه یعنی بود چشم وی گویا که سرمه کشیده است اگر چه سرمه
 نکشیده بودی وجه ثانی در صفت ابصار آنحضرت صلی الله علیه و سلم این عباس گفت که بود آنحضرت
 که میدید در تاریکی شب چنانکه میدید در روشنائی روز و رواه البخاری و بیهقی از عایشه نیز اینچنین روایت
 کرده و قاضی عیاض در شفا آورده که آنحضرت در شریایا زده گوشت میدید و نزد سهیل دوازده آمده بود
 نظر او بر سوی زمین دراز تر از نظر بر سوی آسمان بجهت غایت تصور و جیاد آنکه در احادیث وارد شده
 که نظر بجانب آسمان داشتی بسیار یا احیاناً بجهت افتخار و حی بودی و اینکه بجانب زمین بود در حالت بروز
 است و آخر نظر آنحضرت صلی الله علیه و سلم ملاحظه بود یعنی نظر کردن بگوشه چشم که در جانب صدف
 و آنکه در جانب چپ است اقواء و ماق میگومند این از غایت جیاد و قار بود چون التفات میکرد
 وی نگرست بجهت راست تمام بر گشت و بر زویدین نظر و در این غنق گفتخانی نمود که از عادت
 سبکسازان و تنگبران است و نظر وی در پیش روی و پس پشت یک آن بود و در احادیث صحیح آمده
 است که بمقتضایان می گفت سبقت نگیرد از من در رکوع و سجود که من می بینم شما را از پیش و لیکن آن
 و پوشیده نیست بر من رکوع و سجود شما و حقیقت این روایت را خدا دانند که چگونه بود و حقیقت تمامه
 احوال شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم اینچنین است که بکنه آن توان رسید و دعوی در ک آن بکنه
 حکم تا در این تشابهات دارد و آنچه بقیاس عقل و نظر علم میتوان گفت برین تفصیل است که این

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

این رویت بصری است یا رویت قلبی و بر تقدیر مخصوص است بحال صلوات که محل انکشاف تمام وجوب
 از دیاد نور است یا عام است تمام احوال اوقات را و اگر رویت بصری است همین چشم است که در دست است
 یا پروردگار تعالی قادر است که قوه بصریه در هر چه بیدار آید و در یاد در ابصار آنحضرت بطریق عجایب متعالیه
 شرط نبود و بعضی گفته اند که در میان کشفین آنحضرت دو چشم بود مانند سوزن که ابصار میگردانید و آن
 آنرا جامه یا صورتی جامع منطوق میشد در جای طایفه چنانچه در آئینه پیشش آید میگردانید ایشان را و این
 سخن غریب است اگر رویت صحیح ثابت آید اما صدقنا و الا محلی توقف است و گفته اند که با سند صحیح
 ثابت شده است و اگر رویت قلبی مراد است پس آن علم است بطریق وحی و اعلام و کشف و الهام گفته اند
 که صواب آنست که چنانکه قلب شریف آنحضرت راضی الله علیه و سلم احاطه و وسعتی در درک علم معقولات
 و ادنی حواس طبیعی او را نیز احاطه در درک محسوسات بخشیدند و جهات سته را در حکم یک جهت گردانیدند و
 اعلم و اینجا اشکال می آید که در بعضی روایات آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که من دیده ام نمیدانم
 آنچه در پس این دیوار است جوابش آنست که این سخن اصلی نرزد و روایت بدان صحیح نشده است و اگر باشد
 گفته که آن انکشاف مخصوص بحال نماز است و اگر علم است موقوف باعلام الهی و خلق اوست علم را چنانچه
 در سایر معنیات است و در کلامی که در بیان حدیثی که واقع شده است که یکبارگی ناگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 گم شد بعضی منافقان گفتند که محمد نر از آسمان میدهد و در نمی یابد که ناگاه است چو این سخن منافقان بیان
 حضرت صلی الله علیه و سلم رسید گفت من نمیدانم و در نمی یابم مگر آنچه بدانند و در یابانند و در کار من متصل همین
 گفت که تحقیق راه نمود مرا و در کار تعالی بران ناگاه که وی در موضع است چنین چنین نبوده است مهربان
 وی در درختی پس رفتند آنجا و یافتند چنانکه خبر داده بود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمی یابد مگر آنچه در یابان
 و پروردگار تبارک و تعالی خواه در نماز باشد یا در غیر آن فلا اشکال اما سمع شریف و صلی الله علیه و سلم
 در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت که من نمی شنم چیزی که نمی شنید شما و می شنوم چیزی که
 نمی شنوید شما من می شنوم اطمینان آسمان را و اطمینان آواز یالان و آواز شکم تهی و آواز شتر که و مانند آنرا گویند
 و فرمود سزاوار است آسمان را که اطمینان کند نیست جای یک شبر و در روایتی جای چهار انگشت بر آسمان مگر
 آنکه نهاده است فرشته جب خود را برای سجده و در روایت دیگر ساجد است یا قائم و بیان نیست اذن
 شریف و سایر صفات آن درین کتب یافته نشده است جز آنکه در جامع کبیر آورده که بود آنحضرت

بیان شریف

بیان شریف

بیان شریف

بیان شریف

نام الاذین با حسین مبارک وی صلی الله علیه وسلم صحبت کرده اند از علی رضی الله عنه واضح الجبین و در روایتی
 حضرت الجبین فی الصراح صلت پیشانی کشاده و در چند دیگر واضح الجبین و در روایتی واضح الجبین و در روایتی
 از کعب بن مالک گفته است که چون حسین در پیشانی می افکند چنان می خورد که گویا قطعه قر است و گفته اند که از اثر نبوت
 و طالع و نورانیت در جبین ظاهر شد و سه نوشته که در شکم مادر میزدند در موضع حبسیت و گاهی مشاهده این
 معنی در در کعبه معقل که عادت بر تطهیر و تمویه وی و لوقه شده است حاصل می شود که به آثار نیک بختی و سعادت
 لایح و فایح است از آن اما حواصی شریف در حدیث علی رضی الله عنه واضح الجبین مقرون الجبین واقع شده
 و قرن اتصال بری ابروان است و در حدیث ابن ابی ناسه که از اصفهان جایه شریف بود من غیر قرن
 آمده و در میان این دو است اختلاف است و گفته اند که صحیح روایت من غیر قرن است و ظاهر اقرار
 بسیار نبود که بر بهار سخت هم چسبیده باشد و بسیار فرجه بهم نبود اتصال بود بوی چند خفیف که بدان اطلاق
 اقران عدم اقران بر دو صحیح افتد و در نظر شهود و خیال نیز تخمین می در آید و الله اعلم و گفته اند که در
 ابروان یکی بود که می جنبانید آنرا غضب و نیز در حدیث ابن ابی ناسه آمده است که از حواصی و تفسیر کرده
 که از حواصی و تفسیر و در روایتی از حواصی بوی یعنی تمام موی و در قاموس و صحاح زج میخیزد
 باریکی ابرو یاد از می گفته و بفارسی مکان ابرو و بهی از بعضی صحابه آورده گفت دیدم رسول خدا صلی
 علیه وسلم حسن الوجه عظیم الجبهة دقیق الجاحین و وقت با و نور شعر منافات ندارد و مراد وقت آنکه بر موی نازم
 نبود و با و نور شعر آنکه کم موی و پراکنده نبود اما گفت شریف اتقی الله و اتقی العزین واقع شده و عزین
 بکسر عین معناه و کون را و کسر نون علی الله که تحت مجتمع جاحین است و تفسیر کرده اند اتقی را بیل الجاحین
 مرتفعه الوسط و سایل از سیلانست بمعنی هموار نوعی از طول و دقیق العزین نیز آمده و وقت نیز نزدیک
 بمعنی سیلانست و مراد نفی غلط است و عزین الله آنحضرت را نور می شغل بود که گمان می برد که یکدنگ
 شامل نمیکرد که بلند است و بلند نبود و آن بلند می نور بود که بالا میزد وید و آن را نیز نشان نیک بختی و سعادت
 میدانند اما شریف در صحیح مسلم از حدیث جابر آورده رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
 خلیل الله یعنی فراخ دامن و همچنین صفت کرده است ابن ابی ناسه که و صفات نبی بود صلی الله علیه وسلم
 و حدیثی دارد طویل در بیان حلیه شریف که مذکور است در شمایل ترمذی و است فم معروف است نزد عرب
 نه بزم سدره صغر فم را در مردان نه در زنان و تنگ دهنی که شعور و جوانان اعتبار کرده گویا بجهت بودن ایشان

ایشان است در حکم فاضل و بعضی میگویند که این از کم سخن و محبوبی است و در حدیث دیگر که از ضلع الفم این خیار است
زاده کرده اند که بیان مراد از فراخی دهان میکنند بفتح الکلام و بختی باشد اقله یعنی آغاز می کرد و آنحضرت سخن را
و ختم میکرد و بشه قهای خود شده قی یکسری شین که چ و دان و مشرقی تخریک فراخی شدنی غلیظ شدنی کام کشاده
و مشرقی فصاحت نماینده یعنی سخن از دهان شریف تمام و کامل و پور بر می آمد و شکسته و ناقص نمی بود پس
حاصل این بیان و فصاحت و ثبات آن بر این گرد و دوشده قی سانی که آنرا از دم کرده اند در صورتی است
که بطریق تکلف و تصنع و پیاپی باشد و بعضی از ضلع قم قرب شقیس بر آورده اند منخلج الانسان کشاده
و دندانهای پیش فی الصراح فلک کشاده کی دندانهای پیش و در حدیث آمده است منخلج الشیاب شنب رونق دندان
و آب و شیرینی قوی و فی القاموس الشیاب که بآورد و در حدیث آمده است ان الانسان و در حدیث علی رضی الله عنه
بمنخلج الشیاب لم یوجد و جمیم روشن قیابان دندانهای پیش و در حدیث ابن عباس آمده است انکفوت بود آنحضرت
کشاده لبها چون تکلم می کرد دیده میشد که گویای برآید نورانیان کشاده کی دندانهای پیش می در هم آمد و بخیل
حیث قال شمر کانا اللود و اللودون فی صدف من معدنی منقوش منه و تبسم و طبرانی در اسطر روایت کرده
که بود لبها و مهر دمان آنحضرت حسن و الطفت از همه آید میان و در روایتی عظیم الانسان نیز واقع شده و مراد
تمامی و درستی آن خواص بود اما آب و درین شریف و بی سلی الله علیه و سلم شقای بود و خوشگمان و دلدادگان
را و حدیث صحیح آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حشمان علی رضی الله عنه روز خیر و بشه آن نهاد در سخت
مشهور است و آورده شد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم دلوئی از آب پس آب خورد از آن دلو و در سخت
آب درین دروی و انداخت آب در پناه پس قیاب گشت بوی مشک از آن در خانه انس و الله عنه چنان
بود انداخت آنحضرت آب درین خود را در آن پس بود در نین چای شیرین تر از آن و یکبار در طفلان
شیر خوار را نزد آنحضرت آوردند پس انداخت آب درین خود را در دهان ایشان پس آب
شدند و شیر خوردند در آن روز روزی امام حسن مجتبی رضی الله عنه سخت تشنه بود پس آنحضرت
زبان شریف خود را در دهان می نهاد و بکیده آنرا تمام آن روز سیراب بود و اینها از معجزات و امثال
آن بسیار است اما ضحک آنحضرت صلی الله علیه و سلم در صرح النجاری از عایشه رضی الله عنها آورده که
گفت ندیدم آنحضرت را در خنده خالک دیده شود لبوات قوی و لبوات بفتحات جمع لباه و بفتح لام
نوشت یاره که در اعلا ترجمه است از اقصای قم و نیست بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم منبسوط الوجه و یم

الشرح و بعضی احادیث آمده است که خنده کرد آنحضرت تا آنکه ظاهر شد نواجذ وی یعنی دندانهای
 پسین که نهایت دندانها اند و آنرا اخراس عقل گویند و بعد از بلوغ و کمال عقل میرویند مراد از آن مسباحه است
 در بیان خجک نه حقیقت آن و آن مثل نقش شده است در میان شدت خجک و بعضی گفته اند که مراد
 از نواجذ اینجا یا اخراس است مطلقا نه آن اخراس مخصوص اگر خنده وی صلی الله علیه و سلم
 تبسم بود تبسم از بنیادی خجک است خجک اینساط وجه است تا ظاهر شود دندانهای از سر و رو اگر
 با او باشد و شنیده شود از دور آنرا قهقهه گویند و اگر نه خجک نامند و اگر اصل آواز نباشد آن تبسم است
 و فی الصراح تبسم کبشیرین کردن و مشهور دندانها سفید کردن و شیخ ابن حجر گفته که آنچه ظاهر شده شود
 از مجموع احادیث آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در محظ احوال و اکثر اوقات زیاده نیکو در تبسم
 و توانم که گاهی زیاده بران کرده بخجک رسانیده باشد اما قهقهه مکرر ده است از خجک آتش و حفظ
 در آن است که می برد و قارار می میراند دل را و زیاده بیعتی از او بر می آید آورده که چون خجک می کرد آنحضرت
 روشن میشد و دیار می افتاد و دندانهای او بران چنانکه از آفتاب و قند و نیکو آنحضرت نیز از خجس
 خجک بود بلند نمیشد آواز و لیکن میخندت اشک از چشم و شنیده میشد از سینه شریف وی آوازی میخند که
 مسی میخند و بعضی روایات مانند آواز آسیا و کریمه آواز تجلی صفت جلال و از شفقت بر امت و رحمت
 برست بودی و اکثر از سماع قرآن و احیاناً در نماز شب بودی و نگار داشت سرور گوارا تعالی او را از
 خمیازه که از کس و پشیمانی است و از تاریخ بخاری و مصنف ابن ابی شیبه آورده اند که ماتا و ب النبی
 قط و در بعضی روایات ماتا و ب بنی قحط واقع شده هیچ پیغمبری خمیازه نکرده و در حدیث آمده که
 تشادب از شیطان است و اگر غلبه آورد دهن بدست چپ بآید تو تشید یا لب زیرین دندان گرفت و اگر
 با یا آه آه گویند بنایت شنیع است و آمده است که شیطان خنده می کند در روی کسی که میکند آنرا
 اما صوت شریف وی صلی الله علیه و سلم بود حسن اصوات و بود آنحضرت حسن الناس صوتا
 و احلام و نبود هیچکس خوشش آواز تر و شیرین کلام از وی و اصدق الناس لهجه که در وصف
 کلام شریف واقع شده است همین معنی است که بود زبان شریف وی را تر و درست ترین زبانها
 در کلام بخارج حروف چنانکه باید و شاید و قادر نباشد بران هیچ کس و اصدق لهجه معنی فصاحت
 آید و روایت کرده انس رضی الله عنه که آنحضرت ساده است خدایتعالی هیچ پیغمبر را که خوش آواز

یا رسول الله
 شریف

آواز و خوش روی تا آنکه فرستاده پیغمبر شما صلی الله علیه و سلم خوش روی و آواز تر از بشارت
 گفته است بدیت در دل برستی که حق مرده است و روی و آواز پیغمبر معجزه است و میرسد آواز مبارک
 وی بی تکلف تا بجای که نزد آواز سحکس و صداد خطبها که در وعظ و تحویف و انداز میخواند چنانکه
 می شنیدند بخت در بر و دمار خود و خطبه خواند در ایام حج در منی پس کثرت و گوشه ها همه مردم را و
 شنیدند آنرا در منازل خود و شنیدند هر که در منی بود از دور و نزدیک و آنکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم خطبه میخواند در منی و علی کرم الله وجهه پیش آنحضرت بود و تعبیر میکرد از آن مراد بآن تفسیر و توضیح
 کلام و شرح و بیان و رفع اشتباه از این است نه شنوایان صوت اما فصاحت لسان شریف و جوامع کلام
 و بدایع بیان و غریب حکم وی صلی الله علیه و سلم زیاده بر این است که محاسب فکر و اندیشه کرد و خصوصاً
 آن توان داشت و حکمت و صفت آن بر بیان و بیان آن البان و نیا فرید و در کمال تعالی هیچ احدیر انصاف
 و شیرین تر زبان از وی صلی الله علیه و سلم یکبار عمر بن الخطاب رضی الله عنه پرسید یا رسول الله برین شایده
 از میان ما و نگه گشتی در میان مردم آنجا آوردی اینهمه فصاحت را فرمود لغت اسمعیل محمد و مندرست شده بود
 پس آورد بر من آنرا جبرئیل پس آنرا یاد گرفتم و نیز فرمود ادبی ربی فاحسن تادیبی ادب آموخت مرا و در کمال
 من و نیک کرد ادب را و علم عربیت را که تعلق از زبان عرب و فصاحت و بلاغت دارد ادب بگویند و نیز فرمود
 ناشی شدم من در بنی سعد آن بکر که قوم مضره وی صلی الله علیه و سلم حلیه سعدیه اند و ایشان از فصیح عرب بودند
 و آنچه روایت کرده شده است که انا افصح من لفظی بالنص و منی فصیح ترین کسی ام که لفظی کرده است بالنص
 اگر چه بعضی محذران در صحت این حدیث با اصطلاحی که ایشان دارند سخن است اما معنی آن صحیح است و حاصل
 آن راجع است بآنکه فرمود که من افصح عزم زیرا که این حرف مخصوص است ب عرب و در زبانهای دیگر نیست و در زبان
 عرب بیکدیگر حق این حرف تمام را کرده باشند نیست مگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مخرج این حرف از اضر اسامین
 و الیه است و گفته اند من الالبیس السیر و بعضی از صحابه عظام از بر و جفا بآنرا می کردند و تکلم میکرد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بکلام مبین مفصل که اگر میخواست سامع می شنید کلمات آنرا جدا جدا و آمده است
 که عاده می کرد آنحضرت کلمه را بار تا فهم کرده شود از وی ظاهر نیست که این در مقام اتمام احتیاط در
 محل الهام و اشتباه خواهد بودند همیشه در سخن اینچنین میکرد و الله اعلم و از خصائص کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم که فرمود او قیت جوامع الکلم و اختصر فی الکلام و مراد بجامع الکلم کلمات است که در غایت اختصار

متضمن معانی کثرت و اندوکار بعضی از آن کلمات را ترجمه میسازم و تفسیر خود فراموش کرده اند و کتب و دفاتر خود را بدین
 موش و فرزند ساخته اند و مکاتیب و مناشیر حضرت اصلی المد علیه السلام که بطوکی دامر اعطاء وقت اصدار
 فرموده و بهر قومی بلغت آنها تکلم نمود نیز آورده شرح و تفسیر کرده اند و چون در این باب بر لفظ
 فارسی است و مقتضایست بر بیان حلیه شریف ابرار آن مکاتیب و مناشیر روی نهاد اما بعضی از
 کلمات آنکه در حکم حلیه کمال فریت جمال است تصور راقب برآمدن آن از زبان و زبان شریف ذکر کرده
 است حرف از زبان دوست شنیدن چه خوش بود یا از زبان آنکه شنید از زبان دوست بدی
 حضرت انما الاعمال بالنیات که اصلی عظیم است از اصول دین و جامع تر و مفیدترین احادیث و بعضی آنرا
 ثلث علم دین گفته باعتبار آنکه دین قول و عمل و نیت است و بعضی نصف علم گفته باعتبار آنکه اعمال آدم
 اند اعمال قلب اعمال جوارح و نیت اجل و افضل اعمال قلب است پس علم متعلق بدان نصف علم
 باشد بلکه اعظم نصفین نیت اصل جمیع اعمال قلبیه و قالیه و امار تمام طاعات و عبادات است
 و باین اعتبار اگر برادره مبالغه رود و تمام علم گویند نیز درست افتد من حسن سلام المؤمن ترک ما لا یغنیه المسلم
 سلم المسلمین من یدیه و لسانه لایومن احدکم حتی یحب لاجیه ما یحب لنفسه الدین النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 المحاسن بالامانة المستشار و مؤمن ترک الشر صدقة الحیاة خیر کماله فضل العلم خیر من فضل العبادة الصحة
 و الفرائع نعمتان مضویتان فیما اکثر الناس من غشاً فلیس من الدال علی الخیر کماله حسب الشیء یعمی و یصم
 المرء مع من احب لا تترفع عنک عن الملک خیر کم خیر کم لا یلهی من الطیارة علیه السلام یسیر به زرعاً تزدوجا
 الخلق الشیء یفید العمل کما یفید الخلق العمل ایام و یختره الامن ان یشاء الدین احد لا غلبه لیس من
 بالانفسه و عمل بلا بعد الموت و الفاجر من اربع نفعه و نمی علی الدین استدید من غلب الناس انما التیام
 من غلبت نفسه القناء ربع المؤمن القناعة کثر لا یغنی الاقتصاد فی النفقة نصف البعثة و التودد الی
 الناس نصف العقل حسن السؤال نصف العلم لا عقل کا التذیر و لا ذرع کا الکف و لا حبس الخلق
 الرضا عن الطماع الايمان بان لا ایمان لمن لا امانة له و لا دین لمن لا عهد له جمال الرجل فصاحبه
 لا فقر اشدر من الجمل و لا مال اعز من العقل ما جمعت شیء الی شیء حسن من علم الی علم کن فی الدنیا کانتک غریب و
 العا بر سبیل و عارفک من اصحاب القبور الحفوا لایزید العبد الا عزا التواضع لا تزیل الارقة بالقص مال صدقة
 کموز الریحان المصاب لا یظفر التمامة باحک فیما فیه الدیلیل و مکی ازین کلمات

کلمات گنجی است مشتمل بر عجایب و غرائب آداب بی دنیا و قایم بر هدایت متضمن سعادات اولی و آخرت
 و امثال این بسیار ولی اندازه است آنچه با عقل و نظر وقت در آمد نیست و هر سبکی را شرحی در میان
 است اگر ذکر کنند فائز در کتب و حدیث الدین النسخه شست برجام علوم اولین آخرین اگر علماء عالم جمیع
 آیند و شرح آن زبان کشاید جزوی از آن سیر نیاید و اگر گفته باشند اندازه علم و حکمت خود معلوم
 دانش خود گفته باشند با نمودن از آن در رساله فارسی اشارت کرده شده است اما کتب شریف و جلیل
 این ابی نامه آمده کان رسول الله صلی الله علیه و سلم عظیم الهام بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزرگ
 و بزرگی سر و دلیل است بر نور عقل و وجود فکر بخت قوت داغ و کثرت آن که حامل جوهر عقل است
 و مراد نفی صغر و حقارت راس است و وجود عتدال مرتبت در همه اعضا و جوارح شریف چنانکه اشارت بدو
 واقع شده و این قاعده کلیه است هر جا باید نگذاشت اما موی مبارک گفت قاعده رسیدم از انس از
 شعر رسول الله علیه و سلم گفت بود موی شریف وی جل رطل رطل بفته را و کسرم و کون آن فتنه نیز آمده
 چنان سبط و قطط و سبط بفته سیر سگون یا و کسرم موی نرم فروشته و قطط بفته قاف و کسرم و فتنه
 سخت دو تا پیچیده و مثل موی سیاه که آنرا چنگله گویند در بعضی احادیث آمده که موی آنحضرت جعد بود
 نه جعد و قطط جعد بفته سیم و کون عین موی که در وی دو تائی و عیشین باشد و نرم و در آن باشد ضد سبط و قطط
 جعد و در بعضی روایات نفی جعد کرده اند و مراد جعد شدید الجوده داشته فی الصراح جعد مرغول و قطط سخت
 مرغول و سبط موی فروشته پس موی آنحضرت صلی الله علیه و سلم سبط بود نه قطط بلکه سیم و کون بود آنرا
 هم رطل گویند و هم جعد گویند و بود درازی موی شریف وی میان گوش و در روایتی تا گوش و در روایتی
 تا ترمه گوش و در روایتی تا دوش و در روایتی تا ترمه یک دوش و در جمیع میان روایات آنست که این
 باعتبار اختلاف احوال اوقات است گاهی که تلی می نمایند و شان می گردند و درازی بود و در غیر این حال
 کوتاه تار سیم موی بعد از ستردن که تدریج زیاده شده می آید تا انحراف و در موی که نیت گفته و در جمیع
 البخاری موافق آن آورده که چون غفالتی واقع می شد از تقصیر موی درازی می شد و چون قصر میکرد کوتاه میشد
 و ازین عبارت معلوم می شود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم موی تقصیری کرد اما خلق خود گفته اند که در غیر
 حج و عمره خود در روایت خلق در غیر این دو جا یافته نشده است و اما علم و در روایت امهاسی آمده
 که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیک قدم آورده بود مراد او احرام گسیخته یافته و گذاشتن موی

در بیان فضیلت
و کرامت ائمه

در بیان فضیلت
و کرامت ائمه

در بیان فضیلت
و کرامت ائمه

سنت است و همچنین است عادت عرب در زمان قدیم و لیکن باید که تفقه کند مویها به تیل مالیدن و شانه کردن آنحضرت بسیار میکرد و بر کراژ و لیده و تیره سر موی دیدی مکرره داشتی فرمودی گاهی در نظری آید یکی از شما گویا شیطان است و بر کراژ دیدی که بسیار تکلف می کند در دراز کردن موی و آراستن آن از این مکرره داشتی و توسط همه حال محمود است و مکرر آن تواند تفقه کرد ترا شنیدن موی او را بهتر است و از امیر المؤمنین علیه رضی الله عنه آمده که فرمود دشمن داشتم موی سر را از آن باز که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که در پنج بر موی جنابت است و الا ان ستردن موی متعارف اهل روزگار شده و از خاص و عام خصوصاً شایخ و زاهد و عباد و طاهران بجهت عدم استطاعت و عدم فرصت تفقه و پایداری و لیکن سنت همان است که گفته شد و در حدیث ابن عباس آمده که آنحضرت سدل میکرد موی را و ترکان فرقی می کردند سرهای خود را و اهل کتاب سدل می کردند و مراد بدل فرود شدن موی است بر اطراف جبین و فرقی جد کردن موی بعضی از بعضی چنانکه پیدا شود در میان آنها خطی که آنرا مفرق می گویند بمعنی تارک سر و آنحضرت دوستی داشت موافقت اهل کتاب را در آنچه امر کرده نمی شد در موی بخیر و بعد از آن فرقی که در پس گفته اند که فرقی سنت باشد زیرا که آنحضرت رجوع کرد از سدل بسوی فرقی و ظاهر آنست که امر کرده شد بسوی سدل منسوخ باشد و احتمال دارد که اتخاذ فرقی با جهاد باشد که روایت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در مخالفت اهل کتاب چه موافقت ایشان به قصد استیلا و قلوب بود چون بی نیاز گردانید حق تعالی او را از ایشان ترک کرد موافقت ایشان را بالجمله سدل و فرقی هر دو جایز است و فرقی احب افضل است که اقا و نو محاربان آنست که میگذشت مویها را بحال خود اگر خود متفرق میشدند فرقی می کردند و اگر نمی گذاشت و الله اعلم و اختلاف کردند علما که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خضاب کرده یا نه اکثر بر اینند که نکرده و مذاهب احمدی و شافعیست زیرا که نرسیده بود پیری وی البس خضاب در تمام سر و لجه چهارده یا هفده یا نرسیده بود و به نسبت نرسیده بود چون او مان میگرد و پوشیده میشد پیری و نمایان نمیشد و گفت انس بود در لجه شریف وی چندی موی سفید و اگر می خواستم می شمردم و چند موی در سر مبارک وی و گفت خضاب نکرد آنحضرت و آنچه مرویست که بیرون آورد انس رضی الله عنه مویهای شریف را که نزد وی بودند مخضوب بودند گفته اند مخضوب نبودند بلکه مفرج و مخلوط بود بطیب و حسان

می نمود که گویا غضب است یا خضاب کرده بود و او را نشانه حکم کرده و در زیر سینه و همچنین است کلام در حدیث ام سلمه که
قبل در مواسب از صحیحین از ابن عمر آورده که دیدم آنحضرت را که رنگ کرده بود بصفقه و گفته اند که مراد از عفران است
و من از حضرت شیخ امام اجل عبد الوهاب متقی شنیدم که می گفت که این خضاب بود زیرا که میوه های شریفی ساقه بوده
و سیاه رنگ نمی گیرد و تنقیه و تطهیف بود که بدان می شست و پاک می ساخت یا رب بگر آن چند میوه شریف که سفید
بودند آن رنگ می گرفته باشد اگر این خضاب در وقت بگذرد بر او از نو دی نقل کرده اند که گفت مختار
هست که رنگ کرده وقتی و ترک کرده از اکثر اوقات پس خبر داد بر کس باینچه دید و هر یک صادق و گفت این
تا وایل متعین است زیرا که حدیث ابن عمر در صحیحین است و مکرر نیست ترک می و نیست او را تا وایل و بدانکه بعضی
علماء در عدم شیب آنحضرت صلی الله علیه و سلم با وجود آنکه سن مبارک می تحمل و تحمل آن بود و وجهی گفته اند که
زمان مکرده میدارند پیر را غالباً و بر که مکرده ندارد از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم خبری را که فرمود و در
روایات متعدده از آنست آمده که شیب را اینجا عیب داشته و گفته ما شایه بود با شیب گفته اند عجب است از انس
رضی الله عنه که اینچنین گفته و حال آنکه در حدیث آمده است که شیب قار است و نور است و شیب مملوح است
بر زبان نبوت و گفته اند که چون انس رضی الله عنه با آنحضرت در خضاب و تغییر مشاهده کرده چنانکه الوفا و اول
ابی بکر صدیق رضی الله عنه را دید که سر و ریش تمام سفید شده مانده است کرده پنداشت آنرا فرمود تغییر
شیب را از شیخ پس چون انس از این خبر عیب بود آن شیب فهمیده و حدیث دیگر را شنید یا خیال کرد که آن حدیث
منسوخ است باین حدیث حکم کرد باینچه کرد کذا فی الموهب اللدنیه گفت بنده مسکین شیب الله فی مقام یقین
شک نیست که شباب از حیث قوت و قدرت و مهابت در چشم اعدا دین کمالیست که در تقویت دین آنها را
شوکت اسلام و خلی تمام دارد خصوصاً در زبان نبوت که جهاد فی سبیل الله و غزایا بکافران و انزلمان اغلب با او
فرمود حکمت بالغه الهی اقتضای آن کرد که آنحضرت را شیب که در صورت ضعف و عجز می نماید موسوم نگردانند
و ترتیب آنحضرت صحابه را و ترخیص در خضاب که شیب باین شباب دارد هم بر این غرض بود و حدیث شیب و ظهور
بچند شخص است بحکم خوف و خشت بود چنانکه فرمود شیبی سوره سوو و الواقعه و المرسلا و عم تیسار لون
و اذا الشمس کورت و انقذت بود که در صورت شباب خللی و فتوری راه یابد و این بودن شیب و قار و نورناقا
نزد چنانکه بر خلیل الرحمان صلوات الله و سلامه علیه برای تمیز میان می و میان اسحاق علیه السلام شیب
برگذاشتند و گفته ماند یا رب قال نه او قار گفت رب زونی و قارافهم و الله التوفیق و اما کیه شریف و

بانی علم

در حدیث

در حدیث

احتمالاً

صلی الله علیه وسلم در حدیث این را می آید که در آن رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت اللّٰه یعنی انبوه و بسیار بود
و در حدیث دیگر گفت در حدیث معنی کثیف است ضد لطیف گفته می شود در حدیث دیگر گفت اللّٰه و کثیف اللّٰه و کثیف اللّٰه و در حدیث دیگر
قاضی عیاض گفته است اللّٰه بکار آمده در حدیث شریف در طول قدری معین در کتب نظری آید و در حدیث الفیه
گفته که کلمه انحضرت چهار انگشت بود و بطبعی همین مقدار بود از روی خلقت و در حدیث دیگر می باشد و شنیده می برین یافت
نمی شود و در سال در حدیث موجب حسن و جمال می باشد خصوصاً که گفته می باشد و الله اعلم و نیز این سخن مخالفت چیزی نیست
که از شفاء مذکور شد و منافعی است باین حدیث ترمذی آمده که انحضرت می گرفت از حدیث خود از طول و عرض
و سه برید شارب را یعنی سبیل را و می فرمود که که نبوی سبیل را وی از آن نیست و در حدیث دیگر آمده که مخالفت کنید
در گرفتن مشرکان را و در روایتی محبوس را و بسیار کنید و در از سازید و شهاب است کنید و مبالغه کنید در گرفتن سبیلها
و نه سبیلها در گرفتن سبیلها مختلف است و ادنی است که اطراف لب ظاهر گردد و حلق کردن آن بدعت است
و نزد بعضی سنت است و نزد حنفیه احوال است که این برخ بردارند اما در حدیث آمده است که گرفت انحضرت
خود را بر مسواک و این بظاهر با احتیاط منافات دارد که از فقیهین در حدیث قتی بود و الا در اغلب اوقات احتیاط را
و مشهور در حدیث است که بمقدار امر و بگذارد و این را غیر غار نیست اما در غازی سبیل طویل شارب است تا در شرم
و شمان نیست نماید اما اینچنانکه اطراف لب را پوشاند که از فقیهین مطالب المومنین نقل عن ائمه خیره و باکی نیست ترک
سبیلها یعنی طرفین شارب و گفته اند که امیر المومنین عمر و غیر وی از صحابه سبیلها میگذراشتند زیرا که و
درین را نمی پوشد و طعام در وی نمی ماند و در حلق و ترک موی زیر لب که آنرا عنقه گویند نیز اختلاف است
و افضل ترک آنست الا حلق طرفین عنقه لباس به است در حدیثی که نیز اختلاف است مشهور در حدیث
حنفی چهار انگشت و ظاهر آنست که مراد آن باشد که کم ازین نمی باید و دیگر در روایت آمده است که واجب است قطع
زاده بران و گفته اند که اگر علمای شیعه زیاده بران بگذارند نیز درست است و می آرند که این عمر رضه الله
میگرفت کلمه خود را بقبضه پس آنچه زیاده می آید از قبضه می گرفت و این حدیث در صحیح در آخر کتاب اللباس مذکور است
و لیکن باین لفظ است که کان ابن عمر اذ حج او اعتمر قبض علی لحيته فافضل اخذه و باز از نافع از ابن عمر حدیث
می آید که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امسوا الشارب و اعفوا اللحي یعنی مبالغه کنید در قطع سبیلها و
بگذارید ریشها را بحال خود تعرض نکنید بدان که افسره ان را چون باز اشکال کرده اند چون اعفای کلمه مور است
پس چون قصه میگردان عمر با وجود آنکه راوی این حدیث اوست و جواب داده اند که قصه راوی مخصوص و حج و غیره

و عمره بود و متی قصر است چنانکه فعل اعاجم است و عبادت سلف درین باب مختلف بود آورده اند که امیر المومنین
 علی پر میکرد سینه او را و بچین از عمره عثمان نوشته اند که آن شیخ محی الدین رضی الله عنه طویل الحج و عمره ایضا اما عابد
 مبارک و بعضی احادیث آمده که خلق می کردند و بعضی آمده که نوره می کردند و حدیث درویش ضعیف است و حدیث ضعیف
 تراست و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حمام نهاده و ندره آنرا و ظهور حمام بعد از صلت آنحضرت بعد از فتح بلاد مدینه
 شده و لیکن خبر داده بود و موجود آن و نهی کرده زن را زدن آن حمام مگر بحکم ضرورت و قصد علاج و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم قصص می کرد و شوارب را و اظهار را و در جمعه و در بعضی روایات روز بخشنه و در کیفیت ظاهر
 چیزی ثابت نشده و لیکن آنقدر در آورده که آنکه می کرد بسیار بینی و ختم می کرد با بهام آن در نظم که منسوب است به
 امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده شعر قلم الاطهار بالسنة والادب به مینها خواب بسیار را و خوب به
 و مفارقت نمی کرد و آنحضرت مسواک و شانه و چون اذان می کرد و شانه می کرد و شانه می کرد و شانه می کرد و شانه می کرد
 آینه جمال شریف خود را الی آینه دیدن او را شاید که جمال جهان آرا می بود و مطلع نور آینه و مظهر اسرار متعالی است
 هدایت دمی را آینه حسن ترا جدائی نیست به غرض تجلی حسن است خود نمائی نیست به صلی الله علیه و سلم آینه قدر
 حسن و جمال و اما جمید یعنی گردن شریف و عنق نیز معنی گردن است و حدیث ابن ابی نجه آمده که آن عنقه جمید می
 نه صفاء الفضه و مبهضم دال و سکون میسم می که تراشیده می شود از عاج کدافی نهایت در قاموس گفته است
 از زخام معنی سنگ سفید و اگر چه در تشبیه کردن بگردن صفت تجاشی روی نماید و لیکن چون آراستگی نماید در صورت آن
 و مبالغه می کنند در تحسین آن تشبیه کردند بآن کدافی نهایت و در حاشیه شمایل نوشته اندیه الزوال و در حاشیه
 دیگر در میا سوره اما در کتب لغت این معنی یافته شده و الله اعلم و فعل اوتی الصفراء الفضه ظاهر عبارت آنحضرت
 است که این صفت عنق است و از حدیث دیگر که در مواب است آورده که قال ابو بریره کان حید رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم ابیض کان خاضع من فضه معلوم می گردد که این صفت علی حده است از صفات وی صلی الله علیه و سلم و
 اما منکبش شریف و منکب بفتح میسم که هر کس جمع سرشانه و بازو و فی الصراح منکب بن و بازو شانه و در حدیث
 واقع شده بعد از این المنکبین و در ساقی که میان دو منکب است البصیغه تصغیر نیز خوانده اند و بعضی این تصغیر
 بعرض الصدر کرده اند و عرض صدر صفتی علی حده است که واقع شده است عرض الصدر بعد از این المنکبین
 و این بر دو صفت لازم یکدیگر اند و چون متعلق به عضو اند جدا جدا گرفته شده اند و جب الصدر نیز آمده این
 کت و سینه محسوس است که داخل حلیه و صورت ظاهر است و لیکن صدر معنوی که گرفته اند شرح کت صدر شریف

بآنست مقامی عالیت که تمام و کمال آن مخصوص ذات بابرکات حضرت سید السادات است غیاور از کمال اولیا
 اتباع و اقتدای بوی صلی الله علیه و سلم حاصلست و ذکر آن در ابواب اخلاق باید انشا و الله تعالی و در مواهب ذکر
 شریف نیز کرده قدر و در بعضی روایات عظام مناشش التلبیکین و التکذیب نیز آمده و گفته بفتح کاف و کسر تا و فو ق
 و فتح آن محتج کتفین و مناشش بغیم میم روس عظام یعنی سر تا و استخوان نیز آمده سواء البطن و الصدر بر سر شکم
 و سینه یعنی همواره سینه از شکم بلند ترند شکم از سینه و در حدیث ابی هریره مفاض البطن اقع شده تفسیر
 کرده اند از ادب واسع البطن که لازم عرض الصدر است و بعضی تفسیر کرده عتوی البطن مع الصدر و صفت کرده است
 این نامانی بطن شریف را و گفته که دیدم شکم رسول خدا را گویا قسطا سه است که بر سه تهاد شده و سه کرده است
 بالای یکدیگر و در حدیث علی رضی الله عنه آمده دو سر تفتح میم و کون سین ممل و ضم را و حدیث ابن ابی ناله قیق
 المسرته و تفسیر کرده اند مسرته را بموا که از قوق سینه تا ناف بود و بارگ بود و لهذا تفسیر از آن بخط که میخ
 رشته است و تفضیب که معنی شاخ کرده اند و فی الصراح مسر به غیم را میوهای ریزه میان سینه و ناف و طایرا
 اشتقاق از سر بست یعنی راه و بر صدر و بطن شریف غیر از این موی نبود و لهذا در حدیث گفته که عاری الغرین
 و البطن موی فلک بر نه از موی بر دوستان جز این موی و شکم که این سر بست و گفته اند که استعلا الذراعین الساعین
 و التلبکین و عالی الصدر و الساقین موی دارد بر دو زراع و بر دو ساعد و دو شها و بالا و سینه و ساقها و ذراع
 از مرقعین تا رگشت میانه و آنکه در وصف شریف ابر و واقع شده اند که معنی بر نه از موی است در مقابل
 است که تمام بدن موی دارد باشد و بعلهای شریف سفید بود و رنگ سایر بدن ظهری گفته که این از خصایص حضرت
 صلی الله علیه و سلم که بغل از تمام مردم متغیر اللون می باشد و بسیاری نیز نزد آن حضرت و همچنین گفته است قرطی
 زیاده کرده است که موی نیز نیست و لیکن سخن کرده بعضی مردم در اینجا که این ثابت نشده است و از ریاض الطین
 لازم نمی آید که موی نباشد بغل را و در بعضی احادیث ثقیف الطیبه نیز آمده یعنی می کند آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم موی بغل را و الله اعلم و در بعضی احادیث عفره الطیبه واقع شده و عفره بیاض غیر خالص که اقال الهی
 و فی الصراح عفره رنگ سرخ و سفید که سبخی باز زند و مرویست از بعضی صحابه گفت ضم کرد مرا رسول الله صلی
 الله علیه و سلم بسوی خود پس دیدم بر آن عرق بغلهای آن حضرت مانند بوی مشک و در صفت ظاهر شریف
 واقع شده است که گویا از نقره گذاخته شده است یعنی پاک و صاف و سفید و هموار صلی الله علیه و سلم برین
 کتفیه خاتم النبوة و هو خاتم النبیین در میان دو کتف آن حضرت خاتم النبوة بود و بدینکه چیزی بود بر آمده

[illegible]

این دستها را

آمده که شرفات مجتمعات مویها بود جمع شده یعنی گوشت پاره که روی مویها بود پس می جان مویها همان که در دست
 حدیث دیگر آمده که در شب شریف گوشت پاره بلند بود و در حدیث دیگر آمده که مانند مشت بود و گردی خالها بود
 نایل و نایل بدین برون مصباح جمع تالول بر وزن زبور آن دانه که در پوست می آید مثل نخود این صورت ظاهر
 و شکل او است در رکاب العین و تحت آن سر عظیم بود مخصوص آنحضرت صلی الله علیه و سلم که نبوده هیچ یکی از پیغمبران
 و بعد علم مادر استهای مبارک می صلی الله علیه و سلم در شامی ترمذی در وصف آن گفته طویل الزنبرین در زلف زلف نفع زلفی
 و سکون فون بند دست و فی القاموس الزند موصل الزراع و الکف و بهار زندان و صورت درازی در بند دست
 چندان ظاهر و واضح نمی گردد و با وجود آن ممکن است که این بند در دست شریف دراز واقع شده باشد و در روایت دیگر
 آمده غسل الذراعین و در روایتی غسل العضدین بطن باز و غسل بفتح عین مملو و سکون موصوفه و ذراع از مرفق تا کمر
 و گشت میان و ساعد که فی القاموس در صراح گفته ذراع ریش دست ریش الراحة فراح گفته و در روایت
 سبط الکافین تقدم الباء علی الیسن یعنی فراخی و گسترش یعنی تمام الکفین موافقت روایت ریش الراحة
 و فی الصراح سبط الکف دست کشاده و فی قراهه عبد البعل براه سبطان و در روایت دیگر سبط الکفین تقدم
 بر باب یعنی لیس الکفین یعنی نرم گفت دستها و سابقا در وصف موی مبارک گذشت که سبط موی نرم
 فروخته مقابل جبهه و گویا سبط الکفین از آنجا است و سبط الجسم معنی مردخوش قد مستوی القاعه نیز آمده
 و در قاموس رجل سبط الیدین یعنی نمی و نیز گفته که سخنی فرارخ و گشت می باشد شش الکفین تفسیر کرده اند
 شش لقم شش موی و سکون شش الفطیخ شش یعنی سبزه است و در اخذ خشونت و در معنی شش سخن کرده اند که
 احادیث گفت دست شریف را وصف این نرمی کرده اند روایت کرده است طبرانی از مستور بن شداد از پدرش
 گفت آدم بن آنحضرت اصلی الله علیه و سلم پس سج کردم دست شریف او را و بود نرم تر از ابریشم و سرد تر
 از زبر و در بخاری از انس بن مالک آورده که گفت نسو دم من حریر را و ندیدم با از نرمتر از کف دست رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم و یا نیز نوعی از حریر است نرمتر از ابریشم یا در شتی چون جمع شود نرم نمی باشد سبزی جمع می شود
 چنانکه سایر بدن شریف و ناعم و ضعیف و شبرقی بود و همچنین کف نای دست نرم برگشت و بعضی گفته اند که
 این خشونت کف دست باعتبار اختلاف احوال است پس بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون عمل میکرد
 جهاد و استعمال باسلحه و جرانی عمل می کرد و در خدمت خانه و کار و بار آن دست می گشت کف دست با آن
 و چون ترک می کرد آنرا بحال خود می آمد بر اصل جلیست که نرم می بود که اقل آورده اند که چون می

ای گفت است تفسیر کرد و مفسر این سخن گفته شد او را که دارد شده است در صفت نبی صلی الله علیه و سلم که
 این الکف بود پس چون تفسیر کردی بخشونت پس چقدر که تفسیر نکنند حدیث را که بعد از ضبط و قیاط و این
 نهایت تصف بود با نصاب در عایت ادب با جناب رسالت صلی الله علیه و سلم یکباری او را از حدیث این تفسیر
 علی قلبی پرسیدند که کیفیت این غیر حقیقت آن چیست جواب داد که اگر از غیر قلب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و غیر آدمی پرسیدند می گفتم آنچه می دانستم اما اینجا دم توانم زد که حقیقت آنرا جز علام الغیوب کسی نداند رحمة الله
 علیه باد و انصافه قاضی عیاض گفته که ابو عبیده تفسیر کرده است شش را قیاط و قصر یعنی بستری که گاهی
 و گفته که این محمود است در حال بند و او در کرده شد این قول بلکه وارد شده است سیال الاطراف سیال
 گفته که آنها اعضا که عبارت از انگشتان است یعنی دراز و روان در شفا گفته طول الاصلع و در روایتی شال
 الاطراف بشین می خوان نیز نزدیک معنی سیال است از شل معنی کشیدن سنگ و بار از زمین بر پشت ناله و
 خود و در روایتی شالین بر تبدیل لام بون جانکه جرئ و حیرین قاله الابن الانباری این صفت منافی قصر است
 صواب آنست که معنی شش غلیظ است بی قصر و خشونت اگر چه از صحاح و قاموس معنی خشونت معلوم می شود
 قتیله و بد آنکه صفات و آثار و برکات و معجزات یک شریف زیاده بر آنست که توان نوشت روایت کرده است
 مسکن که مسکن در آنحضرت رخا جا برین سره را گفت جا برین با فتم مر دست شریف او را سرنی و بوی گویا که
 بیرون آورده است از طبله عطار آنرا از زو طبرانی و بیهقی آمده است که گفت و ایل بن حجر مصافحه می کنم من آن
 حضرت را نامی ساید دست من بدین آنحضرت بعد از آن بوی می کنم دست خود را پس بایم خوشتر از بوی
 مشک و نیردین الاسود گفت و آدم را آنحضرت دست خود را پس ناگاه می بایم دست کوی را سحر تر از
 برف و خشو تر از مشک و گفت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که آمد آنحضرت یکباری بعبادت من پس
 دست مبارک خود را بر جبهه من سج کرد روی مرا و سینه مرا و شکم مرا پس همیشه در خیال من افتد که می بایم
 سر روی دست شریف دی صلی الله علیه و سلم بر جگر خود تا این ساعت پوشیده نماند که طیب آنحضرت
 شامل بود تا مریدین شریف او را حتی عرق و بول او را صلی الله علیه و سلم چنانکه در باطن طیب آنحضرت باید اما
 برودت دست شریف چه معنی دارد نشان صحت بدن نیست که گرم و معتدل باشد پس این سرودن آن
 سرودن است که بواسطه سوزن و برودت طبع تنگ عرق آورده می باشد و سوسن را طبعیت ناخوش دارد
 اما ناخوشی را اعتدال مزاج و عدم غلبه حرارت که طبع آن را حتی و دفعاتی دست دیر خاف که از خنده سعد بن

بجای

این واقعه حادث دیگر معلوم می گردد قائم و باله التوفیق و اما قدم مبارک می صلی الله علیه و سلم در وصف دی که خبر
واقع شده شمش القدر من چنانکه اشتن البقین آمده و لیکن تعبیر کرده است آنرا در روی بفظ اصالح قدسین و در
شارحی بعدا بمعنی نیم گفته نمخصان الاخصین جنس موضع از باطن قدم کبی چسب زمین نزدای نهادن فی الصراح
بارگی گفت پای و نمخصان بضم خای بر روی که انحص دارد و اضاف با نمخصین بر لبی مبالغه است شریک الاخص
اما بجای الوسیله لمندی مله از زمین که انحص این را بشیر سبح القدسین هم وارد و پای یعنی شمشا که کبریا و بارگی
فکشت در آنها بنوعها الما سیطان میکند و تیزی که در آب از آنها اجبت ملاست و در حدیث این بی ماله انحصین
آمده و از این برره آمده که چون آنحضرت بی سپر میکرد زمین را تمام قدم بر او راه این عکس کفایت آن
سبح القدسین را هم همین معنی دارد و گویند که عیسی علیه السلام را که مسیح گویند همین جهت گویند که انحص شمش
و الله اعلم و بنوعها الما نزد ایشان وصف علیها است نه تعبیر مسیح القدسین و درین حدیث منافات ظاهر
است و غایت آنکه گفته شود در توفیق آنست که تقدیری انحص بود و برابر نبود اشقل قدم لمسیله بنده هم نبود
و لیکن چون بی سپر میکرد زمین را تمام قدم می کرد و می نشست بر زمین قدم و می بود و انحص که انحص این
الاعرابی و لیکن این تقدیر اعتبار مبالغه در انحص که بعضی شارحان کرده اند خوب نیست فخر و از عایدین
آمده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم حسن شمر قدم او را و این بعد منبر العقب بود آنحضرت صلی
الله علیه و سلم گوشت پاشنه و منبر صلب کردند آنرا اکثر بسیر بعد و حسب الرحمن این الایثار گفته روایت
کرده شده است بهمه و خود شارح نیز بمله و بجه برده گفته و بعضی گفته معجز آمده باشند که در ذی الصراح
منبر مسیح گوشت گفت کاتب الحروف عفی الله عنه یا شنبه ای ای سعیدی الشیخ موسی طبرستانی در مصنف و
اصناف بحدک لطیف بود که رخساره مسیح خوش شکلی آنچنان میبایست بود و می قدم مسیح و در حدیث از جلیله
رسول الله صلی الله علیه و سلم تحت الله علیه در روی باده گفته که از میمونه بنت کرزم آمده که گفت دیدم منبر
خدا صلی الله علیه و سلم پس از منبرش نکردم درازی انگشت سبابه از قدسین آنحضرت از سایه اصالح روایت
و الطبرانی و از جابر بن سمرة آمده که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم از پای می متظاره و گفته که مشهور
شده است بر آنکه سبابه دست آنحضرت صلی الله علیه و سلم دراز تر از نو سطلی بود و حافظ ابن حجر گفته که
این غلط است از کسی که گفته است آنرا و این نیست مگر در اصابع جلیله و در مقاصد گفته است

که این طاعتی است که ناشی شده است از اعتماد بر روایت که مطلقه که میباید نیت کردم کرده است ویدم اصابع
 رسول خدا و اصلی علیه السلام اینچنین لیکن حدیث در سنن امام احمد مقید است بجل جنانچه گذشت و همچنین
 ترویجی است که امیر المومنین گفت بنده عبدالحق بن سبیت الدین در حدیث آورده است که فرمود انحضرت صلی الله
 علیه و آله فرستاده شده ام من قیامت مانند این دعا گفت و انگشت چپ را در وسطی را و اشارت کرد بقدم و گفت بخش
 بر قیامت که با تقدیر تفاوت و تقدیم که بیان این دعا گفت است و بعضی گفته اند که اشارت کرد به بیت بخت و قیامت
 و الا تحت بضم ص حین بود و بواسطه آنست که بضم ص صبیح طاهر میگردد تفاوت تقدیم و تاخر و بعضی گفته اند که سبابة
 و وسطی را انحضرت برابر بودند و جمعی میگویند که در این وقت برابر شدن بطریق مجز برای اظهار محبت و مبالغه و در علم
 و کمالی فی ساقیه خوشتر بود و در رد ساقی انحضرت با یکی از ضعیف و دیگر گوشت نبود و در بار یک لطیف بود و در فی الحقیقت نظر
 علی ساقه که آنها جاره جاره بضم حین نشد و در میان درخت خرما و در آنجا الخی خوانند که موار و صفا و لطیف و ابيض میباشند
 صبح امیر المومنین سطر بنیدای آنجا می کرد و در سبب و در آنجا که سبب است و فصل گفته اند که مراد از آن طری
 و قوت که اعضا است و فی الصلح که در سبب آنجا مفاصل که دو کانه باشد و چون گفت و زانو و در آن و اما قیامت
 زیاده ای صلی الله علیه و آله نهالی بود از این قدس و روی از بوستان صلی الله علیه و آله که توله بودند و در و با وجود
 آن فاعلی در بازی بودند و در حدیث آمده که کان ربتی من القوم و ربتی نفع را و کون با و مریع متوسط القامت و در
 حدیث دیگر طولی و القصیر من المشرب و در ترویج و محبت میل کجاست طولی که توله تر از مشرب بضم سم و
 فتح شریف و فی الحقیقت با تشدید ثانی میسی بسیار دراز با خافت و اضطراب قامت و در حدیث این بی آمده که کم کمالی طولی
 المنقط بضم سم اولی و فتح میثاقی شد و در کسر غنیمت و مایل نیز آمده و بعضی شده و توجه یا مایل بر وزن اسم مقبول
 از زبان عین نیز خوانده اند و در نهایت دراز و لا اله الا الله و در دو کانه توله و در توله و در توله و در توله و در توله
 و در حدیثی این عبارت اثبات قصیر تنگیه اما بسیار چنانکه لازم توسط است و در حدیث دیگر کمین بطول اباب
 بضم ف و طولی که در حدیث آمده و دراز باشد و در حدیث علی رضی الله عنه آمده سبب بالکسب طولی و فوق القوم و اذا
 جاء مع القوم بضم سمی نمود که بسیار دراز رفته باشد اما فوق رفته بود باعتبار میل بطول چون می آمد با قوم می نشیند
 ایشان دست و کوه تاه می نمودند ایشان می نمود و در حدیث آمده که چون تنها بودی در رفته بودی و چون در میان
 قوم بودی از همه بلند و سر فراز نمودی و نسبت به طولی گشتی و اگر در مزرعه و در طرف حی بودی از هر دو بلند تر بودی
 و چون میقاتی می کردند نسبت به رفته شدی و در مجلس نیز تقصیر میبارک می بلند تر از همه بودی صلی الله علیه
 و آله و فرمود انحضرت را سایه نه در آفتاب نه در قمر نه در راه الخی القدری که در کوهان می نواد و الاصول و محکم است

ازین بزرگان که ذکر کردند جز این را در روایتی از اسامه انخرفت است و نور سایه عیاشه امالون انخرفت روایت و بیان
بود و اتفاق دارند جمهور اصحاب بر بیاض لون آن صلی الله علیه و سلم و صفت کردند او را با بیض و بعضی گفتند
کمان بیض لمجا و در روایتی آبیض تلخ آلوده و این احتمال دارد که مراد وصف بیاض ملاحت و صفت زایده بر بیان
حسن و جمال و لذت بخشی در لایم دیدار جان افزای وی صلی الله علیه و سلم باشد یا احتراز است از بیض خاصه که
نمک کازا امتهی گویند تفسیر کردند آنرا با بیض که مخالف نیست او را حمرة و ناصفرة و نه حمرة بی اشتراق و روشنایی
مثل بیاض روی مریض و بجز رنگ حص مانند آن در روایتی آمده و سخت سفید روی و سخت سیاه موی در شعر
ابو طالب آمده که در حق انخرفت گفته خود و ابیض سیستقی انعام لوجه به شمال البیاضی عصمة للارسل به و در حدیث
علی رضی الله عنه آمده بیض مشرب و از شراب خلط لونی لونی دیگر است که یک لون نوشته اند نه است لون
دیگر او را اینجا مشرب بجمرة است و در روایت دیگر تفسیری نیز آمده ابیض مشرب بجمرة یعنی رخ سفید و بعضی
از بزرگان که حدیث را که حدیث است باین تفسیر کنند و ظاهر آنست که مراد بیان نیز و مشرق است و در حدیث
نسائی از ابو بکر آمده که روزی انخرفت صلی الله علیه و سلم در میان اصحاب خود نشسته بود و اعراف وفادات داده
از روی سادگی و محبت و تعب گفت این باین عبد المطلب کجاست و کدام یکی از شماست پس عبد المطلب یعنی که شهادت
شده است در عالم کمال و کمال قدر گرفته است عالم را آواره جاده و جلال او و پیراسته است صیت که او گوش
خلایق را گفتند صحابه یا لا منظر التوفیق این مرد سرخ و سفید روی که بر فقی خود برایش ناز تکیه کرده نشسته است
اهم صل علی محمد وآله قد حسنه و جماله و فی القاموس امغر یعنی معجزه که در روی وی سرخی در سفیدی باشد یعنی
ابیض مشرب و مرقف آنکه بر فقی خود تکیه زده باشد و در حدیث صحیح البخاری از حدیث انس آمده بیض
امتهی و معنی امتهی معلوم شد و فی القاموس الامتهی الذي لا یخالط حمرة و ليس غیر اللون و در حدیث
لون شریف هم نیز واقع شده و حمرة بضم مرتبه است میان سفیدی و سیاهی و سحر گفته اند که گویند که در فنی
در حدیث گفته حمرة گندم گونی و گفته اند که این با بیض مشرب جمع می شود و عرب اطلاق می کند اسمر بر آن
و نیز دیگر آمده که ابیض بود که بیان می دایم لبمرة و گفته اند که مشرب چون مشع باشد مشاب اسمر است و لیکن از
منعنی است که سیاهی در وی سخت است چنانکه در حدیث ترمذی آمده یس بالابیض الامتهی و لا بالادم
و از قاموس وصل معلوم می شود که ادمه بمعنی حمرة و ادم بمعنی اسمر است و برین تقدیر بقول می دایم بالادم
ادم شد و ادمه مراد باشد و باینچه گفته شد معنی است که مراد بسمرة آنست که مخالف با بیض بود و مراد به بیاض که اشبات
آورده اند بیاض مخالف با بن حمرة است و بیاضی که نمی آرد در بیاض خالص آنرا امتهی خوانند باین تقدیر ساقط شد و این

بر چیزی گفته اند که ایشان میگویند که اگر مخالف امامیست که در وی بیضی شرف واقع شده و لا اله الا الله واقع شده و
 امام هر است روی در وجه میان بیاض و سواد گفته اند که آنچه از حد ظهوری بوی آفتاب باو میرسد چنانکه را بر
 و گردن دست هم بود و آنچه در زیر شایب پوشیده بودی بیضی این سخن را تضعیف کردند که آفتاب و باد را نمی
 نمود در بدن شریفی و می تغییر لون آن چنانکه انور التبرکات در حدیث ابن ابی نازم واقع شده اشاره آن
 داشته اند یعنی آنچه بر بدن وی بود از شایب نیز روشن و تابان سفید بود چنانکه از سایر مردم میباشد بلکه
 نفس خادم درگاه و گاه و گاه است پس چون صفت کند او را بغیر صفت وی صلی الله علیه و سلم پس تاویل
 و مراد هاست که گفته اند بعضی گفته اند در آخر عمر شریف که رنگ مبارک بخت شده بود و حمرة بسوق میرد و فتنه را
 مشی و رفتار را می سخنفت صلی الله علیه و سلم در حدیث علی رضی الله عنه آمده است که آن رسول الله صلی
 الله علیه و سلم او را نشی تکلف و تکلف و کانا میخط من صلب و تکلف و تفسیر کرده اند میل کردن بجان مشی چنانکه
 محل میل میکند و پای بر داشتن بقوت و سرعت بی استرخا و کسالی نزدیک از حدیث ابی هریره آمده که چون آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بی سیر میکرد زمین با تمام قدم می کرد و در حدیث دیگر آمده است که مشی می کرد و جمعا یعنی بقوت
 بی استرخا و سستی اعضا در حدیث دیگر از علی رضی الله عنه قطع میکرد یعنی بر می داشت پای از زمین تمام و کمال
 نیز و گام و اسان سبک میگرفت بی تحرک و اضطراب قوی او کانا میخط من صلب گویا فردی آمد از زمین مخدر بجا
 نصیب و صلب بختن و صوب زمین مخدر و انحراف از بالا به شیب فرو آمدن و مانا که این تمثیل است براب
 قوت و برداشتن پای تمام برای سبکی تحرک و اضطراب فافهم در حدیث ابی هریره آمده گفت ندیدم سبکی
 شتاب تر در راه رفتن از رسول خدا گویا نور دیده شد زمین برای وی و بودیم ماکه در شفت می انداختم نفس
 خود را و میدیدیم تا برای تو ایتم کرد ای دوی پاک نمیداشت بی تکلف بطور خود میرفت و اضطراب نمی کرد و صند
 این مشی اولو العزم و اهل محبت کوشاغت است و اعدل و اقوم قیام مشی است و اروح است مرا عضا را و گاهی
 بخیل رفتی و گاهی بی بغل و پیاده میرفت و گاهی سوار میشد و خصوصاً در غزوات میت سوار شده خوش بود
 و تخمین باز بود آن فرس پیاده خوش است و سوار خوش + و چون اصحاب میرفت پیشش می برد ایشان را
 و خود عقب میرفت و میفرمود بگذرید و خالی در پشت مرا برای فرشتگان و در حدیث آمده است که آن رسول
 بود آنحضرت که میراند اصحاب را پیش خود سوق بر اندن و این را از پس خود کشیدن از پیش و در سفر عبید
 مجموع صحابه رفتی و مضغ و تقویت دادی و مانده گان را سوار کردی و گاه ردیف خود ساختی صلی الله علیه
 و سلم فایده انواع مشی ده است یکی تمارت که مرده گانه و سوز گانه چون چوب خشک که در آتش

که پیشتر سخت و سبک سیری خلق و طایفه اندر این بر دو نوع مذکور و مستحق اند و دلیل اندر خبر قبول و مردود
 و دیگر مومن که با حرکت تمام و سرعت اندک برودند و این نوع ششوی آن حضرت بود صلی الله علیه و سلم به سبک و دو قاربه
 که دو تارک و چهارم سبکی با سرعت است و پنج و ششم سبکی با سرعت بر داشتند و با و جنانند که تعین جانکه
 بهلوانان کنند ششم سبک که عدوت سبک و درین سبک رفتن از سعی سر بفرست و بهیچم خوری بفتح حاء و هاء
 و سکون و وزای و آخر الف مقصوره فان بختی است با نامل ششم تقیری که پس ای رفیق است تمام ضرب
 بفتح جیم و آن بر حقیقت است در راه و ناله را حاره گویند مانع است و پنجم تخمینی خزانیدن و گردان افراختن و گذشتن
 متکبران است و ازین جمله اکمل و افضل مومن است که ششوی آن حضرت بود صلی الله علیه و سلم و در قرآن مجید که در ششوی
 مانع کرد و فرمود و عباد الرحمن الذین یستون علی الارض یونا اما طیب رحم و عرق و فضله صلی الله علیه و سلم کی از خط
 عجیب آن حضرت طیب رخ است که ذاتی وی صلی الله علیه و سلم بود بی آنکه استعمال طیب خارج کند و هیچ طیب بدان منسوب
 انفس منی بعد غنه روایت می کند که بنویسم من چه بوی خوش را و نه مشک نه عنبر را خوشبو تر از بوی سبک صلی الله
 علیه و سلم و از ام عامه عنبرین فرقد سلی آمد و است گفت که چهار زن بودیم نزد عقبه و هر یک از ما گوشش به یک
 و طیب که خوشبو تر است از دیگری نزد وی و استعمال می کردیم طیبها را و نیز سید سبک کی از اما طیب عقبه و استعمال
 نمیکرد عقبه از طیب مگر بمن قدر که ما سبک و بدست دهن را و سبکی می کرد بدین طبع خود را و بود خوشبو تر از طیب عقبه
 میگوید این زن که گفتم روزی ایبت که ما گوشش می کند در استعمال خوشبوی و خوشبوتری از ما سبکین صحبت
 گفت گرفته بودم از خبری و در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم و خبری را به ریزه که با ندام بر آید پس علم من نزد آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم و شکایت کردم ازین باری تا اطلاع کند گفت جانم ازین بر کن پس بر نه شد و من شستم
 پیش من صلی الله علیه و سلم پس به میدان آن حضرت بردست خود و گفتانید دست مبارک را بر پشت من و شکام من بپاشید
 برای من طیب از آن روز را اما الطائی فی محبه اصغر و آمدت مردی می خواست که دختر خود را بجان من بپاشد
 طیب نداشت پیش آن حضرت آمد تا خبری عطا کند خبری حاضر بود پیش طیب و طیب انداخت و در
 پس پاک کرد از جبهه شریف خود خبری از عرق قدس انداخت و گفت من از درین شیت طیب و غیر ما و را که طیب
 کنه این پس بود از زن چون طیب می کرد بدین می بود نیز ابله می آید آنرا و نام کرد در خانه ایشان را بیت الطیبین
 و از آن پس آمده که در آمد آن حضرت صلی الله علیه و سلم روزی در خانه ما و قیله که کرد پس عرق کرد و بود آن حضرت
 که عرق بسیار میکرد در خواب پس ما و من که ام سلمه است قاروره بگرفت و عرق از بدن شریف میگرفت و در
 می انداخت پس بیدار شد آن حضرت و فرمود حکما مکنی یا ام سلمه گفت این عرق شما است یا رسول الله که می کردی

بیان طیب
 و عرق و فضله

از این سخن بر آن می آید که هر روزی از ام سلمه که می خواست که دختر خود را بجان من بپاشد

و طبیب خود و طبیب طایفه مسلم هم از آن شهر که چون یک از محالیه قصد طاعت آنحضرت می کردند خانه می افتاد
 نشان می خوش در دهی که آنحضرت از آن راه گذشته بود و میرفت و هر کس که می خواست که بهای مینه مطبیه میگذاشت و خوش
 میافت و میبایست که آنحضرت ازین راه گذشته است و بعد آنکه هنوز از در و دیوار مدینه طبیب ابراهیم قاضیست که بحال آنحضرت
 که نمای دریا ندو شاید که استقامت ازین شهر ذوق بعضی از غریبای شتاق نیز رسیده باشد ابو عبد الله عطار در
 مع مدینه مطبیه گفته است ششتر طبیب سول بطایفه میباشند فاما المسک الکافور و المسند الطیب و استیل
 که یکی از علما رخص و حدیث می گوید که بقره مدینه الفخره خاص است که در هیچ مکانی غیر نیست و گفته اند که نعمتی از اعجاب
 عجایب است و در حقیقت بسیار نیست میت در آن زمین که سببی در زطره دوست و چه جای دم زدن ثنای
 آثار است و دعایت گفته است رضی الله عنای بد عرق در روی شریف آنحضرت مانده بود و طبیب ازین مکان
 از قزوین و راه یونان در وصف دیدن شریف از جابر بن سمره گفته است که گفت سود آنحضرت رخساره مبارک است مبارک
 خود پس با منم او را برود و بر می گویا بیرون آورده است آنرا از طبلیه عطار در هر که مصافحه میکرد آنحضرت را می گفت
 تمام روز بوی خوش از دست خود در طفلی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست مبارک خود را بر
 سر وی می نهاد و متناز و معروت میشد میان صبیان بوی خوش فایده دارد که بعضی احیاء آمده که گل
 سرخ پیدا شده است از عرق آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در جای دیگر آمده است گل سفید از عرق من پیدا
 شده است در شب معراج و گل سرخ از عرق جبرئیل و گل زرد از عرق راق است و نیز آمده است که فرمودند بعد
 از معراج از معراج قطره از عرق من بر زمین افتاد و روئید از آن گل سرخ بود و اگر بگوید بوی و آیا بید که بوی گل سرخ
 را و در روایتی آمده است که چون افتاد قطره از عرق من بخندید زمین در روئید گل سرخ و اما بحال نشان از در حقیقت این
 احادیث با اصطلاحی که دارند سخن است حبیب مواب مدینه از ابوالفرج نهری می آورده که گفت آنچه درین احادیث
 آمده قطره است از درای فضل نبی مختار و اندک است از بسیار آنچه کرم گردانیده است بر در کار حبیب خود را و
 نیز گردانیده است بران مرتبت و منزلت او را و سخنان محدثان بر حکم صناعی است که در تحقیق و تصحیح سناد
 دارند و بهجت استبعاد و استمات آن چاشنا و درین احادیث که ذکر شد مضطرب و اختلاقی هم است و بعد
 اعلم و چون آنحضرت بخوابست توطئه کند یعنی قضای حاجت نماید شکافه میشود زمین و فرود می آید و بول
 و خلط او را در قیام میشود و بوی خوش مطلع نمیشد بر این میروند و آمرزوی سرخ بشری و از عایشه آمده
 است که گفت مرا آنحضرت را که لوی می تو صفا روئی نیم از تو خبری از پلیدی میروند که آیا ندانسته تو ای عایشه زمین
 فرود می برد آنچه بیرون می آید از انبیا پس دیده نمی شود و از آن خبری و در روایت از بعضی صحابه که گفت صحبت

دهم من آنحضرت را در سفری پس چون خواست قضای حاجت را در آن مکانی پس قضا کرد حاجت را پس
 در آن مکان که کرام آنحضرت از آن پس ندیدم مرا و اثر غایب و نه بول دیدم در آنجا که کرم پس گفتم
 آنها را و یافتم مرا آنها را از یطیب و قاضی عیاض رحمة الله علیه در شفا گفته که تحقیق رفته اند قومی از اهل علم طهارت
 حدیث آنحضرت و نیست قول بعضی اصحاب شافعی و ابابول را مثابه که در دانه بسیاری و نوشیده است او را
 ام امین که خدمت می کرد آنحضرت را آوردند که شبها در تحت سر آنحضرت قدحی می نهادند که در آن بول می کرد
 شبی در آن قدح بول کرده بود چون صبح شد فرمود بام امین بریز آنچیز در آن سفال است پس یافتند در آن چیزی
 گفت ام امین و انداختند شدم و فرمودم آن را پس خنده کرد آنحضرت و امر نکرد بغسل نم و نهی نکرد از خوردن گوشت
 در آنکه شکم تو هرگز و بار دیگر زنی بود که نام وی بر که بود او نیز خدمت می کرد آنحضرت را پس بخورد بول
 را و فرمود آنحضرت صحت بام یوسف یا رنشوی هرگز پس بپاشند آن زن هرگز که همان بپاشد
 که در آن روز از عالم رفت و در بعضی روایات آمده است که مردی بول آنحضرت را خورده بود پس بوسه
 خوش میدید از وی و از او لادوی تا چند نشد و در مواب و شفا این دو روایت مذکور نیست و روایت
 است که مردم تبرک می کردند ببول دهم آنحضرت صلی الله علیه و سلم اما بول مذکور شد احادیث آن و اما شریک
 دهم نیز مکرر واقع شده است از صحابه خوردن آن کی آنکه بجای حجامت کرد آنحضرت را پس بیرون برده خون
 و فرورد او را در شکم خود پدید آنحضرت حکا کردی خون را گفت بیرون بدم تا پنهان کن آن را بخور
 که خون ترا بر زمین ریزم پس پنهان کردم آنرا در شکم خود فرمود تحقیق خند کردی و نگاه داشتی آنفس خود را
 یعنی از امراض و بلا و آمده است که چون مجروح شد آنحضرت روز احد بکیه حراحت او را مالک بن سنان
 پدر ابو سعید خدری رضی الله عنهما تا پاک و سفید ساخت آنرا گفتند بنیاد خون را از دهان گفت لا والله هرگز
 نریزم خون آنحضرت را بر خاک پس فرورد آنرا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر که خواهد که بگریزد
 بروی از اهل بیست که بگریزد بروی این مرد و از عبد الله بن ابی سیر آمده رضی الله عنهما که حجامت کرد آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم روزی پس داد مرا خون را و گفت غایب کن این را در جای که کسی نبیند و
 در نیاید پس نوشتم آنرا که نوشیده تر از آن مکانی نیافتم پس گفت آنحضرت و می تر از مردم و او
 مردم را از تو گنایت کرد از قوت و مردانگی و شجاعت و شهامت که او را از آن حاصل شد و باعث حراقت
 با مردم شد و وی رضی الله عنهما بیعت نکرد به نریز و اقامت کرد که بکبر شریف و مجمع شد بروی اهل حجاز و مین
 و عراق و خراسان و جزان و کشت او را محمد بن یوسف در امارت عبد الملک بن مروان و برادر کشید

اما بول قاضی عیاض
 دهم

اما شریک دهم
 صلی الله علیه و سلم

و در قصه طولانی آورده گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مر عبد الله بن البرز را وقتی که قزو بر خون را لاترگما
 انوار الاقسام العینین مساس کند ترا تش دوزخ مگر بر بی سوگند که حق جمل علما خورده دان منکم الاواردا
 الایة و درین حادث دلائل بر طهارت نبوی و دم آنحضرت و برین قیاس بر فضیلت و معنی شایع صحیح
 بخاری که حقیقی غریب است گفته که همین قائلست امام ابو حنیفه و شیخ ابن حجر گفته رد لایل شکاثره و مظاهر
 الا بر طهارت فضیلت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شمار کرده اند از ائمه از خصایص صلی الله علیه و سلم و امامت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم باناء اگر چه ذکر این صفت بظاهر بعد از ذکر ظاهر و صدر در بطین مناسب بود چنانکه در
 کتب قوم واقع شده است ولیکن درین کتاب بحجت انبیای و انجاء کلام و اتاق و نظام آن بحجت ذکر بعضی
 مقدمات که در این کتاب بدین مقام مذکورست در آخر افتاد و لا باسن بلکه این را مناسب تر اقمیم چنانکه بر این فم و با
 طبع روشن خواهد بود او که خواهد که بعد از حفظ نس و دوام نوع انسانی نسل لذت و تمتع نعمت و حفظ
 صحت است چنین اختیار منتهی مورت و مولد امراض شریده و سبب ضعف قوی اعضا و اندام تجارت
 قضا و مبادات بقوه باه و سهولت جماع و تادج بدای و تقصیر و تقصیر نصبران امری مقرر و عروت و عادت
 مستمره است میان مردان و محبت نسا و نکاح محدود و امکانی است و یکی از این مواضع که عقل کوتاه از نشان
 از حقیقت کمالت آن محسوبست مباشرت و جماع بانا است که آنرا در صورت نقصان تصور میکنند و از باب
 لغو و بیهوشی و این از نقصان فم و اوجاج طبیعت ربانیت است و نظر بحقیقت محبت فعل و فعل
 و تاثیر و اثر که علت غایبه و عالم است چنانکه درین کار است در کاری دیگر نیست و فعل سید انبیا و رسول صلی الله علیه
 و سلم مستند محبت آنست و تمهید این کلام در ذکر ارواح مطهره در آخر کتاب باید انشا الله تعالی و در حدیث آمده
 است که آنحضرت می گفت بر تمام دنیا خود در کتب و آن بازده تن بودند گفت راوی گفتم باز این اطاعت داشت
 آنرا گفت انس بودم ماکه می گفتم میان خود کرده داده شده است قوت آنحضرت راسی مرد و راه انجاری و در
 روایات قوت آن عین مردان و مردان نیست و آمده است که هر مرد از مردان نیست قوت صدکن شد و در روایت
 آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود آورد بر من یکی از طعم پس خورم از آن و داده شد من قوت جمل
 مرد و جماع و قاضی عیاض در شفا از علایه آورده رضی الله عنهما که گفت ندیدم من فرج رسول خدا را ضی
 الله علیه و سلم هرگز در روایت دیگر آمده که نه آنحضرت از علایه دیده و نه علایه از وی و آنحضرت وصیت کرد
 بعلی رضی الله عنه که نشوید مرا خرتو و باید که نظر نفیقه از کسی بفرج من که نبیند هیچ کی عورت مرا که نایدید
 کردیم و چشمی این کمال قوت جسمانی اوست و قوت روحانی آن حضرت خود آسمان بود که آسمان

و کامل و درست از زبان یزید و زبانه شکسته و ناقص و تکلیفی که در مجموع الکلام یعنی بلفظ مختصر که معانی بسیار داشت
 خاتم که در حدیث آمده است جوایز الکلام و حقصری الکلام و تکلم میکرد به بیان فاضل و مفصل که بود و نقص و نه
 فاضل و بعد از حضرت زمر طبعیت خوش خلق و نود و شصت سخن نود و هشتاد و یکم کرد نعمت را اگر چه کم بودی و نکوست
 چیز را جز آنکه طعام را چنانکه دم نمی کردستایش نهری که در خانه می بل تر و دو تنم کند و بی استیاد و تاب نمی آورد و ششم
 او را و قتی که تجاوز کرده میشد از حق تا آنکه انتقام می کشید از آن و ششم نمی کرد و انتقام نمی کشید برای حق نفس خود که شعل
 به نیا بودی و اگر اشارت می کرد بخیری تمام گفت دست می کرد یعنی نه با شکست تنها و چون می گفت در برگردانید گفت دست
 را از وضعی که مخلوق است کف دست بر آن یا از وضعی که گفت دست می خود بر آن در وقت تعجب و چون بیکیف میزد
 انگشت نزد دست راست را بکف دست چپ و عادات آنحضرت به مجرای این است همچنین افزوده بود عادات شریف
 وی لا حرم در اینجا سری و نکته خلد بود که عقل از دریافت کند آن قاضی است و الله اعلم و چون غضب میکرد می کرد و در راه
 به او شریف را و چون خشمی میشد و لذت می یافت از خبری که می شنید چشم او بودی اکثر سخنهای جسمی او علیه
 و بعد از آنکه جسم در اندام شریف مانند زرد که در صفا و لطافت و آب گشت امام حسن رضی الله عنه که شنیدیم اینچند
 را از ابن ابی لیس پوشیدیم از امام حسین رضی الله عنه و تحریک نکردم با وی با الفضل و چون تحریک کردم با وی با قثم او را که
 سبقت نموده بود مراد در صاع اینچند و پیوسته بود در خود را یعنی علی مرتضی را رضی الله عنه زیاده برین از منزل خارج
 و مجلس شکر آنحضرت و نگذاشته بود از آن خبری پس گفت امام حسین رضی الله عنه پرسیدم در خود را از منزل بیرون
 خدا صلی الله علیه و سلم یعنی چون در منزل می در آمد چه کار میکرد گفت چون آمد در منزل و جای می کرد در آن مجلس
 می کرد و آنرا بخشی برای خدا یعنی عبادت می کرد در آن و اگر چه وی صلی الله علیه و سلم در وقت و بر جای در عبادت
 بود اما مراد اینجا خلاصه است که بی مداخلت حق اهل حق خلق و حق نفس است بخشی دیگر برای اهل و عیال و اولاد
 حقوق ایشان از محالطت و مباحثت و مباشرت با ایشان بخشی دیگر برای نفس خود و اولاد
 حق وی از استراحت و نوم و امثال آن پس از آن بخش می کرد بخش خود را میان خود و میان مردم و شریک
 میکرد و انداختن ایشان را در آن پس چیزی دادند او را خواص اصحاب بکامیات عامه میرسانیدند و مراد خواهد بخش شریف
 را به سوی ایشان یعنی اول بوسیله فواید خواص میرسید و ثانیاً بوساطت ایشان به عامه میرسید و غیره نمیکرد
 آنحضرت و نگاه نمیداشت از مردم چیزی را از فواید و نصایح یعنی آنچه مناسب حال و استعداد ایشان بود
 بود از سیر شریف و عادت کریم وی صلی الله علیه و سلم ایثار و اختیار اهل فضل و علم و صلاح و شرف با ذوق
 یعنی اذن می کرد ایشان را بدرون در آمدن و حضور مجلس شریف مخصوص گزینان و قسمت کردن بر قدر

تفصل و مشیة ایشان درین معنی هرگز درین مخصوص ترو ممتازی بود و نصیبی از غایت و رعایت وافر و بیشتر بود
و تا غلبه نمود بقضا حاجات مردم تحصیل مقاصد اصحاب مشغول میشدند ایشان را در کاری که اصلاح حال
ایشان دران بودی و امر میکرد ایشان را به سوال کردن از حضرت وی و خبر دادن بخبری که باید و سنزد وی فرمود باید که
برسانند آنچه می شود آنکه حاضر است از شما باینکه کسی غایب است و میفرمود برسانید شمار حاجت کسی را که نمی توانید رسانید
وی حاجت خود را فایده و در که برساند سلطان حاجت کسی را که نمی تواند خود را رسانید ثابت دارد خدا تعالی
قدم او را روز قیامت و ذکر کرده میشد نزد آنحضرت مگر آنچه احتیاج است آن در دنیا و دین آنچه اصلاح کرده
شود بدان حاجات و ذکر نمیشد در زم مشرف وی آنچه لازم است و فایده نیست دران می در آمد نه مطالب
علم و خیر و برکت وی یافتند نصیب خود را از ان بیرون می آمدند از مجلس شریف راه نمایند بر خیر صحبت علی
و ادبی که حاصل میشد ایشان را از حضرت وی صلی الله علیه و سلم گفت امام حسین رضی الله عنه پس سوال کردم
یدر خود را از خارج آنحضرت یعنی از منزل شریف که بیرون می آمد و با اصحاب بی نشست چکار میکرد و گفت ما را کج
الله صلی الله علیه و سلم بخیرین سال از الانما یعنی بود پیغمبر خدا بسته میداشت و نگاه میداشت زبان خود را مگر در خیر
و در سخنی که فایده میداشت بود می کرد و در لفظ سخن که از خزنست بمعنی گنجینه نهادن مال اشارت است
که زبان شریف وی در رنگ کلیدی بود بر خزینة دل می کرد بحقایق و معارف مالا مال بود در آنچه سود میکرد
است را از کسی نشاد و اگر نه در بسته میداشت و تالیف می کرد آنحضرت قلوب ایشان را و نگاه میداشت از رسیدن
و این در حقیقت لفعیل الهی تعالی جلایه چنانکه فرمود هو الذی یلف من قلوبهم الایة و جان و عطا بسیار می نمود
نفیع ایمان را که ایشان را مولفه القلوب خوانند و بزرگ و گرامی می داشت بزرگان بر قوم را و والی می گردانید
بر ایشان و حذر میکرد از مردم و پاس میداشت خود را از ایشان و میزدید نفس شریف خود را از اعدا تا از این برسانند
و این پیش از نزول کریمه و الله یحکم من الناس بود یا قطع نظر از ان درین رعایت عالم حکمت و تعلم و ارشاد است
است و در حقیقت این گمبایه است از نگاهداشت عرب و عدم انبساط بخلق تا بر سنده و میان نشوند و با وجود
و اهراس پیچید از هیچ کی طلاق و جد کشا و دشواری را و تقصیر نمود و باز بر سر می کرد و صاحب را می شناسند
مردم را از احوال بیکر که تا هر که نیک باشد بوی نیک کند و تحسین نماید و تقویت و تائید کند و اگر نباشد اصلاح کند و تفریح
نماید و بوی کند از ان و عادت شریف چنان بود که تحسین کرد حسن را و تقصیر می کرد و قبح را و خوامی نمود از آنرا
از هر که واقع شود و مبالغت نمی کرد بفاصل آن و باک نمیداشت از وی اگر چه عظیم انقدر بودی بطا و این بر سر
احوال مردم از یکدیگر از غیر تحسین بود و تحسین آن بود که عیبهای نهانی مردم را بر سر سنده بقصد اشاعت

باینکه طلاق
آنرا در روایت
زبان شریف

و تقصیر
در اصل معنی گمبایه
حسن است و چون بزرگ
احوال گاه گاهی می شود
و معنی تقصیر گمبایه
حسن است و در روایت
باینکه تقصیر

اشاعت و تصبیح و این مجال ظاهر مردم بود که از یکدیگر می پرسید بقصد تربیت و صلاح و بود آنحضرت معتدل لایم
در همه چیز یعنی همه افعال و اوضاع شریف وی معتدل و بهر بود و ممکن و بیک قرار بود در کارهای اویست و با
و اختلاف و انزاط و تقریط را نه می یافت و غافل نمی بود از تعلیم و تادیب و تهذیب و همیشه در سیاست
و تدبیر کار ایشان بود از جهت ترس که ایشان غافل نشوند و از کار باز نگمانند و التماس نکرد عبادت شاق را از جهت
ترس تا آنکه فرض گردانیده نشود برست و در هر حال و در کار از نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم ساختگی و آماکی نبود و مانند
سلاح جنگ و کلاک حرب و هر چه واقع می شود از امور مصلحت آید بطایر می شد و تقصیر نمی کرد در حق و عجب از
نیکو داری آن همیشه عداقت حق و اثبات آن بود و مقربان او بهر نیاز و بار بودند فاشند و مقرب تر نزد وی
از مردم کسی بود که ناصح تر و خیر خواه تر خلق بود گفت امام حسین رضی الله عنه پس پسیدم بدر خود را رخصه
الله عنه از مجلس آنحضرت و آداب و اوضاع وی در پیشانی می کردن بامردم گفت نمی نشست و برخاست
آنحضرت صلی الله علیه و سلم مگر بزرگوار یعنی در نشست و خاست همیشه در ذکر خدا می بود و چون در مجلس درآمد
نمی نشست همانجا که می رسید و قصد بالانشینی نمی کرد و جای معین برای شستن خود نمی گرفت و امر میکرد است
با این نمی میکرد از قصد بالانشستن و میداد آنحضرت بهر بل مجلس خود را نصیب زعیان و توجع و التفات
و گمان نمی برد بمشیمی می که هیچ یکی گرامی تر باشد از نزد وی صلی الله علیه و سلم و با یکس بر اندازد حال قله
قابلیت وی و عنایت می کرد که وی را رضی باشد و خوشحال میگشت و سرگشته می گردید با آنحضرت یا حاجت
می آورد و نزد وی صبر میکرد و بر آن انگس خود نمیکشت و در نیخواست آنحضرت تادیبی که او بر نگشت و بر نمی خاست
و هر که سوال می کرد از آنحضرت و در خواست حاجتی رد نمیکرد و اگر حاجت وی و اگر فضا بخیزی حاضر نمی بود
بسخن خوشخوئی و دلجویی بازی می گرداند و شرح این سخن در باب خلاق شریف و در وجود و سخای آنحضرت خواهد
و بر کرده بود مردم را خوش خلقی وی هر کس را بجای بدرگشته بود گشته توده اند نزد وی در حق برابر
که در حق بیکس فریاد گذارشت نمی کرد و در مجلس او مجلس علم و حلم و حیا و صبر و امانت و بلند کرده نمی شد و در
آواز را و تذکره نمیشد و وی حرام و سخن ناشایسته و بشیری و اقامی شد می و شنیدند و متشرعی گردانیدند
بهرا بل مجلس معتدل و تساوی و متوافق بودند و قاضی ایشان در تقوی بودند هر که متقی تر فاضلتر و متواضع
بودند بیکدیگر و تو قیر میکردند کبیر را و رحم می کردند صغیر را و ایشان می کردند غریبان
صلی الله علیه و سلم و رضی الله تعالی عنهم باب دوم در بیان اخلاق عظیمه
و صفات که در آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدو خلق بضم غایرت

۳ و ظاهر و شایع گردیده فی تذکرات مجلس است از فضایل و احوال و مناقب

باطن را گویند خلق بفتح خاصرت طاهر را خوانند و فی القاموس الحلق بصنعتین و با لکون السجی و الطبع فی الصفا
 خلق غوی حسن خلق گاهی بمعنی سماعت و تازه روی حسن اخلاق و با خلق آید دیگر معنی آن عامتر است
 از آن و خلق آنحضرت صلی الله علیه و سلم مقصور بر این نبوده بلکه جم و رقیق بود مسلمان و شدید و غلیظ بود
 بر کفار و معنی خلق نزد عقده و ملکه است که صادر میگردد از این افعال سهوت و آسانی و این باینست که در کثرت معقولات
 ذکر کرده شده است و اختلاف است در ملکه خلق غریزیست که پیدا کرده است خالق تعالی هر کس را باین ملکتی است
 که بنده آنرا بکسب ریاضت حاصل تواند کرد و بعضی بر آنند که غریزیست از جهت حدیث ابن مسعود رضی الله عنه گفته
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم قسمت کرده است خدا تعالی میان شما اخلاق شما را چنانکه قسمت کرده است از ازا قی
 شما را راه بخاری و فرمود اگر خبر داده شود به شما که کوی جنبه از جای خود تصدق کنید آنرا و اگر خبر داده شود به کوی
 برآمد از کوی خود قبول نگیرید و این بالغه است از استبداد تغییر خلق و الا هم در الامکان و قدرت الهی کاین است
 و تحقیق آنست که مردم متفاوت اند در این در بعضی مردم بعضی اخلاق جلوه غالب و شدید داشته است که متغیر
 بلکه متغیر است زوال آن و الا ان امور است بجا بهت و ریاضت در آن محمود گردد و بعضی اخلاق ضعیف است
 و ریاضت قوی می گردد و بعضی از قوت بعضی آید و در شیخی امر تحسین اخلاق واقع شده و اینها را
 صلوات الله و سلامه علیه برای ترتیب و تهذیب اخلاق و بهایت خلق فرستاده اند و اگر تغییر و تبدل اخلاق
 ممکن نبود ای مردمان و فرستادن پیغمبران برای چه بودی و در دعای مأثوره واقع شده ایم که است خلقی حسن
 خلقه و فرمود اللهم ابدنی لاسن الا خلق لکیده لاسنهم الا ان و اصرف عنی شهاده لایضرت سببها
 الا ان و اینهم برای تعلیم و تلقین است و در حدیث شیخ عبد القیس واقع شده ان فیکم خصلتین کجهاد
 الخ و الا ناره گفت یا رسول الله قدر ما کانا فی او حدثننا فرمود قریا گفت حمد خدا را که بحول گردانید مرا بر دو خلق
 که دوست میدارد آنها را پس تردید در سوال شر است که بعضی اخلاق جلی است و بعضی کمتسی و اینها وجه
 تطبیق دیگر هم است که بعضی اخلاق که سبب صحت و اعتقاد حاصل و حادث شده تغییر و تبدل آن آسان
 است اما آنچه جلی و قدیم است تغییر و تبدل آن متعسر است و با وجود آن از حیطه اسکان بیرون است و الله اعلم
 و اعتقاد و باید کرد که مکارم اخلاق و محامد صفات از صورت و سیر و جمیع کمالات و فضایل و محاسن
 حاصل است مگر تا به انبیا و اول راد ایشان لوح و فایق اند از تمام افراد بشری و در تبه ایشان اشرف
 رتب و در جبه ایشان ارفع درجات است و چه عا و رفیع باشد مقام کانی که جبار گردد و برگزیده حق
 سبحانه ایشان را بفضل خود و مدح کرد ایشان را در کتاب خود صلوات الله و سلامه علیه و در عقاید

ثابت شده است که سرچ و لی بدرجه بی نرسد شیخ امام حافظ الدین نسفی رحمة الله علیه در تفسیر مدارک میفرماید که تحقیق
 فخریه است اقدام بعضی اقوام در تفصیل و لی برنی و لی کفر است علی و لیکن حق صل علی تفضیل داده است بعضی انبیا و
 رسل را بر بعضی کمالی استکمال رسل فضل بعضی علی بعضی در شرفای قاضی عیاض مالکی مکرر است که اخلاق انبیا
 صلوات الله وسلامه علیهم همه منقطر و مجبول است نه مکتوب و معمول و حاصلست در اول خلقت و اصل فطرت بی غرلیت
 اکتابی ریاضت و هم با اختیار وجود الهی و فیض فضل تا قنای او است بمل جلالت شهر تبارک و تعالی و مکتوب
 و لای علی غیب بهم و مراد روحی یا جانورت و رسالت است که مبداء روحی و القادر حکمت است و الا کتاب
 نفس روحی حاجت بر بیان ندارد و در بعضی از ایشان را ظهور آن نیز در حالت صیاست چنانکه شان سنجی
 فرمود علیه السلام و انبیا الک صیبا و آمده است که وی علیه السلام دو سال ریاضه بود که صیبا بودی گفتند پس را
 بازی شکستی یا با گفت باری بازی پیدا کرده شده ام من و در تفسیر مصداق کلمه من الله گفته اند تصدیق کردنی
 بعینه علیه السلام و حال آنکه وی سال بود و گویا داد که وی کلمه الله در روح او است و گفت عیسی علیه السلام در
 مهدیانی عبدالله انانی مکتوب و جعلتی نبیا و سیما علیه السلام در وقت فتادی خود نیز صبی بود در میان صبیان
 و طبری آورده که وی علیه السلام در وقت ایتا ملک دوازده سال بود و در تفسیر و لقا انبیا ابراهیم شده من قبل
 گفته اند ای پرنیاه الصغیر بعضی گفته اند در وقت ولادت پیش از اید خلق فرشته را بر وی فرستادند که
 گفت امر میکنم ترا خدا تعالی که بشناسی مرا بدلی و ذکر کنی زیران پس گفت قد قطعت و بود وی علیه السلام
 در وقت القادر از شانزده سال و قصه موسی علیه السلام با فرعون و اخذ الخیوه و بیسم این باب است و روحی فرشتا
 مقتضای بیعت در وقتیکه انگذند او را برادران در چاه و بر دشتن پیغمبر با صلی الله علیه و سلم برود و در دشتن برود
 خود را بر وی آسمان در وقت ولادت مشهور است و فرمود هرگز قصد نکردم بخیری از امر جا ملیت نکرد و باز و نگذاشت
 مرا بر در کاتر تعالی و تقدس از ان مبغوض گردانیده شد نزد من از اول قطرت او ثمان و شعر بعد از ان
 شکر گردانیده شد امر را نبیا و ترا و گفت بر ایشان نفحات ربانی و شرفی گشت از امر محارفات سجده
 در دلای ایشان تا رسیدند در مرتبه قصوی و نهایت درجات ازین کمالات بی مهارست و ریاضت و نیست
 مراد بقول فی سجانه و لما بلغ اشد و اتوی انبیا حکما و علما و بعضی اولیا را نیز بر بعضی ازین صفات ناشی
 میگردد اینند در حد کلی محضت خاصه انبیاست صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین علی شرف و اتم و اکمل و احسن
 و اجمیل و اید و اتوی و اجمع مرتکبه اخلاق و خصال و صفات جمال و جلال خارج از حد و عدد و بیرون
 از حیطه ضبط و محصرات بابرکات عالی صفات منبع البرکات حضرت سید کائنات صلی

الله عليه وسلم که بر در خانه قدرت و مرتبه امکان از کمالات متصور است بمردا حاصل است و تمامه بیاورد
 آثار آفتاب کمال و نظایر انوار جمال و نوره البصری فیما قال شعر و کل ای اتی الرسل الاکرام بها + فانما اتصل
 من غیره بهم + فان شمس فضل هم که کتبها بظهور انوار النورانی اعظم + و کلمه من رسول الله متشرفا +
 من الهم و دشمنان الهم + صلی الله علیه و علی آله قد حست و جماله و کماله و از جهت اجتماع مکارم اخلاق و محاسن
 صفات و کثرت و قوت و عظمت آن ذوات شریف و ی شاکر درودی بروردگار تعالی در کتاب کریم و فرمود
 تعالی خلق عظیم و فرمودگان فضل الله علیه و فرمود وی صلی الله علیه و سلم تعبت لائم مکارم الاخلاق و در
 روایتی و اکمل محاسن الافعال پس معلوم شد که تلمذ مکارم اخلاق و محاسن صفات شریف و ی جمع بود و چون
 که معلوم وی رب عالم و مودب و قرآن عظیم است و صل در حدیث آمده است که بر سیده شد عایشه را رضی الله عنها
 از خلق رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت کان خلقه القرآن ظاهر معنی وی آنست که هر چه در قرآن عظیم از مکارم اخلاق
 و حمایه صفات مذکور است متصف بود آنحضرت بدان در شفاء قاضی عیاض این عبارت زیاده آورده که بر
 برضاه و بیخط بسطه شنودی شد آنحضرت بخشودی از آن و چشم می گرفت بخشم که فرق قرآن یعنی رضاه
 بامر الهی و امتثال آن و خطا و نوبی وی و در کتاب آن بود و این ناظر در معنی آنست گفته و در عوارض المعانی
 گفته که مراد عایشه آنست که قرآن مذهب اخلاق و صلی الله علیه و سلم بود و بیان کرد این آنحضرت شیخ یاسینی
 طویل که حاصلش آنست که بعد از اخراج حصه شیطان از آنحضرت و غسل و تطهیر قلب شریف از آن گناشته شد
 نفس ذکی وی بر حد نفوس بشری دباتی داشته شد صفات و اخلاق بشری در آن ظاهر آن باعث تشریح
 قرآنی برای فتح آن صفات و تار به تهنید نفس نبوی گشته بود رحمت خلق و تهنید اخلاق است که امت
 آن صفات در نفوس ایشان هرگز ظلمت و کثافت ثبات در آن است که در خانه که فرمودت به فوادک
 و تثبت بعد از اضطراب می باشد از جهت حرکت نفس بطور صفاتش و ارتباطی که میان قلب و نفس است چنانکه
 جنید نفس شریف نبوی و قیاسه شکسته شد دندان شریف و سیلان که خون بر روی مبارک می فرمود و
 لیست یصلح قوم خضوا و جیه بنیم و بود عوالی ربهم پس فرستاد خدا تعالی ایسک لب من الامر شعی الایه پس
 پوشید قلب نبوی لباس اضطراب را که بعد از اضطراب بسوی قرار پس موزع شد نزول آیات و ظهور این
 صفات در اوقات و مصفا و مذهب گشت اخلاق بنوید بقرآن نیست معنی قول عایشه کان خلقه القرآن
 آنست که اینست کلام شیخ صاحب عوارف و شاید که جمعی دیگر موافق این نیز گفته باشند در مقام برانوار علم
 و دانش و فهم و قیاس و حقیقت آنست که هیچ فهم و هیچ قیاس بحقیقت مقام آنحضرت و کمال حال و

اینست که
 از خلق رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم
 گفته که
 کان خلقه القرآن

علم علی مسئله علم چنانکه است نزد حکما و اهل چنانکه او است جز خدا شناسد چنانکه خدا را چون می چکس
نشاخت و سرگردان که حقیقت آن قلم کرد گویا دعوی علم تشابهات کرد و ما یعلم تا و یلا اله البیت جز خدا
نشاخت کس قدر تو را که کس خدا را کس تو نشاخت بها و چون مقام وی از به بالا تراست در آن فوق آنها
بشد بیت ترا چنانکه تو می نظر گزیند و تقدیرش خود کسی کند از آن که در تحقیق من عظیم گفته اند که
عظم آنست که از خطیاد آن بیرون بود اگر محسوس است از خطیاد آن با صبر بیرون بود چنانکه خلی بزرگ
که آنکس با صبر آنرا احاطه تواند کرد و اگر معقول است ادراک عقل بر آن محیط تواند شد چنانکه ذات صفات
الهی تعالی و تقدس پس چون می تعالی خلق آنحضرت عظیم خوانده و فضلی که او را داد عظیم گفته احاطه عقل
از او ممکن آن قاصر باشد و سابقا مقرر شد که اتفاق است بر آنکه انبیا صلوات الله علیه علم بر اخلاق حمیده
و صفات حسنه بحول و مظهر اند که بیاضیت را در حصول اخلاق مزینان است بنیت و مدخلی از خصوص
سید انبیا که جمیع اخلاق عظیمه و صفات حمیده آراسته و پرستیده است بیت تعظیم و ادب را به حاجات
که او خود را آغاز آمد و در تغییر و تبدیل را اگر در سر آمده عزت و بی نظیرت و بعضی احکام و آثار جلالت
بشیر را ظهیری بود مگر ایا نادگاه گاه و در مواضع مخصوص بود که قیاس مذکور را دایره بر آن نتوان ساخت
و در عزت و اند جل جلاله که در آن موضع نیز در کدام شهادت کلی بود مصرع او برتر از آنست که آید خیال
و در همین قصه غزوه احد آمده است که چون شکسته شد کوفته ببارش و مجروح شد شریف و روان شد خون
بر روی کرم سخت و دشوار آمد بر اصحاب و گفته اند ای کاش دعا می کردی بر ایشان تا سزاوار کار خودی یافتند
فرمود فرستاده شده ام بر جان و لیکن فرستاده شده ام خلق را بخدا خواننده و حجت کننده ایشان را
فرمود اللهم ابدنهم فانهم لا یعلمون و در اینجا خود کمال صبر و حلم است در اینجا جوع و اضطراب کدام است
پس قول شیخ رحمه الله علیه که گفت نفس آنحضرت حرکت کرد و اضطراب نمود و وی صبر کرد پس نزول
این آیت با اسلطان طیار پوشید و بعد از اضطراب بقرار آمد زبان حال و قال این سبکین از اطلاق این لفظه
متعاشی است اگر چه تعاضد علم و اساس قیاس است و درست نماید و نیز گفت حسب عواف حمیده
علیه که در حدیث که قول عایشه کان خلق القرآن در آن روزی غامض ایامی خفی بسوی اخلاق ربانیه باشد
و لیکن اقسام کرد یعنی می خواست عایشه رضی الله عنها که گوید که اخلاق آنحضرت اخلاق الهی بود و لیکن
اختتام کرد عایشه حضرت الهی را که گوید مخلوق با مخلوق به پس تعبیر کرد از معنی بقول خود کان خلق القرآن
از جهت استحبابات جلال و کبریا و تر حال لطیف و تعالی این از و نور عقل و کمال ادب است ضابطه

واینجی ادخل است به بیان عظمت اخلاق و عدم تنای آن و بعضی گفته اند که چنانچه معنی قرآن غیر مناسب است
است همچنین اما در انوار اوصاف جمیده و اخلاق انحضرت غم تنای اندر هر حال از احوال تجدیدی خود از
اخلاق و معانی ششم و اینچا فاضلی کند اند تعالی بروی از مطهر و علوم که نمیداند از خودی قنای
پس تعرض بکسر نیات اوصاف حمیده و تعرض است مرز که نه مقهور و انسان از ملکات عادی است
و ممکن است که گفته شود مقصود تشبیه خلق انحضرت صلی الله علیه و سلم بقرآن در آنکه مثل آریات است نه
که ممکن نیست درک و تاویل آن همچنین ممکن نیست درک صیقل احوال شریف چنانکه بیان یافت و الله اعلم و بعضی
از عارفان را از حدیث ان لیغان عظمی رسیدند که حقیقت این غنی است و این سخن بحضرت و
چسبیت پس گفت ان عارف ان سالت ان غیر قلب رسول الله علیه و سلم فقلت یا عرفت گفت ای سالت اگر قلب
دیگر و غنی بی غیر قلب رسول الله علیه و سلم رسیدی می گفتم انچیزی دستم اما اینجا که غنی بعین است از غنی دم
توانم زد و شرح بخیزد در راه روح الهی که ده و ده کرده شود است اینجا باید نگریست نعم بر انحضرت
تعالی و احوال بکار قدرت تعقلات و تجلیات و ادبی گشت که از حالی بحالی می گردانید و ناخست و منسوب حکام
نیز فرج آنست و در در حال همیشه در رفی کمال بود و نقصان نزل بحالی عظمی راه ندارد و لیکن بعضی
احوال فاضله و عالی تر خیا که انبیا کامل و موصوم و با وجود ان نقصان بعضی از بعضی اعمال صلوات
و عبادات انحضرت نه نمه برای مجرد تعلیم و محض تشریع بودنی اند و نفس شریف کوی صلی الله علیه و سلم از ان احوال
آثارید اگر دهم نوبت و مقامات آنهمه موجب محض اصطفا و اجتناب بود که حدیث یافت را در ان طایفه و لیکن
بروز شهادت و انوار در لیل و نهار شریب برادر داد کار تو را و تو را نیست و کفیل حصول همه کمالات و
متضمن بر ذریع انوار زلال قرآن و تعلیم و تادیب و احسن و فای الهی بود اما اثبات خاصیت نفس و شریب
طبع که ناظر با اثبات الخطا و نقصان است خوب نیست اگر مراد تهذیب یعنی از اکامالین و خبر دار است
است بجهت عروض کجاست استغرق در مقام عالی از ان چنانچه در استغفار انحضرت و طریبان بسیار
گفته اند مراد دارند شاید صورتی داشته باشند اما اطلاق تهذیب و اصلاح که معنی از سابقه آلاش
نقصان و فساد دارد مناسب نیست فی القاموس مذبه و نطفه و انقاه و اخلفه و اصلاحه فی الصراح تهذیب
یا کفر کردن جل مذهب اسی منظر الاخلاق و باطله محل بر اعلی و اکمل مرتبه کمال و غرات بعد از حقیقت حال
آقرب باب و اجلال است و الله الموفق و صلی و چون بعد خلق انحضرت صلی الله علیه و سلم اعظم الاخلاق
بعث کرد خدا تعالی او را به سوگاف و نام مقصود نگردانید سالت او را بر تاس یک عالم گردانید

وصل
و چون بود غنی
صنع

چون آنکه بر جبر و تناسخ و غیره تأکید عام شد تا عالمی را که خداوند تعالی بر او قرار داده است و مصلی است
 علیه السلام رسولی است و چنانکه در بیت حق شامل تمام اهل عالم است خلق محمدی نیز شامل است و چنین تفکر شده است
 صاحب مواب لکن از بعضی علماء عظام و گفت که این مصیبت از بعضی آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم تراست و سومی
 نیز آنکه جماعه بآن رفته اند و دلیل ایشان آنکه بقول حق تعالی است یكون للعالمین نذیرا و العالمین شامل تا عقل
 و از سنت حدیث مسلم است از امیر ره که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود است انی اخلق کافه و بعضی گویند مرست
 بعضی آنکه و گویند از این بعضی آنکه از حق باشد و تخصیص ظاهر نیست چه دلیل عام است و قولی می توان
 و ما را سنگ الا کافه للناس دلائل بتخصیص نیز از چنانکه سبب محذور و نفی القلیه است و الا لازم که
 بسوختن نیز نباشد و این خلاف اجماعت بلکه ذکرناست بحسب آنست که مقصود از آیه نفی قولی بتخصیص
 بعضی ناس چنانچه زعم یهود است بتخصیص سالت آنحضرت نبوت و محبین کریم با اهل الناس انی رسول الله الیکم جمعا
 و بعد عالمی گویند نه سبب آنکه بر علی طریق الحق و القیاس بعضی بتخصیص از اهل نصرت گفته اند که محمد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم مبعوث تمامه از عالم است شامل حیوانات و نباتات و جمادات و لیکن ارسال با عقل از برای
 تعلم و تکلیف و تربیت و انداز است و غیر ایشان تا بر اخاضه و ایصال کمالی که لایق حال ایشان است و صیغه جمع
 در قول و تخیالی و ما را سنگ الا رحمة للعالمین بطریق تعلیل شامل آنست و سلام جمادات را آنحضرت بقول
 این ان السلام علیک یا رسول الله اقرار است بر سالت وی صلی الله علیه و سلم الیه آیت شاکر فیض و خیر چون
 گفته امی را بر بیمار آنکه اگر خار و گریه بریده است و ای غنچه عروس باغ در پرده است و اخراجی با و صبا هم
 آورده است و دیگر گویند که لازم سالت دعوت امر و نهی و تبشیر و انداز است و وقوع آن بلکه کجاست
 در مواب گفته شاید که در شب سگری باشد پوشیده نماند و تخصیص هر چی نمی دارد بلکه احتمال تمامه و قاطع
 بود و از جهت نزول ملائکه آنحضرت در اوقات دیگر نیز چنانکه جن را دعوت کرد و وجه تخصیص جن بر کرد قرآن
 جهت عتق و تحریر ایشان باشد و الله اعلم و در ملائکه نمی و انداز نخواهد بود زیرا که از ایشان مصیبت نمی آید چنانکه فرمود
 و سبب نبی القول هم بامر و محکوم الله عالم ملکوت را عالم امر گویند که انسانی گنجایش ندارد و نزول ملائکه جز
 جبرئیل بر آنحضرت مملکت در احادیث در اوقات الهی صلی الله علیه و سلم آمده که جبرئیل آمده وادی فرشته
 اسمعیل نام که مملکت بر صد هزار فرشته هر فرشته از این بعد ندارد و با فضایل قرآن و فضل فاتحه الکتاب
 و خوانیم سوره بقره آمده ملک فرود آمده که جبرئیل گفت که این ملک است که بر گزین زمین آمده مگر او در سجده
 و اخبار آمده که صبح شام بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعظیم مقام و از فرشته فرود می آید پس در زمان حیات

نزد حضور شریف چنانی آمده باشند و وصل در بیان عقل کامل و علم شامل انحضرت صلی الله علیه و سلم به تحقیق داشته است
از آنچه مذکور شد که اخلاق شریف نبوی اعظم و اتم و اکمل اخلاق است و اسکل و منبع و منشأ آن عقل است
که منبعث می گردد از وی علم و معرفت و تفرع می شود قوت ربی وجودت فطنه و اصابت فکر و نظر در عوالم
و مصالح نفس و مجاهد شهبوت و حسن سیاست و تدبیر و افتاد و فضایل و محبت رذایل و اختلافات کرده اند
مردم در حقیقت عقل و کلام در این بسیار است در قاموس گفته عقل علم بصناعات اشیا از حسن و قبح و کمال و نقصان آن و
این علم از غرات و نتایج عقل است و عقل قوتیست که مباد و منشأ این علم است و گفت که گفته می شود عقل
مرئیت محموده انسانی را در حرکات و سکنت و این نیز از آثار و خواص عقلست و حق آنست که گفته اند آن
نور مدحانیت که بوی دریافت می شود و علوم ضروریه و نظریه و ابتدا و وجود و نزد اجتناب و مبدء است
تاریقه رفته زیاده می شود و نحو می پذیرد تا کامل می شود نزد بلوغ و بود انحضرت در کمال عقل و علم در مرتبه
که نرسید آنرا هیچ بشری جز وی و میرانند عقول و افکار در بعضی و آنچه افاضه کرد بروی پروردگار و هر که
تبع کرد مجاری احوال و مایه صفات و محاسن افعال او را و مطالعه کند جوامع الحکم و حسن شمایل و بدایع سیر
و سیاست انام و تفرع شرایع و تفصیل آداب جلیله و تقریر شیم حمیده علم دی بکتابت سادیه صحت
منزل و سیر ام حاکمه و احوال انام ماضیه و ضرب اشغال و بیان احوال او را و تدبیری می عرب را که نشی خوش
شارد و حسب طبع متنافر و متباعد در چه مرتبه از جهل و جهل نادانی و شفا بودند و چه مقدار عقل که در جفا
صبر کرد بر این ایثار و بی غایت رسیدند در علم و عمل و حسن اخلاق و اعمال و بر از سعادت مبداء و مال
و چگونه اختیار کردند او را بر نفسها و خود و گدازگشتند در طلب رضا و او اطمان و دوستان خود را بداند که در چه
مرتبه بود عقل کامل و علم شامل وی صلی الله علیه و سلم و اینهمه بی سابقه تعلیم و مدارست و ممارست و طهارت
کتاب بمطالعه کتب مقدسین و جلوس با علمای اهل کتاب بود و بیست نگار من که کتب زلفت و خط نوشته
نمود مسئله آموز صد حدیث شد و در هر مطالعه کند احوال شریف او را از ابتداء تا انتها و به سبب که تعلیم کرده
است او را پروردگار و افاضه کرده است بروی از علوم و اسرار و کائنات و مایکون به ضرورت عقل
شود و او را علم به نبوت اولی شوب و شکوک و ظنون قوله تعالی و علمک ما لم تکن تعلم و کائنات
فضل الله علیک اغنیها صلی الله علیه و آله و سلم و علی آله سب و صلوات و کمال و سبب که تابعی ثقة اخبار
علامه صدوق صاحب کتب و اخبار بود گفت هفتاد و یک کتاب از کتب قدما خوانده ام و یافتم در جمیع آن
کتاب کتب سبحانه نداد تمام ناس را از آغاز دنیا تا انجام آن از عقل و حجب عقل محض صلی الله علیه و سلم

هرگاه که از ایشان بپرسید که این مردم است در حق فاضل ترین ایشان در راه ابونعمان علیه السلام
 این که بی تاریخ از او است نموده از بعضی علما که عقل همه صد جزو است نود و نه از آن در محدث است و بخود
 از آن در تمامه و زمان گفت نده مسکن از زهد الدنایات و البقیات اگر گفتند که عقل بزرگوار است
 نه صد و نود و نه فلان در محدث و یکی از آن در تمامه مردم گنجایش داشت چه برگاهانی نهایی کمال اوقات شد
 هر چه گویند و در است اینجا اگر سینه حاسدان بسوزد و دل اهل زین بشکند چه توان کرد انما اعطیناک الکوثر و ان
 شائکم بر الاثر بیت شاه رسل شفیع ام خواص دو کوی + نور بهی حبیب خدا سید انام + مقصود
 ذات اوست و کما بر طیفیل + منظور فرادوست و در جمعی غلام + هر چه که بود در امکان برکت + ثم + هر
 که داشت خدا شد بر تمام برداشت از طبیعت امکان قدم کمان + هری عبیده است من السید الحرام + تا
 و جواب که قصای عالم است + کاجانه جاست فی جبهه و فی نشان نام + سریت بس شاکر
 و بیخایع ان + از آشنای عالم جان پیرس از مقام + علیه افضل الصلوة و آتی تحیه و از کی سلام کن
 بعضی از اخلاق شریف وی از آنچه در نظر آید درین کتاب بنویسم و اکثر آن از کتاب شفا و موهب لدنیه +
 روضه الاحباب معارج النبوة است و التوفیق من الله المنعم **صلی** در صبر و علم و محو حضرت صلی الله علیه
 و سلم این صفات علم صفات نبوت است و بارتوبت جز بقوت این صفات نمیتوان بود که شوق تو در تعالی
 و لقد کذبت رسل من ملک قصبر علی ما که نوا و او داد و تو در سجاده تعالی فاصبر کما صبروا العزم من الرسل و
 تو در محنت عظیم و انصاف و صبر صد جمیع طاعات و عبادات و منع تمامه خیرات و مبرات که در هر روز خیر تمام
 از خدا آن کنند و جو و نیاید بآنچه صبر تمام ایمان باشد و اینجا که صبر نصف ایمان گفته اند مراد صبر از
 سعاصی داشته اند که بقتاب از آن نصف مقتضای ایمان است و ایقان طاعات نصف دیگر مراد اینجا
 بر اندازی خلق و برداشت با رجای ایشان و صبر سید انیا صلوات الله و سلامه علیه بر بلا و آید از همه بیشتر
 و سخت تر بود چنانچه فرمود ما اودی نمی مثل ما اودیت او کما قال زیر که در صحن حضرت صلی الله علیه و سلم
 است بیشتر بود پس تا دی او از کفر ایشان زیاده تر بود و نیز فطرت مزاج و نزاکت خاطر شریف و
 بجدی بود که گمانی از آن هم بسیاری بود بهیت نازک بدنی کش و کل آن را بود و از سایه سبیل خوش
 افکار بود و بگر صبر بردش از غم که ریش + از دست ستمگران بر پا خار بود + رویت کرده شده است
 که چون کرد خدا العفو و امر بالمعروف و اعراض عن الجاهلین نزول یافت آنحضرت سوال کرد جبرئیل از تامل
 آن گفت جبرئیل تا بپرسم عالم را یعنی رب العزت را جبرئیل پس رفت جبرئیل و آمد و گفت یا محمد +

خدا تعالی امر میکند بپوشیدن بیکر بر دراز تو بدی کسی که محرم گرداند ترا و غوغائی از کسی است که ترا در حدیث
 آمده است که انتقام نکشید رسول خدا صلی الله علیه و سلم از اسکی که از جهت نفس خود یعنی در قضیه مال و منال
 و مانند آن که از حلالا چیز اگر حرام گردیده است خدا تعالی آنرا پس انتقام می کشید از وی برای خدا و اهل حق و صبر است
 صبر آن حضرت است در غرضه احد که کافران محاربه مقابل میکردند با وی و آنچنان آزار را رسانیدند صبر کرد و غوغو
 از ایشان نگذاشت و بحد صبر و غفو بلکه شفقت و رحم کرد بر ایشان و معذرت داشت ایشان را در این حال
 و طاعت گفت اللهم ام قومی فانهم لا یعلمون و در روایتی اللهم اغفر لهم و چون شاق آمد بر حجاب لفتنه کا شکسته
 و عامی کردی یا رسول الله بر ایشان که ملاک میشدند فرمود من مسجوت نشدم اما لعان بلکه مسجوت شده ام
 داعی بحق و رحمة للعالمین و در اینجا کمال صبر و حلم و غفو است قایده و عجب است از کسی که گفت نفوس من
 در اینجا حرکت کرد و بصر نمود گفت و کیفیت یفعل قوم الطیث پس این بیت نازل شد که لیس ملک من ملایک
 شئی الایة نیست در قول آنحضرت کیفیت یفعل قوم الطیث حق سبحانه و تعالی ملک من الملک شئی چیست که
 دلالت کند بر خلاف آن بلکه اولی عجب است از آنجی واقع است و ثانوی تسلیم و تقیر آنحضرت بر آنچه در زیر
 صبر و حلم قائم و این در حق خاصه نفس شریف وی بود که صبر و غفو کرد اما چون در روز آزار کفار از نماز
 باز داشتند و سبب تاثیر آن شدند دعا کرد بر ایشان بعد از آنکه آنرا گفت ملا و بعد بویتم و قیوم تارا
 و همچنین دعا کرد بر اعیان از عر یک تعذیب برستضعفین میکرد و در حدیث متفق علیه آمده است که قول
 حق سبحانه و تعالی ملک من الملک شئی الایة در اینجا نازل شده است و همچنین بر آن کفار که فرار گشته بودند و این
 از جهت قنات حق دین اسلام و حقوق مسلمانان بود و درین اقتضای امر الهی بود که فرموده است یا ایها
 النبی جاهد الکفار و المنافقین و غلب علیهم و همچنین دعا کردن آنحضرت بر آن جاعه اشقیاء که انداختند شکسته
 شتر بر پشت شرافت وی کلمی از احباب بود که اسلام آوردند برین صبح بود بفتح مسین سکون عین مبهلین و نون
 از وی می آید که گفت باقی نمائید از علامات نبوت چیزی که اگر انداختند شکسته آنرا در وجه محمد صلی الله علیه
 و سلم وقتی که نظر کردم بسوی وی مگر در چیز که امتحان نکردم از وی کلمی آنکه نوشته اند در تورات که
 بیشش می کند عالم و جمل او را زیاده نمیکند و او را شدت جهل بر وی مگر حکم را پس بودم من که تلافی می کردم
 مراد را تا محالطت کند او را پس بنام جسم علم و علم او را پس خریدم از وی تا مرا تا جمل معلوم پس
 دادم او را من پیش از آنکه تسلیم شدم پس آدم مثل آنچنان اصل بدو روز و گفتم مجامع قیص و در او
 او را نظر کردم بسوی او بوجه غلیظ و کثیف ایادایم شکسته ای محمد حق مراد بخدا سوگند که شما ای

ای سیران عبدالمطلب حیدر که در تاج خادای حق بگفت عمر یا میکوی ای دشمن خدا از پیغمبر صلی الله علیه و سلم خبر کرد
 می شنوم من پس بخدا سوگند گفتم بود ترس بی خبرانی او میزدیم پیش خود سر ترا و رسول خدا نگاه میکند
 عمر با نام کاس شکی و تبسم می کند و فرمود من را نیز و محتاج تیرم و غیر این سخن باز تو ای عمر که امر میکنی بحال ای حق مرا
 و امر کنی بسبب تقاضای او را ای عمر برو ادا کن حق او را و زیاده ده بر حق بسبب صلح بجای آنچه ترسانیدی را
 و تمهید کردی پس کرد عمر آنچه فرمود آنحضرت پس گفت این پیوسته ایعرب علامت نبوت شناختیم آنرا در رسول
 محمد گزین دو خصلت را که الله آن امتحان کردم آنرا پس گواه می بدم ترا من که اشهر بدان لا اله الا الله و ان محمدا
 الله و ابراهیم آمده که حدیث کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و سلم روزی پس برخواست آن حضرت و ما نیز برخاستیم
 پس حیدم اعرابی را که رسید آنحضرت و بکشید روای او را و خراشید مگردن مبارک آنحضرت را و بود و او در دست
 پس بگید آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی اعرابی که پیوسته میگفت باردار این دوشتر مرا که عیال دارم و تو باردار میکنی
 از مال خود و مالی بدید خود پس گفت آنحضرت بر منیدارم ترا باز تا را نمیکنی مرا از این کشیدن که کشیده مرا گفت اعرابی
 بخدا سوگند را می کنم ترا تا باردار نمیکنی این دوشتر را پس خواند آنحضرت مردی را و فرمود برادر یک شتر روی خود بتر
 دیگر شعیروه را بود و او در دیت کرده است بخاری بخدایت را از حدیث انس این لفظ را گفت میفرستم من همراه
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بود آنحضرت بر دینجانی غلیظ الحاشیه پس رسید اعرابی و کشید آنحضرت را و ای او
 کشیدنی سخت گفت انس نگاه کردم من طوط گردن مبارک او را که تاثیر کرده است در وی حاشیه بود از سخت
 کشیدنی پیوسته گفت اعرابی یا محمد امر کن مرا از مال خدا که نزد دست پس بگفت آنحضرت بسوی منی و خدا که پس
 کرد ما را و ابطال این باطل آنحضرت است و صبر بر این در نفس مالی و در گذشتن از جفا که یکدیگر است تالیف
 و پیرا بر اسلام و در حق آنحضرت آمده است که نه بد فاش و نه بخش و لیکن غصه میکرد و در میگذاشت و در حدیث
 دیگر آمده که نه بد فاش و نه فحاشی نه لعان فحاشی از حد گذشتن در بدی و بیرون آمدن از مقدارش می آید
 بخش در قولی و فعلی و صفت لیکن استعمال آن در قولی بیشتر است و قول او نه بد فاش و نه فحاشی یعنی نه بخش
 خلعتی و نه مکتب با بخش اگر تمهید کند و اگر کند و تکلف کند در آن فحاشی عامتر از آن و اگر گویند به تحقیق صحیح
 رسیده است آنحضرت امر کرد بقتل عقب بن ابی معیط و عبد الله بن جطل و غزوات این از آنها که آیند که در نزد او پس با هم
 نفس چون میاید جوش آنست که اینها را تهکیرات بپند نیز کرده اند و بعضی گفته اند که مراد عدم انتقام در اینها را
 و در غیر سببی که بحد کفر نکند چنانکه در جذب رواد و مانند آن مجمل کرده است و او عدم انتقام را بر چیزی که
 محض نال نه عرض و مانند آن و از جمله غصود اصح آنحضرت صلی الله علیه و سلم در گذشتن است از کینه و انتقام

یهودی محرکه بود او را و از یهودیه خبری که نه داده بود او را که تاه را آنحضرت در قلیو بودند پس سید
 شدند و دید که انوائی تیغ کشیده بر روی ایستاده است و می گوید که من میگویم و نگاه میدارم و ترا از من فرمود که
 آمد پس قادیان از دست وی گرفت آنحضرت او را فرمود که گیت که من کند ترا از من پس ترسیده از زیر
 شخص پس گزشت آنحضرت او را عفو کرد پس آمد آن شخص نزد قوم خود گفت آدم من شما را نزد بهترین مردم
 در آوردم و منی را نزد آنحضرت گذاشتم یا رسول الله این شخص میگوید که دشمنان ترا کشته فرمودند و ترسیدند که
 تو را بکشند نمی شوی در میان اهل عجلات ع خلق و علم است صلی الله علیه و سلم اینجی معامله می کرد
 او را چون غایبی بود و تعلق می کردند چون حاضر میشدند و این را میگویند که تفر میکنند از آن نفوس بشریه
 را بنیاد و بر چند اذن کرده شیشه آنحضرت در تندی و تعلیل ایشان بجا میاید الهی جابجاء و المناقضین
 مسکت در عفو و رحمت و استغفار را بر روی ایشان و دعای که در مرثیه آن امام نازل شد
 پس گفت آنحضرت میگردانیده است مرا بر درگاه تعالی و تقدس پس اختیار کرد من استغفار را
 تعالی ان تسخر لیم سبعین مره گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم راهی نمی گوییم و این نهایت عفو
 است از جم و تقصیر ایشان قطع نظر کرد از آنکه متفاهم این عبارت است که عفو و ممانعت است نه تحمید و تعین
 آنحضرت حمل ظاهر کرد از جهت قصد غایت عفو و صغ و امر کرد وی صلی الله علیه و سلم عید اید بن ابی را که رفته
 منافقان بودند بنی کردن بادی و چون مرد آن منافق کشیده آنحضرت جامه را از خود پوشید و نماز گذارد
 بر وی پس کشید عمر بن الخطاب آنحضرت را محامدی و گفت یا رسول الله نماز بر من
 و پس کشید جامه خود را از دست عفو گفت در شو از من عمر پس نازل شد که برید و متصل علی حرمات اید
 علی قره پس بنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این غایت قصد علم و شفقت و رحمت بود از آنحضرت بر
 منوع شد از درگاه چه کار کند و بعضی گفته اند که این محبت تطبیق کبیر بود که کمالی صالح
 کرده بود پس احبات کرد آنحضرت او را و بعضی گویند که ابی قحص عبد الله منافق را بجهت آن بود که وی غایب
 رسول الله صلی الله علیه و سلم را چون در روز عید بر آورده بودند و بر نه بود و حامی بکس
 نمی نشست و نشانیده بود قحص خود را و با محمد در بنجایان عظیم سکرم اخلاق آنحضرت است که با سنا
 ازینها بیدید و از آنکه کشیده تعالی آن می کرد با مومنان چه حال خود بود و از آنجا فرمود حق علی عطا و ک
 و فرمود وی سجاده و کلاه نام کفر و ابی الله در سوره اذین جمله رحمت او صلی الله علیه و سلم است اشفاق او بر کل بیزاریت و
 از نوب و ذلالت ایشان و فر
 ت را ما که کشته اند و امر کرده است

محمد و از او هم کند ایشان نبی کرد از سبب همین فرمود تا معلوم خانه یحیی علیه و سلم و سوره و اشارت کرد که نظر الهی بر این
 قلوب اگر خطا بخدای و ذوقی واقع شود الهم طربوا لمن و صلحوا و از بابت سنگینات علیه افضل الصلوة و اکمل الخیات و در حد
 بخاری از عایشه آمده است گفت آمد روی که تین نه و تلوار آید از حضرت پس فرمود که در آید و چون دید از حضرت او را
 گفت عمری است در قبیل خود چون شست کشته روی کرد از حضرت در روی وی و بساط نمود چون رفت
 عایشه گفت یا رسول الله و قتیله دیدی اینم در گفتی چنین چنان چون شست نماز روی و زبیدی و بساط
 کردی با وی این بود فرمود ای عایشه کی یافتی تو مرا فاشش و در شست خوی بدستی که بدترین مردم نزد خداوند است
 کسی است که ترک دیند او از مردم چیست ترس و پریر کردن از شروی این عیالت جمال و منی دارد یکی که نسبت
 شریف خود فرمود در اعتدال تطف و بساط نمودن آن مرد مع کرد از دست خوی نمودن و بخش گفتن تا ند آید
 مردم بود و کردوی نگردند دوم آنکه نسبت بحال آنم فرمود بیان کرد که بدو است آنکه مردم از شرده
 ترسند و بی او از روی می توانست آورد و از ترس شروی با وی مدارات نمایند و گفته اند که تطف از حضرت
 صلح علیه و سلم آن مرد نقصد تا الف بود تا اسلام آورد قوم و قبیل او که وی رئیس ایشان بود و گفتن از حضرت
 مراد از اب غیبت نیست چه شارع را میرسد که قبایح و میجا که در امت به بند و یا بد آنها کند و مردم را بران افکار
 بخشد و این از اب غیبت و شفقت است بر امت بخلاف است که غیبت یکدیگر کنند و این نیز از معین
 محاسن لغت و بخش جایز است و با وجود آن چون محمول گردانیده است پروردگار تعالی حبیب خود را صلی الله
 علیه و سلم بر کم حسن خلق اظهار کرد با وی تطف و بشاشت را ازین درین تبیه است مراحت را با تقاضا و سرشی
 را که اینحال دارد و مدارات با وی تا سلامت مانده از شر و غالی و ی مداوم که میانه است نکند و فرق میان
 مدارات و مراحت آنست که مدارات برای اتقا و شر و حفظ اوقات بود از تفرقه در مراحت اما تلباب نصیحت
 و تلباب بود و اصرار نمی است این بعضی گفته اند که مدارات بدل دنیا است برای صلح دنیا یا دین یا هر دو این است
 و بسکه سخن و صلح کرده و مراحت حسن عشرت و اذوق کرد و مکالمه وی و با وجود آن شیعی وی نکرد و قول و
 سنان تقصیر کرد پس قبل می در حق بود و فعل می حسن عشرت بود با وی و قاضی عیاض گفت معلوم نیست
 که وی در وقت سلمان بود یا نبود اگر نه بدیعت می نیست نباشد و اگر بود اسلام وی خاص و تلحیح نبود پس
 خواه است از حضرت که بیان کند حال او را تا فریب نخورد از وی سیکه شناسا بود بحال می واقع شده است
 از خود در حیات از حضرت صلی الله علیه و سلم و بعد از وی اموری که دلالت می کند بر ضعف ایمانی پس این قول
 از حضرت قبل از غیبت از علامات نبوت باشد اما ترقی کردن و بساط نمودن از حضرت باو سه بر

سبیل ایستاد بود این مرد که بای قیامت مذکور شد قبه تمام او عینه بنم عین و قیام اولی برخص بکسر حاد سکون
 فساد بر خیزد بر بن فراری بود او را حق المطلاع می گفتند حق بخت حماقت و کبروی و مطلاع بخت آنکه برین قبیل خود بود
 و در صرح الجاری از بن عباس می آرد که گفت چون عینه بن حص بن حذیفه نزدی کرد برادر زاده خود بر بن حص بن
 دود بر بن حص بن از بنجاده که نزدیک بخودی گردانید ایشان را امیر المومنین عرضی الصدعه و بودند اصحاب مجاس
 عمر و امی مشاورت وی رضی الصدعه مراد علما و پیران باشند با جوانان پس گفت عینه مراد زاده خود را ای
 برادر زاده من ترا بروی و جای است نزد این امیر یعنی امیر المومنین عسرس طلب اذن کن مرا نزد
 خود خواست کن که در ام بروی گفت بکم گفت ابن عباس پس درخواست کرد و بر التماس عینه را پس اذن داد مراد
 عمر چون درآمد عینه بر عمر گفت عینه بده ای پس خطاب را چیزی پس بخند اسوگند عینی تو را بسیار حکم کنی میان
 بعد از پیش چشم آمد عرضی الصدعه تا آنکه قصه کرد که میندازد او را از بنی و تقریر کند پس گفت جبر بن امیر المومنین
 خدا تبارک گفته است بر منم خود را خد العفو و امر بالعفو و اعرض عن المالمین و گفت این مرد را جلال است گفت این
 عباس الصدع تجاوز کرد ایت را عمر و قتی که خواند جز از بر عمر و بود عمر ایستاده کی گفته نزد کتاب خدا انتهی و در
 فتح البدری گفته که عینه مرتزکت در زمین صدق رضی الصدعه و محاسبه کرد با سلمانان پیتر صرح کرد که دارا تدا و مسان
 شد و حاضر شد بعضی فقها را و عهد عرضی الصدعه و سر انجام است که باید در این غزوات از دوسه اخبار
 و احوال که دلالت دارد بر شدت بجاه و بوی دوی است از الله تعالی و فصل در بیان تواضع و ادب حسن
 و معاشرت او صلی الله علیه و سلم با اهل و خدم و محاسبه فی الصراح تواضع فروتنی نمودن و نرم گردن
 کردن فی القاموس تواضع تذلل و ایضاً است کردنی شتر تر مایای برگردنی نه بند و شتقاق می از
 موضع است بمعنی فرو نهادن و تواضع فرو می نهاد خود را از محل قدر و مرتبه خود و اگر در مرتبه خود نه مرتبه منافعی تواضع
 نیست و هندوی کبر است که خود را بالا تر از مرتبه خود میدارد و آنکه از مرتبه خود کمتر نهاده آنرا صنعت گویند
 و تواضع وسط است میان کبر و صنعت و لیکن چون رفوس در میان کبر جای دارد و کمالی صنعت را در مقام تواضع
 سید الطایفه حمید بن محمد می رفته الله علیه را رسیدند که تواضع چیست گفت خفض الحاج و این الحجاب و گفت این
 تواضع الحق و مقادله و تعبد الموقی که توسع منه و گفت من رای تلف نه قلیس فی التواضع نصیب رفان
 گفته اند که نیز سید بنده حقیقت تواضع را که نزد ملعان نوبشاده در دل می که نفس مان میکند و نرم
 می که در دود و در شرف نفس صفا و است از غش که در غش پس نرم می گردد و نفس منقطع و متفقد میگردد
 در حق و محوی گردد و اناروی و می نشیند شورش و غاروی و خطا و فرود تبه اعلی از این مر

و علی
 در بیان تواضع
 و ادب در حق
 و کلمات

حضرت سید انبیاء است صلوات الله علیه و سلم که در مرتبه اعلی از کمال بود و با وجود آن حق اضع میوزید و از تواضع است
صلوات الله علیه و سلم که خیر گردید و او را پروردگار میان آنکه بی ملک باشد یا نبی عیسی اختیار کرد که نبی بعد باشد پس حکم من تواضع
الله رفیع الله بر همه بزرگواران و او را بر همه رفیع و عالی گردانید و او را سید و لادم گردانید و گفت حضرت ما بعد
آنکه دید و از حد گذرانید و در شام خنجر انداخته و در نصاری این جمیع را کشتند خداست یا انبیا و من بنده خدام پس بگویند
عبد الله در لاله دارانی امام که ده گفت بیرون آمد بر رسول خدا آنکه کشته بر عیسی است و من با برمی می و سر بودند
ناستید خنجر می استند اعظم و عظیم میکنند بعضی از ایشان بعضی را و فرمود من بنده ام مخورم چنانکه می خورد بنده
و می ششم خنجر می شش بنده و از تواضع و علم وی بود صلی الله علیه و سلم که در جرد و قبر نمیکرد خادم را ندی گفت چرا چنین
کردی چرا چنین نکردی و نبود هیچ کی مهربان تر از وی می ای عیسی گفت عیسی رضی الله عنهما نزد رسول خدا اصلی الله علیه
و سلم کسی را هرگز بدست خود نگذاشته بودی سبیل الله و انتقام کشید از ابی نفس خود از سر کی گزاهت دید خدا و پدید آمد
از عیسی رضی الله عنهما چگونه بود رسول خدا اصلی الله علیه و سلم چون خلوت می کرد در خانه گفت بود من ترس می مردم بود
شام و چنانک و دیده فتنه آنحضرت هرگز پای دراز کننده میان اصحاب خود نمی خواند و از سر کی از اصحاب بی ای قی اگر
آنکه میگفت بیک از عشق است وی بر صلی الله علیه و سلم که تالیف می کرد ایشان را و تفسیری کرد و اگر می کرد که هر قوم
را و او می گردانید او را ایشان و تفسیری کرد اصحاب خود را وی داد همیشه ایشان خدا انصیب ایشان از التقات
و عنایت و گمان نمیدانم شش می که هیچ کی بزرگتر است نزد آنحضرت از وی و سر که همیشه می کرد با وی می که از نزد
مصاحبه می کرد با وی و در بی گشت از وی تا وی را می گشت و اگر کوشکی می کرد یکی با وی نمی گردانید سر مبارک خود را از
وی مگر آنکه خود وی می گردانید و هر که می گرفت دست آنحضرت را می گذاشت دست خود را وی و نمی کشید تا آنکه وی
نمی کشید دست را و خدا را می گردانید و هر که می نمود از مردم می آنکه به سجد از سر کی تازه روی او خوشی خود را بر کرده بود
مردم را بطور و خلقی او شده بود همه را بجای می برد و کشته بودند نزد وی از حق برابر بود همیشه تازه روی او خوش
خلق نرم جان و نود درشت خوی و سخت گویند آواز خاش و عیب گوئی گفت عیسی رضی الله عنهما بود هیچ کی
خوش خلق تر از رسول خدا اصلی الله علیه و سلم گفت انفس خدمت کردم رسول خدا را ده سال گفت افت بمن هرگز و نه
چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی و گفت جریر بن عبد الله بن عمر را آنحضرت را هرگز آنکه بر روی من تسم کرد و در
نش آنحضرت دراز کننده از انوای خود را پیش همیشه و کلام می کرد هر که در می آمد روی او بکافرا می می گردانید
حاجه خود را بر می و ایثار میکرد برای بالین را که زیر خود می داشت و قطع نمی کرد بر هیچ کی حید او را تا آنکه از حد در
نمی گذارد پس عظیم میکرد بقیام و مانند آن کای برای خاطر آینه تخفیف می کرد نماز را می رسید او را از حاجت

می چون قانع میشد از خاشاکش باز میرفت بر سر نماز صلی الله علیه و سلم و عبادت می کرد مسایک را و بجایست میکرد قمر
 را و بجهت می کرد دعوت عبید را و دعوت کرده میت بنان جو و پیکار داشت بدو بطاعت می کرد آنرا و نشست
 میان محلب خود و مختلف با ایشان نشست چنانکه منتی میشد علیه و سوار میشد گاهی هزار و دویست می ساخت و هزار
 می کرد و خلعت خود کسی را و سوار بود روزی تفریطه بر جاری که هزار و از رسن بود و بالان او از پوست خرما و چرم بود
 شتری که بالان کند داشت و بروی قطیفه کهنه بود مسایک چهار درم و این که خرمن بود که مفتوح شد و در بروی ولایات
 و بلاد و می کرده بود در هر حدی شتر روزی که فتح کرده شد که در آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم با کمان مسلک و بیست
 کرده بود سر مبارک خود را تا نزدیکی قادم در محل تو اضا شد بر خلات ملوک جبار که در وقت فتح کردن کشتن سر مرغان باشند
 روایتی است از قیس بن سعد انصاری که وی پدرش از اکابر انصار بود که روزی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمنزل
 مادرش رفت آورده بود وقت برشتن سعد برای وی تازی پیش آورد و آنحضرت بران سوار شد و گفت سعد ای
 همراه رو با آنحضرت گفت آنحضرت بمن که انی قیس سوار شو پس آورد من از جهت او فرمود ای سوار می شوی
 یا بر میگویی و در روایتی آمده که فرمود سوار شو پیش من که صاحب دایه او است بمقدم دی و همچنین در وقت دیگر
 صحابی بود که سوار میگرفت چون آنحضرت را دید فرود آمد آنحضرت سوار شد صلی الله علیه و سلم و او را پیش خود
 سوار کرد و غریب تر از این آنست که محب طبری در مختصر السیر نقل کرده است روزی آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمار
 بن مالان را سوار سو قبا میگرفت و ابو برهه پیاده در رکاب بود فرمود ای ابو برهه سوار کنم ترا گفت هر چه رضا حضرت
 باشد فرمود سوار شو پس مجید ابو برهه نتوانست سوار شد پس جنگ در حضرت زد پس هر دو بر زمین افتادند باز
 سوار شد آنحضرت و فرمود سوار کنم ترا ای ابو برهه گفت هر چه حضرت خواهد فرمود سوار شو پس قدرت نیست
 ابو برهه پس سپید حضرت باز زد و بر زمین افتادند باز گفت سوار کنم ترا سگند بخدا ای که فرستاده است ترا حتی نمی خواهم
 که بنده از من ترا بر سوار شود طبری ذکر کرده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سفر بود و امر کرد اصحاب با صلح
 کو سفیدی پس رخاست مرد از اصحاب گفت بمنست ذبح آن دیگری گفت بمنست ذبح و دیگری برخواست
 که بمنست ذبح گفت آنحضرت بمنست پیمه گرد آوردن گفتند یا رسول الله کفایت می کنم ما ترا ازین کار فرمود
 میدانم که شما کفایت می کنید اما کرده میدارم من که تمنا ز جدا و تمیز بنشینم میان شما و خدا یا حلالی ناخوش میزد
 که بنده بنده را تماز میان یاران خود و یکبار بنده نعال آنحضرت صلی الله علیه و سلم شکسته شده بود یکی از اصحاب گفت
 بفرمایید یا رسول الله این را بمن صلح کنم گفت من نخواهم که متا ز بنشینم و یکی خدمت فرمایم و یکباری ای یحیی بن جهم
 حبه آمده بودند آنحضرت را بیاد تا حضرت کند ایشان را اصحاب بر گفتند بگذار ما را یا رسول الله تا ما خدمت کنان

رسول
 یا رسول الله

بی ششم من بود . مجتب ترا پیش است بخت باوی سایح شد ز دکان اجاجی و دست و د
 روایت بخاری آمده است که امام مدینه می آمدند دوست آنحضرت را می گرفتند پس آن شد آنحضرت صلی
 و در مجالس با نواز است در تواضع کز رخ مرد و امت نه حره و بر او که باشد بهر جا که بخواید
 اگر چه سرون مدینه باشد و زاده برین قاض و تبری از که تصور نیست و نگ نداشت آنحضرت که برت با بویه میکن
 احتضای تر جد است این را و عبد الله بن ابی الحسام گفت خردم آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از رحلت چیزی
 باقی ماند مرا و از خبری از من پس عده کردم آنحضرت را که همین جامی آرام و فراموش کردم و بعد از سه روز یاد آمد
 به منم که آنحضرت بهمانجا نشسته است فرمود در شفت انداختی تو مرا من همین جام در عذرت روز انتظار می برم
 ترا رواه ابوداود و درین نهایت تواضع و صبر و صدق و عده است و از اسمعیل بن عمر علیه السلام نیز نقل این آمده
 که فرمود و مستغالی از کان صادق الوعد و شل این بعضی تبعان شریعت نبوی نیز وجود آمده خداوند آمده است که غوث
 القلین شیخ عبدالقادر جیلانی رحمه الله علیه سال تمام بوعده مرو منظر نشسته ماند و آنقدر خضر علیه السلام
 و عادات بود که دایان مدینه آنها می آوردند در ظروف و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست مبارک خود را در آن
 می انداخت برای شفا و باران گاهی در آب آبی می آوردند و برای خاطر اینها دست می انداخت و در عیشت
 از مایع مطهر بسیار رعایت می کرد و همراه ایشان بخت می گذارند و دختران انصار را که باری می کنند با عایشه
 میخورد آب از ظرف می نهادند بر شریف خود را در موضع در عایشه و میگرفت آن جوان از دست عایشه و میخورد از آنجا
 که عایشه می خورد و حال آنکه عایشه می بود و میداد بوی مسواک را تا نشسته بدین عایشه می نهاد مسواک را در دست خود
 می کرد آنحضرت می گرفت آنرا از هر جی و می نهاد در درخیش و این غایت تواضع و نهایت محبت است لیکن درین
 است به تبرک با آنکه درین و لیکن می کرد در کنار عایشه و لمس می کرد او را و حال آنکه صیام بود می نمود او را
 عایشه خیار را برداشته با وی صلی الله علیه و سلم و در رضی الله عنهما در آن ام صغیره بود و یکبار آنحضرت با عایشه
 اگر چه بی ملاعبت کردند و با یکدیگر دیدند پس در گذشت عایشه از آن حضرت پیش وقتی دیگر باز و یکس که گذشت
 آنحضرت از عایشه این وقتی بود که گوشت گرفته بود عایشه و تدارک شده بود و گفت آنحضرت این ششی من از تو در
 این ششی تو بود از من یکباری آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خانه نشسته بود و ام سلمه طعام فرستادی عایشه دست
 کباب طعام زد که کباب است و طعام رزمین ریخت آنحضرت بارانی کباب خورده و طعام برداشت و در آن
 قصه بعد از آن حاضران گفت غیرت که بعد از شما و متانی نمود پس کباب در دست از خانه عایشه گرفت و در آنجا
 می نیز انداخت از خانه وی برداشت و در کنار نهاد و بخادم سپرد و گفت کاتبان و اید کاتب

رفتی و مهربانی با ایشان کان بالومنین جیایر کنه است که نقل کرده است و در موهب له نیزه از این کجاست در مدخل گفت
 بنده مسکین نبه اند علی الطریق الحق و البیقین که ایحال تخصیص بنیقام ندارد بلکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش
 و ادعلی علیه مقام قربت بکس بود و در باطن باوج یکی از خلق تعلق و اتصال داشت بحکم الهی و تعالی که بدعوت و ابلاغ حکام
 مامور و بحکم حجت و تکلیف که بر خلق خدا داشت از اوج مقام احدیت تخصیص شد از اول فرموده و ایشان باشرت
 فرمود و بمصداق الم شرح ملک صدر که نسیمی و کش دمی رسیدن مبارک می ایام فرموده بودند که حضور حق را با خود
 خلق و بر وجه کاین باین جمعی نمود و وقت سحر و قیام لیل و قی مخصوص است از اوقات شریفه می ایقام بر وجه کمال
 و تمام مخصوص بحضرت سید الانام علیه افضل الصلوة و السلام است و غیره از اول و لیا و کرام بر قدر تعجب آنحضرت
 نصیب از آن حاصل است و بود و فراح و ملاعبت آنحضرت را بر کات و آثار خارج از حد و عدد احصا تا نوبت بحدیث
 اختیار که رسید یکباری زینب بنت ام سلمه که همیشه آنحضرت بود بر آنحضرت در آمد و آن حضرت در خست خود بود و پیش
 آنکه در روی زینب بطریق فراح و پیداشد از برکت آن حسن و جمال در روی او که هرگز تغییر نشد و ثابت بود و ابروی
 شباب و درونی آن آنکه عجز کرد و محمود بن الحریح که از اصحاب است در وقتی که بجا بود آنحضرت با خادایان
 آمد و در خانه ایشان جای بود آنحضرت از دلوی که آب داشت بخورد و بطریق فراح آب درین بر روی محمود و پس
 از برکت آن او حافظه حاصل شد که آن قصه را یاد داشت و همین وجه او را همچو آب شمرند و حدیث او را که راست
 و بخاری و یکی از حکایات فراح و مباحثه و می صلی الله علیه و سلم آنست که مردی بود از اهل بادیه را بنام که گاهی
 بدیده می آمد و در نزد پیغمبر از تره و بادیه که خوش می آمد آنحضرت را و آن آنحضرت نیز در وقت و وعاء او را از استیاء
 شهر از خابره مانند آن لوبی می داد و دوست می داشت او را و می نمود را بر روستای ماست و ماست شهری را و پیغمبر
 رفت آنحضرت روزی جانب بازار پس یافت را بر او بازار را پیاده و پس آنحضرت از جانب پشت و سکه
 آمده و دست مبارک بر شانه اش نهاده او را بخود کشید و در کنار گرفت پس چنانید سینه مبارک خود را بر پشت
 او و او بنید آنحضرت را گفت بگذر کمیته این و چون شباخت که آنحضرت است چنانید گرفت پشت
 خود را بنید آنحضرت و نمی خواهم که جدا شود پس گفت آنحضرت کیت که این غلام بخود را گرفت یا رسول الله
 و اکنون می یابی تو را که سحر و که با خود نمود و لیکن تو نزد خدا اما سحرستی و گران بهائی و از جمله توابع آنحضرت
 است که بر گز طعمای را عیب نمی کرد اگر خواهش می آمد می خورد و الا میگذاشت و نمی گفت که این طعام بد است
 شوره است ترش است کم نمک است غلیظ است و حقیق است در اینجا معلوم می شود که عیب کردن طعام
 خطاست خلاف اتباع است بعضی گفته اند که اگر این را از روی صنعت گفته و گویند که بد نیست است و مالی

صالح که است روستا درین نیز خلعت خاطر صالح است اگر کند بهتر و از غایت تو طبع و حسن خلق آنحضرت
 آن بود که دنیا را شایسته امانت و تحقیر و ذم آن بزرگوار آنحضرت میفرمود که دشنام نکنید دنیا را که خوشتر مگر بی آن
 را میسازد بخیر و نجات میدهد از شر فایده و همچنین نمی گوی که از سبب هر دو حدیث قدسی آمده که لا تسبوا الدین فانما الدین و
 آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در دربان خود چنانکه ملوک و دنیا داران را میباشند مذموم در آمدن را آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم موقوف اذن بود تا کسی در خلوت بر اهل و عیال می نبرد آید و مانع از شغل آیند و از تواضع آنحضرت بود
 که فرمود لا تفضلونی علی یونس بنی و لا تجزونی علی موسی و ایشالی آن قول می آید و لکن آدم و مانند آن بر ک
 بیان واقع و حدیث نعت و امثال امر پروردگار است غرض از بعضی گفته اند که در و این احادیث پیش از ثبوت فصل
 اوست بر اینها و رسول نزل و می بدان تحقیق این محبت در مجلس باید انشا الله تعالی و از تواضع آنحضرت
 آن بود که مبارک بر سلام می کرد برای هر کسی در آمدن بر وی و در سلام می گفت بروی تو نجات ترست در دنیا
 غیر شریف او را که چون آنحضرت را بیایات حقیقی درین نشاء متصف است نخست را بر کسی در آمدن بر وی بر سلام
 میسازد و بعد از سلام وی را آنحضرت بجا سلام از آن جانب نیز شرف می گرد و بعضی از مقرران درگاه
 که بسلام سلام بجا میسر بطریق کرامت نیز شرف شده باشند آنحضرت رحمت است بر امت در حیات
 و بعد از وفات و حاصل هر دو و سخاوت صلی الله علیه و سلم خود و سخاوت بر دیگر معنی است قال فی القاموس
 الجود السخا و السخی الخ و در صراح خود و سخا بر دو معنی جو و آزادی گفته اند که سخا صفت غریزه است و
 سخا دلوی سخت و شمع از لوازم نفس است که اراضی است و باطنی محسوس است و سخا ازادی عجب نبود زیرا که جلی را
 و اطلاق نمی برورد و گار تعالی جایز نبود چه بخواه غریزه خود متقابل خود و بخل آید و بخل راه می باید بان کتاب
 بطریق عادت پس بر سخا جو است و بر بخل سخا نیست و تحقیق جو او است که بغیر من و حیض باشد و آن
 حق سخا تعالی است که بی وجود عرض و محض تمام ظاهر و باطن و کمالات حسی عقلی را از خلق اخافه نموده ا
 و بعد از وی تعالی اخوان و اخوان رسول اوست صلی الله علیه و سلم و بعد از وی علماء و امت وی که نشر علم دین
 کنند چنانکه در حدیث آمده است که الله اخو جو در اتم انما جو در بی آدم و اخو دهم من بعد رجل علم عاقل و شرف الهی است
 و قاضی عیاض مالکی رحمه الله علیه برین عنوان کرم و سخاوت را زیاده کرده و گفته که جو در کرم و سخا و سخاوت
 معانی اینها متقارب اند و فرق کرده اند و کرده اند کرم را بمعنی انفاق طبعی نفس و چیزی که عظیم است
 قدر وی و شرف وی و نام نهاده اند از حریت و نیز بمعنی آزاد مردی و این ضد ذلت است بنون و ذال
 معجزه الصراح ذالت فرو آید شدن نزل و نزل لغت فیه فی القاموس الذل و الذلیل الخفیس من الناس

انحصار فی جمیع احوال و اوقات که ساحت بجائی از خبر که مستحق است از غیر او مرد بطیقت حسن بن بعد شکا کس
 است بشنیدن مجرب و کسین مملع بمنی و ثواب خوبی و فضل شکستن بشنیدن و سکون کاف الصعب الخلق و قوم شکستن نصیب
 و سکون جمع شدن بر صدق و قوم صدق کذا قال الشننی و گفته سنا سهولت اتفاق و تنب زانک اب جری
 که محمد زیت و با وجود و خدا تقیته یعنی ضیق و زفقته فی الصراح تقیته نفقه بر عیال تنگ داشتن و گفت قاضی عیاض
 زنه امد علی بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم به سری و برابر کرده نمی شد با وی درین اخلاق و با صفات و صف
 کرده است و او که شایسته است او اصلی امد علی و سلم انبی و در حدیث بخاری و سلم از انس امد گفت بود بنی
 خدا صلی الله علیه و سلم حسن الناس اشیح الناس و المود الناس و بے این است که نفع می شرف نفوس و کزج
 او اعدل از خود بود و کزجین باشد فعل می حسن فعال باشد و شکل می اشیح اشکال و نفع او حسن اخلاق و بود
 انحصار صلی الله علیه و سلم جامع جمیع کمالات جسمی روحی و حاوی خوبی صورت و سیرت و بود اگر م و دایم و احو
 اناس و گفته اند که چرا چنین نبود که موسی استی است از فانیات باقیات صالحات و مجرد است از اسوی اسیر
 و گفته است بوی تعالی صلی الله علیه و سلم و در احادیث صحیح آمده که سوالی کرده نشد و درخواست نشد از رسول
 چیزی هرگز که گفته باشد در برابر آن لایمی هر کس بر چه از وی خواستی اجابت کردی و بداد و قال انظر فزق فی
 نقته و بایه و سلم شعره قال لا قط الا فی تشبهه و لا تشبهکات لاه نم و ترجمه این بیت
 کاش اگر می کردیم که آنرا در روح ظالمی گفته که نه مستحق این وصف است عفا الله عنه و زفت از
 به کش هر چه که باشد بدان لا اله الا الله و اگر فرضاً چیزی حاضر نبودی سکوت کردی بقول معروف و بوی
 سایل کردی خدا را بوی اما صریح نگفتی میم و نیز گفته اند که تکلم بلا از انحضرت صلی الله علیه و سلم بحت منع از
 نبود و لازم نمی آید که قصد اعتدال نیز نگفتی و لهذا در اعتدال انما که بحضرت آمدند و طلب بودی انودند تا یاد
 بنوارند فرمود لا اله الا الله و با وجود آن گفته اند که فرق ظاهر است میان لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 که سوال محلی آن را نه لا اله الا الله نیز فرمود بلکه در بعضی روایات قسم نیز یاد کرد و فرمود و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 انتم و انتهای آن کرده باشد که نبود و سایلان نیز می دانستند که نیست و با وجود آن بر نم نمودند و گستاخی
 کردند پس آنرا که برای قطع طعنه ایشان پس اینصورت شش تنی مخصوص بشما زعم شد که قال فی الواجب
 الله بنی گفت بنده مسکین بنده ای در مقام الصدق و یقین صواب است گفته شود مرا بعد جسم بریان کلمه لا
 بر زبان شریف نفی بخل و خست است از ساحت عزت عالی صلی الله علیه و سلم چنانکه بخلا و ضعف
 سند و عبارت کثایت است از منی نه جریان این کلمه برسان شریف بغرضی دیگر و نیز آنچه آمده که هر کس

چیزی طلبی نداشتی و از اجابت خود است که حقیقت معنی آن اظهار نمی گشت و با بودی که انحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در آن زمان در مدینه می فرمودند که حکومت بطلب نداشتی تا در نظام تمام مسلمانان مصالح
آن شخص خلل راه نیندوختی من کردی تا آن شخص در خطیطن سوال و در عرض نهضت و این نیز از گرفتاری و جنگ و جدت آنکه
حکیم بن خزام که مقبول درگاه امیر شیرزاده خدیجه کبری بود چیزی طلبیدند و فرمود من خود میدهم اما که در قی و در آنجا
بلان همراه خود بود نصیحت کرد او را که تا زمانی سوال کن از یکدیگر که بعد از آن حال حکیم بجای رسید و گفت که تا زمانه از
دست وی بر زمین افتاد و کسی نکفتی که بر دار و دیده همچنین بود و رضی الله عنه طلب علی کرد و فرمود یا اباه تو ضعیف
هوس علی کن سوال کن از یکدیگر چیزی را و تا زمانه خود را اگر افتد بر زمین و بود از زنا و صحابه و کبرایان آن بود
و تذبذب دی و از خارج حرام است اگر چه بعد از ادای زکوة باشد و چنانکه در حدیث دیگر آمده است که انحضرت
چیزی برای جماعه عطا می فرمود و عمر بن الخطاب رضی الله عنه برای شخصی که بر حال استحقاق وی مطلع بود چیزی التماس کرد و فرمود
بر تو من فیا اعلم یا رسول الله است بار التماس کرد پس انحضرت فرمود با کسی که من دوست می دارم او را میدهم
حال وی در آن می بینم و با خود او را بر قول عمر رضی الله عنه گفت تو من فرمودند و مسلم سیوم با چون عالم از حد در
گذشت این را فرمودند و در اینجا تخلیق با خلاق الهی است تعالی تقدیر کند رادوست می دارد و از احطام دنیا نشاید بد
دیگر را میدهد و دوست نمیدارد و نعم احتمال دارد که درین مواد لفظ لا زبان خیرش غیر فیه باشد و بعد از آنکه در آن
باشد اما نظر بر معنی باید نگاشت اعتبار لفظ سهیل و الله اعلم و الله اعلم انحضرت صلی الله علیه و سلم سایل را از نزدی اگر
چیزی بودی فرمودی قرض کن بر او چون باید را چیزی را خواهم اگر دیکباری سالی آمده بود فرمود نیست من چرب بود
قرض کن عمر بن الخطاب گفت رضی الله عنه یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خدا تعالی چیزی را که در قدرت تو نیست
پس ناخوش آمد انحضرت را این سخن از عمر گفت مردی از انصار یا رسول الله و در سر از خداوند عرش را پس
تسم کرد انحضرت و بافته شد در مدی مبارک می تازگی و خوشحالی و فرمود همین امر کرده شده ام من ترندی
روایت کرده است که آورده شد نزد انحضرت نمود در برابر سر همس نهاده شد بر حصیری قیمت کرد و بر او دو کدو
پس سالی را تا فارغ شد از آن و در صحیح بخاری از حدیث انس آمده که آورده شد نزد انحضرت مالی را چون فرمود بریزید
از او بر یکسپهری و آن را بر سبوی سجد و نگاه نکرد بجا آن چون گشت از نماز آمده نشست بر آن و در یکسپهری
مگر آنکه او دو بوی از آن مال و آمد عباس بن المطلب رضی الله عنه و گفت بده مرا یا رسول الله ازین مال که من غدیر داده
نفس خود را و حقیر را پس بخت در جامه او چندان که نتوانست برداشت گفت یا رسول الله بغیر ما کسی را که بر او را
برای من فرمود لا اعلم بر خود توانی برداشت بردار و این را قطع و قطع عباس بن المطلب و تادیب او

شریعت

بود پس بر پشت عباس بن موسی خورد و او را بشوید و آنحضرت می نگر نیست بسوی می و بوی میگرد از زمین بی پس بر عباس
آنحضرت و باقی مانند یکدیگر و در وقت این بی شیده که کمال صد هزار درم بود فرستاده بود آنرا علای برنجی از خراج
بحرین آن اولی مال بود که آورده شده بود نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ظهور اثر خود فتح باب کرم آنحضرت صلی الله علیه
و سلم در روز چنین زاده از حد و قیاس بود بهر کدام از اعراب صد صد شتر و برار زار و سفند داد و بیشتر عطای بود از آن روز برای
مولفه تعلوب بود که ضیف الایمان بودند خواست که بعد دنیا در این شان ثابت دارد و صفوان بن امیه هم از این فصل
ردی بود او را صد گو سفند داد و باز دیگر صد داد باز صد دیگر داد از مناری و اقدی نقل کرده اند که بصفوان در آن
روز وادی داد و برار شتر و گو سفند پس گفت صفوان گوی میدم که جو غری نمی کند باین عطاگر نفس بی پس دوا
کرد باین عطاگر و کفر کردی بود و ابو سفیان بن حرب و پس از آن می نیز از جمله مولفه تعلوب بودند لایق ابو سفیان
گفت یا رسول الله امروزه مالدار ترین قریش قوی ازین مال بایم عطا کن آنحضرت تبسم کرد پس بلال را فرمود تا
چهل اوقیه فخره و عدد شترش بدو و ابو سفیان گفت نصیب من بریدیم بده و نیز نام پس از ابو سفیان است
برادر معاویه و نیز بن معاویه را باین نام کرده بودند تا شتر و چهل اوقیه دیگر دادند گفت بخش پس برادر معاویه است
هم بده صد شتر و چهل اوقیه دیگر فرمود ابو سفیان گفت پدر و مادر من فدای تو باد بخدا سوگند که تو کرمی همسم در جنگ
جنگ هم در زمان اشدنی خدا متعالی ترا جزای خیر داد و این اخبار در فتح جویان و جین که بعد از فتح مکه شد نیز بیان
که چه مکر نماید مکر نیست هوالمک مکر ریته یضوع و در کرد آنحضرت بر برادران بنیالنشان را که شش هزار
کس بودند و مجموع غنایم افزوده از او میل شش هزار کس بودند و از شتر مانند بیست و چهار هزار و از غنم مانند
چهل هزار و از فخره چهار هزار اوقیه و اوقیه وزن چهل درم است و صاحب و صاحب بگویند که حساب کرده شد آنچه داد
آنحضرت در ایام چنین پس سید به پانصد هزار پس گفت بنده سیکر نبیه بعد علی طریق الحق و البیقین که خود آنحضرت
بر روی از حد و قیاس بودند و آنحضرت درین آنچه موجود بود این بود اگر صد هزار و صد هزار مانند این بودی نیز باین
حکم داشت شعرفان من بود که دنیا و فقر تنها و من علوکی علم اللوح و القلم و در تحقیق صفت عطاگر
وجود و عطا با الفعل شرط نیست آن صفت ذاتی نفسی است و ظهور اثر آن دیگر است اما البطله بر چه بیست آمدی
برادی و چنان که از فقر نیستی نترسیدی و نماندیشیدی بیست بر چه آمدی بیست برادی تو پیش از این
این خود انگس است کش از فقر عاریت و چون محتاجی را بدیدی طعام و شراب خود را داد و احتیاج
بروے ایثار کردی و در عطا و تصدق تنوع نمودی گای بهر فرمودی و از سختی و دینی که کردی شستی
ابرا و مکر کردی و گای صدقه دادی و گای بدی کردی و گای کاله بخردی و من را الهو کردی باز کاله را

و این را
در روزی که
رسید
تا آنکه
ببیند
که او را
چند

بسیار گالایه خیدی و گاهی غرض گزینی و زیاده از مبلغ او که در دکانی کالای بخیریدی و زیاده از سخن بدادی
 و گاه بدین موبل کردی و اضعاف آن انجام فرمودی و فی طبعی از طلب که بر وی بخیار تر می شدم و اگر آن حضرت
 صلوات الله علیه بود دست میزدت آنرا آورد پس علمی و اطلاعی از بچین آمده بود دست بر کرد و آن زن را
 و به فرج که ممکن است از انواع و اقسام خیرات و عطایات کردی و بنفس خود زندگانی تغییر از کردی و یکماه
 دو ماه گذشته که آتش از حنانه مشرب نیفر و معتدی و با که بر بطن مبارک سنگبستی از گزندگی و فقر و فقر
 بیجهت مشکلی مضطرب و نیستی بود بلکه سبب بر وجود و سخاوت بود و گاهی برای زمان نفقه یکساله میبایستی
 اما برای خود چیزی فرو نگذاشتی و بود آنحضرت اجود بی آدم علی الاطلاق چنانکه بود افضل و اعلم از همه و او که
 این بی درجین اوصاف و اخلاق بود و خود او که انواع از نذل علم و مال و نفس در اظهار دین میبایست و علم
 او علیه و سلم جز آنکه افضل با جزئی غیاثی است و حصول در شجاعت و قوت و شدت زور و باوری آنحضرت
 او علیه و سلم در حدیثی که در شجاعت بر او در می نمودی و فی الشفا شجاعت فضل قوت غضب انقیاد او
 عقل او فی القاموس المشعل و فتح شیر و خرم الشیخه فطیحه عزم مبارک کمال این صفت در آنحضرت بود کمال صفت
 سخاوت بود در وی با که در مواقع صوری مواضع شده و دلداران دیر از هم میگریختند و آنحضرت نبات
 و قیام می بود و از جای فرقت بلکه پیش میرفت و بس که آمد و در دو زمین مجایه را بجهت تیر بارانی که از یکدیگر جدا
 و قرار می و تر زنی و تر خرمی راه یافته بود و در آنحضرت که از جایان فقیه و بر بیدار بود و ابو سفیان بن الحارث بن
 عبد المطلب با هم بسته و اگر گفته بپایه بود آنحضرت می فرماست که باز پس فرود آمد از استقامت و قدرت خود را خدا
 و شستی از خاک گرفت و بعد از شستن از خاک و چاکش از آن خاک پزند و گفت ان الله
 لا یذهب الله این عبد المطلب دیده نشد در آن بدین کسی شد بدتر از آنحضرت و آمده است که چون در اوقاتند
 مسلمانان و کافران در یکدیگر و مسلمانان باشت دادند آنحضرت تبخت و ابو سفیان بن الحارث گرفته بود
 کتاب مبارک او را پس نداد دادند در انصار و گرد آمدند مسلمانان آنحضرت یافتند و تمام قصه و مجلس مذکور کرد
 ان الله تعالی می گفته است این عمر رضی الله عنهما ندیدم بحکس را مردی تر و دیر تر و سخنی تر و راضی تر از رسول خدا صلی
 علیه و سلم و گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بودیم ما چون محرم میشد آتش جنگ و سوزنی شد بدینا که نیست
 از سخنی جنگ و شربت یاس پناه می پیرای رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نمی بود هیچ کی نزد دیگر بد شمنان از آنحضرت
 و می بود آنحضرت سخت تر و موم در جنگ گفته اند که شجاع کسی را می شود و نه که نزد یک با آنحضرت می بود
 از جهت قرب عهد و عهد و گفت عمر بن الخطاب رضی الله عنه شایسته است که شکر می بزرگ را مگر آنکه

و این صفت است
 و این صفت است
 و این صفت است

حکایت
شبه

بودی صلی الله علیه و سلم اول کسی که در بران لشکر کجای شکیلی می دید به فرمادی برخواست و فرمادی شد و ترسی راه یافت
مگر زدی یا دشمنی در آمده بود شناخت حضرت پیشتر از همه برخواست و شمشیری در گردن حایل کرد و با سپ
ابو طلحه را که بطی السیه و رنگ کام بود سوار شد و بر سمت آوازی که آمده بود در رفت و وقت برگشتن مردم را در پشت
که بر آمده اند و می روند و فرمود برگردید هیچ قصه نیست و آن سب ابی طلحه که بغایت کمکام بود در زیر آن حضرت چنان
نیز کام شد که هیچ آسبی بوی نرسید و بباری با وی نمی توانست کرد و این از منجزات آنی حضرت صلی الله علیه و سلم
و در حقیقت هر راوی میانی الله علیه و سلم قوت بخش و مدد فرماید بر چند شست و ضعیف نامرد و ناتوان بود و اینچنین
قوی و توانا و کامکار گردد که هیچکس بوی نرسد و برابر تواند کرد و میت تو مراد ده و دیگر مین + و به خویش خود
و شیرین مین + و سخن بر رسول الله گفته + ان یلقه الله فی اجابها نج + و آن حضرت در قوت
و زور بازو و خنجر چنان بود که گشتی گران عالم با وی بس نمی آمدند و محمد بن اسحاق در کتاب خود آورده که در کمر وی بود رکانه
نام شده القوه که در صفت کشتی گری اهمیت و یگانا بود مردم را بکلاه بر مصارت می آمدند و به بر زمین می افتند تا کام
روزی در شبی از شب که آن حضرت پیش آمد آن حضرت صلی الله علیه و سلم با وی گفت ای رکانه از خدای ترسی می خردی
مرا قبول نمی کنی رکانه گفت ای محمد بنی بیا که گواهی دهد بر صدق تو گفت مگر کشتی گرم و ترا سید از ایمان می آری
گفت نعم فرمود آماده شو برای کشتی پس آماده کشت رکانه برای کشتی و آن حضرت در جامه ها خود بود و در ای و آزاری
در پشت پس کم نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و سلم بوی و گرفت و بر زمین زد پس حیران و تعجب شد رکانه
و خواست از آن حضرت که رکانه او را باز کشتی گیرد و با دیدیم و سوم نیز میزدت پس تعجب شد رکانه گفت
که شان تو عجیب است همین مقدار آورده اند از حدیث و بیان نکرده اند که اسلام آورد بانه و الله اعلم
و کشتی گرفته است آن حضرت جماعت دیگر را غیر رکانه و بر غلبه آمده ابوالاسد حمی مردی دیگر بود سخت
زورمند چنانکه پوست گاو می استاده و ده کسی از اطراف پوست را می کشیدند تا بکشند آنرا از تنایمی و
پس پوست پاره می شد و وی از جای نمی جنبید روزی آن حضرت را خواند که با وی کشتی گیرد و گفت اگر نه
انرا خنجر من بر زمین ایمان می آدم تو پس زدن آن حضرت او را بر زمین ایمان نه آورد و در این قصه طلی است که
در جای خود مذکور است و وصل در جای آن حضرت صلی الله علیه و سلم جای به شرم و شرم دشمن و ماده اوجات
است و اینجاست که حیاض مطر آید که سبب حیات است و لیکن وی مقصود است و شرم نیز از حیات قلقت است
و بر اندازه اوست هر که دل ندهد تر خلق و حیادی تو نیز دستر و حیاد لغت تغییر نامک ری است که ظاهر
می شود آدمی را از خوف و قهر چیزی که عیب کرده شود بدان و گاهی اطلاق کرده می شود بر مجرد

در حدیث

رشتی بن در ابراهیم است می در بر عصبان بنوع و باز
 از تقصیر در حق ذی القیام و از ایمان بسته اند که الحیا علی البیان اگر چه عزیز است زیرا که استحال او در حقان شرع
 است بقصد و علم و کتب بعضی گفته اند که مرد و آن جای که نسبت است که شارع آنرا از ایمان بسته و تکلیف
 زنی بود که تکلیف در آن نبود و لیکن هر که در وی این عزیز است معین است او را برکت و برکت و برکت
 غرضی می کرد و پوشیده مانده که مثل این کلام در جرح عزیز می رود مثل سجاد و نجابت و غیر آن که امر بدان نمی باشد
 منع شده است و در عدد و عید و آن در دو یافته و بعد از شهادت یا نند و بعد از تحصیل این یا نیکو طاعت است فائز و
 اصلی است علیه السلام هر دو قسم جای بود که کمال بود زیرا که حیات قلب شریف وی و اجتناب از گناهات و شرف
 زمره اقوی است و اکل افضل بود و در حدیث بخاری از ابو سعید خدری رضی الله عنه آمده است کان سوار
 ابو سعید علیه السلام شد جای از من اخذ را فی حذر را بود آنحضرت سخت تر از وی جای از زن دو شیر و در خدری
 حاکم و کون الی علیه بوده فی الصراح محذره زن برده شیرین ذکر فی خدری بحسب عادت است که در
 در برده می باشد و قیام تعاقبی است و بعضی شرح گفته اند که ذکر آن قیام بکثرت است که خدری سخت تر می باشد جای
 او در خلوت و در برده شیراز که بیرون پرده باشد از جهت بود خلوت مظنه وقوع فعلی گفته اند اطلاق است
 قید دیگر نیز کرده شود که چون کسی بوی در آید و الا در خلوت تنها موجب جای و جویدیت مگر نسبت توهم دخول کسی بخبر
 اند شرح ذکر آن تکلیفات در این مقام عالی از عتی نیست و ذکر آن شبیه نیز از ابی سعید خدری رضی الله عنه
 ادب و عظم خوش بینی آید و لیکن بقصد بدانند ایمان مقصود واقع شده است و شیخ طریقت و محدث السیاحیم
 در تفسیر این کلمات ذی القیام صریح کرده گفت جای و جویدیت است در دل باوحت این پیشرفت
 از توبیسی بر درگاه فرمود که بطق و الحیا بیکت و الحیا بیکت محبت گو یامی گردانید و این محبوب و این محبوب
 سکت می سازد بشهر و تقصیر در ای حقوق بی آرم می آید و بی من عاز و لاری گوید که شرم دارد از خدا
 شرم دارد از خدا از وی و حیصیت و حیالهای از کرم خود مانند جای آنحضرت از آن قوم که در العیز و بخت
 عنها حاضر بودند و از گردن نزد وی مجلس را و این حضرت شرم داشت که بجز اند ایشان را و حق تعالی فرمود
 عاذا لله من فاشح و او فرمود آن دلم کان از فی فستی و سلم و الله لیستی من الحق و گاهی در عودیت می آید که
 لایق کمال عظمت معبودی آید و قسم دیگر جای و جویدیت است از خود و آن جای و نفوس شریفه است در رضی
 بنقص و رضی عنون بر تبه دون پس باید نفوس خود را سنجی که حیا دارد از انقباض خود گو یامی و انقباض است
 حیا و در یکی از دیگر یوان از اکل اقسام حیا است زیرا که مرد و چون استحقاق خود استحقاق از غیر خود بطریق

بنوع
 بنوع

که بیرون می آیم بسو شما صاف و پاک سین و چون کذب بگوید و حق را قریب از خود نگذارد و اندر او
 آمد جبرئیل گفت خدایتعالی امر کرده است فرشته را که توکل است بر جبال و کوهها همه در دست تصرف سلطان
 او است که هر چه بخواهد نماید آن کس گفت ملک جبال بفرما را یا محمد رحیمی خواهی اگر خواهی بر غم خستین بار
 ایشان و چنین نام دو کوه است که در میان آن آبادان است گفت آنحضرت نمی دانم که ملک شوند امید
 می دارم که بیرون آید حق تعالی از اسلا ایشان کسی که عبادت کند خدا را و شریک نگذارد آن کوی خیر را و این قصه
 قصه دلاز است که مذکور است در سال دوم از بعثت و نیز روایتی است که در حدیث علی السلام گفت بر من اوصاف
 اند علی و سلم که خدایتعالی امر کرده است آسمان و زمین و کوهها را که اعات کنند ترا و هر چه فرمائی آن
 کنند و ملک کنند دشمنان ترا فرمود دست می دارم که عید کنم و تا آخر کلام از امت خود عذاب را شاید که تو
 نبخشد حق تعالی ایشان را در جوع و حرمت کند بر ایشان و گفت غایت رضی الله عنهما بخیر گردانیده شد رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم بیان داد امری که اختیار کرد آسان تر از آن و امر من قبول را معانی و تأویلات است
 بسیار و اظہر و اقرب آنست که امر داسان تر برای امت است و گفت این خود رضی الله عنهما که آنحضرت تعهد کرد
 و تمایز شدت ما را برای تذکر و وعظ یعنی گاه گاهی کردند و امر از جهت خوف و ملات و ستودن آمدن آن
 و صلی الله علیه و سلم آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وفات حسن عهده و صلح فقه تبارک شستن تازه کرد و عید هر سه از اس که این
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود آلوده می شد نزد وی صلی الله علیه و سلم بدین طریقی بود این را ببرد نزد فلان زن که در
 دوست خدیجه بود رضی الله عنهما و مریت از علایت کسی گفت رشک نبردم بر هیچ زنی چنانکه رشک بر دم نبردم
 از جهت بسیار یاد کردن آنحضرت مرا و اگر شاقی دین کرده میشد میفرستادی سوی زنانی که دوست اند
 بودند و در آمد بر آنحضرت زنی پیش آمد مانی و سبک روحی نمود آنحضرت بجهت او و بر شمای خوب کرده او را
 چون رفت آن زن و فرمود این نیست کسی که ما را در زمان خدیجه فرمود حسن العبد من الایمان و
 صلی الله علیه و سلم آنحضرت صلی الله علیه و سلم ذوی الارحام را بی آنکه ایشان را اختیار کند و ترجم کند ایشان را بسبب
 فاضله باشد ایشان فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر آل ابو فلان نیستند مرا دوستان و در بعضی
 طرق آمده است که نیست دوستان من جز خدا و صالحان از مومنان جز آنکه ایشان را رحم است که تر می کنم
 آنرا بزی آن معنی بقدری چنان می گفتم با ایشان چنانکه آبی می پاشد بر روی کسی گفته اند و مال ابو فلان
 بنی العاص است و حال آنچه معلوم است و می گرفت آنحضرت اما بهشت زینب را بر پشت بر دوش
 مبارک خود در نماز چون سجده می کردی نهاد بر زمین چون باز می ایستاد بر پشت از جهت و نور شفقت است

و تمایز شدت ما را برای تذکر و وعظ یعنی گاه گاهی کردند و امر از جهت خوف و ملات و ستودن آمدن آن

برادر دین خود را در میان دین بر زمین افضل حضرت بود بلکه خودی آمد و پی سپید و چون بجهت رفت
 یاقوت بر زمین تا گویند که این افضل کثیر بود و نماز و طهارت که این در نماز افضل بود و الله اعلم و درایت است از کمال
 که چون آمدند نجاشی ابتدا آنحضرت و خدمت کرد در ایشان پس گفتند صحابه یا رسول الله باینده ایم یا باینکه
 تا خدمت کنیم ایشان را فرمود ایشان اگر ارام می کردند اصحاب را و در دست میداد که محکافات کنم مرا ایشان را
 و این حکایت در باب تواضع نیز گفته شده است و قتی دیگر آنحضرت از ضاعه که نام وی سیار بود و تربیت
 و خدمت می کرد آنحضرت را با مادرش حلیمه اسلام آورد و در کوه است او را این شیر و صحایب آمد نزد آنحضرت
 در بنیان جازن و شناسانید خود را آنحضرت پس گسترانید آنحضرت برای او را و مبارک خود را و فرمود اگر
 دوست داری اقامت کن نزد من کرم و محبوب ما را خود را و بهره مند گردانم ترا مال یا باز برگرد بسو
 قوم خویش پس اختیار کرد وی قوم خود را پس متمتع گردانید او را ابو الطیف گفت دیدم پیغمبر خدا را صل
 الله علیه و سلم و من کودکان بودم ناگاه پیش آمد زنی و نزدیک شد با آنحضرت پس گسترانید آنحضرت مرا و
 زن را ردای خود را و نشست آن زن بر آن پس گفت من کیست این زن گفت که مادر اوست که شیر داده و را
 و طاعت آنست که حلیمه باشد و آن عبد البر در استیجاب گفته که حلیمه بود و گفته اند که آنحضرت را پشت زن شش
 داده اند تا این که ارام می آید از آنها و در اسلام از عمر و بن سائب آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نشست
 از وی پیش آمد بر آنحضرت از ضلع بکنه برای می جاکند خود را پس نشست آن مرد بستر و پیش آمد مادر
 پس نهاد برای وی گوشت جاله جانب دیگر نشست آن مرد بر آن بعد از آن پیش آمد برادر وی از ضلع
 پس برخاست آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس نشاند او را پیش خود میفرستاد آنحضرت صل الله علیه
 بسو که به بولاده اولی که رضوی بود صلوات از طعام و کسوه و خوشنویس پر سید که بچکس از قرابیان در
 باقی گفتند بچکسیت در حدیث خدیجه رضی الله عنها آمده گفته را آنحضرت را آنشیر فواید لایحک
 الله را آنکه افضل الرحم و کل کل و ملک بعد دوم و تقری الضیف و تعیین علی بن ابی طالب صلی الله علیه و سلم
 و حسن در بیان عدل و امانت و عفت و صدق و ناس که اعتراف می کردند بران دشمنان و بیگانه گان و برین
 از نبوت او را که الامین نام می کردند این سخی گفته امین بحکم آن نام مبارک شد که جمع کرده شد در
 اخلاق صابر و در قول حق سبحانه مطاع تم امین آنکه مفسرین را برانند که مراد محمد است صل
 الله علیه و سلم که اقال فی الشفاء و چون اختلاف کردند قریش که چهار قبیل بودند نزد بنو کعبه

و صل
 بنی بنی
 امانت و عفت
 و صدق

در نهادن جوهرهای او که کدام تنبیه سبب اتفاق گردید که هر که خست و درگیر بودی حکم کند بدان راضی باشم
 باگاه آنحضرت و کلام صلی الله علیه و سلم گفتند این محبت این چنین است هر چه حکم کند راضی باشم آنحضرت را
 طلبید و خبر داد میان آن بناد و بر چهار گوشه دراز است این چهار گوشه خود حجر است مسکوک گرفته بر جا
 آن چهار دین شپش از نبوت بود در سال قولده خاطر زبانی آمد و عبا و پیش از زمان اسلام حکم میبایست
 قریش آنحضرت را و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و الهادی لایمن فی السمار این سخن را در آن وقت
 از علی رضی الله عنه گفت ابو جهم که علیه السلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم مکتوب میکنم ترا دروغ گوئی یا حق
 و نیستی تو را مکتوب میکنم مکتوب میکنم خبر را که آورده که آنرا از دین این سخن یاوه و نامعقول است و ناقض
 است از آن طعن چه برگاه شما صادق میدانید او را در هر گوید تصدیق کنید دیگر این عباد است که با حسیست پس
 فرستاد حق تعالی این آیه را تا خاتم لایکذوبنک و لکن الظالمین بکلمات الهی بعد از آن آیه تفسیری دیگر نیست که
 برده کار تعالی میفرماید که کسی که کفران نکند و کذب نمیکنند و لیکن این ظالمان آیات خدا را انکار میکنند پس
 تو خارج باشی غم نخور کارشان این فساد است من ایشان را سزا میدهم چنانکه جماعه غلام خواهد را ایضا میدهند
 و اگر میکنند پس خواهد با غلام میگوید که ایشان را از زمین بزد و ایضا میگویند هر چه میکنند من میکنند من را از ایشان
 و آورده اند که آن شخص بر شرف واقف گردا و جمل بار و زبده گفت یا اباالحکم نیست اینجا جز منی تو که بشنود سخن ما را
 خبره مرا از محمد صلی الله علیه و سلم میگوید که وی صادق است یا کاذب پس گفت این مجموعی و الله بدیستی در راستی محمد
 صادق است و هرگز دروغ نگفته است و وصل کرد بر قل از ابو سفیان در آن حدیث که سوال کرده است از احوال
 او و صان آنحضرت و استلال کرده بدان بر نبوت وی صلی الله علیه و سلم ایابودیه شما که تم میباشید کذب این
 مورد یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از آنکه بگوید این سخن را دعوی نبوت کند گفت ابو سفیان الله بزرگ دروغ
 نگفته است وی گفت بر قل پس جمل باشد که با خلق جز راستی نگویید بر خدا دروغ بند و این حدیث بر قل نمود
 ترین چیز است در معرفت امارات نبوت در اول حجم الحارثی تذکرات و در شرح مشکات ترجمه و بیان
 آن کرده است در کتاب الجهاد و در باب الکتاب الی الکفار و درین کتاب نیز در باب ارسال رسول که در آنجا
 و گفت نصیر الحاکم در قریش تحقیق بود محمد در میان شما جوان خود سال مرضی ترین شما در افعال صادق
 ترین شما در احوال و عظیم ترین شما در امارات تا آن زمان که دیدید خدا را بنا گوش او بر سرے او آورد
 شما را آنچه آورد یعنی از دین ملت گفتید شما که ساحر است که الله و ساحر نیست و این خبرین الحارث
 کافر بود و در بر دل داشته اما عاقل بود و انصاف داشت و دیگر از او برده غلیظ بود و گاهی آن

نیز آفاد و از غلیظ تری نشست و بدین غیره که از روی سادگاری قریش است بار اقران شنیده و بگریزی
 و گفتی یقین دانم که این کلام بشبه و ساخته آدمیان است این کلام را بشیرنی و دل نشینی است که هیچ کلام دیگر
 را نیست این که حلاوة و طلاوة و فی الصراح طلاوة و نفع و الفهم خوبی و پذیرایی دلی و حارث بن عامر از کافران
 بود که تکتب بکبر و انحضرت را صلی الله علیه و سلم پیش مردم و چون خلوت می کرد با این بیت خود میگفت سلام
 محمد از اهل کذب نیست و آمد الوجب روزی نزد انحضرت و مصلحت کرد و گفتند آیا صانع می کنی تو با محمد گفت
 و الله تحقیق من می دانم که محمد خیر است و یکس که بودیم با کتابت کتبه مرعی عبد مناف را و شرکان چون
 می دیدند انحضرت را صلی الله علیه و سلم نمی گفتند و گفتند که پیغمبر است حال شرکان این بود و اهل کتاب نبود
 و نصاری نمود اعلام بودند بیالت وی و یقین می دانستند انحضرت را العزوة لما عوذ ان انارم و شیت بشت
 منظر غیر آخر الزمان شست بودند در وقت موت و صیت نامری نوشتند پس آن که چون در یابید پیغمبر آخر الزمان را
 سلام می رسانید و گوید که مادر شتیاق تو حاجی آدم سلام بپذیر و ما را از غلامان خود دان آورده اند که چون تیغ بضم
 و فتح شده و حده که از مالوک من بود و مسلمان بود و قوم وی کافر و انحضرت فرموده است نمیدانم که تیغ بنی تیم
 بود یا نه بدنه آمد جماعه که همراه وی بودند بدربار حق نشان پیغمبر آخر زن دین بده مکره اقامت کردند و از بیجا
 در خواستند تا ایشان را از صحبت خود معاف داشت و بقولی انصار از اولاد ایشانند و چون این فرمود حضرت
 مه فبلمت اباء و کفر در مانند خود و الله من الخذلان اما عفت که بمعنی یار سائی از حرام و فی القاموس عفت که
 عا لایکل و لا یحلم وجوده و کمال آن در آن حضرت بجز زبان بیان توان کرد و در جای که صحبت آمدیم و در
 آمده است که من کرده است انحضرت صلی الله علیه و سلم دست هیچ زنی را که مالک نیست او را و این یک عیال
 است که در بیان عفت و یار سائی اهل عفت و عادت می گویند و الله تحقیقت عفت انحضرت و تمامه اخلاق و
 بالا تر است از آنکه بیان کرد و در وصیت انحضرت صلی الله علیه و سلم صدق لپی که برگزیده شده است و اما عدل
 خواه بمعنی عدالت و دادگستری گیرند و خواه بمعنی اعتدال و توسط صفات و اخلاق دارند مساوی آنچه در ذات
 شریف انحضرت صلی الله علیه و سلم بود متصور نیست و یکبار انحضرت صلی الله علیه و سلم مالی قسمتی می کرد و
 در آن تصویر که یکی از بنی تمیم بود گفت عدل کی در دروایتی آمده که گفت آنچه تو میکنی عدل نیست حضرت فرمود
 صلی الله علیه و سلم و ای زرتو که اگر من عدل کنم دیگر کی عدل خواهد کرد و این قصه طویل است البوالعاس بود که از آن
 عامر خود است گفت قسمت کرد کسری ایام خود را و گفت روز باو صالح است برای خواب و رفتن در روز بروز
 شرکان در آن روز بازن برای شرب خوردن و روز آفتاب برای حوایج خلقی و آن روزی گفت اند نو سبزی

و انبیاست و نبای ایشان درین خود کجا بود ایشان را و لیکن پیغمبر مصلی الله علیه و سلم تحریر در روز خود
 جزو جزوی برای عبادت خدای و جزوی برای اهل عیال و جزوی برای خاصه خود با این جزو است که در میان
 خود و میان مردم و جوامع ایشان این در آخر باب علیه شریف گذشت و ذکر کرده است ابو جعفر طبری از علی
 رضی الله عنه گفت گفت آنحضرت که قصه بکردم من بخیر از اینجای اهل جاہلیت عمل میکنند جزو را در برابر جاہل
 خدا تعالی میان این میان آنچه خواستم من بعد از آن قصه بکردم من تا آنکه اگر کردم خدا تعالی برکت خود یکبار
 آن بود که گفتم من شبی بنبوی که کوفه سفید پیرانید با من کوفه سفید از آن نگاه میدارین غم را تا من در آن مکه را و سمرقند
 و بشوم چنانکه جواری می گویند و می شنوند پس بیرون آمدم و در آن وقت سراسی را از کوفه و شنیدم که کثرت بازی
 میکنند و در وقت و من از سیرت بجهت عروسکی در خانه ایشان بود پس قسم متناوبم از آن پس خوا باینده خدا تعالی
 و سیرت نکردانید مرا اگر گری آفتاب پس گشتم و نکردم خیری از آن بعد از آن عارض شد بار دیگر مانند اخیال بعد از آن
 نکردم بیکر صلی الله علیه و سلم و در آن وقار و قوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحت و مروءت و در
 و حسن و اما وقار بفتح و اور زانت و استسکی و قوت و قوت بعضی تا فتح همه دال سهل نیز همین معنی است و صحت
 صادق و خوش شدن و مروءت بعضی مردمی و انسانیت و بهی بفتح و سکون سیرت و راه روش و علم
 و وقار و زانت و در باری و استسکی در حرکات و سکنت آنچه در ذات شریف وی بود صلی الله علیه و سلم
 و کسی دیگر بود و در حدیث آمده است که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوقار ترین مردم در مجلس نبود که بیرون
 آمد چیزی از اطراف اعضا را چنانکه دست جنابان و بی و بی و در آن کثرت و شلا و اکثر نشستن آنحضرت بر
 موضع اجتناب بود و اجتناب بجا و بهر سیرت نشستن و زانو با بر داشتن و میان ظهر و ساقین ضم کردن و این کار
 بجا بری بود مثل فوطه و در دو گاهی بدست و گاهی بر مین نشسته و بعد از نماز ایستاده و این وضع نشسته و در دو
 گاهی بوضع قرفصا بضم قاف و سکون را و ضم فار و صاد مهمل مدود و مقصور نیز نشسته و تفسیر کرده اند
 از این که نشیند بر سرین یعنی مافوق را نهاده و گمانه را نهاده را شکم و احب آنکه بر دو دست و نهاده از آبر و استقامت
 یا زانو یا بعضی گفته اند که احب آنکه بر کتفین و انصاف گفته لطف و التفهین و در آرد کفهای دست را در انبساط
 قوی خاص از اجتناب است و گفته اند که این جلای اعراب و غریب است و در حدیث قبل بفتح قاف و سکون
 تخمین است مختصر بفتح میم و سکون میم آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم نشسته بود بر وضع
 قرفصا متخفف در یک پس از آنکه شنیدم از خوف یعنی خوفی و یعنی از دیدن آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم بمن راه یافت که بر خور از دیدم و متناوب شدم و خوشی کردن چشم و این چنین و نهضت

و لیکن پیغمبر
 و در وقت

نیز قریب همین معنی است و بعضی گفته اند شروع در بدی است و خضوع در صورت و بصیرت و بعضی احادیث
 شروع را در باطن و خضوع را در ظاهر حمل کرده اند و هر دو شریک اند در معنی سکون و تزلزل بود آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم کثیر این سکوت و تقلم می کرد بجا بخت و در وی گردانید از کسی که تقلم می کرد بغیر مجلس بود و کلام وی
 که در وی خضول بود و تقصیر و تقصیل شده در او بد را گویند که میان هر دو لک کشیده باشد و گفت چنانچه می بینید
 که حدیث می کرد آنحضرت چنانکه اگر کسی بخواست که بشمارد کلمات را می شمرد و در حدیث جابر رضی الله عنه آمده
 بود در کلام آنحضرت ترتیل و ترسیل فی الصراح ترتیل عواره و آرمیده و پدید آمدن قوله تعالی درل القرآن و ترتیل
 در بیان تحقیق سخن عواره و ترسیل نیز نزدیک با معنی است و در بیان خود تحقیق اینها می رفته است و در حدیث
 ابن ابی ناه آمده که بود سکوت آنحضرت بر چهار چیز حلم و خدر و تعذیر و تفکر و محکم و بی بود مجلس شریفی و بی
 و محکم اصحاب نیز در حضرت وی تسبیح بود از جهت توقیر و تعظیم و اقتدار و اتباع وی بود مجلس شریفی و بی
 مجلس حلم و جاود خیر و امانت بلند کرده نمی شد در وی اجازه ذکر کرده نمیشد در وی قیام و چون تقلم می کرد سر فرو
 افکنده این مجلس گوید که بر سر ای ایشان بر نه گانند نشسته که اگر سر بردارند بر نه می شوند و صاحب شفا
 این حال صحابه را مخصوص مقدم بحال تمام آنحضرت ذکر کرده و در کتب دیگر مطلق آمده که حال صحابه در مجلس شریف
 این بود و در حدیث دیگر آمده که ابو بکر رضی الله عنه در پیش آنحضرت ستر گزیده در دهن گرفته می نشست تا دم
 نتواند زرد و سخن کرد و نظر بر جمال آنحضرت دوخته رابطه محبت را نگاه میداشت و کیفیت ششی آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم در بیان مجلس شریف معلوم شد که بقاری ضطراب و کسل طالت بود از مروت آنحضرت
 بود و نهی از رفع و طعام و شراب را بکل از پیش اهل است و امر می کرد بکل کردن و پاکیزه داشتن بر ارجام
 که معنی مفصل اصابع است که میان اسباج و در حجب اند و در حجب مفصل اصابع که مفصل اناط است
 بعد از آن ارجام بعد از آن اسباج و سیرت آنحضرت بهترین سیرت بود و در حدیث ابن مسعود آمده که خیر الیه کلام
 او خیر المهدی بهی و خیر آنحضرت دوست می نشست طیب را و لوی خوش را و استعمال می ردا و آزاد و ترغیب
 می کرد دیگران را بر آن می گفت جب ابی من دنیا کم الفت و طیب جعلت قره عینی فی الصلوة دوست
 گردانیده شده است بسوی من وی خوش در زمان عینی حق تعالی محبوب ساخته است زمین با خیار و
 آزاد دوست می دارم و گردانیده شده است قرار و آرام جای چشم من یا سردی و خنکی چشم من در نماز و
 گفت اند که شادی بکسرت چشم روشنی و خوشدلی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز با حق و وفای
 و شهودی که در وقت باقی در هیچ عبادت و هیچ وقت یافتنی و قره عین کنایت از فرج و شادمانی

و در اینست مخصوص و وفور یعنی است مشق است از قریحه قاف معنی قرار و ثبات چه دیده بخاره محبوب قرار یابد
 و به سیاه آدم گرد و دست و چپ بگرد و در حالت سر و خوشحالی ساکن بر سبب خود بود و بنظر غیر عیب و برکت
 و بهر جانب بنگران و در حال خزن نفوت کرد این از زبان باشد تنوع را عینهم کما الذی لغشی علیه من الموت دلیل آنست
 یا مشق است از قریحه قاف معنی سردی و سردی چشم و لذت می در مشاهده محبوب بود و گری و سوزش
 در دیدن اختیار و لذت و لذت را قره العین خوانند و آنکه گفت فی الصلوة و نگفت الصلوة اشارت کرد و آنکه سرد و آرا
 وی باشد حق است که بکلمه کالک ترا در نماز او حاصل است نه بنفس نماز یا ثواب جزای آن چه نزد خدا
 آرام و التفات بغیر خود و نماز غیر حق است اگر چه نعمت اوست و فضل او و فرج بخص نعمت حق نیز معای
 عالمیست چنانکه گفت قل افضل الله و بر حقه فذلک ظریف حواما دون مقام مشاهده مفضل و منع و فرج و سرور
 باوست و مقام آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعلی و ارفع و یا عجب فرمود ظریف حواما و نگفت المنفرد تا خطا
 با آنحضرت باشد بنده آنکه این کلمه که در کتب جزو این حدیث است که حبیب الی الطیب است و جعلت قره عینی
 فی الصلوة حب مثکوه گوید که این حدیث را احمد و ابی زائس روایت کرده اند و سخاوی در مشاهد حسنه
 گفته که طبرانی در اوسط صغیر مرفوعا آورده و همچنین خطیب در تاریخ بغداد و ابن عسمری فی الکمال در مستدرک
 نیز آورده اما بدون لفظ جعلت و گفته که صحیح است بر شرط مسلم و نزد ابی زائس بطریق دیگر زیادت
 لفظ من الدنیا آمده و بسیاری از محدثین باینچه روایت کرده و این تم گفته که روایت کرد او را احمد در کتاب زیاده
 لطیف و آن نیست که اصبر عن الطعام و الشراب و لا اصبر عنین و گفت سخاوی اما آنچه مشهور شده است در حدیث
 از زیادت لفظ ثلث و قوف نیا تم بران مگرد و موضع از احادیث تفسیر آل عمران از کثات و ندیم این
 زیادت را در هیچ طریق از طرق این حدیث با وجود خبر بدیهه و تقیید و تصریح کرده باین معنی از کسی گفته
 وارد شده است در حدیث لفظ ثلث و زیادت این خلقت در معنی را چه صلوة از دنیا نیست اگر چه توجیه کرده
 از او شیخ ابن حجر عسقلانی در تخریج را فنی گفته که مشهور شده بر زبانها برزاده لفظ ثلث و نیا تم این لفظ را در شی
 انطریق او و ابی الدین عراقی در امالی خود نیز گفته که لفظ ثلث در هیچ کتابی از کث حدیث نیست و صلوة از او
 دنیا نیست و کلام سخاوی پس معلوم شد که اصل حدیث که اتفاق بر این است باین لفظ است حب
 الی الطیب است و جعلت قره عینی فی الصلوة و این به اشکال است و در بعضی طرق من الدنیا یا من نیا کم آمده
 و در بعضی کتب ثلث نیز واقع شده است و اگر کسی از این دو باشد نیز اشکال ندارد و اما اگر رد باشد چنانکه بر
 زیادهای مگرد و اشکال وارد در توجیه آن گاهی می گویند که مراد وجودی از دنیا بودن در دنیا و وجود آنی است چنانکه

در بیان زهد

پس اصل معنی آن شود که درین عالم را سیر خویش آمد و دانان از جمله اهل طبع دنیا و بیست و سیوم امر اختیار
دینی و گاهی گویند که سیوم از امور دنیا و بیست و سیب طالت و سلامت فکر نکرد و عدول کرد از ان با مردنی
بطریق تکیلی در دفع توهم آنکه ویرانند و محبت سبب و معاشرت ناسازگار و مشغول از حق و مناجات و
ندارد و قلند و الله اعلم کما مرثات که درین حدیث ذکر آن نکرده خیل باشد چنانکه در حدیث دیگر از انس آمده است که
کم مکن احب الی صلی الله علیه و سلم بعد ان رمن الخیل رواه انس ای و احتمال دارد که طعام بود چنانکه در حدیث
عایشه آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که خوش می آمد او را از دنیا به طعام ناسازگار و طیب نش
از ان و چیز را و نیافت کی را یافت ناسازگار و طیب را نیافت طعام را رواه احمد و الله اعلم و اصل در بیان زهد
آنحضرت صلی الله علیه و سلم احادیث و اخبار در ذکر این سیرت و صفات کمالی آن در ذات کامل الصفات
آنس و بسیار است و بسبب است در عقل می آرد دنیا و اعراض از زهرت آن با نکرده روی آورده بود تمامها بود
پیاپی میرسد قوت آن که تا وقت وفات زره وی بگردد و زهر بودی در نفقه عیال وی صلی الله علیه و سلم حال
آنکه دعای کردی صلی الله علیه و سلم اهل رزق ال محمد قوت و با وجود انکفا بقوت و قناعت بدان سلاح
جنگ کرد و تا وقت وفات بحال انکفا که آن نشد و این سبب زهد و سخاوت و انبار بود از عایشه آمده است
که گفت سیرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم سه روز پیاپی از انان گذم تا که شست از میخالم و در روی او دیگر آمده
از انان جو دور روز پیاپی و اگر می خواستی دادوی را خدا تعالی چیزی که در خیال ناپدید و دهم نیکو در حدیث و
آمده سیرت آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم از انان گذم تا آنکه ملاقات کرد خدا را و گفت عایشه که گذشت
رسول خدا در سحر و عیساری و نه شاتی و نه بعیر او در حدیث عمرو بن الحارث آمده که گذشت مگر سحر و نیکو
و زنی پاک گردانیده بود آنرا صدقه گفت عایشه رضی الله عنها و وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود
در خانه من خیزی که بخورد او را بگرداری مگر نصف کیل از جو و طاق خانه افتاده و گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در ابرستی غرض کرده شد بر من گردانیده شود برای من لطفا و مگر طلا بگشتم من لایارب مگردان چنین
که سندی شوم روزی و سیری شوم روز دیگر پس روزیکه گرسندی باشم قصر می کنم به سوی تو و دعا
می کنم ترا و روزی که سیری شوم حمد می گویم و شامی گویم بر تو در حدیث دیگر آمده است که بجز یک نفر نبود آمد
بروی صلی الله علیه و سلم و گفت مراور که برود و کار تعالی می خوانانند سلام ترا می گوید یا دوست می آری تو
که گواهم برای تو این که بهار اطلوا باشند با تو بر جا که باشی تو پس سر فردا که انان حضرت ساعی لیست گفت یا
بجز نخل دنیا خانه کسی است که نیست مراور اخلاص و مال کسی است که نیست مراور مال جمع می کند آنرا کسی که

کزین مراد عقل نیست که حضرت راجع بکلی ثابت دارد و ترا با محمد خدا تعالی بقول ثابت و از عایت آمده گفت
 تحقیق بیدم کمال بیدم درنگ میکنیم بگاه که نمی آفر و ختم آتش را و خود خوراک مگر خرمات از عید الرحمن بن
 عوف آمده و گفته کبری از طعام نزدی آورند پس بگریه درآمد و گفت بکمال شکر رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 رسانید او اهل بیت او از زنان جو و گفت ابن عباس رضی الله عنهما بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که شب بیدار
 او اهل و شهبای بیانی کردند فی یافته طعام شبانگاه را و از انس آمده که گفت خود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 بخوان و در سر کعبه دخیته نشد راجعی نایق ملک و سوره دیگر و سقده طبعه را بر کرد و گفت عایت رضی الله عنهما سینه خود
 آنحضرت بر کرد و شکایت نکرد بسوی کسی و بود فاقه نزدی دوست داشته شده تر از غمی و بود که روزی که حضرت
 کردند و می بینم که تمام شب از کسنگی کنایت است از شدت جوع و من نمی کرد او را از زنده آن بعد و اگر می خواست
 دی از زنده کار میداد تمامه کجای زمین را دیده ای آنرا و فراخی می کرد زنده گانی او را و تحقیق می گفتم من از جهت
 شفقت و مهربانی آنحضرت را نمی دیدم حال او را و میالیدم شکم او را بدست خود بجهت اینی بوی بود از جوع غمی
 رخ خدا که رسول الله کاشکی پسندی کردی و از دنیا بخیری که قوت می شد ترا و قوت می بخشید پس می گفت آنحضرت
 ای عایت بکار است مرا باد و نیاید چه کنم من خیار را برادران من که اولو الغم از رسول الله صبر کردند بر این سخت تر از من
 است پس گذشت بکمال خود و قدم آورند بر در درگاه خود پس بزرگداشت خدا ببارگشت این از او بسیار
 کرد و بایشان را پس می یابم من خود را که شرمیدم که تنی سانی کنم و زنده گانی خود پس جدا ساخته شوم من
 فردا از ایشان نیست هیچ چیز خوبتر پیش من از یوستن بر برادران منی و دوستان من گفت عایت رضی الله
 عنهما ایقامت نکرد و تا قیام بعد از این حکایت مگر بگاه تا آنکه وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و از عایت آمده که خود را که نزدی را گفت فی آنحضرت که خواب می کرد بران مگر چیزی که آگندنی و می دوست درخت خرمات
 بود و رویت از حضرت گفت فرارش رسول خدا صلی الله علیه و سلم در خانه وی پلاسی که دوتی می کردم و خرمات
 می که بپوشیدم آنرا شبی چهار تا نه می شود پس چون صبح کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود چه چیز گسترانیده بودم
 شما برای منی شب گفتم همان فرارش شب بود که کرده بودیم او چهار تا فرمود بگردانید او را بکمال سختی که آنرا
 باز داشت ملازم نماز شب بود که خواب می کرد آنحضرت ایما بر سر ریافته شده بر سنی از بزرگ خرمات تا آنکه
 تاثیر نفسی کرد و نقش می بست پهلوی شریف و میانی الله علیه و سلم و وصل در میان خوف و خشیت و خفتی
 طاعت و خشیت عبادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم خوف و خشیت و طاعت و عبادت آنحضرت بر قدر علم
 و معرفت بود و هر دو کا تعالی و تقدس و تحقیقت بر که داناتر و شناساتر بجز خدا و جل است خالص

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

تر و تعدی تر از بخت فرمود حق سبحانه و تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء و در حدیث بخاری آمده گفت ابوهریره
 میگفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم اگر بپند شما آنچه میدانم من کم میخیزید و بسیار کم میگریزید و در حدیثی از ابن
 زیاد آمده که فرمود بیستم من پنج بپند شما می شنوم آنچه نمی شنوید شما و فرمود اطاعت السامع و اذن طاعه فرمود
 میکند آسمان سزاوارست مرا و اگر آواز کند و اطمینان و امان بکند و نالیدن شکر کرده و آواز کردن آسمان بخت کثرت آنچه
 در دست از بخت و اگرانی آنها و این گنایه است و مثلست در بیان کثرت اگر نباشد اینجا اطمینان و فرمود نیست جای
 چهار انگشت در آسمان مگر که نباده است فرشته جبره خود را سجده کننده مرخصی را و در روایت دیگر آمده است که فر
 بنده سوگند اگر بپند خبری که میدانم من کم خنید و بسیار بگریزید و لذت کمیز زنای بر فرشتها و برانید بسوی زمینها و
 بلند بپا در آنها و فریاد کنید و بنالید بسوی خدا تعالی و بلند کنید آواز را و ابر عاقلی من لغوت صبر و تحمل بر میدارم
 یا ران را و اگر شما دانید بر منی تا باید گفت ابوذر رضی الله عنه که راوی این حدیث است نه آینه دوست می نامد که
 در ختی بودم که بریده می شد و در روایتی آمده است که گفته اند صحابه چه می بینی تو یا رسول الله فرمود بیستم نه است و
 در خ را پس جمع کرد حق تعالی او را میان علم الیقین عین الیقین یا ختیه قلبیه استحضار عظمت الهیه و بهی نبود و بپای
 و حدیث دیگر آمده است که بابت استحضار صلی الله علیه و سلم در نماز خدایا یا سید یاها و مبارک و پس گفته صحابه
 تکلیف و محنت برای چه میکنی یا رسول الله و حال آنکه امر زبده است خدا تعالی آنچه پیش گفته است از گناهان تو آنچه
 پس آمده فرمود یا ایس نباشم بنده شاکر و شکر آن کنم که آمرزیده شدم و گفت عایشه رضی الله عنها بود و بعد از آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم همیشه دو پوست کلام یکی از شطا طاعت دارد آنچه داشت و صلی الله علیه و سلم و عود بن مالک
 گفت رضی الله عنه بودم من یا رسول خدا صلی الله علیه و سلم شبی پس بیدار شد آنحضرت و سواک کرد و وضو
 و بابت نماز پس ایستادم من نیز با وی پس استفتی کرد بر سوره بقره پس نگذشت بآیه رحمت مگر آنکه
 توقف می کرد و سوال می کرد و در نحو است از خدا رحمت را و نمی گذشت بآیه عذاب مگر آنکه توقف می کرد
 و بپایه ای جست بخد از عذاب ایس از آن رکوع کرد بقدر قیام می گفت سبحان فی الجود و الملكوت
 و انظر سواک یا ایس بر پشت سر از رکوع و ایستاد مثل آن و گفت همچنین پس از آن سجده کرد و گفت مثل
 این نشست میان سجده ترین مانند آن گفت مانند آن خواند بقره و ال عمران و ف و اما بعد را و گاهی قیام
 میکرد تمام شب بیک آیه در روایت آمده است که ایس آیه بود ان تعذبهیم فانهم عبادک الی تعذر لم فانک انت
 العزيز الحکیم مقصود عرض حال است و درخواست مغفرت ایشان بود و آمده که آنحضرت نازی می کرد و شکم
 آنحضرت را آوازی می بود و آواز می شنیدین و یک سین در بعضی روایات می آواز آسپا و در حدیث

و میگردد آنم آرام و راستی را پوشش می دهد و محیط بوی می گردانم نیکی را علامت و مانند جاده دینی که بوی می پدید
 و تقوی ضمیره می گردانم بر سر کار را نهانی دل می چون اصل تقوی در دل می باشد و اینها فرمودند الله تعالی
 بنا اشارت بسینه کرد تغییر کرد از وی بضمیر و ضمیر در دل پنهان داشتن بخنی و الحکمة مقول و می گردانم حکمت را
 مقول آن حکمت داشتن احوال اشیا چنانکه در فضل الامت و معنی راست کرداری و راست گفتن است نیز
 آمد و الصدق و الوفا طبیعت می گردانم راستی را و سیر بر دین عباد طبیعت می و الصدق و المعروف خلقه و میگردد
 عفو و نیکویی را عفو می و العدل سیرت و الحقی شرعیة و الهدی امامه الاسلام طه می گردانم عدل را سیرت
 می و حق را شریعت می و هدایت را پیروی می و اسلام را دینی می و احمد اسم و احمد نام است و آنحضرت درام
 سابقه محمد و احمد هر دو نام دارد و امی به بعد الفضلات و راه راست می نیام بعد از گزافی و اعلم به بعد الجهاد
 و دانای می گردانم بوی بعد از نادانی و ارفع به بعد الخلاله و بلند میگردد بوی خلق را بعد از فروافتادن ایشان
 و اسمی به بعد المکرة و بالای رسم و شناسایی گردانم بوی جماعه را بعد از جهل و دانشناسای و اکثر به بعد
 و بسیاری گردانم ایشان را بعد از کمی و اغنی به بعد البیعة و غنی و بی نیازی گردانم بوی مردم را بعد فقر و احتیاج
 و الف به جن قلوب مختلف و امور اشتتت و ام متفرقه و تالیف می کنم بوی میان دلهای مختلف و ریاضات
 پراننده و امتهای متفرقه و ارجل است جز است از حجت لنا سر می گردانم است او را بهترین امتی که بیرون است
 شده است برای مردم صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه جمیعین **باب سیوم در بیان**
فضل و شرف آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بآیات قرآنی ثابت شده و بآیات صحیح بر ثبوت
 پیوسته آنچه در قرآن از تعظیم امر و اعلا شأن و تنویر قدر و روح و شای آن بنی کریم تبصریح و اشارت واقع شده
 اول دلیل و شایه صدق است بر رفعت محل علم و مرتب و عظیم شأن و حفظ ادب بنی صلی الله علیه و سلم و کثرت
 دارد بر آنکه هیچ محدی بر او برتری و هیچ قدری مساوی قدر وی نیست و چه عظیم بود که کسیکه پروردگار عالم
 و رب عرش عظیم مرع او کند و شای او گوید بحقیقت تفاوتی صفت و مراتب درجات و درج
 صلی الله علیه و سلم که در کتاب مجید مذکور است از حد تصور و احصای بیرون است و اول آیات که در قرآن در بیان
 می بخشد بوجود برات و شفقت و رحمت وی بر امت این کریم است بعد از آنکه رسول منجی کم عزیز علیه السلام
 علیکم بالمومنین و انهم یحقیق آمد شمارا پیغمبری از ذراتهای شما و از جنس شما که می شناسید مکان و
 محل صدق امانت او را که بزرگتر تم نم نشد بکذب در میان شما و می شناسید پیران را که در آن آمده اند که شهادت
 و افضل و ارفع عرب و طاهر و مطهر بوده اند که در این سخن مصلح و اخلاص جا ملت نبود چنانکه فرمود از حجت

باری
 در بیان فضیلت آنحضرت

من المصلا بظاهرة الى الامام الطاهر و می بیند شرف ذات و مجامع صفات و عظام اخلاق و نکات حسن
افعال و در آن بعضی صفات کریمه و در بیان می کند و می گوید سخت دشوار است بروی اینچنین شرف افتد
شما و زین کند در دنیا آخرت شما و غایت محرم و نهایت محبت دارد بر شما و بدایت شما و کمالی رافت و رحمت
و شفقت و مهربانی دارد بر شما و بجای دیگر فرموده تقدیر من الله علی المؤمنین از جهت قیام رسولان من القیام فرمود
هو الله ی بعث فی الامم رسولنا منهم بقول وی سبحانه کما ارسلنا قبلك رسولا مکمل الایات و فرستادن رسولی از
جنس ایشان داخل و اقرب است در تائیس تصدیق و ایمان و ابتلع و ائتمان گفت امام جعفر صادق
سلام الله علیه و علی آتیه الیکم دانست خدا تعالی عز و جلال را از معرفت و طاعت خود و خواست که تعریف
تعلم کند پس بدو میان ایشان مخلوقی را از جنس ایشان و پوشانید و از صفات خود رحمت و رافت را در
ساخت او اینچنین صادق و رسول حق نامی و گردانید طاعت او را طاعت خود و موافقت او را موافقت خود
من طبع الرسول فقد طاع الله و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین بقی کلام الامام پس گشت وجود ذات او و شمال
و صفات او و رحمت بر خلق پس بکه رسید او را از کتاب رحمت او نصیبی نجات یافت در دنیا و آخرت از هر کرده
و در اصل گشت و فایز شد بر محبوب که فی الشفا و ازین تقریر مفهوم می گردد که مراد بودن آنحضرت صلی الله
علیه و سلم رحمت بر مومنان آنست که آنحضرت مظهر و مصدر رحمت است و اگر کسی بجلت انکار و عناد و استکبار گرفتار
بند شقاوت و ضلالت و حرمان و خذلان مانده ظلم بر خود کرده باشد در ارسال او برای رحمت زیان ندارد
چنانکه آفتاب و ماه تاب برای روشنایی عالم پیدا کرده اند و اگر کسی برده ظلمت بروی کشد و بدان نور مستنیر
بگردد و پیدا کردن آفتاب برای نور خلل و قصور نبرد و این تقریر بطریق توجیهی است که در قول وی سبحانه و ما
لنجد فی الناس الا لعیبون گفته اند که یکبار که ایشان را بر صورتی که توصیات به سوسیه عبادت و عبادت
مرازا که بحیث ترکیب محمول که مانع از عبادت شهود و غضب و ایجاد اسباب و کلات و جام مفاد و سایر اسباب
عبادت پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم رحمت است مومنان را با الفضل و سایر تائیس را با القوه و بعضی
عام دارند و با الفضل رحمت شمارند چنانکه گویند مومن را رحمت است بهدایت و منافق را رحمت است با مان
قتل و کافرا رحمت است تاخیر از عذاب و تحمل آن در دنیا و قتل و تنب آنحضرت ایشان را و الله یک مفاد
تیز رحمت است که سب نظام عالم و ترتیب نصلی است چنانکه بریدن شاخهای مفید که سبب طرح شاخها
باردار است این عباس گفت غلی الله عنهما رحمت است نمونان را و کافران را نیز زیرا که سلامت داشتند از آنچه
رسید غیر ایشان از نام گذرید و در اخبار آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود جبرئیل

ذیله

دصل

علیه السلام بارسید ازین رحمت چیزی نگفت نعم بودم من گفتم می ترسیدم عاقبت راس این شدم از جهت غمی
 حق عزوجل بر من بقول خود ذی قوه عند ذی العرش کین مطلع غم این انتی و این خوف جبرئیل خوف درگاه
 لا ابایت که برگرد از مقران درگاه نمیرود بعضی عرفا گفته اند که از آن روز که ابلیس کیم معلم ملکوت بود و دعایت سر از قفا
 شده بود رانده شد از این اهل عالم ملکوت رنج نیست اگر چه بوی عدصادق و اثنی عشر از آنجا که از حال شیران از صاحبان
 می شود که یکی می گفت کاشکی درختی بود می که می بریدند و دیگری می گفت کاشکی کوهی بود می که می خوردند می قول بعضی انبیا
 صلوات بر علیهم السلام اخاف ما تشکون به الا ان یثار الله و ما کان لئلا ان یعود فیها الا ان یثار ربی ازین قیل است این
 تحقیق است که از کلام بعضی محققین در سادات اهل تصایب نقل کرده شده است و چه ضعیف است تمسک صاحب کتاب
 باین آیه در تفضیل جبرئیل حضرت محمد صلی الله علیه و سلم و ندانست که این صفات او را بطیف رحمت آنحضرت حاصل شده و
 در نیافت که آنحضرت را چندان صفت کمال است که این صفت در جنب آن مضمحل و متوارست و زیاده بر آنست که احصا کرد
 و نیز افراد احد شخصین باوصاف دلالت نمیکند بر افتاء آن از دیگری غایت آنکه باقتضای مقام که باین فضل قرآن مجید
 است یکی نسبت داده شد و چون ثابت شد بنص قرآنی که آنحضرت رحمة اللعالمین است و ملائکه از جمله عالمین اند ثابت
 واجب شد که افضل باشد از ایشان و خود جماعه از مفسران رحمة الله علیهم ارجع صفات را بر آنحضرت حمل کرده اند و مراد از
 کرم او را داشته اند صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی علما در حصول رحمت وجود حضرت سید العالمین است صلی الله علیه و سلم
 در احراز عالم گفته که خاک را رحمت بآن رسید که مطهر شد و آب از طوفان منوع شد و با هر طریق شیاطین مستکامند و از
 املاک کفار بر صبر مستکامند و آتش از احراق صدقات باز ماند و آسمان از رسیدن شیاطین بوی و استیلاقی
 سمع محفوظ گشت شخصی ازین میگویند رسید که ابلیس جز ازین رحمت رسید که هم صد صوت و سورت و دایره و حجاب
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر تبه بود که حکم جبار الحق و ربی الباطل و قول حق سبحانه تعالی فیدنه فاذا هوزا حق جاب
 آن بود که وجود آن ملعون ناپیدا و نابود گردد و حکم انظار که بوی بوی واقع است متغیر و منسوخ گردد پس از اثر رحمت بود
 که باقی ماند چنانکه در تاج عذاب از کافران گفته اند **صل** و حق سبحانه او را نور نام و سرخ نمیدرغایت انارت خواند که
 روشن شد و دید آگست بوی طریق قرب و وصول در روشن شد کمال و کمال ولی اصبهار و بصایر چنانکه فرمود
 قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین فرمود یا ایها النبی انما ارسلناک شاهدا و نبیا و نورا و اعیالی الله باذن و طهار
 نمیرا گفته اند که تشبیه براج با وجود آنکه سالن و تشبیه تشبیه و قریشی است بجهت آنست که وجود عنصری وی صلی الله
 علیه و آله ارضی است و نیز سراج را خلفای باشد چنانکه از یک صد هزار سراج می توانی فروخت بخلاف شمس که خلیفه
 ندارند بعین یک چراغ است در جهان که از بر تو آن بر کجای گری انجمنی ساخته اند و چنانکه اگر گویند

که مراد تشبیه است دو باب از بزرگوار حق سبحانه و تعالی اسرار خوانده است و جعل فیها رجا و قرار و فرمود
و جعلنا سر اجاد و اجاس چنانکه شمس عالم جام افاده نویمکنده مستفید نیست از غیر خود همچنین نفس قرسی
هم شخصیت افاده انوار عجله میکند بر سایر نفوس بشریه و استفاده نمیکند از کسی جز از ذات مقدس الهی جل
و این اعتبار اگر تشبیه نعم و نیر است که در مرتبه انحضرت صلی الله علیه و سلم نور تلخ است بقول وی جل و علا
اند نور محبت و الاضواء پس است و آسمان زمین گدازد الکی که ساریست در اکران و اوست سر وجود و جیات
و جمال و کمال و انحضرت صلی الله علیه و سلم نظر اتم آن فرود و اسطوره اوست در تفسیر مثل نموده الایه گفته اند
مثل ایمان در قلب محمد صلی الله علیه و سلم مانند شکات است که در وی مصباح است مشکوه مثال صدر شریف
اوست و زجاجه مثل قلبی و مصباح نور معرفت و ایمان که در قلب شریف اوست و فرمود الم شرح که
صدر که از برای امتان نعمت شرح صدر که نعمتی عظیم است و مراد بدان توسیع و تفسیح صدر شریف اوست
صلی الله علیه و سلم برای جمع میان مناجات حق و دعوة خلق بابر از انوار طارف و علوم و توحید و معرفت
و ادب اسرار و از انضیق جمل و نکرت و اعراض از حق و تعلق دل بغیر او و تسیر تلقی و طی و تحمل اعیار راست
و این غ چنانکه فرمود و وضعنا عنک فکک الذی نقض فکک و اعظم اسباب الشرح صدر نور نیست
که در دل بنده می تابانند چنانکه فرمود اذ اقبل النور القلب النعیم و شرح و عمده آن یک بودن دل است از صفات
ذمیر و اکمل و اتم و اعلی درین صفت حضرت اسادات است صلی الله علیه و سلم و شایان و بر ابرقده متابعت
حجت نیز از ان نصیبی است و این سخن بایانی شگرت است در کتاب سفر السعادت و بعضی سایل فائز است شرح
و بیان کرده شده است قال الله تعالی و رفعا لک درگ و بلند گردانیدیم نام و آوازه ترا در دنیا و آخرت بنور
و شفاعت و مقرون گردانیدیم نام ترا با نام خود در کلام اسلام و در اذن و در کار و پر خطیبی و شهادتی و مصلحت
نباشد که نگویید بجهنم ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و در این سید خدای شخصی الله عنه آمده
که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که آمد جبرئیل و گفت می گوید پروردگار تعالی میدانی که بچه خیر بلند کردم ذکر ترا
گفتم خدا دان ترا است گفت باینکه اذاکرت شمع می گردانیدیم تمام ایمان بیکر تو با ذکر من لا اله الا الله محمد
رسول الله و گفت گردانیدم ذکر ترا ذکر خود و طاعت ترا طاعت خود بلکه ذکر ذکر ترا ذکر کردم و در هر طاعت
کرد ترا طاعت کردم و من یطیع الرسول فقد اطاع الله و گردانیدم متابعت ترا استسلمم محبت خود و متابعتی
یحسب الله از جمله اغراض و مکرر جمل و علامه انحضرت صلی الله علیه و سلم آنست که در وقت نماز ذکر می کنند
اورا و با صفت نبوت و رسالت چنانکه یا ایها النبی یا ایها الرسول و انبیا و دیگر را ذکر می کنند

[illegible]

است و بر تقدیر ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه و سلم و قسم است بوی با خداست مراد او اینست
 تضرع تعظیم است و توبه است بشان او قسم است بقرآن عظیم بر تحقیق رایت و صلی الله علیه و سلم و شهادت
 است بر هدایت و درود می بر سر او مستقیم که نیست اعوجاج و عدول از حق در وی و گفته اند که سوگنده نخورده
 است وی بجانده هیچ کس از انبیا را برات و کتاب خود مگر آنحضرت اصلی الله علیه و سلم و در سوره لا ا اله الا الله
 بهذه الیله و انت حل بنده انبلاذت تشریف و تکریم است آنحضرت اصلی الله علیه و سلم که مقید گردیده است
 قسم را بلکه بلیه ازم این نام است و مغز و کرم است نزد حق تعالی بوقت حلول و نزول فی حجاب
 از حجاب گرفته است شرف امکان المکین تعریف است بجهل مناقح شناسی شرکان که می خورند از خراج
 ذات شریف او را از ان در قبول او و والد و ما ولد اگر مراد اولاد است و ما ولد ذریه است آنحضرت خل
 در عزم ذریه اگر ابراهیم است علیه الصلوٰه و السلام مراد ذریه آنحضرت خواهد بود صلی الله علیه و سلم پس درین
 سوره دو قسم است از پدر و کار عز و جل بحسب صلی الله علیه و سلم در جواب لینه می گوید که روت کرده شده است
 از عزم الخطاب رضی الله عنه که گفت مرا آنحضرت اصلی الله علیه و سلم باین است و امی یا رسول الله تحقیق است
 است فضیلت تو نزد خدا و تبه که سوگنده خود خدا تعالی بحیات تو نه بحیات سایر انبیا علیهم السلام رسیده است
 فضیلت تو نزد خدا تعالی بحدی که سوگنده خود بخاک پای تو و گفت لا اقسم بهذ البلیه یعنی سوگنده خود را بحدی که
 است از زمین کنی بپیر میکند آنرا سوگنده بخاک پای خود نیست و این لفظ و ظاهر نظر سخت می در آید نسبت بجناب
 عزت چون گویند که سوگنده می خورم بخاک پای آنحضرت رسل و نظر بحقیقت معنی صاف و پاک است که
 غباری نیست بران و تحقیق این سخن آنست که سوگنده خود در حضرت رب العزّه جل جلاله بخبر نبی و صفات
 خود برای اظهار شرف و فضیلت و تمیز آن جزا است نزد مردم و نسبت بایشان تا بداند که آن امر عظیم و
 شریف نه آنکه اعظم است نسبت بوی تعالی و تفصیل کلام آنست که حضرت رب العزّت جل و علا قسم
 خورده است بامری چنانچه بامری چند گامی قسم بیک کرده است بذات و صفات و گامی بعضی مخلوقات
 که از جمله آیات و دلائل عظمت ذات و کمال صفات اویند چنانکه سماء و ارض و دلیل و تبارک که از آیات عظیمه و دلائل
 قدرت براه اویند غراسه و نجوم و کواکب و شمس و قمر و مطالع النوار و مظاہر الارض و سبب انوارت عالم
 و ضبط مصالح بنی آدم و باعث ابتداء طرق در جم شیاطین و جزان چیزها که در ان اسرار قدرت الهی و
 انوار رحمت غیباتی او تعالی و تقدس در کمات و خرات و فضایل و کمالات ظاهر چنانکه
 سینین و لیل و غیر ذلک در بعضی اشیا که نظر کوتاه بنیان از درک سران آن قاصد نمونب

تجرب میگردد در پروردگار عالم جل جلاله که بنام اسم یاد کند مثل تریخ و تریون و اشغال آن که میداند و می شناسد
 به حکمتها در آن ابداع نموده و چه اسرار خلق فرموده است و اینها برای اظهار فضیلت و تمیز این شایسته
 نسبت با شایر دیگر که نسبت اعظام اینها بذات و صفات خود داشته است چنانکه در قسم آدمیان که بذات
 و صفات حق می خورند یافتیم و با الله التوفیق و قال بعد تعالی و العصران الانسان لغی خسر اختلاف کردند و در عصر
 عصر ریحی قول بعضی گفت اند مراد بعصر در است فی الصرح عصر روزگار عصران شب و روز و در نیز بلین سخن
 است و در نیز شمس است بر اعیان حوادث و قیام که زبان بیان آن عصر و احصار آن قاطر است و مشرف به شرف
 نه تسبیح بر قانا الله بر واقع می شود روی سراسر و ضارب صحت و سقم و اوقات و مخافات و حاصل می گردد در برگاه
 و کمالات در آن تفضیل غم و تکامل در کسب کمال و اصلاح حال تصدیق و ایمان بر رسول رب تعالی خوب
 خسران و خذلان است لهذا فرمود ان الانسان لغی خسر الا الذین امنوا و عملوا الصالحات پسیم یاد کرد
 وی تعالی در اینجا بزیان رسول چنانکه نفخ بر بکافران می صلی الله علیه و سلم در لایسم بهیذا البلیه و یعمروی در قول
 المعرک و در الم نیز بقولی مراد که بافت اشارت با الله است و له م بحرسل و میم بحر و بقول حق تعالی ق و العصران
 بقولی که مراد بوی توفه قلب محمد است صلی الله علیه و سلم از جهت شغل قوی مشاغل و مکالمه را و در و انهم اذا حو
 گفته اند مراد با الله قلب محمد است و انما هو الم فشرح بالانوار و القطع عن غیر الله و هو یعنی سقوط است
 و در سوره و الله گفته اند که فرمود محمد است صلی الله علیه و سلم که بیرون آمده است از دوسه نور در قول حق سبحانه
 و ما ادبرک ما الطارق النجم الثاقب نیز ذرات شریعت او را مراد داشته اند و در همه جای قسم است بوی
 صلی الله علیه و سلم و در سوره نون و العلم و ما یسطرون قسم خورده است حق سبحانه بر لغی جنون از انحضرت
 صلی الله علیه و سلم و ثبوت از غیر نمون می غیر منقطع مراد از اثبات و استقرار وی صلی الله علیه و سلم
 بر خلق عظیم و نون از اسماء حروف است چنانکه الم و ما یسطرون که اسما سوزند یا اسما و الدجی که در تابل
 مقطعات گفته و بعضی گفته نون اسم حوت است و مراد جنس حوت است یا آن حوت که زمین بر بالای کوه
 که از آب است نام اوست و ازین عباس مرویست که مراد بون دو اوست پس قسم خورده است
 و علم و آنچه تسبیح نماید که منفعت آن عظیم است و تقابل بکتاب است و گاهی بنطق و بعضی گفته اند
 که نون لوحی است از لوحی نویسد بدان علم در وی که یکبارگی از یکبارگی ایشان را پروردگار تعالی بدقت پس
 و حدیث آمده است که قسم خورده ایم تعالی بکتاب و الالهات آن و قلم کی از آیات الهی و اول مخلوقات
 بتعالی که نوشته بوی تقدیر وی فایده و انقیاد که در عالم است نمونه از نون قلم اعلی است نیز

آیتی است از آیات الهی منصف و بی سبی عظیم است که نوشته می شود بوی شرع الهی و وحی الهی و در قید آورده
 می شود بوی دین ملت و ضبط کرده می شود بوی علوم و اقامت کرده می شود مصالح عبادت و دین کرده می شود
 بوی علوم و تقید کرده می شود بوی حکم و ضبط کرده می شود بوی اخبار و اولین مقالات ایشان نوشته می شود
 بوی کتب منزله و صحت سماوی و اگر نمی بود قلم استقامت نمی پذیرفت امور دنیا و دین در محاش و محار
 و صاحب کثافت در تفسیر سوره اقراء در بیان علم با العلم می گوید اگر نمی بود بر دقت حکمت الهی و لطف تدبیر
 ذلیل مگر قلم و خط کفایت بود و خاصه قلمی که بوی محمد ضای و نعت مصطفی بنویسد تفسیر کتاب الله و شرح
 احادیث رسول الله کند و مقالات اولیا و مواعظ و نصایح این نگارند که موجب مزید یقین و باعث تقویت
 و تکمیل ایمان ترویج و تجدید امر دین گردد و از فضول کلام و عنایات نفس و خیالات و اوام که نه موجب یات
 انام و مقوی احکام اسلام باشد اجتناب نماید اگر چه بر عزم خود حقایق و معارف نام می کنند نویل
 للذین یکتبون الکتاب باید هم تشریح و از ثناء قلیل نویل لهم ما کتبت اید هم و ویل لهم ما کتبون ویقولون
 هو من عند الله و ما هم من عند الله ویقولون علی الله الکذب و هم یعلمون اعادنا الله من ظلمک و بالجملة خرد
 و تعالی بر تنزیه بنی از جنون که روی می کردند و اگر از غایت جمل و حماقت و عناد و استکبار و چگونه نسبت
 کرده شود بجنون ذاتی که عاقل آمدند عقل همه از معارضه وی و فهمید از خباب حق چیز را که راه نمی باید عقول تمام
 عالم باین کتابی آورده که از معارضه وی صحاب و ملحق عاجز آمده بمگردن تسلیم و انقیاد نهادند و خبر داد از کمال
 حالت وی در دنیا و آخرت و گفت آن ملک لاجر و غیر نمونه ای اجرا عظیمه منقطع الی ابدا با و بعد از آن
 نشان کرد بر وی بطاعتی که عظم است از جمیع عطا یا و فرمود آنک علی خلق عظیم و این از اعظم آیات نبوت
 و رسالت است و عایشه رضی الله عنها در تفسیر خلق عظیم گفت کان خلق القرآن و عظیم تر از قرآن چیست
 و گفته اند که خلق عظیم آنکه هست او جز خدا نبود و مطلوب بغیری نباشد و کلام در آن در اول باب
 ثانی گفته شد قدر و وصل و از عظیم اینچه متضمن تکریم و تنزیه و تعظیم الهی و عهد و عوا و الله و وعده
 با عطاء نعم غیر قنای اوست تعالی سوره والفصحی است که قسم خورد وی سبحانه بیس و نه بار که محل منظم
 آیات و الله حضرت پیر و دگار اند بر اینچه خرداده از احوال شریف حبیب خود در دنیا و آخرت و در خود
 ما و دیک ربک و ما ظنی ترک نداده است و دشمن ندانسته است ترا پیر و دگار تو بعد از آنکه برگزیده است
 ترا و تفسیر کرده اینچه ضحی ابروی عالم از وی دلیل را بوی مشک نمانی وی صلی الله علیه و سلم چنانکه
 نقل کرده است امام فخر الدین رازی و سبب نزول این سوره چنانکه در تفسیر بیان کرده اند قدرت

و حجت کسی از اسباب یا برای صلحی از مصالح که خدا داناست باین حکم گردنه بشکران و گفتند که ترک
 محمد را چه کاری و دشمنی داشت او را و طاغوتی که من الاونی و بر این مرتبه و در جهل و جهل است که نباید
 ترا خدا تعالی در آخرت از شفاعت و مقام محمود و تعالی تر است از آنچه داده است در دنیا که دنیا از جهت
 جای و گنجایش آن بدارد و نهایت ثم رایت لیما و ملک گیرایم عیثه نهایت امر تو بهتر است از باریت از جهت
 بودن تو بر ساعت در ترقی و تصاعد مراتب کمال و فیضان عطا و ورود و فلاح و جامع و جود که است و فلاح
 سعادت در دنیا و آخرت این تیه است که فرمود و سوف یعطیک ربک فترضی و عدلت از بر و در کار صلح علی بحسب
 از این خطا که ترک راضی شوی تو باین این از هر دو حد و حصص احسانا حجت و در شفاعت که روایت
 کرده شده است از بعضی از اهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین که فرمودند نیست در قرین ای امید داشته
 تر از این تیه زیرا که آنحضرت راضی می شود بلکه در یک پیچ کی از امت او آتش را گفت بیه مسکین تیه
 در مقام الصدق و یقین که آیت را قطع من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب حیثما ینزل و موجب جانشین
 امیدوار است فایده و لیکن مقصود است بر مغفرت و ذنوب و درین آیه امید و آرزو در جات و حصول
 مراتب بسیار است که آنحضرت راضی نخواهد بود که هیچ یکی از فقر است وی با خطا و دستی مقام
 شکسته خاطر گردد بشری که اکثر الاسلام همان نام الهیه که تا آخر مبدوم و عجب از صاحب
 موجب ندیده گفته اند آنچه از قرآنی که آنحضرت برگزینی خود که در آیه هیچ یکی از امت و مس
 آتش را از فریب دادن شیطان است ایشان را واجب کردی بایشان زیرا که وی صلوة الله
 علیه راضی است به هر راضی است خدا می فرود وی همانی دارد عاصیان را در آتش و رسول خدا است
 بخدا و جقی می بر است از آنکه گویند بخدا می راضی نیستم که کسی با از امت من در آتش را میگذارد
 این بلکه در کار تعالی اذن میکند او را شفاعت پس شفاعت می کند کسی را که می خواهد و فانی کند
 راضی می شود و شفاعت نمیکند جز آنکسی که اذن دهد و راضی گردد و استی کلا به پیشینه مانند که در حدیث
 شفاعت آمده است که آنحضرت شفاعت می کند طوائف عصمت را بر تریب چنانکه در این مساجد
 و شان بان باشد پس این باقی می ماند آن کسی که نیست در ذات ایشان جز خود ایشان یا جبار است
 میگوید و در کار تعالی اینها از آن من اند و خداگان من اند من خود شفاعت می کنم ایشان را بخدا پس
 آن عزیز می شوند و بر آورده می شوند از آتش و حق شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم فایده و معلوم
 است که شفاعت می اذن حق تعالی دینی نشان اند و باشد و لیکن معالی بگذری می کند و خدا میداند

سید شفاعت بقتضای او حدیث کرده است یا رضای وی و مراد آن قابل درک است از آنکه هر کس بخواهد
بمقتضای او عمل کند در حق نمی باشد و در این حدیث دو عبارت آمده یکی آنکه آنحضرت راضی نمی شود که
در این حدیثی از آنست که در آن حدیث دیگر آنکه راضی نمی شود که بماند هیچ کس از امت او در آن حدیث او را نیز
همین مراد است تا فایده باشد التوفیق بعد از این بیان کرد در بعضی سوره تنهایی که در مبادی حال انعام کرده تا
چندم کرده که در عبارت نیز بخوبی متناهی و متبر غوام بود که ماقبل الله احسن منی ما یعنی که آنکه پس منی ما یعنی
ترتیب کردن و در هر ترتیب و عبادت بعد از منی ما پس عبادی دادن و معنی گفته که مراد بهیم بگانه است یعنی
ذات فیض حقانی نظیر از فیض حقانی و در بعضی حدیث که این حالت بران بود بر آورده در فضا و علم و مقام
و در کردن و با اعتبار احوال و غوام و کچ قناعت و غیره قلب غنی ساختن و چون در حالت صفر و عیلت و
تیمم من محروم نگذاشت بعد از اختصاص اصطلاح نبوت و رسالت چون خواهد گذشت و اما نسبت
حدیث زیر که در ظاهر آنست و حدیث آن موجب شکر گذاری و قبول است و این حدیث در احکام و
تعلیم و هدایت ائم نیز از جمله حدیث است و اما سوره و آنچه پس تحقیق متضمن است آیات و از نظر
شرف مصطفی صلی الله علیه و سلم نیز از جمله حدیث است و در حدیثی که در حدیث است و اصول بیکه حقیقت آن اول
خود رخ که مراد از این حدیث نجوم است یا اثر یا کاین هم غالب آمده است یا نباتات یا قرآن که تجمل آنجا نازل شده
یا محمد صلی الله علیه و سلم که فرود آمد از آسمان در شب سراج یا قلب محمد که ستر و هست با نوار و منقطع از اغیار
فرود آمده است از آسمان قدس بر زمین انس و نباتات آنحضرت و طریقه هدایت و تنزیه وی از غایت
و صدق وی در آنچه متعلق است بر وی و آورده قلب که محل صدق و هدایت است بنایت مناسب است
علیه السلام که از حدیثی فرمود و بقول می و ما یطی عن الهوی ان هو الا دوی لوی قرآنست و اگر همه کلام و حدیث آنحضرت
از مراد دارند که می خشی است بر دوسه موضوع که از مستثنی دارند که قصه سارای بدو قصه دایره و عمل و تائیر
تخل از آنجا است و بران بنده واقع شده است نیز درست است و ما یطی عن الهوی ان هو الا دوی لوی
میگوید نیست نفی او صادر از او نیست نفی او گرد می که فرستاده می شود بر دوی در جواب که می گوید که این
است از اعاده ضمیر بقرآن زیرا که لفظ بقرآن نسبت بر دویست قال الله تعالی و انزل علیک الکتاب
و الکلام کتاب قرآن و حکمت سنت از برای از احسان بن عطیه آورده که گفت نزول خبر نبی علیه السلام بر رسول
خدا صلی الله علیه و سلم نسبت چنانکه نزول می کرد بر وی بقرآن که تعلیم می کرد او و از اینجا معلوم شد که لفظ بقرآن
بقرآن است بلکه اینها در آن حضرت را نیز دوی حق گفته اند بعد از آن خبر داد از این حدیث است و می خواهد

و انتهی بسره الفتی که نهایت وصول علوم خلق تلافی است و تصدیق بصیرت و عدم مزین و طینان و انچه
دید و آنچه کشف کرده شد بروی صلی الله علیه و سلم از بیروت لا سوت مشاهد کرد از عجایب ملکوت که محیط
نی تواند شد بان عبارت و طاقت ندارد بکل سماع ادنی این قوم و عقول و لهذا اشارت کرد بر بزرگواران و
دلیل تعظیم بقول خود فادجی الی عجبده ما اوحی و مگویند که تکلم حضرت رب العزت بحسب خود بر سر نفس است یعنی
بعارات لغت عرب که ظاهر آن مفهوم خلق است دیگر یا اشارات مقطعات قرآنی که تحقیق آن کسی را نیست
سیوم بخرد یا هم کسی تصور و تخیل آن تواند کرد چنانکه فادجی الی عجبده ما اوحی و در روایتی که درین سوره اشارت
آن کرده شده است مفسران اختلاف دارند که روایت جبرئیل است یا روایت حق افراد یا بصیر و تحقیق قول اخیر
کتاب جبار گفت قسمت کرد حق تعالی روایت و کلام را میان محمد و موسی پس کلام کرد موسی را دوبار و درین
محمد دوبار و قول ابن عباس اکثر صحابه است و لیکن عایشه درین سوره مخالفت افتاد و الله علم فایده و تفسیر
درینجا دلالت است بر غایت فضل و کمال صلی الله علیه و سلم که جزوی بچکس را حاصل نشود و در سوره انا انزلنا
کورث از لقول کریم ذی قوه غنذی العرش لیکن مطلع ثم امین نزد بعضی محمول بر ذات شریف مصطفی
صلی الله علیه و سلم است که جامع این صفات و تمامه فضایل و کمالات چنانکه در سوره الحاقه مراد لقول رسول کریم
شریف اوست صلی الله علیه و سلم و وصل گفت و بی بجان ما انزلنا علیک القرآن لتشقی و وقع این سوره قرن
و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین و طه را نیز از اسماء شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین روایات
یا رجل نیز مراد دارند چنانکه پس را بر سید محسن کسب طر یعنی یا طاهر یا اودی دارند و گفته اند طاهر یا اودی
نه است و پنج و مجموع چهارده معنی آن یا ایها المبرر چنانکه گفته است بیت رخت را خوانده طه را درگاه
چو ماه چارده بل چارده ماه و لیکن مفسران که شال این را از بدیع تفاسیر بخوانند و طه را اسم الهی نیز گویند
و در سوره مفید مع و شای حیب خدا نه صلی الله علیه و سلم ازینجا گفته است بلیت ترا غزول لاک تلکین
بس است و شای قوط و سیر بس است و درین قسم و شهادت است بر بودن آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بر ضراط سقیم و دین قویم و و طه اغز و الاکرام اوست بروحه محبت و شفقت چون آنحضرت در طه
و عبادت تعب بسیار میکشید خصوصاً در تبحر و قیام این خیدان می استند که یا ایها یاربکی فی الیاسر
یکپای می استاد پس فرمود آمد طه ما انزلنا علیک القرآن شقی بطریق نه اگر اسم اوست صلی الله علیه و سلم
بر وجهی که از اسماء الهی حل و علا شد و اگر اسم آنحضرت دارند بر قسم محسن که نیز طه را در سوره النبی
که در اینجا از غیبت بختاب حاصل می شود شفقتی و تکریمی مفهوم می شود که در آنکه محبت لذت میفرماید

وصل
گفت و بی بجان
بیان سوره
طه و سیر

نفرستادم مقرر از بر تو برای آنکه در مشقت اتمی و تعب کشی این بوالهنگامی که من نمی بینم قرآن مگر برای یاد کردن
کرمی را که می ترسد از خدا که در اوقات شریف دوست و در روزگار آمده است که چون آنحضرت قیام لیل می کرد
علت سینه خود را بر سینه طاووس پدید می آید و بیداری بود تمام شب و صبح با لب لذت این را استیضاح نموده
والله اعلم و بعضی گویند که مراد بآیت کریمه آنست که در مشقت کمین از نفس خود را و عذاب کین او را با وده و چشم بر خفا
که مانع شده ایم قرآن را بر تو مگر برای آنکه تذکیر کنی و المانع نمایی بر کامیابی آن که در صلاح می دزد و برای خود و دیگران
میوزد و خدای تعالی برای خودیت بر تو مگر برای آنکه امرویس چنانکه جای دیگر نیز بطریق شققت و مهر بر جان
لعلک باغ فک علی انار من بود و موزا بهذ الحیت اسفا شاید که تو ملاک کنه خود را در پی نشان اگر ایان
باین سخن که قرآنست و فرمود و لقد علم انک یضیق صدرک بالیقولون و الله تحقیق میدانم که تا تنگ می گرد و سینه تو را
انچه میگویند و در مرغی گویند بر خدا و بر کبریا سحر و جادو میگویند و شرک می کنند بخدا و طعن می کنند در قرآن و نجاعات
انها محبت دوستی است صبر کن که محاکمه کافران با اینها بچین بوده است و شاد باش که عاقبت نصرت تراست
نفرستاده ایم قرآن را بر تو برای آنکه در مشقت مانی و اندوگین باشی چنانکه سایر غیر از او شد و در اینجا شاید که خطایان
که در ضیق صدر یا شرح صدر که با هم شرح کتب حدیث عطا شده چون راهی باید شاید انحال پس از آن بوده باشد
این تلطف محبت و تفهیم حال انجاب حق باقیست در اقصای انحال و صدور این کلام قافیه و بعضی از ارباب
ذوق و وجدان گفته اند که مشقتی که آنحضرت در عبادت و تکالیف شرعی یافت با وجود غلات محبت و عطا
از آن قبل است که محبوب قوی و توانا می ضعیف ناتوان بود که اگر در روز کند ناچار این محب ضعیف ناتوان
مشقتی و تعب می باید اما میتوان دانست که در ضمن آن چه ذوق و لذت است فهم من فهم و معرفت من عرف
ع که گریه و ان عشق خوش نشو و نجوا حاصل و یکی از مناشیر تعظیم و تکریم الهی و اعلامی شان و انهار فضل
و کرامت حضرت و حالت بیایی صلی الله علیه و سلم و تنوید و دفع قدر آنحضرت این آیه است ان الله و ملائکته
علی النبی یا ایها الذین امنوا صلو علی رسولنا فیما یزکون و ان الله و ملائکته
بر فرستاده صلی الله علیه و سلم ای ملک ان که ایمان آورده اند و در فرستاده و سلام گویند و اطاعت کنید و در دعا
خود را و موافقت کنید فرشتگان او را در فرستادن درود بر پیغمبر و درود شما و فرشتگان همین است که در دعا
کنید و خواهد از درود کار تعالی که درود فرستند و محبت کند بروی و شمارا که با قدرت و توقست که بر روی درود
فرستادن نمایند و شما که می شناسید قدر و مرتبه او را تا با بر اندازد آن بروی درود فرستید چنانکه درود
تعالی و تقدس می شناسد اهل صل علی محمد که محبت و ترضی ان تعالی علی کما یستحب ان یضلی

و کلام

و انتهی بسره التفتی که نهایت وصول علوم خلق بتلاخاست و تصدیق بصیرت و عدل مزین و طغیان و انجور
دید و آنچه کشف کرده شد بروی صلی الله علیه و سلم از جبروت لاهوت شایه مکر و در نجای ملکوت که محیط
نی تواند شد بان عبارت و طاقت ندارد بجل سماع ادنی ان فهم و عقول و لهذا اشارت کرد بر فرموده ایها و کیا
دلیل بر تعظیم بقول خود فاوچی الی عبده ما اوچی و مگویند که تکلم حضرت رب العزت بحسب نوع است یعنی
عبارات لغت عرب که ظاهر آن فهم خلق است دیگر با اشارات مقطعات قرآنی که تحقیق آن کسی را نه نیست
سیوم محمد ایها مگر کسی تصور تخیل آن نتواند کرد چنانکه فاوچی الی عبده ما اوچی و در روایتی که درین سوره اشارت
آن کرده شده است مفسران اختلاف دارند که رویت جز بلیست یا رویت حق لغو اد یا بصیر تحقیق قول خبر
کتاب جبار گفت قسمت کرد حق تعالی رویت و کلام را میان محمد و موسی پس کلام کرد موسی را دو بار و دیگر
محمد دو بار و قول ابن عباس اگر صحابه نیست و لیکن عایشه دین سید مخالف افتاد و الله اعلم قایده در تفسیر
در اینجا دلالت است بر غایت فضل و کمال فی صلی الله علیه و سلم که جزوی بچکس را حاصل نموده در سوره ادریس
گورت از قول کریم ذی قوه عنده ذی العرش لیکن مطلع ثم امین نزد بعضی محمول بر ذات شریف مصطفی
صلی الله علیه و سلم است که جامع این صفات و تمامه فضایل و کمالات چنانکه در سوره الحاقه مراد قول رسول کریم
شریف است صلی الله علیه و سلم و وصل گفته می بجا مانده علیک القرآن لشقی و وقع این سوره قرن
و القرآن الحکیم انکم لمن المرسلین است و طرا نیز از اسما و شریف حضرت صلی الله علیه و سلم دارند و این
یا رجل نیز مراد دارند چنانکه پس را بر سید محل کنند طرا یعنی یا طاهر یا اودی دارند و گفته اند طاهر حساب
است و پنج و جمیع چهارده معنی این یا ایها البدر چنانکه گفته است بیت رخت را خوانده طرا درگاه
چو ماه چارده بل چارده ماه و دیگر مفسران که مثال این را از ربع تفاسیر بخوانند و طرا اسم الهی نیز
در دو سوره مفید مع و شای حسیب خداوند صلی الله علیه و سلم ازینجا گفته است یثیت ترا عر لولاک فلیکن
بست است و شای قوط و یسین پس است و دریس قسم و شهادت است بر بودن آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بر ضراط استقیم دین تویم و و طرا غر و اکر ام است بروحه محبت و شفقت چون آنحضرت در طرا
و عبادت تعب بسیار میکنند خصوصاً در تجد و قیام لیل خندان می ایستاد که پایا می مبارک می فی اسیری
یکپای می ایستاد پس فرود آمد طرا مانرا علیک القرآن لشقی بطریق غذا اگر است دوست صلی الله علیه و سلم
بر وجه قسم اگر از اسما الهی حل و علا شد و اگر اسم آنحضرت دارند بر قسم حل کنند نیز طرا است و در انصافی
که در اینجا از غیبت بجناب حاصل می شود شفقتی و تکریمی مفهوم می شود که فرقه الله محبت کند بر این میفرماید

وصل
گفت دی بجا
یان سوره
طه و یس

نفر ستادم مقرر از بر تو برای آنکه در شقت اقمی و توبی گشتی این بود که تذکره کنی شی نیست قرآن مکرر برای یاد
 کردی و اگر می توانی از خدا که در اوقات شریف دوست و در روزی آمده است که چون آنحضرت قیام لیل می کرد
 عبت مسینه خود را بر سنی ها خاسته و بیداری بود تمام شب و صبح با لب لذت این را استبداد نموده
 و الله اعلم و بعضی گویند که مرد بایست که در شقت معین از نفس خود را و عذاب کنی او را بوده و چشم کفر
 که مقرر ستاده از قرآن را بر تو مکرر برای آنکه تذکر کنی و اطلاع نمائی هر که ایمان می آورد و صلاح می دزد و بزی خود و بر
 میوزد و خادگی کند برای خود نیست بر تو مکرر بایان امر و بس بجا که جای دیگر نیز بطریق شفقت و مهرت
 کمک باغ نفک علی آثار من بود و زوایا بهیچیت اسفا شاید که تو ملک کنه خود را در پی نشان اگر ایمان
 باین سخن که قرآنست و فرمود و قلند غلم انک یضیق صدرک بالیقولون و الله تحقیق میدانم که تو تک می گرد و سینه تو
 این میگویند و دروغ می گویند بر تو که ترا ساحر و مجنون میگویند و شرک می کنند بخدا و طعن می کنند در قرآن بخانجاری
 از چهار محبت و دوستی است صدر کن که محاله کافران با اینها چنین بوده است و شاید باش که عاقبت نصرت تراست
 نفر ستاده ایم مقرر از بر تو برای آنکه در شقت مانی و اندر بگشای چنانکه سایر غیر از او شد و در اینجا شاید که خلیان
 کنه که ضیق صدر یا شرح صدر که بالمشرح که صدر که عطا شد چون راه می یابد شاید اینجا شش میزان بوده باشد
 این تلافی محبت و قلند حال از جانب حق باقیست در اقتضای انجیل و صدور این کلام فاقم و بعضی از ارباب
 ذوق و وجدان گفته اند که شقتی که آنحضرت در عبادت و تکالیف شرعی می یافت با وجود غایت محبت و عفت
 از ان قبل است که محبوب قوی و توانا محض ضعیف ناتوان را و کس را گیرد و زور کند تا چار این محض ضعیف ناتوان
 مشقتی و تعب می یابد اما میتوان دانست که در ضمن آن چه ذوق و لذت است فهم من فهم و عرف من عرف
 مع گر که در آن عشقی خوش نشو و نجو و حاصل و یکی از نشانی تعظیم و تکریم الهی و اعلای شان و انوار فضل
 و کرامت حضرت رسالت نبی صلی الله علیه و سلم و تنوید و رفیع قدر آنحضرت است این آیه است ان الله ملائکته یحلمون
 علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا و السلام بدین معنی و راستی که خدا و تمام فرشتگان او درود میفرستند
 بر خیر صلی الله علیه و سلم ای ملک ان که ایمان آورده اند درود فرستید و سلام گویند و اطاعت کنید و درودگار
 خود را درود فرستید که فرشتگان او را در فرستادن درود بر خیر درود شما و فرشتگان همین است که در دعا
 کنید در خواست از درودگار تعالی که درود فرستد و رحمت کند بروی و شمار کجا قدرت و قوتست که بر درود
 فرستادن تواند و شما کجا می شناسید قدر و مرتبه او را تا به اندازه آن بروی درود فرستید چنانکه درود
 تعالی و تقدس می شناسد اهل صل علی محمد که محبت و ترضی ان تعالی علیه و صل علی کما یبغی ان یصلی

و الله اعلم

علیه السلام صلی الله علیه و آله و سلم و بارک اسماء جمع کرد حق تعالی عالم علوی و سفلی را بر پشت
 و دایره ای صلی الله علیه و سلم و اعلان کرد در کروی در اولین و آخرین فرشته کرد منقبات و در آفاق شرق و غرب و
 بر و بحر و در آسمانها و عرش و کرسی و نرد مستوی و حریت اقطار و انزاحت محبت او دارد دلها
 مومنین چنانکه راحت می یابند و کروی ارجاع ایشان و طرب می کنند به سماع ذکر و اشباح ایشان دست می
 یابد و دلها و خوش می گردد و ذکر و زیارتها گو یا گفت پروردگار تعالی پر سکیم وجود را به یاتباع تو که همه شما
 می کنید ترا درود میفرستند بر تو و سروی می کنند طریقه ترا و نگاه میدارند سنت ترا هیچ فرض نیست در فرض
 نماز اگر آنکه بایستی است پس ایشان تمسک اندازند در فرضیه با مزن و در سنت با مزن و در حقیقت پروردگار مومن است
 و گردانیدم طاعت ترا طاعت خود و بیت ترا بیت خود و فریادی دارند الفاظ منشور ترا و مفسران تفسیر
 میکنند معانی فرقا ترا و اعطایان میرسانند و عطر ترا و ملوک و سلاطین و فقرا و غریبا ایستاده می شوند بر در و
 و سلام میفرستند از بیرون در بر تو مسح می کنند روی خود را بر تیراب روضه تو و امید میدارند شفاعت ترا
 و شرف تو باقیست تا الله الدین الحمد لله رب العالمین بعضی از علما تا وکیل کردند قول آنحضرت (صلی الله علیه و آله)
 و جعلت قره عینی فی الصلوة بر من یعنی بر صلوة فرستادن خدا و فرشتگان بروی و اگر در حق تعالی مومنان
 آن تحقیق آنست که مراد بآن نماز است چنانکه در بیان حسن بدو سیرت آن حضرت گذشت صلی الله علیه و سلم
 و تمام و نعم و اکمل کمال ازجاه و جلال و کرامات و برکات که از درگاه عزت دارد و فایض است بر آنحضرت
 چیزی است که مضمّن است آنرا سوره فتح که پروردگار تعالی و تقدس در آن خطبه صبح و شای رسول خود خوانده است
 انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و یتیم نعمه علیک و یهدیک صراطا مستقیما و یغفر
 الله لک غزیرة بانه فتوح و فوین صوری و معنوی و کرامات و برکات ظاهر و باطن که از جناب عزت و کبریا
 بر آنحضرت فایض است غیر متناهی است و یکی از آن سجده و تسبیح عباد و حصول غیام و تقویت دینی و تکثیرات
 بشیوع احکام اسلام است و اعظم فتوحات فتح مکه است که بعد از حصول آن تمامه قبایل عرب و طوایف نام فوج
 فوج در دین خدا گرد آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم متوجه عالم قدس شد و درین سوره و عده است بحصول
 آن فتح که از جهت تحقق وقوع آن تغییر باضی کرده شده و فتح معین یعنی پیدا و هویدا که ظاهر و باهر است عزت
 و شوکت او در دین و حصول مزید تحقیق و معنی پیدا کننده نیز آمده است یعنی ظاهرا کننده عزت
 و شوکت و غلبه دین اسلام را لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و اقوال در خیال بسیار است
 یعنی گفته اند مراد از اینست که واقع شده و جلالیت پیش از نبوت او و امام سید که گفته این قول مردود است

صل

زیرا که نبود نیز خدا را صلی الله علیه و سلم جاهلیت و وی صلی الله علیه و سلم محصور است پیش از نبوت و بعد از او
 و مجاهد گفته ماقدم در قضیه ماریه تا آخر ارادات امرایه زندگفت سبکی این قول باطل است زیرا که نبود قضیه
 ماریه و امرات زاید ذنب اسلام و بر اعتقاد کرد از آن خطا کرد و در محشری در کثافت گفته و بیاضی و نیز در نجس
 تبعیت وی کرده که مراد جمیع آنچه گذشته از فرطات که تواند که محل عفت کرد و او امام سبکی رحمه الله علیه گفته
 که این قول نیز مردود است بجهت ثبوت عصمت انبیا صلوٰه الله علیه و سلم و جمیع تحقیق اجماع کرده اند است
 در عصمت ایشان در آنچه متعلق است به تبلیغ در آن از غیر صفایر و کبایر زیرا که خط کند مرتبه ایشان را و از مرد است
 بر صفایر این چهار قسم جمع علیه است و خلاف کرده اند در صفایری که خط کند مرتبه ایشان را معترف به سبکی
 از غیر معترف به سبکی آن رفته و مختار بعضی منع است زیرا که ما مویم باقیه ایشان در هر چه صواب شود و از ایشان
 از قول فعل پس چگونه واقع شود از ایشان چیزی که ناشایسته و ناشایسته باشد و امر کرده شوم با بقده اند
 در آن دشویر را تجدید تجاسر است بر حضرت انبیا در تجویز آن بر ایشان مطلقا اگر نسبت این قولی بایشان
 صحیح است محجوز اند آنچه ذکر کردم از اجماع و انهایی که تجویز صفایر کردند نصی و دلیل ندارند بر آن بلکه از
 همین آیت و امثال آن گرفته اند و تحقیق ظاهر شد جواب از آن و آن جماعت که تجویز کرده اند صفایر غیر
 بذکر را بر علیه گفته که اختلاف کرده اند آیا واقع شده از آنحضرت چیزی از آن یا واقع نشده و صحیح است
 که واقع شده و سبکی رحمه الله علیه گفته هیچ شک شبه ندوم من در آن که واقع نشده و چگونه تخیل کرده شود
 خلاف این قول و حال آنکه ما بنطق عن الهوی ان هو الا دمی و حی صفت اوست و ما فعل اجماع صحابا است
 که معلوم است از ایشان قطعا اتباع وی صلی الله علیه و سلم و اقتدای وی در هر چه بکند از قلیل و کثیر یا حقیر یا کبیر و
 نبود صحابیه را رضوان الله علیه توقف و بحث تا آنکه بر حوص داشتند بر علم بانچه می کرد آنحضرت در سر و خط و
 و بر اتباع آن و اندیایند و کسی که تامل کند احوال صحابیه را رضی الله عنهم آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آنچه
 می شناختند و مشاهده می کردند از وی در جمیع احوال وی از اول تا آخر ششم دارد از خدای عز و جل که تکلم
 کند مثل این کلام یا خطور کند مثل این او نام در دل وی و گفت سبکی رحمه الله علیه و اگر نمی بود که گفته
 است این قول و صادر شده است از بعضی مردم حکایت نمی کردم آنرا و تعرض نمی کردم ببلان و ما نیز از
 و در خواصیم بسیاری خداوند محشری گفته است این قول را در تفسیر آیه و اگر تسلیم کنیم این قول را ما شاهد
 اند نیست مگر در یک و جزایان ما و بر محشر پس مناسب نیست ذکر آن در آیه که متبیر است تعظیم و امتثال
 و گردانیدن آن غایت فتح مبین و مقرون به تعظیم و حمل برین محسنت بلاغت این کلام امام سبکی رحمه الله علیه

در در مقابل از خوشتری که ذکر کرده است علامه سیوطی در این خود مذکور کرده است و قول دیگر نیز تار سیده است
بیازده و زیاده بر آن گفته است بسکی در تفسیر خود که تحقیق تامل کردم درین کلام معنی آیه میفرماید که ما
تقدم من ذنبک و ما تاخر و ما قبل و ما بعد وی پس باقم او را که احتمال ندارد که یک وجه را و آن تشریف در کلام
پیغمبر است صلی الله علیه و سلم بی آنکه در بیجا نماند باشد و گفت بسکی و بعد از آنکه ما تقدم من بر معنی یا بنتم
این عطیه را نیز که افتاده است برین و گفته است که معنی آیه تشریف است یا بنکم و نیست در بیجا نماند
و تحقیق توفیق یافته است این عطیه را در آنچه گفت انتمی و این کلام محل است یا بنکم نیست و در بیجا نماند
میدهد بعضی خواند از بندگان خود را وی نوازند ایشان را و می گویند که بخشیدم ترا و در گذشتیم از گناهی که کرد
پیش من پس کرده و مواخذه نیست بر تو و حال آنکه آن بنده مسیح گناهی ندارد و خواهد بود میداند که هیچ گناه ندارد
صادر شده نه پیش و نه پس و لیکن این کلام مفید تشریف و تکلم است بر بندگان را باقم و ما اندر توفیق
بعضی تحقیق گفته اند که مغفرت ایماکن است از عصمت پس معنی ایعقل که ما تقدم من ذنبک و ما تاخر
لیصحبک الله یا تقدم من عمرک و یا تاخر من و این قول در غایت حسن قبول است و تحقیق مذکور کرده اند لهذا
از اسباب بلاغت در قرآن که کنایت کرده شده است از تحقیقات بلفظ مغفرت و عفو و توبه چنانکه در نسخ
قیام بلیل فرمود علم ان من حصوه قباب علیکم فاقروا یا تیسر من القرون و نیز نزد نسخ تقدیم صدق نزد نوی
رسول فاذم تفعلوا و تباب الله علیکم و نزد نسخ تحریم جماع یلک الصیام قباب علیکم و عفاکم فالان بشروا بهما
و نیز گفته اند هر جا که بر درگاه تعالی در قرآن ذکر توبه و غفران انبیا فرمود در ذکر ذلالتی و خطای که از ایشان صادر شده
نیز نموده چنانکه در قصه آدم گفته و عصی آدم رب و در شان لوح انی اعطاک ان تکون من الخالکین و در قصه نوح
گفته فظن ان لن نقدر علیه و با و او گفته فلاتع الهوی و در قصه موسی گفته فوکره موسی و در شان سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم فتح لا مقدم داشت بعد از آن ذکر غفران ذنوب گذشته و آینده کرد و ذنب را مستور
داشت و شیخ عزیز الدین عبد السلام در کتابی که سسی است بنهایه السؤل فیما شرح من تفضل
گفته که تفضیل داده است خدای عزوجل پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم بر سایر انبیا علیهم السلام بوجه کثیره و ذکر
کرده است آنرا تا آنکه گفت کی از آن و وجه نیست که خبر داده است که آمرزیده او را صلی الله علیه و سلم
ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و نقل کرده شده است که در معالی خبر داده ، هیچ کی از انبیا علیهم السلام بمثل آن
بلاطرا نیست که خبر داده و نه اوقتی که طلب کرده می شود از ایشان شفاعت ذکر میکند خطایای خود را و از
سبب آن مقام اقدام نمی نمایند شفاعت و چون طلب میکند خلاقی از آن حضرت صلی الله

علیه السلام در مقام میفرماید این کار نیست و بیانش آنست که حق سبحانه و تعالی اثبات کرد برای او نعمت فتح و پیروزی را
 و ذکر کرده مغفرت و ذوب را و ذکر کرده بعد از وی اتمام نعمت و اثبات هدایت صراط مستقیم و نصر عزیز الباقین را
 شد که مقصود اثبات ذل و نیست بلکه نفی آنست فاقیم و ابد التوفیق ذکر آنکه الهی و طی و یم نعمت عظیم
 و تمام و کامل گردانیده نعمتهای خود را بر تو پوشیده نمائند که تمام فضایل و کمالات و کمالات و کمالات داخل
 است درین کلمه و هر چه ذکر کرده شود تصور نموده آید از خصوصیات نعم و عموماً آن را از بی محاسبانیت زایل
 از عدد و احصا آن عاجز و قاصر و از بیان قابل و حال از ذکر بیان آن لایزال باشد و در حیطه آن اجمال مندرجست
 و تفصیل از حیطه امکان بیرون است شعر فاق فضل رسول الله کسیر لحد فیض رب محمد ناطق نعم قل لک ان
 ملاذ الکلمات ربی نعمه الحق قل ان نعمه کلمات ربی و لوجبتا بملکه مداد و لوان فی الارض من حجرة الکلام البحر
 من بعده سبعة اجرام نعمت کلمات اهد مراد این کلمات نزد حق تحقیق فضایل و کمالات و حقایق و حقایق و حقایق
 که حضرت ذوالجلال و الاکرام بر خاصه کان درگاه خود از انبیا و انبیاء خصوصاً بر سید انبیا و انبیاء و انبیاء و انبیاء
 و الا انهم صفت حق و شئون ذات مطلق از هر مقیوس و مقیوس و مقیوس و مقیوس و مقیوس و مقیوس و مقیوس و مقیوس
 دنیوی و اخروی را تخصیص کرده بیکر در نعمت کی هدایت صراط مستقیم است که اصل اصول نعم و شرف و فلاح
 هدایت ادام که غایت بعث و ارسال است و در فهم نوی که مقصود هدایت نیز هدایت است چنانکه اول نیز هدایت صلاح عالم
 و انتظام کارخانه و عبادت و فرمود بیهیک صراط مستقیم و غیر که اندر نصر اعتراف گفت این چهار جزء الهی جمع کرده
 مرا نخواست را درین سوره نعمتهای متعدد و عظیم از فتح میسر از فتح انبیا و اجابت و مغفرت که از انبیا و اجابت است
 اتمام نعمت که از انبیا و اجابت است و هدایت که از انبیا و اجابت است پس نعمت تربی و تنزیه اوست
 از جمیع نقایص و عیوب و اتمام نعمت و اطمینان اوست بر هر کمال و هدایت دعوت است بنا بر هدایت و هدایت و هدایت
 که فوق آن مرتبه در مرتبه نیست و فرمود ان الذین یابعدونک انما یابعدون الله و الله فوقهم و انهم یرون
 یطیع الرسول فقد اطاع الله اگر چه این باصطلاح اهل عربیت از قبیل مجاز است اما حق صحت داشته که این رمز
 است و الله اعلم بعد از ان منت نهادن از ان سبک و طمانیت و آرام تقییر که خلاصه نعمتهاست بر مومنان که
 تصدیق کردند او را و در آخر سوره بمرح و شمای صحاب کامل الثواب فی بفضل نعمت و بی حصر
 الله علیه و السلام که تمجید محبت است و وصف کرده شدت و خلاف بر کفار و رحمت و ایثار و بیکر که انتظام
 کارخانه درین ملک است و گشتن این صفت مصدوق و محبوسه چنانکه فرمود در سوره بایده از ان علی المؤمنین
 علی الکافرون ثلاثه و بعد کرده این اثر از بعثت و ابرو عظیم در دنیا و آخرت و همه موجب امتنان و فضل شرف

وصل
تائید مقام
کرامات

حضرت سلی الله علیه وسلم وصل تمامه نفسایل و کرامات و برکات و فایض شده بر آنحضرت سلی الله علیه وسلم
از کجای عزت درین کار خواجه الکلم است داخل است انا اعطینا کل الکون کما یریدون خیر کثیر است در دنیا
و آخرت و این کلمه باین قصه را اینجا از متضمن اظهار و ابراز این لازست و اگر تمامه علماء و عرفای عالم شرح
این کار کنند استیضای آن تواند کرد و الله اعلم باری بفضل آنچه در نظر است نویسم گفت انا اعطینا کل الکون
یعنی دادیم ترا مناسبت متکافیه که بیک از ان اعظم است از تمامه ملک دنیا و چون در این نسبت شمول
شوطی است ما و یک در بقول بگوین و عبادت بدنی میباشد و مالی اشارت کرد باول بقول خود فصل
لربک و ثانی بقول و آخر ذکر انا اعطینا کل لفظ ما ضعیف لفظ مستقبل گوید مستطیع کالات دارد بر آنکه این عطا حاصل
شده است پیش از وجود غرضی وی صلی الله علیه وسلم چنانکه گفت کنت نبیا و آدم من الروح الخیر که یافتم یا محمد میا
ساقیم ما سبب عبادت ترا برای تو پیش از دخول تو در دایره وجود پس چگونه مهمل میگذاشتیم ترا بعد از وجود تو و تو
اشتغال تو بعبادت و ندادیم ترا این فضل عظم از جهت طاعت و عبادت تو بلکه بحد فضل و احسان از غیر موجب ولی
سبب که حاصل معنی اجتناب است اگر گویند که نمه انبیا را بلکه همه مردم را هر چه دادند پیش از وجود غرضی ایشان باشد
و نصیب کرده اند لیس فضل آن شود که ایشان را بیشتر دادند از دیگران نه بیشتر جویش آنکه میگویند که نبوت آنحضرت
و کمالات وی صلی الله علیه وسلم در عالم ادراج ظاهر کرده بودند و ادراج انبیا از ان اتعاضه نموده چنانچه فرمود
بنا الحدیث و نبوت انبیا دیگر در علم الهی بودند در خارج و آمده است که مراد بکثره نبوت دخت چنانکه گفت آن
بکثره ادراج است آمده است از جهت کثرت و ادراج است روایت کرده است انس رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی
الله علیه وسلم در انسانی آنکه سیر کردم در بهشت ناگاه نهیر دیدیم که بر هر طرف وی گنبد است از در محو و
طیبت او مشک از فرست گفتم چیست این یا جبریل گفت این کوشراست که داده است تو را در کار تو و طاعتی
اراده انجاری مشهور و مستفیض در میان سلف این تفسیر است و در حدیث نیز تفسیر باین واقع شده و بعضی
گفته که مراد بکثره اولاد طیب است زیرا که این سوره نازل شده است در کسیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و سلم را طعن کرده بعد از اولاد و پس گفت دادیم ترا اولاد که باقی می ماند تا روز قیامت فایده و بعضی
گفته اند که مراد بکثره خیر کثیر است و کثره در لغت مصدر است بمعنی کثرت در دنیا و آخرت اگر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
و سلم طعن زد و ابتر خوانند عین الممانی میگویند که کثره فوعلست از کثرت چنانکه فوعل فعل و جابر از هر دو
او خبر آمدن شانگ بولایت یعنی آنکه ترا عیب کند و بی نسل میگوید آخرت بر نبوت و ابتر آنکه بولایت نبوت
و در کثافت می گویند که کثره فوعلست از کثرت و مبالغه است در آن یعنی بسیار بسیار اعزالی را پیش از آنکه

فایده

مازاد بود گفتند بحال باز آمد پس نو گفت جبار الکوثر یعنی باز آمد بخیر کثر و از اینجاست که می گویند کثر
 بخیر کثر کرد پس گفت آدراسید بن حیر مردم چنین گویند که کثر جوئیست در بهشت ابر عباس گفت دینی از خدا کثر
 است معنی آنست که دایم مائزانی بخیر از یکی بر دوسری اینجا و آنجا بسیار بنهایی نبوده و دوده نشده است
 بهر چه کسی غیر تو دهنده آن کم که بر درگاه رحایانم پس مژ است شرفترین و دافتر ترین عطاها که مژ ترین
 دهنندگان و عظیمترین انعام کنندگان فصل لربک پس شش کن پروردگار خود را که عزیز گردانید ترا عطا
 خود و تواخت ترا و نگاه داشت ترا از دست خلق بزرگ قوم تو که غیر خدا را عبادت کنند و آخر چون فرج کنی بر
 وی و بنام وی کن بخلاف این قوم که بزج بنام بنان کنند از ایشان که بر اله بپرستی و رستی هر که ترا دشمن دارد
 خلاف در زد با تو از قوم خود هو الله بتر همین است ابروی نسل دی برکت نه تو چه که تار و زیات از مومنان
 بناید هو الله معنوی و احاطت تو باشد و ذکر تو بلند است بر سایر دین زبان عالم ذکر است آخر و ابتدا که بنام خدا
 کنند یعنی بنام تو سازند و ترا در آخرت چیزی دهند که از حیط و صف و بیان بیرون است بخج تویی را بتر توان
 خواند ابر عیب کننده تست که در دنیا و آخرت کسی نام وی نبرد و اگر بر ببلغت بود او بکبر بن عباس
 گفت ملائکه کثر است و حسن بصری گفت قرآن و عکر گفت نبوت و میخرو اسلام حسین ابن الفضل
 تیسیر قرآن و تخفیف شرایع مراد داشته و بعضی شفاعت در اکثر است داشته و بعضی محضات نبوت اراده نموده و
 نبوت و قرآن و ذکر و عظم و نصرت بر اعدا و بعضی گفته علمای امت فاعلموا و شره الانبیاء و اد احمد ابو داود و ترمذی
 و بعضی گفته اند مراد بکثر علم است بهتر نیست ذکر فصل لربک در عقب آن و آنچه مقدم است بر عبادت و عبادت
 نتیجه علم است و هیچ چیزی در کثرت و بسط بصفت علم نرسد و بعضی گفته که شرا خلق حسن و صواب است که
 که شرا مخصوص به چیزی ندارند بلکه شامل تمام صفات و کمالات است و خیر کثیر شامل همه معانی است
 و در فصل الخطاب بعد از ذکر این معانی مذکور ازین قوم نیز اقوال نقل کرده و گفت ابن عطا گفته دایم تراست
 بر اوست خود و انوار ابوجحانیت خود بقدرت و مشیت خود و سهیل نسری گفته اما اعطای الکوثر یعنی
 دایم ترا معرفت کثرت با وحدت علم تو حیه تفصیلی و شهود وحدت در عین کثرت تجلی آنکه یکی است و
 این تجلی بمنزه جوئیست در بهشت که از وی آب خورد دیگر گزاشته نشود فصل لربک یعنی چون راه
 و اخذ کردی در عین کثرت پس بگذر از استقامت نماز تمام را بشهود روح و حضور قلب و انقیاد نفس
 و طاعت بدن بقلب در سبیل عبادت زیرا که همین است نماز کامل و انانی بمحقق جمع و تفصیل و آخر معنی فرج
 که شتر و گاو دانیت را سبیل شود این دانیت در خود تو تلبس و سلب نکند از تو مقام تلبس را و باش با حق تعالی

صرف باقی بقیای اینها را بر تشریحی در وصول خود و حال خود و اتصال است تو را تو که دریت توانی بدستی در
 دارنده تو که برخلاف این طریقه است و منقطع است از حق ابراست نه تو در حقایق الحاقی مولانا تاج الله والکرم المصلح
 الی ای نوافه که ما اعطیک الگو تشریحیه ما دایم تو را کی بسایه و انداز فضیلتی بسیار برین اندوه و بالجهل و کاذب و غیبا
 ایدر حجت "معلمیم که تو تر بسیار است کسی نور باطن چیزی دیده اما عالم خلق بکنه تو تر رسد و جمع تاویل و تفاسیل
 جنب این مجال در فیت از دقتی و قطره "یت از تهری استی کلام فصل الخطاب العلم و فصل از غیبات کی تهر
 بر غایت غفلت و کرا حضرت صلی الله علیه و سلم برودن ی تنی الانیا و بودن سزیا سلام الله علیه اجمعین حجت امان
 دی این آیه کریمه است و از اخذ استدشاق النبیین لما استکم من کتاب و حکمت تم حاکم رسول مصدق لما معکم
 لئو من بعد و تقصیر نه قال اقرقرتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقرنا فاشهدوا و اما معکم من النبیین
 فمرئی لی بعد ذلک فاولک هم الفا مقنون میفرمایند ذکر کن ای محمد وقتی که گرفت برودگار عالم تعالی مقصد
 عهد و پیمان نیز از که آئینه چیزی که دادم من شمار از کتاب حکمت پستریا به شمار رسولی که تصدیق گفته است
 محزنی را که یا شما است و این صفت تمامه انبیاست که تصدیق بیکدیگر می کنند و متواتر اند در حصول این
 ایمان می آید شما بآن رسول و نصرت می دهید و از خبر داده است و تعالی که عهد گرفته است از بر شمیری که فرستاده است
 او از زبان آدم علیه السلام تا محمد صلی الله علیه و سلم همه مفسران برانند که از دایم رسول محمد است صلی الله علیه و سلم و فرستاده
 خدا تعالی هیچ پیغمبر را اگر ذکر کرده با وی محمد را و گفت با وی اوصاف او را و گرفت بروی ميثاق که اگر دریا به
 او ایمان آورد بوی و لا بد چون از انبیاء ميثاق گرفت از اقیانان ایشان که تا بایمان ایشان تکرار گرفته باشد و چون
 انبیاء اصل و متبیین عانده گفتا کرده داشت بزرگ ایشان گفت علی بن ابیطالب و ابی عباس رضی الله عنهما فرستاده
 خدا تعالی هیچ پیغمبر را اگر آنکه بروی ميثاق که اگر باشد و در یاد بخیر اصلی الله علیه و سلم ایمان آورد که
 و نصرت دهد او را و بعضی گفته اند که مراد آنست که گرفت خدا تعالی ميثاقی را که انبیاء را که خود گرفته اند
 محمد صلی الله علیه و سلم مبعوث کرده ایمان آید و بگویند این را بکافی که بعد شما بایانند همچنین تا رسید باین کتاب
 که معاصر آنحضرت بودند چون آنحضرت بمیدینه قدم آورده تکه بیکدیگر او را و پدید داد و آنحضرت این ميثاق را
 بایشان دانزدل شد این آیه و احتجاج کرده است این بعضی را که آنکه گفته اند خدا تعالی ميثاقی را از ایشان
 که واجب شود بر ایشان ایمان بر آنحضرت نزد مبعوث و انبیاء در وقت بعثت از جمله اموات بودند و میست
 مکلف می باشد پس شمعین شد که ميثاق ما خود را بایم باشد و موعود است این قولی که حق تعالی فرمود فرمودی
 ذلک فاولک هم الفا مقنون این صفت این نیست باینجا بلکه لایق است با من و جواب ده شده است که مراد آنست

حاجتی فرض و تقدیر است گمانیا اگر نزنه باشند و حب است بر ایشان ایمان محمد صلی الله علیه و سلم انما اخذ است
بوقوع آن در وجود با احکام که فرض و تقدیر آید چنانکه کنش شرکت لیسط محکم و توقول علینا البعض الاقوال
و من یصل نعم انی الله اللایات و این مقدار کافیت در اظهار فضل و شرف و ارامت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و چون ناز
کلام فرض و تقدیر است قول و تعالی فرموی بعد از آنکه هم الفاسقون نیز در دست آید و نیز چون بر این احکام کرد
و میثاقی گرفت بر تقدیر حیات و حب است بر ایشان ایمان بر ایشان نیز حب خواهد بود بطریق اولی و من یصل
بعد از آنکه فادک هم الفاسقون نسبت با هم است پس اخذ میثاق بر انبیا و تاکید و تقدیر و تشدید بر ایشان اقوی داخل
باشد در مقصود فاقم گفت امام سبکی رحمه الله علیه درین کت اشارت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تقدیر است
انبیا در زمان وی مرسل باشد بسوی ایشان پس باشد نبوت و رسالت و عیاش شامل مرجع خلق را از زمان آدم تا
روز قیامت و انبیا و اعم ایشان همه است او باشند و قول وی صلی الله علیه و سلم کافر ساده شدم من یکا فقه ناس قول
حقه تعالی و ما ارسلناک الا کافه الناس مخصوص نباشد مردی که از زمان وی تا روز قیامت اندک بشناو است
آن کسان را نیز که پیش از وی بودند و اخذ میثاق برای نبی بر انبیا برای آن گفت که تا ما معلوم کنند که وی صلی الله
علیه و سلم مقدم و محترم است بر ایشان و وی نبی و رسول ایشان است پس نظر کن اعلیٰ صادق بافت این تعظیم
مرا این نبی کریم را از پروردگاری و چون شناختی این برانستی که نبی محمد است و وی نبی انبیا است صلی الله علیه و سلم
و از اینجا ظاهر شود که در آخرت آدم و جز او تحت لوا او باشند چنانکه فرمود دوم و من دونه تحت لواءه است
و اگر فرضا انبیا علیهم السلام در زمان وی می بودند یا وی صلی الله علیه و سلم در زمان ایشان می بودند همه ایمان می کردند و
و نصرت می دادند او را و انبیا فرمود و لو کان موسی حیاء ما دسعه الا اتباعی از جهت میثاق نبوی و انما عیسی علیه السلام
در آخر زمان بشریت وی باید و حال آنکه وی نبی کریم است و باقیست بر نبوت خود و نقصان نشده است از او
چیزی و همچنین تمامه انبیا بقرض و عود ایشان در زمان ایشان استمرار ثبات از نبوت و رسالت خود و ارام خود و آن
حضرت نبی است بر ایشان و رسول است بسوی ایشان پس نبوت وی اعم و شامل و محکم است تا مل کن درین
تا گمان نبوی که در اینجا نفی نبوت و رسالت است از انبیا همچنین گفته است صاحب موهب لایه و تحقیق و تفصیل کرده
است این را زیاده از آنچه کرده شده و گفته بنده مسکین خصه الله عزه و الا یمان الیقین پوشیده مانده که ظاهر است
اخذ میثاق است از انبیا بقرضه ظاهر قول وی لما یتکم من کتاب و حکمة و تقریر امیر المؤمنین علی و ابن عباس
و طار آنست که از انبیا در وقت اخذ میثاق ایمان با آنحضرت و نصرت هم که مرد و بان هم موافقت تو بشود
عمده و قصد نصرت باشد و وجود آورده و ساکن که با آنحضرت پیش از وجود عصری صلی الله علیه و سلم ایمان آورده

مثل حبیب نجار و غیره بلکه تمام خلق سالک که بساحت خیریت و فضایل و کمالات وی صلی الله علیه و سلم در دنیا
 مشرف شده بودند و انقدر کافیت در دین دنیا و اعم ایشان در حکمت و وحی صلی الله علیه و سلم بودند و
 رسول نسبت بایشان دنیا علیهم السلام و خود در شب بسیاری در سجده اخصی حج شده که امانت کرد و بعد از آن
 بوی پس در وقت ایمان آوردن خود اتفاق است است برجات انبیا و بقای ایشان بحیات جعفری و پناوی گوی
 در میثاق گرفتن انبیا برآم خود بامیان نصرت و وحی صلی الله علیه و سلم نیز فضیل مشرف حضرت است که در آنرا
 نبود و لیکن در میثاق گرفتن حق سبحانه از انبیا بران اغراض علم است فاقم و بالله التوفیق و قال الله تعالی
 سئل عن فضلنا بعضهم علی بعض قال لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض و این آیه نص اندر آنکه در میان
 و رسول تفاوت است بعضی افضل اند بعضی در بخار است بر مقرر که قایلند بلکه فضل نیست بعضی انبیا را بر بعضی
 و بعد از آنکه می گویند که آدم افضل است از نوح و نوح از ابراهیم و ابراهیم از موسی و موسی از عیسی و عیسی از محمد
 است نه ابراهیم و با کسب فاضله از پدر باشد و کمالات اگر چه در حق ابراهیم و در حق موسی گویند سکوت در مقام است
 و بعد از نص قرآن که ناطق است بتفضیل بعضی بر بعضی چه جای سکوت است و گفت و تعالی بنهم کلکم اهل بیت است
 مفسران که مراد باین بوسی است علیه السلام که کلام کرد حق سبحانه بوی بواسطه این آیه نص است در تخصیص
 علیه السلام بکلام و حال آنکه ثابت شده است کلام حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم در شجر عراج بواسطه
 مگر آنکه کلام موسی علیه السلام و جبرئیل خاص باشد که و تخصیص در ایا این نص و علیه السلام بر وی شاید چنانکه
 کلام نفسی شنیده یا از هر جهت شنیده و برگاه آنحضرت فوق العرش رفت و بجای رسید که منتها علی علوم
 خدای است و محکم انچه از رسید انچه او حاصل شده باشد از کلام و جز آن از حجات و کمالات علمی اتم و کامل
 خواهد بود از انچه دیگر از او حاصل شده و ایما کرده باین معنی قول می جل و علا و رفع بعضهم درجات که با تقاضی
 مفسران مراد باین بعض محمد است صلی الله علیه و سلم و گفته اند که درین ایام از عظیم فضل و اعلا قدر است و
 مخفی نیست بر عارف با سالی کلام و شهادت است با آنکه می تمیز و تعیین است چنانکه اشتباه نیست در
 و علما گفته اند که تفضیلی که مراد است اینجا انبیا را صلوات الله و سلامه علیه هم به و به یکی از آیات و معجزات
 وی انظر و اشره و اقوی و ابرر باشد امانت ادا از کی و اعلم و اکثر بود یا در ذات خود افضل و اکمل و اظہر بود
 و فضل ذات رابع است باینچه مخصوص گردانیده او را بران از کمالات و اختصاص مرات علیه از کلام است
 باروت و جز آن از اعلا و تحت اختصاص و شک نیست که آیات و معجزات پیغمبر بر علیه الصلوة و السلام و معجزات
 آنها اظہر و ابرر و اکثر و اقوی القبی است منصب اعلی و دولت او عظم و او فراموش ادا از کی و اعلم و اکثر شک نیست

انظر
 ال
 فضل

و در حدیث بن عباس بن مسلم آمده نیست و مرند و اگر بگویند من بهترم از یونس بن یسوی و در حدیث ابی برره نزد
 یحیی بن زکریا که بگوید من بهترم از یونس بن یسوی تحقیق دروغ گفت جواب داده اند علماء از آنکه نزد یونس بن یسوی
 و از یونس بن یسوی تفریق در ایمان است که بعضی را بنیای ایمان آورند و بعضی را نیز چنانکه فرمودن ازین کفر و انحراف
 در اسلام و برین ان یفرقوا من المسلم و یقولون انهم من بعضی و کفر بعضی لایسته و بحقیقت تکذیب یک رسول
 تکذیب تمامه نیست از جهت اتحاد کلام اسلام و برین حکم کرده اند بعضی علماء قول حق تعالی را و ان یکذوبکم
 فقد کذب رسول من قلمک و تسویه در میان ایشان در ایمان منافات ندارد بلکه بعضی افضل باشند و جواب داده اند
 حدیث بوجود آمده بعضی گفته اند که نبی از تفضیل و تخریش از ان بود که وحی آمد با حضرت که وی سید انبیاء و افضل
 بشتر سید و آدم است ولیکن واجب است برین قائل که اثبات کند تقدیم را تا بقدر چه جواب بطریق منع تمام است
 و با اسلام و بعضی گفته اند که تفضیل کند بر وحی که تفضیل انست مفضل لازم آید و تعصب نوزد بعضی گفته اند
 که تفضیل در اصل نبوت و رسالت است زیرا که انبیاء در اصل نبوت برحد واحدند و تفضیل نیست میان ایشان
 اما بعد از انکه بعضی رسل اند بعضی نبی و اولوالعزم و این سخن خالی از خطای نیست
 ان سیایش نیست که بعضی گفته اند تفضیل می کنم کسی را که بلند گردانیده است رب العزت جل جلاله و بزرگوار
 و بر فرض آنکه در تفضیل بر بعضی در سیاست است و ان از ایشان و صبر بر دین قیام با دای سلطنت و حسن نیت
 از ان بزرگ بر کسی بدل کرده چه دروغ خود را تکلیف نکرده است خدا تعالی با کثر از ان فایده بعضی گفته اند که با تفضیل
 از خدا تعالی تخریش داده است بعضی انبیاء را بر بعضی علی الاجمال و باز داریم خود را در تفضیل تفضیل را خود داریم
 است زیرا که تفضیل تفضیل را خود میگویم بلکه حکم کتاب الله و احادیث رسول الله میگویم چنانکه نکرده اند از اول تفضیل
 بن ابی حمزه و یحیی بن جهم و سکون میم که از اعظم علمای مالک است و در حدیث یونس گفته است که مراد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و تحیده و تکلیف است از حق سبحانه و تعالی که این خلیفای گفته است یعنی امام فخر رازی میفرماید از فضیلت نسبت بر
 یونس نسبت آنکه از آسمان بفرود یونس را در قدر یا فرود آورده و این جهت من قرب بخدا هم دوی در تخریش
 اثبات فضیلت من بزرگ لازم می آید حق سبحانه و تعالی و مکان اثبات می کند پس اگر چه در بعضی طبایع بر وزن
 و محب فراق دید و یونس را در قدر بزرگتر انزال نمودند نسبت قرب من دوی بخدا برابر است و در تفضیل و مکان
 دیگر ثابت است فضل بر انبیاء و یونس که فضل میدهم جهت لازم می آید و این سخن از امام دارالحدیث
 امام مالک نیز نرسیده و از امام الحرمین نیز نقلی است و بعضی فضل را در این سخن مناقشه است که با تفضیل نیست
 اثبات مکان برای وجود حق نمی کنم که جهات نسبت بوجود و بابرند بلکه بحسب فضل و اعظم تفضیل و حق تعالی

بجای
کتاب

و شرف آن عالم نسبت باین عالم میگویم تفصیل آنحضرت بر اینست میگویم در بیان این تفصیل مفید
 است که مفهوم میگرداند از این قرب مکانی فلتا بل اصل سلف فضل بشیر بلکه بمهر اهل سنت و جماعت بر نرسد
 باین تفصیل آنحضرت که اینها اند صلوات الله و علیه افضل اند از خاص ملائکه که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حملاش
 و مقربان که در بیان این دو حاینین اند چنین تفسیر کرده است در جواب لذت و عذابت عقاید اینست و در بیان فضل
 من سل الخلائق ظاهر اینجاست که مذکور شد در سل ملائکه اند که بکلام باطل و لغت ملائکه تلخ حکام الهی میکنند و تعلیم
 می نهند و عوام بشیر که مراد باین دایا و صلیا و تلقیا اند فسقه فایده و عصا تنصیف کرده است برین در جواب
 الامایان عبارت او چنانکه نقل کرده اند این است که سخن کرده اند قدیم و حدیثا در ملائکه و بشیر پس گفته اند رفقا
 بسوی این که در سل بشیر افضل اند از سل ملائکه و اولیا و بشیر افضل اند از اولیا و ملائکه انهی و جمیع اهل سنت
 و جماعه برای آن گفت اند که بعضی از اشاعره تفصیل ملائکه رفته اند و محققان فی الجمله با قضا که گفته اند
 این مذمت و تشکر از شیخ ابو الحسن شرعی است نیست و عبد الله طبعی نیز با نیات است و از کلام امام غزالی
 در بعضی مواضع نیز مفهوم می گردد و بعضی بر آنند که از حیثیت تجرد و قرب ملائکه افضل اند از جهت کثرت ثواب
 افضل و در اصل نسبت به فضیلت کثرت ثواب است چنانکه در صحابه رسول صلی الله علیه و سلم در ضعیف غنیم گفته اند و از شیخ
 تاج الدین سبکی که از اعلام علمای اشاعتیه است و پایه بلند دارد در علم گفته است که اگر کسی را قدرت بر رسیدن به فضیلت
 آنحضرت و در قاضیا و الاشیاء امید دارم که رسولی گردد و در قیامت و ظاهر این سخن در رسیدن فضیلت ملائکه بر کرده و
 دلیل اقرین در کتب بکار آورده است و ملائکه نیز بعضی از ایشان افضل اند از بعضی افضل ایشان جبرئیل است که او روح القدس
 و مظهر علم جلال الهی است پس فرشته دیگر افضل اند از سایر ملائکه و سایر ملائکه نیز فاضل و مفضل خود بود و در سل
 افضل اند از سایر اولیا و در سل نیز افضل اند از بعضی از بعضی و محمد صلی الله علیه و سلم افضل است از جمیع انبیاء و اول
 فهمید المرسلین و خاتم النبیین افضل الخلائق اجمعین صلی الله علیه و سلم افضل اصحاب علی احد من المرسلین و اول المرسلین
 علی از اصحاب و اتباع و راه طریقی الهی و می علوم الهیه در عدد اینها نیز اختلاف است و مشهور درین باب حدیث
 الهی است نزد این مروه و در تفسیرش گفته است که بارسول الله چندند انبیاء بود صد و بیست و چهار نفر اقامت یار رسول
 چندند رسول فرمود سیصد و پنجاه و از انبیا آنکه مذکورند در قرآن آدم و نوح و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط
 و یحیی و عیسی و ابراهیم و یوسف و یونس و داود و سلیمان و ایسا و یسوع و
 ذکریا و یحیی و عیسی و همچنین ذوالکفل نزد اکثر مفسرین و در قرآن مجید میفرماید بعضی انبیاء را بر تو
 خوانده ام و بعضی را نخواندم از اینجا معلوم می شود که قصد بر انبیاء آنحضرت صلوات الله و علیه و سلم و جمیع

و عیسی

وصل

نخونده اند و در دل این سکنی بختی می افتد که این سنی در وقت هست که این آیه نازل شد و در اوقات دیگر قصه انبیا
که نخونده اند نیز خوانده باشند پس در راست که احوال بجان خود را حبیب خود بگویند و احوال ایشان را از وی بگویند
که لا یخفی و الله علیهم و علی اهل عظم و اعلی ایضا انبار کرده است حق سبحانه از کرات و مکات رسول خود صلی الله علیه و آله
در کتاب بحقیقه اسرارست و کوفی و قدسی در سوره سبحان الذی و التیم که منظوم است و مشتمل است بر اعظم قدر
و منزلت و علو و جت و قرب و مشاهره آیات و عجایب قدرت دی جل و علا و از انچه خط و محضت دوست از اعلا
خصوصا مشرکان که مدینه بود چنانکه فرمود و الله تعالی من الناس لود ان یخترت صلوته الله علیه اسلام که راست
می نمود اصحابی رضی الله عنهم او را و احترام و اجتناب می نمودند از شرع او و آن نیز حکم الله و تحقیق حکمت
بالله او بود و چون این آیه نازل شد فارغ شد از کید اعدا و فرمود از یک ربک الذین کفروا یتنبهوا و یقتلوا و یخربوا
اللات و ابان ربی ایا هم یحیرت و خروج بر آن بود چنانکه قصه آن مشهور است و قول و تعالی الله تضرع قصه قصه
دفع کرد حق سبحانه از وی صلی الله علیه و آله در حق قصه انبیا مشرکان را بعد از بعثت ایشان در لاک و ی و قیاف
در امر وی صلی الله علیه و آله و کور کردن ابصار ایشان نزد خروج وی از پیش ایشان و قبول اطلبی در غار و از حق
بوجود آنحضرت در آن و صرف بهمت ایشان از آن ظهور آیات و نزول سبکه و شهود معیت حق سبحانه و این اعلا
سجرات و آیات میاست که در محل خود مذکور گردد و در خط و محضت الهی شاه حبیب خود را و قول تعالی انزلنا
لنخرجن الله معاش و نزل ابن زبونی نیز ظاهر شده در وقتیکه بانی اسرائیل با خود و فرعون و نبالی می کرد و ترسیدی بشیر که
یافت ایشان را فرعون گفت موسی علیه السلام ترسیدان می بری و لیکن گفته اند که فرقت میانش شهود آنحضرت صلی الله علیه و آله
و شهود موسی علیه السلام آنحضرت را اول نظر بر وجود حق افتاد و بعد از وی بنفس خود که فرمود ان الله معا و موسی را اول نظر
بر نفس خود افتاد و بعد از این بر وجود حق و این بر دو اقسام شهود و قرب است اول اتم و اقرب است و مصدق یا را
شیان الاولادیت الله قلبه و ثانی ما رایت سنی الاولادیت الله بعد از اول طریق جذب است و ثانی طریق سلوک قال الله تعالی
و قد ایتناک سبع مائتین و القرآن الحکیم مراد سبع مائتین هفت سوره در آن که مقدم اند بر سوره قرانی که اول آن سوره
الم است و آخر انفال یا توبه که در حکم یک سوره اند و لهذا فصل کرده شد میان ایشان بسله فایده در مراد بر قران
عظیم الم القرآن یا سبع المائتین ام القرآن که هفت آیت است و قران عظیم باقی قران و تسمیم القرآن بمائتین بحسب
تکلیف و در هر رکعت یا بیست گز نزول می و بعضی گفته اند بحسب آنکه آتش کرده است او را خدا تعالی برای محبت
الله علیه و آله و فرموده آنرا از برای وی و مراد سبع کی را جزوی از انبیا علیهم السلام تسمیم قران بمائتین بحسب آنکه
منتهی فرساخته شده است قصص در وی بحسب آنکه شاکسته است بر حق سبحانه یا شاکسته شده است بر وی بحسب آنکه

فایده

و اعجاز و شجیر و کسب بشارتی نیز همین اعتبار است و قال الله تعالی و ما ارسلناک الا کافه لنا سیرا و غیره
 و قال قل یا ایها الناس فی رسول الله یکم جمیعاً و این از تخصیص است صلی الله علیه و سلم و قال الله تعالی و ما ارسلنا من قبلك
 الا بالانوار و بقرین لم یسب تحقیق تخصیص که در سل باقوم این در فرستاد محمد و کما فظنوا کما فرمود بخت علی الا سیر
 و الله حرر او را با سیر و عرب اند که درنگ این از سیر است و با جرح که سرخ و سفیدی باشد و قال الله تعالی انی
 اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجیه با هم پیغمبر نزدیک تر است بنو شان از انتهای ایشان یعنی ابر و انا قد
 و اخی است چنانکه نافه می شود حکم خواج بر بنده و بعضی گفته اند اتباع امر او ای است از اتباع رافضی و انبی
 باب و حجت اتباع و محبت آنحضرت بتفصیل واضح گردد و از و از آنحضرت ملوان یومنان از حد حرجت کفاح معیار و
 از جهت کرامت و خصوصیت آنحضرت و از جهت آنکه این از و از اوین در کثرت و در قرات شاذه آمده که ما یسب
 و قال الله تعالی و انزل الله علیک الکتاب و الحکم و علیک لم یکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیماً فضل عظمی که او را کسی
 بکن کن نرسد و گفته اند که این اشارت است باحوال و طاقیت رویت که موسی تا با طاقیت آن نایود و عیالات قرانی که
 متصرف فی و کرامت آنحضرت است بسیار است و در حقیقت قرآن همه بعد از محمد و تا کی سیر و ضا و کمالات او صلی الله
 علیه و سلم و یکی از خصوصیات فضیلت آنحضرت آنست که هیچکس شرکان اعدا و نیست با آنحضرت طعن و تنقیص کرده اند
 حق سبحانه خود بذات کرم خود تکمل بر دو دفع آن شده و همچنین است عادت می که چون بشود که کسی سب طعن حبیب می کند
 خود متصدی جواب متولی ردوی می گردد و نصرت می کند و در حقیقت ردوی مانع رد و نصرت سوسی تعوی از دفع خواهد بود
 چون گفته اند یا ایها الله ترل علیه انکر انک لم یخون فرمود و تعالی و تقدس انت بنوعه یک بخون و ان یک لا و غیر
 نمون و انک علی خلق عظیم و یک یک با صیغات باشد بخون نمیشد و چون دید عاص بن امل و سبمی آنحضرت از صلی الله
 و سلم که می را که از مسجد دوی می در آمد ملاقات کردند نزد باب بنی سیم و معاویه کردند و اشقیاء و قریش شست و در
 در مسجد چون عاص بعد در آمد گفته که سخن می کردی گفت همین تبرئتی آنحضرت که سپر که او از خود پندره بود و
 بود حبیب و ادق تعالی او را و ان شاک به الا تبرئتی که دشمن عیب گیرنده بر تو همچون تبر است هر ذلیل حقیری که
 را گویند چون گفته است سر ملا جواب او خدا تعالی ایس القرآن الیک لمن المرسلین و چون گفته اند انما انما که الهیات
 مخبران گفت و شیخ بل جاد الحق و صدق المرسلین فرمود و ما علی السمر و ما یمنه که چون گفته کوفت و غلبت مثل
 بزاد الله اسطرلابه و لیس فرمود قل لمن اجتمعت الیس و الجمع علی ان یا تو ایش از القرآن لایا ترن باشد و چون
 گفته اند انما الیس اکل الطعام و متبی فی الا سواق فرمود و ما ارسلنا قبلك من المرسلین الا انهم لیا کلون الطعام
 میخورن فی الا سواق و چون استبعاد کردند کافران که میبوست خود و بر دل از خنفس فرمود و لو کان فی الارض ملائکه میبوست

در این کتاب
در این کتاب

مطهرین از ناسا علیهم السلام و لا اله الا الله محمد رسول الله تعالی تعالی تعالی تعالی
باشد و باطل اهل بشر و سایر اینها را دفع میکردند از نفس خود بنور خود چنانکه قول نوح علیه السلام پس صلوات الله علیه
کسب سعادته و امثال این حدیث قرآن مجید کثیر است و بعد از صلوات
برجاست قرآنی که بادی نظریه و نادانی مشرب بنقص الحظا و درجه آن حبیب ثانی اند صلی الله علیه و سلم و در حقیقت
از قبیل تشایات اند و علما آنرا معانی لایله و تالیات و الله کرده ترجیح و دلیل بحق ساخته اند و از بنما قول
حق سبحانه و تعالی دو حدیث ضلالتی که نسبت کرد سابقه ضلالت بوی صلی الله علیه و سلم و در حق آن حدیثی
و اتفاق علماست که آنحضرت هرگز پیش از نبوت و نه بعد از وی متصف و موسوم بصلوات نشده و ثواب و جود
و ایمان و عصمت است و چنین تمام اینها و در صلوات اهد علیهم اجمعین بران ناشی اند و نقل کرده است که پیش
یکی از اهل اخبار که یکی از انبیا نبوت رسالت و اصطفا و اجبار یافته اند موصوف و معترف بود پیش از آن
که بفر و شرک فسق و ضلالت و مستند این باب بقلست نعم اختلاف در آنست که آیا جایز است عطا نامه نبوت
بر آنکه جایز نیست عطا زیرا که آن موجب تبعید و فقیر است و نزد اصحاب ما اگر کرده اینست و عطا اینهم جایز است
که از اجازه ضلالت بر آورده بایست رسانیده بر تیر نبوت رساند و لیکن نقل دلیل کمی بر آنست که این عا بر وقوع نیامده و اینها
مستصوم اند پیش از نبوت از جهل بحدی و صفات خود و تفکک در آن و بهر جهتمند از کفر و معاصی و از آنچه موجب نقص
نفرت گردد از ایشان پیش از نبوت و بعد از آن از کبایر مطلقا و از صفایر بعد از آنست است مستصومین و استوار ضلالت
غفلت در حاضرا و غضب بعد از نبوت در آنچه قطعی تشریح ملت و تبلیغ است دارد خصوصاً سیدنا و افضل رسل صلوات الله علیه
علیه و سلم که عصمت او اتم و اکمل و تیر او اعلی و ارفع است و هر که بجای می خیزد بدیند بسند و در بحال ادب و دین
ساقط است در جوده درک اسفل ضلالت از اینجا که خبر ندارد و دی از اول پاک است و آراسته و پیراسته
آنکه است که دست هیچ غیب نقص ابد المین عزت و جلال او محال و وصول نیست بهیت بی تعلیم و ادب و راجع است
که او خود را آغاز آید و بد و لیکن تربیت و تعلیم و تائید قرآن تدریج از قوه بفعلی می آید بلکه مواعید کفر و جانی است
او را در هر اوقات مخصوص بظهور آمده موجب کمال یقین و انکشاف می شد چنانکه گاهی در وقت ظهور عیسی و شبهه و ظهور
آنکه عیسی و محمد اشهدانی رسول الله اگر گویند حال تمام اهل کمال میریزد او را آنچه در وقت استعداوت این ابرار است
و تربیت ظهور و از قوه بفعلی میریزد جلالت آنکه استعداوت است بر حسب تفاوت و قرب بعد که بر حسب این است
می آید و اینجا بهر بفعلی موجود و ثابت است و لیکن ظهور آن موقوف بر وقت است و در برده مستور و مقرب نزد
قرآن فی سبب کتب ریاضت ظهوری باید یعنی تادیب تهذیب قرآن مراد از صلی الله علیه و سلم نیست و که از نقص

بکمال از عدم بر عودی کرده و بعضی ازین قوم بقا و صفات بشریت و احکام حلیت و حرایات احکام نفس در حوریه
 حی اثبات گفته و آنرا سبب از روشنا و صمد و بعضی افعال از نبی صبری و تر از لیل گردانند و حکمت شش طبع و دریافت
 شرف جمیع را باعث آن دانند و نزول قرآن را تهنیت از الله آن گویند و حق دانند که مقتضای علم و فهم خود نمی
 میکنند و دعوی هر یک حقیقت حال سید کونین علی السید علیه السلام می کنند بزرگوار و اعتقاد این سبکین که بخلاف نوری می باشد
 و قاضی الی بی احوال دیگران نیست نمی آید مصرع او در ترانه است که بخیال و بندی ازین کلام باب اخلاق
 شریف گفته است حاجت بزرگوار از قصه اینجا بیان سخن دیگر است که اهل نفع و ضلالت را در شک و شبهه می اندازد
 زبان وقت این سبکین از ذکر آن گریه بطریق دفع و زایل آن شبه باشد متحاشی است لیکن چون علماء متعصبانند
 اند و صلیت در آن دیده اند ما نیز تبعیت ایشان کردیم امید که عاقبت بخیر باشد و تعصن صلاح دین ایمان گردید
 اینجا ادبی و قاعده الهیه است که بعضی از اصحاب و از اهل تحقیق ذکر کرده اند و شناخت آن در عایت آن
 موجب حل اشکال و سیب کلمات حال است و آن اینست که اگر از جناب ربوست حل و تعالی
 خطائی و عتاب و سطوت و سلطنت و استغای و استعلائی واقع شود مثل کمک و تهنیت و تحسین
 و سبک من و امر شری و تریه زینة الحیوة للدنیا و اشغال آن با از جناب نبوت عبودیت و انکسار سبک
 و افتقار و عجزی و سبک و وجود آید مثل انما انا بشر فکم و اغضبکم لیغضب العبد و لا اعلم ما دور از دنیا
 و ما دور با فیض بی و لایکم و مانند آن بوجود آید ما را باید که درون دلش کنیم و بیشتر که جویم و با طاعت ایمان بکمال
 و سکوت و تحاشی وقت نمایم خواج را میسر که بایده خود هر چه خواهد گوید و کند و استعلا و استیلا نماید و بفرستد
 با خواج بزرگی و فروتنی کند دیگر را چه مجال و با وی آنکه درین مقام نماید و در خل کند و از حد ادب برون رود و در تعجب
 پای مغرب بسیاری از صفات و جلال و تضرع ایشان است و من الله العزیز الوهاب و اکنون بدانکه اختلاف کرده اند
 در تفسیر و تامل این آیت یعنی قول و تعالی و در حدیث ضا لافندی بر وجه کثیره اول آنکه یافت خالی و نادان معانی
 و احکام شریعت و این هر دو است از بی عباس حسن و محاک و شهر بن حوشب و هر دو اینست قول و می حسانه مکتب
 تندی و الکتاب و لا اله الا الله یعنی نمیدانستی و نمی توانی پیش از وی بخوانی و چگونه حرکت کنی خلق را با
 بعضی گفته اند که مراد با بیان قرآنی احکام است و لا اله الا الله توحید حق پس از این
 تا نازل شد قرآنی که در حق یافت آنرا با مراد با بیان تفصیل است بشرایع یا مراد با بیان صلوة است چنانکه در قول
 ما کان منکم الا لله یعنی ایما حکم مراد با بیان صلوة بر سبب بیت القدس داشته اند و در حدیث آمده است
 که آنحضرت توحیدی که در نماز دشمنی داشت او را تلاوت و عزم می کرد در نماز حالت در روایا آمده است که آنحضرت

بانی پس

گفت تشبیه کردم بر گنج را بر پیش کردم او تا نانویش می فرستم کاینچو قریش بر آنکه کفر است و نمیدانست کتاب
و نه تحصیل ایمان را نمیدانست که قریش نیز بر قبیله ای همین اسمی بود مثل جمیع دهقان و غل و خجالت و شال و کلاه
نمک و نبات کوه شده است دروغا که فرموده آنحضرت صلی الله علیه و سلم که شدم من از خود عبد المطلب در حالت صغر تا آنکه
چون که بکشد و اوج پس داده نبود مرا برادر دگر که در اسلام فرمود که ای المومنین و مشهور آنست که طایفه در ضلالت و غفلت
را از جای خود بکشی تا در راه بسیار دگر خود بدیده گشت و طایفه را بر او المومنین است چنانکه آنکه ضلال ایمان
از ضلالت المومنین است و قتی که مغرور و مغلوب بگردانید شیر یعنی بودی تو مغرور و مغلوب گردید که اگر بکشی تو
بودی ترا خدا تعالی تا ظاهراً و غالب کردی چون در این راه آنکه عرب و عجمی را که تنها در ایمان باشد خدا میانه گریا
سیکویه وی بجای آنکه تو ای محمد یگانه دینی می بودی در این راه ضلالت آن درستی که فرمود و دیده است در ایمان بار بار
میوه ایمان و توحید را بدایت کرد و در راه خود حق تعالی بر تو مطلق را دیده در گشته تو خاصست آنکه گاهی عجب
ساخته می شود سید قوم و سرگروه ایشان را بدین قوم است یعنی یافت قوم را اگر ابراهیم پست کرد ایشان را
تو و شیخ تو سادس آنکه مراد بضال محبت است یعنی یافت ترا بکس طالب معرفت من است بحسب بضال ابراهیم
است که کم میکرد از خود و از اختیار خود بر پنج معقول نمیتواند رفت چنانکه انار نهانی ضلالت پسین و کمک لطف
ضلالک تقدیم و این چه بدست از عطا که از تابعین است مسلح آنکه یافت ترا نامی پس نیز کرد در او این را
بر حالت لیلۃ المعراج حمل میکند که از دست و دست و مقام فراموش کرد که چگونه و چه خواهد دید کیفیت ترانه و چه
سجاده بر سر ابراهیم پست کرد و او را تعالی کیفیت نشان داد که گفت لا الهی الا الله علیک که اقا و او را نشان داد که بعضی
او قاف دیگر نیز سهو و سیاه چنانکه در خطا و اجتهاد آنحضرت بعضی گفته اند که جائز است طریقی بر آن حضرت طیار
شده باشد و برادر دگر تعالی و تقدس اکامانیده باشد او را بران و تقدیر کرده و بر صواب این کریمه بستان
نعمت نازل شده و الله اعلم شایسته آنکه مراد آنست که یافت ترا میان اهل ضلال پس معصوم گردانید از این
بهات کرد و بر ایمان و ارشاد ایشان و نزدیک این توحید است که گفته شود که چون آنحضرت در قوی افتاد
اهل ضلالی که محبت ایشان منطوق و وقوع در ضلال افتاد در هر طریقی و اخلال بود و گویی بود خطا و محبت اهل حق
چنانکه اشارت می کند آن قول دینی سجانه و ان کاد و لیقتونک الایه و قول دینی تقدیرت ترک المومنین و شال و کلاه
منقسم است و شال او را از جهت بلوغ در امتان بهدیه و محبت پس مراد ضلال است نه ضلال قوم دینی کافیه
بیت ترا توحید در بیان چیزی که فرستاد و سو تو از کتاب پس بدایت کرد ترا بر بیان آنرا چنانکه خود ترا علی بن ابی طالب و خود
از شما الیک التکرار و این توحید است از جبهه رضی الله عنه عاشر نمک مراد است از امر المومنین علی که گفت تو خود و خدا

اگر دوام می بود و حال تجزیه را هیچ کس از کمال بیست و یک سالیت محمل میکردند بآن خود بار و بار بار میزد و باز داشت
 بود و کار من بعضی خود را از آن و طایلی شد عصمت او میان من آن چیز که قصد کردم آنرا پس از آن قصد نکردم
 پس خبر از حسن آن تا آنکه در کم کراندید مرا خدا تعالی بر است خود گفتم یک شیء مرغلای از قرشی را که سفید
 می باشد این در احوال که اتفاق افتاد پس گفتم که نگاه داری تو که سفیدان مرا تا در آیم من میگردانم و در خونم و
 بشویم و از جان که خون در می میکند پس چون آمد از قرشی و در آیدم بگردانم خانه را از خانه های آن شنیدم که سرد
 می کنند آن وقت و غلامی میزند و او لب می کند پس شستم و نظر کردم در آن پس بگماشت خدا تعالی بر من خواب و بیدار
 میگردیدم و اگر برسانید آن کتاب بر من و یک شب دیگر نیز بخنجر گذشت بعد از آن قصد نکردم هیچ بدو تا آنکه اکرانم بخنجر
 بر درگاه مرغلای بر است پس مرا از قول تعالی و در حد که صلاقی است و الله اعلم و فصل و از آنجا قول حضرت
 است و وضعه عنک و درک الذی انحصر لک بظاہر و سمع یا نبات بارگاه سخت که کشت است پشت حق او
 علیه السلام علیه السلام تا آنکه احوال کردند جماعه فقها و محدثین و متکلمین که تجویز می کنند صغیر را بر انبیا صلوات الله و علیه
 و جمیع باطنی نظیر کثرت از قرآن حدیث اگر لازم کنند بکند آنرا لازم آید تجویز کباب نیز در قرق جماعه و قول بخنجر
 که قابل نشود بآن پس سلمانی و صواب است که هر چه احتیاج کردند قوم بدان اختلاف کرده اند مفسران در معنی آن
 و متعلق و متعارف از احتمالات و مقتضای آن آمده است و این قائل سلف بر خلاف آنچه لازم کردند
 اینها که از وجود جماعه بر خلاف مذکورین شده و آنچه جماعه کردند ایشان را عقل و مایل بود دلیل بر ضد
 قول ایشان قائم شد با تعاقب سلف ظاهر آن متروک بود لازم بود تریک قول بظهور و رجوع با قول سلف و تحقیق
 اختلاف کرده شده است و تفسیر این آیه پس گفته اند که این تفسیر است در نقل اقدار را که می گذشت بر آن
 حضرت علی علیه السلام و تحقیق آن با عطاء صبر و خدادان شهور است که مراد تفسیر اعیان نبوت است که
 پشت طاقت او را از قیام با آن و حفظ موجودات آن و محافظت بر او و حقوق آن پس سهل و آسان گردانید
 نصرت و تائید می آید با وی و فرموده اند وی نقل آنرا با عطاء شرح صدر و جمع کردن حضور حق با دعوت خلق و نشر
 خداست تا آنکه تمام کمال جزو ذات باریکات حضرت کیادات علیه افضل الصلوة و اکمل النجیات وجود و
 ظهور و کمال اولیا را نیز از باب تکلیف بقدر اولی که شرف متابعت وی نصیب از آن حاصلست و اینجا گفته اند الصلوة
 کاین لایق از فرق در جمع ایشان ظنی چنانکه بخوبی بان می باشد و در جمع را بر خرق غلبه چنانکه مجذوبان بودند و بعضی گفته
 مراد از مرتبت است که کوهی می داشت آنحضرت و گران بود بذات شریف وی را تغییر دادن قریش نیست خلیل علیه السلام
 و ظهور خود بر منجیانی از آن شاقوی گردانید او را حق جل و علا بیعت و رسالت و ابرار و توفیق امتثال آن فرمود

اتباع مله حینما لدا قلا مقصود شیت و اجرا نریت و اوامر و احکام الهی است تری
 عزوجل و تخصیص بذر کسنت غلیل بحسب بیان واقعیت و بعضی گفته اند مراد فقط و حصص و
 ایشان و نقص ظاهر است بر تقدیر وجود آبی پس عصمت را وضع فدر نام نهاد مجازا و ظاهر اوضاع وجود آنها
 از عدم آفت چنانکه در معنی حضرت ذنوب و در آیه دیگر واقع است گفته اند چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت پیش از نبوت
 در لیمو حاضر بود که در وی فتنی می کردند و در امر مزین و در پس حق تعالی خواب را بر وی گماشت و در
 بدوشت چنانکه آن حکایت گذشت و بعضی گفته اند که مراد نقل تصور آنحضرت و حیرت است و طلب شریعت
 است از تشریع نمودن و بیان کرد لغت حق جل و علا شریعت را و نهادن بار از امت حلال وی و بعضی گفته
 و تسهیل حفظ بار شریعت که طلب کرده شد از آنحضرت و خطا باری مشقتی است که صعب
 است که آنکه بدوشت طاقت را و گفته اند که آنحضرت غم می خورد و از امور کارگاه
 گردانیده شد بعدی بعد از نبوت پس عذر کرد و آنرا از او بزرگوار قلب و در گذشتن از آنها را وضع آن و ظاهر
 بخیر کرده اند صفای این باشد اما بعد از نبوت و کلا و جماع بران فرستاده و خوش رفته در
 که از آن باری بود بدل شریعت رسول رؤف یرحم صلی الله علیه و سلم پس این گردانید
 دنیا بقرول خود و ماکان الله لیعلمهم و ات قیم و بعد از قبول شفاعت در آن جهان بقرول خود
 و الله اعلم و اما قول حق سبحانه لیعلمهم الله ما تقدم من ذنبک و ما اخر و این آیه عمده و ششم
 در بیان اولی است که ذکر کرده اند آن را علما درین عباس رضی الله عنهما گفته که مراد غفران ذنوب است
 و فرض آن بامکان عقلی نه وجود فعلی و بعضی گفته اند مراد تفرع آن است بود غفلت است و این تا و اما
 را حکایت کرده و تفسیری اختیار کرده و بعضی گفته اند مراد از تقدم خطبه آدم علیه السلام و ما اخر
 را گفته اند که مراد ذنب بزرگ ملی است و در کمالی و در حقیقت ذنوبیت زیرا که اولی و
 خود را با حق و هوایست که این کار شریف و تکریم است و آنکه درینجا ذنوبی باشد تا تمامی کدام در آنجا
 آیات قرآنی که شده است فدر که اما قولی می حق سبحانه یا ایها النبی اتق الله و لا تطع الکافر
 سوم بامکان عدم تقوی و در ادله اجماع مقتضای صیغه امر و نهی ظاهر
 عدم ایجاب است چنانکه جاسس را گوید بنشین تا ایام من ترا و ساکت را
 ده می شود ترا منی نشسته باش و خاموش باش مقصود تفرع
 یلزم بر حق و می تا آنکه می شود حال او در ایستادگی است

پس بگوید او را در ساعت علم و مرتبه مرتبی و تقوی متجدد و بعضی گفته اند که خطاب بطاهر بانی است و مراد خطاب
امت است و لهذا گفت آن اندکان با تعلقون خیر از گفت با تعلق مثل است در قول می بجا نه و لا قطع لکنه من
در حقیقت مقصود تقویت قلب آنحضرت و تشدید ابا قوم است و قد ردت بات بر خاغت این فی ظاهر و محض غایب
که این نیز را خطاب هر کس کرده تو نیست لکن مقصود در ذلک خطاب بانی نماند و اما قول حق سبحانه فان كنت في شك
انزلنا اليك فاسال الذين يعرفون الكتاب من خلك لعلهم يبينون لك الحق من ربك فلا تكون من المتزعمين فلا تكون من الذين
كذبوا بايات الله فكذلك من الحاسرين من هذا ان اختلاف کرده اند که خطاب این کلام است آنحضرت صلی الله علیه و آله
یا غیر وی آنها که میگویند که خطاب آنحضرت است صلی الله علیه و آله اختلاف کرده اند بر وجه اول که خطاب اگر چه مختص است باین
مراد و توضیح نیز است چنانکه در قول اولش اشاره است که لعلهم یبیینون لك الحق من ربك و خطاب این کلام را خطاب
لا اس تخذونی و ای الهی من دون الدین روشن در کلام بسیار افتد چنانکه سلیمان امیر را بر توحی گماشت و میگوید سلطان
کند عیت را حکم دهد خطاب بآن قوم نمیکند بلکه با بر میگردد و میگوید که چنین کن و چنان کن و اگر چنین کنی چنان کی ترا چنین
و چنان کنم در خطاب با بر میگردد و لیکن مراد قوم رای دارد و در حقیقت خطاب بایشان نمیکند لکنانی قرار گفته است که
میداند که در حال بی شک نیست و چه صورت دارد که رسول در شک باشد با وجود نورانیت و حق و تزلزل و لیکن این چنانست که مراد دیگر
میگوید که اگر تو پس منی یکی کن من و مولای بنیام خود میفرماید اگر تو بنده منی فرما بر داری کن مرا که اقل یعنی بهترین میدانند که وی
اوست و بنده است و لیکن بصیغه خلک میگوید که اگر بر سر منی بنده منی برای تبریع و تشدید و اینجا حق تعالی میدانند که آنحضرت در
شک نیست و لیکن اظهار شک می کند در آن بڑی قضا و تفریق و این غیر وجه اولست که خطاب آنحضرت در آخر از دست
خاتم ثالث آنکه مراد باینجا حقیق صدر و تکیه است و مراد آنست که اگر شک می آید تو از انچه می پسندت باز کا فر
از انبیا و دشمنی صبر کن و سپس آنان را که می خوانند کتاب را و احوالی اختیار را بگو در صدر کردند بر انداز قوم خود و بگوشت
عاقبت کار ایشان از نصر و عون الهی بر ایشان باین برسیل فرض و تقدیر است گو ای که گفت اگر واقع شود در آنجا
و در خیال اندر در استیضاح آنرا از فضا و تقدیر ادراخی فرستاده ام پس بتو از قصص حال کن آمانی اگر نمی شناسی
کتاب را پیش از تو زیرا که این قصص محقق اند نزد ایشان و ثابت اند در کتب ایشان موافق با آنچه انکار کرده ایم
مستوفی در ادق تحقیق حال و اشهاد است بآنچه در کتب متقدم است و بیان آنکه قرآن مصدق است
بر جزیر که مدائن کتب است یا مراد هیچ رسول و زیادت تشبیه است نه امکان وقوع شک و لهذا
در وقتی که نزدی کردین آیه گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا شک و لا اسال گفت ابن عباس
بجمله میگوید که شک نکرد آنحضرت بچیز زدن سوال نکرد هیچ یکی از ایشان را گفت بنده من عبد الله بن مسعود الدرر فی شرح

را یقین و محروم از شک و شبهه که مراد اینجا از شک آن منعی بظاهر است که منافق تصدیق و یقین است بلکه انحاء است
 بر پیش از معاینه و مشاهده که موجب اطمینان قلب میگردی باشد و نه در حدیث سوال خلیل جلیل که در حق کتب حق است
 است شک نام کرده است اینجا که بطریق تو اضع ضرع و در خلیل فرمود سخن حق باشد که منبغی که تو زیادت یقین و اطمینان طلبی
 پس این کتاب باحوال و اخبار نبوت تو علم یقینی دارد که حکم عیان مشاهده دارد و قاضی اوله را حاصی است در حصول
 طهنا آنحضرت ز دست می شد سوره سچ اسم ربک لعلی الذی را حجت کریم این بذات فی الصفه الاولی صف ابراهیم
 و موسی و قصه نبایم داری وجود و حال موافق این آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر داده بود و طلبید آنحضرت صحاب را
 و اعلام نمودن این قصه بایشان و دید این معنی است و گفت آنحضرت بعد از ظهور عجز و شهادت رسول الله نیز ازین باب
 است فاقم دین الله التوفیق و هو اعلم و اما آنکه میگوید که خطاب در این اثر که فرغ آنحضرت راست از سامعین
 که اینجا نیز گویند که خطاب در حق گفت که شک نیز چنین است و تقریرش آنست که مردم در زمان شریف وی سفر و قریه
 مصطفیان و مکه بان و منافقان که شک داشتند در کار وی خطاب کرد حق تعالی ایشان بطریق خطاب عام که اکثر
 بصیوة واحد برانته و گفت اگر هستی تو ای مومنت در شک از این فرستادم بر اینم خود که محمد است صلی الله علیه و سلم
 که این کتاب نشانه دلالت کند بر صحت نبوت و نسبت انزالی ثبات است بر آنست را چنانکه فرمود از حق انبیا
 نور انبیا و چون ذکر کرد حق تعالی برای ایشان خبر که ای ای که اندان شک را از ایشان فرغ کرد و ایشان را از آنکه از حق
 بقسم ثنایی شوند که مکه بان اند و گفت و لا تکلون من الذین کذبوا بآیات الله فکلون من الحاسنین و قول حق
 و الذین اتیانهم الکتاب لعلهم یعلمون ان منزل من ربک بالحق فلا تکلون من الحمرین انهم یعلمون انک یا ابا عبد
 کل ایچ لایستی لا تکلون من الحمرین من شربت خطاب می کند خود را و بود حمل خطاب بر آن حضرت است قول حق
 که بعد از این فرموده است قل ایها الناس انکم فی شک من دینی الایة فذکر ما قوله تعالی و لو شاء الله لجهنم علیها
 سکون من الجاهلین و اگر بخواند خداست که جمعی کرده اند میان بر هدایت پس باش تو از جا که گفت قاضی عیاض
 نه است که ما را شایب بلکه اگر خدا را تعالی جمع کند ایشان بر هدایت زیرا که در وی اثبات جعل بی صفتی است
 قدر و عز و جل صفات خدا باین نیست بر انبیا مقصود و عطا است صلی الله علیه و سلم با آنکه تشبیه نمکند در امور خود
 بسایه جانان و نیز در آیه و لیسیت برودن او صفتی که نبی کرده است و از او بودن بران صفت بلکه اگر کرده
 است باقرم صبر بر اعراض قوم و دعا گفت ایشان و آن که بیرون نیاید از صبر و ثبات تا نزدیک شود حال احوال
 ایجا بلان اینست که در جرح حکاه ابو بکر بن مرق و بعضی گفته اند که این در حق خطاب است یعنی نباشید شما
 جانان چنانکه در مواضع دیگر گفته اند و شل این بسیار است و در آن مجید و مجنون در قول و فعل اکثرین الله

نوتفان

عن سبلهم ولو غير اوست چنانكه گفته است و قوله الذير كبر والاية وحينئذ انشا الله يختم على قلبك لمن اشركت بطعن
لكم في الاشغال ان ما بهر جا غير اوست صلى الله عليه وسلم چنانكه گذشت و الله تعالى از مني مي گندارد ابراهيم خايم و حاله نكاه او
و وقوع نكاح چنانكه گفت و لا تظروا الذين يرون اياته و حاله نكاح انحضرت هرگز نظر نكند و انشا الله و نرازه از من خود نبود
از غلمان و قول اي حانه و ان كنت من قبل من الغالين مراد از غلظت از آيات حقست بلكه مراد غلظت از قصه ريبست
عليه السلام را كه خطور نكرد هرگز در دل او نرزد بگوشن هي حلي الله عليه وسلم و ذلالت مگر وحي الهي تعالى و اما قول اي حانه و اما
عكس من الشيطان نزع فاستغذ بالله ظاهر ابراهيم است و نزع و دو سه شيطان در انحضرت صلى الله عليه وسلم نبرد و لكن
مراد قصه شيطان براي دوسه صرف الهي تعالى از مني آنست كه اگر سبب از ترا غصب منكر است
كردد بزرگ اعراض از ايتان و در اقبال بر ايتان پناه جويند اما انحضرت دارد ترا از مني نزع و مني حركت است چنانكه
گفته است زجاج پس امر كرد خداي تعالى حبيب خود را كه چون فرو و آيد بروي غصبي بر دشمنش يا قصه شيطان با غراي هي از دشمن
خاطر و داس استاده كند هي تعالى تا كفايت كند امر او را و با شكر آن سبب تمام عصمت دي كه سبط گذرد نديد او را
صلى الله عليه وسلم و قدرت نكرد بركه دلوي عبادي پس لكه عليم سلطان است و قول ربي تعالى ان الذين اتوا
طاعت من الشيطان نكروا فادام مصرون غيرهمين مختص بود يا مخصوص غير انحضرت خواهد بود و قول ربي تعالى و اما
الشيطان ليسان غير نزع است و صحيح نيت كه تمثيل و تصور كردد شيطان انحضرت در صورت ملك تبليس بروي نذر
اول رسالت و نه بعد از انست الهي كه بر اظهار صدق رسول گفته است تعاضاي اين ميكنيد بلكه معلوم هي كردد بنه را
عليه السلام كه گفته مي آيد لو اهلك است و رسول خداست يا عالم ضروري كه پيداي كند او را هي تعالى در و يا باري كذا
هي را نراند ز دوي و تحقيق اين سان در بر دوي بايد و تمت كل ربك صدق قائم عدله لا مبدل لكلماته و اما قول
وي حانه و ما ارسلنا من قبلك من رسول الا باي الا اني اذا امني اني الشيطان في امنيته بهترين مانجه گفته شده است در
و مشهور است قول جمهور مفسرين كه مراد نمي اينجا است و الله اي شيطان در دوي شمول از اينان بخاطر و او را نراند
امور دنيا برائي را تا دوي ابروي و هم بيان را در تلاوت دوي ياي در آرد بر افهام معلان از تحريف و تا اول قاسم جزا گذرد
ميكند و نسخ مي كند از الله تعالى كشتن هي كه و الله القاسم استباه را بچك و ثبات هي سازد آيات الله الكافي في التوابع الله
و كلام قوم دين مقام بديست و در شفا جبري آورد و اما قول انحضرت صلى الله عليه وسلم و قهلا قوم كردد و الله كذا الله
لا اله الا هيست كه و الله شيطان است پس معلوم ميگردد از ان سبط شيطان و سوسه هي را انحضرت و اگر ايشان در حال باش
رضي الله عنه كه گفته بود او را انحضرت صلى الله عليه وسلم هي انفلت فرماوت نكردد و نازل شد شيطان طالع را و خدا نديد
او را حاكم تفصيل آن در تفسير ايت الله تعالى در است و چون نرزد بقتل انحضرت صلى الله عليه وسلم ندينه بشا بر سبب هم

چنانكه
در اينجا
مذكور است

از صلوة و اماگرتنبه باشد سبب اینجیل از ادبی و بیان علی ترک صلوة در وی نیست بلکه فرض اشکال الحجاب بدفع
آن و اما علم حقیقه الحال و اما قول و تیمالی عبس قولی آن چاره الاعمالی لایته می گویند که ظاهرش بر همه است اثبات ذنب
آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که ترش روی نمود و اعراض کرد از این امر که تو هم که نمی بود و بطلب حق آمده و محل تذکره خوشت بود
و بکار که مستغنی از حق بود و پیش آمد و توبه نمود و التفات کرد پس تحقیق اشکات کرد و عتاب نمود بر آن جی که در
شان نازل این محوره در کتب تفاسیر مذکور است اما اثبات ذنب در اینجا تو هم محض است نه صورت عتاب بزرگ اولی
ظاهر میشود و بلکه اگر حقیقت حال این در مدرو معلوم و مکتوف آنحضرت می شد اختیار میکرد اقبال مراعی را و لیکن آنچه
آنحضرت کرد از تصدی و تلقی که بکار علی طاعت و تبلیغ احکام شریعت و استیلا تلبس الهام حرص بر ایمانی بود که
میشود و مرغ برای آنست نه مصیبت و مخالفت اردین آنچه قصه خواننده و خبر داده حق سبحانه و عتاب گویند که در جرح و مقصود
از آن تذکره و نصیحت است و اشارت است بلکه اشتغال بر عت و حرص بر اسلام این مقدار و این تیر هم زنده گردید
اعراض از مسلم لازم آید المبالغه و اعلام بسبب آن و اما علی الرسول الله المبالغه و حقیقت این امر که تو هم که مستغنی
دی اگر ندیدید و لیکن مخاطب آنحضرت بکار می شنید و شدت اتهام آنحضرت نبوت نشان دعوت می ساخت پس اقدام در
بر قطع کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از دحام در مجلس سبب اینها که آنحضرت بود و این مصیبت عظیم است پس معاندان
که تو هم ذنب مصیبت بود آنچه آنحضرت کرد صلی الله علیه و سلم طاعت و آوا و اجبای آن بود که در جرح و تادیب این امر که تو هم که مستغنی
میشود و ان چنانکه در هر بقول زور رسول و نداء و آواز و رای حجت نازل شد لیکن سبب عی و صدق نیت دی معذور است
داشتند و زنی نمودند و اما علم اما قول دی سبحانه عفا الله عنکم لم اذنت لهم نیز بطا بر هم است وقوع ذنب از رسول
علیه الصلوة و السلام زیرا که عفو مستدعی سبق تقصیر است و نیز در لم اذنت لهم استقام برای انکار است پس این اذن
مناقصین مکرر و غیر مضمی باشد اگر چه برای الهام رعایت تسلیم می شود تقصیر نمود بر انکار اذن و تقصیر غرضش از عفا
بسی بزرگ و نادر و شرفیابیت محبت و اکرام است و میگوید المبالغه که در رسول خدا و چنانکه کرده نشد اینها عفو از اسلام
و اذن می در منافقان پس عتاب کرد او را خدا تعالی بر آن جوابش آنست که عفا الله انما آتت آنست که بعد از
وقوع ذنب میباشد این عبارت است و ال بر باله در توبه و تقصیر چنانکه در وی بسیار خود میگوید و فیک عظیم میباشد نزد
عفو کند ترا خدا تعالی چنانکه در وی توبه حق من راضی با حق تعالی از توبه جواب میگوید از کلام من عاقبت بدتر از خدا تعالی
بشناس حق مرا و نیت غرض از یکلام مگر زیادت تجلی و توبه زنیات ذنب و تقصیر و عفا اینها غرضش از عفا
تقدیم آن بر طهارت عتاب شرعاً معنی و ال بر من مراد است بلکه چنانست که در حد و واقع شده است عفا هم که عن صدق الحق و الحق
عفو کرد حق تعالی شمار از کوه سپ و برده و حال آنکه زکوة در وی از نیت و عیب شده پس مراد آنست که لازم

لازم نیست بر تمام امام مغیری گفته اند بر یزید زینبیاست از ذنب نمی شناسد و اما عبد الوهاب
معنی عطاء الله عتق ایلم یزید ذنب گذارنی الموب اللدنیه و اما جواب از ثنائی که استقام برای انکار است
آن گفته اند که انکار و عتاب بزرگ اولی و افضلست و بعضی گفته اند حق تعالی خصمت کرده است او را و از آن
برخواهد فرموده است فاذا استاذنک لبعض شأنهم فاذن لمن شئت منهم پس تفریق کرده است اما ابو جعفر علی
و سلم بخیر گردانیده است او را بطریق عموم در دو باب از نقطه نقل میکند که گفته است رفته اند جامع که آنحضرت صلی الله علیه و آله است باری
شاد و کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخیر بود چون از کوفه در میان اعلام کرد وی جان را اگر از آن نمی کرد می توانست خود را
از جهت اتفاق ایشان در محنت نیست بر وی و از آن کوفه ایشان را بیتی و اما قولی می چنانچه و لولا ان شکان لهدت ترکین بهم
فتاک ضعف الموده ضعف المات الایه نیز موافقت وقوع میل کردی رسول صلی الله علیه و سلم بیکان بخار و وقوع
عذاب بر وی شد عذاب لیکن چون حق تعالی نگاه میدارد او را از این این مجوز وقوع ذنب است از حضرت صلی الله علیه و آله
علیه و سلم و این قوم ساقط است زیرا که معنی آنست که اگر ترشیت الهی عصمت وی نمی بود نزدیک بودی که میسر
بیکم طبیعت باتباع مراد ایشان ولیکن دریافت تر عصمت ما منع کرد که نزدیک ای بر کون خصوصاً که وقوع آن از تو
محرکت در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم قصد نکرد با جایت ایشان میل نکرد بدین با قوت و اجابت و خود گذشت
که سخن در وقوع عصمت است شروع از حضرت انبیا صلوات الله و سلم علیهم اجمعین در جواب از آن عطا و آن عصمت الهی
عطا اوست و عصمت باطل نمیکرد انداخته و منع نیما از ذنب را عطا بلکه مانعی آید از صدور آن بجز عطا الهی باشد
در عا که ایشان معصوم اند از ذنب معلوم شد که آنحضرت ثابت ماند در کون نکرد و درایت مبالغه است در کمال اظهار عجز و تقوا
آنحضرت و حفظ عصمت و محبت الهی مراد از آنست که در عتاب تحذیر و نه اظهار و اما قولی می چنانچه در ساری بر میان کانیان
بگوید امری نمی بخشد فی الارض تری و در عرض الذی را و الله بر الاخره الی قوله عظیم این نیز من جمیع عتاب تحمل کرده اند
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سیران بعد از اذیتا کرده بشاورت ابو بکر رضی الله عنه در قتل جنانکه
عمر رضی الله عنه بدان اشارت کرد و این با جهاد و بوجوب آنکه امری از جانب حق سبحانه و عز وجل باشد
و عطا در جهاد و شریعت جایز میدانند ولیکن تفریدی بران جایز نیست در آخر این صواب است اظهار میکند
چنانکه در اصول فقه ذکر کرده اند و تفصیل کلام آنست که سلم در حدیث عمر بن الخطاب هم آورده گفت
چون نرسیدند و خدا تعالی شرکان را بفرزد و در کشته شد از ایشان عتبا و کس و سیر ساخته شد نه عتبا
کس نشاورت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان ایشان با ابو بکر و عمر و علی رضی الله عنهم گفت ابو بکر ای ای
اعلام و برادران خویش عهد و پندی می آنست که بگریزی از ذنب فیه تلباس و لا یجزم از ایشان از اموال

مله قوت و توحید
 انما انرا خدا تعالی و باشند ایشان بازوی دولت و نصرت
 ما پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمن که توبه را می نیرنی ای پسر خطاب گفتم بخدا سوگند راست می گویم
 او بفرمودت را می شناسی که بکش مرثی را و بفرما مرا تا بکشم فلان را اشارت کردم بخویشی که او را بود و بفرما علی
 در حق تعالی را که بر او بود و بفرما خمره را که بکشد فلان را تا باند خدا تعالی که نیست در دلهای ما دوستی مرثیگان را
 مع دست داشت و اختیار کرد آنحضرت را ای ابوبکر را خوش نیامد او را ای من گفت از ایشان خبر را چون فردا بخدمت
 رفتم دیدم که نشسته است و ابوبکر نزد اوست و در نوشته گریه می کند گفتم یا رسول الله خبره مرا که چه خبر ذکر کرده
 ترا باز ترا مسامح می گیرم و خود گریه را بگریه و اگر نایم تکلف کنم و در خودم در گیرم که درم پیش گفت آنحضرت صلی
 علیه و سلم بجهت آنکه عرض کرده شد بر این توان خدا و تحقیق عرض کرده شد بر این غلبه ایشان از بزرگواران است
 کرد در حق که نزدیک بود پس فرستاد خدا تعالی ما کان لینی ان کیون سری حتی یختم فی الاضواء انکار
 کردی مراد ایشان در قتل در جنت یعنی پیغمبر را باید که چون اسیران در دست وی میفتند بکشتن ایشان را و مبالغه
 کرد و کفر و کفر و شوم کرده آن غالب شد و سلام و عزیز شوند اهل آن تریبون عرض الدنیا و الدنیا و الاخره و بجا آید
 را که غنیمت و اموال است و بخواند خدا آخرت را که قوت در اسلام و قربانی که در آخرت بیان مرتب خواهند و
 من این سبق که می آید از خدا تعالی عظیم و اگر نبی بود حکم الهی که در آن زمان است که مجتهد را بخطائی می گردانند میرسد شما را
 آنکه کرده و اختیار خود را عذاب بزرگ و در حدیث آمده است گفت آنحضرت را که انزال شد بر ما عذاب نجات
 از ما که عیسای یهودی را بجا عذاب است بر آنحضرت و تهدید است بذاب آن می باشد که در وقت صبح
 میگوید که نیست و اینجا از ارام زب بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم بلکه درین بیان چیزیست که مخصوص گردانیده
 بر سایر انبیاء علیهم الصلوٰه و السلام که نیست این چه پیغمبر را غیر تو چنانکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 انتبی وی خواهد بگوید که اینجا از آنحضرت است از انبیاء علیه و علیهم الصلوٰه و السلام و اما آنحضرت را در دست
 و خدا گیرد و خدا از جلا غایم است و میگوید اما قوی و تعالی تریدین عرض الدنیا بجهت گفته اند که مراد با خطا
 دنیا را ازین دو شخص است غرض او برای غرض دنیا تنها و تنها میگوید از آن نیست مراد این است آنحضرت و
 احبابی بکار روایت کرده شده است از صحاب که این آیه نازل شده است هنگامیکه هنوز مشرک
 گشته مردم بدین جمع غنایم و باز آمدند و قتال تا آنکه رسید عرضی از حضرت که در دفع ایشان چنانکه در واقع
 انزال شد بر ایشان حکم من بید الدنیا و حکم من بید الاخره و اما قول
 نازل آیه یعنی گفته اند من او است اگر سبقت نمی کرد از من که عذاب

شماره اول و جلالت می کند کلام را بر احصیت نموده است و بعضی گفته اند که اگر نمی بود ایمان شما بقدران که مراد بکتاب حق
اوست که مستوجب شده اید شما بوی غفور و صغیر عتاب کرده می شد بر غنایم یا مراد آنست که اگر ننگ داشت در لوح
مخوف که غنایم حاصل است و اینهم نفی ذنب و محصیت میکنند زیرا که فعل خبری است و محصیت نمی باشد و لهذا
گفت وی جهان در آیت اخیر نه انما غنم علی لایطیبا و بعضی گفته اند بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و اصحاب رضی
عنهم نیز گردانیده شدند در قتل و خدا و تحقیق روایت کرده شده است از علی رضی الله عنه گفت که هر چند در لوح
صالحی بر علیه و سلم در بر و گفت میگردان صاحب بخور در مسکن اگر خوانند قتل کنند و اگر خوانند خدا گیرند برین شرط که
شوند از ایشان در سال آینده هفتاد کس یا ننگ گفته اند از صاحب اختیار کردم خدا را و نوشته شوند از ما و تحقیق واقع
قتل هفتاد کس صاحب بفرموده این دلیل است بر نیکوایان که بگویند که آنچه اذن کرده شدند بدان پس محصیت نباشد
و بعضی گفته اند که اگر چه میگردانیده شده اند در قتل و کین قتل و انجان اصل بود پس عتاب کرده شدند بر این بیان
کرده شد صفت اختیار خدا و تصویب اختیار ایشان و لیکن عاصی مذنب نیست هیچ کس را و ما قول و تکیه و تکیه
علینا بعضی از قایلان از حد ناسی الامین هم قطعاً نه الوتن میفرماید اگر آدمی کرد و در میان چیزی را قوال از پیش و در هر چه می
جانب بدین رای بریم که گردن در او پاک می که دانیم او را کفایت است از عذاب خدا که می کشند ملک بر سبک عصب
به آرزو این میانه است در صدق و می و نگاه داشتن حق تعالی او را از کذب و افترا و لیکن در عیارت آنها سطوت
و غلبه رویت است و با وجود تشرف و تکریم بغیر ملک اند و این ناشی است از کمال محبت و اتمام بحال وی و در
حقیقت توفیق است بمقتضای آن که ابان تا پیش از شهادت و صل تا عود بماند که ساجا گفته شد که ما را آن نگاه می
در آنچه در عالم محیی و محبوبی از ناز و نیاز بگذرد و ما قول و میانی ما کنت ندی ما الکتاب و لا اله الا الله و بعضی گفته اند مراد از
تفصیل احکام ایمان صفات اوست چنانکه در قرآن مذکور است چه وجود این بعد از ارسال موضع دینی شریعت است
و تحقیق نشسته رسیده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نبوت توحیدی کرد خدا را و دشمنی می داشت و نایب عبادت
انها را و چه عذری که در روز شراب خورده و با وجود آن نمیدانست شریعت را که نشسته نموده است حق تعالی بر زبان خود روایت
بقول و تکیه ما کنت ندی ما الکتاب لا اله الا الله یا ادراده ایمان بمخبر تصدیق و اقرار و بعضی گفته اند مراد دعوت بایمان احکام
و بعضی گفته اند که این از باب صفت است یعنی ما کنت ندی ما الکتاب یعنی نیکوایان یعنی نیکوایان که ایمان خواهد آورد و در انجا
و آثار این معنی بعد است از سیاق و سباق حدیث و الله اعلم بالحق و لا اله الا الله و اما سبب تمام در ذکر آن
صلی الله علیه و آله و سلم در کتب سابقه و تفسیر و تحیل وی و اخبار رسالت وی و کرامت و کرامت و تحیل و آثار علماء
این کتاب بیان احوال و تفصیل ظل الله تعالی الذین یعنون الرسول الفیض الالهی الذی یجود علی عباده عنه

نسب

و بعضی گفته اند که این از باب صفت است یعنی ما کنت ندی ما الکتاب یعنی نیکوایان یعنی نیکوایان که ایمان خواهد آورد و در انجا
و آثار این معنی بعد است از سیاق و سباق حدیث و الله اعلم بالحق و لا اله الا الله و اما سبب تمام در ذکر آن
صلی الله علیه و آله و سلم در کتب سابقه و تفسیر و تحیل وی و اخبار رسالت وی و کرامت و کرامت و تحیل و آثار علماء
این کتاب بیان احوال و تفصیل ظل الله تعالی الذین یعنون الرسول الفیض الالهی الذی یجود علی عباده عنه

فی التوریت و انجیل ایمرم بالاسرار و منہم عن النکر الایات ذکر شریف انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در کتاب سابقہ بسیار
 است و خاصہ انبیاء و رسول علیہم الصلوٰۃ و مجالس ایشان مصروف بود بکثرت خاتم الانبیاء و چون حق سبحانہ ذکر و شریف
 بحضرت وی کرده و لاجرم ذکر شریف او را بایشان بطریق اولی کرده باشد من حسب شیئنا اکثر ذکرہ و این تکرار دل
 و دل است بر صدق انحضرت کفر میدہر بکتابت احوال و صفات وی صلی اللہ علیہ وسلم در کتاب بیہود و نصاری الزام
 ایشان بر آنکہ اگر مطابق واقع نمی بود موجب نفرت و تکذیب ایشان میشد مگر انحضرت را در تحقیقت دانست و شناسائی
 با احوال انحضرت و صدق نبوت وی از بود و نصاری کسی بود کہ در توریت و انجیل و صفت او را خواندہ بودند و در مدینہ بہر آنکہ
 سعاد طاعت وی و دیدن نشان علامات ظهور وی صلی اللہ علیہ وسلم درین مہرہ نشسته بودند و ہمیشہ قنطریل و کونکبوت سیر میگردیدند
 صلاہ علیہ وسلم بود و در انصاریہ معادات و مخالفت داشتند بعفت و عیسی صلی اللہ علیہ وسلم استقامت و استقامت نصاری نمود
 می گفتند کہ نزد یک رسیدہ است کہ در سایہ دولت پیروزان زمان دمار از روزگار بشمار آید و بدین طریق در وقت گذشتن انعام
 و صیت نامہای نوشتند و بر سران یسیر دزد وی گفتند کہ سلام با انحضرت وی بکنید و بگوئید کہ اگر استیاق تو جلیلام و
 با این تو با عالم فہیم تو کہ تعالی بفرمودہ که ما لیرقون انباریم می شناسد این کا فران انحضرت را چنانچہ می شناسند باین خود کہ
 بود و آنہا علم لینی مشہور می راز بخلایک ایران کہ علم باہنا بسامع و اخبار است و لکن چون انحضرت را در کتاب شہادت بایشان
 و کارش در ہر و عی و تکذیب می دند و کفر و زندقہ و دیدہ و دہستہ براہ کتمان حق رفتہ تحریف و تلویح کتابت و از نہایت دنیا و جہان را سست
 بیک اصل خسارت و شہادت و ذلت و ذر رفتہ و با وجود تحریف و دلائل نبوت پیغمبر ما و اعلام شریف و صلی اللہ علیہ وسلم در کتابت ایشان شرح و
 بیاض است و گفته اند کہ نام حضرت زبان سریانی شفع و شفع بمعنی محرز کہ شفع زبان ایشان بمعنی حرارت و چون میگنیز خضار را می نیز شفع است
 انحضرت و چون شفع بمعنی حرارت و شفع بمعنی حرارت و احوال و صفات و علایق و آثار نبوت و شفع بمعنی شفع و شفع بمعنی شفع بود و در علم
 کہ حضرت بدینہ سورہ قدوم آورده عبد اللہ بن سلام کہ از اخبار شہان یہود و از اولاد یوسف علیہ السلام بود کہ در اہل کرب و از زمانہ
 خروج انحضرت را بکہ شنیدہ بودند نظر حصول سعادت تھا و شریف وی بود و کہ بود کہ شفاق تعاقب بودیم و لاجرم ہی تھا
 دیدیم و از جہان رقم و چون بقا شریف شرف شرف گفت انحضرت تو ای ابن سلام عالم اہل شرب گفت ہم فرمودہ سوگند میدہم
 ترا ای کہ فرستادہ است توریت را می ای توصیف مرا در کتاب خدا گفت ہم گواہی میدہم کہ تو رسول خدای خدا طاعت و عذاب
 کنندہ هست و غالب کنندہ دیر است بر برادران بدستی و راستی من می نام صفت ترا در کتاب خدا کہ با تو خلایک کہہ گفتہ است
 یا ایہا النبی انما ارسلناک خالدا و ہمیشہ از دنیا بدستی ما فرستادیم ترا شہادت بر امت بہ صدق و تکذیب نجات و بلا کائنات و فیض
 دہندہ مطیعان را بخواہ ترسانندہ عاصیان را بخواہ عزیز الامید و نیاہ را میازا کہ مرا و بدین عرب کہ اکثر خط و کتابت دراز
 تعلیم و علم ترا نزد وی صلی اللہ علیہ وسلم است و پناہ تاملہ عالم است تخصیص لعرب بکثرت بعثت وی در این حق قربت ایشان

نیز آمده است که فرموده است وی شکر گذاران بپندم و بخادی خوشی و ناخوشی میگردانید و در بلای و دگرگونی
در برستی رعایت می کند آفتاب برای غار و چون در سرد وقت نماز می کند اگر چه در خاک رویه باشد از زمین بلند
ساقها را خود و وضو کند بطواف اعضا خود منادی یعنی مودن ایشان ندای کند در جوار آسمان یعنی برای ایشان
ایشان در قبال و در نماز یکسان باشد ایشان را در شب زعفران باشد چون زعفران زنبوری را در زمرها اودا شب
است و در روایت ابی برره آمده که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گفت چون نزدی کرد بر کسی قدرت
و خواند از آیات در وی ذکر این است میگفت خداوند منی بام در الواح امتی را که ایشان را خرد و بعلقی یعنی
آخر در وجود سابق و فضل شفاعت کرده می شود بر ایشان و می بارد آب بر کاه ایشان بخیل های ایشان در
سینه های ایشان است می خوانند آنرا از بر بخیزند غنای می گردانند صفات را در کلمات خود و این را خواص این است
که آسان کرده شد کار ایشان در حلال شدن ایشان غنیم و صدقات بر خلایق ام سابق و چون قصد میکنند یکی از
بدی را و نیکند آنرا نوشته نمی شود و چون میکنند بد را نوشته نمی شود یکی بدی و چون میکنند نیک را نوشته نمی شود یکی
داده نمی و در ایشان را عالم اولی و آخر و میکنند ایشان هیچ حال را و در بعضی روایات آمده که موسی علیه السلام از او توبه تیر بر می کشید
صفت ازین است که در آخر زمان باید ذکر کرده و گفت خداوند اگر دان او را نیست بمن قرآن که یا موسی آن است را است تو
گردانم آن است آخر خواند و گفت موسی یا رب پس گردانم آن است محمد پس از شد موسی را نزد این کلام این در صفت که یا موسی
یا مصطفی که علی الناس بر لاتی و بکلامی محمد ما یتیک و کن من فکر پس گفت موسی علیه السلام خداوند آنرا شد
و ابوالعزم از امام بن عبد الله بن عمر بن الخطاب راایت کرده که مردی نزد کعب جبار گفت که دیدم در منام گویا مردم جمع کرده شده اند
بر احباب پس خوانده شدند انبیا و اعدا بر بنی امت و دیده شد هر بنی را و نور و هر یکی از متابعان را یک نور که می رود
با وی پس خوانده شد محمد صلی الله علیه و سلم و بود در هر یک او را که دیدن و بود نوری در هر یکی از متابعان او را و نور گفت
گوئی وی در سیاق که آنرا در منام خود می بیند ترا که حدیث و خبر کرده است ای مرد باین حدیث گفت سوگند خبر که
نیست خدا خدای من این را در منام خود دیده ام پس سوگند خود که سوگند بخدای که بقای کسی بدست قدرت است
این صفت محمد است او صفت انبیا و امت های ایشان است در کتاب خدا و گویا که در تورات خوانده آنرا و اصل اخبار
سبق علم بود با صدق و نبوت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و عباد و انکار این شرار بعد از ظهور انبیا و برگزینی که
توفیق و هدایت قرین حال ایشان شد می شمارت همیشه ذکر آن حضرت را که توبت بر می گشتند و تکرار میکردند و اولاد خود را علم
می نمودند و طایفه شریف او را بیان میکردند و خروج او را بعیت او را تعیین می ساختند و می گفتند که خروج او را که به رحمت پدرش
خواهد بود و چون بموت شد راه حید و عباد رفته گفتند که این آنکس است که ما خبر میدادیم از وی و در صفات

نزد ارباب و یقین میکردند اما در تورات بعد از حذف و تحریف و تغییر و تبدل و خیانتها که این اشعیا در آن ایامات
 کرده آمده است که تجلی کرد حق سبحانه از سینا و بافت از سلو و افکارش از هزاران سینا نام گوشت که او را مکتوب
 و مکتوب بنشیند که تجلی کرد حق تعالی بگوید و کلام کرد بوسی علیه السلام و ظاهر شد در وی نبوت او و انوار
 شد بر وی انجیل و فاران اسم عربی است و نام جبال بنی هاشم است و در یکدیگر یکی از آنها حضرت
 صلوات الله علیه سلم تعبیر و بدو وی در وی شد و آن که کوه است یکی ابو قیس است که کوه دیرین المادان است
 و در مقابل تحقیق نیست تا بطین وادی و در شرقی آن که متصل قیامت شعب بنی هاشم و در وی مولد
 انحضرت است بقول مشهور و ابن قتیبه که از علماء ارام است و کتب سابقه خوانده و ترجمه کرده در اعلام النبوة
 میگوید که در اینجا هیچ غرضی و خفای نیست بر کسی که تدبیر و تامل کند در آن زیرا که چنانکه ثابت شده است که تجلی
 خدا از سینا انزال تورات است بر موسی علیه السلام بطرسینا و اشرق و یقالی از ساعیر انزال انجیل بر عیسی
 و وی علیه السلام سکونت می کرد در ساعیر بارض خلیل بقریه که او را ناصر گویند و باین جهت تسمیه کرده اند
 تا ابیان او را انصاری و چنانکه ثابت شد که در ادب اشرافی حق سبحانه از ساعیر انزال انجیل باشد بر عیسی مجتبی
 است که استعلا او و انجیل فاران باز انزال قرآن باشد بر محمد صلی الله علیه و سلم و ان حال مکه است و سنت خلافتی یا ان
 و اصل کتاب در آنکه فاران مکه است و اگر دعوی کنند فاران غیر مکه است و در نزول آن از آنکه اقرابینان گنیم انبیا
 در تورات که با یکدیگر گنید و احرار و اسمعیل را در فاران گویند راه نمایند و یکدیگر را بر موضع دیگر آشکارا شد خطرات
 از وی و نام وی فاران است و پنجمی که فرستاد او خدا تعالی تا بی لایعبار هیچ و بنامید ما را در این کلمات مشکف
 شد و آشکارا گشت مثل ظهور و کشفان دین اسلام ایامید که آشکارا و فاش شد و بی در شارق و منار
 مثل آشکارا و فاش گشتن دین اسلام و نیز آمده است که خطاب کرد پروردگار تعالی در تورات به موسی
 علیه السلام در سفر خاس که بر روی گایه پیامی کند و برپا میدارد بر آنی اسرائیل پنجمی از برادران تو و در آن
 از برادران ایشان می گوید نام کلام خود را در آن و می پس میگوید مرا ایشان را برتر که مرا کم احاطه و احاطه است
 خبری را که تکلم میکند وی اتمام می کشم از وی و درین کلام دلالت واضح است بر نبوت محمد صلی الله علیه و سلم
 زیرا که موسی و قوم موسی که بنی اسرائیل اند و برادران حق اند و برادران ایشان ابنا اسمعیل و اگر این بنی موسی و از
 ابنا تاحق بنی اسرائیل باشد و ایشان می شود و نه از برادران ایشان و اگر گویند که بنی اسرائیل برادران بنی موسی
 اند پس طلاق اخوت بدست بخدمت گویم که باین تقدیر دروغ می گردانند شما تورات را از برادران که مکه است
 در تورات که قلم شد در بنی اسرائیل پنجمی به مثل موسی و در ترجمه دیگر از تورات آمده که مثل موسی

قائم نمی شود و بی اسرائیل هرگز پس باطل شد قول بعضی یهود که مراد باین بنی موعود یوشع بن نون است زیرا که یوشع نبود کفر
 موعودش مثل وی بلکه قادم او بود و حیات او و مکه و مویزد دعوت او و بعد از وفات او پس چنین شد که او باین بنی موعود
 است صلی الله علیه و سلم که کفر و مشرک بود و مائل بود در نصیب موت و تدبیر عجزه و تشبیه حکام و اجرایی شریعت
 سابقه و خود صندرج لایل ابراست کنی موعود که نیز آخر الزمان است محمد صلی الله علیه و سلم که در آن شک و شبهه را محال
 نیست گفته اند که قول او کفر مودی هم کلام خود را در دوزخ می و وضحت که مقصود باین محمد است صلی الله علیه و سلم زیرا که معنی
 این است که وی کسی که بسوی او بکلام خود و لطف میکند بوی چنانکه شنیده و فرود نمیرسد بسوی او صحت و احوال را که
 ایست نمی خواند مکتوب را فصل اما در اینجا نیز ذکر کرده است این طغریل گفته است اینجا کیکی از خواری است در اینجا
 خود از مسیحی که اگر گفت من طلب می کنم از خود که بد بشمارا فارقا قلیط دیگر اگر ثابت ماند با شما تا مدتی روح حق است
 تعلیم میکند شما را بر چیزی که گفت پسر روزه است کنایت که در اوقات خود می آید بعد از آنکه فارق قلیط روزه میگردد و بر
 شما اسرار را تغییر میکند بر چیزی را وی گوی میسر بر برای من چنانچه گوی میسر من بر آید من برای شما مثال
 را و وی می آید تا ویل از آن ملو و ویل قرآن است که تحمل تا دیلات و معانی بسیار است نکات است و دیگر فارق قلیط که فارق
 اهل عالم که بشنیده اند اگر اجابتی کنند و دوست می دارند بر نگاه دارند و صیت مراد طلب میکنم بر خود که بد بشمارا فارق قلیط
 که باشد با شما تا نهایت و در وی تصریح است آنکه خدایتعالی میفرستد بسوی آن کسی را که قائم می شود در تبلیغ رسالت پروردگار
 و نسبتاً خلق مقام می و می باشد شریعت و باقی و جمله ابد الهی است همچنین کسی غیر از محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و اختلاف که در عالم انصاف و تفسیر فارق قلیط و بعضی گفته اند معنی حاد است و بعضی گفته اند معنی مخلص اگر وقت گیر این است
 در معنی مخلص پس مخلص کسی است که آید برای خلاص عالم و بر وفق غرض ما است زیرا که بر بنی خلاص کننده است است از کفر
 و شایسته امر یعنی از قول مسیح و اینجا کسی آمده ام بر آنکه خلاص کنم عالم را و چون ثابت شد که مصدق کرده خود را که خلاص
 عالم است و سوال کرده است پدر را که بدید ایشان را فارق قلیط دیگر پس مقتضی لفظ آنست که دلالت کند بر این که او را
 یک فارق قلیط گذشته تا فارق قلیط دیگری آید و اگر کنترل کنم که فارق قلیط بمعنی حاد باشد پس کلام لفظ قریب تر است
 از این گفت این طغریل از اینجا ترجمه کرده اند آنرا خیر صیت که دلالت میکند بر آنکه فارق قلیط رسول است زیرا که گفته است
 که این کلامی که می شنوید شما از من از آن نیست بلکه از من پدر من است که فرستاده است مرا باین کلام برای شما فارق قلیط
 که روح القدس میفرستد او را پدر من بنام من او تعلیم میکند شما را بر چیزی و وی ذکر میکند و پند میدهد شما را باین که
 گفته ام من آنرا برای شما پس ایست باینی واضح تر از این که فارق قلیط رسول است که میفرستد او را خدایتعالی نه خدا نیست
 و وی تعلیم میکند خلق را بر چیزی و دیگر میکند این را و اما اطلاق پدر این لفظی است محرف و مبدل و نا آشنا نیست کمال

این کلام را که در این کتاب است
 از آنجا که این کتاب است
 از آنجا که این کتاب است

تزو بهل کتاب برین اشارت است برورد کار سجد و تعالی زیر کلاه تقظیم است که خطاب میکند بوی محترم
را که استعداد میکند از وی علم را و مشهور است مخاطبه نصاری علمای دین خود را با یار و دانه همیشه بودند بنی اسرائیل
که میگفتند سخن بنیاد اله از جمله و فهم ایشان از خدا و اما قولی میفرستد و او پدر بنی نام را اشارت است به شهادت
علیه وسلم مراد اصدق و رسالت و با پی متضمن است قرآن مزبور وی خنیزری را از انچه افر کرده شده است در امر و در زجر
دیگر از انچه آمده است که گفت هیچ نمی آید فارقلیط تا نیروم من وقتیکه باید فارقلیط تو خج وقت بد میکند عالم را خطیه و نگار
وی از پیش نفس خود خیز کشیده می شود از وی و کلام میکند ایشان را بدین سیاست می کند ایشان را با حق و خبر حق
ایشان را بجاوداد و در روایت دیگر آمده میگوید وی از پیش نفس خود بلکه تکلم میکند بهر چه می شود یعنی از خدا گرفتار
است او را چنانکه فرموده است در حق وی صلی الله علیه و سلم و ما یطوع عن الیه وی ان بر الاذی وی و گفته است که
تحمید میکند مراد بزرگ میدارد نشان مراد واقع تحمید نکرده است مسیح را چنانکه محمد صلی الله علیه و سلم کرده است
کرده است او را رسالت و پاک گردانید او را و مادر او را از انچه نسبت کرده اند با ایشان است او دینهم صفات محمد
صلی الله علیه و سلم که مسیح خرداده است علیه السلام و گیت که تو خج کرده است علمای بنی اسرائیل را بر کتمان حق و تحریف کلام و
سج دین شمن قلیل و گیت که خبر داده بودند و خوب غیر محمد صلی الله علیه و سلم و در انجیل حق تعالی و می کرد بحسب
کتاب محمد و ایمان آبروی و لغزهای است خود را در کس از ایشان چنان ادراک زمان می کند ایمان کرد بوی ای سر بر تو ای
اگر نه محمد بوی آدم را و پشت را و دوزخ را نیا فریدی و چون عرش را ایجاد کرد مضطرب بود قدر ندانست پس بر
عرش نشست لا اله الا الله محمد رسول الله سالک شد و مواهب لیه از بیته از بن عباس آمد و می که چون چار و کافر
بود بخلافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد و سلام آورد گفت سوگند بخدا می که فرستاده است ترا بنی بر تحقیق نام و
ترا در انجیل و تحقیق ثبوت داده است بتو این قولی و بیته در دلائل النبوة از اول الامر با علی از شام بن الحارث
آورده که گفت فرستاده شدم من مردی دیگر به سوی بر قل قصیر روم تا دعوت کنیم او را با سلام و ذکر کرد تا
حدیث را و گفت طلیعه را بر قل شمی نزد خود پس آمدم بر و طلب کردم در صندوقی تقسیم از زانده و دو خانها
صغیر بود در خانه را با صغیر و پس کشاد آن صندوق را در بر و در حیرت سیاه را و گستره در و یک مردی تصویر کرده
نظر چشم بزرگ سرین دراز گردون مراد آگستوست بافته بهتر بن خلق خدا گفت شمی شناسید شما این صورت را گفت
ای نمی شناسیم گفت این صورت آدم علیه السلام است پس زانان کشاد دردی دیگر او برین مرد حیرت سیاه و در
یک سفید سرین چشم بزرگ حسن اللهی گفت شمی شناسید این گفتیم گفت این لوح منبر است علیه السلام و
دری دیگر و برین مرد حیرت سیاه در وی یکی سفید روی بنیاد سوگند گویم این رسول الله است گفت شمی شناسید این

نعم ای محمد الرسول است صلی الله علیه و آله پس گوییم در دعاست بر حق و نبوت گفت ای ابراهیم گفتیم نعم است
این را که تو صدی گویا او را دیدی پس نگر است ساعی در این صورت بستر گفت و ملازمین خربوت است و لیکن کنشانی کردی
تا او را بچند شهادت از علم و دین صدوق صورتی پیوسته است ابراهیم و موسی عیسی سلیمان غیریم گفتیم از کجا حاصل
شده است ترا این صورتها گفت آدم علیه السلام در خواست از خدا که بنماید او را نبیا را از اولاد وی پس فرستاد
مجدد کار تعالی صورتی ایشان بود و بودند اینها در خزانه آدم در خیم شمس پس بیرون آورد آنرا و از او تقریر نمود
شمس و بر اینان و ملازمین بود و در روز جمعه چهارم آمده که حق تعالی خطاب بنخبر از زمان کرده میفرماید فاضل
القدر من شفیقتک فایض شد نعمت دنیا و آخرت از دولت تو من اجل نواباک الله ملک الی الابد برای این برکت
داد خدا ایتها متر تا ناله فی الصراح فیض فاش شدن خبر و بسیار شدن آب و مال فتن رود در خیمه آب حیات
ستفید فیض ای شش و فایض جواهر و بسیار بخشش قلعه ایها ابراهیم در کردن حایل کن شمشیر خود را ای سرور
بنو کار نیکو ساز بر خزن کار با جبار دخت بلند که دست بوی نرسد حله ای عظیمه فان شرا یکم منتک
مقرونه بهیته عینک پس بدستی شرمته و حکمتی تو پوسته است بزرگی و ترستی است دست تو و سهیلک
و تیرای تو نیز کرده شده است و جمیع الامم بخون کشک و جیش آنها تمام بر روی قدرت تو مراد این فرمود محمد
صلی الله علیه و آله و سلم و فتمتی که فایض از دولت شیرینی کلاست که میگوید و کتابیست که فرود ستاده شده است
بر روی و سستی که نموده و ساخته است وی و در کلام قولی قلعه سفید دلالت است که وی نبی عربی است زیرا که
قلعه سیف نیست در امتی جز عرب که حایل میکند سیف را در گردنهای خود و در قولی فان شرا یکم منتک نص
کروی صاحب شرف است و در برای می شود سیف خود و بر میکند خلق را سیف بر حق و بر سر داند ایشان را از کفر
سیف صلی الله علیه و آله و سلم و نیز در زبور آمده است که داود علیه السلام نالید بر او کار تعالی و تقدس رب بفرستید
کنده سنت را تا بداند مردم که سیف شایسته است و این اخبار از حال سیح و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وجود ایشان است و مراد
آنست که خداوند از انحراف دست تا مردم را بداند و بخواند با کمال شجاعت نه ادا داشت داود علیه السلام که مردم در عجزی است
خواند کرد و نیز آمده است در ذکر داود و مراد آنست که صلی الله علیه و آله و سلم که خدا را بگریزند مراد را بر راستی و درستی در کردار او
گفته و بگریزند است مراد او است او را داده است انوار نص و داده ایشان را که است تسبیح می کنند او را در خواب و خود
و تکیه میکنند با آوازهای بلند و درست این شمشیر است نیز تا انتقام کنند خدا را از امتها که عبادت نمی کنند او را
و بنده میکنند ملک آن امتها را بقید او و شرافت ایشان را بعلیه او و در زبور دیگر آمده است که خدا تعالی ظاهر گزینده
است از صیقل که مراد بآنست که است تلخیص محمد مراد شایسته است و امامت داشته و خود را صلی الله علیه و آله و سلم و در زبور

تزو بهل کتاب برین اشارت است بروردگار سبحانه و تعالی زیر که لفظ تعظیم است که خطاب میکند لوی تعظیم معلوم
را که استعدا میکند از وی علم را و شهرت محاطه نصاری علمای دین خود را با بار و حایه و همیشه بودند بنی اسرائیل
که میگفتند نحن ابناؤ الله از چه بود و هم ایشان از خدا و اما قول می میفرستد او را پدر بنام من اشارت است به تهادت مصطفی
علیه السلام را در اصدق و رسالت و با چه متضمن است قرآن مزج و می تنزیه می را از آنچه افتر کرده شده آ و او را و در ترجمه
دیگر از اخیل آمده است که گفت هیچ نمی آید فارقلیط انیز دم من قتیله باید فارقلیط تو خ و تشدید میکند عالم را بخلیه و میگوید
وی از پیش نفس خود چیز کشیده می شود از وی حکام میکند ایشان را بدین سیاست می کنند ایشان را راجعی و خبر نمید
ایشان را بجاوداد و در روایت دیگر آمده میگوید وی از پیش نفس خود بلکه حکم میکند بر چیزی شود یعنی از خدا که فرستاده
است او را چنانکه فرموده است در حق می صلی الله علیه و سلم و ما یطعن عن الیهوی ان برالادی و می دانسته است که
تجیه میکند را و بزرگ مبارز نشان را و در واقع تجیه نکرده است هیچ را چنانکه محمد صلی الله علیه و سلم کرده را که
کرده است او را برسانت و پاک گردانید او را و او را از رانچه نسبت کرده اند با ایشان است او را اینهمه صفات محمد است
صالح علیه السلام که میخ خبر داده است علیه السلام و گیت که ترجیح کرده است علمای بنی اسرائیل را بر کتمان حق و تحریف کلام و او را
یع دین ثمن قلیل و گیت که خبر داده کجاولت و خوب غیر محمد صلی الله علیه و سلم و در انجیل حق تعالی و می گرد و عیسی
مکن محمد ایمان را بر وی و بفرمای امت خود را که هر کس از ایشان را در کار زمان می کند ایمان را بر وی ای پسر که بر توان
اگر نه محمد بودی آدم را و بهشت را و دوزخ را و یا فریدی و چون عرش را یا یاد کردم مضطرب بود و قرار نداشت پس بر
عش نوشتم لا اله الا الله محمد رسول الله ساکن شد در مواهب لیه زیه بیست و از بن عباس آورد و چون وارد کوفه
بود بلازم است آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد و سلام آورد گفت سوگند بخدا ای فرستاده است ترا بختی بر تحقیق یاق و
ترا در انجیل و تحقیق ثبات داده است تو این قول و بیست و در لایل النبوة از ابوالمامه با علی از شام بن العباس
آورده که گفت فرستادم من مردی دیگر بسوی برقل قصیر روم تا دعوت کنیم او را با سلام و ذکر کرد تا
حدیث را و گفت طلبید را برقل شبی نزد خود پس آمدم بر او طلب کردم و صد و بیست و یک خطیم را از او دادم و در خانه
صغیر بود و در خانه را با بی صغیر و پس بقاء آن صندوق را و بر او در حریاره سیاه را و گیت و در یکم در تصویر کرده
بنظر چشم بزرگ سرین دراز گردون را و اگر گیت است باخته بهتر بن خلق خدا گفت شناسید شما این صورت را گفتیم
انمی شناسیم گفت این صورت آدم علیه السلام است پس از آن کشاد می دیگر را و بر او در حریاره سیاه و در
یک سفید سرخ چشم بطن حسن الخ که گفت می شناسید این را گفتیم گفت این لوح غیر است علیه السلام و گیت
دری دیگر و بر او در حریاره در وی مری سفید روی ایخدا سوگند گویم این رسول الله است گفت می شناسید این را

فخر بن محمد الرسول است صلی الله علیه و آله پس گوید در کتب است بر حق و نبوت گفت ای ابراهیم است گفتیم نعم است
این را که تو جدی گویا اولادیدی پس نگارست ساعی در آن صورت بستر گفت و الله این خزنوت است و لیکن گشتی کردی
حاجت را چه نمود خواهی از علم و درین صندوق صورتهای پیغمبر آفتابیم و موسی عیسی سلیمان غیر هم گفتیم از کجا حاصل
شده است ترا این صورتهای که آدم علیه السلام در خشت از خدا که بنیاید اولاد انبیا را از اولادوی پس فرستاد
مردود کار تعالی صورتهای ایشان بود و بودند اینها در خزینة آدم در مخبئ شمس پس بر آن آورد آنرا و انقضای نمود
شمس بر دریا نال و لما در زبور در زبور چهل و چهارم آمده که حق تعالی خطاب بنمیز اخرازان کرده میفرماید فاضل
الغفر من شفیتک فافیض شرفه دینا و آخرت از دولت تو من اجل زبار که الله لک الی الابد برای این برکت
داد خدا حقیم تر از انابد فی الصراح فیض فاش شدن خیر و بسیار شدن آب و مال و حق رود در حقین آب و حیات
ستفیع ای شرف و فیاض جانور و بسیار بخشش تقه اهل البیاع در کردن حایل کن شمشیر خود را ای سرور
بند کار نیکو ساز بر آن کار و جبار درخت بلند که دست بوی نرسد خطه جبارة ای عظیمة فان شرف انیک و شتاب
مفروقه بهیمة عینک پس بدستی شرفتها و حکمتها تو پوخته است بزرگی و ترس است راست تو و سهامک
و تیرازی تو نیز کرده شده است و جمیع الامم بخون حکم و جمیع اتمها تمام بر روی تقدیر تو مراد این فرمود محمد است
صلی الله علیه و آله و سلم و نعمتی که فیاض از دولت پیغمبری کلامیت که سیگور دی و کلامیت که فرود فرستاده شده است
بر روی و سنتی که نموده و ساخته است دی و در کلام قولی تقه سفیک دلالت است که دی نبی عربی است زیرا که
تقلید یعیف نیست در حق از غریب که حایل میکند سیف را در گردنهای خود و در قولی فان شرف انیک و شتاب
که دی صاحب شرف و نبوت است و در برای می شود بیین خود و جبر میکند خلق را بیین بر حق و دیگر دانند ایشان را که
بعین صلی الله علیه و آله و سلم و نیز در زبور آمده است که داود علیه السلام نالید بر در کار تعالی و تقدیر رب بفرست
کنده سنت را بناید اند مردم که سیخ شرف است و این اخبار از حال مسیح و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وجود ایشان است و اولاد
آفت که خداوند از محمد را فرست تا مردم را بناید و بخواند با که میخ شرف است نه اولاد است داود علیه السلام که مردم در حق نبوت
خواند کرد و نیز آمده است در ذکر داود در آن حضرت اصلی الله علیه و آله و سلم که خدا میخواست بر گزیده است مراد را برستی و درستی در ذکر داود
گفتا و بر گزیده است مراد را و است او را داده است مراد نصبت و داده ایشان را که است تسبیح می کنند او را در خواب و خود
و دیگر میگویند با آوازهای بلند در دست این شمشیر است تیرهای انتقام کنند خدا را از امتها که عبادت نمی کنند او را
و نیز میکند ملک آن امتها را بقید او و شرافت ایشان را بطلان و در زبور دیگر آمده است که خدا تعالی ظاهر گردانیده
است از صیقل که مراد بان که است تلج وضع محمد و مراد شایع ریاست و امامت داشته و محمد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در زبور

وصل
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

درگاه آسمانی ملک می شود و جود می کند از دیار نادیدنی و از انهار تا انقطاع ارض می شنیدند اهل خیرایش از بزرگواری
خود می پسندد و شمنان او خاک را بر زبان می آیند و ارمالوک با طهارت و خواص خود سجده می کنند و سر بر زمین نهاده و فرو می نشینند
او است بفرمان برادر در گنج نهاران خلاص می گردانند و بگین سجدیده را از کسی که قوی تر است از وی و میباید ضعیف را که
یاری می نیست او را مهربانی می کند بضعفا و مسکین و درود فرستاده می شود بر وی و دعا کرده می شود در هر وقت و همیشه
می نازد کردی تا به وصل میخانه در کتب ثلاثه تورات و انجیل و زبور و صحت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مذکور و فرمود است
و صحن انبیاء و دیگر نیز مستطراست و مذکور است حق در خیفه آدم ابو الانبیاء و سلام الله علیهم فقل که در هر دو کار توفیق
و تقدیر حق فرستاده می که منم خداوند که و اهل آن عیالهای من اند و در میان خانه کعبه در سیدگان با میان من اند و قدر
عنایت و حمایت کباب و حفظ و رعایت من اند و معمر سازم آن خانه را با اهل آسمان زمین بایند اینجا کرده کرده و زوایه موی غبار
آلوده و از بر آلوده بیک لیک گویان اشک چشم بر زبان و بر کس که زیارت آنجا بیاورد مقصود جز زیارت خانه کعبه و منزلت
من که حسب خانه نام نباشد چنان باشد که گویا مرز زیارت کرد و همان مرگشت سزاوار و لایق بکرم آنست که او را تکریم کنم
و محروم نگذارم و کار آن خانه را بر پیغمبری بسپارم و فرزند آن تو که او را بر سپیم گویند قواعد آنجا نباشد و بگذرد نام و بردست
عمارت کنم و چشمه ززم را بر ای بیرون آرم و حل و حرمت آنرا میراث بدو دم و مشاعر آنرا بدست او اشکار آرم
و بعد از وی هر قرن از مردم آنرا آباد دارند و قصد آنجا نهند تا نوبت پیغمبری سوار فرزند آن تو که او را محمد گویند
صلی الله علیه و سلم و او خاتم پیغمبران باشد و میراث از ساکنان و وایان و جاحیان و اقیان این بیت کرامی
گردانم هر که مراجعید و از من چیزی خواهد باید که بداند که من با انجاعت کالیده موی غبار آلوده و فاکتند بندروی اند
پروردگارم و در صحن ابراهیم اند که ای ابراهیم دعا تو در شان مهمل فرزند تو مستجاب کردم برو و سلمی برکت
فایض گردانیدم و از وی پسری بوجود می آرم معظم و مکرم که نام می محمد باشد و بر داشته و گردیده من باشد و او پیغمبر
امم باشد و از کتاب حقوق که پیغمبری بود معاصر دانیال سر علیهم السلام منقول است که گفت جابر اند من التبر و التقدیر من
جبال فاران استعارت الارض من محمد احمد و تقدیر ملک الماض و رقاب الم و نیز آمده که لقا کشف السامعین
محمد امتات الارض من حمده و آمده هفتی نوره الارض و یکل خلیف فی الجوز و نیز در کلام حقوق آمده که سر زنی
فک غرقا و ترونی مسلم با یک ایام و او را بر عیال که است از مال خود در امر و نهایت رسیدن کار و اشارت
الکمال و اتمام کار درین مدت و در عهد نبوت وی خانه فرمود الکلت که میگویم و اتمت علیکم نعمتی منقول است از حدیث
که گفت خواندم در کتب قدیمه که گفت خداوند تبارک تعالی سوگند می خورم بفرست و حلال خود که فرود فرستم جبال
از وی که بر کتب شرق و مغرب و پیدانم از او که در ساحل پیغمبری عربی ای واکوی را پیلان از دستهای او

آسمان در دستها ز من هم ایمان زنده بر بویست من و رسالت وی بر گزند از پلهای ایمان خود و بگزیند از زبان گفت موسی
 علیه السلام باکی تو خدا یاد پاکست اسما تو تحقیق کرامی داشتی تو این خبر را از شریعت دوشی گفت پروردگار تعالی من مقام
 میکشتم از دشمنان و در دنیا و آخرت و ظاهر و غایب میگردانم دعوت او را بر هر دعوت و دعوی که دارم کسی که مخالفت کند خبر نمیدانم
 ای محمد بن تربیت کرده ام او را و برای عدل و داد و سیر و ان در دادم او را و عزت من که با نعمی که بهار از آتش آغاز کرده ام در
 بابرا بسم و ختم کرده ام محمد پس کی در یابد او را و ایمان نیارد و می دهد و در شریعتی که وی خدا از وی بیزار است و
 در محنت شیعیان علیه السلام ذکر آنحضرت مذکور است که حق تعالی میگوید که بنده دوست داشته شده من که شاد است
 بوی نفس من بنده محتار من خاندن من فاضله میگویم بوی روح خود را و درود میفرستم بر وی حق خود را پیش هر شی
 بر دستها عدل و خنده نمیکند و شنیده نمی شود آواز او در بازارهای کثیف چشمهای کور را وی شنود و گوشتها ضعیف
 گردا و زنده میگردد و دلهای مرده را بیدار میسازد و آنچه بچکس را ندیم احمد که محمد گوید خدا را احمد تازه و توی
 گردانیده نمی شود و معلوب ساخته نمی شود وی و میل نمیکند بهوای نفس و غوار نمیدارد و صالحان را که مانند کلک
 ضعیفه قوی می گردانند صدیقان را و وی رکن تواضعان است و وی نور خداست که بر گزیند و شنیده ثابت نمی شود
 بوی محبت من و قطع می گردوی عذر و توبت و بی نقادی شود و جن و انس و مراد توبت اینجا کتابی است
 که تمام مقام توبت موسی است و هم در ذکر شیعیان آمده گفت خدا تعالی با محمد بن خدام که عظیم گردانیده ام
 و قوی گردانیدم و تراحتی و گردانیده ام ترا و از امتها تا بکشی چشمم گرانزد و ربانی اسیر نفس و جوار از اظلمات
 بنسوی خود و نیز در کتاب شیعیان آمده گفت مرا پروردگار تعالی بر تیر و نظر کن و خبر ده با یحیی بنی پس بر خاتم
 و دیدم دو سوار که پیش من آمد یکی بر حمار و دیگری بر چهل مگس و یکی بر مرکب و یکی بر افتاد بابل و توان زنی که تر نشیده خمره اند
 قیبه که از علمای امت متبع و متفحص کتب سابقه ما و است می گوید مرا در قیبه چهار سیح بن مریم است با اتفاق بیان
 و نصاری پس چهار مرد و قیبه جل محمد بناد صلی الله علیه و سلم زیرا که سقوط بابل و احضام آن بردست اوست صلی الله علیه و سلم
 نه بر دست سیح همیشه در اقلیم بابل ملوک بوده اند که عبادت می کردند تیان را از زمان ابراهیم علیه السلام و آنحضرت
 بر کوب چهل مشهور تر است از سیح بر کوب چهار و در کتاب شیعیان آمده است که بر میکنند با دیبا و شهر را از قصور آن قتل
 و سیح می کنند و از راه که که مانده می کنند و این اند که می گردانند برای حق سبحانه کرامت و بر گنده می کنند سیح او را
 و بر و بر صغیر من تر از اقصای ارض و شبانی می آیند و میگویند پایهای خود چنانکه می گوید کلک کل بایا پیا براد آمدن
 بوی محبت و شنیدن این است با آن دینک بر آرد و تلبیه در مل کردن در طوان و گفت ابن قتیبه بنو قنذر عرب
 و از آن که قدرت را بر محمد علیه السلام با طاعت مردم و گفت ابن قتیبه که در کتاب شیعیان ذکر کرده است و محمد سودا است

اصل
 این حدیث
 در کتاب
 تاریخ
 طبرستان
 است

که سلام میکنند او را گفت شعیبا گفت پروردگار جل جلاله آگاه باشد من پناه گرفته‌ام به عیون که تمام کار است
خود را در روز ابد حجت است که است کرده می شود و بوسه دهی شود او را گفت پروردگار رحمانی مکر را نشناختی غافل
نظری کن که سحر کابل قریبتر باشد از ابل من و ابل خدا ابل بیت المقدس را داشته باش از بنی اسرائیل و حجاج و عمار که
بیشتر باشند از آنها و تشبیه کرد که از بن یازده که خود در وی نخست گراما عیال علیه السلام و نازل نشد بروی کتاب
بخلاف بیت المقدس که بنیاد آن بسیار بود و در مهبوط وحی بود و نیز در کتاب شعیبا آمده که حق تعالی بجا گفت سوگند
خوردم بذات خود چنانکه سوگند خورده بودم در ایام فوج که غرق کنم اهل زمین را بطوفان همچنین سوگند خوردم که
مگر ناراض نشوم از تو هرگز و ترک ندم ترا هرگز تا جایی بر از جای خود درند و قلعه‌ها پست شوند و نعمت من از تو زایل
نگردد ای سیکه آگاه باش بنامی کم بخت سنگهای تراوی آرام بخواب و مکل میکنم بکالی سقفت ترا و نیز جبر و دای ترا
دور میگذازم و ترس از ضعف بر سلامی که صنعت کند صانعی عمل نمیکند در تو بر خیز و روشن شو که نزدیک رسیده است
نور تو و وقار خدا بر تو بشارت است بطور فرختم انبیا صلی الله علیه و سلم همچنین ذکر کرده حرم اگر گریه و زاری بجز
او را آبهایی در از یاده برانی در خیر بخیز و تقیر توان کرد و بالجملة صفات آنحضرت و احوال شریف دی صلی الله علیه و سلم
در کتب متعدد زیاده بر آنست که در این مختصای و شتبا بی باشد غیر آنکه اعدای دین نام شریف او را قیصر و تحریف کردند
و با وجود آن دلائل و شواهد آن ظاهر بار است بریدن لطیفه افور الله با فیه و الله اعلم و لیکره الکافرون و صلی الله
عنه سید الدین و الآخر و خاتم الانبیا و عالم السین و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین و وصلی علیهم معلوم شد که ذکر شریف
حضرت محمد صلی الله علیه و سلم در کتب سالفه سادیه مذکور و مسطور است و این کتاب را بدین علم قطعه یقین حاصل بود
و بعد و غنود و غلبه شقاوت و خبالت بر راه استکبار و استبعاد و ارتداد فرشته تحریف و تغیر و تبدیل و نوز و گویا
بعضی حکایات و روایات که متضمن تحقیر و تفصیل آنست آورده شود مناسب است که در آن نزد اهل حجت
است و حبس طول است اما چون ذکر آن موجب فزاید علم و تعین ارباب بر ذوق و نشاط بحاجت سید السین بود صلی الله علیه و سلم
و علی آله و اصحابه اجمعین در آن توانست گذشت که گزیده می شود سخن دوست خوشتر است + ابو سعید خدری از
پدر خود مالک بنیان که از شهید ارادت می آرد گفت آدم بنی عبد الاشمل را روزی تابشیم باینان خدمت
کنم و بدهیم و امان صلی الله علیه و سلم بایه و پیشانیدم و شمع بهیویرا گدی گوید نزدیک رسیده است خروج عمری که تمام او
است بیرون آید از حرم و این بایه یعنی مدینه بخت گاه است لیل آدم بسوی قوم خود در حالتی که تقی میکنم از بنی
گفت و شمع پیشانیدم و بایه از قوم خود که گدی نه تنها شمع میگوید این سخن را تمام بود شرب می گویند این سخن را تمام
از قریب تر قریب تر است آنکه در آن آنحضرت و صلی الله علیه و سلم و گفت زیرین با کلاه و سوار بود و در

و صلی
محمد صلی الله علیه و سلم

در میان پس نگاه کردم ناگاه دیدم صورت و صفت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و صورت و صفت او بکرار من
 آمد و من دیدم که آنحضرت را گفتند شما را چه صفت او را گفتیم پس گفت خیر من ایشان را ندانم و
 میگویند پس باین کردند ایشان صفت آنحضرت را پس گفت گویا میگویم که او است گفتند شما را چه صفت او را گفتیم پس
 او گفت است ختم نم گفتم که میگویم که این یار او است و خلیفه او است بعد از وی گفتم می ترسم که بشنود او و قریش
 گفته و بعد نمی تواند گفت او را و الله و می شنیدم آنحضرت را گفتند او را خدا تعالی بر همه صلوات الله علیه و سلم
 و از صفیه بنت حمی بن اخطب بودی که از ائمهات المؤمنین است آمده گفت چون قدم آورد آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم در منزل کرد بقبایرت پدر من حمی بن اخطب غم من ایوا سر این خطب نزد آنحضرت بنگاه و تاریکی شب و از تاریکی
 تا آمد وقت شام شب چون بنزد آمد دیدم این ترا که نقل و کسل و غم و اندوه که بالاتر از آن تصور نباشد و اندوه
 در خانه افتادند و من محبوب ترین اولاد بودم نزد ایشان پس بعبادت مالوف پیش ایشان رفتم چندان در زیر
 غم و اندوه شکسته شده و محزون بودم که ایشان را فرصت و طاق آن نشد که گفتات بجا من تواند کرد
 در اثنای خیال غم من از پدر من پرسیدم ای وایا این دو همان پیغمبر آنحضرت است که نعت وی در تورات خوانده ایم پس
 پدر با غم می گویند نعم و پدر بپوش آری او است گفت بی یقین میدانی که او است گفت نعم و الله یقین میدانم که او است گفت نفیس خود
 بوی چه بسیار محبت یا عداوت گفت عداوت و الله تا زنده ام در عداوت او می گویم پس بر دوشقی از وی بعد از
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گرفتار و بال و کمال ابدی گشته نمودم باینکه من و کلب و بعضی ازین اشیاء حیدر
 ففاق را وسیله جمع حطام دنیاوی و تمان صیانت حیات قافی ساخته بیکدیگر اسفل فرستند و بعضی
 دیگر از علماء و احباب بودند که سلبه رحمت از وی برنا صیه قبول ایشان حرف سعادت نگاشته بودند بدین احوال
 مبادت نموده احراز دولت و سعادت نمودند چنانکه عبد الله بن سلام و اشال می رضی الله عنهم و غیره که هر
 عالم کثیر المال و ثمن بسیار داشت و صفت آنحضرت را می شناخت غالب بود و همیشه بران بود و چون روز احد شد
 گفت ای حشر بودی چنانکه میدانی که نصر محمد بر شما پیوسته است و باید این سعادت را گفتند امروز روز سبت است
 گفت هیچ سبت نیست پس گفت سلاخی خود را و برادر و یار و دو و سه شید و وصیت کرد که اگر گشته شوم امروز
 بعد از این من برای محمد است بگذر چه خواهد بود برادر و یار و دو و سه شید و وصیت کرد که اگر گشته شوم امروز
 او را و بود عالمه صفت آنحضرت از آن احوال صلی الله علیه و سلم و قسم سلمان فارسی رضی الله عنه و طلب آنحضرت نشاندن
 اخبار نبوت تا رسیدن و در آن دیگر بیشتر از آن بود و من و کلب و بعضی ازین اشیاء حیدر ففاق را وسیله جمع حطام دنیاوی و تمان
 صیانت حیات قافی ساخته بیکدیگر اسفل فرستند و بعضی دیگر از علماء و احباب بودند که سلبه رحمت از وی برنا صیه قبول ایشان حرف سعادت نگاشته بودند بدین احوال

و سلام علیهم و فضایل و کمالات دیگر که مخصوص خود او بود و کار و تقاضای و تقدیر و مشارک و مسامحت در دنیا و آخرت با وی
 صلی الله علیه و سلم هیچ یکی از ایشان بدانکه حق جل و اعلیٰ جوهر نفوس ایشان را مختلف آفرید بعضی در نهایت مرتبه صفای
 جودت و طهارت و بعضی متوسط و بعضی در غایت کمورت و نهایت رذالت و در درجه مراتب و درجات است
 متفاوت و نفوس انبیاء همه صافتر و حیدرتر و ابدان ایشان نیز پاکتر از نقصان و سلیم تر از عیب نسبت به سایر
 نفوس بشری و با وجود آنکه همه در دایره کمال داخل و از غیر خود فاضل و کامل در میان ایشان نیز تفاوت و تفاوت
 و محجری است صلی الله علیه و سلم از همه اصح و اعدل و از اجاب و اسلم و اتم و یدنا و اصفاء و از کی روحا و الکمال و اتم خلایق و اتم
 و شرف نور و روح خلقت نیست که وی افضل البشر و سید ولد آدم و افضل الناس منزله و اعلیٰ درجه است و در مرتبه انبیا
 را از کمالات و کمالات حاصل بود آنحضرت را نیز مثل آن یا فاضلتر از آن حاصل با خصایص مزایا که او را حالت نبوت
 را اما آدم علیه السلام داده شد این فضیلت را که حق تعالیٰ پیدا کرد او را بدست خود و نفع کرد در وی روح را و دل و شریعت
 الله علیه و سلم این کمال را که متولی شد وی بجهان شرح صدر او را و پیدا کرد و نهاد در ایمان حکمت را بر وی شد از آدم
 علیه السلام خلق و جود وی را و از سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم خلق نوی را و اما خود ملائکه آدم را که در حقیقت بجهت ابداع
 محمدی بود و جود روح و ابدان آن نور در جبهه وی و شرف و صلی الله علیه و سلم بشرف آن ملائکه که یصلون علی البیت
 اتم و اجمعت از شرف آدم با ملائکه سجود زیر که در اینجا حق تعالیٰ با ملائکه بود و خود جایز نیست بودی سبحان
 در اینجا اما صلوة و سلام بر محمد صلی الله علیه و سلم دی بجهان با ملائکه است و الا بدین فضیلت شرف و اتم و کامل اعتبار
 و نیز در سجود ملائکه شرف و تعظیم بیش نیست که یک رافع شد اما در صلوة و سلام افانده انوار رحمت او اسرار قدس
 و اتم و ستم و متجدد است در جمیع ارض و ما و نیز مومنان با شرف آن در آن اما تعظیم و سلام و اتم و اتمی در سید الفیض است
 حدیث ابو رافع آورد که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تمثال گردانیده شد بر ایمن است من در بار طین و اتم
 شد مرا اسما و کلمات چنانکه آدم را اسما شد آنحضرت را نیز شد باز یاقی عالم بذوات و سمیات و شک نیست که
 سمیات اعلا است از اسمائیکه اسما و کلمات و سمیات مقصود بالذات و اسما مقصود بالغیر
 فضل علم افضل معلوم است و اما الله عز و جل از خود حق تعالیٰ در حق او در فناء مکانا علیا و ادا و شریعت
 صلی الله علیه و سلم معراج را و رافع کرد او را بمکانی که رفیع کرده شد هیچ یکی جز وی و اما فی علم السلام بجات دلا و ارا حق سبحا
 کسی را که ایملوک و در نبوی از غرق و داده شد و اینا محمد صلی الله علیه و سلم افضل است که کبر گردانیده شد است
 او بعد از انبیا و از انبیا و اما کان الله یخبرهم و انت فیهم فاممهم رازی و تفسیر خود سه آرد که اکرام
 و علی نبی و علی نوح را با آنکه زمان داشت سفینه او را بر آب کرد و محمد خاتم تر از انبیا که روایت کرده شده

است که بعد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم رفتی بر کزانی نشسته بود و عمر بن ابی سلمی گفت مگر اگر اسداتی تو بخوانی
سنگی که در جانب دیگر جانب دیگر است تا شست و غرق شود و اینجا بیاید پس اشارت کرد آن حضرت صلی الله علیه
و سلم و قطع شد و از کل خود سیاحت کرد و پیش آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمد و بابت و شهادت و در برکت و
گفت آن حضرت ای ای که می کند ترا ای عماره ای که گفت که با تو می کند بخت که در پیش نهاد سنگی که با تو بود
شمار کردن سنگ غرق ناشدنی و در آید عظیم تر و بزرگتر است از شما که گشتی در آب غرق نشدن آن که خاصیت چوبست
و اما اگر بسم خلیل الله علیه السلام گشت بروی ناز و در بر و سلام و دلاوه شد سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم مانند آن لطیف
نار حرب سرد گردانیدن آتش جنگ کافران از وی جدا گشتی است جنگ که سیدی سیوف است و بابت او حقوق بود
وی حسد و طلب و در جد است قل الله تعالی کلا او قد و اما الحرب الظهار با اندرگاه فرورایند کفار
آتش را برای حرب سرد گردانیدن او را پروردگار جل و علا بسیار خواستند که سرد کنند نور دین را با کفر پس با
آمد و جبار قهار مگر که تمام گردانند و خود را و فرود میراند آتش شورش ایشان را و بتاید بر محمد سرور و ظهور او و با
الله الان تم نوره و نوره افکار فروع مذکر است که گذشت و صلی الله علیه و سلم شب معراج بدیاری آتش که حکما
کره نازینا مندر سلطت مانند ازان در ویت کرده است نای که محمد بن حاطب گفت لعل بودم بر لب ریخت
و یک جوشان بر من سوخته شد تمام و دست من و در و مراد بر من بر روی خدا صلی الله علیه و سلم لب ریخت آن حضرت
صلی الله علیه و سلم خیری از آب دهن مبارک خود بر پوست من که سوخته شده بود و گفت اذهب الیاس ب الناس شیئا
یا نعمت کما یسح آفتی بمن زرسیده بود و اما آنکه داده شد ای بسم الله علیه السلام و مقام خلعت داده شد محمد صلی الله علیه و سلم
مجت را مقام تحت عالیتر است از مقام خلعت و صیب عجبی را گویند که مقام محبت رسیده باشد و اختصاص آن حضرت
صلی الله علیه و سلم بشاغت عالم و قلم در آن مقام اثر محبت نیست و بعضی گویند که آن حضرت جامعست تمام
و محبت را خلعت او اکمل و افضل است از خلعت ای بسم و کلام در آخر باب هشتم در بیان تخصیص آن حضرت بفضیل
آخرت باید و آنچه داده شده است ای بسم صلوة الله و سه و علی که احصاء را به تبر شکست سیدنا صلی الله
علیه و سلم اصنام را که مضبوط بودند در دیوار را که با شارت چوبی درین نیست مگر بقوت ربانیه و قدرت الهیه که گفت
خار الخی و زینتی الباطل و دلاوه شد ای بسم علیه السلام را بابت بیت الحرام و داده شد آن حضرت وضع خود را
در مقام چنانکه در قضیه ناز قریش مذکور است و حجر الله بود نسبت بیت نسبت قلب در نسبت بدون بلکه در
قلب است و آمده است الحجر الله سودیدین الله که استقام کرده می شود چنانکه استقام کرده می شود ایمان
نزد عبود و رفقا است از این ششم و زبان خواهد بود که در آن خود را و غلبه شافت و شکست خواهد کرد پس

و
خود را
و
خود را
و
خود را

پس عمل آنحضرت در تباریت بعد قوی تر و کامل تر از فعل ابراهیم شد و امامت داده شده است موسی علیه السلام از گرد پند
 عصا را با غیر ملحق داده شده است سیدنا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مانند آن از فریاد کردن نالیدن عربی که در مسجد بود از
 زلزله آنحضرت چنانکه قصه آن در باب معجزات یابید و امام فخر رازی تفسیر خود آورده است که روزی او پیش خیرج است که سنگی از حضرت
 بیفتاد و خستگارند پس دید بر روی بازوی آنحضرت دو ناله و دو بخت از ترس داده شده است موسی علیه السلام بر بیضا
 دروشنای آن کی می پوشید بصیر او آنحضرت تمام از فرق تا قدم بر نور بود که دیده خبرت در حال با کمالی خیره می شد مثل ماه
 و آفتاب تابان در روشن بود و اگر نه نقاب شب برت پوشیده بودی چنانکه علی بن ابی طالب نظر و او را که حسن او ممکن نبود همیشه جوهر
 قوری بود که انتقال کرد و از اصحاب اباء و احرام امهات از زمین ادم تا انتقال بصلی الله علیه و سلم از سلام و سلام
 علیه و جمیع فایده و وقایع بن النعمان که از صحابه کرام است شبی نماز عشا همراه آنحضرت گذارد و شب باریک بود و تابان
 بود پس آنحضرت شاخ خرمایی بدست وی داد فرمود بر این را روشن می گرداند از پیش و تپش ده که چون رازی در خانه
 ی بنی دروی مار سیاه را بنزد آنزد و بر روی کن رواء الوعیم در صحن بخار و کتب دیگر مذکور است که عباد بن شبر و
 در جعفر که در شب تاریک از طلامت برآمدند و در دست هر یک عصای بود پس شش گشت عصای که در دست
 یکی از آن دو کس بود در روشنای آن راه رفتند و چون جدا شدند از یکدیگر عصای که در دست دیگری بود در روشنای
 خود آنحضرت صلی الله علیه و سلم عین نور بود و نور از آسمان شریف اوست و بخاری حدیثی و بیهقه و الوعیم از زمره
 سلمی آورده اند که گفت بودیم ما با آنحضرت در سفری پس متفرق شدیم در شب تاریک پس روشن گشت که آن
 من تا جمیع شده بود آن روشنای و ملک شریف کی در گشتان من روشن بود و نیز در حدیث آمده است که آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم کی از صحابه را دعوت کردی تو شش میفرستاد و می نشانی در خواست کرد که حجت باشد او را
 انگشت شریف میان دو چشم وی درازانجا باض و نوری پیدایش پس عرض کرد آن صحابی و گفت می ترسم
 مردم برض خیال نکته چنانکه در قصه موسی علیه السلام نیز آمده باض بیضا من غیر بود پس نقل کرد آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم آنرا باز یانه وی و این جلوت اول دلیل اند بر نورانیت آنحضرت و سریت نورانیت وی بجا و مان
 مانند عصا و تازیانه این چه جادوات و امضا این نور علی نورید اند کنوره من بشاء و اما شگافه
 دریا بر موسی علیه السلام شگافتن آنحضرت قمر اعظم تر از آنست که آن حضرت در عالم ارض و این تصرف است
 در عالم سما و الفرق بینما واضح و در روایات آمده است که در میان زمین و آسمان دریا نیست که آنرا ملکوت خوانند
 و دریا زمین نسبت بوی حکم یک قطره دارد نسبت بحر محیط و بر این تقدیر آن دریا متعلق شد برای آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم که گشت از آن در شب معراج و این عظیم است از انصاف بحر برای موسی علیه السلام

و اما اجابت دعای موسی در ملک فرعون اجابت دعوات آنحضرت لایق و لایحی است و این داده شده است موسی
 علیه السلام از تغییر مار از جحر و بر آمدن چشمها از سنگ داده شده است آنحضرت الفجار آب از انگشتان می این این و انگشت
 از آن چه جزا جنس روض است که بیرون می آید از این نیام بخلاف بر آمدن چشمها از گوشت و پوست و اما آنچه فسرود
 حق تعالی و کلام اند موسی تکلیما داده شده است سیدنا مثل آن در شب سوره و زیاده بر آن از قرب و دور و نیز تقاضا
 سناجات مر آنحضرت را فوق سموات علی سوره الهی است که نهایت علوم خلق تا آنجا است و مقام سناجات
 مر موسی را طور سیاست و مقام سناجات مر سموات علاما آنچه داده شده است مارون علیه السلام از فضا
 انسان چنانکه آمده است و انی مارون بر او فصح منی است اما داده شده است سیدنا از فصاحت و بلاغت تا بجای که
 متصور زیاده بر آن بلکه مانند آن در دو فصاحت مارون غایت او در عبرانی و زبان عربی افصح است از عبرانی و نیز
 افصح منی گفت نه مطلق و بود در زبان موسی علیه السلام لکنی چنانکه خدا آن مشهور است و اما آنچه داده شده است
 یوسف علیه السلام از شطرس حسن داده شده است سیدنا تمام حسن و کل آن کسیکه تا مل کند و چیزی که متوالت
 شریف دی صلی الله علیه و سلم دید که که حاصل حسن جمالی که در صورت با کمال می ماند حبیب دیر چنانی بود و
 یوسف علیه السلام را یک حسن جمالی و صباحت و لعان و جدا بود که دیگر از آن بود اما این حالت و جمال که در صورت
 شکل شریف دی آورد و هیچ بنو صلی الله علیه و سلم قد حسنه و جمال او آنچه داده شد یوسف علیه السلام از تغییر
 و تاویل نام مجموع آنچه متوالت و مسلم است برون چیز است یکی در رویت که کتب محسن فرسیده کنند مر او را دوم
 در روای صاجی السجین سیوم رویای اهلک اما از حضرت سیدنا صلی الله علیه و سلم حیدر است که از حد عد و هم
 خارج است و کسیکه تصع کند اخبار را و متع نماید آثار را بیاید از آن عجب عجایب و سر انجام است که ذکر شود
 از آن در مجلس و اما آنچه داده شده است قالد علیه السلام از علین حدید که چون مسح می کرد آهن نرم میشد و
 خوب خشک نمیشد دست می و برگ دار میشد و مسح کرد آنحضرت شاة ام معبد را که گرگین و لاغ و زرا
 و خشک شده مانده بود و نرم گشت پستانهای وی در زبان شد نازوی شیر زیاده از مجاری علوت درین دو
 صورت نیز نرم ساختن چیزی سخت است و اگر نرم کرده شد حدید برای داود علیه السلام نرم کرده شد
 سنگ سخت برای آنحضرت حافظ ابو نعیم روایت کرده است که چون آمد آنحضرت غار را مایل گردید پس
 مبارک خود را به سوی سنگ گما نهادن کند شخصی خدا پس نرم کرد خدا این سنگ را تا که او در سر خود را بر سنگ و
 استراحت کرد و سنگ سخت پس نرم شد برای وی و اثر کرد باز وی شریف دی در آن کشت حمزه بیت المقدس مثل
 خیر پس بیت بدان و خود را و سنگ کرد و خیال با دل او پس هر که در سنگ در دست شریف دی صلی الله علیه و سلم و اما آنچه

داده شد سیلان علیه السلام از کلام طبر و خیر شایع و روح و ملک که دوده شد بعد از صبح احدی را داده شد سیدنا و
 سلطان ماضی علیه السلام مانند آن و زیادت بر آن اما کلام طبر که فرمود او متینا منطق اظہیر سخن کرد با حضرت سنگ
 تسبیح کرد و دست و حصی که جاد است و این اعلی و اغریب از کلام طبر و کلام کرد با وی ذراع شاة مسعود کلام
 آسود شکایت کرد با وی و غیر خاتمه در باب معجزات بیاید و روایت کرده شده است که طبری آنده و گرد مرصا که
 و سخن گفت فرمود که در ناک ساخته است کسی از شما این طایر را بجهت چهار او باید باز کرد آن به سوی وی بجا
 او را قصه کلام ذیبا با حضرت مشهور است که ماری که واقع شده است غد و ما شهر و ما شهر و ما شهر می برد تحت سیلان را
 هر جا که می خواست از قطار ارض و آنحضرت را بر اقی داده شد که سر بغیر بود از بیج او بلکه تیز تر از برق خاطفت
 بعد از فرشتی به سوی عرضش در یک عت و سوخت و در اندیشه شد برای سیلان علیه السلام زمین تا بر دود و دود از زمین و غیره و در
 آن روز شبی از حدیثی در شارق ارض و سارک تر از فرق است میان کبک سسی که بسوی ارض کبک سسی که بسوی دی ارض
 اما خیر شایع در حدیث صحیح آمده که پیش آمد شیطان آنحضرت را در نماز پس قدرت داد حق تعالی او را برود
 و خواست که بر بند او را بستونی از ستونهای مسجد تا بازی کند بوی طغیان کوچ و نیز جن سوخت و در اندیشه شد نزد
 سیلان و ایان آوردند با حضرت صلی الله علیه و سلم پس سیلان چند آمد که در جن را آنحضرت تسلیم کرد آن را و انکار کرد
 چون آن طبر و از خود سیلان چنانکه فرمود و حضرت سیلان جزوه من الجن آنحضرت را ملائکه جبریل و میکائیل جو و شد و بعد
 طبر و از خود سیلان عجیب تر است قصه که بر غار که در حدیث آمده و آشیانه ساخت و بغیر نهاد و نگار داشت او را از آن
 درین وقت بود از جنده تایت و دو قات است تحقیق حاصل شد آسان ترین طریق و اما اعطای سیلان ملک را که نزد
 بعد وی کسی را سپید ناخیر گردانیده شد میان آنکه پادشاه پیانده و اختیار گردیدگی را که ملک عظیم است که زوال است
 سرانجام سیر شد کسی را بعد از حضرت و ای چنین ملک صلی الله علیه و سلم و اما بخدا داده شد عیسی علیه السلام از
 ایام که در ارض و احیاء موتی داده شده است سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم که در کرده چشم او قاده را که سران
 افتاده بود پس گشت بهتر از آنکه بیشتر بود و در حدیث کرده شده است که امراده معاذ بن عمار بر حق است بشکایت
 آن نزد آنحضرت آورد پس حضرت سج کرد بران کوی که در دست داشت و در کرد حق تعالی بر حق از وی شکر این در حق
 درین زمانم نزد وی بود و بعد از آنکه قصه مردی آورده گفت بر من بعد از صلی الله علیه و سلم ایمن می آمدم که نزد
 گردانی برای من دختر مرا کرده است پس آمد آنحضرت بر قبر او ایستاد و نوا کرد یا فاطمه پس از قبر او از بر آنکه
 و سحر یک یا رسول الله الحدیث و احیاء موتی از آنحضرت متعدد واقع شد و چنانکه در باب معجزات بیاید و نیز
 تسبیح و صلاه بر حضرت شریف سلام کردن و غیره و تأیید جن و از فراق می آید و این است از کلام موتی و اما در حدیث عیسی

[illegible]

از جهت حرمت باشد و بعضی گویند که از اقسام اکل تحریم لازم نمی آید پس گویند که اقسام اکل از جهت تنزیه نه از جهت
 حرمت بهر حال اقسام از اکل صدق اختصاص است تحریمات و تنزیهات و چنانکه تحریم زکوة بر آن و مالی آنحضرت چنانکه در قصه
 مقرر شده است قایده و از امام ابوحنیفه باحت آن مرویست در زمان می و چنانکه اکل چیزی که ای که به داده شده
 سیر و مبارک چنانکه در احادیث آمده است و چنانکه تحریم کتابت و شعور و قول تحریم بر تقدیری میجو است که میداست
 کتابت و شعور و تحقیق آنست که دو چیز از آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمی آید حکم طبع و خلیت و تحقیق این قضیه صلح قد
 باید نیست الله تعالی و چنانکه بر کشیدن سلاح بعد از پوشیدن پیش از قتل و چنانکه تحریم نکاح و کتابه زیر اگر ازواج و
 امهات المؤمنین اند و زوجات اویند در پشت و دمی صلی الله علیه و سلم اغزو و شرف است از آنکه بنده لطف پاک خود را در
 جسم کافره و چنانکه تحریم نکاح امه مسلمة و اما قسری بامه جایزه است با اتفاق ثلث این مخصوص است و می
 الله علیه و سلم از مباحات چنانکه عدم انتقاض و منو بنوم و بعضی گفته اند که این حکم عام است انبیاء الله علیه السلام و ما
 که اختصاص نسبت بامت مراد است و چنانکه اباحت صلوٰة بعد العصر و چنانکه جزا در تراحد با وجود و خوب و چنانکه
 صلوٰة خازه بر عیاب نزد حنیفه و نزد شافعی عام است مرسل است را و چنانکه صوم الوصال و تحقیق آن در باب
 صیام باید نیست الله تعالی و چنانکه اباحت نظریا اجنبیات و جواز خلوت با جنیده و بیجا کلام است که باید و محاش و
 چنانکه نکاح بیشتر از چهار زن و همچنین دیگر را و در زیادت رتبه پیغمبر صلی الله علیه و سلم خلاف است و چنانکه جزا نکاح
 بلفظ به از جانب امراة که بخت زنی نفس خور را طلب کند مبرای ولی و بی شهید و اما از جانب آنحضرت لابد است
 از لفظ نکاح و تزوج و آنحضرت اجازه بود که تزوج کند زنی را بعد از بی اذن او و اذن او لیای او چنانکه نکاح بی ضام
 زن و اگر رغبت می کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نکاح زنی که شوهر ندارد و لازم می شد بروی اجابت وی و در امر می
 دیگران خواستگاری آن زن و اگر شوهر پیدا شد و بی می شد بر شوهر طلاق می داد و در بی اختیار آن ایمان می بود قال رسول
 صلی الله علیه و سلم لا یومن احدکم حتی اكون احب الیه من نفسه و المولد و ولد و الناس جمیع و بعد از حب که در مرد را طهارت
 دارد و محتاج است بدان صحت آن آنحضرت نزد احتیاج می و قد اکر در نفس خور را بروی صلی الله علیه و سلم فان النبی
 اولی المؤمنین من نفسه و مصدق انیت قصه زید و زینب حاصل این قصه انیت که حق تعالی تزویج کرد زینب را
 پیش خود با آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس انداخت حق تعالی که است زینب را در دل زید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 میترسید از آنها آن تاضعفار الا میان در در طه بلکه یقین پس می آمد تو از خدا ترس و خلاف امر او کنی از مردم چه میترس پس
 تزویج کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را و او در در خانه بعضی مغلان و ارباب سیر را در نیام کلامی است که لایق نیست
 بنصب زینب و اما تحقیق آنرا از زینب مغلان شمرده اند و همچنین در قصه یوسف علیه السلام با امراة عزیز در قصه

چنانکه در صورت حال مایه انشا الهی و میده آنحضرت صلی الله علیه و سلم از پیش نه میده از پیش و میده در سب و
تاریکی آن چنانکه میده در روز روشن آنی روز چنانکه در حلیه شریف وی صلی الله علیه و سلم گذشت و از آنجا است که چون
سنگ فرود رفت بر رویای دیوان چنانکه در مقام ابراهیم است و از ترنقص آن حضرت در سنگ که میده
است و از جاف بعد شریف در سجده می مادیه در دیده خالق است و بواسطه آن حضرت که شیرین میگردانند
سجده و کفایت می گردانند شیخ خواره را چنانکه در باب حلیه گذشت و بخله آنحضرت صلی الله علیه و سلم
سفید بود و عود داشت نه تنغیر اللون و موده را چنانکه از مردم می باشد و بعضی این را آنحضرت نه شمره اند که
نمیتوانستند آید است که بر پشت وی صلی الله علیه و سلم بر دودست خود دارد و عاتق میده شد بیاض الطریق و بعضی
از بیاض الطریق از نم نمی آید موی نباشد زیرا که بعد از بکندن موی مکان آن سفید باشد اگر چه آثار موی باقی است مانند
و تحقیق آمده است که آنحضرت نعت می کرد شعر الفیدین را و بعضی احادیث آمده است که عبد الله بن قحطبه می گفت
که از دم نیاز با آنحضرت و نظر کردم بسوی غفره الطیبین صلی الله علیه و سلم و فیکه سجده میکرد و گفته اند که غفره ایشان
مخلص شد از رنگ خاک و این را است و در آنکه آثار شکر گردانیده بود مکان را غفره و الا اگر خالی می بود مطلق از آثار شکر
و غفره بود این گفته در جواب گفته اند نعم اینجا آنچه اعتقاد باید کرد در حضرت صلی الله علیه و سلم آنست که نو در الطریق
را به کریمه بود و تظیف طیب را را چنانکه جنات شده است در هیچ و میرسد آواز آنحضرت و سمع می آید اینجا که میرسد آواز
و سمع غیری و خواب میگرد چشم آنحضرت خواب نمی گردد ولی صلی الله علیه و سلم راه البحاری در صورتی سخن
می گرداند می شنیدند و این غم است بانی عدم نقص و ضوی آنحضرت بخواب بعضی گفته اند که اینک عدم وضوی خواب است
تساوی را علیه السلام اینجا اشکال کرده اند که پس چرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم در علیه القمر طلوع و غروب آفتاب درین
ساعت که قضا شد نماز و بایش آنست که اگر آن طلوع و غروب کار چشم است و چون چشم در خواب بود در نیافت شده می نش
بجهت حکمت در رعیت قضا یا بجهت دیگر که خدا داناتر است بدان و اند عالم و خیازه نگرفت آنحضرت را بر گزیده کرد
این را این بی شنید بحاری در تاریخ خود در رسیده آمده است ثواب بی قضا یا بخیر خیمه نکر در زمین و است این خصایص باشد
و تائیدی بر این روایت بحاری در صحیح که شاول بن شیطاف و تمس بر بدن مبارکی نمی داشت و پیشش در
حاجه وی نمی افتاد و اسلام نکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر گزیده چنین اندیاد و دیگر رواه الطبرانی و آمده است که آن
از شیطانات است بعضی از علما انزال را بخیر کردند که شاید بجهت غلبه باده می شده باشد نه خواب شیطانی و در موضع دیگر
که تحقیق این کرده است و بود عرقی خوشتر از عرق در باب حلیه احادیث درین باب نقل کرده شده است
و می افتاد آنحضرت را سایه بر زمین که محل کثافت و نجاست است و دیده نشد و در سایه آفتاب چنین است بحد علما

انعم و شایسته برده شده آنحضرت را از مسجد حرام مسجد اقصی در آورده شد بجلال علی و منوره شد بوی آیات کبری
 و کلامه شده شد از نظر با سوسی حتی مانع البصر و المانع و حاضر گردانیده شد بر برای بی انبیا و امامت گردانید
 و طایفه را در مطلع گردانید او را بر پشت و در نزد و بر بجای که علم هیچکس آن نزد و دید پروردگار تعالی و تقدس را
 بچشم چنانکه در ذکر معراج بیاید انشا الله تعالی و جمع کرد حق سبحانه او را میان کلام و رویت و مشرف گردانید
 او را در بخاله برویت جمال خویش و بیج ملک نبی و ولی این قضایات میسر شده و از انجمله آنست که طایفه میگردانید
 آنحضرت آنجا که سیر میکرد و مشی میگردانید بر پشت مبارک وی چنانکه صحابه را سیر نمودند که پیش روید پس بر آن
 طایفه گردانید و قتل گردانید و بر او را در غزوه بدر و حنین و قسران غنیمت بدان طایفه است و از انجمله آنست
 که داده شد او را کتاب عزیز و حال انکاسی بود و هیچ چیز نخوانده و نوشته مشغول نشده بدارست و نذر آنکه
 بکتاب و اینجا معلوم می شود که انیت مخصوص بذات وی صلی الله علیه و سلم که منظر خاص حضرت الوسی است
 و هیچ سببی و آنکی محتاج نه از انجمله آنست که کلامه شده شد کتابی از تبدیل و تحریف و هر چند سعی کردند بسیر
 از فاحشه و مطایفه و قمریه و تغییر و تبدیل وی راه یافتند آن تا در نزد اطفال و نوری و تغییر کلامه از کلمات
 وی و تشکیک در حرفی از حرمت وی با وجود تو غیر و داعی ملاحظه و یهود و نصاری بر تغییر و تبدیل و ابطال
 و انساوی قال الله تعالی لا بایة الا بالله من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکم حمید و این کتاب عزیز شتم
 است با جمع کتب و اجاست اخبار قرون الف و احوال امم مانیه و شرایع و احکام که نشان آنها پیدا نیست
 و نمیدانند آنرا که یکی دومی را از اخبار اهل کتاب که قطع کند عمر خود در تعلم و تعلم آن باینهمه ایجاز و اختصار و تمام کلام
 در صفات این کتاب عزیز و معجزات بیاید انشا الله تعالی و آسان گردانید حفظ او را برای هر که خواهد و امتهای
 دیگر با دینی داشت که یکی از ایشان کتاب خود را چه جای جم غفیر با وجود مرد و قرون و سین بر ایشان و قرآن
 سیر و آسان است مرا اطفال و علما و ادمت قلیل و منزل گردانیده شد بر سبب حرف بیجهت و تفسیر و تشریف
 و ترجم و تفضل و تحقیق سبب حرف و شرح مشکلات کرده شده است و قرآن معجزه و آیتی است باقی که معدوم نگردد
 تا روز قیامت بلکه تا ابد بهشتیان آنرا در بهشت بخوانند و بدان ترقی در درجات کنند کما جارفی الحدیث رتل طایفه
 و معجزات انبیا منقرض شدند و باقی مانند از آنها خبر و پروردگار تعالی خود مشکف شده است حفظ و حرأ او را در این
 است سبب شکای از تحریف و تبدیل و زیاده و نقصان چنانکه فرموده انحن نزلنا الذکر و انما لایحفظون و حفظ
 انوریت و انجیل را بر انبیا و اجداد گذارست لاجرم از انیت بآن تحریف و تبدیل و توفیق و در صحابه را جمع کردن در
 مصحف از سباب آن بود یعنی چون حق تعالی خواست که محفوظ و در هر گشت صحابه را پس گرفته شود که چون

آن بود و محتاج جمع آن در محالیت چه داشت و بعضی از شافعی گفته اند که در اینجا دلیل بر بودن جمله نزد هر سورت
از جهت اثبات آن در قرآن و الله لازم آید زیادگی پس گمان نقصان نیز نشود و جوابش آنست که نوشتن جمله بر
سر هر سوره با جمیع صحابه است و جمله منزه است برای فصل میان هر چنانکه بعضی متاخرین کتابت اسما و سوره و عدد
آیات را نیز تخریر کردند و این داخل تخریر نیست که موجب شبهه گردد و اگر اندین قرآن مجزبان میان کلام ناسن نیز از
حفظ اوست اما اگر خبری زیاده و نقصان کند متغیر گردد و نظم او و همه کس مانند کلام و این کار از قرآن نیست و در گذشته
مردم بر این گرفتند آن وقت از آنجا که جماعه را بر آن داشته که یا یکی که نزد وی خوانند نیز از اسباب حفظ است
اما اگر شیخ میباید یک حکمت یا یک نقطه تخریر در اطفال و صبیان و بچه تعلیم داد و کند اینها را از اسباب حفظ الهی است
قرآن و حق تعالی مخصوص گردانیده آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بقاء و آیه الکرسی و امن بر رسول انجمن است عرش
است ندادن هیچ کی از پیغمبران را مثل آن و از آنجا که آنست که داده شده آنحضرت را صلی الله علیه و سلم مفاتیح خزائن و هر چه
بوی و طایرش آنست که خزائن ملک فارس و روم همه بدست صحابه افتاد و باطنش آنکه مراد خزائن اجناس عالم
است که رزق همه در کف اقتدار وی سپرد و قوت تربیت ظاهر و باطن همه بوی داد چنانکه مفتح غیب
در دست علم الهی و نمیداند آنرا که گوی مفاتیح خزائن رزق و قسمت آن در دست این سید کهیم نهاده و قوله صلی الله
علیه و سلم اما انما اتاكم السلم المعطى هو الله و از آنجا که آنست که آنحضرت مبعوث است بکافه ناس و وی رسول الثقلیل است
و مبعوث است بجز آنس در اینجا هیچ خلافتی نیست و بعضی عکایه نیز گفته اند و بعضی تمام اجزای عالم گفته و لهذا شهادت
نمیدانند بر سالت وی صلی الله علیه و سلم و سلام میدادند بر وی اشجار و احجار و انما که مراد اینجا الصل فیض وجود و
و اتمام و الکمال آن خواهد بود و قدم الکلام فیما بقا و در اختصاص بعثت بکافه ناس آنحضرت صلی الله علیه و سلم و
آوردند بوج علیه السلام که بعد از طوفان باقی مانده مگر جماعه که ایمان آورده بودند بوی خزانان کسی بر وی زمین
پس ایشان کافه خلق باشد جواب گفته است شیخ ابن حجر از این اشکال که این عموم سالت نوح علیه السلام درشت نبود
بلکه اتفاق افتاد و جدا شده که واقع شد که بدان مختص شد خلق درین جماعه اما بنبر صلی الله علیه و سلم عموم سالت
وی در اصل بعثت و اندای آن بود گفت بنده مسکین است علیه علی طریق الحق و الیقین که مقصود از عموم بعثت
آنحضرت بکافه خلق شمول است مراد عالم را از شرق و غرب و عجم چنانکه در حدیث جابر آمده و می
عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر غیر مبعوث می شد بسوی قوم خود خاصه و مبعوث شده اند بر همه و بود مراد
با جمیع مردم و اسود عرب که غالب در دنیا ایشان سیاهی و سبزی است در قرآن مجید هم اسما و احوالی و قد واقع
شده و اما جماعه قلیل را کافه ناس نتوان گفت اگر چه با فرضه حادثه جز ایشان باقی مانده شهر گویا مخرج و مال

اسلام صحیح است مگر گفته می شود که نوح علیه السلام دعا کرد بر تامل زمین و ملک شدند بر جزای سفینه بد عالم
 وی دیگر مبعوث نمی بود وی علیه السلام بر کوه ای ایستاد چون ملک کرده می شد تامل الهی تعالی و اما معجزه دیگر که
 تبع رسول و تحقیق آمده است در حدیث شافعی که وی اول سبست جواب گفته اند از این شکل بعضی آنکه توانمود
 دعوت نوح توحید رسیده به تبار مردم را از جهت طول مدت بقا وی در عالم و تملکی که در بر شرک و سختی عذاب شدند
 شیخ مبنی بر تحقیق گفته که جایز است که توحید عام باشد و بعضی انبیاء الزام نوع بشریت عام نباشد زیرا که بعضی
 قتال کردند غیر قوم خود را بر شرک چنانکه سلیمان علیه السلام و بعضی گفته اند که در تثنای مدت نوع غیبه
 می نرسد مبعوث شده باشد و نوع دانست که ایشان ایمان نیاوردند و وی پس دعا کرد بر هر که ایمان
 نیاورد چه از قوم وی و چه از قوم وی و این جواب حسن است اگر ثابت شود از اسالی غیر دیگر و زمان نوع
 منقول نشده و مجرد احتمال کافی نیست بعضی گفته اند که منی خصوصیت حضرت ماریتای شریعت است
 ماریتای قیامت یعنی مبعوث است بکافران و ماریتای قیامت همچنین خواهد بود و نوع و غیر وی در صدر دانسته شود
 شود غیر از زمان ایشان یا بعد از ایشان و منسوخ شود بعضی شریعت وی که قابل ایا بر شیده مانند کایران و بعضی
 نسخ شریعت غرای است و این خصیصه دیگر است که وی خاتم انبیاست صلی الله علیه و سلم و مقصود در تاجانم
 است و شمول آن کافران پس گفته بر قول بعضی بود که مبعوث است بر هر خاصه است و ناقص است بر هر عامه
 کردند رسالت او را صادق دانستند و او را بعد رسول کاذب بنیاد شد و او خود دعوی کرد که مبعوث است بکافران پس باید
 که صادق باشد و مرجع این کلام آنست که خبر واحد و مقابل مقبول نیست فافهم و از اینجا آنست که نصرت داده شد آنحضرت
 بر عباد ترس و مافت یکماه و وجه تخصیص یکماه آنست که در لایه وی صلی الله علیه و سلم و بلاد اعداوی مافت بیشتر یکماه
 نبود و این خصوصیت حاصلست مازاد اعلی الطلاق حتی که اگر تنها باشد بی لشکر نیز این عجب حاصلست و اما که این خصوصیت
 انصافه بانبیاست علیهم السلام و اگر بعضی از ملوک و سلاطین را باشد آن دیگر است و تحقیق معنی آنست که قبح و نصرت
 بالافضل و از عجب حاصل می باشد چنانکه بعد از حرب و قتال می شود و اما که در لایه عجب ترس و ملاحظه و اندیشه
 عام است در انبیاء و ملوک و سلاطین هم شاید باشد فافهم و بالبد التوفیق و از اینجا آنست که او را تائید و تقویت کردند
 و در حرب بخود ملکه و این مرتبه بیکس از پیغمبران را خود و این معنی تفصیل در بیان غزوات خصوصاً غزوه بدر و
 کرد و از اینجا آنست که حلال گردانیده شد غنایم برای وی و امت وی صلی الله علیه و سلم و حلال گردانیده شد برای
 هیچ کی پیش از وی بعضی را خود و از وی جدا نمود تا غنایم حلال نباشد و بعضی را که از وی جدا نمود حلال نبود و اکل آن
 منع نمی کردند از او آتش از آسمان جدا می شد و می سوخت آنرا و این علامت قبول بود و حلال گردانیده شد

مراد است و در مورد او این فضیلت و توسع و کمیت و تخفیف مرایشان را گفته اند که داده شده است حضرت را آنچه موافق
 شبهت طبیعت است است چه نفوس بالطبع مایل و متلذذند از آن و اگر نفس آن بقیه و غلبه و ثبوت و محاسن
 است پس بنحوی که فوت شود ایشان را تتم و تمتع بدان و از آنجا است که گفته اند که در زمین ظهور کرده مراد بدان
 زمین سجد کجایز است نماز در آن مخصوص است بحد و جوفعی از آن و از آنجا است که گفته اند که در زمین ظهور کرده مراد بدان
 تتم است و در شریعتهای دیگر طهارت خیر باب درست نبود و همچنین جایز نبود آستان دیگر از نماز خود را که مخصوصه
 کثرت و کمال ایشان باشد از اینجای سوال میماند پس در سفر تا که ایشان در صحرا و بیابانها می گشتند و از نشستن و کثرت
 خود دوری یافتند چکار میکردند و نماز نمی کردند یا چیزی دیگر بنامی کردند و می ساختند مثل آن از جامه و چوب مثلاً فایده
 تنصیف از علماء درین باب نمی یابم جز آنکه در مواهب لکن گفته اند عیسی علیه السلام همیشه سیاحت می کرد در زمین و مگر از
 نماز بر جا که وقت آن می درآمد و تفکر در آنرا و ادوی و این التبت و در رتبه اباری از این عباس مانند حدیث
 آورده که نماز نمی گذارد، هیچ کی از انبیاء تا میرسد محراب خود را و درین دو نقل ذکر است نیست و بالجملة کلام در نجس
 خالی از اشکال و اختلاف نیست و الله اعلم و بعضی گفته اند که مراد اختصاص جمع جمل ارض مسجد و طور است و دیگر از
 این برد و نبود مسجد بوده ظهور این سخن خلاف مشهور میان علماء است و همچنین آنچه بعضی گفته اند که مراد آنست که جایز نبود
 ایشان را نماز خیر در جای که یقین می نداشتند طهارت آنرا و این است را جایز است در آنجا که یقین ندارند نجاست آنرا
 نظر بظاهر حال و الله اعلم و از آنجا است که معجزات آنحضرت اکثر و افرات از معجزات سایر انبیاء علیهم السلام و همین
 قرآن عظیم که مجموع آن معجزه است و اقل آنچه واقع شود بدان اعجاز کوه ترین سورتست زوی که انا اعطیناک الکوثر
 یا آیتی که مقدار آن باشد پس باید نگریست که چه حد از کثرت میرسد و این را بیانی شافیت که در خراباب معجزات
 ذکر کرده شود و از آنجا است که وی صلی الله علیه و سلم خاتم الانبیا و المرسلین است و بعد از وی هیچ
 پیغمبری نخواهد بود و قرآن مجید بدان تاطق است و در حدیث آمده است که قصه دوستان من دوستان
 انبیا هم دوستان من است که بنا کرد خانه را و تمام کردند آن خانه را که یکجا خشت در کنجی از کنجهای آن خالی ماند بطول
 می کردند مردم آن خانه را و تحجب می کردند می گفتند که گویا نهاده شده است این خشت پس من آن خشم و من خاتم انبیا
 ام و چون عمارت تمام شد احتیاج نمائند و بخت لاتم مکام الاخلاق و محاسن الافعال اشارت بخیمت انبیاست
 و شریع او و بیت مبارک و قیامت و ناسخ است شریع انبیا و مرسلین و اوست او خیر ام است و شریعت از اتم تمام انبیا
 و اگر درمی یافتند او را انبیا اتباع می کردند و تحقیق این در باب فضایل گذشت و تفسیر قول وی عز وجل و اذا قلنا
 من انزلنا قیامه و از آنجا است که شریعت وی ناسخ است جمیع شریع را خاتمیت وی صلی الله علیه و سلم مستلزم ناختمیت است

این خصیصه است و از آنکه آنست که فرستاد خدایتعالی و یا صلی الله علیه و سلم رحمه الله العالمین مراد برکت اگر بدست آید
 مقصود ازین ارسال بکافه خلایق است اگر چه همه به این ایاقه باشند و ظلمت شک و از تاباننده و اگر عام تر
 دارند مراد شمول فیض وجود است مگر تمام کائنات را بواسطه وجود شریف وی و بیان این در اول باب سوم گذشت
 و از آنکه آنست که حق تعالی ندانند که تمام دنیا را با سائر ایشان چنانکه گفت یا آدم یا نوح یا ابراهیم یا موسی یا داود یا داوود یا
 یا عیسی یا یحیی و خطاب نکرد آنحضرت را مگر به یا ایها النبی و یا ایها الرسل و یا ایها المرسل و یا ایها الله تر و در نزد کردن
 باین دو اسم ترم و تجتبت است که مخفی نیست و اهل زبان محبت ازین شناسند و از آنکه آنست که حرام گردیده شکر
 بر امت ندانند آنحضرت با اسم چنانکه فرماید کند یا محمد چنانکه در اشغال خود می گشت قال الله تعالی لا تجلو ادعائکم
 یتکم که عار بعضکم بعضا مگردانید خواندن رسول خدا را مانند خواندن بعضی از شما بعضی را یعنی بنام خواندن آنرا
 بلند کردن و بگویند یا رسول الله یا نبی الله یا توفیر و تواضع و خضض صوت و در تفسیر آمده است که ثبات قبس
 در گوش وی کرانی بود و جهیر الصوت بود و چون نازل شد این آیت در خانه نشست و در مجلس شریف نمی
 روزی آنحضرت صلی الله علیه و سلم پرسید که چه شد ثبات را که نمی آمد پیش ما دنی نماید پس بخواند او را و تفسیر نمود
 و از سبب آمدن پرسید گفت یا رسول الله نازل شد بر تو این آیه و من جهیر الصوت می ترسم که او را بلند کنم و به
 کرده شود عمل من فرمود آنحضرت علیه السلام تو را نهانیستی و افاضی شد آنحضرت از وی و فرمود زنگانی میکنی تو
 بخیر و میری بخیر بشارت داد او را بخت و گشت و وی در روز یامرضی الصدقه و ذکر اربعه در آخر کتاب در ذکر خطباء و یا
 ان الله تعالی و چنین حرام بود او را کردن آنحضرت علیه السلام را از بیرون بجات و حسن ادب در آن آید که باید و بر نشیند
 اما آنحضرت خود بر اند و شرف سازند و در جا خود کلام در بجات ادب زیاده برین باید و از آنکه آنست که سوگند خورد و حق تعالی
 بجات او و بلند او و عصاره چنانکه گذشت و از آنکه آنست که کلام کرده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم بحرف و وحی و حق تعالی
 این در باب معیت باید گفت الله تعالی و از آنکه آنست که فرمود آمد روی اسرافیل علیه السلام پوشش از وی بر سر پیغمبری نیاید طریقی از
 حدیث ابن عمر آورده گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که فرمود فرود آمد بر من اسرافیل فرمود نیاید بر سر پیغمبری و نه بر تحکیم
 آید و فرمود من فرستاده بودم که تو ام بر تو ام کرده است که خبر گزافم ترا اگر می خواهی پیغمبر باش زنده و اگر خواهی پیغمبر باش و بادشاه
 کردم بجز بر علی السلام یعنی طریقی نیست که این چه میگوید و توجه گوی پس بای کرد بر علی علیه السلام بسوی من که تواضع
 کن و بنده باش فرمود که اگر من میگویم پیغمبر و یا پادشاه بشم سیر میکردند با من که بهار زندانی انوار الله
 و نه که اسرافیل علیه السلام کیار و عباد آمده باشد بروی بلکه وی از طرزان در گاه نبوت بود صاحب سفر السعادت
 است نویسد که چون سال مبارک وی صلی الله علیه و سلم بهفت رسید جدوی عبد المطلب فات کرد و دم دی الوطی شرف

بشرف کفالت و تربیت وی شرف شد حضرت عزت تعالی شانه آفرین را فرمان داد که بجلازمت و
 قیام نماید پس حضرت اسرافیل همیشه قرین وی بود تا سال یازدهم تکمیل کرد انگاه جبرئیل علیه السلام را فرمان شد
 که ملازمت وی نماید صلی الله علیه و سلم و از انجمله آنست که وی صلی الله علیه و سلم بهترین اولاد آدم است روایت
 کرده است مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه که آنحضرت فرمود انما السید الاولاد آدم یوم القیامه و چون
 روز قیامت از همه بهتر و بهتر باشد در دنیا بطریق اولی باشد چه اثر سیادت و عزت و کرامت را انجا ظهور
 خواهد بود که هیچ کسی را در آن مقام جای و مزن نباشد الا او اصل الله علیه و سلم چنانکه در کرمه مالک یوم الدین
 مثل ابن مکه گفته اند و نزد مردم از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده انما سید ولد آدم یوم القیامه و لا
 فخر و بیدی لا اولاد و لا فرخی حدیثی که وی صلی الله علیه و سلم حضرت عزت را گوید جل جلاله از هیچ کس نیاید
 معزقی که بجای او دارد کس ندارد و نعمتهای که لوی و اصل است بکس نیست و تواند که حمد بمعنی محمودیت باشد
 یعنی چنانکه وی روز قیامت مدح و محمود باشد کسی نبود روز روز او است و شان او و تقوی خود و خلقت
 اثبات کرد بآنکه این فضیلت که من یافته ام فضل و کرامتی است از خدا و یافته ام آنرا از پیش خود و نرسیده
 ام بآن بقوت خود که فخر کنم بان که اقا و او تواند که مراد آن باشد که مرابین سیادت که نسبت با اولاد
 آدم حاصل است فخر نیست فخر من نیستی است که بحضرت عزت دارم همچنانکه بعضی از قوا
 در تفصیل ولایت آنحضرت بر نبوت وی صلی الله علیه و سلم میگویند و بعضی از ارباب معانی گفته اند که فخر من در حقیقت بقا
 و نیستی و احدیت حق است نه باخی از انرا وجود و تحت حیطه تکوین است چنانکه مشهور است الفقر فخری و الله اعلم و همچنین
 سید اولاد آدم است سید تمامه خلایق است و اکرم ایشان است نزد خدا از تمامه انبیاء و سائر ملائکه مقربین از
 اهل سموات و ارض و جبرائیل آنست که آمرزیده شد آنحضرت علیه السلام اما تقدم من ذنبه و تاخر شمع غزالین
 علیه السلام گفته رحمه الله علیه از خصایص آنحضرت که فرموده شده اند در دنیا بمحضرت و نقل کرده شد که در تعجب
 خردا هیچ کی را از انبیا بماند این تا آنکه گویند روز قیامت نفسی نفسی یعنی اگر چه همه انبیا مغرور و تعجب انبیا جایز
 و لیکن صریح فرموده شد هیچ کی را باین فضیلت و اخبار کرده نشد بدین تصریح آن مخصوص بحضرت محمد است صلی الله علیه و سلم
 که از غم و اندیشه خود فارغ شده بخاطر جمع بحال است می بردارد و شفاعت در حضرت ذنوب و رفع درجات
 اینانی بگوشت علی الله علیه و سلم و کلام درین آیت سابقا که شد و از انجمله آنست که قرین وی اسلام آورد و باین
 این سخن آنست که در حدیث این محمود رضی الله عنه آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست
 از شما هیچ کی مگر آنکه موکل گردیده شده است لوی قرین وی از هر قرینی از ملائکه گفته یار رسول الله و امیر این عالم

حالت گفت نم و لیکن اجابت کرد و یاری داد و مرید گار من بروی پس سلام آورد پس امر نمیکند مرا که بخیر و نیکی
گفته اند که مراد با سلام آوردن القیاد اطاعت و عدم نقاد تصرف است آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اکثری نمیکند که مراد
حقیقت اسلام است و این عزیز و غریب نیست از خصوصیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از آنجمله آنست که جایز است
بر آنحضرت خطا ذکر کرده است این را با دومی مجازی و مختصر روضه و قوی گفته اند که نسیان نیز جایز
نیست حکایت کرده است این قول را نودی از شرح مسلم چنین ذکر کرده است صاحب مواهب لکنیه بے
نقصیل و ذکر اختلاف و تفصیل آنست که اجماع کردند بر عدم جواز نسیان و در اقوال و اخبار که متعلق به تبلیغ و
تشریع و دومی است و در جملة اخبار بعضی مردم خلاف کرده اند و تجویز نموده و این قول ضعیف است چنانچه برخلاف
واقع گزیده است و مقتضی است که در جهت تنزیه ساحت عزت و سی صلی الله علیه و سلم از آن معلوم است بیقین
عادت صحابه رضوان الله علیهم جمیع و مبادرت تصدیق اقوال و توثیق جمیع اخبار و سی صلی الله علیه و سلم در باب
باشد در هر چیز که بگوید مذکور علمائست انسیان در افعال جایز است و وقوع آن در نماز بصحت رسیده پس
جایز نیست از قایل شدن بدان با تضمن دوی حکمت تشریع و ادراک امت سعادت اقتدار و بقای حصه شریعت و
احکام جلالت در وی صلی الله علیه و سلم با احتمال حصول شهود خاص و استغراق در آن که موجب نسیان این اعمال و امور
حق شده باشد و افعال اعضا و حرکات جوارح از خیال است و اسلام بحقیقت الحلال و اما خطا اگر مراد آن خطا
در اجتهاد است در بعضی مواضع واقع شده باشد چنانکه در اقتداء اساری بدرکما قالوا اما آنحضرت را صلی الله
علیه و سلم تقریر نمیکند بر خطا بلکه تنبیه کردند بر آن همچنین در نسیان نیز اما شکل از آنحضرت هرگز واقع نشده چنانکه
مردم در ذکر و در گفت گزیده شده و فرمود تنگ از شیطان است و از آنجمله آنست که میت سوال کرده می شود از آن
حضرت در قبر و گفته می شود که چه گفتی تو درین مرگم سوخت شده در میان شما الحدیث که اقا و ازین کلام
معلوم می شود که استان انبیاء دیگر مسئول نمی شدند از این در قبر و استیفاء واقع می شود باین کلام بیان
قول که بعضی علما گفته اند که سوال قبر از خصایص امت محمدیه صلی الله علیه و سلم که در عالم برزخ ایشان
تخصیص و تظہیر از ثواب کرده در عالم آخرت یزید که اقا و اولاد اعلام و از آنجمله آنست که جایز است که سوگند خورده
شود برای خدای عز و جل با آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا غیر او از هر یک و انبیا و غیر هم شیخ غزیر الدین ابن ابی اسلم
گفته باینکه مقصود بر آنحضرت و مخصوص بوی باشد که بچکس در رجوعی نیست صلی الله علیه و سلم و اگر سوگند
که از کرتی الواهب اللدنی و از آنجمله آنست که حرام گردانیده شد از و اوج و صلی الله علیه و سلم
بعد از وی قال الله تعالی و از و اولاد و امما هم یعنی در حرمت حکم امما ت دارند از حرمت تکریم و تعظیم آن

آنحضرت و زحمت آنکه ایشان ازدواج او نپذیرفتند و فرمود و ما کم این تو و رسول الله لا یکن کلک از زمین بعد از او در دنیا
 الا جاب گفت است که گویند علی بن عبد الله گفت چون بنی مصلی علیه و سلم از نیابردن عایشه رضی الله عنها را بخاک
 پس نازل شد این آیه در بعضی کتب گفته اند که بنی مصلی طع کرد و عایشه صدیقه رضی الله عنها پس
 خوانند بروی این آیت و منوع شدند از آن و این در مختارات است که ایشان را بخیر گردانیدند و آنکه دنیا و دنیا
 آنرا خواهند یا خدا و رسول خدا را خواهند پس آنکه دنیا را خواست و خدا را نخواست از آن حضرت در حل اختلاف
 است و امام الحرمین و غزالی جزم کرده اند بجل اما آنها که تا وقت وفات با آنحضرت بودند حرام اند با غیر وی
 و در جواز نظر دو وجه است و اشهر منع است و حکم عمومیت در احترام و اطاعت و تحریم نکاح است نه در جواز
 خلوت و نفقه و میراث و تعدیه میکند این حکم غیر ایشان چنانکه گویند بنات آنحضرت اخوات مومنین است
 بر قول اصح که ان فی المواب و در حقیقت سبب حرمت ازدواج آنست که آنحضرت سح اند و قبر شریف
 و لهذا گفته اند واجب نبود بر ایشان عدت و فوات و در آنکه مفارقت آنحضرت را بے تخیر کرد چنانکه
 آن زن نیست که استعاده کرد از آنحضرت و زنی که دید آنحضرت و تہنگاه او بیاض پس جدا کرد
 او را اقوال است قولی آنکه حرام است و امام شافعی رحمه الله تخصیص کرده بر آن قول دیگر حرام نیست
 و امام الحرمین گفته که حرام است مگر در خلوت بها است روایت است که اشیت بن قیس نکاح کرد مستغفرا را
 و زین عفری رضی الله عنه پس قصد کرد عکر که رحم کند او را پس خبر دادند بوی که دخول واقع نشده بود پس باز آمد عمر
 ازیم او و در روایتی که مفارقت کرد بعد از وظی نیز سه قول نقل کرده اند قول ثالث آنکه حرام است اگر مفارقت
 کرد بموت چنانکه ماری قطیہ رضی الله عنها که والده ارسیم بن رسول الله بود و صلی الله علیه و سلم و حرام نیست
 اگر فروخت او را در حیات انتهی و این مسئله نیز از آن قبیل است که در ذکر آن لکن فایده نیست جز علم باحوال
 شریف چنانکه در خصایص از قبیل احکام آمده گفته اند که ما رسا بقا و از آنجمله آنست که حرام بود رویت
 اشخاص ازواج آنحضرت اگر چه مشهور باشند در شب بعد از نزول این آیه حجاب حرام بود بر ایشان آنکه شافعی
 روی و گفته است برای حاجت مانده شهادت و جز آن چنانکه جایز است سایر عورات را افغنی القاضی
 و گفته که فرض کرده شد بر امهات المومنین ستر بی خلاف در وجه کفین و جایز نیست مرثیان آنکه شافعی
 آن بی شهادت و جز آن و نه اظهار شخص مگر در آنچه ضرورت باشد مثل بر باز و استبدال کرده است با آنچه در محله
 که چون وفات یافت عمر رضی الله عنه پوشیدند زنان محضه را رضی الله عنها از آنکه دیده شود شخص وی و در
 بنیت محضت ساخته شد بر فوق نعش وی تا پوشیده گردد و شخص وی حسب موجب لایزال این حجره

نقل کرده گفت نیست و اینچه ذکر کرده است قاضی دلیل بر اینچه دعوی کرده است از فرضیت آن برایشان و
 تحقیق بودند از وراج مطهره که بیرون می آمدند برای حج و طواف می کردند و صحابه و تابعین سماع میکردند
 احادیث را از ایشان و ایشان مسترآت الابدان بودند اشخاص انتهی پوشیده نمائند که حجاب امهات المؤمنین
 معنی عدم اظهار اشخاص ایشان اگر چه مستور باشند در ثیاب امری مشهور و وجه مقرر است پس
 غرض شیخ ابن حجر ازین کلام چیست ایامی فرضیت آنست چنانچه ظاهر کلام او است یا اینها را دخل
 ضرورت سازد و تقدیر بر ظهور اشخاص امهات المؤمنین در حج و طواف ثابت است در حدیث آمده است
 که فرمود نایب رضی الله عنهما چون در راه حج میرفتیم ما یعنی گروهی که نامی کشادم روی و چون میدیدم که مردمان
 میپرسند می انداختیم بر روی ملبس کرده را و همچنین در طواف ام المؤمنین صغیر در حرم طواف نمائی توانست کرد
 آنحضرت فرمود طواف کن از عقب مردم بر بر تقدیر ظاهر آنست که شخصی ظاهر شود و از کتاب آنکه مثل قبه
 و عمای خیزی بر بالای خود داشته باشند بعید است و اما در اسماع حدیث تواند که در پرده میکرده
 باشند و از عبدالواحد بن یمن از پدرش آمده گفت در آمدیم بر عایشه و بروی درج بود سطر و ظاهر
 این در روایت شخص است و اگر از حجاب این مراد دارند که خبری که جایز است بر زنان از کشف وجه و نقیص
 برایشان حرام بود نه ستر شخص اشکالی نمی ماند و الله اعلم فقیر و از آنجمله آنست که اولاد بنات نسبت کرده
 می شوند به سوی وی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله بر بنابر اولاد از صلب بی شد و اولاد من از صلب
 علی کرم الله وجهه بآورد و حدیث در شان حسن و حسین رضی الله عنهما آمده که بنان و بانان بنی المسلمین
 انی اجمعا قاجها واجب من کجهاد و حدیث دیگر آمده ان ابی نضر زیکانی من الدینا و نیز آمده که آن
 صلی الله علیه و آله سلم لفاطمه زهرا رضی الله عنها میفرمود بخوان نزد من برودان مرا پس بوی میگرد برود و از آن
 بخود در ایام حسن فرمودان نبی هراسید و حدیث دیگر آمده که حضرت امام حسن باسین یکی ازین
 دو در سجده آمده بر پشت مبارک آنحضرت سوار شد پس آنحضرت سر بر داشت و سجده دراز کرد پس بر
 صحابه باز درازی سجده و گفت مگر وحی آمده به سوی تو یا رسول الله فرمود پس من سوار شد مرا پس
 ناخوش داشتم که شبانی کنم تا قضا کنند وی حاجت خود و دلالت آیت مابل منوع ابنا تا هم برین
 و از آنجمله آنست که نرس و بر حسب منقطع است روز قیامت یعنی سودمندیت روز قیامت مگر نرس
 من مراد بنسب اولاد است و بسبب از وچ و لهذا تزوج کرد امیر المؤمنین عمر بن خطاب را با میدواری انصاری
 با آنحضرت باین این قصه در جاد و دیگر تفصیل تر ازین نکرده است و از آنجمله آنست که تزوج کرده نشود و

بر بنات دی صلی الله علیه وسلم یعنی اگر دختر می از دختر آنحضرت در نکاح مردی باشد منی باید از مرد را که
 بالای وی زنی دیگر خواهد و اصل درین باب قصه فاطمه زهرا است رضی الله عنها که علی مرتضی و دخترانی هم را
 که مسلمان شده در مدینه آمده بود خواستگاری نمود و چون حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها این خبر شنید نزد آنحضرت
 آمد صلی الله علیه وسلم و فرمود قوم تو میگویند که خشم نمیگیری بجهت دختران خود این علی است که نکاح میکند دخترانی
 را و شما چه میفرمایید اینحضرت برخاست و بمنبر برآمد و خطب خواند که من نکاح کردم ابوالحاصل نام داماد آنحضرت
 است صلی الله علیه وسلم که حضرت بی بی زینب و دختر آنحضرت در خانه وی بود پس راستی و زبید با و گذشت
 رضای ما را و حضرت بی بی فاطمه جگر گوشه منست و من ناخوش دارم که آزار کنند و در قفسه بیندازند و او را
 و آید از کشته فاطمه را در من شنیده ام که علی خواستگاری میکند دخترانی هم را و بجا سوگند جمع نمیشود دختر رسول
 خدا و دختر دشمن خدا در جبهه یک مرد اول باید که طلاق دهد فاطمه را پس از آن نکاح کند او را پس حضرت علی
 مرتضی کرم الله وجهه آمد و دختر خواست و ترک داد و خواستگاری دخترانی هم را پس آنحضرت حسرت گم گردانید بر
 علی که نکاح کند بر فاطمه تا مدت حیات وی و فرمود یا علی من دوست میدارم ترا و می ترسم آزار کنی فاطمه را
 که لازم می آید از آن آزار من و منطوق این حدیث مخصوص است بفاطمه زهرا رضی الله عنها و لیکن چون خواستگاری
 علت اینست جاری گردانیده شد در جمیع بنات فخر و از آنجمله آنست که اجتهاد و تحری کرده نشود قله در
 مسجد نبوی که مدینه است چسب و است و فتوی دلو شیخ الاسلام ابوزرعه در شخصی که امتناع آورد از گذاردن
 نماز به سوی محراب پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت که من اجتهاد میکنم قله را و می گذارم که اگر کرد این کار را
 با اعتراف بلکه این محراب در زمان آنحضرت بود مرتد گشت نمود بامه سنه او اگر تاویل میکنند که این محراب
 که الآن است آن نیست که در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم بلکه تغییر داده شده است از آنکه
 بود کافر می گردد و در روایات آمده است که در کرده شد حجابها که در میان بود پس در آنحضرت کعبه را و بنا
 کرد محراب بنی قریظ عین کعبه و از آنجمله آنست که هر که دید آنحضرت را در خواب دید او را حق و بے شک و
 شبهه زیرا که شیطان تمثیل نمیکند بوی یعنی بصورت شریف وی نمی تواند برگرد و نمود او را قدرت نداده اند
 که بر آنحضرت درین باب قرا تواند کرد و در روایتی آمده که فرمود من را فی حق ای الهی مراد عین دیدن
 در خواب است و در روایت جابر رضی الله عنه آمده من را فی فی المنام فقد را فی یعنی اگر چه حقیقتا شیطان
 را قدرت بخشیده است که بصورت که خواهد برگرد و لیکن ممکن نگردانید است او را که قدرت آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم بر آید زیرا که آنحضرت مظهر هدایت است و شیطان مظهر ضلالت است و هدایت و ضلالت خدا آتیه

حتی که بصورت پروردگار تعالی و تقدس تواند برآمد و اقرار کرد و باز می‌داند زیرا که در سبجانه خدای تعالی باریت
 صفات است برود و در اینجا محل شبهه نیست که اقالا و بعضی گفته اند که این فضیلت عام است مگر تمام
 انبیاء و شیطان تمثیل نمی‌تواند در بصورت هیچ بنی‌مردی اما صاحب موبد لایه این را در خصایص انحضرت
 آورده صلی الله علیه و سلم و در دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شرط نیست که بصورت خاص بنید
 که کسی دید ایشان را دیده و بعضی شک گرفته و گفته اند که این بر تقدیر است که بصورت خاص باشد که در واقع
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن صورت بوده و در مدت عمر خود و بعضی تنگتر از این گرفته که بصورتی بیند که
 آنحضرت بقبوض بران شده حتی اعتبار کرده است عدد مویهای سفید که در لجه شریف بوده و به نسبت
 نرسیده و میگویند کسی که پیش این سیرین که صاحب تعبیر رویا بود می‌آمد و می‌گفت آنحضرت را در خواب
 دیده ام می‌پرسید وصف کن مرا که چه صورت دیده اگر بصورتی و وصف می‌کرد که نبود آنحضرت بران
 صورت میگفت این سیرین ندیده تو آنحضرت را و می‌گویند که سندی این حدیث صحیح است و الله اعلم و کسیکه
 باین عباس گفت که دیده ام من آنحضرت را در خواب گفت که چه صورت دیدی گفت بصورت حسن بن عباس
 رضی الله عنهما پس گفت این عباس است دیده تو آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و بعضی گفته اند که دیدن
 بصورت خاص و صفت معلومی ادراک حقیقت او است ولی آن ادراک شامل و ضوابط است که جمهور
 محدثان بر آنند که بهر صورت که بیند آنحضرت را دیده است و لیکن دیدن بصورت خاص اتم و اکمل است و
 تفاوت در حال آینه است هرگز آینه خیال صاف تر و نور اسلام نور تر و رایت او در دست تر و
 کامل تر کلام در تحقیق ان مقام بسیار است و در شرح مشکلات جمله از آن آورده شده است اینجا
 باید دید و در حدیث مسلم آمده که من فی النام فیسیرانی فی القیطة کسیکه دید مرا در نوم سر انجام است
 که بنید مرا در قیطة این را بچند وجه توجیه کرده اند یکی آنکه می‌بیند در آخرت و میگویند که در آخرت تمام
 است خواهند دید و امیدوار حصول این دولت اند و چه تخصیص برودت در مقام حسیت مگر که گویند این را
 را روتی خاص قربی مخصوص باشد و تواند که بعضی گناهکاران بشومی گناهان خود محروم باشند از
 روت جمال خدیگاه و بعضی موطن بخلاف این را می‌گویند که از حرمان و خذلان محفوظ باشد و وجه دیگر آنکه مراد
 برودت در نقطه روت تاویل رویا و صحت است یا این مخصوص است بامل عصر وی صلی الله علیه و سلم که کمال
 داد که بر کمال اهل عصر برودت در مقام شرف شرافت است که شرف صحت نیز شرف خواهد شد و این معنی است
 چنانکه در بعضی روایات هم آمده است که شخصی آنحضرت رسول صلی الله علیه و سلم آمد و گفت بزرگوار من است

ببلانزمت مشرف نیت و اندر رسید دیگر در خواب مشرف شده است فرمود من رانی فی المنام فراسی فی الیقظه
 تواند که این عبارت باشد بعضی مستعدان بقرآن درگاه و سالکان راه را گاه و بیگاه باین نعمت مشرف
 شده اند حال حاکمی رسد که در یقظه نیز باین سعادت مشرف شوند و علماراد رویت آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم در یقظه بعد از موت خلافت است صاحب مواهب لذیذ از شیخ خود نقل کرده است که گفت نرسید
 هست با این ازیم کلمی از صحابه من بعدیم بتحقیق سخت شده اند و فاطمه زهرا علیها السلام تا در دو
 رضی الله عنها باندوه تنهایی بعد از آنحضرت به ششماه بر قول صحیح و خاتمه وی بسایه قبر شریف بود و نقل کرده اند
 از وی رویت آنحضرت در عیدت فراق لیکن از بعضی صالحین حکایات از آنفخ خود چنانکه در توثیق عبس
 الایمان بازری و بهجت النفوس بن ابی حمیر و روض اریاحین عقیقت یا فنی و دیگر تصنیفات و سی شیخ
 صفی الدین بن المنصور در سال خود دوم در مواهب عبارت ابن حمیره را نقل کرده است که گفت بتحقیق ذکر
 کرده است از سلف و خلف از جماعه که تصدیق کردند باین حدیث یعنی من رانی فی المنام فرانی سنی
 الیقظه که دیدند آنحضرت را در مقام پس از آن دیدند در یقظه و پس رسیدند از حضرت وی از اشیا که مشوش
 بودند پس خبر داد آنحضرت ایشان را بیکشاکا و بنمود طریقها را که از آن کشف حاصل شد و همچنین آمد
 زیادت و نقصان و گفت که مگر یا تصدیق دارد که کلمات اولیای باه که از راه وادی بحث نتواند کرد بهر چه اشیا
 کنند وی تکذیب خواهد کرد و اگر تصدیق دارد باینکه گفت این از آنکه است زیرا که کشف کرده می شود
 مراد و یا را بخرق علوت از اشیا و عید غریب بر عالم علوی و سنی که سایه ناسر بان
 به نیت و هم صاحب مواهب گفته که شیخ ابو منصور در سال خود گفته که میگویند که شیخ ابوالکاس
 قسطلانی در آمد بکباری بر حضرت رسول پس گفت آنحضرت مراد از اخذ البیدیک یا احمد
 گفته ترا خدا تعالی یا احمد از شیخ ابی السود آورده که گفت زیارت می کردم شیخ ترا که شیخ ابوالکاس
 است و شیخ دیگر از صلی اعظم پس خول شدم و منقطع شدم از هر چه و فتح کرده شد بر من پس نبود مرا شیخ
 حضرت پیر صلی الله علیه و سلم و مصافحه می کرد مرا آنحضرت بعد از نماز و گفت شیخ ابوالکاس حزان که در آمدم بر عیبه
 صلی الله علیه و سلم بکباری دیدم آنحضرت را که می نویسند مناشیر ادب و ولایت و نوشت آنحضرت برای ابوالکاس
 که محمد نام دارد باین نشو و رسمی گفتم یا رسول الله می نویسی برای من چنانکه برای برادر من می نویسی پس خود آنحضرت
 علیه السلام را در آن نامی است غیر این و اما آنچه از اسلام در کتاب خود آمده که من الضلال میگوید که باب تلاوت میگوید
 در یک کلام که را در و اوح انما را و می شوند از نشان آوازها و اقتباس می کنند از نشان انوار و اشتغال

یکنه نوید و حکایت کرده است از سید نورالدین الحی و الدیو صفی و سید مصطفی الدین شیند
 بزرگوار و ابی سلام را از داخل قبر شریف علیک السلام باو که در موابب الدنیه ازین قبیل حکایات می آید
 که احتمال یقین و تمام برود دارد و می آید که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره الغفر
 و جوارح المعارف از شیخ عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه می آید که فرمود ترویج نکردم تا آنکه حضرت
 مراد رسول خدا صلی الله علیه و سلم ترویج کن گفت ساطع این حرف بنده مسکین عبدالحق بن سلیمان الدین
 ثقه الدنیه مقام الصدوق و الثقلین درجه اول سهروردی تصنیف شیخ ابوالحسن علی بن یوسف الشافعی رحمه الله
 که میان وی و میان آنحضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه دو واسطه است از شیخ
 جلیل شریف الی العباس احمد بن شیخ جلال الدین ابوالبرکات حسینی رضی الله عنهما می آید که گفت حاضر شدم
 مجلس شریف شیخ محی الدین عبدالقادر گیلانی راضی الله عنه و بودند در مجلس مانده هزار و نه روز بود
 شیخ علی بن سهروردی شیخ زکریا که مقری بود پس گفت او را یکی خواب پس گفت شیخ مردم را خاموش
 شوید پس خاموش شدند تا آنکه شنیده نمیدانیدان مگر نفسهای ایشان پس فرمود آمد حضرت شیخ
 از کرسی ایستاد در پیش دودست شیخ علی بنی بادی و تیزی کرد نظر را و روی پس از آن بیدار گشت
 شیخ علی و گفت شیخ آیا دیدی آنحضرت را در خواب گفت نعم فرمود پس از جهت تادیب و زبیدم
 و فرمود بی وصیت کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت وصیت کرد بلا زنت تو گفت شیخ علی
 بخود آنچه دیدیم من در خواب دیدم آنرا شیخ در بیداری و روایت کرده شده است که مردند در آن روز مفت
 از اهل مجلس و بدانکه حسب موابب بعد از نقل اقوال مشایخ در روایت شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم نقطه
 بر قاعده علم و اقوال علماء از شیخ بدر الدین حسن بن الابرار نقل کرده که در وقوع روایت شریف یقین
 مراد متواتر شده بدان اخبار و حاصل بان علم قوی است که منتفی است از آن شک شبهه و یکن واقع می شود
 مراتب از غیبت حس و مخصوص طریقت از جهت در دو حال که ضبط نموده اند و از عبارات و مراتب ایشان
 در آن بی تفاوت و سعه است و گاهی در مقام بی نیازی غیبت حس آنرا یقین خیالی می کنند و گاهی خیالی
 و آنرا رسول گمان می برد بلکه مدین آن من الزم و یقین است نعم اباب قلوب که همیشه قیام مراقبه و توجه
 خاص اند از کدورات لغایبه موضوع اند از دنیا و اهل آن مطلقا و مشتاق و عاشق جمال شریف و این
 و بهت مبارک که از ایشان که بیرون آید از تمام اهل دین خود و نیز پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنانکه شیخ
 عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه که تشریف صورت شریف آنحضرت در دنیا و بیرون وی و ظهور کند در عالم

هر که کلام میکند در حالت فوق و اسلخ از عوالم جسمانی و حکایت می کند از شرح ابی العباس می گفت اگر
 پوشیده شود جمال آنحضرت بچشم زدن من خود را از مسلمانان نمی شمارم و این نیز محمول بر دوام مشاهده و حضور
 در غایت سستی و آداب سلوک مناج است صلی الله علیه و سلم بطریقه قولی میسلی الله علیه و سلم
 الاحسان آن تعبد الله کانت تره و گفته است بدر اهل در تعجب حکایت شیخ ابوالعباس هر که
 که این تجویزی است که واقع می شود مانند در کلام مشایخ و مراد آن است که تجویز است بچشم غفلت و بیان
 بجهت دوام مراقبه و حضور و استحضار در اعمال و اقوال و اراده نگرانی که تجویز نیست از روح شخص آنحضرت بدریه
 هر که آن استحیل است و الله اعلم این خلاصه و اختصار عبارت مواب است که نقل کرده است در انکار
 ردیت در قیقه بچشم گرفت بنده سکر شیه الله علی طریق الصدق و البیقین و خاصه من که دوران الطمن
 و التمجید که دوام مراقبه و حضور و استیلا شوق و غلبه محبت و دیدن بچشم خیال و تصور مثال مرتب است
 که ارباب طلب اصحاب سلوک بدان تمتع و مخطوطه و اندک سخن در ردیت می رود از صورت و مثال و بیجا نگر
 جایز است که در مقام جوهر شرافت آنحضرت تصور و تمثل گردد بی شوب تمثل شیطان و لفظ
 نیز حاصل گردد و آنچه نایم در نوم می بیند استیقت در لفظ بنید چنانکه از حکایت بهی الله سرار
 ظاهری می شود و چنانکه در حدیث آمده است که می بینم موسی علیه السلام را که با چندین هزار نفر از اهل
 باب پوشیده می آیند و تبلیه میکنند محل این حال نیز بر مقام و بالغه و یقین خلافت ظاهر است و تمثیل
 ملکوتی بصورت ناموتی امری مقر است و این تسلیم نیست که آنحضرت علیه السلام از قر شریف برآمده باشد
 و لازم نمی آید که ایشان را در اصطلاح صحابه گویند و لیکن در بعضی وجوه حکم صحابی داشته باشند و اگر غیری از
 عالم حسن بستیله ذکر اثبات کنند بی ثبوت نوم مانع نیست و نوم تعطل و اس است بغلبه رطوبت مزاجی بر ذرات
 و آنچه انجبت حواس بستیله ذکر و شهود است و در لفظ است نه در نوم و بالجمله دیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بعد از موت مثال است چنانکه در نوم مرئی می شود و در لفظ نیز می نماید و آن شخص شریف که در مرتبه دهم
 اسوده است چنان تمثیل می گردد در یک آن مقصور بصورت متعدده عوام را در مقام می نماید و خواص را مقصور
 و صاحب مواب خود گفت که هر که تصدیق کرامات او میا دارد و قابل است بلکه شکست میگردد و مثال
 اشیا در عالم علوی و سفلی شکل و مشتی نموده گردد بر روی چیزی ازین باب و امام غزالی
 گفته که هر چه عارف در خواب می بیند خواص در بیداری یا بنده و رجه آنها را یک حاصل شود و این باب
 مواب و الله تعالی الحق و هو بهی السبیل تشبیه اگر چه روتیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مقام حجاب

است بیشک و شبهه و لیکن گفته اند که آنچه را می شنود از احکام **محمد بن یحیی** از برای مشک در روایت بکمال از برای
 آنکه از برای ضبط مفقود است و در حالت نوم گذاشتن او و مراد از اینکام شریعه که مخالف قضا و داد نیست
 و الا بعضی علوم که از این قبیل باشد در قبل آن و عمل بدان خلافی نخواهد بود و بسیاری از محدثین تصحیح احادیث
 که مروی است از حضرت دی نموده و عرض کرده که یا رسول الله فلان این حدیث از حضرت
 تو روایت کرده است پس فرمود آنحضرت نم اولاد در روایت که دقیقه است بعضی مشایخ
 نیز همچنین استفاده علوم نموده اند و الله اعلم و از جمله خصایص آنحضرت آنست که نام نهادن نام
 شریفی در میسمون و مبارک و نافع در دنیا و آخرت روایت کرده شده است از انس بن مالک
 رضی الله عنهما که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم "یتاده کرده میخوانند و دیده در درگاه حق پس هر
 میکند حق تعالی ایشان را به بهشت و میگویند این دیده اند و از این چیز مستجاب و تحقیق شدیم ما بهشت را"
 حال آنکه عمل نموده ایم که جزا میدی تو را به بهشت پس میگوید رب العزة جل جلاله در آید بهشت را زیرا که سوگند
 خورده ام بنفس خود که در نایافته آنش را کسی که نام او احمد و محمد است و روایت کرده شده است گفته است
 بروردگار تعالی با آنحضرت سوگند بخورم بغزت و جلال خود عذاب کنم یا هیچ کی را که نامیده شود دنیا و آخرت
 بن ابطالب رضی الله عنه آمده است گفته است هیچ مایه نیست که نباده شود و حاضر شود بروی کسی که
 احمد و محمد است مگر آنکه پاک کند خدا تعالی آن منزل را که نباده شده است آن مایه در وی هر روز دو بار راه
 ابو منصور البیهقی و نیز آمده که خان بود که در وی نام محمد بود مگر آنکه برکت و بحق تعالی در آن آمده که شمع
 شوند قوی برای شورت و در ایشان کسی بود که نام وی محمد است البته برکت کرده شود در آن شورت و آمده که
 هر که نام محمد بود آنحضرت او را شفاعت کند و به بهشت در آرد قال ابو بصیر شجر فان لی ذمته تبسمی
 محمد و هو اونی الخلق بالذم کاتب حرون یکباری حضرت غوث الطغیون در خواب دید و در پیش ایشان پادشاه
 حاضران مجلس این گفتند که محمد عبدالحق سلام میکند و آنحضرت قیام نمودند و معانقه کردند و فرمودند آنش
 در رخ شهاب حرام است تا به این شاربت نیز این سمیه است که کردند و علماء اتفاق است در سمیه اسم شریف
 و در تکیه کنیت آنحضرت که ابو بقاسم است اختلاف است خواه محمد اسم باشد یا نه بعضی از جمعیان تسمیه
 منع کرده اند و برخی افراد را تجویز نموده و این قول صحیح است نوی گفته که درین مسئله نزاع است در فریب
 امام شافعی رحمه الله علیه منع است مطلقا و امام مالک رحمه الله تجویز کرده است مطلقا و در ثلث جایز است
 هر کسی را که نامش محمد نیست و کسی که تجویز کرده است مطلقا مخصوص گردانده است نه برای ثلث جان محمد

آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو الاقرب انتهی و از آنجا آنست که مستحبی است غسل و تطیب برای قرائت حدیث
 آنحضرت و باید که نزد خواندن حدیث آنحضرت تواضع کرد و شود چنانکه در حالت حیات چون تکلم می کرد
 قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی زیرا که کلام وی صلی الله علیه و سلم کمروی و مانوی
 است بعد از وی در عزت و رفعت مثل کلام اوست که سمعی میشود از لفظ شریف وی و باید که خوانده شود بر مکان
 عالی رفیع و است از طرفت که چون می آمدند مردم بر مالک رحمت الله علیه بیرون میفرستاد و چهار یا
 در میگفت میگوید شیخ چه می خوانی بشما حدیث یا سایل اگر می گفتند سایل می خوانیم زود تر می آید از
 خانه و تعلم می کرد ایشان یا سایل و در غیر این روایت آمده است گفته میفرستاد از درون جواب سایل را
 و از میگفتند حدیث می خوانی در آن مختل را پس غسل می کرد و جامه عید می پوشید و عمامه بر سر
 می نهاد و طلیان می پوشید و تطیب میکرد و نهاده میزد که کسی پس بیرون می آمد و می نشست بر آن
 و تجویز می نمود و حدیث می نمود و خوشه و قنادی می نشست بر آن که کسی مگر در وقت تحدیث و میگوید
 که امام ما این روش را از سید بن المسیب گرفته بود و به تحقیق کرده داشته اند قنده و مالک جماعه دیگر
 تحدیث بر غیر طهارت و بود عیش که چون بر غیر طهارت می بود تیمم می کرد و شک نیست که احترام و تعظیم و توقیر
 آنحضرت بعد از وفات نزد ذکری توسل حدیث شریف وی و سماع اسم مبارک و سیرت وی لازم است
 چنانکه در حضور شریف بود و باید که در وقت قرائه حدیث قیام نکند کسی را که در آید زیرا که درین قیام
 نیست با آنحضرت و قلب احترام است مراد و قطع حدیث اوست از جهت غیر و خصوصاً مرافقان و مبعوثان را
 بودند سلف که قطع نمی کردند حدیث را و تحرک نمی کردند و اگر چه ضروری و آفتی می رسید در ابدان ایشان و صبر
 میکردند بر آن از جهت احترام حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورده اند که یکباری حضرت امام مالک را عقب
 پیغده بارگزید و وی بنجید و صبر و تحمل کرد آنرا و قطع نکرد حدیث را از جهت تعظیم و توقیر جناب حدیث نبوی صلی
 الله علیه و سلم اگر چه معذور بودند آن و حرکت و قیام ضرورت خود بگنجشایش دارد خصوصاً که منضات گردد
 با آن لایعنی از کلام ذکره ابن الحاج فی المدخل و از آنجا آنست که ثبات می شد صحبت مرکبی را که مجتمع میشد و ملا
 میگشت با آنحضرت یک لحظه و میدید جمال مبارک او را بکینه و لفظ این را در خصائص آنحضرت نوشته اند
 گو یا در آنست که محبت در عرف و عادت باشد اجتماع و طولی مصاحبت حاصل می گردد و اینجا یک نظری
 و یک لحظه بجهت می پیوست و اینجا کسی را صحای می گویند و آنرا هم مختار پس خصائص داشتن آن
 صفت نسبت بر مردم دیگر است و نسبت با خدا علیهم السلام و خدا آنرا گفته اند که در عالم نیست احوالی و غنیمت

بلکه انجا بطول اجتماع حاصل می گردد قبول اصح نزد اهل اصول و چندی از خصایص شریعت که ذکر کرده اند مشترک
 میان آنحضرت و سایر انبیاء علیهم السلام مثل عدم تقصیر و ضوئوم و عدم جواز تمثیل شیطان بصورت
 و عدم تشاب و مانند آن کما صریح بنقض العلماء و تواند که مراد آن باشد که اثر صحبت و وجود نورانیت
 و حصول کمال بیک نظر از آنحضرت پیدای می شد چنانکه گفته اند که بجز آنکه نظر شریف از آن حضرت
 بر اربابی محض می افتاد و نطق می کرد حکمت و در قوت القلوب می گوید که بیک نظر که بر جمال جهان آرا
 مصطفی افتد چیزی نماید و کاری کشاید که دیگران را با ربانیت حاصل نگردد و این از معجزات و خصایص
 سیده انبیاء باشد که در انبیا دیگر علیهم السلام نبود این را خصایص آنحضرت علیه السلام نوشته اند و نیز در خصایص
 نوشته اند که کجا آنحضرت همه عدول اند از جهت ظاهر کتاب سنت که مدح و تعذیل ایشان واقع شده پس
 سخن کرده نمی شود از عدالت هیچ یکی از ایشان چنانکه از سایر روایات و حدیث را با فقر و صحابی فساد و غریب
 نمی خوانند بلکه از غیر ایشان از تابعین و من بعد هم و اهل سنت و جماعت اجماع کرده اند بر تعذیل ایشان
 اگرچه بعضی از ایشان ملائیس فتنه شدند و بحسن ظن میگویند که غالب فتنه و وقوع ایشان در آن بخله و در
 اجتهاد و تاویل بود و نظایر کنند در فضایل و آثار ایشان در افعال و انتهای اوامر و نواهی آنحضرت
 و حضور ایشان در غزو و جهاد آنحضرت و فتح اقالیم و تبلیغ احکام و هدایت ناس با موبت بر صلوة و صبر
 و زکوة و انواع قربات و صفات کمال از شجاعت و براعت و کرم و اخلاق حمیده که نبود در هیچ امتی از اسلام
 و نیز جمهور علماء بر آنند که صحابه رضی الله عنهم اجمعین خیر امت و افضل امت اند و بر کعبه ایشان است بر تریه ایشان
 نیز بر بعضی از علماء مثل ابن عباس که از شایسته ترین است و عروسی درین سلسله تکلم کرده اند و گفته اند که باشد در
 جماعه که بعد از صحابه آمده کسی که افضل باشد در کمالات علمی و علای از بعضی صحابه که از اهل کبار بوده و گمانیکه
 زده شد بر این حد و دو تمسک کرد با حدیث که در فضل اخراست و روایتی از بعضی از محدثین گفته اند که
 خیریت و افضلیت مخصوص با صحابه است که معتمد بود صحبت ایشان و بسیار بود استفاضه استفاده ایشان از
 حضرت و محار قول اولست و حق آنست که فضل رویت آنحضرت و حصول یقین ایمان عیانی مخصوص است
 بصحاب که بر یکس دیگر ندارد و اولویت که در فضل آخر است و وارد شده از حیثیت دیگر است که ایمان بغیب است چنانکه
 یونس و ابوالغیب باین وجه تفسیر کرده اند و الله اعلم و از جمله خصایص این را نیز ذکر کرده اند که مصلح خطاب میکنند
 آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بقول خود السلام علیک ایها النبی و خطاب میکنند عروا اگر مراد باین اختصاص آن
 داشته اند که سلام بر آنحضرت بخصوص معلق افتاده است پس نعمتی موافق است بحدیثی که از اهل مسعود

رضی الله عنه آمده است که گفت بودیم با چون می گذاریم نماز با حضرت صلی الله علیه و سلم می گفتیم السلام علی السید
السلام علی جبرئیل السلام علی میکائیل السلام علی ظان و چون برگشت حضرت از نماز رومی می آورد و بجانب فرمود می
السلام علی السید زیرا که خدا خود سلامتی یعنی سالم است از نقایض و عیانت و سلام بخش بندگان است
از این سلام پروردگار که موم خوف و احتیاج است معنی ندارد و چون بشنید یک از شهادت نماز باید که بگوید الحیات
و الصلوات و الطیبات السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و بركاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین که چون
این را گفت رسید به خدیجه صلی الله علیه و سلم که در آسمان فریاد می کرد پس در اینجا تخصیص واقع شد بنسبت
بر آنحضرت و دیگران را هم می گوید که اگر مراد این دارند که خطاب آنحضرت با وجود غیبت از خصایص است
نیز وجهی دارد و وجه این می گویند که چون در اصل شب مطهر و درود بصیغه خطاب بود که از جانب
رب العزة سلام آمد بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بعد از آن هر برین صیغه گذارند و در کتابی
شرح صحیح البخاری گفته است که صحابه بعد از فوت حضرت السلام علی النبی می گفتند بصیغه خطاب
و الله اعلم و در بعضی کلام بعضی عرفا واقع شده که خطاب از مصلی بلا حظه شهود روح مقدس آنحضرت
و سرایان وی در داری موجودات خصوصاً در مصلحت و بالجمله درین حالت از شهود وجود حضور از آن
حضرت غافل و ذاهل نباید بود یا میسر در در فیوض الهی و در فیض حق و صلی الله علیه و سلم و از آنجا آنست که در حدیث
که یکسک نخانده بود آنحضرت جواب داد که اگر چه منکس در نماز باشد و شاید این حدیث سعید بن المسیب است که گفت
می کردم من پس خواندم و رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس جواب ندادم من پس بعد از نماز بخدایت آدمم و گفتم
رسول الله من در نماز بودم از آن جواب ندادم فرمود آن حضرت ای ای گفته است خدا تعالی استجیبه الله و الله رسول
اذا دعاکم لما یکسکم پس اجابت آنحضرت علیه السلام فرض است عاصی می شود متذکر آن یا نماز باطل می شود یا نه
حساب مواهب می گویند که تصریح کرده اند جماعه از شافعی و غیره که باطل نمی شود و بعضی بر آنند که باطل می گردد و از حدیث
چیزی معلوم نمی شود و الله اعلم و از آنجا آنست که دروغ گفتن بر خیر صلی الله علیه و سلم بخود دروغ گفتن بر غیر او نیست
و هر که دروغ بر بنده بر آنحضرت قبول کرده نمی شود و روایت می آید اگر چه توبه کند چنانکه ذکر کرده اند جماعه از مجتهدین
و از سعید بن جبیر آورده اند که موی دروغ گفت بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرستاد آنحضرت علیه و سلم
لا رضی الله عنها و فرمود بروید اگر باید بکشید و شیخ محمد جویری پدر امام الحرمین بآن رفت که نقد کذب بر حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم کفر است لیکن موافقت نکردند اید و ازین قول و حق آنست که دروغ بر بنده بر آنحضرت
فاخته غلط و موبهت گیره است و بسکن کافر نمی شود صاحب آن تا استعمال نکند و توبه

هر گز خود را از آن بیان کرده مقبول است و فرق حیت میان شهادت و روایت و الله اعلم و از اینجا است
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مصوم است از ذنوب کبیره و صغیره عمداً و سهواً نه بخار نیست و بخین
 انبیا علیهم السلام و در کتب کلام این را تفصیل است و حق بین اهل است و از اینجا است که جایز نیست بر آنحضرت
 زین بر که این نقص است و نه از غلطی و بخین انبیا صلوات الله و سلامه و علیهم اجمعین تنبیه کرده است
 سبکی بر کینه اغما ایشان مخالف اغما دیگران است و از غلطی و جاع است بر عاقل ظاهره نه قلب
 زیرا که وارد شده است که خواب یکند چشمهای ایشان نه دلها ایشان و چون نگاه داشته شده است
 و لهای ایشان از نوم که سبکتر از اثبات پس از اغما بطریق اولی محفوظ باشند و هم سبک گفته
 است که جایز نیست انبیا را غمی زیرا که این نقص است و اعمی نشده است بیچ خبری هرگز و آنچه مذکور
 است از شعیب ثابت نشده و اما بدین ترتیب را حاصل شده بود بروی پرده و بر طرف شد و اما مختصر راز
 و تفسیر قول حق سبحانه و ابیضت عیناه من الحزن گفته است که غالب شد بروی بکا و نزد غلبه بکایا
 می شود آب در چشم گویا سقیفه شده است به سفیدی آن آب و دلیل صحت آن قول آنکه تاثیر حزن در
 غلبه بکا است نه در حصول غمی بعد از آن گفته است اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که وی علیه السلام اع شده
 بود با کلبه پس گردید او را حق به میر در وقت القای قمیص بوسیله علیه السلام و بعضی میگویند که ضعیف شده بود
 بصورت آنکه زشت بکا و از حزن و ادب کسی کرد او را که ضعیف و چون مراد بر او مبارکی می انداختند
 قوی شد بصورتی و رفت نقصان انتهی و رشیده نماند تعلیل سبکی عدم جواز غمی را با آنکه غمی نقص است در قول
 است بکه طرآن امراض نیز نقص است خصوصاً بکایا که بر او لب علیه السلام عارض شده و قصه غمی شعیب
 علیه السلام مشهور است حکم بعد از ثبوت آن حکم است و هیچ در حقوق غمی است و لهذا فرمود خاتم بصیر و مقاتل
 گفته است که ندید یعقوب شش سال تا که کرد او را بقیص نیست و قول بام فخر که تاثیر حزن در غلبه
 بکا است نه در حصول غمی جوابش است که تاثیر حزن در غلبه بکا است و تاثیر غلبه بکا در غمی پس بواسطه تاثیر
 حزن در غمی نیز باشد مشهور است که بیچ خبری اهم بود اما بعضی از این غمی بوده اند و الله اعلم و از اینجا است
 که هر دو شاکم که آنحضرت را و قمیص کند بوی از وجهه بهیچ یا کانیست چیست قتل می در بخت اتفاق
 است اختلاف در آن است که این قتل بطریق حد است یا نفس باید کت و طلب توبه نباید کرد یا نجاست
 ردت که توبه باید جست و اگر توبه آورد بخشند و مختار قول اول است و این بر تقدیر است که مسلمان باشد و اگر
 کافر باشد و اسلام آورد در میگذرد و این بحث در آخر کتاب بغضل بیاید مثلاً الله تعالی و از اینجا است

و اینها

بعضی

که آنحضرت تخصیص کرد بر کار هر چه می خواست از احکام اینجا دو قول است یکی آنکه احکام مقرر شد بود و دیگری
 علیه سلم بر چه خواهد حکم کند دوم مگر بر حکمی و می جدا می شد چنانکه تخصیص کرد خزین بن ثابت را با آنکه شهادت
 وی حکم دو شهادت دارد و قصه آنست که آنحضرت فرموده بود از اعرابی پس ای اعرابی منکر شد اتباع
 حضرت را و گفت گواه یار که گواهی میدی بر من که فروخته ام و هر که از مسلمانان آمد با عوایب میگفت
 دای بر تو پیغمبر خدای گوید مگر حق اعرابی قبول نمی کرد تا آنکه آمد خزین و گفت گواهی میدهم که تو فروخته و فرمود
 آنحضرت با خزیمه چگونه گواهی میدی و گواه نگرفت ایم ما ترا این گفت یا رسول الله ما تصدیق میکنم ترا جز
 آسمان آیا تصدیق نکنیم برین اعرابی پس گردانید پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم شهادت خزیمه را بجا
 شهادت برین مخصوص گردانید و در این فضیلت خطابی گفت حمل کرده اند این حدیث را بسیاری از مردم غیر
 محل آن و توسل کرده اند قومی از اهل بدعت بسوی استحلال شهادت هر مرد را که معفو است نزد ایشان
 بصدق بر رجه دعوی کند و وجه حدیث آنست که آنحضرت علیه السلام حکم کرد اعرابی علم خود و بجا رفت
 شهادت خزیمه را مجری تا یکدیگر قبول خود دستگیر خزیمه پس معنی در حکم شهادتین باشد قائم و چنانکه رخصت کرد
 آنحضرت ام عطیه را که از فضل و صحایب است بیاحتساب بعد از نزول آیت مبايعت فک که در اینجا واقع شده است
 و الله حصیک فی معرفت عرض کرد یا رسول الله آن فلان یاری میدادند و این بیاحتساب در جماعت و بیاحتساب
 مرا که من نیز بوقت کم بایشان رخصت کرد و آنحضرت ام عطیه را در بیاحتساب گفت امام نووی بن رخصت است ام عطیه
 و تخصیص است مراد از بیاحتساب آن فلان غلامه و شایع را میرسد که تخصیص کند بر او خواهد هر چه خواهد و چنانکه
 رخصت کرد اسامه بن جیس را بر ترک سوگاری کردن بر جعفر بن ابی طالب که نوح او بود و فرموده بود و بجا
 ماتم پوشش و سوگ دار بعد از آن هر چه خواهی کنی و چنانکه رخصت کرد ابو بردیه بن الحارث بن ابی ریحان بن جندعه
 قصه آنست که آنحضرت فرموده بود که هر که در کعبه پیش از نماز قربانی محرمیت ابو بردیه گفت یا رسول
 الله من شتی؟ شستم که شستابی کردم در بزم آن و گفتم که امر در روز اکل و شرب است پس خوارانیدم اهل و
 خیال و بسیار نامی خود را اکنون باقی نیست نزد من مگر زینا که بهتر از او مسند گشت شست ای کفایت میکند
 از من مسود کفایت میکند از تو و کفایت نمیکند بعد از تو از غیر تو و چنانچه ترویج کرد زنی خود را برای او
 و این جایز بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است و ان ذلک و بیت لفتها ملنی الله آنحضرت را قبول نیفتاد
 مرد فقیر استاده بود گفت بمن ترویج کن یا رسول الله این زن را اگر ترا قابل نیست فرمود چیزی در راهی که هر دو
 میکند گفت هیچ ندارم مگر همین آزادی که در ته دارم فرمود بگو چیزی اگر چه گذشته است از آن بمن باشد

رجا خصلت

گفتند در چند سوره از قرآن مجید بودیم گفت نیز در کج کلمه را بخیر که کلمات از قرآن و تسلیم کن اورا و مهر
 کن آزار و نبیاشد قرآن کبری را بعد از تو و از جمله خصایص آنحضرت است که تپ کرده میشد چنانکه کوس
 تپ زده شود از جهت مصافحت او و از آنجا است که فرستاده شد جبرئیل علیه السلام در مرض آنحضرت
 که روز برای عیادت و پیرش حوالی شریف دی و از آنجا است که نماز خانه زده گدازد بر آنحضرت فوج فوج
 مسلمانان بی امام و دفن کرده شد بعد از سه روز از وفات شریف و گسترانیده شد برای وی در یک شهر
 وی تطیفه کردی گسترانید در زیر خود و این بر دوام جایز نیست مگر آنحضرت را بعضی گفته اند که گسترانیدن مطینه
 از شمران بود و منی رسول الله صلی الله علیه و سلم بی علم صحابه تا کسی دیگر بعد از وی در تحت خود نگسترانند و از آنجا
 است که بعضی تار یک نماز بعد از موت آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه در مجلس باید و از آنجا است که زمین بی خود
 بعد شریف او را صلی الله علیه و سلم بخین نمزد و اجساد انبیاء را و این را از جمله خصایص شمرده اند و از بعضی ایما
 نیز نقل میکنند چنانکه قبر شیخ علی متقی را بعد از چهارده سال تقریبی که ده بخان درست بالکهن باقی بود و تقریب
 آن بود که می خواستند که بر سر او زده ایشان را که جوانی صالح بود در قبر ایشان دفن کنند و در مکه مخطی عیادت
 است که امر است را نیز کا در قبر نیزگان دفن میکنند و ظاهر آنست که تا خوردن زمین بدست این را کانی است از
 حیات و این مخصوص با آنحضرت و حضرات انبیاست صلوات الله علیه و سلم از آنجا است که ارث یافته اند از و
 صلی الله علیه و سلم از جهت بقا ترک کرده و وفات وی و وفات وی و بعضی می گویند که صدقه میگرد و مواب همین قول است که صدقه
 میگرد چنانکه در حدیث آمده است ما ترک کردیم صدقه و صرف کرده می شود بر مصارف که آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم در آن صرف می کرد از اهل و عیال و فرزندان و فقرا و وصایا و صالح مسلمین چنانکه آنحضرت خود در
 زمان حیات می کرد و باقیست از آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که وصیت کند جمیع مال خود و از غیر وی میراث
 مگر ثلث و همچنین حکم تمام انبیاست که ایشان را ثبات باشد و مراد قول حق تعالی در ثلث سلیمان داد و قول و
 سبحانه ربیب لی من لدنک و ایام پستی ارث نبوت و علم است و از آنجا است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 زنده است در قبر خود و همچنین انبیاء علیهم السلام و آنحضرت نمازی کند در قبر شریف بلان در اقامت و حکایت کرده
 ابن زبایه و ابن الجار که ترک کرده شد اذان در ایام هر سه روز و بیرون رفتند مردم و سعید بن جبیر سجد بود میگوید
 سعید متوحش شدم چون وقت ظهر شد نزد یک قبر شریف رفتم و آواز اذان شنیدم و نماز ظهر گذارم پس شنیدم
 اذان و اقامت در قبر برای هر نماز تا گذشت سه شب و باز آمدن مردم و شنیدم اذان ایشان را
 چنانکه شنیدم از قبر شریف و بدانکه بعد از اتفاق بر حیات آنحضرت اختلاف کرده اند که زنده در قبر

روز یکشنبه

و قبر است یا در جای معین یا بر جا که خدا خواهد و در پشت یا در آستان یا جای دیگر چنانکه مقید بجای
 معین نبود بعضی گویند که با جد شریف را در قبر نهادیم و درین بروج آن ندایم پس ظاهر آنست که سهراب
 بقبر باشد و اگر گویند این بقعه تنگ است مناسب نیست جسم جد شریف در آن جویزش آنکه در حدیث
 آمده است که صحت کرده می شود در قبر مومن بقفا در بقفا و وجه جا قبر شریف سید المرسلین علیه السلام
 که صحت آن از دایره قیاس بیرون است و اگر گویند که فرسوس علی است و اولی است برای تنگ و استقرار اخفرت
 از بقعه قبر جویزش آنکه کدام بهشت بهتر و شرفیتر از قبر شریف باشد اگر اخفرت در اینجا بود امام قلی الدین سبک
 رحمة الله علیه گفته است که اگر این بقعه را که ضم اعضا شریف کرده است بر تمام اماکن مواضع ترجیح و
 تفضیل دهند حتی بر کعبه معظمه و عرش عظیم نمیدانم هیچ مومن را که توقف کند در آن ظاهر این حدیث صحیحین
 که اذان میشیند از قبر و حدیث شب معراج که اخفرت فرمود دیدم موسی علیه السلام را که غازی کرد در قبر شریف تأکید
 میکند این قول را و حدیث دیدن انبیا و شب معراج بر آسمان و حدیث دیگر که دیدم موسی را که با مفتاح دس
 اسرائیل کج می آمدند و تلمیه میکردند تا نظر و اطلاع مکان است و اگر گویند که تران مجید ناطق است بموت آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی انک میت و انتم مترون و تفسر مود اخفرت اتی جل مقبوض و صدیق
 اکبر فرمود فان میتا تمات و اجماع علماء است بر آن جویزش آنکه اخفرت چشید در موت و مرد بعد از آن
 زنده کرد و اندی حق تعالی او را چنانکه حدیث آمده است که من گفتم نزد خدا که بگذارد مراد قبر زیاده بر چهار روز
 و نیز آمده است که خدایتعالی حرام گردانیده است عباد و انبیا و ابرار پس اخفرت علیه السلام زنده
 است بحیات جسمانی و دنیای بدنی که حیات داشت و این کمال است از حیات شهدا که روحها از حیات
 و این ثابت است مروج را و حق تعالی قادر است که پدید آید برای احوال ایشان عباد و انبیا در آن عالم یا بنده
 در ابدانی که در آن موت دارد نسبت بآنها چنانکه آمده است ارواح مومنین در جوف طلیور خضر است که می خورند
 در زیر قنادیل عرش یا بهشت و اما ارواح انبیا اعاده کرده می شود در همان ابدان که در دنیا بود و بوسید
 و خاک گشت و حق تعالی قادر است که نگذارد ارواح را بی ابدان و کین نقل و ادشده است بوجوه آن در ابدان
 چنانکه بودن موسی نماز گذارنده در قبر چنانکه گزاردن تقاضای جسم میکند و صفات مذکوره
 در انبیا و شب معراج بر صفات اجسام است و لازم نمی آید از بودن آن حقیقت حیات که بشند
 بعضی که در دنیا بوده اند در احتیاج بطعام و شراب غیر ذلک از صفات اجسام چنانکه مشایخ آمده می گفتم
 در دنیا بلکه آنها را در بزم احکام دیگر باشد و محتاج بطعام و شراب و امثال آن امر عادی است

زحاجه

گفتند از حد سوره از قرآن مجید یاد دارم گفت نزدیک کعبه را بخیز که بابت از قرآن و تسلیم کن و او را دهر
 کن آنرا و بنیاد شد قرآن که هر ی را بعد از تو و از جمله خصایص آنحضرت است که تپ کرده میشد چنانکه در کس
 تپ زده غمزه انجبت مضاعفت اجز و از جمله آنست که فرستاده شد جبرئیل علیه السلام در مرض آنحضرت
 که روز برای عیادت و پیرش خوانی شریف وی و از جمله آنست که نماز جنازه گذارند بر آنحضرت فوج فوج
 مسلمانان بی امام و دفن گزیده شد بعد از سه روز از وفات شریف و گسترانیده شد برای وی در یک شهر
 وی قطیفه کمی گسترانیدند در زیر خود و این هر دو ام جایز نیست مگر آنحضرت را و بعضی گفته اند که گسترانیدن قطیفه
 از شمران بود موی رسول الله صلی الله علیه و سلم بی علم صحابه تا کسی دیگر بعد از وی در تحت خود نگسترانند و از
 هفت کفین تارک یک نماز بعد از موت آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه در مجلس باید و از جمله آنست که زمین نمی خورد
 بعد شریف و او را صلی الله علیه و سلم بخیزد و بخیزد جسد او را و این را از جمله خصایص شمرده اند و از بعضی ایما
 نیز نقل میکنند چنانکه قبرش علی متقی را بعد از چهارده سال قبری که ده بخیمان دست با کفن باقی بود و قبری
 آن بود که می خواستند که پس بر او زنده ایشان را که جوانی صالح بود در قبر ایشان دفن کنند و در مکه مخطی عادت
 است که امر است را نیز که در قبر بزرگان دفن میکنند و ظاهر آنست که تا خور و زمین جسد شریف را کنایت است از
 حیات و این مخصوص با آنحضرت و حضرات انبیاست صلوات الله علیهم اجمعین از آنست که ارث یافته اند از او
 صلی الله علیه و سلم از جهت بجا تر که وی و ملک وی و بعضی می گویند که صدقه میگردد و ضوابط همین قول است که صدقه
 میگردد چنانکه در حدیث آمده است ما ترکه صدقه و معروف کرده می شود بر مصارف که آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم در آن صرف می کرد و از این و میال و فرزندان و فقرا و وصالی و صلح سلیمان چنانکه آنحضرت خود در
 زمان حیات می کرد و با حست مرا آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که وصیت کند بحس مال خود و از غیر وی چنانست
 مگر ثلث و بخیر حکم تمام انبیا است که ایشان را ارث نباشد و مراد قول حق تعالی و ورث سلیمان داود و قول و
 سبحانه ربیب لی من لدنک و یا پیرتبی ارث نبوت و علم است و از جمله آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 زنده است در قهر خود و بخیر انبیا علیهم السلام و آنحضرت نمازی کند در قبر شریف باذان و اقامت و حکایت کرده
 ابن زبایه و ابن الحارث که ترک کرده شد اذان در امام حره که روز و بیرون فرستند مردم و سعید بن العیب سجده نمود و میگردد
 سعید توحش شد چون وقت ظهر شد نزدیک قبر شریف رفتم و آواز اذان شنیدم و نماز ظهر گذارم پس شنیدم
 اذان و اقامت در قبر برای هر نماز تا گذشت سه شب و باز آمدند مردم و شنیدم اذان ایشان را
 چنانکه شنیدم از قبر شریف و بدانکه بعد از اتفاق بر حیات آنحضرت اختلاف کرده اند که زنده در قبر

در زحاجه

و قبر است یا در جای معین یا بر جا که خدا خواهد و بهشت یا در آسمان یا جای دیگر چنانکه مقید بجایست
 معین نبود بعضی گویند که ما بعد شریف را در قبر نهادیم و دلیل بر خروج آن نداریم پس ظاهر آنست که بعدین
 بقعه باشد و اگر گویند این بقعه تنگ است مناسب نیست جسم بعد شریف در آن جایش آنکه در حدیث
 آمده است که صحت کرده می شود در قبر مومن بقعه در بقعه و در چه جا قبر شریف سید المرسلین علیه السلام
 که صحت آن از دایره قیاس بیرون است و اگر گویند که فردوس علی است یا ولی است برای تکیه است و استقرار اخضر
 از بقعه قبر جوشش آنکه کلام بهشت بهتر و شریفتر از قبر شریف باشد اگر آنحضرت در اینجا بود امام تقی الدین سبکی
 رحمه الله علیه گفته است که اگر این بقعه را که ضم اعضای شریف کرده است بر تمام اماکن مواضع ترجیح و
 تفضیل دهند حتی بر کعبه معظّمه و عرش عظیم نماید هیچ مومن را که توقف کند در آن ظاهر این حدیث سعید بن المسیب
 که از آن پیشینه از قبر و حدیث شب عراج که آنحضرت فرمود دیدم موسی علیه السلام را که مانعی کرد در قبر شریف تأیید
 میکند این قول را و حدیث دیدن انبیا در شب عراج بر همان حدیث دیگر که دیدم موسی را که با هفتاد و سه
 اسرائیل حج می آمدند و تلمیه می کردند تا نزد اوطاسی مکان است و اگر گویند که قرآن مجید ناطق است بموت آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی انکم میت و انتم میترسید و فسرمود آنحضرت اتی رجل مقبوض صدیق
 اکبر فرمود فان محمد اقامت و اجماع طائفت بر آنست بر آنست آنکه آنحضرت چشید در موت و مرد بعد از آن
 زنده کرد و انید حق تعالی او را چنانکه حدیث آمده است که من گفتم نزد خدا که بگذارد مراد قبر زیاده بر جهل و ز
 وزیر آمده است که خدایتعالی حرام گردانیده است عباد انبیا را بر ارض پس آنحضرت علیه السلام زنده
 است بحیات جسمانی و نیاوی بدنی که حیات داشت و این کمال است از حیات شهدا که روحاً اخروی
 او اثبات است مرده را و حق تعالی قادر است که پدید آید برای لطوح ایشان عباد مثالی در آن عالم یابند
 در ابدانی که اظهور دارد نسبت بآنها چنانکه آمده است ارواح مومنین در جوف طیلور خضر است که می خورد
 در زیر قنادیل عرش بهشت و اما ارواح انبیا اعاده کرده می شود در همان ابدان که در دنیا بود و بواسطه نشانه
 و خاک گشت و حق تعالی قادر است که نگذارد ارواح را بی ابدان و لیکن نقل وارد شده است بوجوه آن در ابدان
 چنانکه بودن موسی نماز گذارنده در قبر چنانکه از آن تقاضای جرسته میکند و صفات مذکوره
 در انبیا در شب عراج بر صفات اجسام است و لازم نمی آید از بودن آن حقیقت حیات که باشند
 بصفاتی که در دنیا بوده اند در احتیاج بطعام و شراب غیر ذلک از صفات اجسام چنانکه شایده می گفتم
 در دنیا بلکه آنها را در برزخ احکام دیگر باشد و احتیاج بطعام و شراب و امثال آن امر عادی است

و حال در اینجا بخلاف عادت باشد و تواند که بروایح و نسایم و اشغال آن از از رزاق روحانی باشد چنانکه در شان
 شهید واقع شده است پرتون فرحین و اگر از طعام بهشت هم بود عجیب نیست چنانکه در حدیث بطعن
 یقینی و ما علم و سئل شک نیست در شوق آن مرثیان بلکه سایر اموات را صرح به العلماء در احادیث
 آمده است نماز میگذارند و تلبیه میگویند و ذکر و تسبیح میکنند اگر گویند که آن را عمل نیست و در اینجا تکلیف نیست
 این اعمال برای چه میکنند جوابش آنکه عالم بزرگ منسج و جاری است بروی احکام دنیا از استکبار
 اعمال و زیارات اجور و گاهی حاصل می شود عمل به تکلیف بر سبیل تلبه و شوق و ذوق چنانکه حال
 نوافل و تطوعات آنچنین است و لهذا در بهشت تسبیح میکنند و قرآن می خوانند و در شان قاری
 قرآن واقع شده و عمل و ارتق و ازین قبل است سجود حضرت سید انبیا صلوات الله علیه و سلام علیه و علیهم
 و آله و سلم و شفاعت و بعضی از علما گفته که مال آنحضرت صلی الله علیه و سلم باقی است بر ملک وی قائم است بر
 نفقه وی و عذر کرده این را از خصایص نقل کرده است امام الحرمین که آنچه گذشت آنحضرت باقی بود بر ملک و ملک
 الله علیه و سلم و اتفاق می کرد البکر رضی الله عنه بطریق نیات و خلافت وی بر اهل و خدمت سایر مضار و می گویند
 که مال باقی است بر ملک وی صلی الله علیه و سلم و این قول تقاضای کند ثبات حیات در احکام دنیا نیز دین
 زاید است بر حیات شهید و بعضی گویند بزوال ملک قول او با ترکناه صدقه صادق است بهر دو تقدیر و الله اعلم
 و این محبت حیات انبیا جاری شد و انجرا یافته به تقرب ذکر حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آخر کتاب
 باب وفات ائمه و در ثبات دهم اگر چه موجب تکرار است و لا باس تا این مسئله بود و مقرر گردید و در این
 است که گماشته شده است بر قر شریف وی فرشته که میرساند او را صلوة و سلام زار و روایت کرده است
 این حدیث را احمد و نسائی و حاکم و تصحیح کرده است او را حاکم باین لفظ ان الله ملائکة سیاحین فی الارض
 یبلغون عن امتی السلام مر خدا را فرشتگان است که می گردند در زمین میرسانند مرا از امت من سلام و نزد اجماع
 از عماره آنچنین آمده که خدا بفرشته ایست که داده است قوت سمع از همه بندگان پسیت پس کی از
 بندگان که درود میفرستد بر من بگوئید میرساند آن فرشته مراد و در او را از آنجا است که عرض کرده می شود
 بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعمال امت و استغفار میکنند مرثیان را در وایت کرده است این المبارک از
 سعید بن المسیب که هیچ روزی نیست مگر آنکه عرض کرده می شود بر آنحضرت اعمال امت صبح و شام پیش شماست
 آنحضرت ایشان را بنیای ایشان و اعمال ایشان و در بعضی روایات آمده است که عرض کرده می شود
 اعمال امت آنچنین است می پوشم و آنچه نیک است عرض می کنم بدرگاه مراد پوشیدن عرض نکردن خواهد بود

انصیب
 کشید فخرن
 ۱۱

فایل نه

بسی

گویند که این چهار است بر آنکه اعمال را بعد از عرض کردن ثبت می نماید و آنچه عرض کرده نمی شود محسوس است
 کرده شود از درجه اعتبار قانم و بعد التوفیق و در حدیث کعب اخبار آمده است که هر گاه ده و بیگاه بخت است
 هزار فرشته بر قیبر شریف فرود می آیند و گویند که پادشاه آزاد و نیز تبار و دای خود را و چون میگوید
 انحضرت از قبر شریف بیرون می آیند میان این فرشتگان و زفات میکنند و روز قات در اسل
 یعنی بر دهن عروس بخت توفیق و ملا و اینجا لازم معنی است که بر دهن محبوب است پیش محبت یعنی بر دهن
 انحضرت صلی الله علیه و سلم بدرگاه عزت و از آنجا آنست که منبر انحضرت صلی الله علیه و سلم که منبر شریف
 بر بالای حوض شریف است چنانکه در حدیث آمده است و در روایتی منبر من برتر است از تریح جنت و تریح
 و تفسیر کرده اند باب و بعضی بر وجه و بعضی بر وجهی که بر جای بلند باشد و در حدیث آمده است که در روزی انحضرت
 صلی الله علیه و سلم بر منبر شریف ایستاده بود و فرمود قدم من لان برتر است از تریح جنت و در روایت دیگر
 که منبر من بر جوش من است و در حدیث دیگر آمده که من ایستاده ام اکنون بر عطر حوض خود و عطر موضعی که آب
 در حوض از آنجا آید و در تاویل آن بعضی گفته اند که بودن من بر حوض کنایت از آنکه قصد آن تبرک
 بدان و ملازمت اعمال صالحه و حضور پیش روی کسی است و در حوض خودی و شرب از لال جان قیاس
 است و بعضی گفته اند که تامل این منبر است و در حدیثی که در حدیث آمده است که در روزی که
 خطابی اعاده فرمایند و بر آن حوض که در حدیث آمده است که بر آن حوض که در حدیث آمده است که
 شان انحضرت صلی الله علیه و سلم و گوی بر آن رفیق که این اخبار است از منبری که در آن روز بر
 انحضرت بنا کنند تا این منبر که در حدیث آمده است و این منبر که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است
 که میفرماید یا من حججه من منبر من روضه است از ریاض جنت و منبر من روضه است از ریاض جنت
 از این کلام جان منبر است که از برای تحمید روضه مقدسه ذکر است که از برای تاریخ الهدیه و احباب
 گفته که اختلاف نکرده است که این علمای اند که این بر ظاهر محمول است و این معنی است و محسوس موجود است
 و قدرت صالح و شایسته است بر خیر و از هر چه خداوند بوی خیر صادق از امور غیب ایمان بان واجب است
 که هر چه از آنجا آنست که میان منبر و قیبر شریف وی روضه است از ریاض جنت بر او پادشاه کرده است این را با
 طهق مابین منبر و قیبر شریف در میان نظر نگرفته اند که مراد تشبیه بقدر شریف بر روضه جنت
 در نزد ولی رحمت و حصول سعادت که از ملازمت خلق ذکر و محالست آن حاصل است چنانکه از حدیث
 مساجد ریاض جنت در حدیث آمده است و در حدیثی که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است

بر قدر فضل و مرتبت و کوشش آنحضرت عظیم تر و شرفیتر است از همه دارا آنجا که حق تعالی چون در کتاب
 خویش ذکر تو به و غفران انبیا فرمود دلالتی و خطایی که از ایشان واقع شده نیز ذکر کرد در شان آنحضرت
 عایه السلام فرمود اما متحاکم فحقا لایعذر لک الله ما تقدم من ذنبک و اما تاخر غفر فی رزقه ما تقدم من ذنبک
 و ذکر غفران ذنب گذرشته و آینه کرد و ذنب را مستور داشت و تحقیق این مقام در این قوم گذشته است و آنجا که است
 که در پی نبیای سابق را بعد از سوائی عطا فرمود و یا عایه الصلوٰه و السلام بی سوال از حق داشت ابراهیم خلیل
 ائمت و از آنجائی یوم معنون و در شان آنحضرت و امت وی فرمود یوم لا یخزی الله النبی الذین امنوا
 مع الایة موسی عایه السلام گفت: رب اشرح لی صدری در شان پیغمبر صلی الله علیه و سلم میفرماید اللهم اشرح لی
 صدرک و از آنجا که است که حق تعالی برگزیده آنحضرت را صلی الله علیه و سلم شد محبت و ابراهیم عایه السلام مقام خلعت
 و مقام محبت بالاتر از مقام خلعت است و در اول باب ذکر آن گذشته است و در آخر باب ششم نیز کلام دین یاب
 و بعضی علماء و عارفین در فرق میان خلیل و حبیب کلامی لطیف گفته که خلیل از خلعت است معنی حاجت و ابراهیم
 عایه السلام محلی و مقصد بود و پیوسته خدای تعالی خلیل و حبیب را در خلعت است معنی حاجت و ابراهیم
 آنحضرت هم محبت است و محبت و طاعت غرض گفته اند که خلیل صاحب حق است و حبیب صاحب حاجت است فعل خدا را خدا
 او قولی است قلن منک قلنا صراطی و حبیب یک رب فرشته و خلیل کلامی است که در این کلامی تعالی محبت را برای تعالی محبوب چنانکه
 آمده است که چون آمد ملک الموت نزد ابراهیم عایه السلام و پرسید که چه گفت ابراهیم گفت پرسید که چه گفت و پرسید که چه گفت
 حکمی شود زود می باید آمد از حق تعالی است آنحضرت فرمود و آخرت از حق تعالی است و می گفت در دعا خود اللهم
 انی ارجو انک تنظر الی خلایک و حبیبك الشوق الی تعالیک و خلیل مقرب منی و در خلعت است چنانکه گفت ابراهیم و از حق
 اطهر این تعریف از خلیتی یوم الدین و حبیب معفرت او در حدیثین قال الله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
 و اما تا آخر نبی عایک و خلیل گفت و لا تخزی یوم سعوان گفته شد بحسب یوم لا یخزی الله النبی گفت بنده
 مسکین و زار بران فرمود و الذین امنوا مع و خلیل گفت انی فاضل الی ربی سیدین و حبیب گفته شد بو
 و و حدیثی که در حدیثی و خلیل گفت و جعل لی ان صدق فی الاخرین و گفت و حبیب را و و خلیل گفت و خلیل
 و خلیل گفت و انما فی من در حقیقت جنت النعم گفته شد حبیب لا ااعطیک الا انک تر و خلیل گفت و باختر و خلیل
 بعد الاصل و حبیب گفته شد و او را انما یرید الله ان یتب علیک الحسن الی القیت و اظهار که تطهر موجود و خلیل گفت
 خلعت است و بعد از محبت این فرق باشد و خلعت محبت نیز فرق و فصل خواهد بود و حبیب بعد از خلعت
 و سلم علی حبیب و خلعت و علی حبیب الانبیا و المرسلین و آن کلام را از آنجا که است که در کتاب آنحضرت

آنحضرت نشسته گزاردی خواب آبی برابر بپوشی با ستاده گزاردن بخلاف دیگر که فرمود من صلی قاعدا افلا
 بر اقامه از جناب این حدیث عام است اما آنحضرت صلی الله علیه و سلم مخصوص است ازین در حدیث صحیح مسلم
 از عبد بن عمر و بن عباس آمده گفت فرستم نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم دیدم نشسته نامی گذاشتند گفت
 یا رسول الله نشسته ام که تو فرموده صلوة ادر ص قاعدا علی نصف الصلوة قائما و حال تو نماز نشسته میکردی
 فرمود آری من گفتم ام و لیکن است کاحد منکم و از آنجا است که عجب آنکه از برابر وید از قفای خود نیز میدرد
 و تاریکی چنان میدید که در روشنائی و کلام درین دیاب اولی در ذکر بعضی شریف رفته است و از آنجا است
 که هر چه در دنیا است از زمان آدم تا اوان انبیاء اولی بر وی منکشف ساخته تا احوال را از اول تا آخر
 معلوم کرد و این خود را نیز از بعضی از احوال خبر داد از بعضی صلی از اهل فضل شنیده شده است که
 بعضی از عفا که بی نوشته و انبیا کرده که آنحضرت را تمام علوم الهی معلوم ساخته بودند و این سخن ظاهر
 مخالف بسیاری از ادوات تا قابل آن چه قصد کرده باشد و الله اعلم **صلی** فضایل و خصایص
 مروج محمدیه هم شمار است و این نیز راجع بقضایل آنحضرت است که اینچنین است و اینچنین تا ابدان دارد
 هم چنانکه فضایل آنحضرت داخل فضایل است نیست که اینچنین نمیرسد دارند و تتبع و مقصدی اینچنین ذات
 کامل الصفات اند که چون پیدا کرد و در کمال و تقدس و ابراز و اظهار کرد و عنقریب شریف نبوی را بیست الله
 علیه و سلم در عالم غیاب در غایت احکام و اتفاق ظاهر و غیبت باینده است ان بپوشی اگر چه چیزی انس به
 است و نیز بکار کجبت خصوصی و کالیستی که ایشان دانست آنچه در ایشان ظهور کرد و دیگر کرد و فرمود گفتم خیر است
 از حجت الناس و این خطاب بوسیله با و اهل این امر است که آنحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اند و سابقان و مقربان و نگاه اند و درین صفات که فرمود تا مردن بالمعروف و نهی عن المنکر که حقیقت
 است شریف خیریت اندام و اکمل و استحقاق و بفضل صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و مشاهده جمال
 جهان آری او را قباس و استفاضه انوار و آثار و دی بوسیله مخصوص اند و از این معلوم شد که اول این
 است انصاف است از ما بعد خود تری می سلم شایع درین دیاب واقع شده است که فرمود خیر القرون و خیر
 الدین انما هم ثم الذین یلوئهم ثم الذین یلوئهم ثم بهر این سه مرتبه است صحابه تابعین و تبع تابعین و
 از یک حدیث صحیح البخاری که مرتبه چهارم نیز معلوم می شود که ایشان را اتباع تبع خوانند ثم یلوئهم
 الذین یلوئهم بعد از ان فاش می شود دروغ یعنی آن فیلو و بطون صدق و نفوس و یقین
 که در اهل بود مانند و طایفه اصحابه اند که نیز در این صلی الله علیه و سلم شرف شدند و ایا آردند

نورسته بکار و بار خود مشغول شدند و بامتداد صحبت و طول خدمت استفاده و اشتغاف نمودند اینست که تفصیل
 صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مطلق قایل اند میگویند ایشان را نیز کمالاتی حاصل است که موجب افضلیت است
 از من بعد هم معلوم نمی شود که مقصود اینطایفه چیست اگر می خواهند که برکت رویت و مشاهده آنحضرت
 تمامه کمالات حاصل می شود که متاخران دارند این محل توقف است و مستلزم عدم تعاضل و تفاوت است
 صحابه است و خلافت و قنوت یا می خواهند که همان رویت و مشاهده آنحضرت فضیله است که اتم و اکمل است از تمام
 فضایل و کمالات و هیچ فضیله برابری نمیکند بآن و بالجمله صحابه از حیث صحبت شریف اگر چه مدت آن قلیل بود
 افضل از من و درای خود و جماعه از اصولین اطلاق اسم صحبت بر مخصوص میدانند بجای او و لے داین
 خلافت و منصب محمد شریف است که در صحبت برویت و ملاقات اگر چه یکبار باشد گفتفا کنند و سابقا نیز خبر
 ازین باب مذکور شده است و شاید که بعد ازین نیز تقریب نقد و فضایل و خصایص این امت علی الاطلاق
 بشمار است و اخبار و آثار بسیار در آن دارد اتم و اکمل فضایل ایشان است که است محمدیه اند و بچنانکه
 وی صلی الله علیه و سلم خاتم النبیین و جامع فضایل و کمالات تمامه انبیاست سلام الله علیهم اجمعین
 و مکرم اخلاق و محامد صفات بوی تمام شد ایشان خاتم الامم اند و مخصوص انبکمال ازین تمام نعمت
 خدا که منطوق قول الیوم اکملت لکم دینکم اتممت علیکم نعمته است و صفات ایشان در کتب سابقه مذکور
 است چنانکه ذکر شریف پیغمبر ایشان صلی الله علیه و سلم و نبی اذان در باب چهارم در ذکر آنحضرت در کتب سابقه
 گذشت و از این باب پس ضی الله عنهما که فرمود صلی الله علیه و سلم گفت موسی علیه السلام یارب ایا بیچ
 کس است در ارم گری تر نزد تو از من که ساریه کردی بر ایشان بنیام و فرود فرستادی بر اسرار ایشان
 من و سلوی پس فرمود خدا تعالی یا موسی نه ایستد تو که فضل است محمد علیه السلام بر سایر ارم همچو فضل
 نیست بر جمیع خلق گفت موسی یارب پس نام را آن امت را فرمود حق سبحانه تعالی بنی تو ایشان را
 و لیکن بشنوا تم ترا کلام ایشان را پس ند کرد ایشان را باری تعالی پس جواب دادند هر یک که آواز لبیک
 اللهم لبیک و حال آنکه ایشان را در اصلاط ابا و احرام امهات بودند پس فرمود وی سجاده صلواتی علیکم
 در محبتی سبقت غضبنی و عفوئی سبق عذابی استجاب کردم برای شما پیش از آنکه دعا کنید و هر که دید یا به مرا
 در حالتی که گویای می دید هر که لا اله الا الله محمد رسول الله می آید از من را و در آن آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم پس خواست خدا تعالی که منتهی بر من باین نعمت فرمود وی سبحانه و ما کنست بجات الطور
 اد ما دیناه نبود تو ای محمد یعنی در نشانه غنصری وقتی که ندا کردم یعنی امت ترا تا بشنوا نام موسی کلام

کلام ایشان روایت کرد انچه حدیث را قاضی در زیاده کرده این را که گفت موسی یارب بر عیون کون از بهت
 محمد پروردگار را بشنود را بار دیگر ابو نعیم در حلیه النسخه ده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وحی فرستاد
 حق تعالی بوسی پیغمبری اسرائیل که بر کسی که در یاب مراد در حالی که منکر است با حمد در آمه در آتش و دوزخ گفت موسی
 علیه السلام کیست احمد فرمود خدا تعالی احمد کسی است که پیدا نموده ام پیدایشی را گرامی تر بر من از وی نوشته ام
 وی با نام خود بر عرشش پیش از آنکه پیدا کنم آسمان زمین را وحیت حرام است بر تمام خلق من تا او بدردی او
 دامت او و ازین حدیث معلوم می شود که امت او ترجیح او پیش از انبیاء دیگر در بهشت در آیند و چه عجیب
 مهبان عزیز است طفلی نوزاد بود که مراد از خلق غیر انبیا باشد اگر چه گفته است جمیع خلق
 اما آنکه این است قاضی از انبیا باشد یا برابر باشد یا ایشان فحاشا و کلا زیرا که هیچ وجهی بر تبه نمی نرسد
 فرمود موسی و چه کسانند امت محمد و چیست صفات ایشان پس ذکر کرد حق تعالی صفات ایشان پس فرمود
 موسی بگردن مرا خدا و انبی آن امت فرمود خدا تعالی بی امت از جنس ایشان خواهد بود پس گفت موسی
 پس گردان مرا خداوند امت آن نبی و از و سبب بن فیه آمده گفت وحی فرستاد خدا تعالی بسو
 شعیا پیغمبر علی السلام که من میفرستم بنی امی را که می کشایم بوی کوششهای کرا و چشمهای کور را و دلها
 پوشیده در پرده را موله شریف و می که شرف و مباح و می مدینه طیب و ملک او شام است و ذکر کرده
 صفات آنحضرت از آنچه در باب چهارم گذشت تا آنکه گفت و می گردانم امت او را بهترین امتی
 که بیرون آورده شده است برای مردم امر کنند بمعروف و نهی کنند از منکر و یگانه داننده مرا و ایمان
 آورنده بمن اخلاص و رزقه بمن و تصدق کننده بچیزی که آورده اند پیغمبران من نکرند با قاتل ما کتاب
 یعنی برای محافظت اوقات عبادت خوش آن قلوب و دجوه و ادراج که اخلاص فرزند بمن الهام میکنم
 ایشان را تسبیح و تکیه و تحمید و توحید در محال مضایح در حرکات و سکات و سفر حضر ایشان و
 صفوف ایشان در مساجد مانند صفوف ملائکه است که در عرش ایشان دوستان هستند یا رے
 دهندگان من کینه کشم من با ایشان از دشمنان که بت پرستان اند تا زمانی که منند برای من ایستاده
 و نشسته و راکع و ساجد و بیرون می آیند از دیار خود و اموال خود بطلب رضای من و قتال میکنند در راه
 من ختم می کنم بکتاب ایشان کتاب را در شریعت ایشان شریعت را و بدین ایشان دین را و کسیکه در یاب
 ایشان را دایمان نیارد بکتاب ایشان و در یاب در دین شریعت ایشان نیست وی از من بیزارم من
 از وی و میگردانم ایشان را افضل امت و وسط کشیده اند بر مردم چون در غضب در آید تهلیل

میکنند و چون نزاع کنند تسبیح کنند و پاک می کنند رویها را و اندام های بندند از آن تا نصف ساق و
 تبیل میکنند بلبا و بلندها و قرآنی می کنند بر خنجر خون انجیلیای ایشان در سینه های ایشان است
 و بپایند در شب شیر اند در روز نوشا کسبک ایشان است و بر کیش ایشان است و بر او در و ش ایشان است
 این فضل من است میدهم بر کز انجوا هم و من خداوند فضل عظیم ام رواد الوعیم این فضل این است مرحومه است
 در نسب سابق پس امت باید که برین صفات باشد که علت خیرت ایشان است و شک نیست که اتم و اکمل حق
 صفات اوایل ایشان اند که صحابانند و من بهم رسد اند غنیمت جمیع آن در خصایص این امت است حلال
 گردانیدن غنایم و حلال نمودن هر کسی امتی را پیش ایشان و گردانیدن تمام زمین سی و گردانیدن خاک
 پاک کننده چنانکه در خصایص آنحضرت گذشت یعنی امت نیز با وی شریک اند درین صفات و احکام
 و بعضی گفته اند که وضو نیز از خصایص ایشان است نسبت با هم سابقه اگر چه غیر آن را بود و استدلال کرده اند
 برین بحدیث ان امتی یدعون یوم القیامه غیر انجلیس من انا الرضو و لیکن تو را که این هزار وضو مخصوص باشد
 با ایشان و در فتح الباری در قصه ساره بان جبار که گرفت او را گفته است که چون خواست آن
 کافر که نزدیک شود ساره ساره برخواست و فرمود که نماز بگذارد و در قصه جریح را سب نیز آمده که وضو
 کرد و نماز گذارد و کلام کرد با غلام پس ظاهر آنست که آنچه مخصوص است باین امت غره و تحجیل است
 نه اصل وضو و در روایتی مسلم را از ابو بریه آمده که فرمود آنحضرت که این جای است که نیست مرغی شمال
 و از ظاهر حدیث احمد که در شکات در کتاب طهارة آورده نیز آنچه من مفهوم میگردد و مجموع صلوات
 خمس نیز از خصایص این امت است و در ام سابق چهار نماز بود و حضرت ادا و کسی که نماز گذارد غیر ما بود
 صلی الله علیه و سلم و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود تا خیر کنیز نماز عشاء
 را از رکعتی که شصت تفصیل داده شده اید باین نماز برسانم و نگذارد و است آنرا سراج امتی پیش از شما و اذن
 و اقامت نیز از خصایص این امت است و بسمله نیز بر سراج ام نماز شده است پیش از این امت مگر بر سبیل امام
 علیه السلام پس بسمله از خصایص این امت است نسبت با نشیهای دیگر و آمین را نیز از خصایص این امت داشته
 اند و حدیث غایبه رضی الله عنها آمده است که فرمود آنحضرت که یهود حدیثی بودند بر ما بر چیزی چنانکه
 میبردند بر جمعه که هایت نمود ما را خدا تعالی دو گفتن ما در پس امام آمین و در روایتی آمده چنانکه حدیثی
 بر سلام و آمین از خصایص این امت است که در نماز تلاوت از علی رضی الله عنه فرمود نخستین نمازی که رکوع کرد
 مادر نماز عصر پس گفتیم یا رسول الله چیست این رکوع که برتر از آن کردی و امر فرمودی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم

و سلم این امر کرده شدم و ازین حدیث معلوم می گردد که در اوایل درین نام رکوع نبود چنانکه در نماز یهود و نصاری
 نبود پس از آن مرشد و در واقع انتقال از قیام بر کوع و از رکوع بسجود و تدریج در آن داخل است در حدیث حضور
 و وجود شروع و لیکن در اینجا اشکالی آورده اند که قیل و قال سبانه یا مرید اقصی رکب و اسجدی و اقصی رکب و اسجدی
 دلالت دارد بر وجود رکوع در اسم سالف و میگویند که مراد بقنوت اداست طاعت است از جهت قول حق
 سبحانه امن به وفات انار الیل ساجدا و تابا و قنوت بمعنی طاعت و قیام و شروع می آید در او بسجود نماز
 است از جهت قول وی سبحانه و ادبار السجود بر کوع شروع و واجبات و تقدیم سجود بر رکوع نوعی از تدریج است
 برین معنی و الله ظاهر آنست که رکوع مقدم بود و این بر تقدیری که ثبات شود بنص حدیث عدم رکوع
 در نماز اسم سابقه و علماء استدلال کرده اند بحدیث علی رضی الله عنه بر آن و تمام نیست این استدلال فافهم مگر آنکه نظر
 بر واقع گویند که رکوع نیست در نماز آن قوم و الله اعلم و از خصایص این امت آنست که صفوف ایشان در نماز و قیل
 مانند صفوف ملائکه است در قدر و منزلت و قرب درگاه و از بعضی احادیث معلوم می شود که تشدید اهتمام
 اول است که از آن تمام کرده صفت دیگر بنده می تواند که این کفایت باشد از وجود جماعت در نماز اگر گویند که جماعت
 نیز از خصایص این امت است و الله اعلم و از جمله خصایص تحمید سلام است چنانکه در حدیث عائشه رضی الله عنها
 گذشت پوشیده مانده کلام از حدیث عائشه سلام در آخر نماز است و ظاهر از عبارت تحمید سلام آنست که
 در وقت ملاقات سلام بکبر میگویند مگر آنکه گویند که هر دو کمیت و سلام نیز فرد نیست که بر ملائکه و قوم میگویند
 فتمد بر از خصایص این امت جموع است که دیگران را نیست چنانکه در حدیث آمده است که یا یومهم الله
 فرض الله علیهم فمذا انما الله و ان الناس فیہ لما تبع الیه و غدا و النصاری بعد غد و اه البخاری و ابی حنیفه
 بیانی است که در جای خود کرده شده است و از خصایص این امت ساعه جموع است که هر چه در آن خداست
 بطلبند یا بنده و در اینجا اقوال است قریب بیکدیگر قیل و قال شرح سفر السعاده انما با تطبیق در آن نقل کرده
 ایم و صحیح ترین آن دو قول است اول آنکه آن ساعت بعد از خروج امام است در خطبه جمعه تفسیر آن از نماز
 و قول دیگر در آخر ساعت از روز جمعه و فاطمه زهرا رضی الله عنها بربحان است میگویند که در روضه الله عنها
 خلاصی را بر می گماشت که خبر کند از آن و الله اعلم و از آنجا آنست که در اوّل شبی که باشد از رمضان نظر میکند حق
 سبحانه بر سوی ایشان نظر غایت و بر که نظر کند خدا بنسبی و نظر ثنایت عذاب نکند او را و الله اعلم و در
 آنکه از این جهت را کرده می گویند که درین روزه دارد از خوشبو تر نزد خود از لوی مشک و استغفار میکند و در میان
 را علی که در شب بنگام میکند انتظار میکند و چون آخر شب از رمضان می باشد می آموزد ایشان را و الله اعلم

شده است این است راجع به رمضان بخصلت که داده شده است هیچ امت پیغمبر را آورده است
 که استغفار میکنند برایشان هنگامیکه افطار میکنند و درین روز غنا کرده می شوند مرد شیاطین از آنجا استجاب
 سحر و تعییل فطرو اباحت اکل و شرب و جماع در شب تا فجر و حرام بود یکسانی که پیش از ما بوده اند بعد
 خواب بچنین در صراط اسلام برمانیز پس از آن تسبیح گشت و از آنجمله شب قدر است چنانکه گفته است
 نووی در شرح منہذب و در روایت آمده است که در بنی اسرائیل مردی بود که هزار ماه در راه خدا جنگ کرد
 و سلاح از بزرگشید صحاب گفتند که آیا طاقت استیکه را از ما که اینچنین توان کرد پس نازل شد سوره قدر که شب قدر
 بهتر از هزار ماه است و قیام درین یک شب فاضلتر است از جهاد در راه خدا هزار ماه و با کلام در مقام
 محل خود بیاید و اختلاف کرده اند که صیام رمضان از خصایص این ماه است یا بر اعم سالفه نیز بود و آیه کریمه
 کتب علیکم الصیام علی الذین من قبلکم که مراد بدان صیام رمضان است ظاهر در آن است که بر اعم سالفه نیز
 مکتوب بود و اینانی حاتم از ابن عمر قریباً آورده که صیام رمضان مکتوب بود بر اعم سالفه چنانکه بر او در آنجا
 مرد مجبور است و اگر گویم مراد مطلق صیام است نه قدر و وقت آن پس نشیء واقع بر مطلق صیام است
 و قول جمهور همین است و از خصایص این امت است رجاء ایشان است نزد مصیبت که مستوجب و مستحب است
 و رحمت است از پروردگار تعالی و سبب بند است مرایشان را از سعید بن خیر آمده که گفت تحقیق
 داده شده است این امت از نزد مصیبت چیزی که داده نشده است انبیاء را مانند آن و آن قول
 انامه و اما الیه راجعون نزد مصیبت و اگر داده میشد انبیاء را داده میشد یعقوب علیه السلام وقتی گفت
 یا اسف علی یوسف گفت بنده مسکین شته بود علی طریق الحق و الیقین این قول موجب موم
 ترجیح امت است بر انبیاء تحقیق فرمود یعقوب علیه السلام قصبر جلیل الله المستعان این در معنی است رجاء
 است و قول او یا اسف علی یوسف منافی آن نیست و اگر گویند داده شد این امت را استرجاء چیزی که
 داده نشده از استهای دیگر بهتر شد و ظاهر آنست که تخصیص امت نسبت با هم باشد نسبت بانبیاء صلوات بر او
 علیهم اجمعین و از آنجمله آنست که خدا تعالی بر ایشان امت امر و اعلان که بود بر اعم سابق مراد جمیع و رفع تکلیف
 سابق است که بود بر ایشان مثل تحمیل قصاص در قتل عمد و خطا و قطع اعضا و خطایه و منع موضع نجاست و قتل
 نفس تو بهی بود مرد از بنی اسرائیل که می کرد گناه در شب و نوشته می یافت و قتل صبح بر دهان خود که گفارت این گناه بر
 که بر او بود چشم خود را پس بر آورد و از آنجا آسان گردانیدن بر او در آنجا است برایشان از این سخت گردید غیر ایشان
 و گردانیدن برایشان درین از جمیع خفا که اگر ایستاده نتواند گذارد کسی ناز را نشسته بگذارد و سبب آن گردانیدن

و از خصایص این امت

گردانید افطار و قهر در سحر و کثرت برایشان منتهی بود و شروع کردند مرایشان از کفارات در حقوق الله
 و از شریعت در حقوق العباد و هر یک است از این عبادت برضی الله عنهما گفت حج آنچه بود بر بنی اسرائیل
 از شریعت و مکاره که نهاد حق تعالی از این امت و از آنجا است که خدا بیست و پنج مرتبه کرده است از ایشان مواخذه بخلاف
 و نسیان باینچه کرده بودند بر این وحدت نفس که آنرا خاطر و دوسوه خوانند تحقیق بودند بنی اسرائیل و نسیان
 میکردند چیزی را از آنچه امر کرده شدند بدان یا خطا کردند متعجب میشدند برایشان عقوبت و سزا گردانیده میشد
 برایشان چیزی از طعام و شراب براندازه آن گناه و تحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم که آن الله تعالی
 منع بخنایتی الخطاء و النسیان و اما استکبر و سواد و راه احمد و ابن حبان و الحاکم و ابن ماجه و فرقی میان خطا
 و نسیان است که در نسیان مطلق فراموشی شده است چنانکه روزه دار در روزه را فراموش کرده بخورد و در خطا
 یاد دارد و بیکر غلط کرد چنانکه روزه یاد دارد و مضطر کرد و آب بجلق در رفت و اگر از بزرگ کسی را بر کار
 داشتند چنانکه ظالمی زود کرد و گفت تکلم کن بیکر کفر و اگر نیکویی کسی شتم ترا اینجا اگر تکلم بکفر کرد و دل بر قرار خود است
 زبان ندارد و بران مواخذه نیست و اما در حدیث نفس بدانکه در اینجا چند چیز است یکی آنکه چیزی یکایک به اختیار
 در دل افتاد و این را بجهنم خوانند و اینجا اصلا مواخذه نیست هر که باشد و بعد از آنکه در دل افتاد و جولان
 کرد و کردید در دل آنرا خاطر خوانند بعد از آن هم است که خواست بکند و نکرد و این مرفوع است ازین است
 بلکه اگر نکرد یک حسنه می نویسد بعد از آن غم است که بکند و نکنند و لیکن از خارج مانعی پیش آمد که نمی تواند کرد
 و اگر مانع باشد البته می کند در بصیرت مواخذه است زیرا که این فعل قلب است و برین متغول است قوی می باشد
 و آن تبدل و مافی الفکرم او متخوه بجا سکیم به الله اما غم زنا زنا نیست و مواخذه بر دوسه مواخذه زنا
 بلکه گناهی است سر خود و مواخذه کرده می شود ادبی بیان و از خصایص کلام این تیر الدلم آنست که شریعت است
 اکمل است از جمیع شرایع متقدمه و این عیان است که محتاج نیست به بیان و واضح است که حقانیت در آن
 و چون آنحضرت نبوت است برای تیم مکارم اخلاق و محامد افعال لاجرم دین و شریعت او اتم و اکمل و این و
 شرایع باشد و این شریعت غر اجابت میان جلال و جمال و قهر و لطف در غایت مرتبه توسط و اعتدالی نظر
 به شریعت موسی علیه السلام باید کرد که چه تکالیف شاقه داشت از قتل نفوس و تحریک طبایع و تعجیل عقوبات و تحجیل
 اصار و اغلال و اظهار آثار قهر و جلال بود موسی علیه السلام از نظر شد خلق الله ریبست غضب و بطش و افند چنانکه
 خلق را قضا نظر بجانب وی بود آورده اند که از آن روز که وی علیه السلام شریعت تکلم و کجی مخصوص شد بر روی مبارک
 میگذشت تا از تاب قهر و جلال وی مردم میبایست شوند و بودند نفوس است و درین شد بد و غلیظ و معوج که در تکالیف

غلیظ و احکام شدید و صلاح و استقامت نمی پذیرفت و تو تعالی ثم تست قلبکم من بعد ذلک. فی کمال جلاله او شد قسوة بود
 شریعت عیسای سلام شریعت نفس و احسان و لطف و امتداد که معانی و محاسن بود و درین نصاری
 قتل و اگر گفته عامی شوند و بود نفوس امت دی علیه السلام لعین و نرم خود بود بر ایشان اصابه و اغلال و احکام
 شدید و او امر غلیظ در اینجا آمده است که هر کس بطایفه بر خشار است تو زنگ گردان تو خواره چپ را بر روی
 وی و بر که نزاع کند ترا در جامه که بر بدن تست بده آن جامه را می خود را و بر که تخیره کند ترا تا یک میل
 بد تو با وی دو میل داین ربانیت که نصاری پیدا کرده اند بد معنی است که از پیش خود پیدا کرده اند فی کمال
 حق تعالی نوشته و واجب گردانیده باشد آنرا بر ایشان چنانکه منطوق قرآن است و ربانیه ابتدایه و اکتبنا یا هم
 و بود عیسای سلام علیه صرف جمال و لطف و همان چنانکه بود در عیسای سلام منظر محض جلال و قهر و سلطان
 اما پیغمبر صلی الله علیه و سلم منظر کمال و جامع میان جلال و جمال بود و قوت و عدل و شدت و لیس و رافت و
 رحمت و شریعت او اکمل شریعت است او اکمل احوال و مقامات ایشان اکمل احوال و مقامات و لهذا آثار شریعت و کمال
 در غایت توسط و اعتدال و نهایت جامعیت و کمال گاهی دارد شد بازام و ایجاب و گاهی به نوب و استجاب و عرض
 شدت شدید و در جای نیست لعین در جای شمشیر نیزه و در جای عطای کرد گاهی عدل میفرماید و گاهی فضل
 میماید و قتی جزا رسیده است مثلهای گوید و این عدل است در مالی و غیره و اصل فاجره علی مهد و این فضل است
 از لایک الباطلین تحریم نظام است و این عاقبت فعا قوا بمثل ما عوقبتهم بریم ایجاب عدل و هم تحریم نظام است و این
 و بر نه بود و نصاری برین تکیه است بر فضل و حرام گردانید برین است بر خست خسار را و مباح گردانید بر طیب و نیک
 و تحریم الخیر است و بر این سابقه حقوق فرمود حق سبحانه و ایشان بهو اجتناب و ما جعل علیکم فی الذین
 من جرح و گردانید ایشان را لشکر بزرگوار است و اقامت کرد در مقام رسل که شمشیر اند بر ارم خود و گردانید
 ایشان را حرمت الناس مخصوص گردانید ایشان را بفضائل و حرمت و در باب درجات و احوال
 مخصوص مرتبه و بود الفضل العظیم و از خصایص این امت است که اجتماع نمی کند بر شکست و از حد
 مشهور با ساینده کثیر آمده و مراد را شواهد کثیر است و در حدیث آمده است که سوال کردم از بزرگان خود که حق
 فتوح است و بفضلات پس از این مسائل و دلیل است بر حجت اجتماع و اجتماع این حجت است و خلقت ایشان
 رحمت است و اختلاف ائم سابقه عذاب بود در حدیث آمده است اختلاف اصحابی کلم رحمة و مشهور باین نظرات
 اختلاف استی بر حجت و همیشه بود و در علای امت از اهل فتوی و اجتهاد که یکی فتوی بجل میزد دیگری بر حجت و
 نمیکرفت یکی دیگری ازین حدیث اختلاف آمده در حجت و منادات مراد شده اند که موجب تفسیر

و تسبیح بود دنیا و انتظام کارخانه عیشت است چنانکه اختلاف علماء در سبیل تقدیر تبخیر فیض تو سعه مردیست
 و از خصایص این است مرحومه است که طاعون شهادت و حجت است این نزد ابرام دیگر عذاب بود چنانکه در
 نه است که طاعون زخم نزل علی بنی اسرائیل و در روایتی علی من قلم و در حدیث صحیح آمده که طاعون شهادت
 لکل مسلم و در روایتی طاعون شهادت لامتی و رحمت بهم و جز علی الکفرین و فرار از آن در حکم فرار از حجت
 است چنانکه در حدیث عایشه و جابر آمده و بیشک محصیت و گناه گیره است و در جای دیگر کلام شیخ تراز
 آورده ایم و از خصایص این است که نزد شهادت دو کس از ایشان مرعوبی یا بجز واجب میگردد
 برای وی حجت و در ارم سالفه و قریبکه شهادت دهنده کس و در حدیث آمده است من ایتیم علیه یخیر حجت له
 الحجة من ایتیم علیه یخیر حجت له انما و گفته اند که معتبر شهادت اهل عدالت و صدق است که سبب
 شایع غرض و کذب باشد و از خصایص این است که اعما ایشان انصر و اعمال ایشان اقل نسبت بام سالف
 و اجر ایشان کمتر و او فرخنده که در حدیث صحیح آمده است که فرمود که دهستان شما در دهستان آنها که پیش
 از شما بوده اند از یهود و نصاری مثل دهستان شخصی است که است اجیر گرفت یکی از بلاد تا پیشین دیگر از
 پیشین تا دیگر و دیگری از دیگر تا شام و هر یکی را یکدوم اجرت ساخت چون وقت دادن اجرت شد
 اجیران بایستادند که چون روا باشد که عمل با متفاوت و اجرت برابر آن شخص گفت که من آنچه شرط کرده بودم
 شمارا دادم باقی فضل من است هر که خواهم بدیم اول مثل یهود است و ثانی مثل نصاری و ثالث مثل
 این است مرحومه و از جمله خصایص این است آنست که ایشان داده شده اسناد را که باین سلسله احادیث بخیر
 صلی الله علیه و سلم باقی است و تاد و ز قیامت مجتنب فرماید و در این خصیصه فاضله و سنت سینه است که
 اگر اکر کرده است حق تعالی بدان این است را و تشریف و تفضیل داده ایشان را بدان که هیچ کیسه از ارم
 را نداده بود و صحت اینها ایشان در دست ایشان و خلط کردند بدان اخبار خود را اگر گفته اند از غیر ثقات
 و نیت پیش ایشان تمیز و تفرقه میان تورت و باخیل و میان آنچه لاحق گردانیدند از اخبار و این است فاضله
 شریفه را و الله و شرفا گفته احادیث را از ثقات که معروف و مشهور بودند در زمان خود بصریق و اما
 و ایشان از دیگران تانتهی بحضرت نبوت و حجت و تقیثش کردند تا شناختند احقا و اضبط در مرتبه تمیز
 کردند میان آنکه اطول بود مصاحبت و مجالست وی با شیخ خود از کسی که قصیر بود و نوشته اند احادیث
 را بطریق متعدد و ضبط کردند در حرف و کلمات آنرا از غلط و خطا و زلل و خلل و تنهیه و تنقیح نمودند از خصوصاً
 اصحاب صحاح که عمره ایشان بخاری و مسلم و کنیز بن آسمان جلالت و عدالت اند جز ارم المدین المملین

خبر او این فصل خاص است غرض جل بر این است که از علی بن ابی حمزه و سایر یاران که از نزد فضل و کرم ابو جهم راز
گفته که بود در هیچ امتی از امم سابقه از بهنگام پیدایش آدم علیه السلام علماء و ائمه که نگاه دارند آثار رسول خود را مگر
درین امت مرقوم و معرفت تواریخ و انساب هم از خصایص این امت است میگوید که عارف ترین
صحایب علم انساب ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه و آورده اند که عبد الله بن عباس رضی الله عنه میگوید که در وقت
علم اشعار و تواریخ و انساب و ایام عرب بود از امیر المؤمنین عسیر بن الخطاب رضی الله عنه آورده اند که وقت
می کرد با قرآن و حفظ و دواوین شعر و لغات عرب از برای معرفت و وجه تفسیر قرآن و اعراب آن رضی الله عنه هم
جز این خبر و از جمله خصایص آنست که این امت مخصوص و موقوف شد بذکر تصنیف کتب ایشان در بیان امور
حدیث و لایزال طالیف منهم طاری علی الحج حتی یاتی امر الله و مجاهدین فی سبیل الله هم که کتبیه سیر
اندازند و در قرن اول و مبادی قرن ثانی قاعده تصنیف در میان نایده بود اگر چه کتب علم و جمیع احادیث
نیز در وجه تصنیف و ترتیب موجود بود اما این مهناج نبوی و تفصیل و وضع و اصلاح و قدوین علوم و تفصیل
موضوع و سبایل مسلک نبود بعد از آن چندانی شد که از حد و احصا خارج آید که جز غلام العیوب
احاط آن نتواند کرد بزرگ اندیشیم و کمتر سواد هم از خصایص امت محمدی و وجود اقطاب و دو تاد و نجبا
و ابدال است در ایشان در حدیث مرقوم از انس رضی الله عنه آمده که ابدال چهل مرد در آن بودند چون بمردی
ازین مردان و زنان پیدا آورد خدا تعالی در بدو وی مرد و زنی دیگر را روایت کرده است این را خدا در کتاب
الاولیا و روایت کرده است طبرانی در اوسط باین لفظ که خالی نمی باشد زمین از چهل مرد مانند خلیل الرحمن
علیه الصلوٰه و السلام که بایشان قیام است زمین و برکت ایشان آب داده می شوند مردمی میروند و میروند
که از ایشان مگر آنکه بدل می گرداند الله تعالی بجای دیگری را تسمیه بابدال هم میگویند و بعضی متابع عظام
گفته که بحجت آن که تبدیل کرده اند صفات ذمیه را بصفات حمیده و سلب شده از صفات بشریت و مایه بودن
ایشان مانند خلیل الرحمن بودن ایشان در صفاتی که کمالی که جنس صفات باشد شریک با او علیه السلام
و اینست معنی آنچه قوم میگویند که بر ذلی بر قدم نبی است نه مثل جمیع صفات حاشا و این عدی در کمال آورده
میت و دو کس ازین چهل تن بشام می باشند و زده ببارق و چون از الهی باید مقبول شوند قائم می شود قیامت
و بحسین مروی است نزد احمد در سند و ابو نعیم در طایفه این عمر مرقوم آورده که فرمود آنحضرت صلوات الله علیه
که خدایت من بآنص کس است و ابدال چهل نفرند بآنص کس می شوند و نه چهل بگاه بمردی دیگر که بدل
آید و ایشان در تمام روی زمین نمیشناسند و در طایفه از این سودر رضی الله عنه آورده که فرمود

که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهل مرد اند از امت من که دل‌های ایشان برابر دل برادریم است دفع میکنند
 خدا تعالی بیکت ایشان بلا را از خلق گفته می شود ایشان را ابدال و ایشان در یافتن اند این درجه بر روز
 صد و نرسید این سو و پنجاه چیز یافته اند ایشان این درجه را فرمود سبحان و غیره غایب سلمان یعنی در نماز و روزه و شریک
 اند با مسلمانان اما صفت خاص ایشان که آن در یافتن اند این درجه را این دو صفت است و نقل است از
 معروف کوفی رضی الله عنه که هر که بگوید هر روز اللهم ارحم محمد بن عبد الله و ارحم اهل بيته و ارحم اهل بيته و ارحم اهل بيته
 ده بار گفته باین لفظ اللهم ارحم محمد بن عبد الله و ارحم اهل بيته و ارحم اهل بيته و ارحم اهل بيته و ارحم اهل بيته و ارحم اهل بيته
 ابدال آنست که زائده نمی شود مرا ایشان را اولاد و ایشان تخت نمی کنند چیزی را و از زید بن یارون
 آمده و ابدال اهل علم اند و امام احمد گفته ابدال اگر اصحاب حدیث نباشند پس چه کسانی باشند و در تاریخ فضل
 خطیب از کتابی آورده است که گفت نقباء سیصد اند و پنجاه نفر و در چهل و اختیار هفت و عجم چهار
 و غوث یک مسکن نقباء در مغرب و مسکن پنجاب و مسکن ابدال شام و اختیار سیل اند در زمین
 و عمد در کوشه های زمین اند و مسکن غوث که مبارک است و چون غارض می گردد امر عام دعا میکنند
 و ایهالی می نمایند در بر آمدن آن حاجت بعد از آن پنج بعد از آن ابدال بعد از آن اختیار بعد از آن محمد اگر مستجاب
 شد دعا ایشان قیام و اگر نه ایهالی میکنند غوث و اجابت کرده می شود و دعا غوث پیش از تمام
 شدن مسکن و از خصائص این امت آنست که ایشان می در آیند در قبور بگناه و بیرون می آیند بی گناه
 پاک کرده شوند و گناهان بختکار کردن و پیمان در ایشان راه الطهرانی فی الله وسط من حدیث انس و
 بایر حدیث هینا حلی اصل می شود و باین بعضی از علما گفته اند اگر چه این قول شاذ است که عذاب قبر را
 امت هر چه است به ایشان اوصاف و پاک کرده بآخرت میزنند و دیگر عذاب بر ایشان نرود و از آنجا آنست
 که ایشان نخستین کسی باشند که می شکافند برای ایشان زمین یعنی بیرون آیند از قبر شیراز بسیار ام و در حدیث
 آمده است که فرمود انا اول من نشی الارض غنی و عین امتی و از آنجا آنست که خوانده می شود ایشان را غیر محفل
 از نماز و وضو و غره یا ضی که در روی آب می باشد و محفل یا ضی که در توأم است و غایت تجلی است
 خضدین و ساقین است در شستن دست و پا و غیر شستن مقدم است بر شستن غنی و شستن روست
 و از آنجا آنست که ایشان در موقف بر مکانی عالی باشند و حدیث جابر آمده که آنحضرت فرمود صلی الله
 علیه و سلم می باشم من امت من بر جای بلند مشرف بر خلایق نیست کسی مردم مرا که دوست می دارند که گناهان
 و نیست پیغمبری که که تکذیب کرد و اورا امت او را که گواهی میدهند که او را پند و نکات برده کار را در حدیث

بگویم که هر کس میباید از این من بر تل و از آنجا که است که مرای علامت و نشان میباید شد در روی
 از اثر سجده قال الله تعالی سیما منی و جهم من تران سجود اما این علامت در دنیا است از آخرت و قول است
 که گفته اند این سیما در دنیا است و در ادیان است حسن است و سیما اسلام و خورشع و بعضی گفته اند صفت
 در روی از اثر سیما پس گمان میبری که ایشان بیاوند و نیستند بیا قول دوم آنکه این سیما در آخرت خواهد بود
 که مواضع خود از ایشان در شرح خواهد بود که شناخته می شود بدان که ایشان ساجد بودند در دنیا از شهرین
 حوشب آمده که میباشند مواضع سجود از رویهای ایشان مثل ماه شب چهاردهم چهارم و پنجم
 خراسانی گفته که در آمد درین آیت هر که محافظت میکند بر نماز پنجگانه و از آنجا که آنست که داد می شود
 کتابهای ایشان در دست راست ایشان رواه احمد و از آنکه فی الموابی از اینجا معلوم می شود که دادن
 کتاب پدید است از خصایص این است که میباید و در نکات نیز حدیث احمد از آنکه در آیه آمد
 که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله که من شناسم امت خود را روز قیامت بلکه من هر کس را که بگویم که
 ایشان در دست راست ایشان است و می شناسم بلکه می شناسد در دست ایشان پیشانی ایشان را
 در شرح می نویسد که ظاهر حدیث آنست که دادن کتاب در دست راست از خصایص امت محمدیه است
 صلی الله علیه و آله و آنچه دلالت می کند بر آن آیات و بقیه حدیث عموم است مگر آنکه حمل کرده شود بر آنکه داده شود
 پیش از دیگران یا بعد از آنکه نیست مگر غیر ایشان را اما سعی در دست تواند که از خصایص باشد زیرا که نیست نمی شود
 چیزی که معارض آن باشد البته و از آنجا که آنست که در ایشان سعی می کند پیش ایشان و جانب راستی ایشان
 چنانکه منطوق کتاب مجید است و از جمله خصایص ایشانست که در ایشان راست چیزی که کسی از
 ایشان بذات خود و آنچه سعی کرده شود برای ایشان و خود مگرسانی را که پیش از ایشان بودند مگر چیزی که سعی
 میکردند بذات خود همچنین گفته است علامه و در اینجا اشکال می آید بقول حق سبحانه و ان لیس لانا ان الله
 ناسع چه این دلالت دارد بر آنکه آدمی را نفع نیست جز از آنچه خود سعی نموده و عمل کرده و جواب می گوید از این اشکال
 بخند و چه کسی آنکه این آیت منسوخ است بقول و تعالی و اقبعتهم فیریم بایمان الحماهم فیریم پس گردانیده می شود
 و لطف در میزان و الدین و فرط سعی کرد برای ایشان قبول میکند حق تعالی شفاعت ابواب را و شفاعت
 ابواب را بدین قول و حق سبحانه آباءکم و ابناکم لاندرون ایم اقرب کلمه فاعلم قریب گفته که احادیث بسیار
 دلالت می کند برین قول و مومن میرسد به ثواب عمل صالح از غرضی و در هیچ آمده که هر مرد و ماند و مرد و
 روزه روزه دارد از روی و وی و فرمود و صلی الله علیه و آله و سلم برای کسی که حج می کرد از غرض خود حج بکنار نخست از خود

پس انان بگزارند و از عایش صدقه رضی الله عنها که از عتبات کرد از برادر خود عبد الرحمن عتاق کرد
 از وی گفت سعد بن عباد یا رسول الله من مرد یا تصدق کن از جانبی فرمود نم گفت کدام صدقه
 فاضل است فرمود آیت پس گفت سعد چه گفت نه هم سعد و عبد الله بن مکر ضرر جد او اندر کرده بود
 که یاده رود مسجد قبایس مرد نتوانست و فکر دلبسته می داد این عباس رضی الله عنها پس او را که مردوز
 جانب وی و از مقبره آن بعضی گفته اند که مرد این ابن ابوجعل است بعضی گفته اند عصبه بن ابی معیط و
 گفته اند ولید بن مغیره و بعضی گفته اند مراد بان اینجا می است نه میت و بعضی گفته اند که این اخبار است
 از شراح من قبل و دلالت کرده است شریعت که ان راسع وی سعی غیر وی بر دوت و حسب
 کثرت گفته است که سعی غیر خود نفع نمی کند مگر منی بر سعی نفس خود بود آن مومن صدق پس این اعتبار
 باشد سعی غیر در حکم سعی نفس از جهت بودن او تابع مراد و قایم مقام او و نیز سعی غیر نفع نیکند و تنگی عمل
 کند آن غیر برای نفس خود و لیک چه نیست کرد برای می در حکم شرع نایب و دلیل وی شد و قایم مقام می شد
 انتی تحقیق اختلاف کرده اند علماء در ثواب قرات قرآن آیا میرسد میت یا نه اگر باندند نیز شدت هور از زب
 شافعی و مالک و جماعه از حنفی این است و کثیری از شافعی و حنفی بآنند که میرسد و همین قابل است امام احمد بن
 حنبل رحمه الله علیه جمعین بلکه منقول از امام احمد است که میرسد میت بر چیز از صدقه و صلوة و حج و اعتکاف
 و قرات و ذکر و غیر ذلک و لیک گفته اند که قرات بر قبر میت است و ذکر کرده است شیخ شریعین طحطاوی که صحیح و اصول
 ثواب قرات است از قرب میت و وارث و غیر وارث چنانکه نفع میکند صدقه و دعا و استغفار یا جلع و امام
 عبد الله یا فی رحمه الله علیه در تکرار روض الراحین ذکر کرده است که شیخ غزالدین بن عبد السلام و در ثواب
 دیدن که گوید ما حکمی که در دنیا که ثواب قرات قرآن میت نمیرسد و الاذن معلوم شد که میرسد بخواند
 و ثواب آن برساند و قرات داده است قاضی حسین که استیجار برای قرات قرآن بر سر قبر جایز است
 چنانکه استیجار برای قرات و تعلیم قرآن و باید که دعا کند میت را بعد از قرات زیرا که دعا قوی شود مراد او
 دعا بعد از قرات اقرب با جاییه و اثر است از روی برکت و ذکر کرده است شیخ عبد الکریم سالوس
 که اگر میت کرد قاری لقرات خود که باشد ثواب آن برای میت نمیرسد زیرا که میت کردن این پیش از حصول
 تملک و عبادت بدن است پس نافع نشود از غیر و لیکن اگر قرات کرد بعد از آن که زنده اند چه حاصل شده است
 او را از اجر میت و این دعاست بحصول آن اجر میت را نفع میکند و گفته اند که موضع قرآن موضع برکت
 و نزول رحمت است و میت در حکم حی حاضر است پس میدانسته شود برای نزول رحمت و حصول برکت

و قیام فرستاد ثواب باری را و او ذکر کرده است صاحب غده که اگر برون آورد چشمت را یا کند چاه را یا ثبات
 درخت را یا وقت کرد مصحف را در حال حیات خود یا کرد اینها را غوی بعد از موت او میرسد ثواب آن
 بیت بخانه که دارد شده است در خبر و نحو چنین است حکم و تفت مصحف بلکه ملحق است بان هر وقت و اقیانوس
 نتانده ای که جواز تفتیج را از میت زیرا که آن نوعی است از عسقه و لیکن در تنزیب گفته است که جایز نیست
 قضیه از غیر بغیر امر و بخیر از میت مگر آنکه وصیت کرده باشد بر آن تحقیق روایت کرده شده است از امام موسی
 علی رضی الله عنه که تفتیج نکرد از غیر بعد از وفات وی صلی الله علیه و سلم و از ابی العباس محمد بن اسحاق سراج
 آمده که گفته تفتیج کردم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم هفتاد و شصت را اما بعد از ثواب بسوی رسول خدا صلی الله
 و سلم پیش شناسم درو چینی و انگری و انگار کرده اند آنرا جماعتی گفته اند که نکرده اند آنرا صحابه و بعضی
 از فقهای متأخرین مستحبی داشته اند آنرا و بعضی بدعت می دانند آنرا و گفته اند که آنحضرت غنی است از آن
 زیرا که در آنحضرت را ثبات است حکم من سنه حشره الحدیث اجر که عمل خیر کرد از امت و به آنکه نقصان
 شود از اجر عامل چیز امام رحمه الله علیه گفته که هیچ چیزی نیست که عمل میکند از آنکه ای از امت مگر آنکه نبی صلی الله
 و سلم اصل است در آن و در تحقیق نصرت گفته جمیع حسنات مسلمین اعمال صالحه ایشان در صحیفه بغیرات صلی
 علیه و سلم زیاد به بر این عامل است اجر یا مضاعفه که نمیداند آنرا مگر خداست یا زیرا که همه و عامل تار و زلف
 حاصل می شود مرد را و اجر و متجدد می شود در شیخ و معلم او را مثل آن اجر و شیخ شیخ او را و مثل شیخ ثبات را
 و راغ را بهشت و همچنین بود اجر در هر مرتبه بعد از اجر حاصل تا پیغمبر صلی الله علیه و سلم و باین وجه معلوم می گردد
 سلف بر خلف پس چون فرض کرده می شود مراتب ده بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم می باشد در آنحضرت را بکنه از
 بیت و چهار چون باریت بجا شریک یا بزم می باشد اجر پیغمبر صلی الله علیه و سلم دو برابر و پهل و هشت و همچنین
 چند آنکه زیاده می شود یک متضاعف می گردد ماقبل وی ابا کما قالوا المحققون باین جواب باری شود
 اشکال دعای قاری در آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بزیادت شرف با علم کمال آنحضرت در سایر انواع
 شرف پس گویا قاری ملاحظه کند که قبول قرائت او متضمن است معلوم او را مثل اجر و همچنین تا اگر کسی
 معلوم اول را که شایع است مثل جمیع آن اجر چنانکه تقرر کرده است و ازین قبیل است آنچه مشرعت نزد ایشان
 که بطهره که میگویند اللهم زدنا آتیت شریفها و تعظیما ذکر کرده است همه در مواهب لذیه و ازینجا
 معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اشارت کرده است بقول خود من سنه حشره فله مثل
 اجر من عملها بعد از ترغیب تحریر است بر سنین سنه حشره لکمال خود در اثبات اجر و غرضی

از دراصل الله علیه السلام و از خصایص این است که او این میسر را نیده بخت را پیش از سایر ائمه روایت کرده
 است بجز این در او سطر حدیث عمر بن الخطاب مرفوعا که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم حرام کرده شده است
 بخت برانیا تا در آنم حرام کرده شده است بر آنم تا در آید امت من و از آنجمله آنست که در می آید بخت را
 از ایشان بختند و بر کس بیجا براه ایشان و نزد پیغمبر و طبرانی آمده است که فرمود آن حضرت وعده
 کرد مرا در روزگار تعالی من که در آرد بخت از امت من بختند و بر کس را بیجا ب من بوالی کردم از پروردگار
 تعالی عزیز را پس داد مرا بیکم از بختند و بر بختند و بالجمله داده است پروردگار تعالی و تقدیر این
 است را آنچه نداده است امم دیگر را آنچه نداده است پیغمبر ایشان را آنچه نداده است پیغمبران دیگر را شعر
 ما دعا الله داعیا بطاعته بکرم الرسل کما کرم الامم و صلی الله علیه و سلم خیر خلقه محمد و آله و صحابه و امتهم
 و صل و از آنخصایص شرف فضایل و کمالات و ایه و حجات و کرامات تشریف و تخصیص الله
 جل و علا آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بفضیلت اسلام و معراج است که بچاکس از دنیا در سل را به من شرف
 دیگر مگر دانید و بجای که او را رسانید و آنچه او را نمود بچاکس از رسانید و نمود سبحان اللهی اسری بعیده
 لیل من المسح الحرام الی المسح الاقصی الذی بارکنا حوله لیس من آیات اسرار که بر آنحضرت است از که
 اقصی ثابت است بکتاب الله و نظران کافراست و از اینجا آسمان برین که معراج نام است ثابت است با حدیث
 مشهوره که منکران مبدع و فاسق و مخدول است و ثبوت دیگر از جزئیات عجاب و غراب احوال باخبار که منکران
 جاهل و منحوس است صحیح آنست که وجود اسرار و معراج بر روی بسیار و بحد بود و جمهور علما و از صحابه و تابعین و اتباع
 و من بعد هم از محدثین و فقها و متکلمین برین اند و متواتر است بدان حادث صحیح و اخبار صریح و بعضی
 بر آنند که بروج بود در زمان و بعضی بر آنند که قضیه متعدده بود در یکوقت در لقیطه و در اوقات دیگر در زمان
 بروج بعضی در یک بود و بعضی در دیدن با وجود آن اتفاق دارند بر آنکه رویای انبیاء است که
 راه نیت شب را در آن و بیدار است دل ایشان در آن و پوشیده است چشم ایشان چنانکه پوشیده میگردد
 چشم در وقت حضور و مراقبه تا شغل نگردد چیزی از محسوسات و قاضی ابوبکر بن عمر بن حفصه
 که وقوع آن در نوم برائے توطیه و تیر بود چنانکه در برابر نبوت رویای صادق مسیده تا سهیل
 آسمان شود بروی برداشت ثقل و حی که امری عظیم است و ضعیف و عاجز است از وی قوای شریح بجز
 فتوح نخست در زمان واقع شده تا قوت و استعداد وصول آن در لقیطه حاصل گردد بلکه بعضی ازین قایلان
 باین قول گفته اند که وقوع آن در زمان پیش از بعثت بود و الله اعلم و بعضی از مفسران گفته اند که آنحضرت را

اسرار و معانی بسیار بود و بعضی سی و چهار گفته و یکی از آن کج چشم بود در قیظ و باقی بروج در مقام و اندام
 و توفیق گویند که اسرار از مسجد حرام مسجد اقصی بود و معراج از آنجا تا سموات بروج شام و حتی معراج
 می آید بکبریه مذکوره که در وی مسجد اقصی را غایت اسرار گردانید و اگر اسرار بحد زیادت بر مسجد اقصی
 بود ذکر میکرد آنرا که بالغ بود در تعجب و تعظیم قدرت الهی جل جلاله و تلخ به تشریف حضرت رسالت نباهی
 صلی الله علیه و سلم و جانشین آنست که تخصیص ذکر مسجد اقصی در آن کبریه بحجت وقوع خلوت و نزاع و انفراد
 قریش است در آن و رسیدن ایشان آیات و علامات آزار آنحضرت و استخار و امتحان نمودن انصاف آن حاکم
 مذکور گردد پس در روایات و اخبار صحیح مشهوره در آن ملک آیات قرآنی نیز جنانکه در سوره و انجم
 واقع شده و اگر چه اینچنین در سوره و انجم واقع شده است بعضی بر دیت جبریل و قرب او محل کرده اما تحقیق
 آنست که محمول است بر قصه معراج گفت بنده سکه شنبه الهی در مقام الصدق و یقین که اشارت
 قول حق سبحانه از این آیات معراج است یعنی مسجد اقصی بر دین از آنجا تا سموات برده آیات را نماید و
 آیات و ظهور غایت کرامات و معجزات در سموات بود و مقتضی بود بر آنچه واقع شده در مسجد اقصی در آن مسجد
 اقصی سید آنست و از حجت ذکر در مسجد اقصی را و در واقع اگر در مقام می بود استبعاد نمی گردند آنرا که افکار و فتنه
 نمی افتادند و معانی مؤمنین و نیز وقوع و قیام و قضایا خارج از آنجا و احصای معانی است در نوم و نیز
 اسرار در نوم اطلاق نمی کنند و چون اسرار لفظ شده معراج که بعد از آن واقع شده در قیظ باشد و دلیل نیست بر نام
 بعد از آنکه در حقیقت بر مقام الیقین الوقوع آن در مقام حقیقت است که می تواند حق سبحانه و با حیل الودیاتی اینک الاقننه لکاس که
 بعضی معنی آنرا محل قضیه معراج کرده اند و در بیان نام ریت در مقام و جوش آنست که این روای محمول بر روای
 قضیه یا روای واقعی بدست گفته اند که روای منتهی ریت است نیز آمده و استشهد می آید
 بر آن بقول متین که گفته است و ریک اصطافی العیون من الغصص و بعضی گفته اند که تسمیه روای بحجت
 وقوع آن در ریل است و آنکه در حدیث آمده است که فرمودنا سیقظت دینجا نیز دلیل بر بودن اسرار معراج
 در مقام نیست زیرا که احتمال دارد که مراد سیقظ از نوم باشد که پیش از وصول ملک بود پس آنحضرت
 در نوم بود که ملک آمدید اگر در در براق سوار گردید و اگر مراد با سیقظ بعد از تمام قصه باشد جنانکه
 واقع شده است ثم استیقظت و انانی المسبح الحرام تواند که استیقظت بمعنی صحبت باشد یا استیقظ
 از نوم دیگر که بعد از وصول بیت واقع شده باشد و هر دو تمام شب نبود بلکه در بعضی شب بود بعضی از
 محققین گفته اند که مراد با سیقظ افاقت و شبیاری بحال خداوند است از آن لحاظ که سختی ذکر نوبه بود

را صلوات الله علیه وسلم از مطالعہ کجای و عزائب ملکوت سموات وارض و مشاہدہ ملائکہ اعلیٰ و انجیز دیدار آیات کبری
 الهی و اسرارنا متناهی و پوشیده بود باطن او را مشایخ بجاالت نوم و میگویند که شہود ملکوت اگر چه دیردار شد
 بی نوعی از غیبت از عالم محسوسات که تکریم میکنند ازین برین لغوم و الیقظ نمیداشت و در حقیقت آن در سراسر
 است ولیکن بسبب عیوض غیبت و مزج تغییر آن گاهی بنوم می کشند و در روایتی و آیین انسانی و فیض
 نیز آمده است و بعضی گفته اند مراد بنوم تہ نایم و اضطجاع است و در روایتی بسهم آمده است
 بنیانا نایم فی البحر و باقال مضطج یا آنکه انس یا خیال را مشاهده کرده است و از آنحضرت نشیندہ قصہ
 معراج پیش از بحر گشت و در آمدن انس در خدمت بعد از رجوت و در آن وقت ہم صبی بود هفت ہشت سالگہ
 قالوا و بچنین حدیث عایشہ گفت ما فقہ جسد محمد کہ تمسک آن طایفہ است کہ میگویند اسرار نوم بود از روی معنی
 و مشاہدہ نیست زیرا کہ عایشہ رضی اللہ عنہا در آن زمان نزد آنحضرت نبود و در سن ضبط و حفظ ہم نبود بلکہ شاید
 کہ تکرار شدہ باشد بر قول کہ اسرار اول اسلام بود بعد از بعثت بسالی یا یکیم سالی اگر چه صحیح آنست کہ بعد از خیال
 بود و اللہ اعلم مقصود آنست کہ حدیث عایشہ را صحیح نباشد بر حدیث دیگران کہ بطریق مشاہدہ حدیث کرده اند و در
 حدیث عایشہ واقع شدہ است ما فقہ جسد محمد این خطا است بی شبهہ و انجیز آمده است کہ کاذب القواد ماری دلالت
 بر نام ندارد زیرا کہ مراد آنست کہ در ہم نمیداخت دل چشم را غیر حقیقت را بلکہ تصدیق کرد رویت او را و انکار نکرد
 دل چیزی را کہ در چشم بدلیل ما زناغ البصر و ما طمع و اما تمسک و شیش با باطل و زخرفات فلسفہ و طبیعت کلام
 تعین بجاات علو چون رود و خرق و التیام و افکاک جایز نیست در طریقہ اسلام باطل و عاقل است و جماعہ دیگر اند
 از اہل اشارات و تاویلات کہ صور را بر معانی حمل کنند و معراج را روح را مراد دارند بر قیاس آنکہ خضر را روح
 گویند بآن معنی کہ معراج روح را بود در حنام بلکہ بآن معنی کہ معراج اشارت باحوال و مقامات ترست
 است در معراج و معارج کمال چنانکہ مراد بجرئیل روح محمدی است و براق نفس شریف وی کہ مرکب روح است
 کہ بخاصیت خود سر کشی است و رام نمی گردد مگر بقوت روح حایت و مراد با آسمان مقام قرب و سبدرۃ المنہ
 نہایت مقامات بر قیاس آنکہ در قطبہ موسی علیہ السلام و فرعون و عصا و تعلیم و ادوی مقدس تا ویلات
 کنند این فرقہ اگر صور را اثبات کنند و با وجود آن آنرا اشارت بمعانی دارند چیزی است و مرتبہ است در علم
 و معرفت بر قیاس آنکہ جمیع کنند میان شجر جسمانی و روحانی امام غزالی رحمہ اللہ نیز درینہ خیال است و اگر
 صورت معانی را اعتقاد کنند و بصورت قابل شوند آن خود کفر و ایجاب است و نہ اسباب ظنیہ است و بر ذریعہ ایمان این

مسکن آن طریقه اولی نیز سوم و شیر باستعداد و استقامت گویا وجود صور و حیوان در اسکان طای دی دو بند باشند
 ارجح تاویل کنند اما این شنیدن بوقت کردید چنانچه در بیان تصدیق بر نفسی اندک کرده و ازین بعد از اوصاف تمام شد و در
 از ضعفای اهل زمان و حیره ایمان در افتادند و اگر با وجود تصدیق و ایمان بقوت کشف و معرفت آن مقام رای شانند
 بودی باینده علم البصیرت بعد البصیرت رسیده است و لیکن تفهم کردن و زبان تاویل و اثبات امکان آن بدلائل کلاسی
 شدن و گرفتار عقل و حیلای نفسی متن از مقام ایمان عبودیت بعیدست و اما ایمان را در طریقی اول قول خدا در سوره ناز
 به چنانی شنیدیم که میگوید بی شبهه در دل نشسته آن فرقه این تعلیم گویند و این را در نمی یابند که این تعلیم است این تعلیم
 کسب کثبات شده است تحقیق از معجزات باره و تعلیم محقق عین تحقیق است بحقیقت این تعلیم نیست این اتباع
 صراط مستقیم است مقلد شما که تعلیم عقل می گویند و گفته وی گویید که کثبات نشسته است تحقیق وی به شکوک و شبهات درآم
 هو است ظاهر خود در اصل مکرانیا انداز ایشان بکار است و غیر ایشان عقل ایشان است این متکلمان خارج
 را چه شده که با وجود راه راست گم کردند و در راه گفتگو و شبهه جدل افتادند اگر چه نسبت ایشان مخالفت فقه
 و در بر ایشان بود اما در سلوک راه عقل و اتباع وی موافق گشتند با ایشان و گمراه گشتند و دیگران را نیز
 گمراه ساختند فضلوا و افلوا و اندر الهاد و صلی بر آنکه حدیث معراج را جمعی کثیر از صحابه رضوان الله
 علیه جمیع روایت کرده اند بر تواتر معنوی اگر چه در بعضی خصوصیات روایات مختلف آمده و مشهور
 از آن حدیث تاویل است که بخاری و مسلم در صحیح خود از قاضی از انس بن مالک از مالک بن صعصعه آورده
 و در حدیث ذکر شوق قلب بنویشتن آن باب زرم در پشت ذنب و پر کردن بگل و ایمان و نهان
 آن در سینه شرافت و التیام نمودن آن است و شوق صدر شریف چهار بار شده تحت در عهد طفولیت
 که نزد حلیه سعدیه بود دوم در ده سالگی که قرب بوقت بلوغ رسیده بود سوم نزد بغت چهارم در بوقت
 که وقت اسرار و تکامل طهارت و صفات تعد و تنبی و دریافت عالم ملکوت شد بر قیاس و صمود
 نظر که پیش از نماز گفته که خوزه معراج است و اتفاق نیفتاد موسی را علیه السلام این نبی و استعداد از آن
 جهت شرف است بر وی حق و این نیز یکی از آن موضع است که طبعیان از آنکار کنند و گویند که شوق صدر
 و طلب علت موت است و احیای جمع نمی شود و ارباب عقل تاویل کنند و گویند که مراد از تطهر و تنظیف باطن آنحضرت
 از لوث حدود و امکان اهل ایمان تصدیق کنند بی تاویل و حرف از ظاهر و گویند که این همه اسباب
 عبادی است و محال نیست بر خدا هیچ چیزی و اما آوردن پشت ذنب و شستن در آن نوع تکریمی است
 بحسب عرف و عادت و اشارت است بآنکه حضرت وی کرم و معظم است در جمیع عالم و اما آنکه استحال ذنب

حرام است در شریعت و صلوات علی سلم جویش آن گفته اند که تحریم فوب از جهت استماع بدان است
 درین دار و مادار آخرت مومنان را خلاصا باشد یا شارت قول وی تعالی قل سی للذین امنوا فی
 الحیوة الدنیا خلاصه یوم البقیة و قول وی صلوات علی سلم یولیم فی الدنیا و الدنیا فی الآخرة قصدا سرا
 در حقیقت از عالم آخرت و نیز استعمال و استماع بان حاصل نشد از آنحضرت بلکه از تاکید شد که غیر مکلف اند
 بدان بلکه احتمال دارد که اینوا قده پیش از حکم تحریم باشد و واقع هم چنین است زیرا که تحریم آن در مدینه است
 بعد از قضیه اسراء بعضی از باب بیانی مناسبات استنباط کرده اند و ذهب بقلب شریف نبوی که ذهب
 از ادانی جنت است و از اقل جوار معدنی و منی خود آنرا خاک بر نمی نهد و او از تنگ جانی که قلبش بهیث ثقیل ترین
 و درین از قلب است و در ری ثقل و منی خود آنرا خاک غیایات و منی نشیند بروی رنگ کدورات کونی و حفظ
 ذبش است نه باب الی الله و تطهر از ذاب جرس متضمن است معنی و صارت و بقا و صفاء و زانت را و او را
 بگردن طشت بکلمت و ایمان بگردن بچیز است از جوار نورانی که محصل کمال ایمان و حکمت است و جمال دارد
 از قبیل تجسد معانی باشد چنانکه می تأید سوره بقره روز قیامت در صورت طلوع موت و صورت کبش و متشکل
 ساخته می شود و اعمال بصورت حسنه و نهاده می شود در موازین و بعضی از عرفا گفته اند که درین دلیل است
 که ایمان و حکمت جوار محسوسه اند معانی معقوله و از قبیل اعراض چنانکه مذنب متکلمین است و شارع علم و اعراف
 بحتایق اشیا و نظر اعلی عقل ظاهر است که چون دیدند که اینها صادر از جوار اند حکم کردند بوضیعت آن و شایسته
 کردن آنحضرت صلوات علی سلم اینوا قده را موجب زیادت و تکمیل یقین و ایمان و عدم خوف از عادات
 مهملکه بود و نیز بود آنحضرت اشجع و اثبت و اعلی و اقوی حالا و مقاماً و اما حکمت در غسل قلب مقدم بر آب زمزم
 آن گفته اند که آب زمزم تقویت میکند قلب را بغیر غسل که در غلبه شریف را تا قوی شود و بر شایسته عالم ملکوت
 و بعضی علما استدلال کرده اند بر آنکه آب زمزم افضل است از آب کوشتر زیرا که شست نشود و قلب مگر با فضل
 میاه و قول بآنکه آب زمزم قریب بود و حاضر بود و آب کوشتر در بیخایت ضعیف است زیرا که اینجا قریب و
 غیبت مقول نیست اینجا یکسان است و السلام بعد از آن آورد جبرئیل علیه السلام و آب سفید را که نام او براق است
 پست تر از بغل و بلند تر از خاک را می نهاد کام را و در غنهای نظر و در حدیث آمده است سوار کرده شد و ماه بود
 جبرئیل با سمان و ظاهر این حدیث آنست که تا آسمان سوار بود براق و میرفت در هوا چنانکه بزرگوار
 روند و این نیز خارق عادت است که بشیر بر خوانم رود مخصوصاً که سوار باشد بر چهار پایه و سوار دست
 قدرت الهی است و مقید نیست قدرت او بجزایان علوت و در بعضی روایات آمده که مراد دو دوزخ بود

که بدان می پرید و بعضی گویند سواری بر براق تا مسجد اقصی بود بعد از آن مراجمی نهادند که بدان بالابر آمد
و آن نیز در روایت آمده است و تطبیق میان روایتین آنست که بعضی از روایه ذکر نکرد خبری را که
ذکر کرده است راوی دیگر ادلی ذکر کرد سواری بر براق را تا مسجد اقصی و بصیرح گفت که همین سوار
بر آسمان رفت و راوی دیگر ذکر کرد دعوی بر آسمان شاید که بی سواری بوده باشد و الله اعلم حکمت و درستی
براق تعظیم و تکریم حضرت محبوب رب العالمین بود چنانکه بحاجان محبوبان اسب فرستند و اخلاص خاص که محرم
و این مجلس خاص است بطلب بفرستند و در شب که زمان خلوت خاص است بنهال از چشم اغیار بطلبند
و بعد المثل العلو و تعالی و تقدس و حکمت در بودن براق پست تر از بعضی بلند تر از چهار نه بشکل فرس از برای اشارت
است بآنکه طلبیدن در سلم و امن بودند در حرب و خوف و از برای اظهار محو و وقوع اسرار شدید بدیه که محو
نیست بدان در عرف و عادت و حضرت شیخ میفرمودند که نام او براق است نه فرس یعنی اشتقاق براق از
برق است بمعنی لمعان از جهت سرعت سیر و وقایع عیاض گفته اند او براق از آن گفته که دورنگ بود شام
برق می گویند که میان صوت ایض می طاقات سیاه می باشد و حسب مواهب گفته که احتمال دارد که
مشق نباشد و بعضی روایات آمده که چون آنحضرت بای در رکاب نهاد براق کشی کرد پس جبرئیل علیه السلام
بر براق گفت چو شده است ترا کشی میکنی سوار شده است ترا پس گوی که ترا محمد علیه السلام پس عرق کرد و براق پست
بر زمین آمد شد نشیست آنحضرت بر پشت و می این سخن دلالت دارد بر آنکه آن براق آماده بود برای سواری انبیا علیهم
السلام و بعضی گفته که هر بی را براقی بود بر اندازده قدم مرتبه وی چنانکه در روایات آمده است که ابراهیم
علیه السلام می آمد بر براق سوار از بیت المقدس بکهکله برای زیارت اسمعیل علیه السلام و گویا اشارت جبرئیل بحسب
براق است و الله اعلم و در یک تصحاب براق یا از جهت آن بود که برگزیده سوار شده بود بر قوی که سوار شده بود
سجاکس یا از جهت بعد عه بر قول دیگر و بعضی گفته اند که این استصواب براق برای ناز و طرب و قیام بود
نه بطریق استبعاد و سر کشی چنانکه در زحفه جبرئیل فرمود ائمت یا بترقا نما عذیک بنی و صدیق و شهیدان
و گویند که رکاب براق در دست جبرئیل بود و نام در دست میکائیل علیه السلام و در بعضی روایات آمده که جبرئیل
علیه السلام ردیف آنحضرت بود و شاید که نخست در رکاب باشد بعد از آن در شای طریق محبت و رعایت
آنحضرت علیه السلام اقصای آن کرده باشد که او را بر داشته ردیف خود ساخته یا تحت ردیف باشد
پس از آن وی رعایت طریق ادب و تکریم با آنحضرت کرده خود آمده باشد و بعد علم پس رسید بر زمین خاستن

خلت گشت گفت جبریل آنحضرت فرود آمد و نماز گذار که این زمین نیز بستان پس از آن بزمه سید و بن سینه
 گذشت که مولد عیسی علیه السلام بود درین دو جا نیز جبریل گفت فرود آئی فرمود این چیست یا جبریل
 جبریل گفت سیر کن یا محمد و بر و پس از آن شنید کسی را که از راه یک سوی است می خواند آنحضرت را و
 این بیت گفت سیر کن یا محمد و بر و پس از آن گذشت بجاء که سلام کردند بر آنحضرت و گفتند السلام علیک
 یا اولی السلام علیک یا آخر السلام علیک یا حاضر پس گفت جبریل جواب سلام ایشان کوی یا محمد پس جواب
 ایشان گفت ای شایسته گفت جبریل آن عجز کردید دنیاست و باقی نمانده است از دنیا که مانده است
 از عمر آن عجز و آن که کو از او خواند ترا بیس بود اگر جواب میدادی تو ایشان را اختیار میکردی امت تو دنیا را را آخر
 و گمراه می کردی ایشان را و انجامه که سلام کردند بر تو یا سید محمد عیسی بود و بن علیهم السلام و در روایات آمده است
 که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بموسی علیه السلام که نماز میگذارد در قبر خود پس فرمود اشد به آنکه بوی اسم
 و چون انبیاء را نذر خدا تعبد میکنند چنانکه ذکر میکنند اهل بهشت در بهشت بی آنکه تکلف باشند آن بعد
 از آن گذشت آنحضرت در راه بر اقوام و طوایف انام از میان و بدان که در عالم برزخ و مثالی با شمار
 و ثمرات افعال و احوال خود مشغول و گرفتار اند و ذکر آن طول دارد بعد از آن رسید به بیت المقدس و بر آن
 بحلقه باب مسجد که الآن در باب محمد میگویند پس در آمد در مسجد و گذارد در رکعت و ظاهر این دو رکعت تحیه المسجد بود
 و حاضر شدند ملائکه و تمثال گردانیده شدند ارواح انبیاء از آدم تا محمداً می شنید و مر خدا را و صلوات فرستادند
 بر محمد صلی الله علیه و سلم و اعتراف کردند به فضل محمد پس از آن گفته شد و تکیه بر آورده شد بر این نماز و تقدیم کردند
 صلی الله علیه و سلم و علیهم السلام آنحضرت امامت کرد و به انبیا و ملائکه افتخار کردند و بوی جنت پاشیده اند علمای کرام این نماز
 فصل بود یا فرض و اگر فرض بود نماز عشا بود یا صبح و ظاهر از سابق حدیث چنانکه آمده شده است که در آمدن
 در بیت المقدس پیش از عروج با سامان باشد پس نماز عشا بود و بر قول کسی که گوید که این قضیه بعد از نزول است نماز
 صبح باشد بعضی این را ترجیح کرده اند که آنحضرت را با جمیع کلمات و رکعات فرود آورده اند و فصل در وقت و بی
 نمودند و بخاطر این تمسکین گفته شده بود که چرا در دو حال نباشد هم پیش از عروج و هم بعد از آن لیکن از روشن شدن این خیال به
 در علمای عده و روایات این را ملاحظه داشت بعد از آن در نظر آمد که شیخ کبیر عالم الدین بن کثیر که از اعاظم علما حدیث و فقه
 است گفته است که نماز که در آنحضرت با انبیاء پیش از عروج او بعد از آن در دو حال است و گفته که در حدیثی
 که دلالت دارد بر آن صریح نیست از آن الحمد لله العجب از شیخ ابن کثیر رحمه الله علیه که گفته که بعضی مردم گفته اند

که ما می‌شناسیم بلاقات آنحضرت و متمثل ساخته شدند در آسمانها بعد از تمثیل در بیت المقدس سلام کرد این
 بر وجهی که در احادیث مذکور شده است و از عجایب حالات و غرایب حکایات که درین باب روایت کرده اند
 است که چون آنحضرت به آسمان ششم رسید و موسی را دریافت از اینجا برفت موسی بگفت و گفت غلامی را بعد از من
 و برگرداند که درمی آید از امت وی بهشت را بیشتر از آنچه می درگیرد از امت من و گفته اند که این بکار موسی علیه السلام
 اندر بود چه بود زیرا که حد در عالم منزه است از احاد و مومنین چه جای کسی که برگزیده است و از احاد
 بکلام خود و رسالت خود گردانیده است از اول العزم بلکه این تاسف و تحسنت بر آنچه فوت شد و او را از خیری
 که مترتب میگردد بر وی رفع درجه بسبب آنچه واقع شده لزامت او از کثرت مخالفت که مقصود است
 مرتفع گردد ایشان را که مستلزم تنقیض جبر است زیرا که بر بنی راست مثل آن که اتباع کرده است
 او را و بدو کسیکه اتباع کرده او را علیه السلام کمتر در عدد از کسیکه اتباع کرده غیر با صلی الله علیه و سلم که از قبل شیخ
 ابن حجر بنی فحم الباری و ابن ابی حمزه که از عرفای مائلیه است گفته حق تعالی نهاده است در اول انبیا حجت است
 مرآت خود را و مرکب و مجبول ساخته است ایشان را بآن تحقیق که است پیغمبر با صلی الله علیه و سلم بر بعضی اموات
 گفتند که مراد او چه چیز گیرد آورد ترا یا رسول الله فرمود این حجت است و حجت نمی کند خدا تا از زندگان خود
 مگر حجت کندگان را و تحقیق گرفته اند انبیا علیه السلام از حجت خدا نصیبی افزایست حجت در دلها ایشان
 نیز بندگان خدا بیشتر و او فرتر از دیگران پس از حجت گریب موسی علیه السلام از حجت حجت و شفقت مرآت
 را زیرا که این وقت انفصال وجود و کرم و دقت قدر و حبیب کریم است تا خاص شود قطع قرب و فصل
 عمیم پس امید داشت در نوبت قبول و انفصال که حجت کند خدا تا امت او را بیکت این وقت و است
 و ذکر موسی آنحضرت را لفظ غلام که بمعنی کودک است نه بصیغهای دیگر بسبب خردی آنحضرت است
 نسبت به او عرب نام میکند مرد و شیخ السن یا غلام آدم که دوی بقیه از وقت و دفعه ابار گفته که موسی علیه السلام شایسته
 با تمام کردن رب العزة جل جلاله و کثرت انصاف است از قوت را ناس قبول است و تا دخول در شرف و عدم دخول
 ضعف بر دم درین شریف وی و عدم تطرق ضعف در قوت وی علی الله علیه و سلم تا آنکه اطلاق کرد بر وی مردم
 وقت قدم آوردن آنحضرت بنده استم ب و بر ابی بکر رضی الله عنه ام شیخ بلکه آنحضرت است و از ابی بکر گفت بنده گیر
 و از حجت بود عدم طرمان شب آنحضرت مگر موسی چند در این لحظه شریف وی تا در نظر مردم پیچیده نیاید چنانکه باین
 سخن در باب طبع شریف گذشت و تحقیق ظاهر اثر اعتنا و شفقت موسی علیه السلام بر امت مرعوم در تحقیق

و الله اعلم و هو الی ثل چیزها نوشته اند از عجایب عزایب که عقل مردان حیران است و آنها را در لیس و عسل
 و خر و دلبس و در بهشت جاری اند چنانکه منطوق قرآن عظیم است و روایت کرده است ابن ابی حاتم از حدیث
 انس رضی الله عنه که چون برآمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آسمان هفتم نهی دید که بر سنگ زبای یا قوت
 و زمر و جاری است و ادانی آن از زینب فخته و یا قوت و لولو و زمر و آبی سفید تر از شیر و شیرین تر
 از شهد فرمود با جبرئیل این چیست فرمود این عوضی که شراست که داده است ترا خدا تعالی و در حدیث
 ابی سعید آمده که در بهشت جاری می شود چشمه که از اسلبیل میگوید منشق می گردد از وی دو نهی که
 را که تر میگویند و دیگری را نهی رحمت و این نهی است که چون عصاة از دفع سپاه و دخته برآیند چون در
 بیفتند در ساعت تر و تازه شوند و سدره المنتهی را انوار پوشیده مانند طنج و برآورد از طلا و بر برگ فرشته
 است و وصف این مقام بیرون از حد قیاس و عقل است و در اینجا نیز آمد برای آنحضرت اوانی
 از خر و لیس و عسل پس اختیار کرد لیس را چنانکه در بیت المقدس معلوم شد و اینجا نماز گذارد و اینجا
 و امامت کرد ایشان را چنانکه در بیت المقدس بعد از آن نموده شد بیت المعمور و برگشته شد از آن پرده
 آخرین است لفظ حدیث ثم رفع الی البیت المعمور و تفسیر کرده اند او را باین معنی گویا میان و سب
 و میان بیت المعمور عالم بود و قدرت نبود برادر آک آن پس برگشته شد و بلند گردانیده شد و در آورده شد
 در بصیرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا دید آنرا و بیت المعمور سجده است بخدا و کعبه مکرمه تا آنکه گزاف
 کرده شود افتاد و بر زمین می افتد و کعبه و گویند که این خانه ایست که فرشته ده شده برای آدم علیه السلام بعد
 از سقوط و برگشته شد بعد از وی بر آسمان و قدر و مرتبت وی بر آسمان تا آنکه کعبه است در زمین طواف
 میکنند او را و نمازی گذارند ملائکه چنانکه طواف می کنند کعبه را آدمیان و می در آید بیت المعمور را بر سر
 هفتاد هزار فرشته و چون بیرون می آیند بازمی گردند بسوی او بار دیگر و روز دیگر هفت و نزار دیگر می آیند
 و همچنین است لکن روزی که بیا کرده اند تا بیدار این دلیل است بر عظیم قدرت پروردگار تعالی
 و تقدس هیچ خلق عظیم تر و شریف تر از ملائکه نیست و روایت است که نسبت در آسمانها و زمینها چنانست
 که آنکه نهاده است فرشته همه خود را برای سجده و نیت بسم قطره از دریا تا آنکه موکل آنجا می رسد
 فرشته بآمده است که در آسمان نهیست که او را نهی الحیوة می در آید آنرا جبرئیل علیه السلام بر روز و فرد
 می رود در پس تر و بر وی می افتد و میروا بال خود را و جدا می شود از وی هفتاد هزار قطره و بیا که
 پروردگار تعالی از قطره فرشته پس آنها اند که نمازی کنند در بیت المعمور و باز بر می گردند بسوی وی و

و همچنین است در دو باب که در این تفکر کرده است از امام محمد بن ابی حمزه علیه السلام که فرمود که در حق تعالی و خلق ملائکه
که عطا و معاف و محاکم که در تفسیر اند و روایت کرده اند از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت که در زمین عرش نبی
است از نور مقدس و بهشت آسمان و بهشت زمین و بهشت دریای و در آید در دو سه جبرئیل بر سر و غسل میکند
در دو سه دریا که میکند نور بر خود و جمال بر جمال خود و می افتد و پیدا میکند حق تعالی از بر قطره که می افتد
از روی چندین نفر فرشته تا روز قیامت و روایت کرده شده است که آنجا ملائکه اند که تسبیح میکنند خدا را
و پیدا میکند حق تعالی به تسبیح فرشته را گفت بنده مسکین شکر الله على طریق الحق و البصير که اگر در آسمانها
بسیجات ملائکه فرشته پیدا می شوند و عجیب که بر زمین نیز از تسبیحات و تهلیلات آن حضرت صلی
الله علیه و سلم و خاصکان در گاه و صلحای امت پیدا می شده باشند و الله على کل شیء قدير
گفت صاحب مواب که این در معادای ملائکه است که برای عبد الله و ما عطا می ملائکه موکل بر نباتات و اوراق
و خضاد و موکل بر تصویر بی آدم و ملائکه که نازل می شوند در حساب و ملائکه که می نویسند مردم را روز محشر
جنت و ملائکه که می آیند بتاق در ریل و تبار و تحبط کنند اعمال بندگان را در شب و روز و بهشت
از فرشته که بر فرشته است آنحضرت صلی الله علیه و سلم می آیند و محو می گردانند آزاد آنها
که تا این میکنند بر قرات مصلی و آنها که میگویند بنا ک الحکم و آنها می که دعای کنند منتظران نماز را و آنها
که لغت می کنند زبانی را که مجوسی کنند جمله خواب مردان را و بر یکی از آسمانها فرشتگان اند که وظایف
را تسبیح و است و آمده است که هر یکی از جمله عرش را رویهاست در حید و می که مشبه نمیکرد و بعضی
بجفت و اگر ملک از آن گستر اندازوی خود را میوه دنیا را یک پر از بازوی خود و جمله عرش هشت فرشته
اند باین عظمت که مسافت از نرمه گوش تا گوش دیگر ایشان دویست سال در واتی به قصه سال است
و در کتاب العطره را می و شیخ را جزا ذکر کرده که از انجیل العجایب است و انجیل عظمت و کبرای
خانی تعالی باید تصور کنیم که در چه خواهد بود سبحان ذی الملک و الملوک و العظمة و الکبرای
و الجبروت سبحان سبحان سبحان سبحان که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون من بودم که در
آسمان رفتم آنجا رسیدم خلیل الله علیه السلام با دیدم که تکیه بیت المعمور کرده نشسته و با وی قمی اند
خود می بینم که در میان چشمم که انداختن بر من است و خداوند قسم با من جمعی جاها خفیه دارند
شتر را طیس و جبار که در کسب داده اند و جبار که جبار خفیه دارند و بیت المعمور را و جبار که جبار خفیه دارند
که جبار که در کسب داشته اند و جبار که جبار خفیه دارند و بیت المعمور را و جبار که جبار خفیه دارند

اعمال است چنانکه در تاول و تباک نظم گفته اند و آمده که فرمودند و ابوسعید علیه السلام قومی دیدم سفید روی
 خوش رنگ با ناله فرط و قح می دیگر که در رنگهای ایشان تیرگی و تارکی است پس آمدند این قوم در نهی و
 غسل کردند پس خالص شدند از اولان ایشان چیزی باز در نهی دیگر درآمدند خالص شدند از اولان ایشان تمام مثل
 آن قوم سفید روی خوش رنگ پس بر سید آنحضرت صلی الله علیه و سلم این سفید رویان چنانکه و این تیره
 رنگان که گویست اینم و گذشته است و حسیت این آنها که در آمدند در آن فرمود جبرئیل علیه السلام این مرد
 بدتر است از ابوسعید علیه السلام و این سفید جامه جماعه اند که آینه نکر دهند ایمان خود را بظلم و این تیره رنگان
 جماعه اند که خطی که در اعمال صالحه را با اعمال بد پس توبه کرد و رحمت کرد حق تعالی بر ایشان و این آنها را ول
 آن نهر رحمت است و ثانی نهر رحمت و ثالث نهر و سقا هم برهم شد با طهور و بعد از آن بالا ترفعت و بجای
 رسید که شنوده می شود و از اقلام که کتاب می کنند بدان ملائکه اقدار الهی اگر چه قضا و تقدیر الهی قدیم است
 ولیکن کتابت آن حادث است و کتاب لوح محفوظ که کائنات در انجا ثبت است پیش از پیدا کردن آسمان
 در زمین است و جهت القلم با سوا کاین اشارت بان است و لیکن این کتابت در محض ملائکه در رنگ فروغ
 منقش از اصل است چنانکه در شب نصف شعبان و ایام دیایی دیگری نویسند و در وی محو و اثبات
 می رود و کجایند و مثبت عبارت از آنست چنانکه در آثار آمده است و حسب ما بهی لونه از قلم نقل کرده
 که گفته است اقلام در دوازده اند و متفاوتند در رتب اعلام و اجل قلم قدر است که نوشته است پروردگار
 اجل جهان بدین مقادیر خلایق را چنانکه در سنن ابی دلو و از عباد بن الصامت رخصه الله عنه نقل کرده
 که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که میفرمود اول ما خلق الله القلم ختیر چیزی که پیدا
 کرده است خدا تعالی قلم است گفت مرا و را نویس گفت قلم چه نویسم گفت نویس مقادیر خلایق را تا
 قیامت پس این قلم اول قلم است و اجل آن پنجصد گفته اند بسیاری از علمای تفسیر که این قلم است که سوگند خود
 است حق تعالی بدان قلم وحی است ثالث قلم توفیق است عن الله و سوره ربیع قلم طلب بدان است که حفظ کرده می
 برد و جهت ابدان خمس قلم توفیق است از کتب و نواب ایشان و این سیاست و مصلح کرده می شود
 امور ممالک و ادب قلم حساب است که ضبط کرده می شود باین احوالی تنج و مضر و منفعت و مقادیر آن و این
 قلم از افاق است سابع قلم حکم است که ثبات کرده می شود بآن حقوق و منافذ گردانیده می شود و لوی قضا یا
 قضا من قلم شهادت است که نگاه داشته می شود بآن حقوق تا سح قلم تعبیر است و آن کاتب وحی مقام تعبیر
 است و عشر قلم تواریخ عالم و دو قلم است حاوی عشر قلم نعت و تفصیل آنست ثانی عشر قلم جامع است

و آن قلم در بر سطین دفع شبهات مخرفین این نظام است که بان انتظام مصالح عالم است و کافی است در حکمت
و فضیلت قلم که نوشته شده است بوی کتب اند و سونگند خورده است بوی خدا یقینی در کتاب مجید خود
آتی بوسنیده غامد که بعد از قلم الهی که اعلا داجل است و حقیقه آتزا جز خدا و رسول کس ندارد این قلم
دنیا است که نوشته می شود بوی علوم و آنچه ذکر کرده است این قابل معلومات که تسلفات علوم اند و اگر آنها
منحصر است در آنچه قابل ذکر کرده فيها والله اشهد ان برای آن فخر بر ابدان نموده شد با حضرت علی علیه السلام
بهشت و دوزخ بان صفات و لغوت که گذر کند در کتاب دست و دید بهشت را که منظر رحمت الهی است و دید
دوزخ را که محل غضب و عتاب است که ده داشته شد بهشت و بسته شد دوزخ و علی کرد چشمه سلیم
شسته شد آتش کون و حدوث از ظاهر و باطنی ریخته شده شد مقدم من ذنبه اما خود در بعضی
روایات آمده که ایستاده کرده شد بر درختی از درختان بهشت که نبود درختی حسن الطیب از آن
پس بر خود دانزده وی گفت نطقه و صلب و چون فرود آمد بر زمین موافقت کرد خدیجه را رخصه
الله بها پس ایراد شد بفاطر رضی الله عنها و اینجا اشکال صریحت که ولادت خاطر پیش از نبوت هفت
سال خبری است و سه سال بعد از نبوت است مگر آنکه التزام کنند که آنحضرت را پیش از نبوت نیز امر بود
در مقام دین حکایت مناسبت یا آنحضرت را پیش از نبوت در بهشت در آورده باشند بی اسرار این ناقص
در اینجا است ولیکن ذکر این قصه در اینجا درست نباشد و الله اعلم بحقیقت الحال و اصل و چون رویت آیات
الله و نبوت دو آمدن در شهادت قرب حضور را خبر رسیده و از هر نقطه پذیرفت و متها مانده مسیح ملی وینه
با وی نهانه محجابهایی نورانی نهاد و حجاب کبریا پیش بجای دیگر نیامده و آمده است که سطر
بر حجاب پانصد سال راه بود در پیش ماند و نهرا با مادر او افانت صدا نیت حق جل و علی
قطع کرد حرته و دشتی و حلال و عزت و کبریا پیش آمد نادای بلغت ابی کر صدیق بنادر
که گفت یا محمد خان ربک یصلی به تفکر در رفت که این آواز را می گزاید که آمد و بانسی که بیان یافت
بیرون آمد از چشمی که حاصل شده بود پس حضرت ندائمه ادون باخیر المرتبه لون یا احمد لون یا محمد
فرمود پس نزدیک گردانید مرا بخود در بردگار من و چنان شدم که فرموده است ثم دنی قدلی مکان
قاب قوسین او دانی و پرسید از من پروردگار من چیزی پس توانستم که جواب گویم پس بدیعت
قدرت خود بیان دادنه من به تکلیف و فی تحدید پس باقم برادر از رسیدن خود پس مرا عالم الامین ناخرین
فیعلم که انواع علم را علی بود که عهد گرفت از من که ما را که با یکس نکوم و با یکس طاق برداشتن آن هزار جز

من

وصل
درودیت لکھی

خرمین ملی دیگر بود که میخیزد و این در انداز و گمان آن سبب می بود که امر کرد مرا به تبلیغ آن بخاص عام از امت من
 پس گفت آنحضرت ای پسر دگر من متوجه شدم پیش از قدم آوردن من بر تو ناگاه ندی شنیدم یعنی که
 مشایخت این بکر است که میگوید وقت فانی رجب نصلی پس تعجب کردم از یکدلی که اینجای از کجا آمد و پسر دگر اینجای نیاز
 است از نماز گذاردن حکم شد که من بی نیازم از نماز گذاردن برادر دیگر و من میگویم سبحانی سبقت حرمی غنی بخوان
 یا محمد این تیرا هو الله ای یصلی علیکم وعلیٰکم وعلیٰکم لیخرجکم من الظلمات الی النور وکان بالمؤمنین دنیا پس صلوة من بعد است
 بر تو و بر امت تو و اما شنو ایندن من ترا و از این ترا که ای بکر است رضی الله عنه برای آنست که آنکه گری تو
 بحال خود بیائی درین مقام پرست یا محمد چون خواستیم ما کلام کنیم برادر ترا موسی پس گرفت او را دستی
 عظیم پس پرسیدم او را دمالک بینک یا موسی پس حاصل شد او را انس بزرگ عصاره بحال خود آمد همچنین تو ای محمد
 خواستم که انس کبری با و از بار خود که پیدا کرده شد تو و وی از یک طایفه است و آنست که در دنیا و آخرت پیدا
 پیدا کردم فرشته را بر صورت وی که نذکنند ترا لغت وی تا زایل گردد از تو استیجاش و لاج نشود ترا
 نسبت چیزی که باز دارد ترا زخم آنچه خواستم از تو بعد از آن پرسید و بتعالی چه شد آن حاجت جبرئیل
 که در خواسته بود از تو گفتم خداوند تو داناتر می بای گفت قبول کردم حاجت را لیکن در حق کسی دوست
 دارد ترا و صحبت داشته است فرمود پس بهتر اندیشه شد برای من رفوف سبز که غالب بود نور او
 بر نور آفتاب پس درخشید بان نور بصر من و نهاده شدم من بر او رفعت و در بسته شدم تا پرسیدم
 بعرضش پس دیدم امر عظیم را که تواند زبانها وصف آن کرد پس نزدیک شد بمن قطره از عرش افتاد
 بر زبان من پس کشیدم چیزی که نچسبید هیچ چسبده هرگز چیزی را بشیرین تر از آن حاصل شد مرا جز اولین آفرین
 و روشن گرداننده دل مرا و پوشید نور عرش بصر مرا پس دیدم همه چیز را بدلی خود و دیدم از پس خود خاتم
 می هم از پیش در فروت باطرا گویند و در اصل باطنی گویند که رفیق باشد از دیبا و خزان معتد باید دانست
 که آنچه ذکر کرده شده است درین محل رفیع از حجابها در حق مخلوق است و در حق خالق عز و جل
 در حق سجاده منزه است که محجوب باشد و پوشیده از اجزای زیر که حجاب محیطی گردد بمقدار محسوس محجوب خلق اند
 از حق سبحانی اسما و صفات و افعال و سایر مخلوقات از انوار و ظلمات هر یکی را از حجاب مقامی است معلوم
 و تعصیبه است از او را که معرفت مستقیم و ملائکه مقربین از آنها که در عرش عظیم اند و که دیوان که قربان کلام
 اند و چون غور مباحث و عظمت و کبریا و جلالت و قدس و قنوت و صفات حجاب و انوار و ملائکه محجوب و طاعت
 و تعصیبه از هر یکی از این مقام معلوم و در بعضی از مخلوقات هر محجوب اند از حق تعالی و قس فی حق

مخبر بودیم نعم از نعم درویش احوال از محو و برودیت اسباب از نسبت تو . بیستم از علم و فهم
و بعضی از عقل و این نیز در حقی محاسبیت نعم از نعم و بواسطه از و باب و قوی میگویند بشهودت سبب
و قوی بشهودت محرم و معاصی و سیئات و قوی میگویند باحوال و بنین و نذیه حیوة دنیا . لاجن
فی الدنیا و الآخرة ذکر هذا الكلام بعض العارفين حمد الله عليهم جميعين و باید دانست که این حق و قد مدلی
و معبر بقاب تو سین او اده فی کت و مذکر است در محدث معراج غیر نو و مدلی است که م
سوره و اینم که آن نسبت برویت و قرب جبرئیل است بقول مختار و سابق و سیاق آیه نیز ظاهر
در آن و بعضی برودیت و قرب پروردگار تعالی و تقدس نیز حمل کرده اند چنانکه در کتب تفسیر مذکور است
اتم کمال و غایت ادب و اجلال جناب برویت و نگار داشت حد عبودیت و نهایت سکون
باطنی علو سمیت و مواطاب بصیر و بصیرت آنکه با وجود ظهور این آیات و کرامات هیچ یکی از آنها توجه
نفروده میل و رغبت نگشود چنانچه فرمود وی سبحانه ما زال المصیر و باطنی چنانکه ننگان خاص و بصیر
میکند و اینها ال است که جز تحمل نشود رسید و سل را صلوات الله و سلامه تسلیت و عادت
است که چون در مقام عالی اقامت کند مقام اعلی را متطلع و متشرف می باشد چنانکه کلام علی
بمقام مناجات و تکلم بر سیه و طلب کرد برویت را و این نوعی از سکون و سباط است که در مقام قرآن و عتبات
درودی افکنده و سیدنا صلی الله علیه و سلم چون در مقام قرب مقیم گردانیده شد و فاکر و حق آنرا و القفات
خبر آنچیز را که اقامت کرده شد درودی و ایالات و شهودت نمود و خزان اول و لذا رسانیده شد تمامه مرادات
و درجات که اقصی و اعلی آن برویت حق است تعالی و تقدس اقامت
صحو و ارباب تلکین است و فرمود ما کذب الاقوام ارای بصیر و بصیرت هر دو متو
بصیرت دریافت بصیرت را که آن کرد بر چه کشیم و بعد دل تصدیق آن نمود و بر حق و صحیح بود
کلماتی که سبقت گردان اولین آنرا . او گشت مغرور انبیا و مرسله
و حق سبحانه و گفت پیش از حق
اسلمین

ایده و افضل العظم و فرمود فاعلی
مات و کلمات که در حدیث اهل علم
نمود اشارت بآنکه هر علم علام الغیوب و در حقی محبت بر این محبت تو انبیا شد و گاهی آنحضرت
از مخاطبه مخاطبات کرد

مشرف اند تا فاعله و افعاله معلوم آید و آورده اند که چون رسید آنحضرت بعرش دست زد و عرش بدامن جلای بی یکرانه
 از زبان حال درگفت یا محمد تو کی گشته باشی که شاهد گردانی ترا حق تعالی بجلای احدیت خود را و مطلع گردانید بر حال صبریت
 و مرتبه شهنشاهیت تویم در دنیا که از کلام راه داریم و بی طریق گره از کار خود کشیم گردانید ما را اعظم خلق و
 هستم من اعظم خلق در بیست و تیر و خوف یا محمد پیدا کرد مرا پروردگار پس اندریم از بیت جلای و
 پس نوشت بر فاتیما من لا اله الا الله پس زیادت شد بیت و ارتقا در تعاش می پس نوشت محمد رسول الله
 پس کن شد خلق من و کم شد اضطراب من و کشت اسم تو سبب آرام دل من و باعث طمانینه سر من این بود بیکت
 اسم تو بر من پس چگونه که افتاد بر من نظر تو یا محمد انت المرسل رحمة للعالمین و لابد مرا نیز نصیب باشد ازین رحمت
 و نصیب من ای حبیب من آنست که گواهی دهی مرا ببارت من از آنچه ثبت کرده اند من اهل زور و افترا کرده اند
 بر من اهل غرور که من کنجای دارم کسی را که مثل ندارد و احاطه میکنم بکسی که نیست مرا و اکیفیت یا محمد کسی که صحت
 ذات او را و عدت صفات او را چگونه منتظر باشد من و محمدی باشد بر من چون رحمان اسم او است و استوصفت
 او و صفت او متصل است بذات او چگونه متصل شود من یا منفصل گردد از من محمد سوگند عزت و بی تم
 من قویب و بی یوصل و نه بعد از وی بغض و نه حامل او نه مویح او ایجاد کرد مرا بغض خود و اگر خواهد حق کند
 مرا بعد از خود من محول قدرت اویم و معمول حکمت او و جواب داد آنحضرت بلسان حال خود بعرش که بشود از من
 من شوم از تو و فارغم از تو که بکن برین صفات و وقت مراد شوش گردان خلوت مرا پس نگاه کرد آن حضرت
 بر سوی عرش بنظر توجه و التفات و میل نکرد به سوی دی و نه خواند بروی از من منظور ما و حق الیه حریفی
 اینست سرافراز البصر و ماطنی و آورده اند که چون رسید آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر تهر قاب قوسین
 عرض کرد احوال امت را و گفت خداوند اعدا بکردی ام را بعضی را ببحاره و بعضی را بنحس و بعضی را بسخ
 بعضی است من چه خوابی کرد فرمود وی سبحانه میفرستم بر ایشان رحمت و مصلحت می گردانم بپیار ایشان را بیکبار و
 بیکبار عاکنه را از ایشان بسبک میگوم او را و بیک سوال که عطا میکنم او را و بیک توکل کند بر من از ایشان کفایت
 کم او را و در نیامی بوشتم گناهان او را و در آخرت شفیع می گردانم ترا و ایشان را اگر نمی بود حبیب تحت معایت حبیب
 صاحب نیگرم ازین وصل و چون خواست آنحضرت صلی الله علیه و سلم که باز برگردد باین عالم فرمود خداوند
 هر قدم از سفر را تحفه جیاشد تحفه امت من ازین سفر رحمت فرمود وی تبارک و تعالی من برای ایشان مدت
 حیات و برای ایشان عمر چون میریزد و برای ایشان دم درخورد و برای ایشان حال معین ایشان را و نظر به
 انکم یا امت محمد و بشیر علی محمد و علی اکبر و صاحبان تمجید و چون باز آن حضرت صلی الله علیه و سلم از

آدم را بدی میگردید جماعتی از ضعیف الایمان را دیدند بعضی از مشرکان
 خبر دادند که از آن خود که میگویند را شب بیت المقدس بودند گفت ابو بکر ای شخص می گوید وی این
 می گوید گفت پس چه می گوید راست می گوید یا نه آوردیم آن بزرگ آنقدر تصدیق نمی کنی و او را
 بیت المقدس رفت و پیش از آنجا آمد گفت نعم تصدیق میکنم او را و در آنجا اگر گوید که بر ما
 رفت و باز آمد تصدیق می کنم چه جای بیت المقدس پس از آن روز او را صدیق لقب شد رضی الله عنه
 پس آمد ابو بکر رضی الله عنه در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و گفت حدیث می کنی یا
 نبیت المقدس فرمود آری می کنم یا رسول الله و صفت کن آنرا من گفتم آنجا و
 در رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفت ابو بکر اشهد انک رسول الله و طلب ابوبکر از آن بجهت نظر
 می بود و وی رضی الله عنه خود را ششصد و نود و یک نفر تصدیق کرد بی آنکه صفت کرد آنرا بشهید بگوید
 است بودم زیرا که ایشان و توفیق داشته بخوابی بگو تصدیق می شود و با وجود
 استعلام و استتک آن آمدند و پرسیدند از آنحضرت اوصاف و احوال نبیت المقد
 و بیان فرمود همه را و در حدیث مسلم آمده که فرمود آنحضرت از بعضی جز حاضر نشد
 تم و سخت شنیده من چنانکه بزرگترین اند و گنبد شده بودم پس نموده شد مرا بیت المقد
 از هر چه پرسیدند فرمودم که گفته اند که این دو احتمال دارد یا مسجد را برداشته نزد آنحضرت
 چنانکه تحت بلقیس بود طرفه العین نزد سلیمان علیه السلام آوردند یا تمثیل کردند آنرا بر
 آنکه تمثیل ساخته شد بهشت و دوزخ در تار که اقاله و احتمال دیگر آنست که برداشته
 در آنجا بیت المقدس است نموده در ریوایتی آمده است که خبری علیه السلام مسجد
 خانه عقیس در غلظت بدشت در آن رسیدیم و از هر چه می پرسیدند جواب می داد
 پرسیدند که بیت المقدس چند فرسود و فرمود آنحضرت من اشهره بودم و وی
 بر من شمرده و فرمودم آنرا که چون رجوع کرد آنحضرت از سفر اگر شست با
 دودی در غار و بکی سیاه و دیگری سفید و چون در شستن مقبل شست و در غار
 دارد و آنرا یکی نشان فرمود آنحضرت پس شست و در آن
 از آن قدیم از خبر او فرمودم را انجود
 ظاهر طایفه

شهید بزرگ که بر وی پیکر سیاه است و دو غار هلال روزی می رسید چون از راه آمد و نرسیدند قوم
 متشرف شدند و انتظار بردند و گرفت و گوی باز کردند قریب نصف تنه بود که قافله رسید بران و سبب
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم وصف کرده بود و خاک در دهان دشمنان و مسکنان افتاد و در روایتی آمده
 که خبر داد آنحضرت روز چهارشنبه خواب آمد و آفتاب نزدیک غروب رسیده بود که هنوز نیامده پس
 آنحضرت دعا کرد و حبس کرده و نگذاشته شد آفتاب پس قدم آوردند و **صل** اختلاف کرده اند
 قریب و حدیث از صحابه و تابعین من بعد هم در روایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پروردگار را در شب عروج و عایشه
 و جمعی از صحابه و سلف در جابت نفی آمد بخاری از حدیث مسروق آورده گفت مرعایشه را ای پدر این آیا
 دید محمد علیه السلام پروردگار خود را پس گفت عایشه تحقیق بر خاست موی بر اندام من از این سخن که تو گفتی و
 گفت بلکه حدیث کند ترا که محمد دید پروردگار خود را پس تحقیق دروغ گفت بعد از آن خواند عایشه این آیه را
 لا تدرك الا بصار و هو يدرك الا بصار و هو اللطيف الخبير و در روایت مسلم آمده گفت عایشه رضی الله
 عنها من حدیثك ان محمد آراى ربّه فقد اعظم القرية و امام نووی و ابن خزيمة گفته اند که عایشه رضی الله
 عنها با نفی نکرده وقوع روایت بحدیث مرفوع و اگر با وی می بود ذکر می کرد آنرا و اعتماد نکرده مگر استنباط از این
 آیه و تحقیق مخالفت کردند آنرا بعضی صحابه و صحابی چون بگوید قوس را و مخالفت کنند او را غیر او از صحابه
 آن قول حجت با اتفاق و آیت را تا ویلات است و ادراک آنخص است از رویه و لازم نمی آید از نفی آن نفی
 رویت او را که معرفت حقیقه است و این نفی است چنانکه کسی قرا میزد و ادراک حقیقه و کنه مابست آن نمیکند
 بعضی گفته اند که کلامی است و اندک کلامی لازم نمی آید چنانکه از عدم علم بطم لازم نمی آید و حدیث صحیح آمده که از پیغمبر بزرگ
 اشکالات نیست علی گفت لازم نمی آید از کلامی که از حدیث او ثابت کرده اند و قول آنرا که گفته فرستاد با بنی اسرائیل دیدند
 علیه السلام پروردگار خود را گفت ابن عباس نعم گفت ما خدا را نیکی خلعت برای ابراهیم علیه السلام و کلام
 موسی علیه السلام و رویت برای محمد علیه السلام و از حسن بصری انوقت که وی سو کند خود که محمد دیده است پروردگار
 خود را و از انس رضی الله عنه نیز آمده که محمد دیده است پروردگار خود را و رویت کرده است ابن خزیمه از عروه بن الزبیر
 که اثبات و جزم کرده است بان که خبر از بصری و معمر و جریان و همیست قول شعری سلم از حدیث
 ابی ذر آمده است که وی رسید آنحضرت علیه السلام را از دیدن پروردگار پس گفت نور آتی از آره یعنی نور
 چگونه من او را ندانم و حاضر است بانکه در حدیث دیگر واقع شده است رایت نور او از امام احمد نیز اثبات
 رویت متفق است و گفته اند که قول عایشه رضی الله عنها را با پیغمبر دفع کنیم گفت بقول پیغمبر صلی الله علیه و سلم

حدیث از آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم
 در روز چهارشنبه
 خواب آمد و آفتاب
 نزدیک غروب
 رسیده بود که
 هنوز نیامده پس
 آنحضرت دعا کرد
 و حبس کرده و
 نگذاشته شد
 آفتاب پس
 قدم آوردند و
 صل اختلاف کرده
 اند

و هر مرد در ربنی و دولی سحر است از
بحدیث عباس راه چندان گفت که منقطع شد نفس او پرسید مردان این را بپرسید
برود و کار خود را گفت نعم و جامع از سلف براه تو رفت رفته و گفته اند که خرم میکنم هیچ جانب را
و قرطبی این قول را ترجیح کرده و گفته که در هیچ جانب دلیل قاطع نیست و نهایت آنجا است که لای کرد و مانده
بر دو طایفه ظاهر متعارضه است قابل تأویلی نیست مسلک از تعلیلات که گفته کرده شود در این با دو نظر
از معتقدات است و کفایت کرده نشود در وی مگر تعلیلات و امد اعلم و قومی بر آنند که دید بدین
مراد بدین بدل نه علم و نه دانستن است که کون همیشه بر وجه اتم حاصل بود بلکه مراد آن
سجانه خلقی که در دیت زادر دل می چنانکه در چشم که اقل پس دانستن بدل دیگر است
دیگر و این تعلیلی می کنند در قولی علیه رضی الله عنها و این عباس و ظاهر در این است که
چشم است نه بدل و دیدن بدل باید که متفق علیه باشد و امد اعلم بحقیقه الحالی و اید المر
بنده میکنم عبد الله بن سبعت الدین خصه الله بنده الصدوق و یقین که کلام علامه نظر علیه
بجایان است که مذکور شد اما این مقدار را چنان میکنند که موانع اتم معانی و اقصای کلمات آنحضرت بود
و امد علیه و سلم که هیچ کی از انبیا را در سخا بادی شکرست نبود و هیچ
که در این مقام برتر و در خلوت خاص در آرزو با اعلام طلب و اقصای ادب که دیدار است مشرب
باین معنی راضی باشد اگر چه کمال بندگی و ادب سلطه کربایی حق برین دارد که سالی متواتر که در و از
است گفته است تا نماید و طلب دیدار کند چنانکه موسی علیه السلام کرد که کمال
می گذارد که حاجایی در میان مانده این دولت طلب بدست نمی آید میگویند که مانع و دیار و
شکای می ناخواسته میدهد و اگر خواهند خواسته هم ندیده غریب است که قومی میگویند که چون بر
از طلب بازماند و بهوش شد و دید آنچه در حقش تراشیده جزای سستی بی دینی تابانی بود تحقیق آنست
تر سستی علیه السلام بجهت حق بود که نموده سید محمد بن علی علیه السلام ندیده و با شیعیان سر
مطلبه و پیغمبر علامه خود به متفق باشد بر امکان رویت در دنیا بعد از امکان چنانچه باشد و خود مقام
در حقیقت از عالم آخرت است و هیچ در عالم آخرت دیدنی و بافتنی بود و دید و یافت تا دعوت
وند چنانکه گفته اند هیچ از پیغمبری نرفت بود تا نبیند الله اعلم با
حسنت و شوق و صدق رسالت گویند

رسالت که مقرون باشد بتحدی و معنی تحدی برابری کردن در کاری و پیش خواندن خیم را و غلبه حسرت و تحقیق یافت که در معجزه تحدی شرط نیست چندین از معجزات از حضرت رسالت ظاهر میشد که تحدی را بجا نبود مگر آنکه گویند مراد آنست که از شان وی تحدی باشد و برین تقدیر قید دفع از مدعی رسالت کافی است بخن مشهور است که آنچه از مدعی رسالت واقع شود آنرا معجزه گویند، آنچه از غیر حق واقع شود اگر مقرون بکمال ایمان و تقوی معرفت و استقامت باشد که ولایت عبارت از آنست که امت است و آنچه از عوام مومنان از اهل صلاح وقوع یابد از امنوت نامند و آنچه از فاسقان و کافران صادر گردد استدراج گویند مگر آنکه باعث بر توبه و اسلام گردد و سخن در معجزه در علم کلام بسیار است اگر بهمان گفتفا کنیم و بغرضی که اینجا داریم بایم بهتر است و قماره بنیاد رسل با صلوات الله و سلامه علیه جمیع معجزات است و هیچ پیغمبر بی معجزه نیست و معجزه پیغمبر مصلی الله علیه و سلم اکثر و کثرت و اقوی و ابر و اظهر و آشهر معجزات است و تعبیه از معجزات در کلام آنچه بدلائل و آیات بسیار واقع شده و از دلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخبار است که واقع شده است در تورات و انجیل و سایر کتب منزله از ذکر آن نعمت و خروج او از ارض عرب چنانکه نذی از آن گذشت و آنچه ظاهر شده است در ایام مولود و مبعوث از امور غریبه عجبه که حاجی آثار کفر و مومنین ارکان شریکت و مومنان عرب و مشوه ذکر ایشان است چنانکه ذکر آن در محل آن بتفصیل یاد شد قصه اصحاب خود نار فارس سقوط شرفات ایوان کسری و خشکی آب دریا چه ساده و دریای مومنان و نایع بواقف صارخه نبوت و صفات وی صلی الله علیه و سلم و آنچه نقل کرده شده است در اخبار مشهوره از ظهور عجایب در وقت ولادت شریف و ایام حضانت و بعد از وی تا زمان بعثت و ظهور و غلبه و تصرف بعد از بعثت و حال آنکه نبودی را صلی الله علیه و سلم مالی که استمال کند بر آن قلوب و در طبع افتد مردم در آن بفرقت و عدل که غالب و قاهر گردد بر دین بر مردم و نه اعدای آنصار که بال درای مضاربت نمایند بر دینی که ظاهر گردی و خوانند مردم را بوی و به مجتمع و متفق بودند بر عبادت اقسام و التزام از لام منکمن بر علوت جا بلیت در عصب و حمیت و تقاضای و تباعض و فسق و فساد و سفک و ما و الوقت و غلو و انتهاک در دین جا بلیت و عدم اتفاق در امر خیر و باز نرسید است این تر از سوره افعال نظر در عاقبت و نه خوف عقوبت و ملاحظه ملامت پس اصلاح کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم احوال و افعال ایشان را و بایست کرد وی صلی الله علیه و سلم میان ایشان را و جمع کرد ایشان را تا آنکه متفق گردیدند و جمع گشت و باینسانیه متفاد و مسخر گشته و کید و دزدی شدند نصرت و عاشقی شدند بطاعت وی و گذشتند بلاد و اوطان و خانان خود را و ترک دادند قوم و عشیره خود را

رحمت و دوزخ و درصرت و دوزخ می خورد و در مقابل سید
 اغراض و مزید بنائی که بسط کرده باشد برای ایشان و نه با هوای که افشا کرده باشد بر ایشان و نه
 در طبع انداخته باشد ایشان را در دنیا یافتن و کرد کردن آن یا ملک و شرفی که باعث شده باشد
 دن آن دنیا بجهان بلکه بجهنم که تصرف می کرد در ایشان و می گردانید غنی را فقیر و میساخت شریف
 برابر و جمیع آنها جمع می نمود مانند این امور و اتفاق می افتد مجموع این احوال هر کسی را که کار او اختیار
 فکر می باشد و بخت و ضرر اینها را بسته باشد و می خود بینی بود بی زور و زور فیزی بود به مال و منال
 تنهایی بود بی درد و معاون و ضعیفی بود بی قدرت و شوکت پس داد خدا تعالی عزت و قدرت و کمیت
 و نصرت و قوت و شوکت که بر همه بالا بر آید کار او و بر بر پیشی گرفت اختیار او و او را داد سوگند بخدا
 که سوگند داند او را این همه شوکت نمیکند درین هیچ عاقلی و یقین معلوم میگردد که این امر الهی است
 و نافذ عداوت که عاخر است از رسیدن بدان قوت بشر و قانیه بران مگر خالق قوی
 و الامر تبارک و تعالی و از دلایل نبوت اوست که بود آنحضرت امی ناخوانده که
 و کتاب نمیخواند و جاهل و ناخوانده مولود شد در قومی که همه ای و جاهل و ناخوانده بودند الا ما شاء الله و ناشی
 میان ایشان در طلبی که نبود در وی کسیکه بداند اخبار ماضیه را و سفر کرد بشهر دیگر که در آنجا عالمی باشد
 کند او را و بخواند پیش وی و بداند اخبار قریب و انجیل احوال ام ماضیه را و تحقیق رفته بود آن گشت
 سند پس منصرف شده بود از محال مواضع خود باقی مانده بود از تمسکین بدین عالم
 قلب و تادیه رحمت کرد آنحضرت به فریق را از اهل ملل که اگر جهانزده و نهاد عالم جمع شوند بر آری نتوان
 و این اهل دلیل است بر آنکه این امری است که از پیش خدا آورد و تصور باید کرد که دریافت باشد
 کتب و قلم در چه مرتبه از علم و معرفت رسید که علوم اولین آخرین بدان تواند رسید و
 افاض الشیخ السجده رحمه الله علیه **طیبت** تیمی که نگارنده قرآن در دست کتب خانه
 و باید دید و رسید که همان جماعه که بجهنم و نادانی و ناپار
 اوی و تعلم و تربیت وی در علم و عمل با علی علیین رسیدند و ماذک الامم عند الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و کما که اگر در اخلاق صفات و کمالات خود ادب می نکردند اول دلیل اینست که هیچ بشری
 و بی مخلوق نشده که دعوی کند نبوت و رسالت را و نبود معجزات را پس که با شک و شبهه
 و با و شتر معجزات قرآن مجید است که باقی است و باید که است مکرر حکمت

ص
وجه اعجاز قرآن

این جاب که دانست اعجاز باقر سوره از آن که انما اعطینا ک الکثر است و چه مقدار مشتمل است قرآن بر
مقدار این سوره و هر یکی از مقدار او سخوات **وصل** وجه اعجاز قرآن تعدد است و معرفت اعجاز آن
بتفصیل موقوف بر معرفت آن وجه چنانکه مذکور کرد و معرفت اعجاز علی الاطلاق باین طریق است که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم تجوی کرد این و خواند ایشان را بمعارضه و ایشان بسورتی از مثل آن و فرمود انکمتم فی رب
نزن علی عذبه فاذا تو بسوره مثل الایه پس باز ایستادند و عاجز آمدند از آوردن بجز این انداختند
و ما ز اموال خود را در وسطه هلاک و تلف اول بحث خود همین بود اگر می آوردند مثل آن نمی افتادند درین مکان
گفته اند بعضی علماء اینچه آورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر عرب کلامی که عاجز گردانید ایشان را از آوردن
بماند آن عجب تر واضح تر است در دلالت از اجای موتی و ابرار آنکه و ابرص زیرا که آورد اهل فصاحت
و ارباب بلاغت و روسا اید اهل بیان را بکلامی از جنس کلام ایشان که معلوم و مفهوم است لفظ و معنی
نزد ایشان پس باشد عجز و از ایشان مثل آن عجب تر از عجز کسی که شایده کرده است هیچ را علیه السلام نزد
ایجاد موتی و ابرار آنکه ابرص زیرا که ایشان را طمع و توقع نداشتند در حصول آن نه بود علم ایشان بطریق حصول آن چنان
کلام فصیح و بلاغت و خطابت که کار و شیه ایشان بود پس عجز ایشان که مفید بحث بیانات است و اوجیت طبع
و بیان و انصحت که شک شبیه را بدان راهیت و اوسیلان خطای که از اعظم علما حدیث و تراث است گفته که بود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم از عقل رجال نزد اهل زبان خود بلکه عقل خلق الله علی الاطلاق بجزم و قطع گفت که ایشان نمیتوانند
آورد مثل من اگر نمی بود علم وی بآنکه این از نزد خداست و واقع نمی شود غلط در خردی اذن نمی کرد او را عقل
وی گذاشت او را که قطع و بجزم کند و قول آنکه واقع نمی شود چنانکه دل و لفظ او نه آورد آنحضرت و حکم کرد ایشان را
بجزایش از معارضه و تبصیر از بلوغ در مناقضه فریاد کرد بر روس شهادت و نتوانست هیچ کی از ایشان که فرود
ای معارضه و بایستد درین مقام با وجود دواعی و تقف بر و توافق بواعث گفت این حقیقت الانس الحزن علی
ان یا تو مثل هذا القرآن لا یقون یثا و لو کان بعضهم لبعض ظمرا پس از منی شد نفوس و عزم ایشان بر سفاک ما و کرم
حرمت در خیره آمده است که عتب بن ربیع که از اشیاء قریش بود روزی در مجلس قریش گفت و آنحضرت نیز در گوشه
مسجده نهان شده بود یا معشر قریش میروم من بسوی این مرد تا عرض کنم چیزی چند شاید قبول کند بعضی از ایشان
و باز آمدن یکی را و گفتند از بر گرفته می بروی یا ابوالولید پس برخاست عتب و آمد نزد وی صلی الله علیه و سلم و
نشست با وی و سخنان گفت و ترغیب کرد در مال و منال و بر بیه خواست پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر شعله
پس از آن فرمود فانی غشی یا ابوالولید از سخن خود گفت نم فرمود این من چیزی شنیده گفتم بگو و بمن بر بیه

خوابی پس فرمود بسم الله الرحمن الرحيم تنزیل من الرحمن الرحیم کتاب فصلت آیات قرآن عریاً لقوم بعد از آنکه از آن
 پس چون شنیدند که گوش نهاد بان و خاموشی گزید و انداخت بر دودست خود را پشت خود تکیه کننده بران پس گفتند
 آن حضرت تا رسید آنحضرت آیه سجده را که درین سوره است پس سجده کرد بعد از آن فرمود شنیدی یا ابو بکر
 گفت شنیدم این کلام تو مشغول باش بان و از هیچ کس ترس پس عتبه نزد قوم آمد و چون دیدند او را بعضی از
 گفت و الله آمد عتبه نه بان روی گرفته بود پس چون عتبه نشست میان ایشان گفت و الله شنیدم من قوی را که هرگز
 نشنیده بودم مثل آن و الله این شجریست و نه سحر و کلمات ای معشر قریش بگذرید او را با کاره که
 وی در دست پس بخدا سوگند خواهد شد مرا این قوی او را شافی عظیم و چیزی عجیب بخدا شامی دانید که
 چون وی چیزی می گوید دروغ نمی خورد و دعائی که می کند بر زمین نمی افتد می ترسم من که نازل شود عذاب و الله یسحق
 و غیره در حدیث اسلام ابو بکر که پیشتر از خود برادر خود را که انیس نام داشت بقصد استکثاف و استخفاف
 حال شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرستاده بود آمده که گفت ابو بکر و الله نه شنیده و نه دیدم من عورت را
 از برادر خود انیس دو از ده شاعر را در جاهلیت شکست داده که یکی از انیم دوی بکفرت و خدا آنحضرت را بمن آورد
 گفتند چه میگویند مردم گفت میگویند که وی شاعر است کاهن است بخدا سوگند من خد شاعر ام و شنیده ام سخنان
 کاهنان را نیست و شی عرویت سخنان او سخنان کاهنان وی صادق است و ایشان کاذبند و ولید بن مغیره زعم قریش
 و سر آمد ایشان بود در فصاحت و بلاغت باره قرآن مجید شنیدی و گفتی و الله این کلامه و الله علیه اطلوا و بخدا
 سوگند بدرستی قرآن را شیرینی و تمازگی و درونقی است که کلام دیگر را نیست و ان اعلا المیزان اسفل المصدق و
 بدرستی که بالای او میوه دار است و پیاپی او سیراب است و ما هو قوی بشر و نیست قرآن قوی بشر و الله
 و الله و بدرستی وی بلند می شود بر همه و بلند نمی گردد بر او چیزی وی گفت ابن ولید یقوم خود بخدا سوگند که
 نیست در میان شما مردی دانایتر باشا از من و نه دانایتر باشا از من بخدا سوگند منی مانند انجری گوید به سخنان
 ایشان و در جزیر آمده است که موسی بود که قبایل قریش انجا حاضر بودند پس ولید بن مغیره گفت و قوم عرب
 همه حاضر آمدند اجماع کنند و متفق شوند بر یک رای و مکتوب نکنید بعضی شما بعضی را و اختلاف نکنید با
 خود پس گفتند که همه باتفاق میگویم که کاهن است گفت ولید و الله نیست وی کاهن نیست قوی از نزد کاهنان
 و حج دی گفت پس می گویم بخون است گفت و الله نیست وی بخون وی عقل تان است گفت پس میگویم که کاهن
 است گفت نیست وی شاعر باشد و ما می بینیم و بر اقسام او را می شناسیم رجز و نوح و غرض بسط و مقهور کردن
 شاعر نیست گفت پس میگویم که وی ساحر است گفت و الله نیست هر دو نصف و الله دست و گفت بر من

بر چه شمای گویند از اینها من میدارم که باطل است رواه ابن اسحاق و السیوطی و بعضی گفته اند که این قرآن اگر نوشته
 یابند اورا مصححی در بیابانی و ندانند که نهاده است اورا اینجا و که آورده است گواهی میدهند عقول سلیمه و اهتمام
 که وی منزل است از پیش خدا و در حد و قدرت نیست بشر را تا یلیف و و چون آمد بر دست
 راست کهوترین خلق و پیر تر گارترین ایشان و گفت وی که این کلام خداست و تحدی کرد خلق را بدان که
 مانند آن بیارند و بعد از آمدن و دیگر چه جای شک شبهه است این جوه اجالی است برای معرفت اعجاز
 قرآن و آسان است سلوک طریق آن و شریک است در آن عالم و جابل و مناسب است باین مذهب که بگویند
 ثبوت قرانیت قرآن بقول پذیر است صلی الله علیه و سلم و ثبوت نبوت پیغمبر معجزات دیگر و اما طرق تفصیل
 که در وی اثبات اعجاز قرآن بفضاحت و بلاغت و غزابت اسلوب اخبار غریب جز آنست و مناسب است
 باین مذهب دیگر که میگویند ثبوت اعجاز قرآن باین جوه است و ثبوت نبوت بقرآن این مخصوص است بعلمای که معنی فصاحت
 و بلاغت را ادراک می کنند و اما جوه معرفت اعجاز متعدد است اول اسما و بلاغت است چنانکه قول سبحانه
 فی القصص حیوة جمع کرده است در دو کلمه که عدد و حرف آن ده است معانی کثیر و حکایه کرده ابو عبید که اعرابی شنید
 مردی را که می خواند فاصع با تو مرسل سجده کرد اعراب و گفته سجده کردم فصاحت این کلام را و شنید اعرابی دیگری مرد
 را که می خواند فلما استیا سوانه خلصوا اینجا و گفت گواهی میدهم که هیچ مخلوقی قادر نیست بر مثل این کلام و آورده اند که عمر
 بن الخطاب رضی الله عنه روزی در مسجد بخواب افتاده بود ناگاه فردی آمد از امرای روم و بر سر او ایستاد در حال
 گواهی میدهند بچیزی و بود وی که نیک می دانست زبان عرب را و گفت شنیدم یکی از پسران مسلمانان را که می خواند
 آیتی از کتاب شما پس تامل کردم در آن دیدم که جمع کرده است تمام آنچه فرستاده شده است بر عیسی بن مریم از
 احوال دنیا و آخرت با وجود اختصار و آن آیه است و من لطیف الله و در سوره و بحسب الله و یثقیه فاولیک هم الغابرون
 و حکایت کرده شده است از اوصیای که شنید دخترکی را که تکلم میکند بطلائی در غایت فصاحت پس بحسب کرد در فصاحت
 وی پس گفت آن دختر که اما فصیح می پنداری تو این کلام مرا بعد قول الله تعالی و اوحینا الی ام موسی ان ارضیه
 فاذا نضت علیه فالقیه فی الیم و لا تخافی و لا تحزنی انما اردوه الیک و جالیه من المرسلین جمع کرده است در آیه
 واحده میان دو امر و دومی و دو خبر و دو بشارت و همچنین قول حق سبحانه و تعالی ارفع بالقیسی حسن فاذا نزل
 بیک مینه عذوة کانه ولی یقیم و قول وی سبحانه یا ارض بلقی فانک و یا سماء اقلعی استباه آن انبایات در
 ایجاز الفاظ و کثرت معانی و دیباچه عبارت و حسن تالیف حروف و تلاویم کلمات و همچنین در تفسیر تخصص طویل و احاطه
 قرون سالک که هست می گویند عادت فصاحت کلام در آن و میرود آب و رونق در آن مثل

قصد یوسف آن درازی بآن ربط م... الیام و ناسی عبارت دلایل
 و عبرت و خبرت است مراولی الالباب را و دریافت این قسم در اعجاز موقوف بر سلیقه عرب و ذوق ایشان
 است و زبان دانستن بکلام ایشان اگر چه علمای عربیت درین فن علمها ساخته و کتابها پر دخت اند اما آنچه
 زبان عرب و زبان و غلامان ایشان بذوق و وجدان و سلیقه خود دریابند علاوه بر دان و زبیرگان از
 غیر ایشان نتوانند دریافت تمامی از وجه اعجاز صورت نظم و عجیب و اسلوب غریب که فواصل و قوافض
 الف و مابین سائر کلام عرب است و مباحج نظم و نشر و خطب اشعار و اجاز و سجع ایشان
 که واقع بران و این مصغی زاید است که متنازع است بدان از کلام ایشان مختلط و شسته نمی گردد
 یا بودن کلمات و حروف از جنس کلام که مستعمله در نظم و نشر ایشان و این امری است که جایز و اگر
 دران عقول ایشان و تبحر و توفیق است در وی اظهار ایشان که راه یافته بدان در حسن کلام خود و قضا
 معارضه از اهل علم و دلیل قاهر و سطوح بران با هر بانی و لهذا چون شنید و لید بن مغیره قرآن را از آن حضرت
 علیه و سلم نرم شد دل وی و اعتراف کرد بدان پس آمد بروی ابو جهم و زجر کرد و اظهار نمود و همچنین بر آن
 قریش که حادق و ماهر بودند بصاعت بلاغت و فصاحت و عارف بودند با سبک کلام و طرز سخن و تبحر
 و معرفت می گشتند و در آخر بغایر ساقه شفاوت به اوید در رفتند حکایت کرده شده است از بعضی معجزه
 و نادانان که قصد معارضه وی کردند و مخدول و محروم باز گشتند چنانکه یحیی بن حکم غزالی تخفیف را
 و تشدید آن که این و فیض اند پس بود در زمان خود بی شبهه و بی نظیر بود درین باب قصد کرد
 قرآن پس نظر کرد در سوره اخلاص و خواست که شبان آن چیزی سازد و بر منوال آن سخن بآورد
 کرد و حاصل شد و اخشت و میست که توبه کرد از آن این متفق فاضح وقت خود بود ساخت کلامی را
 از آن مفصل و نام نهاد آنرا سوره طرز سوره قرآن بگذشت روزی بصبحی که میخواند و کتب پس آید را
 یا ایضاً ای ماک الایه پس باز آمد بنجاء و محو کرد آنچه نوشته بود و گفت تو ای سیدم و سوگند میخورم
 بنجد که این کلام را هرگز معارضه نمیتوان کرد و نیست این کلام بیشتر ثلث از وجه قرآن و ضم
 او است بر اخبار و کبریا که واقع و کاین شده پس یافته شد خاک و آرد شده و داده
 اند فلن المسح الحرام انش و بعد امین و قول می سجاده و من بعد سجده و قول
 اعاد الدین و قول و بعد الدین و قول و بعد الدین و قول و بعد الدین و قول و بعد الدین و قول
 و الصبح الی اخره و قول می لباً ترنا الله

و ترا سطره که جمع کردند کید و مکر و حول و قوت خود را قایل نگشتند بر اطاعت و روی و تغییر از اندک کلام را از کلمات
شریعت وی و در شک ننهادند مسلمانان را در حرفی از حروف وی و قولی فی سبیزم المجد و یون الی
و قولی قاتلکم بیهیم الله باید یکم الایه و قولی سیحانه و لایتمونه ابد و قولی وی و لن یغفلوا و امثال
این آیات و اخبار و رایع اخبار و قایع و حوادث کاینات سالفه از آنچه میدنستند ایشان و نمیدانستند
مثل قصاص صاحب کعبه و شان موسی و خضر و احوال فی القبرین و قصد یوسف و برادران وی و القبرین و این
و قصص انبیاء ام ایشان و امثال آن اخبار از قرون سالفه و امم باضیه و شرایع دایره و علوم الهی و این
از آنچه نمیدانست آنرا مگر بعضی از اخبار را که کتاب کقطع کرده بودند عمر خود را در تعلیم آن پس آوردند از قرآن و این
و ذکر کرد نقل از اعتراف می کردند بدان صدق و صحت آنچه میدنستند که آنحضرت امی بود بخوانده و نمونشته
و مشغول نشده به ارس و مجالس بیرون نرفته از ایشان و تعلم نموده و نشنیده از علماء و با وجود آن خبر داده
از آنچه در تورات و انجیل و صحف ابراهیم و موسی و دیگر انبیاست علیه السلام چنانچه با وجه اعجاز ظاهر است
که هیچ خفائی ندارد و محسوس است که انکاران حکم انکار بدیهات و محسوسات دارد و کائنات و ثبات است در ذات
قرآن و نیست بحال نزاع و شک در این وجه دیگر نیز که از قبیل صفات قرآن است ذکر کرده اند که مستزاد
و منفرد است قرآن بدان و شریک نیست هیچ کلامی با وی در این و یکی آنکه عارض میگردد خوف در دلها
سامعان و اسماع ایشان نزد سماع قرآن و طاری می گردد و هیبت قاریان آنرا نزد تلاوت آن این بر
کافران و کذبان بیشتر عظیمتر است و عظمت و جلال و قهرمان او بر ایشان غالب تر فرق نیست که در مکتبها
و مسکنان ثقیل می آید استماع وی و زیاده می کنند ایشان را لغو و تنگ می گردد سینه ایشان را و دوست می آید
انقطاع او را و مکره می پذیرند استماع او را و مومن مصدق زیاده می گردد روعت و هیبت او وی افزاید ذوق
و شوق او و حاصل میکند باطن او را انجذاب و خفت و ارتجاف و انجذاب از جهت وجود میل
محبت قلب تصدیق قال الله تعالی تقشع منه جلود الذین یخشون ربهم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر این و کلام
سجاده و از نذای القرآن علی جل لایه فاشعنا مقصد عامن خشیه الله و این کلام را می گویند که این خاصیت طبیعت
قرآن عظیم است اگر چه جامع از این علم و فهم نباشد و معنی و تفسیر از اندانند و این حال مشابهه کرده می شود از آن
و مجالس و عوام الناس که از شنیدن آن متاثر و متنبه شوند و گویند که این کلام بکلامهای دیگر نمی ماند حکایت
کرده اند از نظرانی که گذشت بر قاری پس ایستاد و بگریست گفته شد مرا و از چه می گری که نمی گری گفت می گری
از لطافت این نظم و ذوق و طبعی که حاصل شد از شنیدن آن این روعت و هیبت از شنیدن قرآن عظیم

عظمی طاری شد جامع را پس از اسلام و ایمان آوردند فی الحال بی توقفت و احوال
 از جبرین معلوم گفت شنیدم غیر خدا را که بخواند در مغرب شود و چون رسید این آیه ام غفور
 ام ای حقون بهم بسطرون نزدیک شد دل من که بر دو جان من آید و این دل حالی بود که ریخته
 در دل من و عقبه بن ربیع شنید از آنحضرت سوره حم السجده را و بعد بوش متاثر شد پس رفت نزد
 و آمد کلام کرد در محمد علیه السلام بکلامی که شنیده است گوش من مانند آن کلام و در نیافتم که چه گو
 ثبات ماند بر کفر و ایمان نیاورد و بعد او را از اینجا معلوم شد که ایمان عطای باریتالی است
 در آن کفایت میکند یعرفونه کما یعرفون ابنا و هم وحید و ابا و استیقتها انهم دلیل است و
 قمار قرین طول نمی شود و سامع آن کرده نمی پذیرد بلکه زیادت می گردد و جلالت و شرف و بخت و تری و
 گرفته می شود بوی در خلوت و انس یافته می شود بتلوات و بی در جمیع حالات بخلات
 در مرتبه رفیع باشد نزد تکرار بخل مکرده می گردد چنانکه تجربه است و اینده بشر طایمان محبت است و اما
 و بعد از آنکه دیدیم الا خسار را و وجود اعجاز جمع کردن اوست علوم و معارف را که معهود بود و در
 نیز پیش از نبوت معرفت آن قیام بدان محیط نبود بان علم هیچ یکی از علماء اعم و مشفق
 ایشان پس جمع کرد میان علم شریع و محاسن حجاب بشیم و مواظف و حکم و علوم و سیر و دنیا
 بر وجه اکل و اتم و تمیز کرد بر طبق جمیع عقاید و بر این فقیه و ادله و سبزه صفات کامل صانع و تو
 و جل و از طمانی من تبی و در کمال علیک القرآن تیان اکل استی و لغز نالکاس فی هذا المقر
 ان هذا القرآن نقیص علی نبی ابراهیم که از انبیاء هم فیه بختی و فقل برایان الناس بی الیه و از عجایب
 در وی این دلیل زیرا که احتیاج و دست لال کرده می شود بنظم قرآن حسن و صفت و
 نبی و بعد و عید اوست پس انبی فهم میکنند و اخذ نمایند تحت را و حکم را معاذ کلام واحد و هر چه
 است او را قیاسه و در حیث منظمه مشور زیرا که منظوم است بر نفوس و ادعی و رقوب را و ارجح
 است بر افهام و امیل است بوی طبع و در عت بوی او را از آنکه تیسری سبانه حفظ قرآن را بر
 آن تخطین را قال الله تعالی و لغز میرا القرآن لکذا و انتهای دیگر یاد نمیداشته
 از ایشان چه جای جامع با وجود و از عمر و در سنین قرآن مجید آسان است حفظ
 در آنکه مدت و از آنکه کلمات بعضی اجزای او بعضی دیگر را و اینک از انواع و الیا
 از قصه و دیگر و خروج از انالی بتالی دیگر با وجود اختلاف و معانی و

و در حد و عید و اثبات نبوت و توحید و ترغیب و ترهیب غیر ذلک بی آنکه امتحان گردد در فصول آن و کلام
 فصیح چون عارض می گردد و در اشعار این اختلاف و انقیاد ضعیف می گردد و قوت او و شست می گردد و خرافات
 او و کم می گردد و روتق او و مطلق میگردد الفاظ و تنزلی می شود عبارات او و از وجهه انجاز قرآن بودن است
 آیه باقیه و تکفل حق سبحانه و تعالی بحفظ آن چنانکه فرمود انما نحن زرع الذکر و انما الکافون بخلاف کتب دیگر که
 آن برسان و احبار گذشت لاجرم متطرف گردید بوی تغیر و تحریف و فرمود و یسأل الایامیه الباطل من بین یزید و یزید
 سایر معجزات انبیا علیهم السلام منتهی گشت با نقضی و منتهی گشت با نقضی اوقات و انتهای ایشان و باقی ماند از
 جزو قرآن عزیز که با هر است آیات او ظاهر است معجزات او باقی است تا امری که هزار و سی و پنج سال بران
 گذشت و در عصر خود از اهل بیان و حمل اهل بیان و اید بلاغت و فرسان کلام و جهانزه براعت و ملاحظه و احراز
 دین و دنیا و در هر دو هیچ یکی بجزی در معارضه آن تالیف نکرد در مناقضه آن تفسیر بر طعن صحیح و قبح صریح بلکه
 هر که قصد آن کرد در دایره غمخوارانه و گرفت و الهمد علی ذلک و گفت قاضی عیاض رحمه الله علیه تحقیق ذکر کرده اند
 اید در انجاز قرآن و وجهه کثیره و اکثر آن را بحد بلوغ و فصاحت و واجب نیست که هر کدام او را و سبب منفر
 و با بی علامه ساخته شود مگر بقصد ذکر فنون بلاغت و حقیقه اعجاز و وجهه اربعه است که ذکر کرده شد و با بعد
 آن از خواص قرآن و عجایب صفات اوست و با بعد التوفیق و وصل معلوم شد که قرآن مجید اعظم و اعلا و اعلا
 معجزات حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین است صلی الله علیه و سلم و دیگر معجزات از انشقاق قمر و بیع و تلبیه طعام و
 جهاد و یرقان نیز علیم اند و بعضی مانع بحد توهم و شبهت و بعضی اگر چه بجز احاد اند و لیکن تجد طرق بجزگشته و معجزات آنحضرت
 بعضی پیش از زمان بعثت ظاهر شده و از اراصاصت خوانند و اراصاص معنی نیاید نهادن گوید در حکم تائیس نبوت
 و رسالت اند و بعضی در زمان نبوت و قسمی دیگر بعد از رحلت چنانکه کرامات ادبیای است که همه معجزات آنحضرت اند
 و دلالت دارند بر نبوت و صدق رسالت وی صلی الله علیه و سلم اما شوق قمر اید و انوار معجزات است که تصدیق
 است در عالم علوی و از هیچ پیغمبری واقع نشده و ناطق است بوقوع آن قرآن عظیم که فرمود اقرئت السوره
 القمر و اذ وقع است در دنیا و این تفسیر کرده اند آنرا مفسران حمل بر انشقاق روز قیامت برد می کنند آنرا
 بقول می بجانده و این بر آیه تعرضوا و یقولوا سحر سحر زیرا که کفار میگویند این را بفرقه قیامت و تحقیق آمده است
 در حدیث ابن مسعود گفت دوباره شد قمر در عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم یک باره بالای کوه و باره دیگر باره
 و می آمد و می کرده اند آنرا جسمی کثیر از صحابه گفتند طلب کرد و کفار قریش از آنحضرت صلی الله علیه و سلم این را گفتند
 اگر اگر صادقی تو دوباره کن قمر را پس شایسته کرد آنحضرت بقمر و دوستی شد و دیدند جیل حرا را در میان قمر و

انت علی السلام استمد و ایس . لغا تحقیق سحر و سحرالابن ابی
 بهمان زمین است و نمیتواند کرد پس گفت سافران از افاق و خبر دادند از این پس گفت ابو جهم علیه السلام
 و این عهد هرگز که از اکابر علمای حدیث است گفته است که این حدیث یعنی حدیث الشقاق قرو
 ده شده است از جماعه کثیر از صحابه و همچنین روایت کرده اند جمعی کثیر از تابعین و روایت کرده اند از ایشان
 غیر و بکنار رسیده است با و تناید شده است بایه که این حدیث و همچنین بخود سخن است بدان کتب
 تین و متاخرین با کثرت طرق و تعدد اسانید و در بعضی باین آورده که علامه ابن سبکی در
 گفته است که صحیح نزد من است که الشقاق قمر متواتر است مخصوص علی است در قرآن و مردمی است
 صحیح و غیره با طرق کثیره صحیح که شک کرده نمی شود در تواتر و صحت آن و انکار کرده این معجزه را بعضی مبتدیان که ملوا
 بر مخالفان ملت را در عدم قبول اجماع علوی خرق و الیایم و علمای دین متجان ملت می گویند که انکار نیست عقل را
 در آن شمس قمر مخلوق خدا اند می کنند در آن بر چه می خورند چنانکه در احوال قیامت در خصوص مگور است و اما قو
 ملاحظه که اگر واقع می بود این نقل بطریق تواتر شرک می بودند تمام اهل زمین در معرفت آن
 آن اهل که زیر اگر این امری است صادر حسن مشاهده و دعای متواتر است بر رویت امثال آن باشد
 غریبه و نقل اشیای غیر معهوده و اگر این را صحتی و اصلی می بود همیشه نوشته می شد و اثبات نموده
 کتب سیر و تخیم و جایزه نمی بود اطباء و اتفاق ایشان بر ترک آن و غفلت از آن مع جلالت شان و وضوح
 جواب داده اند از دی علمای که این قضیه بیرون است از اموری که ذکر کرده اند ایشان این جزئیات
 قوی خاص از مردم واقع شده در شب و مردم در شب اکثر در خواب می باشند و لکن بعضی بیدارند
 و از اوها مستغرق می شوند و آنکه در خواب باشد و بیدار باشند نادر است و این امری بود که کلمه واقع
 شاید که در آن وقت سایر مردم را مانعی از مشاهده آن واقع شده باشد مثل کجای جبال که
 یا مشغول باشند بکاری که لای و غافل گردانیده باشند ایشان از این مثل اسرار و حکایات و مانند آن و
 و به نظر بر درخته باشند چنانکه اصلا از آن غافل نباشند مگر همان جماعت که مقصدی رویت و شرف
 ترصد وقوع آن باشد و گاهی می باشد قمر در بعضی منازل که ظاهر می باشد در بعضی افاق و بعضی ظاهر
 قوی و مستتر باشد از قوی دیگر چنانکه خوف و کسوف در شهری دیده می شود در شهری دیگر و در
 دیده می شود و در بعضی شهرها جزئی و در بعضی شهرها عمده آنرا اگر کسی که دعوی
 مردن خود می زند

بجای مخصوص بود که تخریب کرده بودند و در خواسته بودند این آیه را از آنحضرت صلی الله علیه و سلم انهار انمودند و
 دیگر از انمودند و خود مسافران از اخطار آمدن و خبر دادند تمام عالم را چید در کار است تسبیح در موابلین
 میگوید که آنچه ذکر میکنند بعضی قصاص که قدر آمد در حبیب نبی صلی الله علیه و سلم بیرون آمد از استخیر شریف صلی
 ناز چنانکه شیخ بوالدین زکریا از شیخ خود عماد بن کبیر نقل کرده و الله اعلم و اما در شمس بنی باز کرد آمدن آن قباب
 بعد از نشستن آن نیز نحوه آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم روایت کرده است اسما و بنت عیسی که وی کرده شد بسو
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و سر مبارک وی در کنگر علی بود رضی الله عنه ^{بجای} گذارد وی نماز عصر را رضی الله عنه تا آنکه
 غروب کرد فرمود آنحضرت ایما نماز عصر گذاردی یا علی گفت لا بک گفت آنحضرت خداوند این بنده تو در طاعت تو
 و طاعت رسول تو بوده است پس باز کرد آن بر آفتاب را گفت اسما دیدم من آن قباب را که غروب کرده بود
 پست دیدم که طلوع کرد بعد از غروب افتاد شعاع او بر جبال و ارض این واقع در صهب بود و تمام کلام درین
 حدیث در غزه خیر بایده انشاء الله تعالی و وصل و یکی از مژده شنبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 که واقع شده است در موطن عیدیه و مشاهد عظیمه و روایت کرده شده است از طرق کثیره که افاده میکند علم
 قطعی بواقع معنوی روان شدن چشمهاست از میان اصابع مبارک وی و سینه نه شده است از موی از انبیا
 علیهم السلام اگر چه بیرون آمد چشمها از سنگ بردست موسی علیه السلام و شک نیست که بیرون آمدن آن آب از میان
 اصابع است در انجا از این آب از حج که بیرون آمدن از وی محمود و معناد است بخلاف بیرون آمدن از گوشه و
 پوست دستخوانی و تحقیق روایت کرده اند از این حدیث را جماعه از صحابه و مشهور از ان حدیث انس و جابر و ابن
 مسعود است اما حدیث انس در صحیحین واقع شده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم حال
 آنکه در آمد وقت نماز دیگر و جستند مردم آب و وضو را و نیافتند و آوردند شد نزد آنحضرت آب وضو و نهاد
 دست مبارک خود را در ظرف آب و امر کرد مردم را که وضو کنند از ان پس دیدم آب را که بیرون آمدن از
 چشم از میان انگشتان مبارک وی صلی الله علیه و سلم و در روایتی بیرون آمد از میان انگشتان و اطراف انگشتان
 پس وضو کردند قوم تا آخر گفتیم من انس را چند کس بودید شما گفت سید کس و حدیث ابن شراحین
 از انس آمده که گفت بودم من یا رسول خدا صلی الله علیه و سلم در غزه و تو که پس گفتند سلام
 یا رسول الله تشنه شده اند شتران و چارواکی ما فرمود یا هست چیزی از زیادتی آب پس آمد مردی بگریز از
 آب در مشک که نه فرمود ببارید کاسه را پس ریخت آب در آن کاسه نهاد گفت دست مبارک خود را در
 آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمها از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه و سلم از این آب

او جاری را و بعد از آن باقی را و سبقت از انس بر آورد - بیرون

قبایل پس آورد شخصی از میان بعضی ائمه قدس صلی الله علیه و آله و سلم
خود را در قریح و بخیج دست مبارک و در قریح پس در آورد چهار انگشت شریف را جز
شریف و بی آب الحیث و اما حدیث جابر در مجلس آمده که گفت جابر شنیدم روزی در پیش آن
می کرد از آن بزرگواران که مردم کردی صلی الله علیه و آله و سلم گفت چه حال دارید و برای چه گرد آمده اید گفتند یارب
نداریم که در کونینم بدان که اگر کسی که نزد شماست پس او آنحضرت دست شریف
جوش زدن گرفت آب باشد چه نیاید خوردیم آب و صوگردیم گفتند جابر چند کس بودند
می بودیم گفت می کرد ما را بودیم باز در حدیث مسلم از جابر آمده که بودیم مادر غزه بود که با
یک قطره چند در شک پس بیفتانند از او کار و تفریق کرد صاحب کثرت شریف را در آن پس جوش زد
شریف پس اگر کرد مردم را آب بخورند پس خوردند تا سیراب شدند پس داشت از کار و کاشتن
کرده اند حدیث جابر را امام بیهقی و ابن شابر و اما حدیث ابن مسعود در صحیح آمده از روایت علوه که گفت
مسعود در انشای آنکه بودیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نمود با آب پس فرمود بار آنحضرت
بجویند کسی را که بادی چیزی از آب باشد پس آوردند آب پس ریخت آنحضرت آب را
خود را و آج این حدیث اگر چه کی از صحابه نقل کردند مثل انس یا جابر مثلاً در حقیقه گویا همه جماعت
و حال آنکه اگر آمدند سکنه نمی در زیدند چنانکه حلیت انسانی و عادت شریف صحابه رضی الله عنهم
و بان گفته خود را اگر در پیش جماعه صحابه مثلاً روایت کنند و این سبک است حکم آن هر دو گویا همه را
آنند قد بر وحدت نبی ما از ابن عباس نیز بطریق متعدد آمده است و سوالی
که چگونگی است در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تحت پاره از آب در کار گرفت
پیدا چرا از تحت چشمه باز آمد جواب می گویند که این از جمله مساهد حضرت خداوند جل جلاله است که
معدومات منقذ دست نبی اصل ماده بلکه آب در اصل بود و بخوره و دعای آنحضرت
قالوا و الله اعلم و ازین قبیل و مشابه این بخوره است تکثیر بار طبع در طبع شریف و
مسلم و صحیح خود از مساهدین جبل رضی الله عنه در قصه غزه بود که گفت فرمود آنحضرت
مرحبا براضی الله عنهم اجمعین بدرستی شنای آید اگر خواسته است خدا چشمه
رساند بر که ساهد از یا که دست ترساند و ما که آب آنرا

آنکه پیشتر رسیده بودند را نادیدم و در چشمه مانند و آبی بود که میزدند و ترشح می کرد روی آب پس بسیار خفرت
 آن دو مرد را با من کردید و دست ندیدم آب را گفتند نعم نفس شام کرد این را و گفت آنچه خواسته بود خدا
 عزوجل پس ما و پند محامد به ستهای خود چشمه را تا جایی که اندک پس خبری جدا شد از آب باوئی که مراد حسینی
 است مثل حسن صواعق پیش است آنحضرت روی مبارک و برود دست شریف خود را باز داشت آب در چشمه
 آب بسیار پس نوشیدند مردم بعد از آن فرمود آنحضرت یا معاذ نزدیک است اگر دراز شود ترا جات که سینه
 اینجا که برده شود بیا تین و عملات پس بچنین واقع شد و آنچه دادن نیز معجزات آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و اخبار غیبی قسمی اونی و او را از معجزات لا تعد و تحصی در قصه حدیث که چهارده صکس بوده اند و چاه و
 سیراب نمی گردانید چاه شاه را پس کشیدند آب و نگذاشتند در آن یک قطره پیش است آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بر کجای چاه و برآورده شد و لوی آب و وضو کرد در آن افکند در آن آب دهن فباک خود را و دعا کرد پس
 جو شید آب و بلند شد پس آب کشند و سیراب گردانیدند شتران خود را و در روایت آمده که بیرون آورد تیری
 را از ترکش خود و انداخت در چاه پس میجو شید آب تا آنکه سیراب شدند و در حدیث جاریه آنکه گذشت در حدیث
 بر آمدن چشمهها از میان اصابع نیز آمده و در میان این دو قصه معاشرت و جمع کرده اند میان قصصین که هر کدام
 در دست بود پس حدیث جاریه در حضور وقت نماز بود و چون وضو کردند و سیراب شدند و بقیه آب
 که در رکوع بود در چاه انداختند پس بسیار شد آب در چاه و از آبی فاده آمده است گفت خبر داد ما را رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم در بعضی اسفار خود و گفت سیر میکنید تا شبانگاه و میرانید تا شب و می آید بر آب
 فردا ان شاء الله تعالی پس روان شدند مردم بی میل و التفات یکدیگر و رعایت نمکنده حق محبت را از جهت
 طلب آب و حرص بر آن و چون آخر شب شدند با آنحضرت سر خود را تا خواب کردند و فرمود اصحاب بنگاهدارید بر ما نماز را
 یعنی بیدار باشید و خبردار باشید که نماز باشد و فوت نشود پس همه خواب رفتند و او ای که یک بیدار شد خبر خدا
 بود و قنیه خود آفتاب بر پشت مبارک می پستر گفت بپوشید که این جای شیطان است پس
 سوار شدم تا بلند شد آفتاب پس فرود آمد و طلبید از من رکوع مرا که با من بود و بود درو خیزی از آب پس
 وضو کرد از آن رکوع و باقی ماند در وی خیزی از آب و فرمود بنگاه دار رکوع خود را که او را شانی غلط خواهد بود
 و او آن گفت بلای برای نماز پس گذرد آنحضرت نماز با ما دو سوار شد تا رسیدیم به گاسه که گرم
 شد آفتاب و گرم شد بر هر کفیم یا رسول الله بگویم از تشنگی فرمود نیست بگویم بر شما پس
 خواند رکوعه مراد نهاد و من مبارک خود را در دو دمید در دو مانده مید و الله اعلم پس بر پشت آب از رکوع

وی دست اندم من پس خوم دند مردم فرمود بچشم من سس و اید خلق به برامبر
 شدند و سید کس بود و بانی مانند گرس و آنحضرت بستر ریخت آب گفت
 من تا آنجور می گفت بخت ساقی القوم از هم شراب پس خدم من خود آنحضرت و ده
 آمده که رسید مردم را عطش تا بجای که خرمی کرد و بیشتر خود راوی فشر و شکیلا
 بسو آنحضرت درو عابرس که آنحضرت برود دست شریف را و هنوز از نیارده بود دستار که باریا
 بایشان بود از ظروف و دیگر در میان لشکر را آورده اند که یکبارگی آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 دزدی الحارز پس گفت ای طالب بشت من باین اخی و نیست بام آب پس آنحضرت فرود آمد و زد قدم
 پس بیرون آمد آب گفت اشرب یا ماه و دیگران از عزان بن الحصین آورده گفت بودیم ما با آنحضرت صلی
 و سلم در سفر پس شکایت کردند مردم نزد آنحضرت از عطش پس فرود آمد و بخونزد و کس را
 اذن علی بن ابی طالب بود و گفت بروید و طلب کنید آب را و دانید این از کای یا بن زنی را ریشه
 دو مزاده است پس همان شدند آن دو کس پیش آمدند زنی را که دو مزاده دو طیو دارد
 نزد آنحضرت و فرود آمد و زن او را از شترش و طلبید آنحضرت ظرفی را پس ریخت درو آب
 یا بنزد و بخورید آب و بخوراند و آن زن ایستاده است و نگاه می کند که چه می رود در او سس میگوید
 بار اشتد او و حال آنکه خیال میکنم که پیشتر است آب از آنکه اول بود پس فرمود آن
 جمع کنید برای این زن یعنی از جرس از طعام که باشد پس جمع کردند برای او از ترو و قتی و
 رجاء و سوار کردند او را بر شترش نهادند بار را در پیش می فرمود آنحضرت و رو میگرد که ما که نموده
 آب تو چیزی دیگر نیست خداست که آب داد ما را بقدرت خود پس آمد آن زن نزد کس خود و گفت
 پیش آمد فرمود مردم بر دند ز این مردی که گفته می شود او را صافی پس که در انجین تمام قصه
 بخدا گویند این مرد را سحر ترین مردم است یا رسول خداست حق گفت مرقوم خود را یا سحر
 رغبت در اسلام الحدیث بطول که دانی المواسب اللذیه و در بعضی روایات آمده که اطاعت
 و در آمدند در اسلام و الله اعلم و احادیث دیدن باب بسیار است و احادیث ازین باب
 مذکور گردان الله تعالی و صلح بچنانکه احادیث در کثیر آب قلیل شیر آمده و
 است و این برود اثر تربیت و ولی نعمتی آن سید کانیات است که بخاک بحب و دوست
 اروا است در جسمانیت نیز رفته و خورشید زنده اندا شجاع است

۹
 توفه در طعام و غیره
 آنحضرت صلی

بعیت شکر فیض تو چون کنایه مبارک که اگر خوار و کر کل بر میورده است + و مشهور در باب حدیث جابر
 است رضی الله عنه در غزوه غندق که روایت کرده اند آنرا بخاری و مسلم گفت آمد پیش زن خود و گفت ایام چیزی است
 تو از طعام که من دیده ام در دو مبارک رسول خدا صلی الله علیه و سلم آنرا گشتی سخت پس بیرون آورد زن اینانی را که در دو
 ساعی از جلود و در خانه بنهاله بود فریادش کردم میانه را و آنس کردوی جورا و انداخت گشت در دیکر آمد نزد حضرت
 و عرض کردم یا رسول الله بخ کرم من بنهاله را و طعمی که در زن من پاره شیر اگر در خانه بود تشریف بیا با چند
 نقاره صحابه آنحضرت فرمود کرد جابر سوری و یوسف سین سکون و طعامی که بخورند بان مردم را لفظ فارست
 است که بزبان مبارک رفته و سوسگون غره طعام که باقی مانده یا شراب ساخته بیاید و فرمود بزرگ
 فرود نیاید و خیر و نگاهدارید تا من برسیم پس آمد آنحضرت علیه السلام بانز کس بیرون آوردیم خمر و دیکر را و طعم
 شریف وی پس انداخت در آن آب بن مبارک خود را و دعا بیکت کرد و فرمود یازن بیزان را و بخوان
 با خود زنی دیگر را که وی نیز بنزد یکش از دیکر گوشت را و نگاه نکند در آن پس بخدا سوگند خوردند
 آن بزرگ کس طعام و مسیر شدند هنوز دیکر در جوش بود و خبر باقی و حدیث انس که آنرا بنجاری سلم
 روایت کرده اند که گفت ابو طلحه بام سلیم بنحدا شنیدم او از رسول خدا را شنید می شناسم در وی گشتگی را
 ایماست نزد تو چیزی پس گفت بیرون آورد ام سلیم قرصی چند از جو پجید در جامه و من و او پس بر دم
 نزد آنحضرت علیه السلام و بود آنحضرت در مسجد و بودند با وی مردم پس فرمود آنحضرت آیا فرستاده آ
 تر ابو طلحه گفت نعم یا رسول الله پس فرمود آنحضرت رجاء را که با وی بودند بنزد پس روان شد آنحضرت
 با اینان و روان شد من پیش اینان تا آمد ابو طلحه را و خبر کردم او را و گفتم کمی آید رسول خدا پس
 ابو طلحه بام سلیم گفت یا ام سلمه رسول خدا با جماعه از مردم همراه او نیست نزد ما چیزی که بخوریم اینان را
 جز این چند قرص که فرستاده بودم در خدمت شریف وی گفت ام سلیم خدا و رسول وی داننا تر است
 یعنی با آنچه واقع شد فی است گوید دریافت ام سلیم که رسول خدا که آمده است با وجود علم ابو جالحا می
 نخواهد بود البته معجزه ظاهر خواهد شد پس روان شد ابو طلحه تا دریافت رسول خدا را پس آمد رسول خدا و فرمود
 پیای ام سلیم آنچه نزد تو است پس آمد ام سلیم آن نانها را که فرستاده بود پس فرمود و گفت کرده
 شود نانها و بیفت شوم سلیم طری که کرده وی را و من بود تا نخوریش ساخت آنرا پس فرمود رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم چیزی که خواست خدا یعنی خواند دعا بیکت بعد از آن فرمود که از کن و ابو طلحه که پس آمدند کس
 و خوردند یکبار شکر و برآمد فرمود ابو طلحه کس که برانداخته اند و خوردند و شیرین نهفتند و ایشان شکر را وی است

حدیث جابر

حدیث نس

حدیث جابر

و در روایتی از مسلم بن احمد آمده است که آن در تحفه دیگر است زیرا که در روایات دیگر همین
 روایت ثبت است که آن در مظاہرین است که آن در تحفه دیگر است زیرا که در روایات دیگر همین
 الموصوب و بعد از آن در جماعت جامع طلبیدن نزد یکبارگی آن گفته اند که اگر چه
 در نظر ایشان طبعی می دانند و کافی نمی نمایند و این سوره طریح موجب ذیاب برکت
 بنداشت یکا که یکی بود تناول جماعت کثیر دشواری آید و موجب

در نظر ایشان

صفت چوب

نیز

ابن بریده رضی الله عنه که چون در غزوه تبوک که آخر غزوات آنحضرت بود صلی الله علیه
 آمد عرضی الله عنه گفت یا رسول الله اگر کن مردم را که تا بجایای تو شتهای خود اگر در آرد
 در آن فرمود نم بکنم پس فرمود تا نطقی بگستر و در بجایای زاده آوردند یکی مشتی از زنده آورده و دیگر نامی را
 آورد و اعلا ی ایشان کسی بود که آورد و صاعی از تر خاک را انداخته بر طبعی چیزی اندک و دعا گوید
 بیدارند در نظر بنای خود پس نماند در لشکر طریحی گر آنکه پر شد و خوردند به تا سیر شد و در هنوز بقیه از
 و لشکر در غزوه تبوک بروایتی بنفاد هزار کس بود و چون مشاهده کرد آنحضرت این نحوه را فرمود فرمود
 ان الله الا الله وانی رسول الله طاعت نکنه خدا بقایای را این شهادت بیج زده که باز داشته شود از
 بنده میکنند الله فی مقام الصدق و یقین است که شهادت دهنده نزد مشایخ و
 صدیق و یقین نبی در دعوی نبوت اما شهادت آنحضرت علیه السلام در مقام آنکه امام عالم است
 حضور و غیب تفاوتی در دنیا حاصل زیاد است یقین و ایمان را برای تنبیه و تحقیر است
 اعلم بحقیقه الحالی در روایت است از انس رضی الله عنه که بود آنحضرت علیه السلام
 ام سلمه برای آنحضرت حبس را در کاسه کلای برست من و حبس طلبین چنانچه در میان نا
 از غم و روغن و قوت با از رنگهای بجای قوت سبوق نیز گفته و گفت یا انس
 و بگو یا رسول الله این را ماد من در حضرت تو فرستاده است و بر تو سلام بخواند و بعد از آن
 آنرا نزد آنحضرت آورد و فرمود بنده و فرمود برو بخوان و بخوان جماعت را و از مردان امام بود
 تا پیش آمد پس بیرون رفت و بخواند که آنحضرت نام برده بود هر که
 خانه پراست از مردم گفتند من انس را چه گفت کس بود که گفت نزد یک
 آنحضرت دست مبارک خود را بالای آن حسین و حکم کرد و بختری پسر بخواند و در کس
 نام خدا و آنکه کس از پیش خود بخواند پس خوردند و شیرین از تخم چای طایفه می آید

پس فرمود برادر یا انس پس بدو شتم و در نمی بایم که در وقت نهادن زیاده بود یا در وقت بر داشتن رواه البخاری
و مسلم و در حدیث ابی ایوب آمده است که وی ساخت برای رسولی خدا صلی الله علیه و سلم و بر آن
او بکر صدیق رضی الله عنه بقدری که کفایت کند ایشان را پس فرمود آنحضرت بطلب کسی که از ایشان
انصار پس خواند ابو ایوب ایشان را پس خوردند و گذارشتند باز فرمود بطلب شخص کس را ایشان نیز
خوردند و گذارشتند باز فرمود بطلب هفتاد کس را ایشان نیز خوردند و گذارشتند و بیرون نایه از ایشان
چچ کنی تا آنکه اسلام آورد و بیعت کرد گفت ابو ایوب خوردند از این طعام من یکصد و هشتاد مرد و مرد
است از سمره بن جندب گفت بودیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بخدا که نوبت نبوت می خوردیم
از باده تا شب ده کس می آیتانند و ده کس می نشسته و بخوردند گفت شخصی این برکت از کجا بود پس اشارت
کرد سمره بچای آسمان و گفت از اینجا بود رواه الداریمی و ابن ابی شیبة و الترمذی و الحاکم و البیهقی و ابوالنعیم و
در حدیث عبدالرحمن ابن ابی بکر رضی الله عنهما آمده است بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه و سلم صدوسی و بیست نفر
کرد که خمیر کرده شد یک صاع از طعام و ساخته شد گوشتی پس بریان کرده شد و او بطبخ که یعنی جگر دلی
و کرده و آنچه در میان شکم باشد و بخدا سوگند نمود چچ کنی ازین صدوسی تن گرانکه برید آنحضرت صلی الله علیه
و سلم از آن باده برای دی پس گردانیدند از آن شاة و دو کاسه بزرگ از طعام پس خوردیم ما بر داتی ما از آنچه
در دو کاسه بود پس برداشتم من از برشته و از ابی بریره رضی الله عنه مردی است که امر کرد مرا رسول
خدا صلی الله علیه و سلم که بخوانیم اهل صفرا پس قسم من ایشان را و فرام آوردم پس نهاده شد پیش ما یک کاس طعام
پس خوردیم ما هر مقدار که خواستیم و فارغ شدیم و کاس بخوان بر بود که نهاده شده بود مگر بکنکه در دو
اثر انگشتان بود و نیز از ابی بریره رضی الله عنه آمده است که من نبات گرسنه بودم کاشه بری پیش آنحضرت
صلی الله علیه و سلم آمد فرمود بطلب اصحاب صفدا پس من با خود گفتم که این شیر چه مقدار است کاش می
بخوردم و آسوده می شدم اما از فرمود شارع و اتمانال امری جاریست پس کس که آنحضرت علیه السلام فرمود
و بار از اطلبید پس در آغند بر خوردند باقی ماند جز من آنحضرت علیه السلام پس من با خود بعد از آن خود خورد و
فرمود ساقی الخمرم آخرم و مردی است از علی بن ابیطالب کرم الله وجهه که می خورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بجای طعام کاش که بود و میان ایشان قومی بودند که بخوردند و بعد از وی پوشیدند و فرمود پس ساخت آنحضرت
علیه السلام یک پیاده از طعام پس بر خوردند و بر سر نهاده و باقی ماند خاکی بود و طلبی قدسحه از آب پس نوشیدند
و سیراب شدند و بخانقاهی بود و او را فی الشفا و اجابته و رضی الله عنه کلام مالک انصار بر میفرستاد

حدیث ابو ایوب

سمره بن جندب

حدیث عبدالرحمن

روایت ابی بریره

تصلی الله علیه و سلم در بود روغن پس
 دمی بود در آن خانه چیزی از آن پس قصد کرد ام مالک بسوی آن عک که گدوی روغن بر
 وی یافتند روغن پس همیشه می بود در او روغن در آن عک تا بیشتر دوزی آن عک را پس
 آن علی السلام و بیان کرد صورت حال را فرمود آنحضرت بیشتر دی توان عک را و اگر نمی افتر
 آنرا بجال خود همیشه می بود روغن برای مادران عک گفت بنده مسکین ازین حدیث معلوم
 از حضرت سید المرسلین و اتفاق کند بحجت و چیزی را که تواند برکت بدید خدا
 و در هر چه که رزق الله و هم از جابر رضی الله عنه آمده که آمد مرزی نزد آنحضرت
 طلبید پس داد برای آنحضرت و سق و غیره و سق بفتح و او و سکون شین صفت جا
 میخوردی و زن وی و همنان می از آن تا روزی جای که در آنرا پیش آنحضرت آمد و عرض کرد
 ای که دی می ایستاد نزد شما وی خوردید از آن هست و گفته اند که حکمت در رفتن برکت روغن
 عک و مردم شدن شیخ و گام چانه کردن آفت که افتر دین چانه کردن مضاد قیام و
 اسیر و تفریق تدبیر و اخذ بحول و قوت پس پس ترا داده شد فاعل آن بزرگوار نعمت کامله
 و مثل این است نکته در نگاه نکردن بدیک و غیر در حدیث تکیه طعام که گذشت و الله اعلم
 و حدیث جابر رضی الله عنه در دام پدرش عبد الله الصاری که بخاری روایت کرد
 آفته بود بدین کرد بر آغوشی پدر اصل مال را و قبول نکردند و نبود در ترخیل می کاهان پیش
 پس آمد جابر نزد آنحضرت و گفت تحقیق میدانی تو یا رسول الله که پدر من روزا
 دام بسیار و من بخویم که به بنیت ترا غما فرود برو و خرمن بر تو مراد را بگوشت بنه پس که
 و غمنا دم آنحضرت را و چون دیدم غمنا آنحضرت را چه سپید من چون دیدم آنحضرت ایشان
 از نزد او نشسته بران و گفت بخوان یا یار خود این غمنا را پس پس کرد
 می از او نشسته است او را و من را رضی بودم که گمانت و الله او کرده شود
 این باز نماند و جابر رضی الله عنه نیز غمنا را چون که می گذارسته بود و
 پس می نیم آن غمنا را که بران اصل خدا صلی الله علیه و سلم نشسته بود و
 پس تحب کردند غمنا و زود ایستاد است او بریده از
 عک که رسید مردم را اگر سنگ سخت پر سید آن حضرت

پیش جابر

ازین حدیث

از من خیزی داری یا بایره گفتم نم بار رسول اندک ترمی دارم در توشه دان فرمود بیا رانرا نزد من پس
 در آورد دست مبارک خود را در توشه دان و بار آورد از آن یک شت ترو دعا سبکت کرد و طلبید
 مردم را ده ده کس تا تمام لشکر از آن سیر شدند و فرمود بمن یک رانچه آوردد بود از ترو در دست خود را
 در زاده و دیگر از آن شتی در وقت حاجت و شمار و مرید آنرا پس گرفت من بیشتر از آنچه آورده بود پس
 خوردم و خوراندیم از آن ترمیت حیات رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابی بکر و عمر تا آنکه گشته شد عثمان
 رضی الله عنهما پس غارت کرده شد خانه من پس رفت از من در روایتی آمده گفت برداشتم از آن ترمیت
 و چندین دوستی در راه خدا و دوستی نامشخص صاع یا بار شتر و گفته اند که مجموع قمرات ده و اندر ترو بود
 و بعضی بیست و یک گفته اند و الله اعلم و در روضه الاحباب از ابو بریه رضی الله عنه درین باب مثنی نقل
 کرده است بیت الناس هم ولی فی الیوم همان هم الحراب هم الشیخ عثمان و الله اعلم و مردی است که آنحضرت
 عمر بن الخطاب را فرمود تا از آنکه خرمای چهار صد شتر سوار را روده ترتیب کرد و آن خرمای باقی بود که یک
 خرما از آن کم نشده بود و حادثی در تکریر طعام بسیار است و بالاتر از هر حکایت غزوه تبوک است که آنجا باقی
 از آن بخت بر کتبا بخشید که گفتا هزار کس از آن سیر شدند و تمام لشکر ظرو و سبک کرد و در آنجا
 که شت برود کار تعالی ما را از برکات آن سبک کائنات علیه افضل الصلوات و اعلی التیجات محمود ندارد و فقر و
 فاقه را از نعم ظاهر و باطن آنحضرت مجبور گرداند حکایتی یاد دارم که در بازار که معطر زاد الله تعظیماً و
 بکار تازه فروشی برتر بای خود آب می با شنید می گوید باریک است البنی تعالی و انزل علی ثم لا یرحمی اللهم صلی
 محمد و علی آل محمد و بارک و صل و صل در کلام حیوانات و کلام ایشان در آنحضرت راضی الله علیه و سلم
 سخن آنکه آدمیان مطیع و سخر و مستقام و دین و شریعت اویند صلی الله علیه و سلم از آنها که قرعه سعادت بنام
 ایشان افتاده از اهل ایمان همچنین سایر حیوانات را که مطیع و متقاد امر از او ای الله الله سبحانه بطریق
 اعجاز و خرق عادت متقاد و مطیع وی صلی الله علیه و سلم ساخت ازینجاست که بعضی از ارباب تحقیق و اهل
 باطن گفته اند که وی صلی الله علیه و سلم با خلق از حیوانات و نباتات و جمادات معبود است و لیکن چون اندیشه
 عقل و تکلیف و امر و نهی بیرون اند از ایشان خراطعت و ایمان و شهادت بصدق رسالت نیاید و
 موسوم بمعصیت نشوند چنانکه آدمیان و حیوانات از آنجهل سجود و شکایت اوست بسوی آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم چنانکه انس بن ملک رضی الله عنه روایت کرده که یکی از بزرگای بیت انصار را مشتری بود
 پس آمد نزد آنحضرت و عرض کرد یا رسول الله و ما را مشتری که آب می کشیدیم بر دهنه اکنون

ص

تمام حیوانات را

و سرسی بر او من ... خود را
 همیشه اند پس بخواست آنحضرت
 در آن شب بخت شتر پس درآمد در بستان بایستاد و شتر فرو گشته از آن نشسته بود و
 یا رسول الله این شتر مانند سنگ گزده شده است و ما جسم بزرگات شتریم تو که از او
 زندی بسد فرمود نیت فرمود باکی از آن پس بایستاد و دید شتر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
 بجانب دی و سجه افتاد در پیش دی پس گفت آنحضرت سوی پیشانی او را و پس در آورد صاحب گنجینه
 رسول الله این حیوان را بقتل ترا سجد کند با سزاوارتریم بدان پس فرمود صلی الله علیه و سلم
 بشتر که سجد کند بشتر را و اگر نه او دی که بشتر سجد کند بشتر را امر میکردم زن را که سجد کند مرد و مرد
 بجهت عظم حق خود بر زن رواه احمد و النسائی و در بعضی روایات آمده که فرمود آنحضرت
 نیست میان آسمان و زمین چیزی که نمیداند که من رسول خدا ام مگر صلاه جمعی و
 آنها بخوانند که آن شتر طاعت کند پس دی بشکایت درآمد پیش آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم در حدیث دیگر آمده که شتری آمد و گردن خود را پیش آنحضرت بر خاک نهاد
 و در آن پس بایستاد آنحضرت بر سر و فرمود بصاحب شتر بفروزش این را بدست
 بشتر کش نیست ولیکن این شتر را بپشت دست که خوابیده است ندانند فرمود این شتر کله کرد
 عمل و قلت علفه احسانی کنید بوی و گناه بدید حق و در او این حدیث بطریق صحیح باقی ماند
 آمده و صحیح است و از آنس آمده که گفت درآمد رسول خدا و ابو بکر و عمر در بستان یکی از آنها را
 در وی غمی پس سجد کرد آنحضرت را و گفت ابو بکر یا رسول الله ما سزاوارتریم که سجد کنیم ترا
 آنحضرت علیه السلام نمی سزد بشتر را که سجد کند بشتر را الحدیث و یکبار شتری نزد
 و شکایت کرد از قوم خود که این قوم پیش از آنکه نماز ختن بگذرند خواب می کنند و من بیشتر
 عذاب کند پس آنحضرت آن قوم را طلبید و از آن نهی فرمود عایشه رضی الله عنها می گوید که در خانه ما شاتی بود
 چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خانه می بود این شاة ساکنی ثابت و آرامیده می بود و
 میرفت آنحضرت پزیشان میشد و بقرار و میرفت و می آمد و آمده است که آنحضرت
 دفع می کرد یکی دیگر را و نزدیک می آمد بحضرت تا تحت او را فرج کند و مردی است که آنحضرت
 دست مبارک خود را بر پشت گو سغدی می مالید که سغدی را
 یا شامیر و او

بنفشه
 جبر

در حدیث

شهرت و در باب محبت بتفصیل باید ان شاء الله تعالی و اشالی بن حدیث را در کثیر مقام نیز ذکر نمود
کرد و در اختیار و اطاعت حیوانات نیز و ازین باب است قصه کلام ذنب شهادت او در حضرت راضی
علیه السلام و حدیث تکلم ذنب روایت کرده اند است از جماع صحابه بطریق متعدده روایت کرده است
امام احمد از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه گفت دویدگر کی بر شاقی پس گرفت شاة را پس دوید را
و کشید شاة را از گری پس نشست کرک بر دم خود چنانکه عادت سباع می باشد و گفت از خدایم تر
یکشتی از من رزقی را که رانده بود خدا تعالی آن را به من پس گفت راضی و اینجا کرکی اتفاقا
نموده تکلم میکند بکلام آدمیان پس گفت کرک ای خبر ندیم ترا عجب تر ازین محمد بن حنفیه خبر میدهم مردم را
با خا رسا و مردم نمی گویند بوی پس راضی غم خود را رای ساخت تا در آمد مدینه معطر را و گداشت غم
را در یک گوشه و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و خبر داد آنحضرت را پس امر کرد تا او را بکفند و چون
آمدند مردم گفت بر اعی که خمره مردم را با آنچه شنیده اند دیده و بچین روایت کرد —————
حدیث ابن عمر و ابو نعیم از حدیث انس رضی الله عنه و در روایت ابی بریره بسند صحیح آمده گفت ذنب
عجب تر ازین آنکه مردی در غلات بین الحرمین خسر میدید با آنچه گذشته و با آنچه می آید و این راضی
یهودی بود پس آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خبر داد و ایمان آورد و در بعضی طرق از
ابی بریره رضی الله عنه آمده گفت کرک بر حال تو عجب تر است از من که ایستاده و غم خود و ترک
واده پسری را که بسوخت نشده برگز عظیم قدر نزد خدا از وی تحقیق گشته شده است برو
ابواب جنة و مشرف شده اند اهل جنة و اطعمای و منظر اند قال ایشان را یعنی طایفه و حور و
غلمان بهشتی نگردد اصحاب او را و شتاق اند بایشان که در آیند در بهشت و انتظار قال ایشان دارند
گرفته شوند و به بهشت در آیند و گفت ذنب بر اعی که نیت حامل میان تو و دی مگر بین ذره از کوه بود
از کوه در حضرت دمی و میگویی از خود خدا گفت راضی پس غم مرا که میچو آنده گفت ذنب من میچو آن
پس آمد نزد آنحضرت و سلام آورد و درج کرد برای ذنب شتاقی از آن و شش ایجابیت از آن
سفیان بن حرب و صفوان بن امیه نیز آورده اند که گرگی را دیدند آموهی را گرفته است و چون آمو
بحسرم و آمد کرک برگشت و تعجب کردند پس گفت کرک عجب تر ازین از آن است که محمد صلی الله
فی الدنیه یدعوکم الی الجنة و تدعوهم الی النار پس ابو صفیان یضعون کلمات دعوی اگر تو ذکر میکنی
ایجابیت را بگو مکن از این زمان که مرا می مردان و از او حمل و اصحاب سے نیز روایت مثل این کرده اند

ازین بابست حدیث ضعیف یعنی سوسله دن دو این حدیث مشهور است در روایت
 است آنرا بسپهقی در احادیث کثیره و ذکر کرده است قاضی عیاض در شفا از حدیث عمر رسیده
 که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم در محلی از اصحاب خود ناگاه آمد اعرابی از بنی سلیم که شکار کرده
 ضرب را کرده اندید است او را در آستین خود تا ببرد او را در منزل گاه خود و بریان کند و بخورد و چون
 اعرابی جماعه را گفت این کیت که با جماعه نشسته است گفتند رسول خدا است پس بیرون آمد و ضعیف
 از آستین خود و گفت سو کند بلاء و غری ایان نمی آرم تو ایایان آورد این ضعیف و انداخت
 پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نذا کرد آنحضرت ضعیف را و فرمود با ضعیف پس چرا بد
 شنیدند قوم همه لبیک و صدیک و فرمود آنحضرت ای زینب کسی که اید قیامت را یعنی زینت
 پس فرمود آنحضرت که عبادت میکنی گفت خدای را که در آسمان است عرش او و
 سلطنت او و در دیاست راه او در جهنم است رحمت او در آتش است عقاب او و فرمود آنحضرت
 گفت رسول خدا و رسول رب العالمین و خاتم النبیین قد افلح من صد قلک خاب من کذبک پس
 اعرابی الحدیث بطوله و اشعار نیز نقل کرده اند که این ضعیف است آنحضرت خواند صلی الله علیه
 است حدیث غریکه روایت کرده اند او را بر بطریق متعدده که تقویت می کند بعضی او بعضی را
 قاضی عیاض در شفا و ابو نعیم در دلائل ازام سلیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صحابی
 او را تا قیامت بار بار رسول الله پس آنسو نگرفت آنحضرت و دید که آهواره بسته در بند
 و اعرابی اندر جابه پیچیده پس گفت آنحضرت علیه السلام با جویت حاجت تو گفت صدیک کرده
 مرا این اعرابی و مراد او آهواره است درین کعبه را کن مرا تا بروم و بشیر دوم این را و باز آنهم
 همچنین میکنی و باز می آیی عذاب کند مرا خداست عذاب عذاب را که باز نیام پس را کرد او را
 آمد و بربت او را آنحضرت پس بیدار شد اعراب گفت یا رسول الله حاجتی داری فرمود حاجت
 من نظیر این پس را کرد اعرابی او را و میدوید و میخورد از روی خوشحالی و نیز بر پایهای خود زمین را و
 لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و نیز آمده است که آنحضرت در لنگری بود مرد
 آمده بود ندان پس آهواره نزد آنحضرت آمده آنحضرت او را دو شید و صبر
 بود ندان پس براق که نموی آنحضرت خود فرمود که این را نگار پس باقی او را بر
 فرمود ان المذی جابر ساد و المذی ذنب بها و از آن

چون فتح کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم خیر را تکلم کرد حماری فرمود آنحضرت نام تو چیست گفت نام من
 یزید بن شهاب است گفت بیرون آورده است پروردگار تعالی از انس به بدیشتت حماری خوانده است آنرا بیج
 یکی جز پسر من امید میداشتم که سوار شوی تو و باقی مانده است از انس حدیث من جز نیت از انبیا کسی جز
 تو گفت بودم من پیش از تو در دست یهودی و بودم من کمی لغزیدم بعد از سوار او و بود ان یهودی
 که کرسنه میداشت شکم مرا پس فرمود آنحضرت او را نام تو بغفور باشد و بود بغفور در خدمت آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم آنحضرت میفرستاد او را بر کسی تا خبر کند و طلبه او را پس می آمد بغفور بر در و میگفت در را بر خود
 و چون بیرون می آمد صاحب در اشارت می کرد که اجابت کن رسول خدا را که ترا می طلبد و چون آنحضرت
 علیه السلام وفات یافت آمد بغفور بر سر جایی که مرابی السهم بن السهمان را بود اکنه خود را در آن جا
 بجهت جرع و ذرع بر فراق آنحضرت صلی الله علیه و سلم و دم ازین بابت تسخیر اسد و تعلق او بصفه که
 در میان از لشکر دو رانده در راه گم کرده بود و گفتن او که انا مولا رسول الله پس راه نمود و رسانید شیر
 او را بلکه و این معجزه آنحضرت بود و خود کرامات او یا معجزه رسول الله صلی الله علیه و سلم و این سبب
 روایت کرده است که کبوتران که معطر سایه کردند بر آنحضرت روز فتح مکه پس عابرکت بر این منسج
 عکبت و تمیض حمام بر در غار بحوت مشهور است و گویند کبوتران حرم از نسل آن کبوتر در غارند و در آن
 کرده شده است که اگر در آنحضرت علیه السلام شجره را بقدادی که رویند و پوشید در غار را زده فی الشفاقی
 عیاض گفته که احادیث در باب کلام حیوانات و طاعت ایشان در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم بسیار
 و این مشهور بود از آن واقع شده در کتب اید آوردم و وصل بجای که حیوانات بر مطیع و مقادیر آنحضرت
 بودند نباتات نیز در حیط فرمانبرداری و طاعت وی بودند و اینجاست کلام شیخ و سلام و بر آنحضرت و اعطای
 و شهادت رسالت وی صلی الله علیه و سلم در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم چون منی فرستاده شد به سوی من نمیکند شتم بهیچ سنگ درخت مگر آنکه میگفت السلام علیک یا رسول الله
 و از علی رضی الله عنه آمده که فرمود بودم من با پیغمبر صلی الله علیه و سلم بکله پس بیرون آمدم و بعضی نواحی
 پس شش نایده که درخت مگر آنکه می گوید السلام علیک یا رسول الله رواه الزهري و این همان است که در ابتدای
 بود و آنکه در حدیث سابق گذشت یا دیگر است در ازمنه دیگر و الله اعلم و حاکم در مستدرک بسناد حمید از ابن عمر
 آورده که گفت بودم ما با پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سفری پیش آمد اعراب چون نزدیک آنحضرت آمد گفت طرودا
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم بکلمه گفت میروم بسو اهل خود فرمود آیا رغبتی هست ترا در خبر نمایی غلامی که

یزید بن شهاب

صلی الله علیه و سلم

سعادت حاصل کنی پس خود گفت ان چیست فرمود شهادت « لا اله الا الله »
 محمد اعبده و رسول گفت اعراب ایام شامی است ترا بر پنج میگوی فرمود این درخت شام
 خواند آنحضرت آن درخت را دوی بر کوزه وادی بود پس شکاف میکرد زمین را و می آمد و ایستاد
 پس شهادت طلبید آنحضرت از وی که بار و گویی داد آن درخت بعد از آن باز گشت بجای خود و درخت
 و داری نیز روایت کرده مانند این و در روز احد که کافران مقهوران رخسار مبارک آنحضرت را
 و مسلم خون آلوده ساختند و بدن آن شریف آزار رسانیدند آنحضرت در گوش نهشت بود که
 آمده و حال پرسید پس حزن و غمگین یافت آنحضرت را گفت آیا دوست میداری که گناهم ترا بجای
 موجب قتل خاطر شریف تو گردد پس نظر کرد جبرئیل علیه السلام بدختری که در پس آدی بود
 یا محمد این درخت را پس خط آنحضرت آن درخت را و درخت متشی کرد و آمد نزد آنحضرت با
 امر کن که باز گرد بجای خود پس امر کرد برگشت بجای خود پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم حبسی
 رواه الداری من حدیث ابن عباس و از بریده اسلمی آمده که سوال کرد اعراب از آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم که را می نمود آنحضرت بآن اعرابی بگو بآن درخت که رسول خدا صلی الله علیه و سلم می آید آن درخت از راست و چپ
 و پیش پس خود پس جدا شد و گهای او پس آمد در حالتی که پاره میکند زمین را و می کشد و گهای خود را و ایستاد
 پیش آنحضرت و گفت السلام علیک یا رسول الله گفت اعرابی امر کن این درخت را که برگردد بجای خود پس شهادت
 رکهای خود بجای خود و بپوشید پس گفت اعراب آنحضرت را که اذق مرا تا سجده کنم ترا اذن نداد گفت
 کن که دست و پای شریف ترا بوس کنم ایجا اذن داد و آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 تا یک برشته نوار بدخت سده رسید خواب آلوده آن سده دو نیمه شد تا آنحضرت بسلامت از
 گذشت و همچنین متفرج ماند و معروف بصدقه الهی گشت صلی الله علیه و سلم و از ابن عباس را
 که گفت آمد اعرابی نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت یوحنا شامی ترا که تو رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 این شاخ خوار را که گویی دیدم که من رسول خدا ام پس خواند آنحضرت پس حاکم باشد از در
 فرمود آنحضرت برگرد و بجای خود و برگشت و بجای خود رفت پس سلام آورد اعراب
 و آمدن درخت نزد آنحضرت و سلام کردن و برگشتن بجای خود در احادیث بسیار آمده و
 جارت که عونه از شجر اعبده و متشی ایضا علی سابق بلا قدم و کانا سطر سطر اکاتب
 و در این از بعد آمده که گفت

پس رفت آنحضرت برای قضاء حاجت و رفتم من در پس آنحضرت باداوه از آب پس نهید که استسار کند بدانگاه
 دو درخت بود در کناره وادی پس رفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی درخت و گرفت شاخ را از
 شاخهای او و گفت ایضا و کن بر من باذن خدا و جل پس نهادند آن درخت مانند انقیاد شتر که
 بهادر بر می آید پس نزد درخت دیگر رفت او را نیز کشیده آورد و گفت بحسبید بر من پس حسیدند و در روی
 دیگر آمده که فرمود یا جابر گویا این درخت را که میگوید ترا رسول خدا ملحق شود بصاب خود که بنشینم در پس شما پس
 رفتم من و گفتم بدین درخت آنچه رسول خدا فرموده بود پس آمد و پیوست بصاب خود نشست آنحضرت پس بنهاد و
 آدم من و دیدم دوشتم در جای دور و اقدام در حکایت با نفس خود ناگاه التفات کردم می بینم که آنحضرت
 می آیند و در درخت از یکدیگر جدا شده بر یک بجای ایستاده و در حدیث اسلام بن زید نیز مانند این آمده
 که گفت فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در بعضی معانی خود آیامی منی برای حاجت رسول
 خدا امکانی گفتم نیست در وادی جابلی از مردم فرمودی منی درخت خرمائی یا سنگی گفتم است بینم
 نخلات متعارف گفت برو و بگو باین نخلات که رسول خدا امر میکند شما را که بیاید برای حاجت رسول خدا
 و بگو بنگارها نیز بخین پس رفتم و گفتم سوگند بخدای که فرستاده است آنحضرت را بخت دیدم نخلات را
 قریب یکدیگر آمده و سنگها را بهم پیوسته و چون قصاص حاجت را فرمود بگو باینکه خدا شون را یکدیگر و اشال این
 معجزه بسیار آمده و در حدیث عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما آمده که گفتند خبر است که شهادت و در تراف فرمود
 شهادت می دهد این درخت پس فرمود یا ای درخت پس آمد درخت و شهادت داد و گفت قاضی عیاض
 رحمه الله علیه جمعی کثیر از عظامی صحابه اتفاق کرده اند برین قصه و از تابعین اصناف آن رضوان الله علیهم
 اجمعین **مصل** همچنانکه نباتات را منعقاد و مطیع امر صلی الله علیه و سلم ساخته بودند جمادات نیز همین کار
 دارند از سلام کردن و جو و نکل او با آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه گذشت که هیچ شجره و حوری نبود مگر
 آنکه سلام می کرد بر من و میگفت السلام علیک یا رسول الله و از علی رضی و عایشه صدقه رضی الله عنهما
 نیز حدیثی درین باب گذشته و از جابر رضی الله عنه نیز آمده و همچنین حدیثی است بر دقتی که بر آمده بود براه اولی در ابتدای امر
 خود پیش از وقت گفت باقی نماز شجره و حوری اگر آنکه سجده کرد او را و یا یافت الله تعالی این قصه در محل خود چنانکه
 روایت کرده است مسلم از حدیث جابر بن سمرة که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدستی منی شجره
 را بگو سلام می کرد بر من شجره را بگو بسموت شوم بدستی تحقیق منی شجره را و مردم را اختلاف درین
 جز که کدام است بعضی گفته اند که شجره است و بعضی حوری غروی در کعبه که او را دقت می گویند در راه خانه

اخیری رضی الله عنه و مسعود است در دیواری و مردم ترب می جویند من سدید
 سلام می کرد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقتی که میگذاشت از آن راه شیخ ابن حجر مکی گفته که شکر
 از این که این جبهه که در رقاقی الحی است همان جبهه است که سلام می کرد بر رسول خدا صلی الله علیه و
 وی در دیواری دیگر اثر مرتضی شریف او است که در سنگی نقش بسته است وی گویند که سنگ و این بر
 برای انبیا علیهم السلام و در که معتقد در کوهی که آنحضرت وقتی که سفند چانی می کرد اثر قدیم شیر
 و الله اعلم و صاحب بواسطه لند از ابو حفص میا نشی آورده گفت خبر داد مرا که مطلقا
 از این که این حجر مذکور همان جبهه است که سلام می کرد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از آنجمله
 و در دیواری خانه وقتی که دعا کرد آنحضرت علیه السلام بر عباس پسرنی رضی الله عنه و او است کرده
 اسراریه فی در دلائل و این ماحد در محضر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم عباس بن عبد المطلب یا ابا
 مرو از منزل تو و پسرن تو بیا می من شمار از زیرا که مرا با شما کرامت پس منتظر باشید از آنجا که در آمد
 حضرت بر ایشان وقت چاشت و فرمود السلام علیکم گفته علیکم السلام و رحمة الله و در کاه فرمود چگونگی
 آوردید گفته صحیح کردیم بخیر و الحمد لله فرمود نزدیک شوید یکدیگر و بچسبید یکدیگر پس نشانید آنحضرت ایشان
 چادر خود را و فرمود یارب این غم منست و ضعیف من است و ایشان اهل بیت من اند پس بوش ایشان را
 از آتش و دوزخ همچو پوشیدن من ایشان را باین چادر پس این گفت آستانه و دیوار خانه و گفت آ
 امین آمین و یکباری بقیس بن ابیطالب در سفری در خدمت آنحضرت بود نشاندند پس آنحضرت او را سر کوی
 آنجا بردند بن ستاد و فرمود بگو این کوه که ترا آب ده آن کوه تکلم شد و گفت با پیغمبر خدا بگو که از آن روزی که
 نازل شد و اتقوا الله الذی و قد و الناس الحجارة چندان کریم از ترس خدا که آب در اجزای من نمانده
 و مشهور درین باب چنین جزیع است فی الصراح چنین آرزو مندی و بالناقه که از پیوسته جدا شود و جزیع
 جیم و سکونی ذال تنه درخت و حدیث چنین جزیع از حوائج کثیر از بحای آمده است که تنه قطع و
 بدان در مواسب لند از شیخ تاج الدین سبکی آورده که در شرح مختصر ابن الحاجب گفته جیم تر است
 و حدیث چنین جزیع متواتر است روایت کرده اند از علمای حدیث بخاری و مسلم و غیر
 متعدده خارج از حد و احصار و تواند که متواتر تر و قوی غیر متواتر باشد نزد قوی دیگر و
 که چنین جزیع را انشاقی قریق نقل کرده شده است بر یکی از این اصل
 نه کسی که است بطریق حدیث راست ندارد و کار دارد

چنین جنوع از امور ظاهر است که محل کرده اند از اخلاف از سلف و از کبریات و ابریزات است که دلالت
 میکند بر نبوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و شافعی گفته که نژاده است حق تعالی پیغمبر را آنچه داده است پیغمبر را
 صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین گفته شافعی که داده است خدا تعالی عیسی بن مریم را جای موتی گفت داد
 محمد را صلی الله علیه و سلم چنین جنوع نامشیده شد صوت او و این اعظم و اکبر است از آن بعد از آن شمرده اند
 علامه حدیث صحابه را که روایت کرده اند و روایات و اسانید و طرق آنرا که ذکر آن طویل است برایت
 کرده شده است که بود مسجد نبوی سقوط بر جنوع نخل و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از آنکه
 شود بر او میزبانی ایستاد برای خطبه بکیه زده بخند عی از آن جنوع و چون ساخته شد منبر عارفت کرد
 از آن جنوع پس شنیده شد مردان حرم را آوازی مانند آواز ناقه و در روایت انس آمده که جنید در زید
 مسجد با آوازی بسیار شد بکار مردم که بجهت آنچه مشاهده کردند از حال غریبی و در روایت آمده
 که در شجافه جنوع و پاره شد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نهاد دست شریف خود را بروی هر یک از
 گرفت پس بکشت گشت و فرمود آنحضرت که این چوب بگریه کرد از جهت آنچه کم کرد از ذکر خدا اگر در کنار میکشتم
 او همیشه بود این چنین تا روز قیامت از جهت اظهار حزن بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس هر که آنحضرت که
 دفن کرده شود تحت منبر پس نمازی گذارد آنحضرت بر وی و در روایتی آمده است که خواند او را آنحضرت
 بجانب خود پس آمد در حالی که پاره کرد زمین را پس در کنارش دفن گرفت او را و فرمود تا بار کرد در میان خود و در
 حدیث بریده آمده که فرمود آنحضرت بان چوب اگر خواهی باز بنشانم ترا در یسائی که بود در آن محل بروید در آن
 رگهای تو و کامل کرد و خلعت تو در گردن نهادهای تو و پیدا گردد میوه و اگر میخواهی بنشانم ترا در بهشت
 تا بخورند دوستان خدا از میوه تو بعد از آن گوشش شریف خود نهاد آن حضرت بجانب
 و که چه میگویی پس فرمود میگویی بنشان مرا یا رسول الله در بهشت تا بخورند از میوه یسائی
 و باشم در یسائی که گفته فرمود و فانی نگردم در دو شنید این را بر که نزدیک بوی بود پس فرمود آنحضرت
 بمنین کردم و گفت اختیار کردی و اقرار ابرار فرمود حسن بصری رضی الله عنه چون حدیث می کرد بان حدیث
 می گفت ای بنده گمان خدا چون ناله میکند از شوق پیغمبر خدا شناسند او را و ترید که مشتاق باشی بهای شریف
 و صلی الله علیه و سلم میت تنگی و گیسب که در و منفعتی نیست + بر زادمی دان که در و معرفتی نیست
 و این حدیث را با الفاظ مختلف روایت کرده اند و در آنچه ذکر کردم کفایت و ازین باب است کلام کردن
 آنحضرت بجهت کلام کرده و جمل با وی روایت کرده است انس رضی الله عنه که بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم

حدیث صحابه
 ۱۰۰

ابو بکر و عثمان رضی الله عنهما اجمعین جل
 و نجس پس بنیاد پس نزد آنحضرت که ایای شریف خود فرمود ثابت و بر جای خود با
 بر تو گری و صدیقی و دو شهید روانه نمود و انجاری و انجاری و ابو حاتم و در حدیث دیگر از عثمان
 عفان رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر جل شیر بوزن گیر که جل مناسبت و
 ابو بکر و عمر و من بود پس چند جل تلک افاد سنگهای او در حقیقت پس نزد آنحضرت
 خود فرمود بر جای خود پیش یا شیر نیت بر تو گری و صدیقی و دو شهید روانه
 و ابو حاتم و از ابو بریده رضی الله عنه آمده که بود آنحضرت بر اکبر حارمه که جل که مفید است و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در تندی و حی انجا مشغول می بود و حی انجا تارل شد و بود با وی ابو بکر و عمر و عثمان
 و طلحه و زبیر پس چند را پس فرمود آنحضرت آرمیه باش حرانیت بر تو گری یا صدیقی یا
 و در روایتی سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه مذکور است نه علی و در روایتی تمام عشره مکرور مکرور
 الجراح و الله اعلم و در روایتی آمده که چون طلبیدند قریش آنحضرت را گفت شیر فرود آید یا رسول الله زیرا که من شیر
 دشمنان ترا بپشت من پس عذاب کند مرا خدا تعالی پس گفت چرا بر من بر آید یا رسول الله و شیر و
 برود که در که معطل اند مقابل یکدیگر و گفته اند که رجه یعنی چندین این جبال نیاز جنس رجه بود
 علیه السلام واقع شده و وقتی تحریف و تبدیل کلک کرده بودند که گفته شده بود بایان آن رجه
 و این رجه طرب و لهذا تفضیص کرد آنحضرت علیه السلام بر تمام ثبوت و صدیقیت و
 و استعتراب جبال اند و ازین بابست تسبیح حصی بردست آنحضرت چنانکه روایت
 آنحضرت کفی از حصا تسبیح کردند در دست شریف وی صلی الله علیه
 ان حصات را در دست ابو بکر رضی الله عنه و تسبیح کردند بعد از آن رنجت در دست ما تسبیح بکر
 عاضد شفا گفته که در روایتی کرده مثل این بود و ذکر کرده تسبیح کردند هر کف عمر
 و تفضیلی این احوال است که در روایتی تسبیح کردند ذکر کرده که و بعدین تسبیح
 پس که دریافت بود ابو بکر رضی الله عنه بریده که مسکن او بود و روایت می کند
 هم نیم نهدی بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و دیدم آنحضرت را که نشسته است
 تسبیح می کرد و گویایم نیم احد درین بنگار و طاقت و حی است

مرا که بنشین پس ششم در پهلوی شریف وی و منی برسم و او را چیزی و نیکو بدوی بمن چیزی پس در یک
 کردم آنکی ناگاه آمد ابو بکر در حالتی که مشی میکند نیز پس سلام داد و گفت آنحضرت جواب سلام داد
 و فرمود چه چیز آورده است ترا ای ابو بکر گفت آورده است مرا خدا و رسول خدا پس شارت فرمود
 بدست که بنشین پس شست در یک بندی که مقابل آنحضرت بود پیر عمر آمد و کرد عمر مثل آن فرمود
 آنحضرت مثل آن و شست در پهلوی ابو بکر پیر عثمان آمد همچنین شست در پهلوی عمر رضی
 الله عنهم اجمعین پسر گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سنگی را از باغفت یا از آنزدیک آن پس
 تسبیح کردند سنگی را در دست شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا شنیده شد آنها را چنین تدرجین
 تکل در گفت شریف رسول الله صلی الله علیه و سلم پس داد آن سنگی را با ابو بکر و در گذشت ازین
 پس تسبیح کردند در گفت ابی بکر پسر گرفت سنگی را از دست ابو بکر و نهاد بر زمین پس خاموش شدند آن
 سنگی را بعد از آن داد عمر و تسبیح کردند در گفت وی چنانکه در گفت ابو بکر کرده بودند پس از آن عثمان را تسبیح
 کردند در دست وی چنانکه تسبیح کرده بودند در دست ابو بکر و عمر پسر گرفت سنگی را و نهاد بر زمین و
 خاموش گشتند روایت کرده اند این حدیث را بزراد و در وسط و بی هقی از آن تدرجی و در حدیث طبرانی
 آمده که گفت ابو بکر پسر نهاده شدند در دستهای ما و تسبیح نکردند با هیچ یکی ازین آورده است این حدیث
 را در مؤسسه که نیمی در روضه الاحباب از تمهید ابوشکور سلمی نقل کرده است که گفت علی مرتضی رضی الله
 عنہ در آن مجلس شریف بود و بر دست وی نیز تسبیح کردند و از آنجمله است تسبیح طعام بخاری از ابن سعد
 رضی الله عنهما آورده که گفت بودیم ما که میخوردیم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ما می شندیم تسبیح طعام را
 و از جعفر بن محمد باقر بن علی بن ابی طالبین سلام الله علیهم اجمعین آمده که گفت یکبار شد آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم پس انداخته بر من علی السلام تطبیق کرد روی آنکه بود و ما پس خورد آنحضرت و تسبیح کرد بر دست
 شریف او در روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزی در منزل آن است
 و ما قدر و الله حق قدره بعد از آن فرمود شامی گوید جابر ذات خود راوی گوید انا الجار انا الجار انا الجار
 المتعالم پس چند منبر تا گفتم ما که میخوردیم آنحضرت بر زمین و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت
 بودند که خاد که سبب و شکت فتم ثابت گردانیده شده بر خاص در چهاره پس چون در آمد آنحضرت
 در مسجد عام الفتح آشفت می کرد و می کرد دست شریف وی بود و ما س نمی کرد و می گفت جابر
 از ابن عمر رضی الله عنهما که می خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزی در منزل آن است

تسبیح طعام

سلطنت وی خوار و نزار و بندگان در اینست جسیان شهادت است بر

امده علیه سلم روایت است از مصیّب یامی که گفت چ که در حج آنواع و در کرم

وی رسول خدا را صلی الله علیه و سلم دیدم از وی امری عجیب آمد و امری از اهل بیام

روز زانیده شده است پس فرمود او رسول خدا صلی الله علیه و سلم من ناگفت است محمد رسول

اصلی الله علیه و سلم گفت آنحضرت صدقت باریک الله فیک بعد از آن من لدن کلمه

ما جوان شدوی نامیدیم ما او را مبارک الیامه و از قد بن علیه روایت است که آورده اند

می را که جوان شده و بر گزینگی نکرده پس فرمود آنحضرت من نا قال رسول

البیتهی وصل در برای ندوی العائات و احیای موتی یعنی به کرد مینان بیار

روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت زنی در خدمت رسول صلی الله علیه و سلم

یا رسول الله این سپهرم جویند و می گیرد او را چون در وقت طعام چاشت و طعام شام و کلمه

پس سج کرد آنحضرت علیه السلام سینه او را وقتی کرد و بیرون آمد از شکم وی مانند گنج

الداری و عدد البوصری حیث قال شعر کم ابرات و جیا بالیس راحه و اطلقت اربابین

اما آنحضرت را زنی از خشم و باوی پسر کی بود که فکرم می کرد پس آب طلبید و منضمه

شریف را و نوشانید آب را بآن پسر پس بر شد غلام فی الحال و عاقل شد چنانکه

و رسید روز احد زخمی بر چشمش افتاده بن النعمان تا افتاد بر رخساره پس

ما زنی است که دوست می دارم او را وی ترسم که پلید و کوره در نظردی درایم پس گرفت آنحضرت

بست مبارک و نهاده بر سینه و فرمود خداوند انوشان چشم او را حلیم بود آن چشم بهتر

میانترین چشمان او در دنیا کرد و قنیکه بدردی آمد چشم دیگر آورده اند که از اولاد

در خدمت عمر بن عبدالمعز آمد پرسید تو کیستی گفت شعر ابن اللهی سالت علی الخدیجه

المصطفی ایام و فحادث کاکات لادل لمراب قیاحسن عین یاحسن

ه او را روایت کرد طبرانی و ابوالنعمان از قتاده که گفت

خود از وی پلغم خدا یعنی خود را پلغم آنحضرت گناخته بود در آن

پلغم چشم من او را بدست خود و دویم بسوی خود

ت فرمود خداوند انوشان که

وص

چشم وی گردان این چشم او را بهتر چشمان او و روایت کرده است که شیخ گفت رفته بود بعلت استقامت
پس فرستاد نزد آنحضرت کسی را و استسقا نمود پس گرفت آنحضرت بدست مبارک خود گفتی از خاک انداخت
در آن از آب بن مبارک خود و آن فرستاده داد و گرفت وی از استنجای گمان برد که استنجا کرده شد
پس آورد آنرا نزد آن عریض رسیده بود و بسر خدمت و نوشانیده آنرا پس شفا یافت و تخم می گردود
که سفید شده بود و چشم وی و چیزی نمیدید پس دم کرد آنحضرت بر دو چشم او را بنام خداوند گشت
و سوزنی می داد و در هشتاد ساله بود و امثال این بسیار است و در غرضه خیر رسید که علی کرم الله وجهه
کجا است گفتند حاضر نیست و در چشم دارند پس کس فرستاد و طلبید و نهاد سر مبارک و او را در کنار شرف
خود و فصل کرد و بر دو چشم وی دو نعل کرد پس بر شد فی الحال گویا بود وی در دو روز در دو چشم وی
رضی الله عنه دم کردست دم بخیر به ساق سلمه بن الاکوع روز خیر پس شد در حال دیگر در دو پا زین بن حاذ
شمیری رسیده بود شایسته گشت کعب بن الاشرف را و نفسی کرد بخند حال و در صحیح بخاری آمده که چون غنبد آمد
عنکبوت را فرغ یهودی را گشت شب مهتاب بود چون پای بر زمین نهاد پنداشت که زمین رسید پس سفت او
و شکست ساق وی پس نزد آنحضرت علیه السلام آمد آنحضرت دست مبارک را بر ساق او مالید و فی الحال
شفا یافت و امثال این حکایات در غایت کثرت و مشهور است و در کتب حدیث مذکور و مسطور و اما احیای
موتی روایت کرده است بیهقی در دلائل که آنحضرت خواند مرد را با سلام پس گفت آن مرد ایمان نمی آرد
تا زنده میکنی دختر که مرا کرده است فرمود آنحضرت بنام قبر او را پس نبود قبر او و در روایتی آمده که گفت
انداخته آمده ام من دختر که را در او دادم پس فرمود آنحضرت بنامی مرا آن ادی را پس نذا کرد آنحضرت
علیه السلام آن دختر که را پس جواب داد آن دختر که گفت بیکدم و صدیک فرمود آنحضرت ای دوست ای
که باز کردی این دنیا گفت لا والله یا رسول الله ای قوم من آخره را بهتر از دنیا در روایت آمده که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم که پدر مادر تو ایمان آورده اند اگر دوست داری باز گردانم ترا بر این گفت حاجت نیست مرا پدر
مادر من باقی ام خدا را بهتر و مهربان تر از ایشان و در روایت این حدیث و امالت دارد که او را در کتب
و قصه زنده گردانیدن پس آن جابر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخانه وی میمان آمد و دوسه بره را
بمسلم کرد پس بزرگ وی بدین ایحال پس خود را ذبح کرد و چون مادر وی در بنال دید وی را با کمر
و خود را بر زمین انداخت و بر دو پس بر دو پس بدعا می آنحضرت زنده شد و در شواهد النبوة بتفصیل مذکور
و احیای ابون شیرین آنحضرت و ایمان آوردن ایشان چنانکه در احادیث آمده است هم ازین قبیل است

و این محدثان را در صحت این احادیث سخن است و بعضی از متأخرین آنها را اتبات نموده و بدیهه اعتبار
 و از آنس رضی الله عنه آمده که جوانی بود از انصار وفات یافت و او را مادری بود عجز عیال پس پرسیدیم
 و تعزیت کردیم آن زن را گفت ای مادر پس من گفته آری مرد گفت خداوند تو میدانی که من بچیت که
 بسوی تو و بسوی پیغمبر تو بامید آنکس یاری دهم و فریادرسی کنی در پرستش و محنت پس من بر منی باز
 معصیت پس از جای زلفم جدا و در کریم جامه را از روی مرده پس زنده شد و طعام خورد بامان
 و ابن ابی الدنیا و البیهقی و ابو نعیم و ابن برکت استغاثه آن زن بود بحضرت رسول صلی الله
 دی باشد و همچنین آنچه روایت کرده است ابو بکر بن الضحاک از سعید بن السیب که مردی از انصار
 کرده شد و آمدند مردم که بر او زن تکلم کردند و گفت محمدر رسول الله و همچنین آنچه آمده است که زید
 خزرجی که حاضر شده بود پدر او بیهوشه الرضوان را وفات یافت در خلافت عثمان رضی الله عنه و
 از موت بکلامی که محفوظ داشته شد از وی گفت احمد احمد فی القاب الاول صدق ابو بکر الصدیق
 فی لقب العوی فی امره فی القاب الاول صدق عمر بن الخطاب القوی الامین فی

صدق عثمان بن عفان علی منها جم مضت اربع سنین بقیة سستان ات الفتن و اکل الشدید
 قامت الساعة کذا فی جامع الاصول و در جواب لذیه اینچنین آورده که عثمان بن بشیر گفته که بود زید
 از سران انصار در شامی آنکه میرفت در راهی از راههای مدینه معظمه میان ظهر و عصر بر روی
 و بر پس آمدند زنان انصار و گریستند بروی و مردان ایشان پس مانند بر حال خود تا آنکه بود
 و عثمان شنیدند آوازی که میگوید خاموش باشید پس نظر کردند ناگه می آمد آواز از روی
 روی و شنیدند او را میگوید محمدر رسول الله النبی الامی حام النبیین لانی بعده و

بزار رسول الله السلام علیک یا رسول الله و در کاتبه رواه ابو بکر بن الدین فی کتاب من عانی
 و روایت کرده شده است از عبداللہ بن عبید الله انصاری گفت بودم من در جاعه که دفن کردند
 بن شماس را و کشته شده بود تمامه پس شنیدم او را وقتی که در آوردم او را در قبر میگوید محمدر
 عمر الشہید عثمان بن عفان المرار حم پس نگاه کردیم بوی که مرده است که انی
 شاید زنده باشد و غشی واقع شده باشد و نیز این بردست آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 گویند جو اشتر آنکه مردن امری نیست که پنهان ماند و در آنحضرت و من وی صلی الله علیه و سلم
 و غرت وی بود و اگر راست باشد نه او نیست و ابو نعیم روایت کرده که حاضر

و بختی که کند ساخته و نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آورد پس خوردند قوم و فرمود آنحضرت بخورید و لیکن استخوان
 نشکنید بعد از آن بیخ کرد آنحضرت استخوانها را و بنهاد دست مبارک خود را بر این و تکلم کرد بکلامی ناگه با بر خاست
 شاه در حالی که نمی افتاد گویستهای خود را و بعضی از کلمات او یار که منظر قادیان الهی تعالی
 شاه بود بشرف متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم بر تویی ازین خارق افتاده که مرغی خوردند و دست
 بر استخوانها را آن بناده نام خدا و روی خدا را گرفتند مرغ بر خاست و روان شد و این نیز از معجزات آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم و بداند که تکلم شاه سموم را که در چیز بود بعضی از قبیل اجار موتی میدارند و بعضی میگویند که آن کلامی است که
 خدا تعالی در شاه میت چنانکه در چو شجر حروف و اصوات می کند پروردگار تعالی و می شنوند از وی بقیه اشکال نقل
 از نسبت آن و در باب الشیخ ابو الحسن و قاضی ابوبکر باقلانی همین است و بعضی میگویند که بطریق ایجاد حیات است در آن
 اولاد و تکلم نمایند و میگویند که حق تعالی پدیدار کرد در آن حیات و شکاف کرد برای وی دهن و زبان و قدرت
 داد بان بر کلام و ظاهر قول او آنست و الله اعلم و صل و یکی از انواع معجزات و اقسام آن اجابت دعا
 آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و در شفا گفته که این باب دایم است جدا و اجابت دعا آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم هر جماعه را انفا او ضرر متواتر المعنی است ضروره در حدیث حدیقه آمده که بود رسول خدا صلی الله
 و سلم که چون دعا کردی از برای کسی درمی یافت دعا و ولد و ولد او را و از شهر اخبار درین باب عمار آنحضرت
 است صلی الله علیه و سلم انس بن مالک را که ده سال خدمت کرد با انواع نعم و کرامات ظاهر و باطن مخصوص گشت و آورد
 او را مادر او نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت یا رسول الله خادم تو انس عاکن مرا و ادعای دنیا خواست
 و الادعای دینی آماده است برای هر بنده این درگاه است خصوصاً آنکه خادم و حاضر گاه و بنگاه است پس دعا
 کرد آنحضرت و فرمود خداوند بسیار کرد آن را و ولد او را و بکرت ده او را در آنچه داده او را از نعمت و برکت
 میکند عکرمه که گفت انس بنجد اسوگند مال من بسیار است و اولاد من شیر از صدق اند و در روایت آمده
 اگر گفت نمیدانم هیچ کی را که رسید رضای عیش و خوشی و زنگانی را چنانچه من رسیدم و گفت تحقیق من
 کرده ام من این دو دست خود صد تن از اولاد خود و نیکو مستقط و ولد او را و آمده است که نخل می در یک بار دو
 بار بار میداد و از آنجا است دعا او مر عبد الرحمن بن عوف را بکرت و میفرمود وی رضی الله عنه اگر در این منزل
 امید دارم که تحت آن زر را و نجات کرده شد بروی ابواب بزرگ و بکرت کرده بود فقیر که هیچ چیز با خود نداشت
 و فقر کرده شد و ب از تر که وی بتیرا چنانکه شرح گشت در دستها و صلح کرده شد بزرگان او که جاهل بود
 بر باری حق آنها که دشمن است بر شما و هزار و در روایتی بر صد هزار و در روایتی آمده که صلح کرده شد

آنحضرت را

چ

زنی از آنها طلاق داده بود و او را بر دو چندی و وصیت کرد به بچه هزار و صد
عظمت که در حیات داشت و آزادی کرد یک روز سی بنده را و تصدق کرد یکباری کاروان خود را که در
به عقد شتر بود و از هر جنس مالی بود در وی و تصدق کرد شتر از با آنچه بران بود از اموال
و باعث بران آن بود که عایشه رضی الله عنها خبر داد او را که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود دیدم عبد الله
را در بهشت که می خرید مانند کودکی پس بشکر از این نعمت تصدق کرد تمام کاروان را رضی الله عنه و عاقر
علی السلام بر اسحاق و بن ابی سیفان بر تکلیف در بلاد یمن یافت خلافت و امارت را و در حدیث
فرمود یا معاویه از املکت فاجح چون داده شود ترا ملک ترم کن سرشت و خلق خود را گفت
روز مرا طمع و امیدوار ملک شد و عاقر در سعد بن ابی وقاص را که اجابت کند خدایتعالی دعا
نکرد وی رضی الله عنه هر چه می رانیک باید مگر آنکه استجاب شد گویا که سید اسم و رضی الله عنه از او نام داشت
این عالم است و دعا را به تیر تشبیه داده اند و دعا کرد با غز از اسلام عمر یا بابی جلی پس استجاب کرده
در عمر رضی الله عنه گفت ابن مسعود رضی الله عنه که همیشه بودیم در عزت و غلبه از نگاهداریان آورد عمر بود
در بعضی معاری آنحضرت صلی الله علیه و سلم عطش و التماس کرد عمر از آنحضرت دعا را پس عاقر
سحاب که آب داد و عمر را و بکشاد دعا آنحضرت در اسبها در باریدن و کشتادن مشهور است و فرمود
مر تا بجه جوی را لا یقضض الله فاک نشکند خدایتعالی درین ترایس نیفاد مر او را و انداز
آمده است که فرمود بود نیکو ترین مردم در دوزخ و چون می افتاد مر او را و انداز میر و میجا آ
زنده بود صد و بیست سال و بعضی زیاده بران گفته اند و این تا بعد از قتل او است که اسلام
او در آخر کتاب در ذکر شرای آنحضرت افتاد الله تعالی و دعا کرد مر ابن عباس علیه السلام تعبه فی الدین علی التاویل
بخیر است و ترجمان قرآن و دعا کرد مر عبد الله بن جعفر را برکت در صفقه پس خرید خیری را اگر آنکه سود کرد
و دعا کرد مقدار برکت پس بود نزد وی غز از مال و دعا کرد بانه آن بر اعزوه بن ابی الجعد پس
عزوه بود مکن که می ایستادم یکبار که نام منصفی است تا آنکه سودی کردم چهل هزار درم را یعنی در
بخاری در حدیث خود گفته که اگر وی خاک می خرید سودی کرد در آن و اگر نیت یکبار سه تا و آنحضرت
کرد و او را و انداز قدر پس آمد با وی و سپرد با آنحضرت و دعا کرد مادر او بریره را با سلام و سلام شد و دعا
بعد از آنکه میگفت آنحضرت راحله الله علیه و سلم و دعا کرد مر علی را رضی الله عنه که نگاه داشته شود
پس بود رضی الله عنه که می پوشید در شتاب صیغ را و در صیغ تابش تا او فرمود

گری و سدی و دعا کرد فاطمه را رضی الله عنها که گرسنه نکرد و بس گرسنه نشد بعد از آن برگرد و خواست کرد
 از آنحضرت طفیل بن عمر آیتی و کلمه ای از برای قوم خود پس دعا کرد آنحضرت برای او فرمود خداوند این
 مراد را نویس سلطه شد نوری بیان در چشم وی پس گفت یا رسول الله میترسم که مردم تشنگی بجای من نیالند
 پس برگشت آمد آن خود در طرف تازیانه وی و روشن شد تازیانه وی در شب تاریکی نام کرد خدا و از انوار
 دعا کرد بر بصر پس قحط افتاد بر ایشان پس طلب مهری کردند قریش از آنحضرت و دعا کرد در طرفت شش قحط و دعا کرد
 بر کسری و قتیله یاره کرد کتاب آنحضرت را که پاره با و ملک وی پس باقی خانه مراد را به هم ملکی و باقی خانه فارس را به
 در اقطاع دنیا و دعا کرد بر شخصی که قطع کرد بر آنحضرت نماز را که قطع کند خدا میثاقش را و او را پس جانمانه گشت آن شخص بدید
 مرد را که خود بدست چپ فرمود بدست راست بخوگفت نمی توانم بدست راست خود و دروغ گفت فرمود برگزین
 خود در پس تو است برداشت دست را با خود و گفت مرقد بن کلب را خداوند از کلبا بروی کی از سکان خود را
 پس خود را بشیر و حدیث دعا از آنحضرت بر قریش وقتی که نهاده اند شکینه را برگردن مبارک وی در نماز مشهور
 است و گفته شد از آنجا همه در غرزه بدر و کج کرد حکم بن العاص روی خود را و پوشید چشم خود را نزد آنحضرت
 بقصد تنگم استیز فرمود همچنین بانشی پس همچنین بود تا مرد دعا کرد بر حکم بن شامه که قبول نکند او را زمین و چون قبر
 کردند او را بیرون انداخت او را زمین چند بار پس نهادند او را میان دو طرف وادی و پر آوردند و او را
 بجاده و همچنین دعا بر این عام را سب که میوت طریقه و حید او همچنین شد و گفته است صاحب شفا که انشال
 این بسیار است و این باب بیشتر است از آنکه احاطه کرده شود بدان **وصل** در کلمات و رکعات که است
 در چیزی که کس کرد و مباشرت کرد و انرا در صحیح آمده که بیرون آورد و اسما ربنت ابی بکر حبیب طیار را و گفت که
 این جبر را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پوشیده است و ما می شویم آنرا بر اسب بیماران و شفای جویم با آن بود
 کار آنحضرت که آب می انداختند در آن شفای جسته بان بود چند موسی از آنحضرت در کلاه خالد بن الولید و حاضر
 نشد با تهاج قتالی را که آنکه داده شد نظر و بخت آنحضرت از بقیه آب وضوی خود در بر قبایس خشک
 نشد و کم نشت آب او هرگز آب من شریعت انداخت در جای که در دار انس بود پس خود در بر نیز
 ترا روی آب و گذشته آنحضرت بر آبی در پسید که نام این صفت گفته نام وی میسان است
 و سه شور است فرمود نام وی همان است و آب بی خوشش پس خوش گشت آب بی و آوردند و
 آنحضرت دوی از آب ز فرم و انداخت آب من مبارک خود را در آن پس گشت خوشبو تر از مشک
 و انداخت آب در آن در کمال از روخت در آن و فایز گشت از وی بوی مشک و داد حاضر است

چو حسین راضی آمد عنها زبان شریف خود را پس بدینانج - شدند وی -
 از آن ارعطش و می انداخت آب دهن مبارک خود را در دهان خود آن شیر خوار کفایت کرد اینانج
 و گذشته است ذکر این در حدیث شریف و گذشته است حدیث ام مکنه بود که میفرستاد در آن روضی با
 و خفته همیشه در آن تا بیشتر و در آنجا است برکت دست شریف و پس آن در آن نخل با
 بهر سال در قصبه سلام جان قاری رضی الله عنه که مکاتب ساخته بودند و در آنجا بود بر این اوقیه و نشانند
 نخل نالیند شود و در بدو هر یک نخل که کس دیگر نشانده بود روایت کرده است این عبد البر که آن کس عمر بود در سینه
 عنه و بخاری گفته که سلمان بود و شاید که هر دو شریک بودند در آن آن یک نخل را نیز آنحضرت قلع کرد و
 آن نیز برادر در آن سال و داد آنحضرت مثل بیضه و جاجه از دهن بعد از آنکه گذرانید آن را بر زبان مبارک
 خود پس داد از آن اربعین اوقیه و باقی ماند نزد وی مثل آنچه داد اوقیه وزن اربعین را گویند و خوشین
 یکی از صحابه است میگوید که داد مرا آنحضرت شربه از سویق که نوشیده بود اول آنرا آنحضرت و
 من آخر آنرا پس همیشه بودم که یا قتم سیری آنرا چون گرسنه میشدم وی یا قتم سیرابی آنرا چون تشنه میشدم
 و سردی آنرا چون گرم میشدم و از آنجا برکت است در شیر که سفندان مثل قصه شاه امجد و شاه
 و غم علیه رضو وی صلی الله علیه و سلم و نایبهای او و شاه عبد الممنن سعید که نه جمیده بود و برو
 و شاه مقار و جوان و از آنجا است نوش دادن وی اصحاب را مشک آبی بعد از آنکه است و نایب
 و دعا کرد در آن و چون حاضر شد وقت نماز نزولی کردند و بکشد و از آنجا نگاه دیدند که درو
 شیرین است و کعبه بر دهن او است و دست بر آورد آنحضرت بر سر عمر بن سعد و دعا کرد برکت
 بشنا و سال عمر او شد و هنوز جوان بود و جوان از عالم رفت در شفا می گویند که روایت کرده
 مثل این قصص از بسیار آن و مسح کرد بر سر قیس بن ایدضای و دعا کرد و او را پس صد سال شد
 وی سفید بود الا موضع کف آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آنچه دست مبارک وی طوی
 کرده بود آنحضرت از روی عابدین عمر که مجروح شده بود روز حنین و عکرو را و پس بود غره خرس
 و غره مسح کرد بر روی دیگر پس بود همیشه بر روی او نور مسح کرد در این بار
 وی قصه بود و بر روی طویل بود پس دعا کرد و او را برکت پس بر آمد مردان
 و آب یا شیه در روی زینب بنت ام سلمه پس شانه نمیداد روی مسیح را
 از حسن آنکه که آنجا

بود و غم و جد را چنان شیر خود بود صلی الله علیه و سلم و نهاد دست مبارک خود بر سر خطه بن حذیم و دعا کرد و بگریه
 بود خطه که آورده میشد مردی که در دم کرده است روی و یا شانی که در دم کرده است پستان وی و نهاده میشد
 بر موضع دست نبی صلی الله علیه و سلم و میرفت و در دم مسج کرد بر سر صبی که آفتی داشت پس شلوار و باربند و پیک
 سر و دیگر صیای که چهار دیوانه بودند آورده نمیشد نزد وی صلی الله علیه و سلم بچگی که دیوانگی و مس جوش
 مگر دست میزد در سینه وی و میرفت آن مس خون و عقبه بن فرقد مردی بود که زنان تبعه داشت و زنان و
 بتعصب یکدیگر خوشبو بهای مالیده و وی بر بر غالب بود و طلبه بود مگر آنکه آنحضرت مسج کرده بود بر
 شکم وی و پشت وی بجهت عارضه غله که داشت و از عظام مخزات که بکشت دست شریعت او بود و
 آمد گرفتن قضیه از تراب است در روز حنین و انداختن آن در رو کفار و افتادن آن در چشمان آن
 اش و از نریمت خوردن لشکریان بدان بعد از آنکه غله آورده بودند و نریمت کوفه و جلائی نیشک است و
 راه یافته بود و پیا شدن جودت و جلالت در اسب انی طلحه برکت سوار است آنحضرت بعد از آنکه
 بغایت تنگ کام بود و چنان شد که هیچ اسپ عاقله و مجاراه نمی توانست کرد بوی و پیدا شدن عت
 و سبکی در شتر جابر بعد از سستی و مانگی بخلا نیدن چوبی که درست شریعت بود تا آنکه توانست زمام او را
 نگه داشت و سسم چنین سوار شدن چهار تنگ کام مر سعد بن عباده را و باز گردانیدن بوسه
 تند و تیز که اسب ترکمی و هیچ دایه نمیتوانست بوی مسابره کرد و حرب عبد المطلبی رضی الله عنه که بر
 پشت اسب نمی توانست نشست و آنحضرت بر سینه وی زد پس کشت فارس ترین عرب و ثابت ترین ایشان
 و از آنکه دادن اوست مر عکاسه رایخ درخت در وقتی که شکست شمشیر آورد و زبرد و کشتن آن در دست
 وی شمشیر بر آن تعال کردن بدان همیشه در مواقع و مشاهده تا وقتی که شهید در قتال اهل بدت
 و نام این سیف عون بود و همچنین دادن دی بر عبد المطلب و شش روز احد شاخ خسر را بکشتن
 آن در دست و شمشیر دادن قتاده بن نعمان را در شب تاریک شاخ خسر را در روشن
 شدن آن در ده و خبر دادن بوی که چون بخانه میرسی سیاهی را می بینی پس بزین او را باین چوب که
 وی شیطان است پس رسید بخانه و زدن سیاهی را و بیرون رفت و شکایت کرد و او بره نسیان
 حدیث را و امر کردن او را بطرد او و نهادن دست مبارک خود را در روی می و امر کردن انصم آن و حاصل شدن
 آن حضرت علم برکت دست شریف مشهور است **صلی** و از جمله مختارات بابر دوی صلی الله علیه و سلم بود و او
 خطه بر غیوب و خبر دادن با خود داشت خواهد شد از کائنات و علم غیب اما آنکه خصوص آنکه در کائنات و خبر

پس این خطه اخبار است بعین دود محلی که خرد از زیر کمر گشائی کردند و سخولی میسر و مستهتر میشت در روایت کرده شد و فوجا که فرمود اگر گشائی کردند در آن ساعت میسرند و باقی نمی ماند چو بر روی زمین و اگر ایشان تنی می آمد در ساعت می کردند آنرا از برای تکلیب آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گویا ایشان دانستند که اگر تنی می کنند می میرند و همچنین قول حق تعالی در شان پیوسته ضربت عظیم الذل و المکنته و یهود و اذکی گفته اند در هر مکان و زمان چنانکه خرد از و از این جمله قول حق تعالی و عدله الذین امنوا و عملوا الصالحات استخلفنا فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الایة و این و عدست از خدا و رسول خدا را اصلی الله علیه و سلم باینکه میگرداند است او را خلفای ارض و ایند ناس و دانی امر و اصلاح می باید ایشان بلاد و قریه های برای ایشان عباد و امین می گرداند ایشان را بعد از خوف و قوی میگرداند بعد از ضعف و عیارسگ و تنهائی و فنا کرد و بی سجاد و عده خود را و من اونی بعبد من الله و له الحمد و الثنه و زلفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از عالم تاج کرد حق تعالی که و خبر و بحرین و باقی جزیره عرب را و ارض بین را تمام و گرفت جزیره را از بحوس بحر و از بعضی اطراف شام و مدیه و پیشکش فرستاد او را بر قتل بادشاه روم و حسب مصر و سکنند که مقوس باشد و ملوک عمان و نجاشی ملک حبشه ایمان آورد و چون رحلت کرد و صلی الله علیه و سلم ازین عالم و اختیار کرد خدا امتیالی برای آنچیزند و می توانی بود از کرامت قیام نمود با بر بعد از وی خلیفه را این عالم و بکر صدیق رضی الله عنه پس اصلاح نمود و جمع کرد قوی کرد آنچیز متفرق شد و ایشان گشت و دست شد بعد از وی و شجاعتی بر روی کار آورد که هیچ یکی از صحابه عظام نافع نتوانست شد او را از این و بر پائی در توقف میزدند و او حکومت و شجاعت بر داشت و در پیچید جزیره عرب را و عدلی گسری کرد و بر انجخت چنانکه اسلامی را بر بلاد فارس در محبت خالد بن الولید پس فتح کرد مدنی از ان و لشکری دیگر را در محبت ابی عبیده بن الجراح بسوی زمین شام و حبشی دیگر را در محبت عمرو بن العاص بحاجت مصر و فتح کرد حبش شام در ایام وی بصری و دمشق و مخالف آنرا از بلاد خوران و قبا و آنرا پس مرانیه و اراقی سبحانه و اختیار کرد مراد را آنچیزند و می توانی بود از رحمت و منت نهاد بر اسلام و اهل آن با الهام کردن او باستخلاف عمر فاروق و قیام نمود با بر بعد از وی قیام تمام در قوت سیرت و کمال عدلی و فقه کرد و بی بلاد شام را تمام دیار مصر تا آخر آن و اکثر قلم فارس و کسره و کسری را و عمار کرد او را نهایت خواری و حکومت تا انصی وی و کسره و قیصر را کشید و او را از بلاد شام و انجاز کرد تا قسطنطیه و اتفاق کرد و اموال آنرا در راه خدا میان مسلمانان شایان خیر داده و وعده کرده بود بان رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بعد از ان در قیام

ده سده و ده ماه و ده روز

در ارض و معاری

را چو متصل بحر محیط بود از اید مشرق تا اقصی بلاد چین گشت کسری را و چو گشت و زندانی بپای
 باطله و فتح کرده شد طین عراق و خراسان و اموار قتالی کردند مسلمانان ترک را قتال
 خراج از شارق و مغارب ایند برکت تداوت و دواست وی بود قرآن حکیم را جمع کردن
 بر حفظ قرآن عظیم و چون فتح اسلام بقرآن عظیم است و بود طاعت و خدمت وی رضی الله عنه
 نزد ما قریب شد بروی بلاد اسلامی که او فرمود از آن خلیفه مطلق و امام برحق
 م آمد و بعد و لیکن مردم قدر و مرتبه او را نشناختند و بر او خلافت و نزاع وی رفتند و کمر بخلاف
 او حکم بر بستند پس شد آنچه فلانید و انانید را چون تو بر شی که از علای نقد و حدیث و حنفی
 در کتاب عقاید نوشته است که مخالفان علی رضی الله عنه سه قسم اند جماعه او را نشناختند و
 دنیا ندیدند و جمعی خطا را اجتهاد کردند و گفته است در عایشه صدقه و طلق و زهر خرا

و از انجمله قولی که بجا است بهمانی رسل رسول بالبدی و دین الحق لیظهر

دین امری ظاهر است در میان دین اسلام چنانکه فرموده غالب است بر ادیان و از انجمله قولی
 است از جابر انصاری و الفقه و ابی الناس بدی خلون نین امدانوا جالس است انحضرت
 و نماند در حدیث صحیح موضوعی که ذکر آمد او را حکم اسلام و بعد از حدیث دیگر از اخبار انکه واقع
 احادیث از انجمله است روایت از حدیث ابن ابی انیاس که گفت خطبه خواند انحضرت
 خبری را که واقع شده است تا روز قیامت که انکه حدیث کرد و آنرا کسی که یاد گرفت و فرمود
 و تحقیق دانسته اند از انباران ما و کای می باشد چیزی که فراموش کرده ام من آنرا
 وی شناسم بلوی آرام چنانکه یاد او از مردی روی مردی از غایب می شود و روی
 او را گفت خدایه نمیدانم فراموش شده است یا از ان یادیده و دانسته فر
 سوگند ترک نکرد هیچ کی را فتنه دیگر نیزند کان لا نام که شستن دنیا که سبیل کس
 هست نام او را نام پدر نام قبیل او را گفته است او در رضی الله عنه ترک نکرده است
 علیه و سلم را از انجمله چنانکه بزرگوار وی خود را در آسمان مگر انکه ذکر کرده است بر او
 از حدیث این مورد رضی الله عنه در باب ذکر دجال که میفرستد مسلمانان ده سال را
 این را و نامها اندر

خطبه فخر انحضرت
ع او را

سودان پشاور و می زمین و تحقیق ذکر کرده اند ایام خلد محجی از آنجا دانیده است آنحضرت امت خود را و علامه
کرده ایشان را از غلبه بر اعداء دفع که بیت المقدس برین شام و عراق و ظهور این طریق تا سفر میکند زنی
تنها از حیره بسو کوفی ترسد مگر خدا را چنانکه در حدیث آمده است و نزول عذریه و فتح کردن خدا تعالی از دست
او و زدن او قسمت کردن ایشان کنز کسری و قیصر را و ذاب کسری فارس تا نباشد بعد از آن کسری و قیصر
اما کسری منقطع شد ملک دی با کلیه و پاره پاره شد چنانکه پاره کرده بود و نیت آنحضرت را صلی الله علیه و آله
و قیصر نیز هم شد از شام و در اقصی بلاد اسلام را و فتح کردند مسلمانان بلاد او را و بدین در خلافت
عمر بن الخطاب رضی الله عنه چنانکه باید و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله بم جدوت قنن و اختلافات احوال
و سلوک سبیل پیشانی از یهود و نصاری و افتراق امت بر عقاید و فسق و نجات کفر و کتبه نیک
ای تنعم و از آن از امت فرستاد و پوشیدین حله در صبح و ساء و نهدن صحفه و برداشتن و تنعم در اطعمه و پوش
دیوار با شل و پوش کعبه و خرامیدن در رفتار و خدمت کردن خزان فارس موم و فرمود چون انجمن کنند
پیدا کرد خدا تعالی عذاب و جنگ در میان ایشان و بر کار و بدان ایشان از یکجا ایشان بر زمین بیا
از میان درمی یکدیگر و خبر داد بتعارف زمان تیز گذشتن آن نزد قرب قیامت و در دشتن عالم و موت علامه
ظهور قنن پیدا شدن مرجع و مرجع که اولی آن ائمه عثمان بود تا و ائمه حره و ائمه حره از شش شتاب است که در
از میان زید واقع شده و قد ذکرناه فی تاریخ الدنیه و خبر داده بعقر سبیل کذاب انداز کرد و بدست ایشان فرمود
و امی عرب را از شهری که نزدیک رسیده است و فرمود در جمعه شد برای من زمین نمود و شد برای من
مشارق و معارب زمین و نزدیک است که رسد ملک امت من خیری را که جمیع شده است از زمین من چنین طرز
شد ملک در مشرق و مغرب باین ارض بنده که از اقصی مشرق تا بحر طنج که غارت نیست و امی آن و ملک
فتنه آنرا چ امتی از ام و ممتد نشد در جنوب و شمالی مانند آن و فرمود همیشه باشند اهل غلبه بر حق
اما که بران شود قیامت و مراد اهل عرب بعضی عرب باشند زیرا که غلبه بر حق و سکون را یعنی در
و عرب مخصوص اند باب داد و بلو که اقبل و بعضی اهل عرب و اید و غرب داشته که غلبه بر حق در ایشان شتر باشد
و در بعضی روایات اهل مغرب واقع شده و این روایت معنی این سخن آخر است و در حدیث دیگر از روایت اهل
امام آمده که همیشه باشد طایفه از امت من غلبه بر حق و قارب اعدای این انکه باید ایشان را از خدا بپسند
قیامت و حال آنکه ایشان برین حال باشند گفتند یا رسول الله کجا باشند ایشان فرمود بیت المقدس را و فرمود
صلی الله علیه و آله و سلم بلکه بی امید و ولایت معلوم فرمود آگاه باش مرا تا بستم که تو دانی می نوی امرات مرا

و چون چنین بود قبول بن ازید و در ازید معاوی از آن روز
 ری و در جواب لایحه می آمد که این کار روایت کرده است که آنحضرت فرمود
 و علی رضی الله عنین میگفت که اگر می شنیدم من این حدیث را قاتل نمی کردم من با معاویه
 ای سال خدا را در دل گفتم با و این عباس که در شکم تو پلید است چون بزای بیار او را نزد من چون
 آورد او را نزد آنحضرت پس اذن گفت در گوش راست و س و اقامت در گوش
 چپ نیز او را از لعاب شریف خود و نام نهاد عبد الله و گفت ویرا ابوالمخلفه و خرداد
 ترک بر عرب و خرداد بخروج نبی عباس جللهای سیاه در سیدین ملک ایشان را
 و با نچه دیدند اهل بیت آنحضرت علیه السلام از ایشان تقصیل نشدند و تشدید و غیر
 عنه و بکنه بدتجرت ترین قوم کسی است که رنگین گرداند راس و لایه شریف او را بخون و
 قسمت کننده جنت و نار است می داند دوستان خود را در بهشت و دشمنان خود را در آتش
 با نچه در احادیث دیگر واقع شده است که از وی رضی الله عنه واقع شده است و در شفا گفته دشمنان
 و ناصیه و طایفه اند که نسبت کرده می شوند بسوی از و انقض و تکفیر کرده اند او
 حدیث دیگر در مناقبت وی رضی الله عنه واقع شده که تو در شبی است از عیسی بن مریم
 یهود تا بهشتان کردند مادر او را دوست داشتند نصاری تا فرود آوردند او را در مرتبه که
 رضی الله عنه بملک می شوند در من دو مرد محب مفرط که می کند مرا با نچه تیرت در من و
 می گرد او را عداوت من بر بهشتان کردن بر من و خرداد آنحضرت گفته
 صحیفه را و گفت سرانجام هست که بغیة خون بقول وی می کشیدم الله و خرداد که
 مظلوم و خرداد که خدا تعالی کی پوشاند عثمان را بر اینی و ایشان می خواهند که برگشتند
 و در روایتی آمده که فرمود عثمان چیز سگی پوشاند ترا خدا تعالی باید که برنگش تو را
 و در بهشت یا بلای که سدا و او فرمود که گفتن ظاهر نشود تا عمر زنده
 و فرمود که وی کشی شود شبیه خرداد بخار ز بر مر علی را و عثمان شدن
 بر بعضی از روایح وی صلوات الله علیه و سلم و خواست که نام موضعی است میان که
 بسیار ظاهر شد این حال بر عایشه نزد در آمدن او بسوی بصره و در
 به راهی کشیدند و نه فتنه و در اصحاب

و عبدالله بن الزبیر را گفت که دای مردم را از تو و دای من از مردم پس بود امرویی بجا آنچه بود و گفت ابن عباس را
که کم میسکنی تو بعضی خود را باز گردانیده ای خود به سوی تو روز وفات تو و قصد و خبر دادش بهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابیطاهر
و عبدالله بن عباس و فتح کردن خالد در قتال از غزوۀ موت که در مسافت یکماه بود چنانکه در مجلس باید و قرآن بضم قاف
و سکون رای مردمی بود که آنحضرت خبر داد که وی از اهل بیت و در وقت خیر چندان قتال کرد که مردم
حیران ماندند و شاید که در باطن بعضی صحابه در خبر آنحضرت شک راه یافته باشد آخر زخمهای سخت
خود و یتاب گشت و خود را بدست خود بگشت پس خبر بحضرت رسانیدند فرمود اشهد ان لا اله الا الله
ان فی رسول الله و فرمود آنحضرت در جماعه که در میان ایشان ابو بکر و عمر و بن جندب و خدیجه بودند
آنکه از میرد از شمار آتش خواب مرد یعنی آتش دنیا و بود آخر ایشان سمره که پیرو خوف شده بود
آتش افروخته بود تا که مژگن شود پس سوخت در آن و خبر داد در غزوۀ احد که خطبه را تلاطمه غسل میدیدند فرمود
از من او پرسید که حقیقه حال چیست گفت جنت بود چون شنید که کار بران حضرت تحت است فرصت غسل
نیافت و رفت و گشته شد ابو سعید خدری رضی الله عنه می گوید یا قسم سر او را که آب از وی می چکید و خبر داد که در
تقیف کذاب و میر خواهد بود پس یافته شدند دو کس باین دو صفت کذاب مختار بن عبید را گویند و میر مخ
مهملک و قتال و حجاج بن یوسف و قصه مختار از کتب اسما را رجال باید جست و فرمود در حق امام حسن
این پسر من سید است و سرانجام است که صلح دهد خدا بهای بوی میان دو گروه از مسلمانان و مصدوق این
قصه مصالحی است با معاویه چنانکه مشهور است و خبر داد فاطمه زهرا رضی الله عنها که وی نخستین کسی باشد
که بر بدن از اهل بیت من پس وفات یافت بعد از هشت ماه با ششماه بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و فرمود زودترین ازدواج در حقوق بمن آنکه دستهایش دراز باشد که مراد بیان زینب رضی الله عنها بود که
دستش در کار و بار و تصدیق دراز بود الحدیث و خبر داد بقول امام حسین بطف و نشان داد که خواهر است او را
طلب افنی یعنی سگ نیت که نام وی شمر بن ذی الجوشن بود و بیرون آورد بدست خود خاک را که در مخرج دمی خواهد بود
و خبر داد که خلافت بعد از وی سسی سالی خواهد بود بعد از آن ملک و در روایتی ملک کننده فرمود ابتدای این نبوت
و حجت است پس از این رحمت و خلافت بلکه عضو پس بعد از وی عبود جیروت و فدا و خبر داد بایان این پس
قرنی و فانی و او با مردمی که تاخیر کنند نماز را از وقت آن فرمود سرانجام است که پدید آشنوند در امت من که
و جال کذاب در میان ایشان چهار نفر خواهد بود و همه ایشان در دفع می گویند خبر خدا و رسول خدا و تا آخر
این آن در جالی کذاب یعنی آنکه در آخر زمان بر آید و در روایتی آمده همه دعوت نبوت کنند و فرمودند که

و عبدالله بن الزبیر را گفت که دای مردم را از تو و دای من از مردم پس بود امرویی بجا آنچه بود و گفت ابن عباس را
که کم میسکنی تو بعضی خود را باز گردانیده ای خود به سوی تو روز وفات تو و قصد و خبر دادش بهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابیطاهر
و عبدالله بن عباس و فتح کردن خالد در قتال از غزوۀ موت که در مسافت یکماه بود چنانکه در مجلس باید و قرآن بضم قاف
و سکون رای مردمی بود که آنحضرت خبر داد که وی از اهل بیت و در وقت خیر چندان قتال کرد که مردم
حیران ماندند و شاید که در باطن بعضی صحابه در خبر آنحضرت شک راه یافته باشد آخر زخمهای سخت
خود و یتاب گشت و خود را بدست خود بگشت پس خبر بحضرت رسانیدند فرمود اشهد ان لا اله الا الله
ان فی رسول الله و فرمود آنحضرت در جماعه که در میان ایشان ابو بکر و عمر و بن جندب و خدیجه بودند
آنکه از میرد از شمار آتش خواب مرد یعنی آتش دنیا و بود آخر ایشان سمره که پیرو خوف شده بود
آتش افروخته بود تا که مژگن شود پس سوخت در آن و خبر داد در غزوۀ احد که خطبه را تلاطمه غسل میدیدند فرمود
از من او پرسید که حقیقه حال چیست گفت جنت بود چون شنید که کار بران حضرت تحت است فرصت غسل
نیافت و رفت و گشته شد ابو سعید خدری رضی الله عنه می گوید یا قسم سر او را که آب از وی می چکید و خبر داد که در
تقیف کذاب و میر خواهد بود پس یافته شدند دو کس باین دو صفت کذاب مختار بن عبید را گویند و میر مخ
مهملک و قتال و حجاج بن یوسف و قصه مختار از کتب اسما را رجال باید جست و فرمود در حق امام حسن
این پسر من سید است و سرانجام است که صلح دهد خدا بهای بوی میان دو گروه از مسلمانان و مصدوق این
قصه مصالحی است با معاویه چنانکه مشهور است و خبر داد فاطمه زهرا رضی الله عنها که وی نخستین کسی باشد
که بر بدن از اهل بیت من پس وفات یافت بعد از هشت ماه با ششماه بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و فرمود زودترین ازدواج در حقوق بمن آنکه دستهایش دراز باشد که مراد بیان زینب رضی الله عنها بود که
دستش در کار و بار و تصدیق دراز بود الحدیث و خبر داد بقول امام حسین بطف و نشان داد که خواهر است او را
طلب افنی یعنی سگ نیت که نام وی شمر بن ذی الجوشن بود و بیرون آورد بدست خود خاک را که در مخرج دمی خواهد بود
و خبر داد که خلافت بعد از وی سسی سالی خواهد بود بعد از آن ملک و در روایتی ملک کننده فرمود ابتدای این نبوت
و حجت است پس از این رحمت و خلافت بلکه عضو پس بعد از وی عبود جیروت و فدا و خبر داد بایان این پس
قرنی و فانی و او با مردمی که تاخیر کنند نماز را از وقت آن فرمود سرانجام است که پدید آشنوند در امت من که
و جال کذاب در میان ایشان چهار نفر خواهد بود و همه ایشان در دفع می گویند خبر خدا و رسول خدا و تا آخر
این آن در جالی کذاب یعنی آنکه در آخر زمان بر آید و در روایتی آمده همه دعوت نبوت کنند و فرمودند که

عقوب

است بسید تون در بیان مخزن بیان و سر مردن و سرین و سرین
 عصای خود مردی از قحطان بنی بادشاه و حاکم بود بر شاه و فرود خیر کم قرنی ثم الذین یلو
 الذین یلو ثم الذین یلو ثم الذین یلو ثم الذین یلو ثم الذین یلو ثم الذین یلو
 و از یک و است بجاری تا چهار مرتبه آمده بطریق شک بعد از آن فاش میگردد و فرود
 آمده کمی آید گوی که گوی میبندند بکنک گواه گرفته شوند و خیانت می کنند و امانت نمیورزند
 و نایبکنند و فرود نمی آید هیچ زمانی مگر آنکه زمانی که بعد از دست بدتر از دست داین رافضی کرده
 بزبان عمر بن عبد العزیز که بعد از جاء سابق اتی مروان آمد و جواب داده اند که این
 اغلب است و فرود هلاک است من بردست که دکان از قریش خواهد بود و او
 است گفت اگر خوام ذکر کنم ایشان را نام بنام می گفت ابو برره اعوذ بالله من المارة السنین پس
 که شست وی رضی الله عنه از عالم پیش از سنین که بادشاه سینه بود و خبر داد و مختصر
 خبریه و مرجیه و رافضیه و خوارج و فرود در باب خوارج که ایشان بیرون می آیند بهترین فرقه و مراد
 و انتخاب اویند عنهم جمعین و فرمود علامت ایشان مردی سیاه رنگ که او را زوالندیم
 وی مانند پستان زن است که می جنبه و حرکت می کند و سیاهی ایشان تخلیق را بسبب باشد
 کشت ایشان را امیر المؤمنین علیه السلام و بعد در حدیث دیگر آمده است که فرمود
 که اگر بایم من ایشان را بکشم مانند عاود و شود و خبر داد بسبب آخرین است اول را
 و خبر داد بعلت انصاری تا آنکه باشند چنانکه لح و طعام همیشه باشد امر ایشان تسخری تا آنکه
 باشد در ایشان را جاء و باشد بر ایشان اثره یعنی بر گردن مینی امر او دلا مردم دیگر را
 اختیار کنند در ولایت و حکومت و رعایت که بگردان بکنند ایشان بکنند شمنی و شری شفا
 اینان در زمان معاویه بود و خبر داد که در آخر زمان مردم را اذل و کوه سفید چنان برین
 تطاول کنند که کارتابا و زباید و ره رب خود را یعنی منی خود کنایت است از کثرت تیر
 قریش و اجواب غرا آنکه آنحضرت را مدعی غرا آنکه ایشان را و این بدتر
 بر سر بکنند یا نه و همچنین واقع شد و خبر داد و وقوع در میان بعد از فتح بیت المقد
 سکون داد و وضع نیز گفت است و مردمان و با طاعون است و اگر
 سواشی است و طاعون را طاعون میگویند است که در نزد امیرالمومنین

و میگوید که در روز قیامت در کس مرده و الله اعلم و وعده کرد بکوت بصره و خبر داد که صحابه غزای کنند
 در بحر جانکه ملوک بر سر ریاضی نشینند گفته اند که وقوع آن در امارت معاویه بود در زمان خلافت امیرالمؤمنین
 عثمان و خبر داد که اگر باشد دین مطلق شریای باید از مردان از ابائی فارس که مردم این راحل
 بر سلطان فارسی و اشال دی می کنند و بعضی بر امام ابوحنیفه و اشال او که اصل از ابائی فارس
 اند فرمودی آرنه و در روایتی راحل من فاجس آمده و الله اعلم و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 جمعی از علماء بر آنکه مراد بآن امام مالک است و قوی گویند که مراد وجود عالم است که در مدینه باشد و خبر داد
 در آن زمان دیگری نباشد چنانکه سوق حدیث دلالت ندارد بر آن این در آخر زمان خواهد بود و خبر داد بعالم قرش
 از ابن مسعود آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لا تسوا قریات فان عالمها یلا طباق
 الارض علماء و امام احمد و غیره بر آنکه مراد بآن شافعی است و در بخانی از حدیث انس آورده که کون من
 استی رجل لیقال ابوحنیفه بنو سراج استی در تنزیه الشریعہ گفته در اسناد و انجیث احمد حویباری است
 و دای دی مامون علی است و یکی ازین دو وضع کرده انجیث را و صاحب تفسیر السعاده میگوید که در اب
 خصالی شافعی و ابوحنیفه و ذم ایشان چیزی صحیح نشده و هر چه درین باب موضوع و مقرر است
 و الله اعلم و خبر داد که همیشه خوانند و طالبان از امت من غالب بر حق تا آنکه یابید امر خدا یعنی قیامت و خبر داد
 که خدا تعالی بزرگتر درین امت بر سر صد سال کسی که تجدید میکند دین را و خبر داد بنیاب الملائش فالاسل
 و حاکم روایت کرده بافظ الخ فالخیر و تصحیح نموده آنرا و در بعضی غزوات باودی و زیدند فرمود و زید است
 این باد از جهت موت منافقی که مدینه مرده است و چون رسیدن بچنین یافتند و خبر داد از مردی که حاجت
 در غیبت مبره را از مهربانی یهود پس یافته شد در جای باش او و بچنین فزید شخصی کلپی را پس داد و خبر داد
 در متاع دی و یکبارگرم شده تا قدوسی صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که در غلان وادی است و بچیده است نهاده
 وی در شاخ درختی و خبر داد ایشان را کتاب حاطب که باطلی که نوشته بود و نشان داد که زنی چنین چنین
 در غلان وادی آن کتاب دای بر دیس رفت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و یکد کس دیگر و نبالی آن زن و
 یافتند و بیان جامی که نشان داده بودند و قصه این مذکور در موطا است در کتب احادیث و سبب نزول
 سوره ممتحه این قصه است و خبر داد بانی که گذاشته بود آنرا و هم دی عباس نزد زن خود ام غنصل و خبر داد
 یکسکس دی دزدی پس اسلام آورد چنانکه در خود و در ریاض انار الله تعالی فرمود بر سعد بن ابی وقاص
 از مدینه می کنند دی موت کردی شاید که تو پس گذاشته شستی و باقی داشته شوی تا نفع یابند

جو قوی نمی مسلمانان دنیا را باینده قوی دیگر یعنی کافران و بتارت دلو او را بطول عمر بود وی رضی الله عنه
 آخر عمره در موت و مرد در شمس حسین باسج و حسین بعضی گفت اندر دشمنان و حسین و خبر داد که کشته می شود
 ابی بن خلف بدست من و گفت در عقبه بن ابی لهب که می خورد او را کلبه بعد پس خود او را شیر
 و خبر داد از مواضع بلاک اهل بدر و یقین کرد موضعی بر یک را و خبر داد بموت نجاشی رندی
 که مرد وی در شب بود و بیرون آمد بمصلی و نماز گذارد بر وی چهار تکبیر و خبر داد فیروز دلی را وقتی
 که آمد بر سالت از جانب کسری بموت کسری در همان روز پس چون تحقیق کرد فیروز قصه را اسلام
 آورد و خبر داد اما پدر را بران زن مردم ویرا از مدینه و دید او را روزی خواب کنده در سجده گفت چگونه باشد
 حال تو یا با فرد وقتی که بیرون آورده می شوی ازین مسجد گفت سکونت می کنم مسجد حرام را فرمود چون
 از اینجا هم بیرون آورده شوی چو میکنی الحدیث و خبر داد بزندگانی کردن ابوذر تنها و مردن او تنها
 و قصه ابوذر و رفتن او بریده که جای بودن او بود و رفتن او از عالم مشهور است و که کمر است
 در کتب سیر و یابید انشاء الله تعالی در آخر کتاب در ذکر ابوذر و فرمودن او بحمل که ثابت با شش خفته
 بر تو مگر نبی و صدیق و شهید بود با و ابوبکر و عمر و عثمان نیز مشهور است و گفت بسرا که
 چگونه بود حال تو وقتی که پوششی دو سوار کسری را و چون آمد اموالی کسری در زمان عمر رضی الله عنه
 و سوارا هم در آن بود پس شایند عمر سارق را ان سوارا بنی برای تصدیق خبر آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم گفت محمد مر خدائی را که بر کشید اینها را از دست کسری و پوشانید سارق را و خبر داد و شایند
 بیان دجله و دجیل که مراد بدان بغداد است و فرمود پیدا خواهد شد درین امت شخصی که او را ولی خواهد
 ودی بدتر است مر این امت را از فرعون مرقوم خود را و خبر داد که قایم نمی شود قیامت آنکه قتال میکنند
 ادو کرده که دعوی بر دیگری است یعنی بر دو مسلمان اند و گفته اند که مراد باین فقره صغیر است و قاضی ابو یوسف
 در بی گفته که این اول مر می است که ناگاه در آمده در اسلام و قرطبی گفته که اول حادثه که افتاد در اسلام بعد
 موت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قتل عمر است رضی الله عنه و موت آنحضرت صلی الله علیه و سلم منقطع شد و می دانند
 شهادت او و بی غیر ذلک و موت عمر کشیده شد تیغ فتنه و کشته شد عثمان پس شد از قضا و قدر الهی آنچه شد
 و سبیل بر آنکه که از آن شرافت قریش خلیف ایشان بود و دست آنحضرت و صحابه رضی الله عنهم اجمعین میکرد
 چون سیر کرده شد روز بدر گفت عمر رضی الله عنه که حکم کن یا رسول الله که دزدانهای او را بشکستیم پس فرمود
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم مر عمار که ایستاده شود در مقامی که شاد و گردن ترا و یا عمر و انحنای بود که دای صابر

از اسلام و در کربلا پس فرمودت آنحضرت و خلافت ابی کریم سید السبطین خاندان و ثواب و قوی گردانید و کما
مسلمانان را در پیشگاه خود پذیرا بدارید و گفت ثابت بن قیس شامی را القیس حمیدی بنو قیس بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب بن
مذکر سکه کذاب بیاید فرمود و در حال راهبگامی که فرستاد او را بر آید و بضم غمزد و فتح کما و سکون تخمین که نصرا
بود برستی که بی تو بود که شمار میکنند گاه و آن را در وجه خبر داد آنحضرت از اسرار و لواط و مطلع شد
بر آن از اسرارنا فقیه و مومنین بر واقع شد در حیات آنحضرت و بعد از وفات وی صلی الله علیه و آله
تا آنکه می گفتند بعضی از قوم مر بعضی را و الله اگر نباشد نبود که یکسره خبر دهد و از خبر سید سید
سنگریزای مطحا و اعلام کرد آنحضرت بصفت سحری که کرده بود مراد را لمید بن اعظم بود در موهبا
آنحضرت که در وقت شانه کردن افتاده بود در عارض شکوفه نخل نیز در زیر سروان یافته شد ایمان صفت
و بر آورده شد و خبر داد بخبر در آن ارضه صحیفه که نوشته بود در قریش بر بنی هاشم مکرانهای خدا را و یافت
بجایان و وصف کردن آنحضرت بیت المقدس را و وقتی که تکذیب کردند قریش او را در لیل الا سحر او
رسیدن قافله ایشان در ذکر معراج گذشت و خبر داد بطور صفات بقیه در امت در آخر زمان از
رفع امانت و قرآن و شیوع خیانت و حسد اقوان و قلت رجال و کسرت نوان و خبر داد فیضان
مال و وقوع قتل و طام و زلال و ظهور نار حجاز و قصه آن در تاریخ مدینه معظمه مذکور است و اخبار از شرط
ساعت و حشر و نشرو باقی از احوال آخرت و احوال قیامت بانی عظیم است که کتابی جزای طلبه و قریب
منتظر و متوقع است و در آنچه ذکر کرده شد کفایت است از ظهور نبی و صدق وی صلی الله علیه و آله و صلوات
از باب ظهور نبی و آنحضرت حفظ و عصمت الهی است عز و جل جللا مراد را صلی الله علیه و آله و سلم از سر
هر دم و کید اعدای دین قال الله تعالی و الله یصحبکم من الناس و اصبر حکم یک فلک با عینا و قال تعالی انما کفایت
لک من یحکون مع الله لهما آخره قال واذ یکر یک الذین کفروا المایه و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که حشر می نمود
نفس خود را و باستانی می نمودند صحابه رضوان الله علیهم او را تا نازل شد این آیه و الله یصحبکم من الناس
بیرون آورده و سیر ببارک خود را از خیمه گفت بردی که حراست می کردند ای مردمان بر گردید و بر دیدن بر آید
بدستی نگاه داشت مراد و در گامین غرض و اصل و احتیاج نگذاشت مرا با شما روایت کرده شده است
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفری در زیر درختی نزول کرده بود و عادت شریف چنان بود که چون در آن
واقع میشد در منزلی اختیار میکردند صحابه بر آنحضرت درختی را که قبوله می کردند و سایه آن پس خرابی آمد
پیشتر خبر خدا و گفت کیست که رخ کند و باز دارد ترا از من فرمود و الله پس از زنده افتاد و ابی قحطه

و

میزد. او به رستد این باب و بر تحقیق روایت
 این قصه در جمیع حدیث که عنوکر دان اعراسه را در وقت دی بسوی قوم خود گفت آمده ام شمار اند
 قوم و نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام گرفت شمشیر از دست وی و فرمود ترک نگاه میدارد از
 او را آمده است مثل این حکایت در غزوه بدر که جدا افتاده بود آنحضرت علیه السلام از
 پس رفت در دنبال وی یکی از منافقین و ذکر کرد مثل این در غزوه غطفان نیز مثل این روایت
 رده شده است و آمده که اسلام آورد آن مرد چون رجوع کرد بقوم خود و بود سید قوم و شیخ ایشان
 گفتند چه شد ترا اینچو میگفتی که هلاک گردانم او را و ممکن هم شد ترا چرا نکردی گفت دیدم مردی بنحیدر
 بلند قامت زرد سینه من چنانکه افتادم بر پشت خود و افتاد شمشیر بر زمین پس دانستم که وی فرشته است
 و اسلام آورد و در روایتی آمده که آمد و کثیر آنچه بر سر حضرت ایستاد و گفت آنحضرت
 کن مرا از شرفی به بطور که خواهی پس افتاد بر روی خود بجهت دردی که در گردی پیدایش و در میان نازل شده
 قوی می سجانه یار بهالذین انوا ذکر و انتم الله علیکم اذ هم قوم ان میطالیکم ایدیم و خطاب به
 آنست که نفع و ضرر آنحضرت بحقیقه بایشان راجع است و آورده اند که چون سوره نبت بر ابی لهب
 نازل شد ابی لهب آنحضرت را میسپارد و در حربه خوار میسپارد و در کمال الخطب است و
 سبب آنرا اندک و دشنام دهد که او بکبر صدق در خدمت آنحضرت بود دید که ام جمیل می آید گفت یا رسول الله
 بیا دبی ادب و در زبان است اگر اینجا بر خیزی بهتر است آنحضرت فرمود که وی مرا
 ای ابی لهب چه تو بچو کرده است ابی لهب رضی الله عنه فرمود که شریک بدو میسپارد پس آن را بچو
 برکت و آنحضرت را که بیدین جانشسته بودند ندید و آنحضرت فرمود که حق تعالی ملکی فرستاد تا بر
 و محمد بن اسحاق ذکر کرده است که در دست آن زن سنگی بود و گفت ای ابی لهب اگر می دیدم من بخدا میزدم
 دامن او را و ذکر کرده است در شفا که مردی از بنی النخیز آمده تا آنحضرت را بکشد پس که شدند در جنگ
 ندید آنحضرت را و شنید سخنان آنحضرت را و رفت بسوی قوم خود و از بدین زمان تا او را زدند و
 و نشناختن قریش آنحضرت را و قصد آن ای هجرت که آنحضرت از درون خانه برآمد
 و گذشت و ایشان او را ندیدند و اگر دیدند نشناختند و خاک بر سر ایشان انداخته
 چنانکه در محل خود بایستادند و درین و نشناختن در غار عیرت قریب باین حال است و در
 الله عنه گفت و عهده کرده و اتفاق نمود

پس آمدیم مادر منزل پیش بنیدیم مادر که افتخار کرد و خواند الحاقه الحاقه و مادر آن الحاقه تا قول و
 فعل تری هم من باقیه پس ز او بوجهم بر از وی عمر گفت نجات ده مادر پس گر خنثه برود و مخرار نمودند و
 بود این حکایت از مقدمات اسلام عمر و قصه اسلام و رضی الله عنه از عجب احسان قصص است چنانکه
 در مجلس مذکور گردان الله تعالی و قصه سراقه بن مالک جشم در صحن حیرت که اهل کلاو اد طلب آنحضرت و کوفتن و
 صلی الله علیه و سلم برگشته بودند و رسیدن و آنحضرت و در و رفتن پایهای سپیدی در زمین بر آمدن بر عایشه
 و بر کشتن می شهو است و در خبر دیگر آمده که جوانی شناخت آنحضرت را و بوی که او بدوید تا بداند قریش را چون ملک
 رسید زده شد بدو می و در دنیا یافت که چه کند و چگونه فراموش گردانیده شد و از آنچه بیرون آمدن بر
 آن تا کشت بجای خود آورده اند این سختی و غم می که روزی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و حجه بود اهل
 لعین تنگی بگزشت و ملائین دیگری دیدند خواست که میزدند سنگ را بر آنحضرت پس بجهت تنگی است و
 و خشک شدن برود دست و می تا کردن و برگشت بطریق تهمیری بجانب پس و در خواست از آنحضرت علیه
 که دعا کند و در گذر پیش داده شد برود دست و بار دیگر شتری را دید بزرگ که هرگز آن بزرگی شتر ندیده بود
 پس قصه کرد آن شتر که بخورد و از فرمود آنحضرت که آن جبرئیل علیه السلام بود این صورت بیاورد اگر نزدیک
 می آمدی خورد او را و یکبار می آنحضرت در زیر دیوار نشسته بود یکی از اشیای سنگ آسپا گرفت و خواست از بالا
 بر سر مبارک او بیندازد پس برخاست آنحضرت و جانب مدینه برگشت و او بر پره روایت کرده که اهل جبل لعین و عده
 کرد قریش را که اگر بنیم محمد علیه السلام را در غار بایال کم کردن او را پس نماز آمد آنحضرت و خبر کردند آن
 فتی را و آمد و چون نزدیک رسید بگریخت در حالی که اتفاقا پیریز میکند برود دست خود چون رسیدند
 گفت نزدیک شدم دیدم خدای بر آتش که می انتم در وی و دیدم سحر علی عظیم و او را آنچه که پر کرده است
 زمین را فسر نمود آنحضرت علیه السلام که آن ملائکه بودند اگر نزدیک می آمد میروند از اعضای او را و بار باره
 می کردند و از آن شد کلام الانسان لطیفه تا قول وی ای ای الی نبی عبد الله اصلی تا آخر سوره و روایت کرده
 شده است که شبیه بر عیثان حجی که قوم می در میان است آمد بودند و کلمه کعبه بدست ایشان بود پیش از آنکه شرف
 اسلام شرف گردد و در زمین بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در رسید و عمر بن عبد المطلب بدو آمد و او گفته بود گفت
 امروز کنیز خود را از من بکشتم که بدو دم حرمه عم او گفته است پس چون در سهم افتاد مردم برداشت شمشیر
 خود را تا بریزد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون نزدیک شدم از آنحضرت بلند شد بر کوهی زبانه خیزد
 پس تراز برقی پس گفت از پیش می چون در آنحضرت بخاند مرا و با دوست شما که خود را

این حال شکر وی دشمن ترین مردم است نزد من پس بزرگوار است دست زار آمدن وی . ب
 شد بسوی من گفت نزدیک یا قاتل کن باد دشمنان رسول خدا پس آدم پیش آنحضرت در جای نیز غم
 نشسته و اگر پیش می آمدم در آن ساعت پدر خود را نیز دم او را بشمار در حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
 و از فساد بن غر و آمده که گفت خدایم قتل آنحضرت را در سال فتح و آنحضرت در طواف بود چون نزدیک
 شد من از آنحضرت گفتم ای فساد چه سخن می کردی یا نفس خود می خواهی که کشتی رسول خدا را بگرقم
 پس خنده کرد آنحضرت و استغفار کرد برای من نهاد دست شریف را بر سینه من پس آرامید دل من
 پس بخدا سوگند بزداشت دست مبارک را تا پدید آید که خدا تعالی چیزی را محبوبتر نزد من نهد
 علیه السلام و از سایر اخبار درین باب خبر عامر بن الطفیل است و درین قبس هنگامی که فرو آمده بر آنحضرت
 عامر بر اربابین شغل میداد از توروئی محمد را و زن توروئی شیر خود را پس ندید عامر را بر اید که کار
 پس گفت چه شد ترا کاری نکردی گفت بخدا سوگند که قصد نکردم من که بزنم او را مگر آنکه یا قتم ترا میان
 خود و میان او ایامی خواهی که بزنم ترا و از خصمت حق است عذر و جل جلیب خود را که بسیار از یهود و کفار
 خرد دارند قریش را ترسانیدند ایشان ابو جری تعین کردند او را بعلیه و سطوت وی بر ایشان و در خلافتند
 بر قتل وی صلی الله علیه و سلم و هنگام داشت ویرای سجاد تا رسید در وی امر با تعالی بریدن آن عطف
 و یابی بعد الا ان تم نوره و کوره الکفرون و وصل و از منجات باره و آیات مینه علوم و معارف است
 که جمیع کد حق تعالی در ذات جامع الکمالات و صلی الله علیه و سلم و مخصوص گردانید او را بدین که
 بر تمام مصالح دنیا و دین و معرفت او با مورشیرایع و قواعد دین و سیاست عباد و مصالح
 و احوال و اخبار امم سالک و قرون با ضیاء از زمان آدم تا وقت خود و حفظ شریع و
 و صفات اعیان و اختلاف اراد و اسببشان و معرفت مدد و اعلا ایشان و حکم حکامی ایشان
 کفار بر امت و معارضه هر فرق از اهل کتب با آنچه در کتب ایشان بود و اعلام با سرار و مخفیات
 اخبار آنچه پوشیدند و تغیر دادند از ان و احتوا بر لغات عرب و غریب الفاظ فرق و احاطه
 و حفظ ایام و اشیای و حکم در سرب اشیای صحیح و حکم مینه بجهت تقریب فهم غوامض و تبیین کلمات
 با شتال شریعت غرای و بر محاسن اخلاق و محامد آداب قواعد اصول در حفظ انفس و
 و اموال که مستحسن است نیز در ارباب عقل حتی نزد کفار و جاهل و ملاحده که عقل سلیم و انصاف
 باشند که معاند محمد صلی الله علیه و سلم و مخالف

وصل

و تبحر و تفرغ و حساب غیر آن و از علوم که نمیدانند بعضی از بزرگانی که ماریست کرده درس او و محکوم کرده به
کتاب و مجاست کرده با این کتاب ریاضت کرده و این انحضرت خوانده و نوشته و صحبت نداشته که یک
صفت از این باشد و ناشی شده میان قوی که این را علم باشد بدان و بیرون نیامده از میان قوم خود
و سفر کرده و طلب آن دغایت معارف عرب علم آن با اخبار و ایل و شعر بسیار است و حصول
آن نیز بعد از تفرغ و تعلیم و اشتغال بطلب مباحثه و مجالست با این فن است و این فن قطره است
از بحر علم و نقطه است از کتاب فضل وی صلی الله علیه و سلم شعر کفناک بالعلم بالامی محجزة فی الجاهلیة
و التادیب فی التیممة و از دلائل نبوت و علامات رسالت وی صلی الله علیه و سلم تراود و قوت از اخبار
از زبانان و اخبار و علمای اهل کتاب در صفت وی و صفات وی و اسما و علامات وی چنانکه حلیه شریف
و خاتم نبوت و امثال آن و وقوع آن در اشعار موحدین متقدمین مثل تبع و قیس بن سعد و سیف بن
ذی مرین و غیر ایشان و تعریف کرده امر او از مرین عمرو بن نفیل که او را موحده جاهلیت گویند و در قرآن
نوفل که تنفر و تدین می کرد و وقوع ذکر شریف وی در کتب سلفه و اعتراف علمای یهود بدان که آنها که بر او
عناد رفته و جمله از آن در ابواب سلفه تبیین و تفصیل پذیرفت و انچه شایسته شد از نبوت حق و ظاهر شده
برای همه احصاء و ذیابح نصب اجواف طیور دیده است از کتاب اسم شریف و شهادت رسالت و
در احبار و قبور بختاقدیم و اسلام آوردن کسی که مشایخ کرده از آنکه در مسطور است و دیگر آیات
و علامات که در وقت ولادت شریف و وقت وفات و در اسفار و غزوات ظاهر شده و در مجلس
نگار کرده اند از الله تعالی و از جمله خصایص و کرامات و آیات اخبار انحضرت صلی الله علیه و سلم از ملائکه
و جن و ملائکه حضرت عزت مراد و ملائکه عمت جن دیدن بسیاری از اصنافی مرآت و چنانکه در غزوه بدر
جز آن ظاهر گشته و یکی از آن صور دیدن جبرئیل است که از برای معنی اسلام ایمان احسان آمده و نیز دیدن
عباس و اسامه جبرئیل را نزد انحضرت در صورت وحیه و دیدن سعد بن مریم و سایر انحضرت جبرئیل و میکائیل
علیهم السلام را در صورت دومر که بر ایشان جامه های سفید است و دیدن بعضی از ایشان را در ملائکه
خود را در فرزند و دیدن بعضی مریدین سربازی کافران و نمیدانند ضارب را و دیدن ابوسفیان بن حارث
سفید چایه را بر اسنان البقی در میان نرین و آسمان و مصافحه می کردند ملائکه عمران بن الحفصین که از
مشایخ صحابه است و نمود انحضرت صلی الله علیه و سلم محجزة جبرئیل را در کعبه پس بگوشتان افشاده و در
عبد الله بن مسعود رضی الله عنه جنی را در غلبه الجبر و شنیدن کلام ایشان را از اینها که از انحضرت

و صل

در وایت کرده شده است که چون گفته شد مصعب بن عمیر در روز آخر گرفت رایت و مکی و بصورت دی پس نکلید
حضرت و فرمود پیش ای مصعب گفت من مصعب بن نضال انت آنحضرت که دوسه مکی از طایفه است و ذکر کرده
از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت بودیم ما روزی نشستیم آن حضرت صلی الله علیه و سلم نگاه کرد
آمد عصار در دست و سلام کرد بر آنحضرت و جواب داد آنحضرت سلام او را و گفت ای او از حبی است فرمود
تو کیستی گفت من امیر بن الیم بن افریس بن الیمیس ام طلاقات کردم فوج را و در که بعد از دست و تقسیم کرد
او را سوره از قرآن و دیده البور بر ره رضی الله عنه شیطان را که سه روز آمده و از طعام حرقه نظر کرد و الا و بود
فرمود و تعلیم کرد البور بر ره را آیه انکر سی و ذکر کرده است و اقدی که دید خالد بن ولید که در غزوه
زنی سیاه را که برآمد از میان او بر بنه پریشان موسی پس دیدار کرد او را بشیر خود و فرمود آیت
حضرت که این غزوه بود در حدیث ثعلت شیطانی از شیا طین تا قطع کند ناز آنحضرت را و او پیش آنحضرت
بستی او استون سجد و یاد کردن دعا را سلیمان علیه السلام که در تخریب کرده و در کردن آن شیطان را مشهور است و صل
ظاهر شد از معجزات و آیات در وقت ولادت و بعد از در حین رضاع و وقت صغر سن تا وقت نبوت و بعد از آن
نبوت و تمامه زمان عمر شریف و غیر آنچه ذکر کرده شد تا وقت وفات خارج از حد تصور و احصاست و دیگر
خدا خواست باشد چیزی از ان در مجلس مذکور خواهد شد گفت قاضی ابوالفضل عیاض بعضی مکی در مدینه
احمد درین باب چیزی از معجزات و احوال و جمل از علامات معینه که در ان کفایت است و بی نیازی است
از زیادت و بحقیقت معجزات بنبر ما نظر و اوضح معجزات رسل و اکثر و او فرمائات ما اکثر از جهت آنکه
بهم بنبر معجزه نیاورده مگر مثل ان یا المنی از ان رسید ما ظاهر شده و یکی از وجه اکثریت آنست که قرآن
عظیم قلمش معجزه است و اقل آنچه واقع می شود در ان اعجاز نزد بعضی از محققین سوره ناعطیانک
اکثر است یا آیتی که مقدار او است با ان اعجاز قرآن چنانکه سابقا گذشت بدو وجه است یکی بطریق فصاحت
و جوفت دیگر بطریق نظم و تالیف پس در هر جزوی ازین عدد دو معجزه باشد پس مضاعف شود عدد ازین
و جدا در وی وجه دیگر از اعجاز است از اخبار معلوم غیب و تواند که سوره واحد ازین تجویز باشد
از انشا نموده و بنبر معجزه پس مضاعف عدد گذشت یکبار در و اگر وجه دیگر از اعجاز که سابقا
ذکر کرده شد اصحاب کنند مضاعف بعد از آن گذشت این در حق قرآن است پسر امادنی که داده است و
اخبار که که صلوات است آنحضرت صلی الله علیه و سلم کمال خود است و ما و من معجزات آنحضرت و صل
آنکه اکثر معجزات رسل بعد از ان نبی باشد و در انباره می که آن قرآن و ان سامی و باقی معجزات

میباشند و چون از معجزه سید علیه السلام غایت علم اهل آن سحر بود بمعوت گردانیده شد و سوسى محوره کدش ابر
 چرخى بود که دعوى میکردند لعل آن زبان قدرت را بران پس آورد و سى علیه السلام چرخى را که خرق کرد عادت
 ایشان را و خود قدرت ایشان و ابطال کرد سخنان را و همچنین در زمین عیسى صنعت طب در قفسه
 و مرتبه بسیار بود و اهل آن قفا خسر میکردند در آن پس آورد و سى علیه السلام بامر که کف در
 نمودند بران و آورد ایشان را چرخى که گمان نداشتند آنرا از اشیای میت و ابرای که ابرص بمعالج
 و طب و همچنین معجزات انبیای دیگر علیهم السلام بستر فرستاد و خدا تعالی محمد علیه السلام را صلی الله علیه و سلم
 و جمله معارف عرب و علوم ایشان چهار بود بلاغت و شعر و خبر و کلمات پس فرستاده شد بر سى قرآن که
 خارق این چهار است که مثل است بر فصاحت و ایجاز و بلاغت خارجه از منط کلام ایشان و نظم غریب
 اسلوب عجیب که راه نیافتند در هیچ منظومى بدان و نداشتند در اسالیب و زبان هیچ آنرا و اخبار از کواجر و حوادث
 و اسرار و خدایا و ضایر که یافتند رخشانکه خبر داد و اعتراف کردند اعدا الصحت و صدق آن ابطال کرد کلمات
 که گاهى یکی از آن صادق می برآمد و ده کاذب و از پنج برگذ آنرا بنوع شیاطین که ابقا میکردند بر ایشان
 اخبار را بر هم شهب و رصد نجوم و خبر داد از قرون ساله و انبیا و ائمه بلکه و حوادث ماضیه بر و سببه
 که عاجز آمد که بشود شغری و منفرد نبود بدان از بعضی آن و جوه بعد از آن مانند این معجزه جامع در این جوه و اثبات
 و باقی تا در قیامت بر رامت که بیايند و نظر کنند در آن تامل نمایند در وجه العجاز پس بگذرد بسبب معجزه
 و زمانی که اگر ظاهر می شود در و سى صدق اخبار که خبر داده است بدان معجزه می شود ایمان و مقلد بر
 میگردد بران و ليس الخبر کالمایه و شاهده را تاثیر است در زیادت ایتقان و نفسا شد است طایفه
 و ی بعضی یقین از علم یقین بر چند حقایق و یقین در هر صورت حاصل است و سایر معجزات رسل علیهم السلام
 منقرض شد با فقر ارض ایشان و معدوم گشت بعد از انان ایشان و معجزه سید با جلوات الله و سید علیه
 علیه بپاک نمی شود و منقطع و مضحل نمیکرد و متجدد است آیات او که قال البوصری رحمه الله و است له فی القضا
 کل معجزه من البین از حارات و لم تدم و ظهور و دغش معجزه پیغمبر را و سببه دیگر نیز است سبب
 بودن و کجی و کلام که ممکن نیست در و سى تحیل و حیل و تشبیه چه غیر از از معجزات رسل طلب کردند
 معاندان و مکابران اشیای که طبع کردند بدان و تحیل و تشبیه چه غیر از از معجزات رسل طلب کردند
 و عسی را از آن خنده و حیل که سى و ساحر چنان نمودند که مارانند که می بینند و شاید که ناوانی گوید
 که از جنس آنست و قرآن کلامی است که نیست حیل و سحر و در تحیل و تشبیه بدان معانی چنانکه ممکن نیست

و حاصل نمی شود غیر شاعری و خطیب را که بکلیت و جلد خود را شاعری و خطیب گداندند به آنکه کافه علای سست
بر انداخته اند پیش از آنکه به قدرت و با وجود قوت و داعی و لواغت و مذمت
مستزاد بعضی از علای آفت که مقدر بود و لیکن قدرت الهی صرف می کرد بهست ایشان را نزد قصد
و نمیکند است که زین آن بوجود آید اگر چه وجود اعجاز و وضوح آن برین منسب نیز حاصل است
زیرا که درین کردن حق سبحانه ایشان را از ایشان با آنچه از جنس مقهور ایشان است ابریه و فطرت و کلام
است بر صدق و اعجاز بمنزله آنکه پیغمبری گوید آیت من این است که من کینه خدا تعالی قیام را بر مردم
با قدرت ایشان بران عدم زمان و این مجرد احتمال است و توهم است ناشی از آنکه چون از جنس
کلام ایشان است چرا قدرت نباشد بران و قول اول اقوی و احکم است و الله اعلم بحقیقه الحاکم
و وصل به آنکه صاحب بواسطه مدینه بعد از مقصد سابق که در کتاب خود در وجوب محبت و اتباع است
و صلای علیه السلام و محبت آل و اصحاب و قرابت و عزیزات آنحضرت و حکم صلوة و سلام بر
صلی الله علیه و سلم کرده است مقصد ثامن در طب و تغییر رویا و اخبار بیغبات و وضع کرده در نظر کما جود
این وضع چندان موقع و مناسب حال ترتیب نمود و اخبار بیغبات را پیش از وصول باین مقام و باین
معجزات ذکر کرده و در طب و تغییر را بر حسب ترتیبی که اندیشیده بود جای نیافت آنرا نیز در همین باب
یعنی باب معجزات نبهاد و نزد امعان نظر روحانی بلکه جسمانی نیز از آنحضرت و همچنین تعییرات رویا از
قبل معجزات و خارج از حیطه عادات و در حقیقه تمامه افعال مستقیمه و اعمال قویه و علوم و معجزات
و محاسن آن بیشیم و بیان حکم و جوامع کلم و قوانین احکام و قواعد تدبیر انام خارج از حیطه
شر و حیطه عادات است صلی الله علیه و سلم مقدمه آنحضرت صلی الله علیه و سلم سایر از اشیای
می گردد و نزدیک می شود به پیار و میشت نزد سردی و دوست می تواند بر جبهه می و گاهی می تواند بر جا
در دو میر رسید حال او را که چگونه است و میفرمود بسم الله و این نیز نوعی از طب و علاج است
با دخال سرور در دل جاری و تصرف کردن در باطن و به معیت که قدم رنج کند یا بر سر
از دار سر رسیدن بیمار غمش و مصراع خوش طبعیت یا تا میر میار شوم و در شقی نفس من
و تطبیق طلب او و دخال سرور بر دانیتری عجیب است در حصول شفا و تخفیف ظلت زیرا که از ادواج
و قوی قوت می کرد از ان و مساعدت می کند طبیعت را در دفع مودی خصوصاً از اعراض و کما
از بخاکه آنکه که خدا تعالی شفا العیال علی نبی بود از بود که خدا تعالی می کرد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم

وصل

علای و در این بود
نکته دوم کرد
بیاورد

ناگاه میارشد پس آنحضرت برسدی می آمد نشست نزدیک می عرض کرد بروی اسلام را پس همان شد و فرمود بخیر
 علیه السلام الحمد لله انقضه من النار جا گفت رضی الله عنه بجز شدم و بیو شش گشتم پس آمد آنحضرت و وضو کرد
 و ریخت آب وضوی خود را بر من بشیار گشتم و در روایتی آمده که دم کرد در روس من پس صحت
 یافتم دردم و فسر بود خود و المرض و این عام است هر مرض را و بعضی استثنا کرده اند از آن
 رمد و دبل و درد دندان را بجهت اثری که بیتهقی روایت کرده و صحیح خلاف آنست و نیز مطلق است
 در هر زمانی و بعضی گفته عیادت بعد از سه روز است و از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز بخیر روا
 کرده اند و ترک عیادت در روز شنبه خلاف سنت است و اصل آن از یهودی طیب است که پادشاهی
 که میارشد امر کرد او را با تمام خدمت و خواست یهودی که باید بآبست خود را فراق کرد که بر بار روز شنبه
 نباید آمد بعد از آن شایع شد که مردم و بعضی گفته اند که عیادت سب است در شنبه شب و در صیفت
 روز از جهت تضرع بر پیش بطول یل در شنبه و بطول نهار در صیفت و مکرده است تطیب باعدا
 دین مگر نزد ضرورت و احادیث در تفصل عیادت بسیار است و آداب آن در کتب مذکور و باید دانست
 که مرض دو نوع است مرض قلوب مرض ابدان طلب قلوب خاصه رسول خدا است صلی الله علیه و سلم و
 ممکن نیست تلقی آن که از جانب وی و طلب ابدان از غیر وی نیز حاصل می گردد و حصول آن از آنحضرت
 بطریق تبع و طیف است و اصل مقصود از بعثت وی صلی الله علیه و سلم طلب قلوب اصالح آنست از دوا و
 امراض و ضرر ذنوب در قلوب مثل ضرر سکوم است در ابدان با اختلاف درجات آن در ضرر نیست و
 نمیرسد ببنده شری و ضرری در غالب احوال در دنیا و آخرت اگر آنکه سبب ماصی است اعاذنا الله منها و
 انما ماصی شامل است قلب و بدن را و از جمله آن حرمان علم است که نور علم باطلت محصیت جمع نمی گردد و
 للامام شافعی رحمه الله علیه شعر شکوت الی وکیع سور حفظی + قارشد فی الی ترک المعاصی + وقال
 اعلم بان العلم نور و نور الله لایوتی المعاصی + و انما بحله حرمان رزق است و در حدیث آمده است که هر چه مردم را
 می شود کمائی که میرسد او را و تقوی سبب بزرگ رزق است قوله تعالی و لوان الی القری امنوا و اتقوا الله
 علیهم برکات من السماء و الارض لایه و چنانکه وارد شده است که قوم الصیحه تمنع الرزق و ایجاب محل
 خطیان است که کسی گوید که چندین از عاصیان و خوانندگان وقت صبح رای میم از دگران مرزوق تر
 اند و منعم تر اند جوابش آنست که این وعید در حق مومنان و مصدقان است پس در نمی خورند
 آن است که هیچ ایمان از زمین حال ایشان کنده شده است یا که دستدر راج است و ظلمتی درستی

عیادت بخیر
 از عیادت آنحضرت
 چنانچه

ضرر و فتنه

که در قلب نزد ایشان بحیثیت یافته می شود محسوس منقطع است و گاهی این حالت و سواد بر روی
 نیز پیدا می شود و این نیز قریح ایمان است و مستحق قلب و بدن نیز از آثار معاصی است و نیز مصیبت
 سبب کویابی عمر است چنانکه طاعت سبب پایداری آن است و بعضی این را حمل بر نجات برکت و وجود آیه
 گفته و موجب ذل و فساد عقل و زوال نعم و طولی نعم است و چنانکه محنت بدن بکفایت و حقیقت و استغفار
 نمود غاصده و اخلاط رطوبه است حال قلب نیز همین است و استغفار این توبه و حمد با حساب
 از نواهی و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم یا دلالت کنم شما بر درود
 شما در شما ذنوب است و دعا استغفار پس ظاهر شد که معرفت طب بطریق معالجات آن از جانب رسول است صلی الله
 علیه و سلم و طب قلوب بواسطه وحی است و طب جسد غالباً با راجح تجربه است و گاهی بوحی نیز باشد چنانکه
 از رخصت افطار در سفر و مرض و شریعت تیمم نزد خوف مرض و امثال آن ظاهر میگردد و نیز معالجاتی که حضرت علی
 علیه السلام کرده ظاهر آنست که بوحی باشد و اگر تجربه و قیاس باشد در نیت و تجویز علاج اثبات اسباب است و این
 منافعی توکل نیست چنانکه دفع جوع و عطش باکل و مشرب و دیس و رجا و تدای حال سید المتوکلین است
 صلی الله علیه و سلم که با وجود آن توکل تدای میگرد و مباشرت اسبابی نمود و فرمودن فرستاده است
 خداست ای طالبی بهم دردی را اگر آنکه فرستاده است او را و در روایتی شما که موت را یعنی مرضی که مقدر است که در
 موت و در بعضی احادیث امرست بعباده و اشارت که تصور در اوست بر حکم الهی و تقدیر او باید داشت و دعا
 را علت شفا نباید داشت و اتفاق است بر آنکه امر برای وجوب نیت و طاعت باقی بر تقدیر الهی مانده
 توکل نیت نعم کای ترک اسباب میکنند برای تحقیق حالی و تحصیل مقام توکل و این است اشارت در حدیث
 صلی الله علیه و سلم یا فضل الخیر من امتی سبحون الخاف من غیر حساب هم الذین لا یستترقون لا یطرون علیهم
 و در روایت دیگر و کیون نیز زیاده کرده و گفته اند که مراد آنست که این افعال را بطریق اعتماد و اعتقاد و نیت
 نمیکند و در جواب لدنیه از حارث محاسنی رضی الله عنه در باب علی تدای المتوکل فعل کرده گفته
 سنانی توکل نیت از جهة وجود آن از سید المتوکلین صلی الله علیه و سلم پس گفته شد مراد آنست که در
 خدا آمده است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم من استرقی و کنوی یری من المتوکلین علی الله
 و مراد بر امت از توکل است که ذکر کرده است این را در حدیث یا فضل الخیر من امتی سبحون الخاف غیر
 حساب الحدیث و فرمود توکل بعضی وی افضل است از بعضی دیگر انتهی و از تمهید آورده که مراد بر آنست
 از توکل است و قیاس است بر بقای مکسب در شریعت و مخالف آن و التوکل و نیت و شریعت

باشد در شفا وجودی و جزم کند بان و مرض باشد از فعل الی و از آنکه شفا از نزد اوست بدلیل جواز
استر تا بقرآن و فاتحه الکتاب چنانکه باید و تحقیق درین باب آنست که اسباب سه قسم است یکی اسباب
یعنی است که رعایت آن بحکم الهی و تقدیری و واجب است چنانکه مضیق و قبول آن در اکل و نهادن کوزه
در دامن و مص آن در شرب و ترک آن داخل توکل نبود بلکه موجب اتم است دیگر اسباب بطئیه که بحکم تجربیه
صحیح بدخلیت آن ثابت شده است مثل استعمال ادویه عارده و بارده در تحریر و تبرید مزاج و ولایت این قسم نیز
مناقی توکل نیست مگر برای تحقیق حال نفس در تحصیل مقام توکل که بعضی ازین قوم کرده اند و با وجود آن در نتوای
شرعیت محل عتاب شده دیگر اسباب و سبب است که نه چنین است و از کتاب و استعمال آن منافق توکل است
باتفاق و علاج آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجاد را بر سه نوع بود یکی با دوییه طیبی که عبارت است از اخرازی که با
و نباتی و حیوانی دوم بادویه الهی روحانی که ادویه و اذکار آیات قرآنی است سیم بادویه مرکب ازین دو قسم
و باید آنست که شفا فی اعم و اخص و اعظم از قرآن فرود نیامده چنانکه و تنزیل من القرآن مابو شفا و
در حقه للمؤمنین و قرآن تمام شفا است از امراض روحانی چه امراض روحانی اعتقادات فاسده
و اخلاق ذمیه و اعمال قبیحه است و قرآن شملت بر دلایل واضح و قطعی بر اثبات عقاید حق و بر بیان و ابطال
اخلاق فاضله و اعمال محمود و آما بودن و سه شفا از امراض جسمانیه بجهت آنست که ترک و تمیز بقرات
دی نافع است در بسیاری از امراض و علل و مزمل و دافع است مرانها را و چون از خواندن و رسیدن
افسوسهای محبوس که مفهوم نمی گردد از ان معانی و وارد است از قبل اهل فسق و فجور که ثنایه است بحسن
بصر نجاست و کثافت آنها انار حجه در جلب منافع و دفع مفاسد ظهور میکند از قرآن عظیم که شملت است
بر ذکر جلال و کبرای الهی و ذات و صفات و تعالی و تقدس و ثنایه شده است از قبل کسی و ثنایه شده
است صفات و زات و عظمت و کمال او بعبان و بمعجزات قاهره چنان باشد و فرموده است بسم الله
صلی الله علیه و سلم کیسکه بخوید شفا بقرآن شفا ندهد ویرا خدا تعالی برگردانده است که فاتحه الکتاب است
مر بر در را و رقیه لیل و مجنون و معونه بفاتحه الکتاب امری بقر و ثبات است در احادیث و در حدیث
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نزد ابن ماجر مرقوم واقع شده که خیر الدوار القرآن و بیضاوی در تفسیر
قولی و تعالی و تنزیل من القرآن مابو شفا و آیات شفا را ذکر کرده و حکمی در حاشیه خود آن آیات را
تعیین کرده و در کتب معتبره مثل مواهب لدریه و غیر آن حکایتی در باب این آیات از امام طریقت
الوافه اسم قشری آورده اند که بخار شده بود و در دوییه جاریست سخت تا مشرف گشت بر موت و شید

شد بروی امر گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در خواب شکایت کردم نزد آنحضرت علیه السلام
از حال و دله فرمود آنحضرت این است من آیات اشفا کجایی تو از آیات شفا و چرا تمسک نمیکنی
و شفا بخوئی یا من پس بیدار شدم و فکر کردم در آن ناگاه یافتن آن آیات که بر او در شش جا از کتاب خطا
غرض جل کی و شفا صید و رقوم و مین و شفا لما فی الصدور و ریح من بطون تباشر اب مختلف الوانه فیه شفا
لناس و تنزل من القرآن ابو شفا و جز علمین و اذ ارضت فیه یغنی عقل و بلذین انوار الهی و شفا
گفت پس نوشتن این آیات پس از آن حل کردم در آب و نوشانیدم آنرا و دل را شفا یافت حال
گویند از ای وی کشته شده و این شیخ حاج الدین بسکی رحمه الله علیه که از اعظم علمای شافعی است نقل کرده اند
که گفت دریافتن بسیاری از شیخ را که می نوشتند این آیات برای بیار طاعت عافیت را و کاتب حضرت
از حضرت شیخ عبد الوهاب متقی نیز دیدم این عمل که برای بیار ای می کردند و یکسری بیجا نمی است که بگوید
در یافتن آیات و اذکار و ادعیه کریمه کرده می شود بدن را شفا نموده می شود بدن نفع و شفا در ذات
آنهاست و لیکن صلاحیت محل و قبول آن و قوت همت فاعل و تاثیر و شرط است در آن
و برگاه مختلف کند شفا یا از جهت ضعف همت و تاثیر فاعل خواهد بود یا بسبب عدم قبول یا بیجا مانعی قوی است
که با وجود قوت فاعل و صلاحیت محل حاجب و حاجز از وصول اثر و ظهور تاثیر آمده و این در ادویه حسیه نیز
پیدا است که عدم تاثیر آن گاهی بجهت عدم قبول طبیعت است مرد و اولاد گاهی از جهت وجود مانع از وصول
افزود است بوی زیرا که طبیعت چون گردد و او را بقبول تمام انتفاع بدن بوی بر حسب قبول خواهد بود
بمخبر قلب چون بگیرد تفاوت و نیز را بقبول تمام و همت قوی از نفس فاعل تاثیر می کند
در از اول علت و همچنین دعا از اقوی اسباب است در از آنکه کرده و دفع بلا و حصول مطلوب لیکن
گاهی تخلف می کند اثر وی یا از جهت ضعف وی در حرزات وی چنانکه دعائے باشد که دوست نمیدارد
از خدا بخالی بجهت آنچه درو است تجاوز از حد حقانیت و انصاف یا از جهت ضعف طلب داعی و عدم قایل
او بر جاب حق تعالی و تقدس حضور و جمعیت او و در وقت دعا یا از جهت حصول مانع از حالت شل
اکل حرام و عود غرض ظلمت وین بر طلب و استیلا غفلت و سهو و لهو و در حدیث آمده است
که حق تعالی قبول نمیکند دعا را از طلب لابی تباهی غافل و دعا را عدد و بلاست و افود و حال میکند
و منع میکند نزول آنرا و دفع میکند بعد از نزول یا تخفیف میکند در آن و دعا سلاح مومن است اگر با شوق
قلب و جمعیت کلیه بر مطلوب صادق گردد و اوقات اجابت را با خضوع و شوق و استقامت و استکمال

و ذل و تضرع و طهارت و رنح بدین و ابتداء بحج و صلوة و بعد از قیام و استغفار و صدق الحاح
 و تلقی و توسل با سائر صفات الهی و توجع صادق بحضرت نبوت صلی الله علیه و سلم و سلمه
 شریط و صلیر بر شالی رمی که تیر و گمان راست و درست بود و در بازو و کمال بود و هدف مقابله
 و قابل تاثیر و صالح آن بود و واجب و مانع و وصولی در میان نبود و علم بصفت تیر اندازی تمام از شرط و آداب
 آن حاصل باشد و اما استشفای بمحذات و غیر آن از اسمای الهی نیز از قسم طب روحانی است اگر جاری گردد در
 ابرار و اوقیا توجع تمام و دهمت تمام و لیکن چون وجود این نوع غریزه نادر است مردم دست بطلب جسمانی زده از آن
 فارغ و غافل نشسته و مراد بمحذات که در حدیث واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمود
 کریم خود را بمحذات قتل اعوذ بحرب الطلق و قتل اعوذ بحرب اناس است و بعضی قتل میوه اند و قتل
 ایها الکفر و ن نیز مراد دارند یا هر جا که در قرآن آیات مقتضی استعاذه واقع شده مثل باب اعوذ بک من
 بمرات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یخفرون و آنها از قرآن است و بدین باب سخن می گویم عامتر از آن
 مراد است و اذکار و ادعیه در باب استعاذه بسیار و آمده است و تحقیق اجماع کرده اند علماء بر جواز رتبه
 نزد اجماع شریط یکی آنکه بکلام خدا و اسماء و صفات وی تعالی باشد بزبان عربی یا دیگر که میدانند معنی
 و باعقاد آنکه موثر حقیقی خداست غرض اسم و تاثیر رتبه بقدر اوست تعالی باشد چنانکه در حدیث آمده است
 که بر سیدند از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که این رقیها و حزبا و اسباب دیگر که میگویم تیر سید تضرع بخدا را تعالی شایسته
 فرمود و اینها نیز از تقدیر الهی است و در حدیث مسلم از عوف بن مالک آمده که گفت رتبه میگردیم مادر
 زمان جا بهیت پس گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی درین باب فرمود عرض کنید رقیها خود را بر من اگر
 در این شرکی نمود بکنید یا کسی نیست و از جا بر آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از رقیها پس آمدند بعضی از
 صحابه و گفتند یا رسول الله نزد ما رتبه بود که برای عتق می کردیم و عرض کردند آن رتبه را بر آنحضرت فرمود
 نمی بینم فریض بپاکی بکنید و فرمود هر که تواند که نفع رساند برادر خود را برساند و تمک کرده اند قومی باین عموم
 و تجویز کرده اند بر رتبه را که حرج شده است منفعت آن اگر چه معلوم نباشد معنی آن و لکن احتیاط
 در آن است که بغیر معلوم المعنی نکنند مبادا مقتضی شرکی بود و این در غیر ما فور است و الا انچه ما ثور باشد
 چنانکه در رتبه عتق آمده است بسم الله شکره و غیره بطریق قطعاً جایز خواهد بود بی شبهه و تحقیق معلوم شده است از حدیث
 عوف بن مالک که بر رتبه که مقتضی شرکی باشد جایز نیست و همچنین دعوات و اسماء برای کسب رتبه
 و غیر آن که معلوم نیست معانی آن نباید خواند و در حکایت مشایخ آورده اند که شخصی دعائی میخواند که

در اینجا حاضر است این مرد را دشنام خدا و رسول ندانم اتفاقاً مضمون آن است
 این بود و آن شخص نادمه نمی خواند یارب مگر بعضی کلمات باشد که از ثقات معلوم شده است خواندن آن
 و از شیایخ متواتر آمده است چنانکه در جزئیاتی که از اسبغی می نامند و مانند آن می خوانند و الله اعلم و در حدیث
 ابو داود و ابن ماجه آمده و تصحیح کرده است آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم و تو شرک است و تمام کلمه تمیز است و این خرزه یا قلاده ایست که در گردن بیا و بزنند و آنرا در جالیست
 برای دفع آفات می کردند و تو که شقایق و فتح و داد و دلام جزئی است که زنان برای جلب محبت مردان
 و این نوع از سحر است و دعا و خرب و رقیه که در کاغذ پاره بنویسند و آنرا تویذ گویند و در گردن و بازو
 بعضی علماء از آن نیز منع می کنند و لیکن آنرا از حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنهما سند است که
 آنحضرت او را از برای دفع فزع و دشت و یحیایی این کلمات که اعوذ بکلمات الله التامه مرغ غنچه و عقاب
 و شر عباده و من عزات الشیاطین و ان کفیرون ابو خشت بود پس در رضی الله عنه تلقین میکرد آنرا که
 را که عاقل بودند از اولاد کسی که عاقل نبود می نوشت آنرا در صگ می آویخت و در گردن می آویخت

که در احادیث و وقع است مثل تعویذ الطفل بکلمات الله التامه الحدیث و تعویذات النبی چنانکه ذکر آنجا
 باید یعنی استعاذه و پناه طلبیدن است از شر خبیثه و غریب و از زینب امراة عبد الله بن مسعود
 اند که دید عبد الله در گردن من بسته را گفت که این چیست یا زینب گفتم این خطی است که افسون
 کرده شده است برای من در وی پس گرفت آنرا عبد الله و پاره کرد و گفت شما ای آل عبد الله
 به نیازید از شرک و محتاج نیستید بآن شنیدیم من رسول خدا را صلی الله علیه و سلم گفت رقی و تمام
 و تو شرک است گفتم چرا چنینی کسی بود چشم من که بیرون می افتادند غایت من
 جرک را و اشک را پس ختم نزد فلان یهودی پس خواند وی افسونی و مردد با بیرون رفت و آنرا
 یا فم گفتم عبد الله این دردی که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف می کرد و چون آنرا
 شد افسون باز داشت آنرا لازم بود بر تو که می گفتی چنانکه رسول خدا میفرمود صلی الله علیه و سلم
 ربنا من شفاعة انسانی لا شفاعة الا شفاعة شفاعت و انما در سقا رواه ابو داود و گفت

بجهت آن داشت که اهل جالیست اعتقاد بر این داشتند و بنام غیر خدا می کردند پس با آن
 خدا و کلام وی باشد و حکم آن نباشد و چگونه در فعل باشد و حال آنکه او را خبر دهد
 و در حدیث است در شریعت فر

و بعضی گفته اند که نبی از آن سخت که بخواند از اهل عظام و مدعیان بخیر جن می آید باور شسته که در حق و
باطل جمع می کنند با ذکر خدا و اسمای و سبحانی اسماء شیطانی و ذکر ایشان را و استغاثه میکنند از ایشان بانه جن
با ایشان و میگویند که جن از جهت علامه عداوتی که با طبعم با آن دارند با شیاطین دوستند و چون خوانده شود غلام
با اسماء شیطانی اجابت می کنند آنرا و بیرون می روند از جای خود و همچنین بعضی چون آن نیز کاهی اثر جن می باشد
تمثیل می بصورت مار بگاه که رقیه خوانده شود با اسماء شیطانی سیلان می کنند مگر آن از بدن ایشان از جهت
که دست رقیه که با اسماء عدد و ذکر وی خاصه نباشد و بالجماع دارند علمای امت بر کرامت رقیه بغیر کتاب
عدد و اسماء و صفات بدانکه حاصل مقام آن که قرطبی که از مشایخ علمای فقه و حدیث است گفته است
که رقیه یا بر سه قسم است یکی آنکه رقیه کرده باشد کوبی در جانبیت و معلوم نیست معنی او و حجب است اجتناب
از این قسم مباد و در وی شری باشد یا بودی بشکر گردد دوم آنکه کتاب عدد و اسماء دست تمامی و قدس
و این جایز است و اگر تا ثوابش خیر از آن مستحب بود سیوم پنج با اسماء غیر خدا باشد از فرشته و یا بنده صالح
یا معظم مخلوقات مثل عرش و کرسی و این قسم واجب نیست اجتناب از آن و ترک آن اولی است از جهت
انتخاب غیر خدا و اگر متضمن تعظیم مرتبی باشد لازم است اجتناب از آن چنانکه حلفت بغیر خدا و جل گفتند
مسکین عفا الله عنه که تسبیح و توسل که بدوستان خدا و اسمای ایشان می کنند بسبب قرب ایشان بمرگ
حق و درگاه رسول می کنند و اگر تعظیم می کنند ایشان را به همین طریق بندگان خدا و تعظیم رسول میکنند به احتمال
و استبداد این را قیاس بر حلفت بغیر خدا و جل توان کرد بلکه بطریق توسل و تشفع در طریق امیر اکبر
جهان و عوام انسانس کنند حکم صلوة دارد اللهم صل علی محمد و آل محمد و لا یخفی از ربیع رحمة الله علیه نقل است
که گفت پرسیدم امام شافعی را رحمة الله علیه از رقیه گفت لا بأس آن برقی کتاب عدد و بایعوت مرغ را عدد
گفتم یا درست است که رقیه کند اهل کتاب مسلمان را فرمود نعم وقتی که رقیه کند بخیری که معروف است
از کتاب خدا و ذکر الله انتهی و ظاهر آنست که مراد بکتاب عدد قرآن باشد و الا چون در تورات و غیره توفیق
و توفیر واقع شده است اعتماد بر آن توان کرد یا رب مگر معلوم باشد مضمون آن که موافق حق است
و مطابق قرآن امام مالک در موطنی می آورد که ابو بکر رضی الله عنه فرمود یهودیه را که رقیه میکردند
را رضی الله عنهم رقیه کن او را بکتاب خدا و فرمودی گفته است که اختلاف کرده شده است در قول مالک
رحمة الله علیه در رقیه یهود و نصاری مسلم را و بجز قابل است امام شافعی رحمة الله علیه روایت کرده است
این و سبب از مالک که از رقیه یهود و نصاری و غیره و آنچه می نویسد از رقیه مسلمانان علیه السلام گفت نمودن

اما من در قدیم الزمان یعنی بر ... رده است سقیم بیشتر بانی لغو و عام ال
باطل و شکو بنای جاہلیت را تا اثبات تجبیری یابند که حیران می شوند که از رتبهها مشروح نگا
مزلقه انکار که در حیرت می افتند چنانکه از قول زینب امراة ابن مسعود ظاهر می گردد که گفت من بکار کفر
ساعت چشم من از دور بیرون می افتاد و فلان یهودی انسون کرد در دسم بیرون رفت و نیدانند
فساد و بطلان آنست که شارع الزمان نمی فرموده و حکمت و خایده آن نزد اوست و ظاهر
از وسط کفر و شرکت پس بنای که قدم ایشان در مقام صدق یا نیک است از کتاب نمیکنند
اینهارا اگر چه سبب هلاک و زوال حیات قانی گردد و میدانند که سعادت ابد و حیات باقی و احوال ایشان
و ان کومط فظ ایشان حیات دنیا است از مقام استقامت می نهند و در وسط کفر و محصیت می افتند
اعاذنا اللہ من ذلک و در دیار ما انسونی است که آنرا نیست و انصاف بیشع شرف الدین نمی میرد
میکنند که مردم بدان مشوقند و چون نسبت بحضرت بیشع مرقوم می یابند مشغوف تر و مفتون تر میگردند و در
اسماست که تعارف زبان نهند و انتم جناب از ان لازم می
از آنحضرت در باب مروی است خصوصاً در حق بعضی ها و تحقیق میم ماکدر
انسون کنند در چشم رخ و از حر و از غله یعنی ریشها که بر وسط ظاهر شود و در حدیث دیگر آمده است
الا فی نفس لوجه نیست و قدیم که چشم رخ و حر مراد بنفس عین است یعنی چشم رخ و در رویتی
و غیر نیش زهره است از تحریف و مانند آنی و طبع که عین بدن از چنانکه
تخصیص رقیب این آشپاز را که رقیه مخصوص نیست بآنها بلکه جمیع امراض و آلام
بدر و در سحر و در دانه این و امثال آن و فرمود آنحضرت صلوات
نات است در نفس الامرو حق تعالی این خاصیت در بعضی نفوس قرار داده است
سحقان خبر یابد آن خبر چنانکه در سحر و فرموده سحری مطلق القدر سحر
می بود که پیشه سحر می کرد و غلبه می نمود و قضا و قدر را بر آید سبقت می کرد آنرا
بیر حین و در حدیث دیگر آمده است که اگر مردی از اولین بشار
بن برانند که عین حق است و عاقل از سبب و منشا ال اعتراف و بکار بر
صادق برین خبر و در حدیث آن واجب دانسته اند

وصل
در چشم رخ
نیم

این شسته است بگوید که آن از سبب عادی است بان معنی که عاده اسه جاری شده که احداث می کند ضرر را نزد مقابل شخص
 و نظر کردن این معنی می بر وجه استخوان و اما آنکه چیزی از چشم عین می بر لید و میوین می رسد خرم هیچ جانب اثبات و نفی
 نمیتوان کرد و دو جانب محتمل است و بعضی از اصحاب طبایع گفته اند که جوهر لطیفه غیر مرئی منشعب می شود
 از عین و متصل میگردد بمعین و در می آید درون مسامات چشم و می پس پیدای کند باره تفاسی
 پلاک را نزد آن چنانکه پیدای کند پلاک را نزد نوشیدن زرد این محتمل است اما دعوی قطع و خرم خطاست
 و نقل کرده است از بعضی که سبب منسوب بوده اند بعضی می گفتند که چون می نیم من چیزی را که خوش می آید
 مرا می بام حرارتی که بیرون می آید از چشمان من بعضی گفته اند که منبعت می گردد از چشم عین قوت بیکه متصل
 میگردد بمعین که باعث پلاک فساد می گردد مثل ذری که از افنی بلدن می رسد و از بعضی افاسع
 بواسطه فطر تیز زهر می رسد و بالجملة بر مثال تیر چیزی از جانب عین جانب میوین روانه میگردد اگر
 مانعی که حفظ و وقایه و س که کند در میان نبود می رسد و کار گرمی افتد و اگر مانع در میان بود که عبارت از
 حرز و توفد و دعاست و مانند سیرت وصول و نفوذ نیاید و اگر سپهر سخت و قوی بود تواند که کم جانب و س
 برگردد بر مثال تیر محسوس و علاج نوی صلی الله علیه و سلم در این علت را یعنی چشم زنج را بر توفدات بود
 یعنی بآبانی و کلانی که در آن استعاذه است از شر و مثل موزن و فاته و آیه الکرسی و گفته اند که
 بزرگترین رفیقا قرأت فاته و آیه الکرسی و موزن است و از جمله توفدات نوی صلی الله علیه و سلم که در
 احادیث صحیح ثابت شده است اینست اعوذ بکلمات الهدایات التي لا یجاوز من ربها لا فاجر و باسماء الحسنی ما علمت
 نها و ما لم اعلم من شرها طلق و ما یارد من شرها تیزل من السمار و من شر ما یخرج فیها و من شر ما یزنی الاض و من شر ما
 یخرج منها و من شر فتن اللیل و النهار و من شر طوارق العین و النهار الاطراق بطریق یخرج یارحمین از جمله کلماتی
 که در ف چشم زخم بان شود گفتن ماشاء الله لا اله الا الله است و اگر عین کی ترسد بر سیدین غرر
 چشم خود را اللهم بک علیه گوید دفع چشم زخم کند و در حدیث آمده است که عامر بن ربیع سهل ضعیف
 را دید که غسل می کرد و بود وی رضی الله عنه ابیض حسن جسم پس عامر از حسن بدن او تعجب کرد و سخنان
 نمود و گفت و اسد من مثل این پوستی ندیده ام در مردان نه پوست زن مندره سهل در ساعت بستر آمد
 افتاد و بر حضرت علیه السلام رسید فرمود با تهمت می کنند کسی را گفتند عامر را که دیدید بدن او و تحسین کرد پس عامر
 طلسم در رو چشم گرفت فرمود بر وجه می کشد یکی از شما ببرد خود را و فیکه دیدی او را در نظر تو خواب گرفته
 اللهم بک علیه بستر فرمود بپوشی بدن خود را برای سهل بن ضعیف پیش شست عامر روی خود را و بر دود دست

منبعت

زخم

از طلا و نقره و سکه

خود او در نقیصه در کتب این اطراف راجع خود و داخل از راه در قدیمی پستریخت اب را بر سهیل از پس او بر سر
 او پس به شد و رفت همراه مردم گویا به پنج نمری بوی نرسیده بود و در شستن اعضای کیفیتی خاص بیان
 کرده اند و مواجب ایند از این کثیر نقل کرده که در نهایت گفته است بود عادت قوم که چون میرسد چشم زخم
 یکی از کسی می آورد و در قلع آبی نزد عاین پس بر میداشت بکف دست راست خود آب از قلع و مضمضه
 میکرد پستریخت آب در قلع پستریخت روی خود را در قلع پستری در آورد دست چپ را در قلع و
 بر میداشت آب را از قلع و میریخت بر دست راست پستری در آورد دست راست در آب و میریخت
 بر دست چپ پستری در آورد دست چپ و میریخت آب بر مرقی این پستری در آورد دست
 راست را و میریخت بر مرقی پستری در آورد دست چپ را و میریخت آب بر قدم یعنی پستری در آورد
 دست راست را و میریخت بر قدم پستری در آورد دست چپ را و میریخت آب بر زانوئی راست
 پستری در آورد دست راست و میریخت بر زانوئی چپ پستریخت داخل از راه داخل نهاده و قدم بر زمین
 پستریخت آن آب شستل را بر سر میخون از جانب پس به شستل باذن خدا انتهی پوشیده نمائند که این تاثیر
 عادت قوم را ذکر دو طایفه است که نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز میخون کردند و الله اعلم و بر هر قدر
 ستر از راه عقل در نمیتوان یافت قاضی ابوبکر بن العزبی گفته اگر توقف کند درین تشرعی باید گفت که او
 الله و رسول الله نماید کرده است آنرا تجربه و تصدیق نموده معاینه و اگر متعلق توقف کند در بر
 آسانتر است که مقرر است نزد ایشان که بعضی ادویه تاثیر میکنند بقوی خود و کار میکنند به خاصیت خود
 این نیز از این قبیل است و حدیث کبریا و آمین را نیز از این قبیل است مانده آنکه مراد داخل از راه حسیت
 بعضی گفته اند که فرج است قوم را آنکه طرف از راه است آنکه میدان آورسیده است از جانب راست و
 قاضی عیاض گفته که مراد جدا است که متصل است بازار یا مومنم از راه جدا بعضی گفته اند مراد جدا است
 که مقعد از راه است و جماع از سلفه و او داشته اند که آیات قرآن نویسنده و میخون نوشتنند میگویند
 باکی نیست که بنویسند قرآن را و بشوید آنرا و بنویسند و بخوانند و اینجاست که مراد جدا است
 یا شغل بر دیگر اسما و وصفات علما باشد و هوایان و از این عباس رضی الله عنه مرویست که نقل
 در طلق مانده بود یک آیه یا دو آیه را از قرآن فرمود که بنویسند و بشویند و بخوانند و اینجاست که مراد جدا است
 حکایت شیخ امام ابو القاسم قشیری در آیات شفا نیز مودیان معنی است حکایت از ابو عبد الله ماسی مرویست
 که گفت حدیث فرمودم پیشتر خوب سوار در میان بزرگان شفا بود منسوخ چشم زخم زدن بر هر قدر

استی ان اذا خفي تلف شدي او بعد بعد ناجي را گفتند شتر خود را از شتر او نگاه دار بجای گفت او بر شتر
من قدرتی نیست باین این خبر رسید نگامان شد تا ناجی از منزل غایب شد پس عاین بمنزل ناجی آمد
و در شتر وی نگاه کرد شتر مضطرب شد بیفتاد چون در سینه که از چرخ برگشت ناجی را دید کردند که عاین شتر را
چشم زد بیا و چون عاین را دید این رقیه برخواند اسم الله حبس حبس شجر یا ابن شهاب قال بیعت
عین العاین علیه و علی حب الناس ایضا فارجع البصر من تری من فظو ثم ارجع البصر کترت قلب
ایک البصر خاسد و جوهر چون ناجی این دعا بخواند در زمان چشم آن مرد عاین بیرون افتاد از محل خود
و شتر تندرست شد و برخاست و این نیز از رقیه های چشم زخم است و در سوتیب ازین تم اهل کرده است
که گفت و از جمله علاج عین احقر از و جناب اینان و ستر محاسن از کسی که ترسیده می شود از عین و
بخیری که در کند عین را چنانکه بغوی در شرح السنه آورده است که عثمان بن عفان رضی الله عنه دید که
خوش روی را و فرمود سیاه کند فون او را تا از سد بوی چشم و مراد بون کوی است که بد باشد در
زخمندان کودک کذا فی المصاب و پوشیده ماند که در سیاه کردن فون از کودک ستر حال او نیست و طای
آفت که این نیز سری است که خاصیت او دفع ضرر عین است و حکم رقیه دارد و الله اعلم و آنحضرت
در خانه ام سلمه کنیز کی را دید که بروی اثر نظر جن است و لفظی محجن چنین است که جاریه دید که در رو
وی صفت است یعنی صفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم افسون خواند برای این کنیز که بوی نظر جن
از بیجا معلوم میشود که چنان که از آدمی عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظرات جن نیز تر از انسان است
و بعضی از شرح حدیث نظر را تردد ساخته و گفته نظر انس باجن و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت در خانه
ام سلمه در آمد و در روی او کی صفره را دید گفتند که بوی چشم رسیده است فرمود چرا افسون نمیکند او
از عین و گفتند که اصاب عین بجهت اعجاب استی ان می باشد اگر چه بغیر جد باشد و از روی محبت باشد
و از مرد صالح باشد چنانکه از عا مرن بر رویه بسمل بن حنیف و بایر که عاین که خوش آمده است او را چری ساریت
بد عا و تبریک کند و این بمنزل رقیه باشد و امام را بایر که منع کند آنرا که معروف شده است بعضی از مذاهب
مردم و از امام کنه او میت را و اگر فقیر است رزق دهد او آن قدر که قوام شود زیرا که خیر این سخت است
از ضرر بخود که منع می کرد او را عمر رضی الله عنه از مخالطت ناسی شده است از زبان سیر که منع کرده است
اکل او را از حضور جماعت و اختلاف کرده اند علای در وجوب قصاص حدیث قرطبی که از علما نقل شده است
است گفته اگر تلف کند عاین چیزی از خاص من گردد آنرا و اگر کشیده بر دست قصاص حدیث اگر

اگر شود از شخصی چنانکه عادت وی گردد حکم صادر و نووی در روضه گفته که نیت در وی درست و
 کفارت زیرا که مضبوط عام نیت این کار و مخصوص است بعضی ناس در بعضی احوال است و واقع نشده است
 از وی فعلی بلکه نجاصت است و کردی که میرسد از وی تعین نیت در قتل و اهلک زوال حیات و گناه
 حاصل می شود مگر بهی که برساند باطل است نیتی و اقوال مشایخ حنفیه در اینجا معلوم نشد متمسک از ناظران آنکه اگر
 معلوم کنند در اینجا بنویسند و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم رقیه می کرد و دعای کرد برای کافه امراض
 مثل حمی و صرع و ترس و حشمت و بیخوابی و کوم و بجوم و الم و مصایب و احزان و غده و غم
 و شدت و الم و اوجاع و در بدن و فقر و فاقه و دین و حریق و در دندان و جس بول و خراج و رطافت
 و عسر و لاد و تمامه امراض و آلام و سایر نوح و بلا و شداید و تمامه آن رقیه و ادویه و تعاون در کتب
 احادیث مذکور است از اینجا باید جست و همچنین تعرض بعلاج جسمانی با دویچه نیز واقع شده است
 و اتقوا را علی المقصود از این میان ذکر سحر و حکم آن بجهت اشتغال ذی بر قصه یهود در سحر حضرت صلی
 الله علیه و سلم و طول کلام در آن واقع شد و وصل به اصرار سحر فتنون و جادوی کردن و سحر حرام است
 و از کبار است باجماع و گاهی کفر می باشد اگر دوی قوی یا فعلی باشد که موجب کفر بود و تعلیم و تعلم وی
 حرام است و بعضی گفته اند که تعلم دی گویا نیت و دفع سحر از خود بود حرام نیت و سحر اگر در سحر و کس
 کفر نباشد تفرز کرده شود و اگر کفر باشد قتل کرده شود و در قبول توبه وی اختلاف است چنانکه زندق و
 زندق از او گویند که سکر دین و نبوت و خسر و نشر و قیامت باشد و حقیقه سحر اختلاف است بعضی
 گویند که مجرد تخیل و ایهام است و حقیقتی ندارد یعنی آنچه حاصل می شود در سحر از احوال و افعال مجرور و
 خیال است و حقیقتی ندارد و اختیار ابو جعفر استر ابادی از شافیه و ابو بکر رازی از حنفیه و طایفه دیگر
 این است و نووی گفته که صحیح آنست که آنرا حقیقه است و جمهور علما برین اند و کتاب سنت مشهوره
 دلالت دارد برین که کافی المواب و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که فعل نزع آنست که با واقع می شود و بعضی
 عین و قلب حقیقه یا نه کیسه می گویند که دوی تخیل محض است منع میکند آنرا و آنها که قائلند بآنکه ملوا حقیقه است
 اختلاف کرده اند و آنکه ملوا تاثیر است فقط چنانکه تغییر می دهد مزاج را پس نوعی از امراض است یا فتنه می شود
 با حالت چنانکه جاد حیوان میگرد و یا حیوان جاد میگرد و جمهور بر او اند و بعضی می گویند که سحر ثبوت
 و وقوع ندارد و این سخن مکاره و باطل است و کتاب دست بخلاف آن ناطق است و بعضی دیگر میگویند
 که زیاده نیت تاثیر وی بر آنچه در قرآن مجید مذکور است که یفرقون بین المر و زوجه و اگر زبان می بود

وصل
ذکر

ی بود و کسی که آنرا و صحیح آنچه نقل و نقل است که واقع می شود اگر از آن و آیه دلائل ندارد بر من زیاد
غایت آنچه در قصه با رت و دمارت واقع بود همین بود یا زاده هم بوده باشد پس ذکر نکرد آنرا و سحر از جمل
صراحه است که حاصل می شود باطل و اسباب بطریق کتاب و علان از اقام خارق عادت مسامح
است باعتبار ظاهر و کفر و قهر آن را از این منقذ است و شرط است که جنب باشد و اگر جنب از وظای حرام
بلکه با محارم بود اذخل است که تا قبل می گویند که جلال بعضی که بر دست سحره فروغ می چیدند و موسی
علیه السلام آنرا سعی خیال می کرد سحر نبود بلکه بعضی محبت بود و جلال از جرم بود و محشور بقی و در ته آن آتشها
کرده یا در آفتاب گذارسته بودند و بقی چون کم کرد و جنبش در آید و این سخن غریب است و متفق
آنرا در چندین مواضع سحر خوانده و در بعضی مواضع سحر عظیم خوانده و کنده کان آنرا سحر گفته پس
آن برین تویه و تحیل بعد می نماید که آنرا در سحر در قرآن معنی لغوی است که عجب است و حمل بر حقیقه سحر
اذخل است در اعجاز موسی علیه السلام مگر آنکه بنقل صحیح شده باشد که واقع چنین بود و الله اعلم بحقیقه
و بنقل صحیح ثابت شده است که یهود سحر کردند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و تا بر آن در ذات جلیل الهی
الله علیه و سلم ظاهر شده از عروض نسیان و تحیل ضعف قوت جماع و امثال آن و وقوع این حادثه بعد
از رجوع از مدینه بود و در ذی الحجه در آخر سنده سده هجرت بقای این عارضه بقوله چهل روز در مدینه
شش ماه در روایتی یکسال حافظ ابن حجر گفته که این روایت صحیح معتد است و غالباً زود و قوت آن چهل روز بوده
و وجود آثار و بقای آن از اول تا آخر نماند مدید با متذکره کشیده تا شبی نزد عایشه صدیقۀ رضی الله
عنها بودند و عاگرد و بسیار کرد پسر فرمود یا عایشه آگاهی داری تو با آنکه خدا تعالی فتوسه داد را
در آنچه استغفار کردم او را در آن چیز یعنی اجابت کرد آنچه سوال کردم از وی فرمود آید در مرد و شبست یکی
از آن دو نزد من و دیگری نزد پائی من پس گفت یکی از آن دو مرد یا خود را چه حال است این مرد را و در
وی انچسیت گفت مطلوب است یعنی سحر و طلب در لغت بمعنی سحر آید گفت که سحر کرده است او را گفت
بیدار بودی گفت در چه چیز سحر کرده است گفت در شط و مشاط و شط بضم شین شانه و مشاط
بضم میم یا کسی آفت از سر و ریش نشان کردن و در دعای شکوه نخل گفت که آیه نهاده آنرا گفت
و بر سیر در آن بذال محو مفتوحه نام جایی است که در اینجا پنهان کرده بودند و در روایتی سیر روان بافت
که این صحیح تر است پس آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم با چندی از صحابه بران چاه فرمود همین چاه است
که نمودن مرا و آب دی سنج بود که یا خدا در آب کرده اند و مرا می بخشد ای می مثل روش طایفین پس آوردند

می چیدند

یهود سحر کردند
آنحضرت را

اران جاه انرا پختن آمده در صحیح و در روایتی از بخاری آمده که فرمود عایشه رضی الله عنها چسب را مال
 کسی آنرا یا رسول الله و سوا آنکس بکنند که این کار کرده اند فرمود خوشش ندارم که پراکنده کنم بر مردم سر را
 خدا تعالی مرا شفا داد دیگر چه کار دارم که کفاش کنم و شتر انگیزم و در حدیث ابن عباس سینه
 در دلائل النبوة بسند ضعیف آورده یافته در وی و تری یعنی ره گمان در وی یازده کرده و نازلی شد
 سورة الفلق و الفاسس بر آبی که بخواند نذری از آن کشد و میشد و این حد بسند دیگر آورده که فرمود
 آنحضرت علیه السلام علی و عمار را رضی الله عنهما پس یافته طلعه نخل را که در روئے یازده کرده بسته اند
 و در روایتی در فتح اباری ذکر کرده که فرمود آمد مردی و یافت طلعه نخل را در روئے تمثال آنحضرت
 را صلی الله علیه و سلم از نو م ساخته و در روئے سوزنها خلاصه در شته در وی یازده کرده زده پس
 فرود آمد جبرئیل علیه السلام بخود تین بر آبی که بخواند نذری کشد و میشد و بر سوزنی که میکشد بند
 الی تمسکین یافت و حاجتی پدید می شد و آیات این در سوره نیز یازده اند بر آبی که کشد و میشد
 و بعضی از متصوفا گفته اند که سلوک که آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین قضیه مسلک توفیق و تسلیم را
 پروردگار او صبر کرد در طایب و جبرین بلا و چون مادی کرد و ترسید از مادی آن که ضعیف گردد و از
 فنون طاعات و از تمسکات امر دعوت و ابلاغ توجع بجا حق نمود و دعا کرد پس اشارت یافت
 بتدوای و معالجه بعلل جسمی و روحانی روحانی خود این بود که نزل شد بر وی خود تین و جسمی آن بود که
 حجامت کرد در سر مبارک صاحب سفر السعاده گفته است که کسی که از دین ایمان خطی ندارد بر این
 این علاج انکار میکند یعنی گوید که حجامت که کسی از استفراغ است بطلع سحر چه مناسبت دارد و دفع و
 چگونه کند و میگوید که اگر از کفار اظهار چون جالینوس از سطاطلیس نقل کرده ای البته انکار نکردی پس گفته
 که چون ایشان نگار کرده اند لابدی در جسمی و جسمی نخواهد بود و این سخن در فعل آنحضرت اولی و واجب است بعد
 از این اشارت می کند به حقولیت حکمت در دفع حجامت در دفع سحر و میگوید چون ماده سحر مبارک سیر
 یعنی در قوای دماغیه تاثیر کرده چنان تجل نیکو که چیزی که نگرفته است کرده است و در این
 تصرف است از سحر در طبیعت و ماده و موی تا آن ماده بر بطین مقدم دماغ غلب کرد
 و در آن از طبیعت اصلی برکت زیرا که سحر ملب است از تاثیر ارواح خبیثه از جن و شیاطین
 حجاب است و سحر سحر و تاثیرات قوای طبیعی بدن از این تاثیرات یعنی چون تاثیر سحر در بدن روح
 حیوانی است که ماده ای است که بعد از اینضام آن در تحلیف قلب بخاری لطیف بطون و متصفا

گشته حایل قوامی مانع میگردد و تاثير و تصرف سحر مزاج آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و چگونه
که استعمال حجامت در محلی که سحر متضرر شده باشد غایت حکمت و نهایت حسن محالیت باشد و بعضی از متقدمه انکار
کرده اند و وقوع تاثير سحر را در آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گمان برده اند که این موجب انحطاط علو تیره فرعون است
و موجب تشکیک در نزاهت و بر وجهی بوی بان باشد باطلت و موجب عدم و توثق بشریعت است چه احتمال
دارد برین تقدیر که تخنیک کرده باشد که وی میباید جبرئیل را و وی جبرئیل نباشد و خیال کرده که وحی کرده باشد
باشد و نیز اینچنین باشد و تاثير سحر در ناقصان میباشد نه در آیات کامل و این سخن مردود است زیرا که برای تمام
شده است بر صدق و صلی الله علیه و سلم در کجاست نبوت و در آنچه میرسانید از خدا و بر عصمت و بی تبلیغ
و معجزات بابره شامند برای و آنچه متعلق است به بعضی امور دنیا و دین که بسوئت نیست برای آن نیست نیست
برای آن و در این عرض است که چیزی که عارض می شود بشر اشل امراض بعید نیست که تخنیک کرده شود پس
وی در امری از امور دنیا چیزی که که حقیقت نیست مرازا با عصمت او از مانند آن در امور دین لازم نیست
از آنکه وی گمان برد که کرده است چیزی را و حال آنکه نکرده است که جرم کند کردن آن بلکه این سخن غلط است
که خطور میکند و ثبوت ندارد پس باقی نمی ماند برین ملاحظه حجت و بالجملة نقل کرده اند از آنحضرت در بعضی چیزی
از اخبار گفته شده باشد چیزی را بر خلاف چیزی که خبر داده است بدان و اگر گویند که موجب منقضت بشهر
این چنین نیست بلکه ظهور تاثير سحر در وی صلی الله علیه و سلم از دلائل نبوت و صدق او است زیرا که گفته اند
اوهما سحر میخوانند و متضرر است که سحر در سحر تاثير میکند و اطباء تاثير سحر در وی ایستادگی است و قول
این که تاثير سحر مخصوص ناقصان است کلیه نیست شاید که در کاملان نیز بجهت مصلحتی و قوی ظاهر گردد و احاطه
درین باب صحیح آمده و قابل انکار نیستند و الله اعلم و بدانکه رقیه و تونیزات نبوی صلی الله علیه و سلم بسیار است
استیفار آن از طاعت کتاب و کاتب حروف بیرون است از جهت اول بر تعداد امراض محال گفتا کرده باشد
اما طبع بزرگ آنها یکباره نیا سوده قرار بدان نیست که جمله از آنچه ابتلا بدان کثیر الوقوع است نیز کاتبین است
مذکور گردد و بالله التوفیق و از آنجمله است شهر و اکثر رقیه عین است و رقیه های این هم بسیار است بزرگترین
رقیه برای این و تمامه بلایا و امراض و آفات قرات فاتحه است و معوذتین آیه الکرسی است و این
و حکا که از مذهب الباس رب الناس اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاک شفاء لا یغادرهما کلمه
دعوات آنحضرت بود بر جمع امراض و آلام و اوجاع و از آنجمله اعوذ بکلمات الله التامات بر غصه و
او ستر عباده و من نزلت الشیاطین من ان تجفرون و از آنجمله اللهم انی اعوذ بک لوجه الکریم و بکلمات التامات من

عبدک و لم یکن احد من خلق الله فی حاکم عدل فی قضاء کلت کل اسم مولک سمیت بر نفک او از لسته فی
 کلا و عذره احد اسم خلقک و استشرت بر بنی علم الغیب عذک ان یجعل القرآن العظیم بريح قلبی و نور صدری
 و جلاله عزی و ذاب همی دور کند خدا یتعالی خزن و هم او را بیاورد در بدل آن فرج و کشاد و از این عباس
 رضی الله عنهما آمده فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر که لازم گردد استغفار را بگرداند خدا یتعالی
 او را از بر هم فرج و از بر ضیق نخرج و رزق دهد او را از آنجا که گمان ندارد و نیز از این عباس رضی الله عنهما
 آمده گفت کسیکه بسیار شود هموم وی باید که بسیار گوید لا حول و لا قوة الا بالله و در صحیحین آمده که
 کثره است از کثره بهشت و ترند آدرده که وی بانی است از ابواب جنة و در بعضی آثار آمده که
 فرود می آید سیح فرشته از آسمان بر بنی و در لا حول و لا قوة الا بالله و شیخ گفته اند که نیست هیچ چیز
 اعون بر عمل ازین بکار آمده که هر که بخواند آیت الکرسی و خواتیم سوره بقره نزد کرب فریاد رسانی
 کند او را خدا یتعالی و در حدیث سعد بن سب و قاص آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدستی
 راستی بر این من میدانم کلید را که گوید آنرا که کرب بگویم که کثرت دهد او را خدا یتعالی از این آن کلید بر آدم
 و نس است که خدا که در ظلمات لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین و نزد ترمذی آمده است که
 فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا کنند بآن مرد مسلمان در هم چیزی بگویم که سبجانه کرده شود مراد او در
 روایتی آمده اسالک تمام العافیة و اسالک دوام العافیة و اسالک انکرا علی العافیة اسالک النبی عن النبی
 و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم رقیه فقر روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آمد مردی نزد رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم و گفت یا رسول الله ایت داد و دو گردانید دنیا از من فرمود کجائی تو از صلوٰة ملائکه و تسبیح
 خلایق که بوی داد می شود اینان را رزق بگو نزد طلوع فجر سبحان الله و حمده سبحان الله العظیم
 بحمده استغفر الله صد بار بی آید ترا دنیا خوار و رام پس رفت آن مرد و درنگ کرد مدتی و باز آمد و گفت
 یا رسول الله در وی آورد بمن دنیا چند آنکه میدانم که نمی توانم آنرا و این کلید را در سلسله کرده میان نماز
 سنت خود و فرض خود میخواند و اگر ختم کند یا حی لا حول و لا قوة الا بالله چنانکه در حدیث آمده است موجب
 جمیع گناهان گردد و این سبب رحمت رزق است و ولید استغفار است زیرا که محاسن موجب
 ضیق رزق هم و غم است چنانکه گذشت و اینجا بدوی است که با کیمیای منشای نام است و محراب است
 بعد از سلام نماز حمدش از آنکه بگرداند باها را از دشتی که در تشنه نهاده است بخواند فاتحه الکتاب
 اینست بار و اقل بود احدی گفت بار و قل اعوذ برب العلیی گفت بار و قل اعوذ برب العالیی گفت بار

من انظر كل بس ارام يافت دردی که حضرت فاطمه است و در روایتی گفته که از غریبی که شایع و ذلیل است
 از سخنان محبت طبری امام مقام التحلیل بگردد و دیدم او را که کرد بار بار و نهاد دست خود را بر سر شش که درد
 میکرد دندان وی و پرسید از وی نام او را و نام مادر او و پرسید از مدتی که میخواهد که درد نکند در آن مدت
 دندان وی یعنی گفت در چند ساله تر از بندهم پس میگوید آن شخص نجابی است سال یا نه سال
 شش و ترا یعنی عدد طاق پس برینداشت دست خود را اگر آنکه ساکن شد الم وی و مکتب میکرد
 مدت مذکوره که در دینی کرد و این امر شایع و مشتهر است از وی اینتی اما هیچ دعای معین ذکر نکرد و ظاهراً
 همین دعا ما شور مذکور خواهد بود یا توجهی کرد و از ریش خود دعای می خواند و الله اعلم بحقیقه الحال
 و گفت صاحب بواسیر و از آنچه تجربه کرده شده است که بنویسد بر رخساری که در حالت درد است بسم
 الرحمن الرحیم قل هو الله انشاکم و جعل لکم السمع و الابصار و الا فئدة قليلا ما تشکرون یا اگر خواند بنویسد
 ولا ما سکن فی اللیل و النهار و هو السميع العليم رقیه البول روائه کرده است فاسی از ابی الدرداء که آمد او را
 مردی و گفت پیدا و را محبوبش شده است بول و رسیده است او را حصاة البول پس تعلیم کرد او را بول
 رضی الله عنه رقیه کشیده بود از رسول خدا صلی الله علیه و سلم ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک امرک فی
 السماء و الارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمک فی الارض و اغفر لنا ذلنا و خطایانا انت رب الطینین انزل شفای
 من شفایک و رحمتک من رحمک علی هذا الوضع فیسر و امر کرد او را که رقیه کند او را باین دعای قیه کرد بوی باشد
 و این رقیه در شکوی عام که برای هر مرض کنند نیز آمده است از حدیث ابی داود و رقیه الحی روائه است
 از انس رضی الله عنه گفت در آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر عایشه رضی الله عنها و وی زنده بود و در شام
 میکرد تب را فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم دشنام مکن تب را که وی مورت و یکبار اگر خواهی یا مورت ترا
 کلمات که چون بگویی آن کلمات را بر دهنه خود یا بپاشی بر سر خود یا بر سر مریض یا بر سر خود مگر الله ارحم جلد
 برقی و عظیم الذی من شد الحرق یا ام طهرم ان کنتم امنتم بالله العظیم فلا تصدعی الراض اولادکم
 اللهم ولا تأکلی اللحم ولا تشربی الدم و تخولی غنی الی من اتخذ مع الله لها اخر گفت عایشه رضی الله عنها پس گفت
 این کلمات را که آموخت مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس رفت تب از من صاحب بواسیر بگوید بحسب این رقیه
 چنانکه دیدم من خطایش خود و لفظ او اینست اللهم ارحم عظمی الرقی و جلدی الرقی و اعوذ بک من حرقه
 الحرق یا ام طهرم ان کنتم امنتم بالله و اليوم الاخر فلا تأکلی اللحم ولا تشربی الدم ولا تقوری علم القدر و لا
 الی من یزعم ان مع الله لها اخر فانی استشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسول و یوسف

رقیه رسول

رقیه تب

چی شاذ چنانچه در زنده است . لعلی بر سه مدقه لطیف بسم العزیز بسم العزیز بسم الله
ویر بر روزیک مدقه را و بیند از آنرا در دهن و فرو برد بآب و در کتاب قرآن و شرب آن برای شفا از
نقصی است چنانکه گذشت و از این الحاح در مدخل ذکر کرده که شیخ ابو محمد مرغانی همیشه می نوشت
اوراق برای حمی و جز آن و میگذاشت بر در زانو پس هر که می بود بوسه الی می گرفت مدقه را از آن و
استعمال می کرد و شفای یافت باذن الله و جل و می بود مکتوب از لی لم یزل ولا یزال یزلی الزوال و

لا یزال ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و منزلی من القرآن ما یوسفه و رحمة للمومنین رقیه خراج نفثه خا
ریش و دمیگی بر روی پوست صاحب زاد المعانی گفته که بنویسد بروی این آیه را و یا لکن عن الجمال
نقل یسفا زبانی فیذرا فاعا صفضا لاتی فیها عوجا دلا اما عجوبت رقیه عسر ولادت و از آنچه
بحرست عسر ولادت را چتر است که روایه کرده شده است از عبد الله بن امام احمد حنبل گفت
دیدم پدر خود را می نوشت و قتی که دشواری شد بر زن ولادت در جام حنید یا چیزی لطیف حدیث من عیال
لا اله الا الله الحکم الحکیم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین کانیم یوم یوم فی ما یوعدون لم یزل
ساعتی من التهار کانیم یوم یوم نهالم لم یسفا الا عشیة او یسفا خلا ل گفت که خبر دلا ما را ابو بکر مرزی که آمد امام
را مرد و گفت یا ابا عبد الله بنویس چیزی مرزی را که سخت شده است بروی ولادت در روز گفت بگو مرزا که
بیا در جام واسع در عفران را گفت خلا ل دیدم او را که می نوشت بید کسی را و در مدخل گفته که بنویس

جدیدا خرج ایها الولد من لطن ضیق الی سوت بذه الدنیا اخرج بقدره الذی جعلک فی قرار کین الی قدر
لوانزلنا هذا القرآن علی جبل لرایة الی اخر السورة و منزلی من القرآن ما یوسفه و رحمة للمومنین
زن و بیفتند بر روی خود گفته است شیخ مرغانی که گرفته ام این بقیده از بعضی بزرگان و نوشته آنرا
احدی را اگر رستگاری یافت در ساعت بفضل خدا و روایه کرده شده است از ابن عباس رضی الله عنهما گفته
گذشت عیسی علیه السلام بر زنی و حال آنکه معترض بر این افتاده بود یک در شکم وی پس گفت آن زن ای کلام
عاکن برای من که خلاص گرداند مرا از این محنت که من در آنم پس گفت عیسی علیه السلام یا خانی
نخلص النفس من نفس و یا محج النفس من النفس خلتها پس انداخت آن زن و ولید او برخاست گفت شیخ
مرغانی پس چون دشواری کرد بر زن ولادت بنویس این را برای وی رقیه راعف و از آنچه خوب
جرا می راعف آنکه نوشته شود بر جبهه معروف و قبل یا راضی یا سارا
و الامرو جایز نیست کتابه آن بخون راعف چنانکه بعضی جاهل گفته اند که خون محسوس

ایضا
در کتاب
ایضا

در کتاب
ایضا

برای برادر

پس جایز نیست که نوشته شود بوی کلام خدا رقیه بر آبی بر دو دبله از ابان بن عثمان از پدرش رضی الله عنهما روایت کرده اند
 که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمود کسیکه گوید بسم الله الذی لا یضرع اسمہ شیئی فی الارض ولا فی السماء
 و هو السميع العليم سه بار وقت شام نرسد او پنج بلائی ناگهانی تا آنکه صبح کند و کسیکه گوید آنرا وقت صبح نرسد او را
 بلائی ناگهانی تا شام کند گفت راوی پس رسید ابان بن عثمان را خالچ پس نظیر کرد و در آن
 آن کسی که شنیده بود از روی حدیث بطریق تعجب و انکار پس گفت ای ایاچه نظر میکنی به سوسه من بخدا
 سوگند دروغ بر بسته ام عثمان و نه دروغ بسته است عثمان بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و لیکن امروز که رسید
 است مرا آنچه رسیده است بسبب آنکه عصیان کردم من پس فراموش کردم که بخواهم آنرا رواه ابو داود و ترمذی
 و قال حدیث حسن صحیح رقیه که حاصل کرد و بسم معافات از بغداد و بلا روایه است از انس بن مالک
 که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسیکه گوید بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عشر مرتبه
 پاک گردانیده می شود از گناهان پنج روزی که زانیده است او را مادر و غایت داده می شود از بغداد و بلا از انبیا
 دنیا که جنون و جذام و برص و یخ از آنهاست و ترمذی از ابی هریره آورد که فرمود رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم بسیار گوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم زیرا که کنز جنت است گفت کجای کسیکه گوید لا حول و لا قوة
 الا بالله و لا طای من الله الا به و در گرداند از روی خدا تعالی بخت باب از ضرر که از نای آن فقر است و
 روایت کرده است طبرانی از ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال لا حول و لا قوة الا بالله
 کان دوار من تحت و سبعین دارا یسبرها لهم و در حدیثی دیگر آمده از ابو موسی کسیکه گوید لا حول و لا قوة الا بالله
 هر روز صد بار نرسد او را فقر بگذراند و نیز آمده است کسیکه دزدک کند بروی زندق باید که بسیار گوید لا حول
 و لا قوة الا بالله و از امام جعفر بن امام محمد باقر از پدرش از علی بن ابی طالب رضی الله عنهم جمیع آمده
 که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است کسیکه گوید هر روز شب لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
 از فقر و انس از دشت قبر و کشته شود بروی باب غناد که ده شود در بهشت و بعضی روایات این حدیث
 گفته اند اگر حلت کنند برای این حدیث تا چهل بار باشد ذکر کرده است این را عصبه الحی در کتاب
 الطب النبوی رقیه در طعام روایت کرده است بخاری در تاریخ خود از عبد الله بن سعود رضی الله عنهما کسیکه
 گوید بیگانی که جهاده شود طعام بسم الله خیر الاسماء فی الارض و السماء لا یضرع اسمہ و الله اعلم فی حقته
 و شفاء ضرر نکند او را هیچ چیز رقیه ام العصیان از امیر المومنین علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم هر که زانیده شود او را فرزند پس از آن گوید در گوش راست و اقامت در گوش چپ

برادر و اول
 قوة الا بالله

تا حضرت

نفع وی و چون ظاهر شد فی الحال گو یا جاری شد مجرب کذب اینجه اطلاق کرده شد بدوی تصدیق نبی
 و بعضی ملاحظه اعتراض کرده اند در اینجا گفته که غسل مسهل است پس چگونه فرموده شود مرکبی را که کثرت
 و در اسهال و حجاب داده شده است که این سخن صادر از جهل است از قایل آن مصدوق بل کذب و با عالم
 محیط باطله است زیرا که اتفاق دارند اطباء که مرض واحد مختلف می شود علاج و باختلاف سن و عادت
 و زمان و غذای مالوف و تدبیر و قوت طبیعت و اسهال حادث میگرد و گاهی از ناکوار افتادن طعام
 که ناشی می گردد از بد بعضی و اتفاق دارند که علاج این تبرک طبیعت با قفل دست پس اگر محتاج است
 به مسهل امداد و اعانت کرده شود بآن مادم که در طبع قوت است و گو این مرد استطلاق بطبیعی از بد
 بود پس وصف کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مراد را غسل بر دفع فضول که جمع شده بودند در نواحی معده اند
 اخلاط مزاج که منع میکند استقرار غذا و معده در ریشهها و برزاست چون می چسبد بوی اخلاط
 مزاج فاسد میگردد و معده را و فاسد میگردد غذای را که واصل می گردد بوی پس دوا آن است
 چیزی باشد که جلاد و پاک گرداند آن اخلاط را و نیست چیزی نافع تر درین باب از غسل مخصوص
 اگر آینه شود آب گرم و در تکرار امر با شامیدن غسل نکته طبیعت است چه دوا می باید که آن را مقدر
 و کثرتی بحسب حال مرض باشد تا اگر از آن فاسد آید بکلی مرض را از این نگرداند و اگر از آن زیاده کثیر قوی را قطع
 گرداند و مرض را زیاده کند و ضرری دیگر پیدا گردد و چون در بر نوبتی چندان غسل ندادی که مقاوم مرض
 شدی لاجرم اطلاق زیاده میشود و امر با عادت شرب غسل می کرد تا بحدی خویش رسید لاجرم فرمود
 صدق الله و کذب بطبیعی آنجیک عبارت است از کثرت ماده فاسده و چون در آخر آن قدر دادند که
 در اخراج ماده و دفع مرض کافی و دانی بود نفع آن ظاهر شد پس قول وی صلی الله علیه و سلم کذب بطبیعی آنجیک
 اشارت است بآنکه این دوا نافع است و بقادر است از جهت تصور دوا در شفا بلکه از جهت کثرت ماده
 فاسده است پس اینجه امر کرد بمعاودت شرب غسل از برای استفراغ و بعضی گفته اند که غسل
 جریان میکند شتاب بسبب عروق و نافذ می گردد باو می اکثر غذا و او را میکند بولی را پس قافض میگردد
 و گاهی باقی می ماند در معده پس برمی انگیزد معده را وی کرد او را تا آنکه دفع میکند طعام را و اسهال
 میدهد بطبع را پس انکار وصف غسل با اسهال مطلق از تصور عقل منکر است و بعضی گفت اند
 در وصف کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل را برای این مسهل چهار قول است یکی حل آن
 شفا و این اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بقول خود صدق الله فی قولی شفا و لئیس پس چون

تنبیه کرد برین حکمت تلقی کرد و از ان قبول پس شفا داده شد از آنکه صد ثانی آنکه وصف مذکور است از بعض
 عادت بشاید بود و در تدوی بعسل در جمیع امراض ثالث آنکه اسهال از میضه بود چنانکه گذشت
 رابع آنکه احتمال دارد که امر بطبع عسل بود پیش از شرب زیرا که وی عقد می کند بطبع را پس شاید که سخت
 به طبع خود و قول ثانی و رابع ضعیف اند و تأیید میکند قول اول را حدیث این مسعود علیکم بالشفاء بعسل
 و القلین اخرجه ابن ماجه و الحاکم مرفوعاً و اخرجه ابن ابی شیبہ و الحاکم موقوفاً و رجاء رجال الصحیح و
 از ابی یونس علی کرم وجهه آمده است که فرمود چون آشکارا کند و در روایتی چون طلب کند شفا را که می باز
 شما باید که طلب سبب کند از زن خود از مهرش چیزی بخرد بان عسل و بنویسد آتی از کتاب بدر کاف و شویدر آنرا
 آب با سماں و خلط کند با عسل شفا دهد خدا تعالی ادراد بعضی علما در توحید آن گفته اند که حق تعالی فرموده
 و انزل من القرآن ما هو شفا و فرموده و انزلنا من السماء ماء مبارکاً و جای دیگر ما طهره و فرموده فان لم یکن کم عن
 شئ من نفا فکله من شئ مما یعنی اگر بدین زن شمارا بخوشی نفسی خود چیزی از مهر خود پس بخورید از خوشتر گوشت
 و فرمود در عسل فیه شفا لانس پس چون اینها سبب شفا جمع کرد و امید حصول آن بفضل خدا غالب آید
 و هو ان فی اللهم اشفا شفا عاجلاً بحی القرآن العظیم و بکرتیک الکلم اللهم صل وسلم علیہ و صل در تفسیر روای
 از تحف صلا الله علیه و سلم تفسیر است برت الروای بر تحقیق و تشدید بر آورده و تشدید برای مبالغه است
 و روای بضم را و سکون همزه ایچ بهینه شخصی در خواب و بیان حقیقه روای بر طریقه تشکیل و حکما در شرح شکا
 کرده شده است اینجا بخبر بر طریقه محدثین در کتاب مواب وارد شده ذکر کرده می آید قاضی ابوالحسن
 که از اعظم علمای مالکیه است گفته که روای او را کاتی است که بیدار می کند خدا تعالی در دلی بنده بر دست ملک
 شیطان بحقایق آن یا تغییرات آن و حاکم و عیسی روایت کرده اند که ملاقات کرد عمر علی را رضی الله عنه گفت
 یا اباالحسن مردمی بیدار و پس بعضی از آن صادق می آید و بعضی کاذب می افتد گفت نعم شنیدم رسول خدا
 اصلی الله علیه و سلم میگفت هیچ عبده اند که خواب میکند پس بر میگردد خواب بگو آنکه بیدار می گردد بیان خوش
 آن روای است که صادق نمی آید و آنکه بیدار می شود پلانی عرش کاذب می آید و ذی این حدیث را
 صحیح نمیدانند و این اقیم حدیث آورده که روایای مؤمن کلامی است که میکنند او را بروردگار تعالی تقدیر
 و حکم ترمذی گفته که بعضی از اهل تفسیر در قول حق تعالی ما کان فی شران لکله الله الا و حیاً او مع و کلها
 گفته اند من و احباب ای فی النام و روایای انبیا صلوات الله و سلامه علیهم می است بخلاف غیر آن
 و جمعی و آید از اخلاقی زیرا که وی محروس است بخلاف روای غیر انبیا که گاهی حاضر میگردد و او را شیطان

بنا

و صل
 تفسیر

بنا
 در بیان این حدیث

و در بخاری از حضرت انس آمده که رویای حسن از مرد صالح بخود دست از چهل و شش جزو از نبوت و گفته اند که مرد آن
 رویای صالحین است و اگر نه مرد صالح می بیند گاهی اصفا را و لیکن نادر است از جهت قلت فکر شیطان
 از صلی بخلاف غیر صالح که صدق در وی نادر است از جهت غلبه تسلط شیطان بر ایشان و در یخب اشکال
 کرده اند که بودن رویا جزو نبوت چه معنی دارد و حال آنکه نبوت منقطع گشت بموت نبی صلی الله علیه و سلم
 و جواب داده اند که اگر از نبی است صلی الله علیه و سلم پس جز است از اجزای نبوت حقیقا و اگر از غیر نبی است پس جز است
 از اجزای نبوت بر سبب مجاز باعتبار تشبیه رویا به نبوت از انحاء علم و بعضی گفته اند که مرد جزو از علم نبوت است و نبوت
 اگر منقطع شد علم او باقی است و از امام مالک پرسیدند که آیا تغییر کننده رویا را برگشتن از نبوت باز می کند بعد از آن گفت
 مرد جزو از النبوة مراد وی همان تشبیه رویا است به نبوت از جهت اطلاع بر بعضی غیوب بعضی گفته اند که جزو نبوت
 مستلزم نبوت نبوت و صف کل را و کیسکه میگوید استشهد ان لا اله الا الله با و از بلند میگویند او را مودن این سخن
 حق است باعتبار معقول زیرا که جزو غیر کل است و نبوت مجموع این اجزاء است و هر جزو نبوت نیست
 و این ظاهر است و لیکن فضل او آنست که در نبوت داخل است و نبوت عبارت است از مجموع آن
 اجزاء فاقم و در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم با ستم
 نمی ماند بعد از من بیشتر است مگر رویا و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما نزد مسلم و ابی داود آمده که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم برداشت پیرده خانه را و سر مبارک او بستم بود بعضا به در مرضی گرفت ازین عالم و مردم
 صف بست ایستاده بودند در پس ابی بکر رضی الله عنه و گفت ایها الناس باقی ماند از میراث نبوت مگر رویا
 صالح که می بیند از اسلام یادیده می شود برای او و تغییر میراث باعتبار غالب است و الا بعضی رویا سزاوار
 می باشد و صادق هم می نماید حق تعالی آنرا بر اسم بجهت رقی یا استعداد کند بر اسم جزو است که
 واقع خواهد شد پیش از آن که واقع شود قاضی ابوبکر بن ابی تراب گفته که اجزای نبوت نیداند حقیقه آنرا اگر
 ملک یابی و آنچه اراده کرده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم همین مقدار است که رویای جزوی از اجزای
 نبوت فی الجمله زیرا که در وی اطلاع بر غیبی از غیوب بوجهی از وجه اما تفصیل نسبت مخصوص است
 بموت او در جزو نبوت و امام رازی رحمه الله علیه گفته است که لازم است عالم را که بدانند هر چیزی را جمله و
 تفصیلا و تحقیق گردانیده است حق تعالی مرر عالم را حدی که واقف است نزد آن پس بعضی از آن چیز
 است که دانسته می شود مراد بان جمله و تفصیلا و بعضی از آن آنست که دانسته می شود جمله و تفصیلا و دریا ازین
 قبیل است و در حدیث نیز روایات مختلف آمده و در بعضی جزو من خمسة و اربعین و در بعضی جزو من سبعین و در

رویا اصدق کلمه حدیث و در اعتبار صدق قول در صدق رویا ظاهر است چه هر که صدق میوزد در روشن میگوید
 دل او و قوت می پذیرد و در آنکه او و متعش میگردد معانی بر وجه صحت و سداد و هر که سیدار است و
 صحیح و سالم است خواب و نیز بخیل خواب بود بخلاف کاذب و مخلط که فاسد و مغلط است قلب او پس
 نیست مگر کاذب و اضغاث امیان می بیند صادق غیر صحیح و کاذب صحیح و لیکن اکثر اغلب بخیان است که
 گفته شد و نیز در حدیث آمده که چون بیند یکی از شما در خواب چیزی را که دوست میدارد آنرا پس آنرا بخرد
 و باید که محمد گوید خدای را عزوجل و تحریف کند آن و اگر چیزی بیند که ناخوش دارد آنرا پس از شیطان است
 و باید که استعاذه کند بخدا از شر آن و ذکر نکند آنرا نزد کسی و ضرر نمیکند رواه البخاری
 و در روایت مسلم آمده که خواب بد از شیطان است و خرنده کسی را بآن و باید که تعفت کند بجان و دست
 سباز و تعوذ کند از شیطان و در روایت دیگر آمده که بخشد از پهلوی پهلوی دیگر و در روایت دیگر آمده
 که نماز کند و تحریف نکند آن کبر حسیب لبیب را و در روایتی که عالم ناخبر را و بخاند آیه انکسای را و نیز آمده است
 که رویا برای پرنده است یعنی اعتبار ندارد و واقع نمی شود تا آنکه تعبیر کرده نشود و چون تعبیر کرده شود واقع
 می گردد و نیز آمده است که رویا مراد اول کسی راست که تعبیر کند یعنی بر وجه نخست تعبیر کرده شود همان شود
 و این حدیث ضعیف است و با وجود این مراد آن خواب بود که معبر عالم باشد و خواب کند در تعبیر و اگر خواب کند
 بپرسد دیگری آنکه اقا و باید که تعبیر بخیر کند و تا تواند حمل بر انجانب کند از عایشه رضی الله عنها آمده است
 گفت زنی نزد آنحضرت آمد صلی الله علیه و سلم و عرض کرد زوج من غایب است و گدشته است مرا حال در خواب
 می بینم که ستون خانه شکسته است و زائده ام که در کار چشم فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم باز آید مرد تو
 از ان الله تعالی صحیح سالم و بزای تو غلام نیکو کار را و این زن یکبار دیگر آمد و آنحضرت را در خانه نیافت
 و من قصه خواب او را پرسیدم پس گفت خواب خود را و گفتم من در تعبیر خواب و اگر این خواب تو
 راست است بمیر و زوج تو و بزای تو غلام بد کار را پس نشست آن زن و گریه می کرد پس مرد را و خل
 علی الله علیه و سلم و فرمود باز مان ای عایشه و بخیل کن چون تعبیر کنی خواب سلمانی را تعبیر کنی بخیر و حمل کنی
 بر آن زیرا که رویا واقع می شود بر آنچه تعبیر کرده شود بدان و نیز آمده است که معبر پیش از تعبیر گوید خیر لنا
 و شر لنا بعد از آن تعبیر کند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز اینچنین میکرد و گفته اند که از ادب عیاران است
 که تعبیر کنند خواب را از طلوع شمس و نزد غروب آفتاب آنرا نزد آن در شب امن چنین آورده
 است صاحب مواب و در جبهش ظاهر نیست و حدیثی هم درین باب نقل کرده و اگر گویند که

در خواب

میرسد

این اوقات اند که نماز در آنها ده است پس وقت استقام باید زد و در نزد زوال اشک است
 مردود و صبح در لیل صحت و تحقیق ثابت شده است در حدیث صحیح که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون
 از نماز بیدار می گشت می پرسید از صحابه یا آمده است هیچ کی از شما خوابی شب بیدار می گشتی که بگوید که از
 خوابی که دیده بود و تعبیر می کردی صلی الله علیه و سلم و بخاری در صحیح خود باین عهد کرده بعنوان باب تعبیر خواب
 صلوة الصبح یکی این پیش از طلوع آفتاب است و من از تعبیر در وقت طلوع موقوف است بر دلیل و دلیل بر آن
 که است نماز در آن اوقات غایت در عبارت موافق باقی واقعت و آنکه بعضی گفته اند که مستحب آنست
 تعبیر کند بعد طلوع شمس تا زنی از عصر تا قبل غروب حدیث مذکور رد میکند بر آن و در وجه اول آنحضرت
 از صحابه روایت رویا آن گفته اند که آنحضرت منتظر شربت فتح که بود میخواست که از جای ظاهر شود معلوم است
 که این معنی را که می گویند و ظاهر آنست که مقصود از سوال مذکور توفت حال صحابه که سلوک هر مستحب
 و تدبیر آن چه باید کرد و شایع طاعت که معاملات مریدان و اوقات ایشان را میسرند و

همین سنت خواهد بود و الله اعلم و بعضی علماء گفته اند که تعبیر رویا نزد صلوة صبح اولی و اقرب نسبت باوقات دیگر
 از جهت حفظ صاحب رویا و یا بسبب قرب عهد بان و گاهی عارض می گردد فسیان از جهت حضور ذی
 در آن وقت بجهت طیب هوا و نورانیت قلب و قلت شغل و بی بکارت در امور معاش و از جمله آداب
 رایج آنست که صادق الهی باشد و بر دهنو بخشد و بر پهلوار است چنانکه سنت است در فتن و بخواند
 وقت پنجشنبه سوره و الشمس و الليل و التین و سوره اخلاص و معوذتین و بگوید اللهم انی اعوذ

از خوابهای
 آنست

سعی الاحلام و استیجاب من تلاعب الشیطان فی الیقظ و المنام اللهم انی اسألك رویا صالحه و صلوة
 حافظه غیر ممیسة اللهم انی فی سامی ما احب و باید که عرض نکند بر دشمن و جابل تا بطلت چهل
 بر جانب غیر خیر حمل نکند و تمام رویا منمحر در دو قسم است یکی اضافات احلام و آن خوابهای پریشان
 کاذب چنانکه کسی را بیدار سه خیالهای فاسد پریشانی در خاطر می گردد و ضعف در لغت بعضی
 فاشاک در بر آید و فی الصراح ضعف دسته کیه و آینه خشک و تراضافات احلام خوابها
 ضعف الحدیث و آینه سخن و احلام جمع حلم بعض خواب که باغ میزد و این قسم رویا معتبر نیست و تعبیر ندارد
 و گاهی بجهت تلاعب شیطان است مانند و کس که داند زاری را و مخور و سازد مسلمان را چنانکه کسی
 که بریده شده است سر او را و در پی آن می رود یا مرده است یا در جانی بود که افتاده و غلط
 اندازد از این روایت کرده است مثلاً از جابر رضی الله عنه که اعوانی آمد و گفت یا رسول الله و جابر

می بینم که سر من بریده شده است و من در پی آن میروم پس من گفتم که او را آنحضرت گفت خرنده بگفت طاعت
 تو در نماز و چنانکه بینید که فرشته امر میکند او را بفعل حرام و مانند آن از مجال یا هر چه در بیدار از حدیث نفس و
 آرزوی محال و در همان راه خواب می بیند یا آنچه غالب است بر مزاج او از بلغم یا صفرا یا دم یا سودا مثل او
 آن چیزی در خواب می بیند چنانکه بلغمی آب یا میند و صفراوی آتش و رنگهای زرد و میند و موی رنگهای سرخ میند
 و سوداوی دود و آنچه چیزی سیاه میند و اشال آن قسم دوم روای صادق است مثل روای انبیاء و تابعین
 از صالحین گاهی غیر ایشان را نیز بر سبیل نذرت اتفاق می افتد و در اینجا دو عبارت روای صادق و در روای صالحین
 و ظاهر آنست که هر دو یک معنی و بعضی فرق کنند که صادق آنرا راست باشد و صالحی آنکه موافق مقصود چیست خواه
 نماید و این در روای انبیاء و صالحین نسبت با خود نذرت کی باشد و اما نسبت با موردی یا بحسب ظاهر در خواه نیستند
 چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز احد دید که کادان را زخم میکند و در شمشیر خود دید که رخنه افتاده است
 تغییر کرده و بقره را با نوحه رسید اصحاب او را در آن روز و رخنه شمشیر بگشته شدن مرد از اهل بیت وی یعنی
 حضرت حمزه رضی الله عنه بن عبد المطلب بعد از آن عاقبت مرتعیان راست و نفع و نصرت بر خلائق اجمعین
 و مردم همه بر سه قسم اند مستور الحال و غالب بر ایشان استوار صدق و کذب است و فسق و غالب بر ایشان
 اخلاص است و ناماست بر ایشان صدق و کذب صدق ایشان بغایت نادر است و از بعضی کفار صادق
 نیز می افتد چنانکه روای صاحبی السجی با یوسف علیه السلام و روای حکایان غیر ذلک و در حدیث آمده است
 که اصدق بلویا با اسحار و ذکر کرده اند بعضی علما که روای اول یل در رنگ می افتد تا و یل آن و از
 نصف ثانی تفاوت اجزای او و شتاب و اسرع از همه روای است خصوصاً نزد طلوع محبت از
 امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده که اسرع روای در تا و یل روای قلیوله است و از محمد بن سیرین
 نقل کرده اند که گفت روای تبارش روای یل است و ف او حکم مردان دارند و بعضی گفته اند که زن
 چون چیزی بیند که نه اهل آنست آن روای زوج است و همچنین روای عبد برای سید او همچنین روای
 طفل برای پدر و مادر است و الله اعلم و اصل روایا تغییر که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 مروی است بسیار است از آنکه روایت بس و تغییر آن علم بخاری از حدیث ابن عمر آورده که گفت
 بشنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمود در آتش آن که من در خواب بودم آورده شد نزد من قرص
 شمشیر پس نوشیدم از آن شمشیر تا آنکه می بینم شیرینی را که بیرون می آید از ناخن من در روایتی
 نوشیدم شمشیر را تا آنکه می بینم آنرا که روان می گردد در گهای من من گشت پستردم و آنچه زیاد مانده

و این روای

چند

از آن مخرج راجحه صحیح پس چه تا ویلی

آنحضرت صلی الله علیه و سلم بن راجحه اعتبار بخیزی که ظاهر شده بود آنحضرت اولی امر مری و
 که از او بگذرد و آنحضرت قدس سره و قریح بن تا از که کام که نوشد اختیار دارد و پس اختیار کرد آنحضرت
 او را در بن علی اسلام اختیار کردی تو فطرت را یعنی دین را و در بعضی احادیث مرفوعه تا بولی بضررت
 و در بعضی روایات علم و دین آمده و وجه تغییر بن را بحکم کثرت نفع اوست و دین او سبب صلا
 به پس علم در غذای ارواح مانند لبن است و غذای بدن و صلاح آن دو گنبد که مثال
 عالم لبن است و آنچه که در این بنیکس در بعضی شامات صدقه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
 و شارت مستعد و مستبته گشته می نم که سوره نو پاک تر از شیر لطیف شیر خوش طعم یافته است و آن
 همه را کشیده و فرو برده است امیدوار است که به نصیحت از علم و دین شرف و مخلوط گردد و بار دیگر
 بزرگ از شیر سفید در غایت سفید لطیف لطیف خورده و این بعد علی ذلک و از آنجا که دست او سب
 بعد علی و سلم قیص با و تغییر آن بدین در حدیث بخاری از ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت
 در شأن آنکه من در خواب می بینم مردم را که عرض کرده می شوند بر من و بر بدن ایشان پیرایه است
 پیرایه می رسد پستان را و در بعضی بدن آنست و گذشته بر من عرق الخطاب بر روی پیرایه
 می کشد تا آنکه یعنی دراز تا زمین و دود و احتمال دارد یکی آنکه گفته تر از آن چنانکه بخلق چسبیده باشد
 آنکه باین تر از آن بود چنانکه بمرده رسیده باشد پس دراز تر از نخست خواهد بود و موی
 ندانی که حکیم ترمذی آورده در الاصول آورده بعضی از آن کسی بود که قیص او رسیده است و
 ساق و دو و بکبر از دین بقیص آنست که قیص می پوشد عورت را در دین می پوشد و در آخرت
 می گردد از بزرگ و اصل دین باب قول حق تعالی است و لباس النجوی ذلک خیر
 آنست که دین تر می کشد عورت چنانچه چنانکه می پوشد قیص عورت بدین لباس از آنکه رسیده است
 می پوشد دل امر از آنکه اگر چه در کتاب معاصی می کشد و از آنکه نا امان است و فرج او طلا
 او را پوشد و منشی می کشد به سوی حیث و آنکه اگر نا امان رسیده کسی است که پوشیده است
 در هر چه خود و آنکه می کشد قیص خود را زاده بر آن است بعضی صالحی که در باره بنای آنکه پوشیده
 باشد قیص در هر چه خود و آنکه می کشد قیص از ایشان و در باره بنای آنکه پوشیده

هکلت و کثرت و قوت و ضعف و این از آنست که محمود است و رستم و محمود است در نقطه و آن خبر
 قیصل است که فرمود است شرعا از جهت درود و عید در تطویل عالم منام و از تکلیف نیت و این مشابه است
 که در شب مواج قلب بشیر بعد از طشت تلاشتند و از آنجمله رویت سوارین در دستهای شریف و
 صلی الله علیه و سلم و تغییر این بکذا این ابو بریه روایت میکند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تازی
 آنکه بودم من در خواب ناگاه داده شد مرا خرنه از زمین گنایت است از خزان کسری و قیصر و غیره که فرمود
 خشن بر است دی و احتمال دارد که مراد معادن ذهب و فضه باشد فرمود پس نهاده شد در درود من و دو سوار
 عطا پس کران و مکروه آمدند بر من و از دیگرین ساختند مرا پس دخی کرده شد بسوی من که نفع کن این سوارین را
 پس نفع نکردم آنها را پس رفتند سوارین و در روایتی بریدند پس تاویل و تغییر کردم سوارین را با آن دو که آن
 که من میان ایشان یکی صاحب صفادیکری صاحب تمامه که در غوغا پیغمبر کردند پس کذاب و بودند یکی
 جنبی که درین دعوی ثوبت کرد و کشت او را فرزند دلی پیش از وفات آنحضرت دخی آمد بسوی صلی الله علیه و سلم
 بقتل می در مرض موت قبل موت پس خبر داد بقتل می و فرمود قلک العبد الصالح فیروز الله سلی
 و فرمود خانه فیروز و یک مسکه کذاب که دعوسه کرد در یامه که بلدی است از بلاد حجاز کشته شد در خلافت
 صدیق و قصاص مشهور است و در وجه که این سوارین گفته اند که کذب وضع میشی است در غیر
 محالش پس چون دید آنحضرت در ذرا عین خود دو سوار از طلا و بودند اینها را لباس آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم نهاده که اینها حلیه و اندوخته است که ظاهر خواهد شد کیسه دعوی کذب چیزی اگر نیت اهل آن و نیز
 در بودن از زینب که منی غنه است مردان را پوشیدن آن دلیل است بر کذب و نیز زینب شتی
 از زیناب است بمعنی رفیق پس دانست که آن چیزی است که میرود و زایل می گردد و تا که شد این زن
 کردن حق سبحانه را و این سخن کردن آنها را پس رفتند و بریدند پس دانست که ثابت نیماند امر آنها و کلام
 صلی الله علیه و سلم بوجی که آمده است لذا میکنند آنها را جای آنها و قرطی گفته که مناسب تاویل
 این سوارین آنست که اهل صفادیکری صاحب تمامه سلام آورده بودند و بودند ساعده را سلام را پس چون
 ظاهر شد نزد آنجا دو کذاب پیش من آمدی که در بر این دو بله با رایش دادین کلامهای خود را و عادی
 باطله خود و فریب خوردند اکثر آنها پس گویا بدین منزله بلیدین شدند و سوارین نیز که که این بودند
 آنها از دست شرافت آرایش دادی آنها کلام خود را و از خوف نام زینب است انتی و بعضی در وجه دلیل
 سوارین بکذا این گفته اند که سوارین متاسف است بقیصر و رستم را چنانکه در نای حیاست و قید منع میکنند

که گفته شد در روز مقرر از صاحب غنی آمدیم و جمیع تاویل کردم بآنچه کرده خدا تعالی از فتح و فتوح صبر بر جادو قاتل
 و زنده تا آخر فتح که در شکات ذکر محبت و ابهام موضع آن تعیین شرب و شهر سیف و انقطاع آن و عود
 آن بحالت اصلی در یک حدیث جمع کرده و ذکر بقدر آن در حدیث نموده و قدر و از آنجمله روایت است
 صلی الله علیه و سلم که بر چاهی است و آب می کشند روایت از ابی بریه که رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت
 در خواب می بینم که من بر سر چاهی ایستاده ام و بر آن چاه دلو می است یکشیده ام از آن چاه آب آنقدر
 که خدا خواست پس از آن که این ابی مخاضه و کشید از آن چاه یکدو دلو آب و در روایتی آمده ابو بکر و در
 دلو از دست من تا در راحت اندازد مرا و در روایتی پس ندیدم هیچ کس را عجب تر از دلو
 که عمل کند همچو عمل او پس گشت آن دلو غوب و غوب بفتح غین معر و سکون را دلو بزرگ و دلو غوب
 بفتح ذال مخفی و دلو بر آب و در کشیدن وی آب را ضعیفی است و خدا باین مرد را پس از آن عمر و حج
 پس ندیدم هیچ عبقری از مردم را که می کشید آب را مانند کشیدن این خطاب تا سیراب شدند مردم و عبقری
 از قوم سید و بزرگ قوی و توانای ایشان را گویند و عبقر در اصل زمین پریان را گویند و عرب هر چیز از
 مردم و جانور و فرشته و جنان را که در غایت قوت و حسن لطافت باشد دلو می نسبت کنند که از آن
 انصراف و قوی القاموس العبقیر موضع کثیر الحین العبقری الکامل من کل شیء و السید و الذی یس فوقه شیء
 و السید و در روایتی آمده پس میکشید غوب را آنکه سیراب شدند مردم و پیشد خوض روان شدند و سیراب
 میگردد که گفته است نووی این مثالی است که باری شده است مراب و خلیفه از ظهور انصار ایشان و
 انتفاع خلایق بایشان و اینها ما خود است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیرا که صاحب امر او است
 پس ایستاد در امر دین اکل و اتم از همه و تقریر کرد قواعد دین و محکم ساخت اساس ملت راصل الله علیه
 پس خلیفه شد او را ابو بکر و قتال کرد اهل ردت را و قطع کرد آخر ایشان را و باقی نماند ایشان کسی بعد
 از وی خلیفه شد عمر پس فراغ شد دایره اسلام در زمان شریف وی پس تشبیه کرده شد امر دین اسلام بآب
 که در وی آب است که در دست حیات ایشان و وصلح کایشان در قول آنحضرت که فرمود گرفت ابو بکر دلو
 از من تا راحت بخند مرا تا که بخلاف ابو بکر بعد از موت آنحضرت زیرا که موت راحت است آنکه دنیا و عقب آن پس
 قیام نمود به سیر امر امت و معالاة احوال ایشان و آنکه فرمود در کشیدن وی ضعف است اخبار است از قصر مدت و
 وی دو سال بود بعد از وی صلی الله علیه و سلم بایستاد تا ولایت عمر رضی الله عنه چون دراز شد بسیار شد انتفاع
 ناس بوی تسامع یافت دایره اسلام بکثرت فتوح و تصرف مصر و مدین و یمن و نوبت در قول و

از آنجا که

صلی الله علیه وسلم در بعضی اوقات می فرمود که در خانه عقبه بن ابی معیط است و منی
 تحسین و ای شکر می گویند و از آنجا که آنست که روایت کرده است مسلم از انس میگفت شنیدم رسول خدا را
 صلی الله علیه وسلم میفرمود دیدم شب در خواب که در خانه عقبه بن ابی معیط است و منی
 در این نوع از طبیبی نبوی منسوبست که پیدا کرده و فتنه انده بود آنرا یا خوش میداشت خوردن آنرا طبیب
 این طبیب و تمرین طبیب میگویند بامداد تعویض نمود که عاقبت خزان را راست در دنیا و آخرت
 معنی را از عقبه گرفت و در جامع الاصولی از حدیث مسلم آورده که رفعت و عافیت ایشانراست و در
 از این رافع گرفت و دینی که اختیار کرده است مرآت را خلاصه تعالی شیرین و خوش آمدن آنرا این طراز
 رطب بن طبیب گرفت اینها جمله از مناسبات است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود دیده و تعبیر نموده است
 ولیکن پوشیده نماند که تغییرات آنحضرات نه بخود استنباط مناسباتی است که ذکر کرده اند و نه
 تعبیر مناسباتی که ایشان را روی دیدار اعتبار نمایند بلکه همه بوحی و الهامند و اگر رعایت مناسبات
 باشد دور نیست چنانکه درین حدیث رویت رطب بن طبیب معانی از اسما گرفته تعبیر فرمودند و عادت
 بود که از اسما و معانی اخذ کرده تعادل نمیدادند چنانکه در حدیث بریده اسلمی که در طریق مدینه در حدیث
 که پرسیدند نام تو چیست گفت بریده فرمودند برادر منا باز پرسید نسبت تو چیست گفت اسلمی فر
 سلم از منا باز پرسید کدام اسلمی گفت از بنی سهم فرمود اصبت سهم و غیر آن و لهذا تعبیر کرد سیف
 و زمین و حال آنکه سیف را تعبیرات دیگر است نزد معبران مثل دل و دماغ و دوزخ و دامن و لادت و
 آن چنانکه ذکر کرده است طبعی الله اعلم و وصل آنچه گذشت بیان رویایی آنحضرت بود که بذا
 خود دیده اما آنچه صحابه دیدند و آنحضرت تعبیر کردند بسیار است و عادت شریف جان بود که چون
 نماز بامداد میگشت روی می آورد بصحابه و میفرمود هر که دیده است از شما آنچه را می بیند که بخواند
 تا تعبیر کنم آنرا برای وی و اگر نمیگفت هیچکس خود آنچه دیده بودی فرمودی یک با مددی همچنین
 کسی نمی بیند است گفته اند آری از ما هیچکس خوانی فرمود اما من می بینم آنچه را که می بیند
 بر خود مرا و بیرون آورده مرا بسو ارض مقدمه ناگاه مردم نشسته است و مردم دیگر ایستاده بود و در
 روی انبوس است از این که می در آید و انبوس در کج روی در کج میگذشت تا برسد قهای اول
 مانند باز

وصل

بان دود این صیت گفتند روان شو یعنی پرس دیگر خیر یا بدی نیست پس معان شدیم تا آمدیم بر مردی
 که بر بدله خفته است و مردی دیگر ایستاده است بروی سنگ در دست که می شکند باین سنگ سرور را
 پس چون میزند او را می غلطد سنگ پس می رود این مرد بسوی سنگ تلک و آنرا چون بازی آید می بیند
 سرور را که بهم آمده است و به شده و بحال خود آمده است باز می شکند سرور گفت این صیت گفتند
 روان شو پس روان شدیم تا آمدیم به سو سو رانجی مانند تور که آعلای می تنگ است و اسفل او فراخ
 و در آن مردان و زنان اند برهنه زیر روی آتش افروز است و چون شعل میگرد آتش بالا میروند بل
 دی تا نزدیک است که بیرون افتند و چون فرو می برد آتش بر میگردند و تنور پس گفت این صیت گفتند
 روان شو پس روان شدیم تا آمدیم به نهی که از خون است دردی مردی است ایستاده در میان نهی که
 نهی مردی است که پیش وی سنگهاست پس روی می آرد به سو که آن مرد که در نهی است و چون
 بخواند که بیرون آید می اندازد آن مرد که بر کرانه نهی ایستاده سنگ را در دهن وی پس بازی گرداند او را
 به جای که بود و همچنین بر بار که قطع می کند می اندازد در دهن وی سنگی و بر میگردد چنانکه بود پس گفت من این
 صیت گفتند روان شو روان شدیم تا رسیدیم به سوی مرغزاری سبزه که در وی درختی است بزرگ و بدین
 آن درخت پیری است و کود کاند و ناگاه مردی است نزدیک درخت در پیش او آتشی است که می فرو
 آید پس بروند مرا آن دود مرد بالای آن درخت پس در آوردند مرا سرای را که میان درخت
 است که بزرگتر دیدم و ام بهتر از آن سرای در وی مردانند پیرانند و جوانانند و زنانند و کودکان پستر
 بیرون آوردند مرا از آن سرای و بالاتر بردند و در آوردند در سرای بهتر و افزون تر و در حسن از اول
 در وی نیز مردانند پیران و جوانان پس گفتم من مران دود مرد را به تحقیق بسیار که داینند مرا شب
 اکنون خبر دیدم مرا از آنچه دیدم من گفتند نم خبر دیدم اما مردی که دیدی تو او را که باه کرده می شود و کلوی
 پس وی دروغ گویت که گفتان دروغ می گفت و نقل کرده می شد از وی تا می رسیدند آفاق عاقل را دیدی
 وی آنچه دیدی تا روز قیامت و آن مردی که دیدی شکستی شود و سه روز مر دیت که تو او را را خدایت کردی
 پس خواب کرد از قرآن در شب بخواند قرآن را و برنج است برای نماز شب و خواندن قرآن و طس نکرد در روز
 بقرآن کرده می شود بوی آنچه دیدی تا روز قیامت و آنها را که دیدی تو که در تنورند آنها را یانند و آنها را که
 دیدی در نهی را بخوراند و پیری که دیدی تو او را درخت ابراهیم علیه السلام است و کودکان که در گرد اوند
 اولاد مردم اند و آنکه می فروزد آتش را مالک آفتاب است و سرای خسته که درامی تو سرای عاقل را

است مابین سرای ستمدار است و من جز برای این نیل است پس برادر سرود را
 سرود را ناگاه می بینم مانند برادر روایتی مانند ابر سفید کوی بارو گفتند آن منزلی است که گفتم
 تا دیدم منزلی را خود را گفتند هنوز باقی است متر از آن که تمام نکرده است آنرا چون تمام میکنی غم را می آید
 خود را راه انجاری و در حدیث زیادتی است که در روایت دیگر از بخاری آمده است که در روایت
 سخنان مذکورند از غریب آنچه روایت کرده شده است از غیر است آنست که زنده عمر این غمی قدم
 بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم در قدح پس گفت یا رسول الله من درین راه کرده ام
 خوی که گدشته ام او را در قبیل زائیده است بزغال را که در تنک است سپید و سیاه پس
 ترادای که گدشته او را در خانه که حلال شده باشد گفت نعم و ایست مراد خانه که
 فرمود آنحضرت تحقیق زائیده است آن راه غلامی را که پسر است گفت زنده پس بپس
 زائیده فرمود نزدیک شو از من پس نزدیک آمدم فرمود یا است تو بر صبی که می پوشی از
 خدای که فرستاده است ترا بختی ندیده است آن برص را از من بپوشانی و ندانست است
 سیاهی در بدن کن بچین است که اثر برص تو در وی ظهور نموده است باز گفت زنده و دیدم
 و زاب و این همان بنی المذنب کی از طوک عرب بود در زمان کسری که بروی دو گوشوار
 و دو سوار که زیاده می زاید است فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن ملک عرب است که
 خود در زینت و بیهوش و پوشش و بیت نیک گفت زنده و دیدم کده سری را در وی که سفیدی
 وی بسیاری در آن خفته است برون می آید از زمین فرمود این تعجیبی است و گفت دیدم
 از زمین پس خایل شده است میان من و پسر من که او را عمر و میگویند و دیدم آن آتش را که
 آتش و نام دوزخ است و میگویند مینا و مینا میخورم مینا را و اهل شمار و اهل شمار فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 ایست که می باشد در آخر زمان گفت زنده چیست آن فتنه و کلام است یا رسول الله فرمود فتنه میکند
 ایشان و فتنه ناگاه که فتنه و ناگاه کشتن و قتلک دیر را نیز گویند پسر اخوان و اشبا
 مطابق راس مینی استخوانهای که به شمشک اند و دیگر که در آنجا اند که تیره بر می مچ و دیگر که
 آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم انگشتان خود را و فرمود
 نیکو کار است مینی استخوان می شود که کارهای بدی کند و نیک می نهد از خود المؤمنین و عباد الله
 مشرین تراش از نوشیدن آب را

مواهب پس نظر را بکردار این تعمیر رویا ز راه از شکلات نبوت بخشو بجلاوت حق که بطار صدق بجلو
 بنوار وحی و ازین عبارت ظاهری شود که تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بحد و اخذ مناسب و شایسته دین
 و تحمیل نیست و اگر ازین راه هم باشد احتمالی خلعت و خلافت واقع ندارد چنانکه گذشت اگر گفته شود که سوارین را در تخییر
 راجع بشایسته ساختن و فرمودند که تعبیرش آنست که مکی عرب باید نریخت و بجهت خواهم بود و سابقا گذشت که دیدم
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوار را در دست خود گردان مکرده آمد بروی جوبش آنکه نعمان بن العنز را بدشاه عرب بود
 از جانب انکار سوره و ایشان سوار می پوشانیدند ملوک را و تخیلی می ساختند حکمی و سوار لباس نعمان بود منکر
 در مکرده نبود در حق او و موضوع نبود در غیر موضع خوف و اما آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمی کرده است لباس سب
 برای احاد است پس جای آن بود که اند و نگین سازد او را که از لباس می بود پس بسته لکن کرد آن بر سر
 موضوع در غیر موضع و لیکن محمود شده عاقبت بر فرق و پریدن آن و از قیس بن عباد بضم عین و تحفیف موصوفه
 و همچنین آمده که نشسته بودم من در مسجد مدینه در حلقه که در وی سعد بن ابی وقاص و عبداللہ بن عمر و رضی الله
 عنهم پس گذشت عبداللہ اربع سلام و در روایتی در آمد مردی که بر روی و اثر خشوع بود پس گفتند چنانکه نشسته
 بودند این مرد است از اهل جنت پس گذارد در کعبت غار و سبک گذارد و برابر در قم من در بی دی و گفته بود
 که هنگامیکه درآمدی که سبک گفتند این جماعه که این مردی است از اهل جنت گفت نمی باید کسی را بگوید چیزی است
 که علم ندارد بان و در روایتی نمی باید مرایشان را که بگویند چیزی که نیست مرایشان را بیان علم و درین سخن تواضع است
 از وی رضی الله عنه و ترس از عجب ترس اند مرایشان را باصباح نکرد و یعنی نباید آن را از کجای علم حاصل
 باین معنی چیزی که هست این است که من خوابی دیده بودم در عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گویا منظار است
 سبز در غایت فراخی و سبزی در وی ستونی از این بلند که اسفل وی در زمین است و آنکه وی در آسمان و در عسک
 آن عروه ایت و عروه دسته کوره و دلو مانند آن استقاره میکند او را هر خیزی که نکند بگرد آنرا میگوید پس
 گفته شد مرا بالا را بگفتم ختم و طفت ندارم که برام پس برآمد مرا خد متکارتی و برداشت جابهای از از قیس
 من پس برادم بالای نمود و گفتم عروه را و گفته شد حکم بگردان عروه را پس بدار شد و حال آنکه عروه در دست
 من بود پس عرض کردم این خواب را بر خیر صلی الله علیه و سلم فرمود این روضه اسلام است و آن عمر و محمد و طام
 و آن عروه عروه و ثقی و می بری کو و حال آنکه منسکی بود و ثقی و این قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم تلخیص بقول صحیح
 فمیکفر باطاعت و یومن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و در روایت دیگر آمده که پیش آمد مرا مرآت و گفته بر خیز
 و گرفت دست مرا پس فتم باوی ناگاه را می پیش آید بجانب شمال و خواستم برسم بان راه پس گفته شد مرد بان

زاده این راه اصحاب الشمال است و از اهل نبستی پس برای پیش آمد از جانب یحیی پس گفت: این راه و پس
 آمد مرا که می گفت برآ برین کوه پس خواستم که برآیم و برآ که قصد کردم برآمدن را ایمان افتادم و توانستم برآیم و
 چون عرض کردم این خواب را بحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که منجم شتر است و اما جبل پس آن منزل شهیدان
 نبی بانی تو آنرا گفته اند که این را اعلام نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیرا که عبد الله بن سلام شهید فرموده است
 و بر فرازش خود مرده و راوی امارت محوید بگفته گفت صاحب موابس بنید این طرفی است از تغییرات آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و نمودن جی است و الا از انچه منقولی است از لطایف تعبیر و خواب تلویحی مجلدات حضرت
 کرد و چون تامل کنی بدانی که هرگز امشی که داده شده است آنرا یکی از افراد است در علم اهل بهما از آثار معجزات
 پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و برکات تصدیق و از ثمرات ابتداء بهدیه و طریق اوست و پیش
 است زمین بآن از روی صدق و ضوابط و عجایب و عجایب بحر عبابه اگر استحضار کنی انچه
 است بامام محمد بن سیرین از لطایف تعبیر انچه شایع و ذایع است و پر شده است بان اسرار
 داده شده است آنحضرت را صلی الله علیه و سلم از علوم و معارف احاطه نموده اند که در بیان عبارات و تفسیر
 و کنایات اشارات و چون این ابن سیرین که یکی از این ائمه است نقل کرده شده است از روی ترفیق تعبیر از انچه
 خارج از حد و عداست پس از آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه فرمود بود زاده الله فضلا و شرفا و مدد
 علینا سیاح علوم و معارف و توفیق علینا بواجب و فصل روایت کرده است بخاری و ترمذی از سر
 حضرت گفت بود رسولی خدا صلی الله علیه و سلم که بسیار میگفت مرا صاحب خود را یادیده است بچگونگی
 عرض میکرد هر که دیده بود از ایشان خوابی و تعبیر میکرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن متراک کرد و می
 را اگر خود کسی خوابی آوردی تعبیر کردی حکمت در سوال کردن و پرسیدن سابقا معلوم شد و اختلاف کرده اند
 در سبب ترک کردن آنحضرت سوال را نزد بعضی حدیث ائمه آمده است که نزد ترمذی و ابی داود است که
 الله علیه و سلم گفت روزی است که دیده است از شمار و یا پس گفت هر که من دیده ام یا رسول الله که با فرد آمده
 از آسمان میزانی پس زن کرده شده تو و ابو بکر پس راجع آمده تو و وزن کرده شده است ابو
 آمده است ابو بکر و وزن کرده شده عمر و عثمان پس راجع آمده عمر پس بر پشت نشاندند
 رویدند آنحضرت را و دیدیم ما که است که مبارک می آید پس بعد از این بر سرید و صلی
 پس را از رویا و گفته اند که سبب آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن خواب را ایشان
 آنوقت با خواهرات بر گاه که بود و با کاشف منازل و مراتب و

و اصل

حضرت
پیغمبر

که سوار و سوار گردید و چندی که امن است در کشتن از آن و مرخصی را در ستر احوال خلق حکمت بالغه و شیت ناقص
 است که انی الواسع یعنی آنچه تو دیدی از تفاوت مراتب اگر چه حق است اما کثرت این راه خوب نیست
 که کثرت اشاعت می کند و اگر چه آنحضرت تقضیل و ترجیح بعضی صحابه بر بعضی خصوصاً ابوبکر و عمر کرده و لیکن ظاهراً
 غرض رای دخیل در خلافت ایشان ترجیح و تمیقض آن بوده و لهذا در شکایات در آخر حدیث آورده که فرمود
 آنحضرت علیه السلام خلافت بنو قریظی احدی است که من یثار و در شرح نوشته که آنحضرت از برداشتن میزان
 این فهمید که خلافت صرف که شوب نیست در وی از طلب ملک و خلافت نزاع مستحب و منقضی می شود
 با فقضا خلافت عمر و انتهایی مروجیت تا عثمان دلالت میکند بر حصول منازعت در خلافت و می رانند
 در زمین علی شوبست بلکه با وجود آن خلافت تا زمان او هست و اما بعد از عثمان علی خود ملک عضو است
 و بعد از وی خلافت نبود که اقال فی فتح الحجاز و المد اعلم و بعضی گفته اند که وجه مسأله است که است آن بود
 و المد اعلم که برداشتن میزان دلالت دارد بر انحطاط رتبه امر دین در زمان قایم بدان بعد از عمر رتبه یافته
 زیرا که رعایت موازنت در اشیا می باشد و چون متباعد گردد موازنت نباشد اینچنین گفته اند شرح
 حدیث و المد اعلم و از این قیسه نقل کرده اند که سبب ترک سوال از روای حدیث این رمل است که گفت
 بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون میگذرد نماز صبح را میفرمود و حال آنکه دو تا کنده است بر روی خود
 سبحان الله و بحمد الله و استغفر الله ان الله کان توایا بفقا و بار میفرمود بفقا و بار راست و مخبری است به فضا
 غیرت هر کسی را که باشد گمانی می دیگر و زی بیشتر از مقصد بعد از آن یکبار که خود را بجانب مردم میفرمود
 ایادیه است که یکی از شما خبری را از رویا گفت این رمل پس گفتم کی و زی من دیده ام یا رسول الله فرمود خبر
 تلقاه شر تو قواه و غیرین و شر علی اعدائهم و الحمد لله رب العالمین بخوان قصه روای خود را گفت دیدم تمامه
 مردم را بر راه فراخ نرم میروند جاده یعنی شاه راه پس در خای آنکه ایشان بر جاده میروند مشرف گردانند
 آن راه ایشان را بر چراگاه عظیم که نموده است به چشمی مانند آن چراگاه و میروند خند آن چراگاه و خندند
 و بیکه تری می چنان تر و تازه است گویا آب می بکشد از وی و در آن چراگاه گداز گداز گداز گداز گداز گداز گداز
 پس من شمس و طاقی ام بکله شرعه که او است و ابل آن که گفت در آمده در وی هنگامی که مشرف و مطلع اند
 ابل که بران چراگاه تکیه بر آورده اند یعنی تعجب نموده اند از حسن نصارت آن پسر سر داده اند و اخل خود
 در راه و کم نموده اند راه را چه راست بعد از آن آمدند کله دوم و اینها بیشتر از سخت چند چندان است
 و مشرف شدند بر چراگاه تکیه بر آورده اند پس سر داده اند و اخل خود را در راه پس بعضی از ایشان حرامیند

نصف
در اسماء شریف

عبد المطلب

باب پنجم در اسماء شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم از احکام کرامات و مجامع فضایل کمالات اسماء شریف
 او است که معنی از مجامع اخلاق و محاسن افعال و جامع جلال و جلال آنند بلکه حق جل و علا تسبیح کرده است حبیب
 خود را صلی الله علیه و سلم در قرآن عظیم و غیر وی از کتب سماوی و بر زبان نبیا و رسل علیهم السلام با سمار کثیره و کثر
 اسماء دلالت می کند بر شرف سبکی که اشتقاق اسماء از صفات و افعال است و بر اسمی مستثنی از صفاتی فعلی
 است و شهر و اعظم اسماء شریف محمد است بر مثال اسم الله که اسم ذات است و باقی اسماء صفات
 که محمول اند بر وی و تسبیحی سبحانه او را باین اسم عظیم بر زبان حد شریف اوست عبد المطلب که او را
 شبیه الحمر گویند گفته عبد المطلب را چرا تسبیح کردی پس خود را بخمر و حال آنکه خود از پدران قوم و قوم و تحکم
 را این نام گفت از جهت آنکه امید میدارم که محمد گویند و ستایش کنند او را اهل عالم همه و آورده اند که عبد المطلب
 در خواب دیده بود که گویا از پشت وی سلسله از خضر سیردن آمده که یک طرف او در آسمان است و
 طرف دیگر در شرق و دیگر در مغرب و بعد از آن گویا آن سلسله در ختی شده است که بر برگ او نور
 است و اهل شرق و مغرب متعلق اند بدان معبران آن وقت تغییر کردند آنرا بمولودی که از صلب و
 برآید و متابعت کنند او را اهل شرق و مغرب و محمد گویند او را اهل آسمان ارض از حیث او را محمد نام کرد یا آنچه
 کرد عبد المطلب را و الله آنحضرت آیم که گفته شد او را یعنی در مقام که تو بار و آورده شده بسیدین است
 و چون نبی و زبانی او را نام کن محمد گفته اند که از اعلام نبوت آنحضرت است که نام کرده نشد پیش از وی هیچ
 یکی بخمر از جهت حفظ و صیانت حق تعالی این نام معظم را بر دی و دفع وقوع بیشتر اک و اشتباه در آن لیکن چون حبیب
 شد زمان خروج و ظهور آنحضرت علیه السلام و بشارت دادند اهل کتاب قریب ثانی می و خبر دادند نام شریف و
 صلی الله علیه و سلم نام نهادند قومی سپران خود را بدان میگردی باشد و الله اعلم حیث یجعل سائر ذلک فضل الله
 یوتیه من یشاء و در حدیث شیخین از جبرین معلّم آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود این خمسة اسماء الله
 وانا احمد وانا الاحمى الذی یوحى الی الکفر وانا الی الله الذی یحشر الناس علی قیدی وانا العاقب فرمود بدستی مرا پنج نام است
 من محمد ام و من احمد ام و من حاجی ام که محو میکند خدایتعالی بر کافر را یعنی آنکه و بلاد عرب یا از آنچه پیچیده شد از زمین
 و نموده شد با آنحضرت و دعه کرده شد که میرسد ملک امت و می آنرا چنانکه در حدیث آمده است بعضی گفته اند
 که محو عالم است بمنی ظهور و غلبه خاک فرموده است و سجاد کیظه علی الدین سجاد در حقیقت یحیی که گفته شد که کفر به سجدی انبیا
 علیهم السلام آنچه یحیی کرده شد با آنحضرت صلی الله علیه و سلم که نبوت شد و حال که اهل زمین همه کفار بودند از بت پرستان و کواکب
 پرستان و آتش پرستان و یهود نصاری و صابئین و در هر یک نمیشناختند بروردگار را تعالی و تقدس

طبعاً بنفشی جاهلی عزم دهم شریف او زبان سیرانی سخن بختنا و اسم او در ویت اجد و معنی
 شریف از باب بیعت واقع شده است تفسیر در این بابی که در دست شریف اولی بود خلفای عباسی آن را
 در دست شریف آوردند و اینست بمعنی عصاست و خصاست شفا می گوید که گمان دارم و بعد اعلم که مراد آن
 عصاست که در حدیث موضوع آمده است که فرمود میرانم مردم را بعصا خود برای اهل یمن یعنی برای اهل یمن
 تا پیش نیاید مراد بتاج خواهد است و نه در زمان پیش گری برای عرب و حدیث واقع شده است التمام بحج
 العرب بن اسام است که در شفا مذکورند و گفت قاضی عیاض القاب و سمات آنحضرت در کتب بسیار است
 از آنچه ذکر کردیم و کفایت است از الله تعالی و کینت مشهوره آنحضرت ابو القاسم است و در روایت است
 از انس رضی الله عنه که چون زاینده شد برای آنحضرت ابراهیم آمد جبرئیل علیه السلام و گفت السلام علیک یا ابراهیم
 انتی و بعضی ابوالاعمال و ابوالمونین نیز گفته اند و نیز اگر ابوالقیامی نیز گویند گنجایش دارد چنانکه در شعر ابوطالب
 آمده علیما می عصمه لکلا راعل و صاحب مواب لمدینه گفته که آسمان شریف آنحضرت در قرآن بسیار آمده و
 شمار کرده اند از بعضی و رسانیده اند بعد و مخصوص پس بعضی بودند و نه رسانیده موافق اسماء الهی و این وجه
 در کتاب مستوفی گفته که اگر تفحص کرده شود جمله آن از کتب مقدمه و قرآن و حدیث میرسد بسیمصد و دیده ام
 کتاب احکام قرآن مر قاضی ابوبکر بن العرب را که گفت بعضی صوفیه گفته اند مر خداوند تعالی و تقدس را بر نام
 است و مر غیر خدا صلی الله علیه و سلم نیز بر نام است و مر او اوصاف است از هر وصفی اسمی مشتق است بعضی
 مختص است بوی و غالب است برو **صلی الله علیه و سلم** بعضی مشترک و چون از
 برو صفی از اوصاف وی اسمی بگیرند میرسد اوصاف او این عدد بلکه بیشتر و **صلی الله علیه و سلم** صاحب مواب
 از اسمای شریف وی صلی الله علیه و سلم زیاده بر چهار صد و ذکر کرد : است از مراتب بر جود
 باید و اعظم شهر اسماء آنحضرت احمد و محمد است که تکرار اسم ذات اند و دیگر اسماء صفات و
 در حقیقت یک اسم است مشتق از محمد مفید معنی مبالغه اول باعتبار کیفیت دوم باعتبار کثرت پس می محمد گویند
 مر خدا را با فضل محمد و محمد گفته شده بر بکثرت محمد در دنیا و آخرت و احمد الحامدین و احمد المحمودین و
 من حمد و محمد و با او است لواحد روز قیامت تا تمام شود مر او را کمال محمد و مشهور گردد در آن عرصت
 بصفت حامدیت و حمدیت و در انگیزد او را برورد کار او در مقام محمود چنانکه وعده کرده است بقو
 خود عسی ان یجک ربک مقاما محمودا و محمد گویند او را اولین و آخرین بفتح کردن باب شفاعت و نظم
 حق تعالی حامدی که یکس را نکرده و سمیه کرده است . . . علامت او را حماد . . . نسبت او را حمزه

وصل
 اعظم و شهر اسماء

کرده شود با محمد و محمد باقر ظاهر شد که احمد یعنی حامد تراست اسم تفضیل را بنی فاعل چنانکه غالب تراست احتمال
 و تواند که بمعنی محمود ترا باشد مشتق برای فاعل پس مقصود بیان محدودیت باشد بحکم کمال و هم با اعتبار کثرت و بعضی
 گفته اند که تسبیح یا حمد مقدم است که موسی علیه السلام بدان خواند و در کتب مقدمه مذکور است و تسبیح در قرآن
 وحی آنست که برود نام قدیم است و لیکن عیسی و موسی علیهما السلام بحججه کثرت تعظیم احمد خوانند که ضعیف
 تفضیل است و حسن بن ثابت در مرجع آنحضرت گفته اشعار اغر علیه النبوة خاتم من بعد من فی بلوچ و عهد
 و ضم الا له اسم الغنی الی اسم الله و اذ قال فی الحشر المودون شهد به و شوق لسان لیس لیل و فذوالعشر محمود و محمد
 و بخاری در تاریخ صغیر از طریق علی بن زید این بیت اخیر را بوطالب نسبت کرده است و در روایات آمده است
 که تسبیح کرد حق تعالی او را باین اسم پیش از آنقریش نیز رسالی و این کار از کتب الاخبار آورده که آدم نسبت
 گفت ای لیس که من تو خلیفه منی بعد از من اخذ کن بخدا تقوی و عود و نفی و هرگاه ذکر کنی خدا را ذکر کن خلیفه
 اسم محمد را زیرا که من دیده ام اسم او را مکتوب بر آق عرش و حال آنکه من هیچ وطنی ندیده ام بعد از اطراف
 کردم بهموات و ندیدم در آن اسم موضعی مگر آنکه دیدم اسم محمد را نوشته بر آن و بدرستی پروردگار من ساکن
 گردانید مرا در بهشت و ندیدم در بهشت هیچ قصری را و هیچ غرقه را مگر آنکه نوشته شده است اسم محمد دیدم
 اسم محمد را مکتوب بر نخجور و بر بکهای درخت طوبی و بر بگیهای سدره المنتهی و بر اطراف حجب
 و در دیدنای فرشتگان پس بسیار کن ای پسر ذکر محمد را و در حدیث ابی هریره آمده که آنحضرت فرمود صلی
 الله علیه و سلم چون برده شد مرا بالای آسمان نگذشتم به هیچ آسمانی مگر آنکه یافتیم نام خود را در
 نوشته محمد رسول الله و ابوبکر رضی الله عنه پس من بود و در روایت آمده است که آدم علیه السلام بمصیبت
 خود گفت اللهم بحق محمد اغفر لی خطی و در روایتی نقلی تو گفته گفت او را خدا بیجا از کسی شناختی تو محمد را گفت
 دیدم در موضع از بهشت که نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله و در روایت آمده که نوشته شده
 است عبد و در روایتی پس دانستم که وی اکرم خلق است بر تو پس توبه کرد خدا تعالی بر وی این
 تاویل قول و تعالی خلقی آدم من رب کلمات نزد بعضی مفسرین و در کتاب شفا از عجایب غرایب نوشته
 که دلالت دارند بر ثبت اسم کثرت در سیاحت نیز که در سنگی قدیم نوشته یافتند محمد تعالی مصداق
 بر سنگی بخدا عبرانی نوشته یافتند یا سمک الله جبار الحق من یک بک بلان عربی پس لا اله الا الله محمد رسول الله
 کتب موسی بن عمران ذکره ابن خضر فی السیر عن معمر بن الزهری مشاهد کرده شده در بعضی بلاد خراسان
 مملوک که زائده شد و نوشته شده است بر پهلوی و لا اله الا الله محمد رسول الله و در بلاد هند علی است

که نوشته شده است برو بخدا سفید لاله الله محمد رسول الله و علامه ابن مرزوق و است از
 بن صوحانی که گفت در زیر بادوی تند و ماد و جوی بجای بچند بودیم پس مگر کردیم کشتی را در جز
 دروی گلی سبز تیز بوی خوش نسیم و نوشته است دروی بخدا سفید لاله الله محمد رسول الله و
 دیگر سفید که نوشته است بخدا زرد و مایه من الرحمن الرحیم الی جنات النعیم لاله الله محمد رسول
 و در تاریخ ابن الغزیم از علی بن عبید الله ششی مشرقی آورده که یافته شد در بعضی قریه بند کل زبر
 سیاه که نوشته بود بخدا سفید لاله الله محمد رسول الله ابو بکر صدیق عمر الفاروق گفت
 شک کردم دروی و گفتم که این را ساخته اند پس قصه کردم به سوه کلی دیگر که هنوز شکفته و نکته ده
 و بود دروی نیز بچنین خط نوشته و دیدم در شهر جزیری بسید از ان اهل کن قریه عبادت می کنند
 شناسند خدا را جل جلاله و گفت ابو عبید الله بن ملک در آمدیم بلاد هند را و سیر کردم بدیده که او را انبیل بنوین
 بنام میگویند پس دیدم درختی بزرگ را که میوه او مانند بادام است و او را قشر است و چون شکسته شود
 آید از ان ورقه سبز بچیده که نوشته شده است بسرخ لاله الله محمد رسول الله و اهل بند تبرک میجوید بانی
 ی نمایند بر ان چون قحط کرده شود باران حکایت کرده است این را ابو البقاع صافی در مشک خود و در
 روضه الاریاحین یافته و نقل کرده است از بعضی علامه اش این گفت حدیث کردم ان بابا یعقوب صیاد گفت بود
 که صدیکم بر بنبر ابی بضم نمره و موحده و تشدید لام پس صدیکم مایه ای را که نوشته است بر پهلوی
 لاله الله و بر پهلوی چپ محمد رسول الله چون دیدم من آزاد فن کردم آزاد و درون آب از جهت تعظیم و
 بعضی مردم در شرم تصفیه برده بوی صبر از ان مرزوق نقل کرده اند که گفت آورده شده
 یکی از ششی اذن می لاله الله و در دیگری محمد رسول الله و نقل کرده شد از جامع که ایشان یافته خرزیه
 دروی خطوط سفید است حلقه زده و از خطوط نوشته شده بر پهلوی در یک پهلوی که الله و در دیگری ا
 روشن که شک نکند دروی را نا بخدا و گفت که یافته شد در سینه تسع و ثمانه و از مگر که نوشته است
 ظاهر بزرگ سیاه محمد و در کتاب بطن مفهوم مرابن لظفر ل سیاق نقل کرده از بعضی که دید در خرزیه درختی
 که بر خط بزرگ کلان است خوشبو نوشته است دروی بسرخ سفیدی در سبزی که تیره مینه و فخر
 خلقت که ابتداء کرده است آفر خدا بختالی در بزرگ سه نظرون لاله الله الله و
 الدین عند الله الاسلام و وصل در شرف گردانیدن پیر و دگر تعالی صیب خود را بر
 علی خود گفت عا الله علیه که گفته دان است بزرگ

و صل
 از ان
 خود را با اسامی که در

وصحیح امام را در بیان نبوت او و توفیق مومن و عارفان بخیر او را در دین و دنیاست
قال العاصی معناه العالم و قبل الشهد علی عباد و آنحضرت را نیز شاهد و شهید خوانده و ما را
یعنی عالم و حاضر بحال است و تصدیق و تکذیب نجات و هلاکت ایشان و بکون الرسول علیکم شهادت
و چنانکه در مجموع ارسال انبیاء و شهادت است محمد بران و شهادت و تزکیه آنحضرت است را
مده است و از اسماء الهی الکرم است و معنی او کثیر الخیر و المفضل المعنوی که اقال العاصی و در حدیث در اسمای الهی

است و آنحضرت را نیز کرم خوانده است و فرموده اند لقول رسول یریم و ما هو بقول تا عقیلا ما تو
عقیلا ما تو کرم مراد محمد است صلی الله علیه و سلم نه جبریل بقبریه قول وی و ما هو بقول و لا یقول
و صفت نمی کردند کفار جبریل را علیه السلام بدان پس متعجب شد که مراد رسول کرم آنحضرت است نه جبریل و
در صوره الحاقه است و در صوره تکویر مراد جبریل است و بعضی گفته اند اینجا نیز مراد آنحضرت صلی
الله علیه و سلم است این صفات بروی و صواب آنست که محتمل است و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده
انا کرم اولاد آدم ستم صحت است در حق وی صلی الله علیه و سلم و گفته اند که چون وصف کردند بکرم را
و وصف کردند بکرم صفات خیر و او را آنحضرت تصف بصفات کرم ظاهر و باطنا ذاتا و صفقا صلی الله
و سلم و از اسماء الهی است العظیم و معنی وی جلیل ایشان از هر چیز که در دین است و گفته است در حدیث

پیغمبر خود علیه السلام و انک علی خلق عظیم و واقع شده است در اول سفر از توبت برای اسمعیل و
عقیلا ما تو عظیم پس آنحضرت عظیم است و در خلق عظیم است و چون صفت کسی عظیم شد آتش نیز
باب اخلاق شریف چیزی از این کلام گذشته است و از اسماء الهی الحار است و حار بمعنی مصلح و
و عظیم ایشان و متکبر آید و تسبیح کرده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم در برابر او و در برابر
تعالیهما الحار سیفک فان ناموس کنه شریک مقرون به بیتک یعنی در کردن اند از ای حار
از نیز که راز تو و شریعت تو مقرون است به بیت تو و قد سبق فی باب ده صلی

الکتاب الفه و معنی او در حق نبی صلی الله علیه و سلم صادق است از جمله اصحاب او است و از جمله
و تعلیم و قهر و اعدای دین را و علو منزلت و عظیم خطر و کبر شان او نسبت بایر افسرد
قرآن جز بکرم است که لایق نیست بحال او فرموده است و طاعت عظیم بحار و از اسماء
او مطلع بر کنه شئی و عالم بحقیقه آن در بر حق تعالی باشد و بعضی گفته اند نیز چیزی غیر از
الله علیه است بر دو وجه زیرا که وی عالم

از کمون علم و عظیم معرفت خود بخیر است مراست خود را باینچه آفرین کرده است و بی تعالی او را باعلام و اخبار
آن و تسمیه‌ی صلی الله علیه و سلم باسم خیر درین آیه است الرحمن فاسل به خیر امر و بخیر حضرت رسول احد است
صلی الله علیه و سلم بر یکی از وجوه که مذکور در آیه و از اسرار الهی افشاح است و معنی آن حکم است میان
بندگان و فاتح ابواب رزق در حجت است و کشاینده کارهای بسته بر خلق و فاتح قلوب و بصایر ایشان است
برای معرفت حق و بمعنی نام نرسیده در قول بی سجاذه ان تستفتحوا فتفتحوا جاکرم الفتح ای تسندوا فتصد جاکرم الفتح
تسمیه کرده است او را خدا بی تعالی فاتح در حدیث اسرار که از بی عالی و غیره از بی بریده آمده و گفته و جلال
و خاتما و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز برای شکر نعمت حق گفته و فرخ لی ذکر می و جعلنی فاتحاً و خاتماً پس صلی الله علیه و سلم
حاکم و فاتح ابواب حجت است بر امت خود و فاتح قلوب بصایر ایشان است برای معرفت حق و ایمان بخدا و ناصر حق و
نصرت دهنده بدین ایمان از اسرار الهی تعالی الشکور است و معنی او عمل قلین بجای کثیر و محضه گویند شکر
بر مطیع و تحقیق و صفت کرده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود را بشکور و گفته افلا الی کون عبد الشکور یعنی
مترقی نبم پروردگار عارف بقدر آن شایسته بروی و ظاهر آنست که توصیف وی خود را بشکور یا ذی نام
الهی است و از اسرار و تعالی العلم و علام و عالم الغیب الشهاده است و صفت کرده است بی خود را بمعلم
و مخصوص گردانیده است او را بخیریت و فضیلت در آن و گفته و علک لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیماً
و گفته و ینکم الکتاب الحکمة نام تکتونوا علمکون و از اسرار و بی تعالی الاولی و الآخر و معنی آن سابق در وجود و با
بعد از فنا می تحقیق این آنست که نیست مراد از اول و نه آخر و آنحضرت صلی الله علیه و سلم اول انبیا است
در خلق و آخر ایشان است در بعثت و اشارت کرده است بآن قول حق سجاذه و اذا خذنا من النبیین سناقم
و منک و من روح و ابراهیم الایه زیر که تقدیم کرد آنحضرت را بر نوح و ابراهیم و غیما و نیز فرمود آنحضرت
نحو الاخر و انما یعرفون اولیت ثانی است آنحضرت را در امور کثیر و فرمود انما اول من تشق عنه الارض
اول من یدخل الجنة و اول شافع و اول مشفع و هو خاتم النبیین آخر الرسل و از اسرار الهی القوی ذو القوة
المتین است و معنی او قادر است و وصف کرده است او را حق تعالی بقول خود ذی قوه عند ذی العرش عین
گفت اند که مراد بدان محمد است علیه السلام و بعضی گفته اند جبریل است یا بیشتر که نهایتش که این صفت مخصوص
نباشد با آنحضرت و از اسرار الهی مخلوق است و در حدیث آمده است و صفت آنحضرت بصادق مصدق و از
اسرار الهی و بی مولی و گفته است و بی تعالی انما و لیکم الله و رسول و فرمود آنحضرت انما اول کل مومن فرمود
من كنت مولاه فعلى مولاه مراد اینجا محب و ناصر است و از اسرار الهی محب است و معنی آن صفوح و در گذر زنده

از نامان و تمیزات داورده است این خبر خود را در قرآن و تورات و انجیل و صیغ و اولی صفت و
بالموت و گفت فاعن عنهم واصغ و گفته است در توحید و انجیل و صفت و اولی صفت و
صیغ و صیغ و از اسامی و تعالی الهادی است و آن بمعنی توفیق دهنده مرکبی را که خود را
و علم الهی یعنی راه نمودن و خواندن و الیه دعوی دار السلام و پیدای من بشار الی صراط مستقیم
و آنکه لتهدی الی صراط مستقیم و فرود و داعی الی الهدی و دهنده و لیکن معنی اول مخصوص است بحدی
مشترک است میان فی و خبری و از اسامی و تعالی المومن الهمین است بعضی گفته اند این دو اسم
معنی مومن در حق تعالی صدق و عده خود است که بندگان خود کرده و مصدق قول خود که حق
و مصدق بندگان مومن در حق خود و بعضی گفته اند موصوفات و شمار بر الوهیت خود و
دهنده بندگان خود را در دنیا از نظم و شدت و مومنان را در آخرت از عذاب خود و بعضی گفته
امین است مصنف مومن پس قلب کرده شد خبر و را بها و گفته اند که الهمین بمعنی شایسته و حاکم
این نیز دیگری را از خوف و آنحضرت صلی الله علیه و سلم امین است و مومن است و تسبیح کرده
میر گفته مطلع فم امین آنحضرت معروف و مشهور بود بامینش از نبوت و علو
او را عباس عم او همین در شجره که مرجع کرده است آنحضرت را بدان گفته است و تعالی و یو
للمؤمنین ای صدق و مودا امانه لاصحابی و صاحب مواب در قول حق سبحانه و تعالی الیک الکتاب
مصدق الامین یا مین میباید علی از مجاهد نقل کرده که مراد آنست که جعل آن را با همین
و می تعالی مقدس است و معنی او منزله است از نقایص مطهر از سمات حدوث
در کتاب انصار در اسامی آنحضرت مقدس یعنی مطهر از ذنوب چنانکه فرموده است لیغفر
و اما خبر یا مقدس از اخلاق ذمیر و صفات دنیه تا آنکه مقدس و مطهر شود
چنانکه گفت و نیز کیم و از اسامی و می تعالی العزیز است و معنی آن متع غالب یا آنکه
مرغیر را گفته است و است لال کرده است قاضی برین بقول خدایتا
ده است عزت و خدا را حمد و تعالی و خدا عزیر است و
صاحب مواب گفته که عزت مومنان را میر
این اسم را آنحضرت صلی الله علیه و سلم و غرض اثبات اختصاص است
باین اسم

و استقلال پس ثانی با خصوص نباشد و نیز عرض قاضی اثبات اختصاصیت و تحقیق قابل شده است
 و یابره ثبوت بعضی صفات و اسما الہی بعضی انبیای دیگر شک و نزاع و علم و حکم با محیل و ابراریم و حقیقت او
 و علم و کریم به یوسف و موسی سلام الله علیهم اجمعین چنانکه گذشت و اگر در اثبات اسم عزیز با حضرت
 استدلال بان آیه کند که بعد جاکم رسول من انعم عزیز لایه بوقت عزیز چنانکه قرآنی است و انعم و تکلیف
 باشد و گفت قاضی وصف کرده است حق تعالی نفس خود را به بشارت و نذارت چنانچه فرمود بشیرم و مریم و انعم
 بشیر که عی و بشیر که بکلمه منه تسبیح غیر خدا صلی الله علیه و سلم بشیر و مریم ظاهر است و از اسمائی بیغالی بر قول حضرت
 مفسرین و نیست و بعضی گفته اند که قولی بودن آن اسمی صلی الله علیه و سلم مشهور است که قاضی عیاض رجوع نموده
 بیان کرده است بنا بر نحوه و تحقیق آنست که انصاف آنحضرت باوصاف الہی و خلق و صلی الله علیه و سلم باطل
 الہی حاصل است اول و در معنی اولیاء که تا بعد از او نیز و لیکن قاضی قصد اثبات تسبیح کرده و آن بزرگوار است و کتاب
 و سنت و کتب متقدمه چنانکه گذشت و تمام این کلام از این در شرم و محاسنی نوشته اند با حجت و الله عالم بجهت
 قاضی حمزه الله علیه بعد از ذکر این کلام تمیزی کرد بزرگوار که آنرا ذیل این کلام ساخته گفت آگاه بش و بدان که
 من ذکر کننده ام که تبدیل می کنم بدان این فصل را و ختم می کنم بوی این قسم را و از ازا و از ازا می کنم اشکال
 و اشتباه را از بر ضعیف الهم پیغم القیم که خلاص میکند او را از وسوسه تشبیه و دور می اندازد او را از
 شبهه تمویہ و آن اینست که اعتقاد کند که اند غراسم در عظمت و کبر باری خود مشابہت بجزئی از مخلوق
 و اسمائی حسی و صفات علی خود مشابہت چیزی او را و آنچه از صفات اطلاق کرده است آدا شریخ
 بر خالق و مخلوق تشابہتائی نیست میان آن در معنی حقیقی زیرا که صفات قدم خالق بر خلافت
 صفات مخلوق حادث است چه صفات مخلوق شفق نمی گردد از اعراض و اغراض و بیغالی منزله است
 از ان و پس درین معنی قول و بیغالی نیست کشد شی و خدا خیر دہ آنرا گفته است از علماء عارفین تحقیق
 التوحید بر اثبات ذات غیر مشبہ للذات و لا سطره من الصفات و زیاده کرده است و اسطی این نکته
 را که مقصود ما آنست و گفته نیست مانند ذات او ذاتی و نه مانند صفت او صفتی و نه مانند اسم او اسمی
 و نه مانند فعل او فعلی بکار حجت موافقت لفظ بلفظ و بزرگ منزله است ذات قدیم که باشد او لا صفت
 حادثه چنانکه محال است که باشد در ذات محدثه و صفت قدیمه و این نیز سبب اہل حق و سنت و جماعت است
 رضی الله عنہم و تحقیق تفسیر کرده است امام ابو القاسم شری رضی الله عنہ این قول اسطی را و زیاده کرده
 است مراد ما گفته است که این حکایت مشتمل است بر و نامشیل توحید و چگونه تشبیه در ذات او را

بند است حکمران و دانات او بود خود
از دست ارباب رتبه ای خود را واصل
نموده غیر باب کمال این نقص حاصل شده بخاطر و اغراض موجود شده و بمبای شرت و مساوات
خلق بیرون نیست ازین وجوه گفته اند مشایخ چیزی که قوم کرده آید باو نام خود و ادراک کرده آید
محدث است مانند شاد گفته است امام ابوالمعالی جوئی سیکه مطبلین شد و اگر نام نرفت
روی مکرر وی او شبیه است و سیکه مطبلین شده بنی محض وی معطل است و سیکه مطبلین کرده بود
بجز از درک حقیقه او است وی موحده است و چه خوش است قوی ذی النون مصری رضی الله عنه حقیقه
ان تمام این قدر متعانی فی الاشیاء بل صلاح و صنف بهای بلا مزاج یعنی بالکتاب و مزاج آلاء

و عله کلشی صنف و لا عله لصفه و عله و سبب بر چیز کارگرای و فعلی او است و
توحید آنست که بدانی که قدرت خدا در اشیا بی علی و صنف او در اشیا را بی مزاج است و عله بر چیز
موجع عله نیست مخرج او را اما تصور نمی و یک فایده بخلافه در هر صورت نیست در
بر خلاف آنست و این کلام عجب یقینی است و محقق و فصل اخیر یعنی قولی ذی النون اما تصور
فایده بخلافه تغییر است مرقول را الیس گفتندی و فصل اول یعنی قولی و عله کلشی
تقول لایال عما یفعل دم یا لون فصل ثالثه تغییر است مرقول او را اما قولی لایال
وکن نیکو ثابت دارد خدا تعالی ما را و تر از توحید و اثبات تنزیه و دور دارد از طر

تو بلی و تشبیه بکرم خود و رحمت خود این ترجمه کلام قاضی است درین فصل در این کلام بعض
انتوی و در شکات و فصل اسماء اند زیاده برین از کلام مشایخ نقل کرده شده است و
صاحب و اهب لدیه اسماء شریفه از آنچه در کتاب نیست و کتب قوم مذکور است زیر
ترتیب جردن مجموع ذکر کرده است و ما نیز ترک بر این قسم اگر چه طوایف دارد بعضی اسماء
آنجا که ذوق و خلافت سسی است طولی و مکرر از نظر نسبت طالب تشوق

سازد بسم الله الرحمن الرحیم ترجمه قولی الله الامیر بالله العلی اعلم الناس بالاجود
احسن الناس احمد احید الله تعالی بالحوادث اخذ القصد قات
ارجم اناس بالعلی الله الامیر بالله العلی اعلم الناس اشجع الناس الا صدق فی الله تعالی
الاعلم بالله اگر دانستی
اما اگر دانستی

و تامل
اسماء شریفه زیاده
بر چهار صد آورده

• **الطاهر عبد**

[illegible]

السلامة على سلم وعلى آله وأصحابه وأئمة الهدى

ابن ابی عبد اللہ بن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہما

524.

عبد القدر دس و عند الموم عبد الغياث و عند الوحش عبد الزاقي و عند ملكباغ عبد السلام و عند البهايم
عبد المومن و عند الطيور عبد القهار و في التورة موهود و في ابو خيل طلب طابع في الصحف عاتج في الزبور
فاروق و عند المدطه ديس و عند المومنين محمد صلى الله عليه وسلم قال و كنيت ابو القاسم لانه يقسم الجنة بيني و بيني
نقل عن الحسن بن محمد الدماغي كتابه سوق العروس و انفس النفوس يدانك بچكس اختلاف نيت در انك
صلى الله عليه وسلم اجل خلق و اكرم بشر و سيد ولد آدم و افضل انبياست روايت است از ابن عباس رضي
عنهما كفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم كه پروردگار تعالى قسمت كرد خلق را دو قسم كرد بنده را بهترين را پنج قسم
است قول دي سجان اصحابه يعني اصحاب الشمال و من از اصحاب نيم و بهترين اصحاب نيم پستتر گويند
اين دو قسم را قسم اصحاب النيمه و اصحاب البشاهه و با بقول پس من از سابقا تم پس اين مقام را قابل
و كروايد مرا از قبيله كه بهترين قبيله است و اينست قول حق سجان و جملنا كم شو با و قبيل لتعارفوا ان
عنه كذا الله تعالى كرم پس من اتقى اولاد آدم و اكرم انما هم بنو خدا عز وجل و لا فخر بستر گردانيد قبيل را بعبوت
و كروايد مرا در بهترين بويت و اينست قول دي سجان ليد هب علكم الرضوي البيت و يظهر كم تظهير و در حديث
ديگر آمده است كه كفت رسول الله صلى الله عليه وسلم خدا بركزيه از اولاد ابراهيم سمعيل و بركزيه از اولاد ايل
بنی كانه را و بركزيه از بنی كانه قریش را و بركزيه از قریش بنی ششم را و بركزيه بنی ششم را و در
حديث انس آمده كه فرمود آنحضرت عليه السلام انا كرم ولد آدم علي بن ابي طالب و در حديث ابن عباس رضي
عنه آمده انا كرم الاولين و الاخيرين و لا فخر و از عايشه رضي الله عنها آمده كه آنحضرت فرمود صلى الله عليه وسلم آمده
جبريل و كفت گردانيدم تفحص كردم شارق ارض مغارب آنرا پس نديمم همچو مردی فاضله از محمد و نديمم
پس پدي را فاضله از پيران ششم و از بن عباس رضي الله عنها آمده كه آنحضرت فرمود صلى الله عليه وسلم و بركزيه
كه پديد كرد خداي تعالى آدم را فرود افكند مرا در صلب نكاح زمين يعني دنيكا و او را فرود افكندند من در صلب و
بودم و گردانيد مرا در صلب نوح در سفينه و انداخت مرا در صلب ابراهيم بعد از ان نقل كرد مرا از صلب
كريم بسو ارحام طاهره تا بيرون آورد مرا از ميان اوين من كه بركزيه جمع نشده اند برزنا اشاره
كرده است باین معنی عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلى الله عليه وسلم و رضي الله عنه و قصيده
كه در مخرج آنحضرت گفته در غايه فصاحت و بلاغت آورده اند كه آمد روزي عباس رضي الله عنه نزد آنحضرت
و سلم خشك گويای از كاه خري شنيده بود كه نيت با آنحضرت از طعن تقيص میگفت پس رسيد آنحضرت از عباس چه
و غضب آورده است ترابا عباس پس گفت عباس آنچه شنيده بود پس برخاست آنحضرت و برآمد و گفت

در مخرج آنحضرت

با مودی که نشسته بودند که گفتم گفتند تو رسول خدائی گفت من محمد بن عبد الله بن عبد مطلب هستم و من است
 خداستایی خلق را پس گردانید بر او بهترین خلق و گردانید خلق را دو فرق یعنی عربی علم پس گردانید بر او بهترین
 فرق یعنی عرب و گردانید ایشان را قبایل و گردانید بر او بهترین قبایل و گردانید ایشان را بیوت و گردانید بر او بهترین
 بیوت پس من بهترین خلقم اندوای ذات و بهترین ایشان از دوی لب و از عبد الله بن مسعود رسیده است
 آمده که خداستایی تو کرد بسوسه قلوب عباد پس اختیار کرد از ان قلب محمد را صلی الله علیه وسلم پس برگرد
 او را برای خود و فرستاد او را بر سالت و آمده است از ابن عباس که گفت خداستایی فضل را و فضل را و فضل را
 عبد الله علیه وسلم برای من و در اینها صلوات الله علیه گفتند چیست فضل را بنی که گفت خداستایی فضل را و فضل را
 مرسل سارا و بنی نعل مهم الی الامن دونه فذلک بجزیه جهنم و گفته است مر محمد را صلی الله علیه وسلم تا نجات
 بینا یعنی ملک الله تا قدم من و نیک و اما خرمی اهل کابره در معرض خوف عتاب عتاب اند و محمد صلی الله
 وسلم منقور و ما مون مجموع است گفتند پس چیست فضل او را بنی گفت مر سایر انبیا را و اما رسول که من رسول
 الالبانی قوم و گفت مر محمد را و اما رسول که الا کافه الناس و کالات و کرامات آنحضرت بعضی از ان قبیل
 که آثار او از آن دین عالم ظاهر و با بر است و دوم آنکه ظهور در روز آن در آخرت و در روز قیامت باشد و تحقیق
 در آن روز ظاهر گردد که وی صلی الله علیه وسلم محبوب الهی و سرور کائنات و منظر فوض نامتایی او است
 جل و علا و خلیفه رب العالمین و نائب مالک يوم الدين دوست و مقامی که او را باشد بر هر کی را باشد و جای که او
 کسی را نبود در روز دوست و حکم حکم او و حکم رب العالمین قوله تعالی و الاخرة خیر لکم من الاولی و لسوف یسلب
 رکب فخری و چون اکثر از آنچه در او است باقی نماند که از قسم اول بود دین باب نیز نبی از قسم ثانیه
 نیز مذکور گردد و باشد التوفیق **باب ششم در تخصیص آنحضرت در آخرت فضایل و کالات و درجات**
 عایات و انقراض او به دو بركات در امتها صلی الله علیه وسلم و علی او و امیر او و سلم حتی که فضل و در او
 تعالی و تقدس او را در بدو خلق و ابتدای امر گردانید او را سید و منشأ آفرینش اول تمام عالم او را
 اول خلق در اجابت در روز است شکست بوی مهر فضل و کمال را در سعاد و آخر کار پس گردانید او را
 کسی که بشکافد بوی زمین و را بگزید بخشرد اول شافع و شفیع و اول کسی که نظر کند بحال رب العالمین و فضل
 محبوب باشد و این هنگام و اول نبی که حکم کرده شود از امت دی و اول کسی که در آخرت از او است
 اول کسی که در آخرت را و اول اهل آسمان باشد در آخرت و در آخرت و در آخرت و در آخرت و در آخرت
 طرف خارج از حد و احصاء روایت است از انس بن مالک گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم

مرغیستین مردمانم و قتیکه بر کتفه شون از قوردمن خلیب ایشانم و قتیکه در ایند بر پرده کار و ن بشارت دهنده
 ام و قتیکه نام امید شون لوار محمد در دست من است و من اگر کم اولاد آدم بر در کار خود را و لا فخر و در
 روایتی آمده که من قاید ایشانم و قتیکه کرد آیند و خلیب ایشانم و قتیکه خاموش شون و شفیع ایشانم و قتی
 جس کرده شون لوار کم در دست من است می کردن کردن هزار خادم گویم و اید تا سفته اند و در
 روایتی از ا ب بریره آمده که فرمود آنحضرت پوشانیده می شوم حله از حلهای بهشت پستری ایتم
 در راستای بهشت و نیت سجده کی از خلایق که بایستد در آن مقام خرمین و در روایت ابی سعید
 خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم من بهترین اولاد آدم روز قیامت و در دست من است
 لوار محمد و لا فخر و نیت بیس پیغمبری در آن روز آدم و بر که جزا دست گو آنکه در زیر لوار من است و در روایت
 ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم من بردارنده لوار محمد روز قیامت و او
 کسی ام که می چنانند حلقه های بهشت را پس کشاده می شود برای من و می در آیند با من فقرای هوسین و من اگر کم و من
 و آخرین ام و لا فخر و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم من بهترین مردم روز قیامت و من در یابید شما که
 آن بچه حبه است جمع کند خدا بقالی اولین و آخرین را پس از آن ذکر در حدیث شفاعت را که باید ذکر آن
 و از ابی بریره آمده است که فرمود آنحضرت امید میدارم که باشم من عظیم ترین انبیای از روی اجر روز
 قیامت و در حدیث دیگر آمده که فرمود اما خرسند نیستید شما که باشد ابراسیم و عیسی در میان شما بعد
 از آن فرمود که اینان داخل امت من اند روز قیامت اما ابراسیم می گوید تو دعوت قبی و ذریت من
 پس بگردان مرا از امت خود و عیسی می گوید که انبیا همه برادران علقاتی اند که پدر ایشان سکه است و مادر
 ایشان متعدد و فرمود عیسی علیه السلام برادر من است نیست میان من و میان و س پیغمبری و من
 قریب ترین مردم بوی و آنکه فرمود من سید اولاد آدم روز قیامت و حال آنکه وی صلی الله علیه و سلم
 سید انبیا است در دنیا و آخرت تخصیص روز قیامت بجهت آنکه ظهور آثار آن در روز قیامت بیشتر باشد
 و از جهت آنکه در آن روز منفرد و یگانه باشد در سود و وقتی که روی آرنده بوی و پناه گیرند بوی نباشد سید
 و باریت همه و سید از گوید که التی آرنده مردم بوی در حجاج خود پس نباشد درین هنگام منفرد از میان
 بشر که مزاحمت نکند او را هیچ احدی و ادعا نمیکند آنرا بر شال قوی حق سبحانه من الملک الیوم بعد لوار محمد
 القهار و ملک خدا راست جل جلاله در دنیا و آخرت و لیکن در آخرت منقطع می شود دعوی عبان که در دنیا
 بحسب ظاهر ادعای نمودند و یحیی محمد صلی الله علیه و سلم بانه می جویند بوی تمام مردم در شفاعت پس می باشد

سید ایشان در آنوقت بیدعوی شرکت ذکر ذلک صاحب الشفا رحمه الله علیه در مواهب لدرینه از حدیث
 ابن عمر آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم من اول کسی ام که می شکافد برای می زمین پس
 از آن ابو بکر پس از آن عمر پستی آیم ابل قبیح را پس برگینجه می شوند بعد از آن انتظار میسریم ابل مکر را بنگینجه
 کرده می شوم میان حرمین گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است و در واه ابو حاتم و در واه الاصول
 حکیم ترمذی از ابن عمر آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم روزی از منزل بر عین ابو بکر و شوال
 او و عمر رضی الله عنهما پس فرمود آنحضرت همچنین برگینجه می شوم روز قیامت آمده است که آنحضرت حشر کرده
 بر بر اقی و حشر کرده می شوند اینبار بر دوات حشر کرده می شود صالح بر نایه خود حشر کرده می شوند بر دوات
 پس فاطمه بر دوات که غصا و قصا است و حشر کرده می شود بلالی بر نایه از نایه های بهشت و در حدیث
 کعبه اخبار آمده که گفت طلوع نمیکند هیچ گنجی که اگر فرو می آید هفتاد هزار فرشته از آسمان و کردی کند قبر
 شریف آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و میزنند بازو بهای خود را و در دو میفرستند بروی صلی الله علیه و سلم چون
 شام می کنند عروج می کنند آسمان و فرو می آید هفتاد هزار فرشته دیگر همچنین تا روزی که می شکافد زمین
 از آنحضرت و بیرون می آید وی صلی الله علیه و سلم با هفتاد هزار فرشته که می برزند او را بدرگاه عزت مانند آنکه
 عروس را بخانه زوج می برند و در روایت جامع الاصول از ابو بریره آمده که فرمود که من اول کسی
 ام که می شکافد از وی زمین پس پوشانیده می شوم حله و طهارت این روایت آنست که اشتقاق و کسوت
 بر دوات است آنحضرت را صلی الله علیه و سلم اول و در حدیث دیگر آمده که اول خلایق که کسوت
 داده می شود مرا و ابراهیم است علیه السلام و زیاده کرده است بیهی که اولی کسی که پوشانیده می شود
 از خلق ابراهیم است که پوشانیده می شود از جانب جنت و آمده می شود کسی و نهاده می شود در جانب عین
 عرش پس از آن آورده می شود مرا و پوشانیده می شوم حله از جنت که قیمت نوان کرد او را بشرف نشانی
 می شوم بر کسی جانب عین عرش و گفته اند که لازم نمی آید از تخصیص ابراهیم با ولایت کسی که او را
 باشد از آنحضرت و احتمال دارد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با جامه خود از قبر شریف برآمده باشد و حله او را پوشانیده
 به یکبارم و عظیم است به بهت برنگی ابراهیم را از جهت برنگی پوشانیده پس اولیت ابراهیم در کسوت نسبت به
 خلق باشد و چون آمده است حکمی که پوشانیده می شود ابراهیم علیه السلام و لا بعد از وی پوشانیده می شود آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم چنانکه ظاهر است لیکن حله پیغمبر اعلی و انفس اغرا باشد از آن خبر کرده خود بخاست آنچه فوت کرده
 از اولیت گفت بنده میکنم تبه اندنی مقام الیکین که تقدیم ابراهیم بکسوت نیز از جهت رعایت نسبت اولیت ابراهیم

آنحضرت است که با در شال بن امور مقدم و سابق عیال خود بر او داد و این فصل جزئی است در امور حسبه و
 فضایل دیگر منوی در آنجا است و لهذا آنحضرت را بر کسی نشانند نه ابراهیم را و بعضی گفته اند که
 این تقدیم کسوت مرابرسیم را جزای عریان کردن نمود است او را در وقت نهادن در آتش گذاشتند
 و الله اعلم و مشهور آنست که خشم مردم خفاة عراة غزل می باشد چنانکه در حدیث بخاری از ابن عباس رضی
 الله عنهما آمده و اشارت قول حق تعالی که ما بدانا اولی خلق نعیده هم بدانست و لیکن ابو داود و ابن حبان
 روایت کرده اند که ابو سعید خدری در وقت احتضار جامهای نوطلبیه و پوشید و گفت شنیدم رسول خدا را
 صلی الله علیه و سلم که میفرمود میت برگینجه می شود در جامهای او که مرده است در آن و صاحب مواهب بدین
 از حارث ابن ابی اسامه و احمد بن منیع روایت کرده است که مردی بسوخت می شوند در کفان خود و زیارت
 میکنند یکدیگر را در آن و گفته که جمع کرده می شود میان این حدیث و میان آنچه در حدیث بخاری است بآنکه بعضی
 بسوخت شوند عاری و بعضی کاسی و بعضی گفته که مراد بر سیات اعمال است که برگینجه می شوند بران ابو سعید
 در یافت تاویل را و حمل کرد بر ظاهر و بعضی از اصحاب نیز از اهل ظاهر که در نمی یافتند مراد را چیست آنکه
 در یافت عدی بن حاتم تاویل خوب ابيض و اسود را در صیام که اقال التوریشی و سخن درین حدیث
 در شرح مشکات زیاده برین کرده ایم و الله اعلم بتفصیل مراد بلوا الحمد انفراد و شهرت آنحضرت است
 صلی الله علیه و سلم بحدود مقام محمود چنانکه در فصل شفاعت معلوم گردد و عرب وضع می کنند لوا را موضع شهرت
 چنانکه آمده است نکل غادر لواء و تواند که مرا آنحضرت را لوائی درست باشد و اولوا الحمد نام باشد که
 قال الطی و صاحب مواهب از طبرانی در ریاض النفرة حدیثی آورده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت
 رضی الله عنه ایانداشته تو ای علی که من اول کسی ام که خوانده می شود روز قیامت ایست می ایستم من جانب
 راستای عرش و سایه می پوشانیده می شود حله سبز از حلهای بهشت بعد از آن خوانده می شوند انبیای برگزیده
 یکدیگر پس می ایستند بر دخت عرش و پوشانیده می شوند حلهای سبز از حلهای بهشت و آنگاه بهش که امت من
 اولی امتهاست که حساب کرده می شوند روز قیامت پسر بنارت میدهم ترا که تو اول کسی خوانده می شود ترا و سپرده
 می شود لوی مراد انعامی حمد است که آدم و تمام خلق سایه می جویند بایه ای من روز قیامت و دراز است
 لوی مبارک من مسافت هزار و شصت سال است و سناجی یا قوت احمر است و قبضه ای نقره سفید است
 و بن و خراپه سبز مراد از آنست که سیوست از نور یک کیسو در مشرق است و کیسو دیگر در مغرب و سیوم در میان
 دنیا و کتوب است در وی سه سطر اول لبسم الرحمن الرحیم ثانی الحمد لله رب العالمین

ثالث لا اله الا الله محمد رسول الله درازی بر سطر نزار سال و نهایی وی نیز نزار سال پس بر میگفتی تو با علی بن ابی
 لوای و حسن جانب را ستانست و حسن جانب چنان توانا گشتی ایستی میان من و میان ابراهیم دریا
 و پوشانیده می تویی حلاز بنیشت و روایت کرده است ابن سبع در خصائص که سوالی کرد عبد الله بن سلام
 رسول خدا را صلی الله علیه و سلم از لوی احمد که چیست صفت وی پس فرمود آنحضرت طول مسیره الفت
 سنة الحدیث و گفت صاحب موابب که گفته است حافظ قطب الدین حلبی چنانکه نقل کرده است بحسب
 البهایم که این حدیث موضوع است و ظاهراست درو انار و وضع و خدا و انار است بحقیقه لوی احمد گفت بنده
 میکنم عفا الله عنه قول او خدا و انار است بحقیقه لوی احمد است و لیکن در احادیث تعبیرهای با مثل
 این صور واقع شده است چنانکه در بیان لوح و قلم واقع شده است که از زبرد است یا از یاقوت
 است و در حله عرش واقع نشده است که او غالی اند که از گوشش تا زرد گوشش مسافت ده سال و در
 روایتی بقصد سال است و اشالی آن و مایمانی آوردیم باینجه صحبت رسید و بی ثبوت پوسته است نقل آن از
 شارح و بدینچه مراد است از آن و اگر از تاویل است در واقع بدان نیز ایمان آوردیم و ترک دادیم حکم
 عقل که تا اندیش را که باستحاله و استبعاد آن کند و تفویض میکنم حقیقه امر از انجند و اگر محدثین در اسناد
 آن سخن گفته آن دیگر است و اگر معانی آنرا استبعاد نمایند کمال قدرت قادر جواب آن میگوید و باید
 اعلم و صاحب موابب گفته که در عرف عرب نگاه نمیدارد لوی احمد صاحب حبش و رئیس و سوار احتمال
 دارد که در دست غیر او نیز باشد باذن وی و تابع باشد مراد او را و محوک بود حرکت وی و مایل گردد بهر جانب
 که وی مایل است و در احتمال عرب نزدیک و ب نگاه نمیدارد او را اگر صاحب او منع نمیکند او را قتال بلکه
 قتال میکنند با وی باشد قتال و لهذا لایق نیست بنگاه داشتن او هر کس چنانکه مرعی راضی الله عنه در روز خیر
 بهم دیت را فرود آمد و در آنکه دوست می دارد خدا و رسول خدا را و دوست میدارد خدا و رسول خدا را و اگر قتال
 الموابب و در غزوه موده آمده است اگر گرفت رایت تخت جعفر بن ابی طالب پس قتال کرد و کشته شد
 بعد از آن گرفت عبد الله بن ابی اسلم جگه کرد و کشته شد و گرفت بعد از آن خالد بن الولید و قتال کرد و کشته
 کرد او کا قال پس معلوم شد که لوی احمد در دست قاتل و رئیس حبش میباشد و الله اعلم بحقیقه الحال و صل
 تفضیل و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و سلم بحوض کوثر در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود
 الله علیه و سلم بحوض من مسافت یکماه است و آنجای آن برابر است و آب او شیرین تر از عمل بجوی بود
 یاقوت است و عقیده تراشیر و در روایتی سفید تر از سیم و در بعضی روایات سفید تر از زعفران و لوی احمد خوشتر

برادران خود را طرد و دفع از جهت بخل و خودی جای آنست و آنحضرت اجداد الابدین و رحمة العالمین است
 و احتمال دارد که براند کسی را که مستحق نیت شرب نرا و در حدیث آنس رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود صلی
 علیه وسلم حوض را چهار رکن است اول در دست ابی بکر صدیق و ثانی در دست عمر فاروق و ثالث در دست
 عثمان غنی النورین و رابع در دست علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین پس هر که محب ابوبکر است و بغض است
 مرعرا آب نمی نوشاند و ابوبکر و هر که محب علی است و بغض است مرعرا آب نمی نوشاند و ابوبکر و علی
 روایت کرده است این را ابوسعید در شرف النبوة و الصلوة کذا نقل فی المواسب المدنیة و مشهور آنست
 که ساقی کوثر علی مرتضی خوانند و فرمود وی رضی الله عنه که هر که دشمن جارد ابوبکر را بگزیند نوشانم و او را از
 آب و حی الله علم و صل در تفضیل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بشفاعت و مقام محمود قال الله تعالی
 عسی ان یجسک ربک مقاماً محموداً و عسی از حق تعالی افاده ایجاب می کند زیرا که عسی از برای طاع است
 و طاع انداختن کسی را بخیر و محمود گردانیدن از ان نقص عاری است و حق سبحانه و تعالی آنرا از و امیدار
 گرداند کسی را و باز نداند آنرا محمود گرداند از ان و پیرسیده شد از ان سود از مقام محمود گفت آن مقام شفاعت
 است و گفت آن ایستادن اوست از زمین عرش در مقامی که نمی آید در ان هیچ یکی غصه و در مشک
 می برند او را و اولین و آخرین و مانند این آمده از کعب اخبار و حسن اصری رضی الله عنها و در
 روایتی آمده که آن مقامی است که شفاعت می کنم است خود را در ان و فرمود که بخیر گردانیده شدیم
 میان آنکه در آورده شود نصف امت من در بهشت و سیل شفاعت و اختیار کردم من شفاعت را از یزید که ان عم و اهل
 است و فرمود آیا کان میریزد که شفاعت برای حقان خواهد بود بلکه برای کاتبکاران خطا کاران خواهد بود
 مراد باین شفاعت برای دفع عذاب است اما از برای رفع درجات حقان نیز خواهد بود و محبت
 مواهب لدنیة از واحدی نقل کرده که گفت اجماع کرده اند مفسران بر آنکه مقام محمود شفاعت است
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تفسیر آیه مذکور فرمود هو المقام الذی الشفع فی لامتی و از ابن الخطیب روایتی
 فرمود که ای است نقل کرده که گفت لفظ محمود شعراست بان زیرا که ان کلمه می شود وقتی است
 که هر گوید او را حامی و حمیه باشد مگر در مقام و مقام شفاعت مقامی است که نعمتهای عظیم میرسد از آنحضرت علیه
 پس میگویند او را دشمنانند بروی اگر چه آنحضرت محمود بود و در بیان تلخیص احکام فقه شریف امامان
 غیر حنبلیان نافع عظیم میرسد زیرا که سعی و تخلص از عقاب عظیم است از سعی در زیادت ثواب و احتیاج
 ایشان در دفع ضرر فوق احتیاج اوست در جلب نفع استیغنی نماید که مشهور تفسیر است بر این

بر جمیع انعام باشد یانه و آنکه بر انعام باشد شکل است که مغفرت است بتعمیم از حیثیت انعام نمحمد را که بر
شکر است مراد امام باقران محمد است یا محمد شریعی مخصوص بانعام است و لیکن نیز بیان باشد و اگر محمد مراد
شکر باشد نزد امام نیز صورت دارد چه وی صاحب اصطلاح است گیرد و اگر که اصطلاح کند بر چه خواهد بود
آنچه آمده است که الحمد را سبک دلالت دارد بر آنکه حمد فردی است نه شکر بالاتر از افراد دیگر پس علی بن
آدم که نسبت میان حمد و شکر عموم و خصوص من وجه است قد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم محمود
شنی علیه است در مؤلفان بفضل کمال و عظمت و جلال که عطا کند و مخصوص گرداند او را پروردگار و
جل جلاله در آن روز چنانکه آمده است که ایستاده میکند او را پروردگار وی عین عرش در روایتی بر عرش
روایتی بر کرسی می سپارد و بوی کلید خنجر میدهد بدست وی و او حمد و شفاعت یکی از این کلمات است
که میرسد در نفعی عظیم مرخلاتی را پس اگر ادم بمقام محمود آنحضرت دارند در روز قیامت و علو درجا و
واقعه او بر خلایق شامل شفاعت و جز آن نیز درست باشد و در روایتی غریبه مجایده آمده است که
حق جل جلاله می نشاند آنحضرت را با خود بر عرش و مراد بمقام محمود این مقام است و واحد گفته که قیامت
و خوشتر قطع است هم از روی لفظ و هم از روی معنی اما لفظاً بجهت آنکه بعثت بمعنی برگزین و فرستادن است
و این ضد اجلاس است و در آیه کریمه مقاماً محموداً گفته است معناه محمود او اما معنی پس این جهت آنکه
اطلاق جلوس رب العزة تعالى و تقدس و معیت رسول صلی الله علیه و سلم با مستلزم مکان حد و جهت است گفت
بنده مسکین شبه اند فی مقام الصدق و الیقین مخفی مانده که اگر صحیح باشد این حدیث از مشایخ خواهد بود
و ماول آنکه در تامل استوی علی العرش گفته اند در معنی غنی است که در عند ربک عند ملک مقدر و خزان
گفته اند که آن از حیثیت درجه و مرتبه است نه در مکان شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که قول مجاب بحدیث
العرش موقوف نیست از جهت فعل و نه از جهت لفظ اشارت است بآنچه گفته شد و از این عیاض رضی الله عنهما آمده که
نمی تیزد محمد علیه السلام روز قیامت بر کرسی پروردگار در پیش و دست وی این نیز محمول بر نفس معنی مذکور است
و حاصل مقام آنست که حق تعالی حبیب خود را در مقام می دارد که بیکس جزوی حاصل نیست و در روز قیامت حکم
مر خدا راست و به نیابت و خلافت وی معجز راست لا اله الا الله محمد رسول الله و حدیث شفاعت حدیث
مشهور است از انس و ابی هریره و دیگر صحابه مذکور است در کتب سنی و غیره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
سجده می بینم روز قیامت می دریا بند که از حیثیت این جمعی که خدا تعالی او را در آخرین روز قیامت
پس بر سر مردم را از هم و غم و اندوه که طاقت نمی آرند و بر نمی توانند بر پشت باران را پس میگویند ایامی بین

که در چرخ است افتاده ایستایان می گردید کسی را که شفاعت کند مرثیایه سوخته پروردگار پس گویند بخند
 از این مرصعی را انکس آدم است که پدر شماست می آیند بسو آدم و میگنید ای آدم تو پدر تمام دنیای پدا
 کرد ترا خدا تعالی بدست خود و میدور تو از روح خود و ساجد گردانید برای تو فرشتگان خود را و اسکن گویانید
 در بهشت خود و تعلیم کرد ترا اسما بر شفاعت کن مادر تو پروردگار خود را یا منی کنی که مادر چه حالیم و چه شدت
 و سخت رسیده است ما را تا آنکه راحت دهی تو ما را ازین جای مایس میگنید آدم علیه السلام بدستی
 پروردگار با غضب بگوده است امروز غضبی که برگزیده است مانند آن غضب پیش ازین و منی کند بعد
 ازین نهی کرد مرا از خوردن درخت و بیقرانی کردم نفسی نفسی بروید فریاد کنید بسو غریب بروید
 بسو فوج علیه السلام پس بایند بسو فوج و گویند یا فوج تو اولی رسی که فرستاده شد بزین محنتی
 ناسده است پروردگار تعالی ترا عبد شکور یا منی بنی بجالی که مادریم یا منی بنی چه خبر رسیده است ما را
 از شدت ای شفاعت نمی کنی ما را بسو پروردگار خود پس میگنید فوج علیه السلام که پروردگار من غضب
 کرده است امروز چنانکه برگزیده بود و نخواهد کرد نفسی نفسی و یا کند فوج خطبه خود را که سوال کرده بود پرورد
 را بی علم در نجات پس در روایتی یاد کرد دعای خود را که در حق است خود کرد که غرق شدند بروید بسو
 ابراهیم که خلیل الله است پس بایند نزد ابراهیم و گویند که تو پسر خدا می خلیل او می از میان بل ارض شفا
 کن ما را بسو پروردگار خود می منی که مادر چه سخت افتاده ایم پس گوید ابراهیم علیه السلام پروردگار من غضب
 کرده است امروز غضبی که برگزیده بود و نخواهد کرد و بودم منی که گفته بودم سگ دروغ و ذکر کند ای پروردگار
 نفسی نفسی بروید بسو غریب بروید بسو و سی کلیم الله که کلام کرده است پروردگار تعالی یا و و نزد یک
 گردانیده است او را در روز گفتن پس بایند موسی را و گویند یا موسی تو رسول خدای فضل و اهدایت خدای تعالی و ایست
 خود و کلام خود بر مردم می منی تو که در چرخ است افتاده ام ما شفاعت کن ما را بسو پروردگار خود پس میگنید سو
 علیه السلام پروردگار من غضب کرده است امروز که برگزیده بود و نخواهد کرد و سیتم من بل شفاعت کن که ام
 نفسی که ام کرده نشد و هم بکشتن نفسی نفسی بروید بسو غریب بروید بسو بسو عیسی که
 روح الله و کلام او است بایند عیسی را و گویند یا عیسی تو پسر خدا و کل او که اله کرده است او را بسو بسو
 در روح و کلام کردی مردم را و در مذهب می منی که در چرخ است افتاده ایم پس میگنید عیسی علیه السلام که پروردگار
 من غضب کرده است امروز غضبی که برگزیده بود و نخواهد کرد و ذکر کرد عیسی خطبه و در حدیث از عیسی
 رضی الله عنه که گفت من گرفته ام از غیر خدا و گفت سیتم من بل شفاعت کن نفسی بروید بسو غریب بروید بسو

و لازم گیرد بودا کوی بنده ایست که آمرزیده شده است بودا گناه او را برچشمه مقدم و برچشمه خواست پس بایند
 خلاق آنحضرت را و گویند نمی بینی که در چه حالی افتاده ایم ما شفاعت کن بر ما ما بسوسه پروردگار خود
 پس بفرماید آنحضرت این کار من است و من میکنم این کار را پس میروم من میگویم در بهشت و در روایتی در
 دار رب العزة تعالی زیر عرشش پس افتم در سجده برای پروردگار خود پس میگوید خدا تعالی بر من از عباد
 حسن شاکر نکشاده است بر هیچ یکی پیش از من بعد از آن گفته می شود برادر محمد سر مبارک خود را بنحوا
 خواهی داده شود ترا و شفاعت کن قبول کرده شود شفاعت تو پس بر می دارم سر خود را و میگویم یا رب است
 امتی پس گفته می شود در از امت خود کسی را که نیست سبب بروی از در راست از در راست بهشت
 و ایشان مشرب اند مردم را در غیر آن از درهای دیگر و در روایتی آمده که حکم می شود با آنحضرت که بروی در گشت
 در دلی وی مقدار دانه از گندم یا جو یا زبان بیرون آرد و پس میروم و میگویم پس رجوع میکنم بسوسه
 پروردگار پس حمد میگویم همان عباد و ذکر کرد مثل اولی و گفته در و س مقدار دانه خردی پس میگویم آنرا با رجوع
 میگویم و ذکر کرد در وی آنچه گذشت و گفته مقدار دانی ادنی دانی دانه خردی و در بار چهارم آمده که میگویم یا رب
 بون ده مرا در حق کسی که گفت لا اله الا الله میگوید خدا تعالی نیست این کار تو این کار منست و شفاعت میگویم نزد
 خود و بگویند میخورم بعزت و کبریا و عظمت خود که بیرون می آرم از نیک کسی را که گفت لا اله الا الله پس باقی میماند
 در نیکو کسی که کرده است او را قرآن یعنی واجب است بروی خلود و این حدیث بروایات متعدد آمده است
 الفاظ و عبارات و طولی اختصار آمده و حدیث درین باب بسیار است و از همه ظاهری می شود که شفاعت
 آنحضرت علیه السلام از اولی و قوت مردم بخشه باد و خول ناز برای دفع عذاب و بعد از دخول جنة نیز برای
 رفع درجات شامل و واقع است تبعیه اشکال کرده اند در قول ایشان مرفوح را انت اول الرسل من
 اهل الارض زیرا که آدم علیه السلام نبی مرسل است و همچنین شیث و ادیس علیهما السلام پیش از نوم و جوابیا
 گفته اند ازین اشکال یکی آنکه مذکورین نبی بودند نه مرسل دیگر آنکه اولیت مقید است بقوله من اهل الارض
 زیرا که مذکورین مرسل بابل ارض نبودند و رسالت آدم بسوسه پیش از تش بود و ایشان موجود بودند تا علم
 که ایشان را بشریت خود را و همچنین شیث و ادیس و لوح علیه السلام رسالت وی بکفا بود که دعوت میکرد
 ایشان را بتوحید قایلند گفته اند که موطن شفاعت پنج آیه اول در راحت اهل موقوف از شدت و قوت
 و حسن در آن مقام و از گرمی آفتاب و عرق و انتظار حساب ثانی در محو از سوال و حساب و در آید
 در بهشت بحساب ثالث در شان قومی که حساب کرده شد و در سختی عذاب شده اند بر رفع عذاب

از ایشان راجع در اخراج قومی که آورده شدند در آتش میزدند ایشان از آن خاص در رنج جان
 می گزیدند و در بهشت و در هر کدام از این ابواب احادیث واقع شده و امد اعلم و بعضی
 شفاعت سادسه نیز ذکر کرده اند و آن شفاعت آنحضرت مرعوم خود را بی طلب در تحقیق غذا
 و بعضی شفاعت سابع گفته اند و آن شفاعت مرابی مدینه را چنانکه در حدیث آمده است که ثابت ثماله
 بیچ کی بر بلا و امی مدینه یعنی بر شدت و سختی وی و صبر کند بدان مگر آنکه باشم او را شهید و شفیع روز
 قیامت شیخ ابن حجر گفته که متعلق این شفاعت خالی نیست از پنج قسم اول و اگرین را جدا بشمارد قسماً
 نیز بداند و چنانکه آمده است که فرمود او کی یک شفاعت کنم مرعوم را بی مدینه و بیستر اهل که بیستر اهل
 دیگر شفاعت مگر کسی را که زیارت کرده است قبر شریف آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و دیگر کسی را که با کسی
 را بعد از آن در دفرستد بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و دیگر و تجاوز از تقصیر صلحا و دیگر کسی که برابر است حسنه
 و سیئات وی که در ایضت را منقول است از ابن عباس که سابق در می آید بهشت را بغیر حدیث فی آیه
 مقتصد بر رحمت خدا تعالی و ظالم نفع اصحاب اعراف بشفاعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و راجع اقوال در
 اصحاب اعراف آنست که ایشان قومی اند که برابر است حسنه و سیئات ایشان از علم و عمل و ادب است
 از انس رضی الله عنه گفت سوال کردم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که شفاعت کن مرا در قیامت پس فرمود
 حضرت میگویم انا الله فقم پس کجا طلعتی یا رسول الله فرمود سخت طلب کن نزد من اگر طاعتی نشود تو را
 انجام فرمود طلب کن نزد من اگر انجامی نام کجا طلعتی یا رسول الله پس طلب کن نزد من زیرا که خطای من
 این جا را و اینجا معلوم می شود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جمع ما کج ما طلع آخرت حاضر و قیامت آمده اند
 و شفاعت کنند امت را و دیگر مانند و خلاص می گرداند از شداید و عزای ماضی و حدیث بی برده آمده است
 که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم زده می شود صراط بر پشت و دوزخ پس ما ششم ثبات مرعوم کی گفته
 آنرا و دعای رسل در آن این است که اللهم سلم سلم و در حدیث دیگر آمده است که پیغمبر شما جام است بر صراط
 میگوید رب سلم سلم و قوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای طلب سلامت امت خود بود و از رسل دیگر نیز
 بچنین تواند که در آن روز بر مقرران نیز خوف و بوی درگاه لا اله الا الله باید که طلب سلامت کنند و در آن
 آمده است که لایک نیز بر دو جانب صراط بیعتند و ما گفته یارب سلم سلم و این بر عادت ایشان است که پیش
 برای مومنین دعا و استغاثه می کنند و در حدیث فضیل بن عیاض آمده است که منافق صراط
 یا زنده هزار سال است بخیر از خود است و بخیر از سبط و بخیر از برادر و بخیر از نیکو روانی

که لاغر و ناز از ترس خدا نباشد و مشهور است که هر طایفه تر است از شمشیر و با یک تر است از نوکی
و در حدیث آمده است که بعضی مردم اینچنین است و بر بعضی مثل وادی وسیع و این آنچنان است که میگویند که
طول و قوت محشر بر بعضی مقدار زیاد تر است و بر بعضی مقدار در کثرت نماز و این بابر تعداد نماز
و افوار ایمان است و آمده است که چون است بر صراط یغفرند و در راتند فریاد کنند و امحاه و امحاه پس سخت
از شدت اشفاق باد از بلندند که گوید رب امی سالی نمی گنم ترا امروز نفس خود را و نه فایده
را که دختر من است و این مبالغه و غایت اهتمام است از آنحضرت در باب امت و استخلاص ایشان
و ارجحیت معلوم می شود کمال محبت و اتحاد فاطمه زهرا سلام الله علیها بنفس شریف و صلی الله علیه و آله
و در حدیث ابی هریره آمده است که کسی که نیک دهد صدقه را می گذرد بر صراط و در حدیث دیگر کسی که سجد
خانه اوست خاص است او را خدا تعالی بروح و رحمت و گند شستن بر صراط را و اما میزان که در آن حساب
حساب بداند در حدیث آمده است که نهاده می شود بهشت را تسای عرش در دوزخ در جای می بعد از آن آورده
می شود میزان و نهاده می شود کفه حسانت مقابل شست و کفه سیئات مقابل ناز و از این عباس رضی الله عنه
است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم چون میخایند که حکم کرده شود میان خلق ندای می کند کجاست محمد علی
السلام است و می دروایتی کجاست امت ای پسر ایشان پس ایستاده می شود من پیروی میکند مرا است
من غیر محفل از اثر و ضو یکسو گردانیده می شوند از آنها از راه ما و چون می بیند مردم فضیلت و در حقیقت این امت
را می گویند که نزدیک است که این امت همه پیروان باشند و بخت رسیده است که سخت چیزی که حکم کرده
می شود قضیه خون است رواه البخاری و نه بی شوق رسیده است که اول سوال از نماز بود و تطبیق میان دو حدیث
آنست که در عبادات اول سوال از نماز بود و در معاملات از خون و در روایت نسائی آمده که اول آنجه
حساب کرده می شود بنده را نماز است و اول آنجه کرده می شود بوی حکم میان مردم و است و در مضمون
این حدیث اشارتی بوجه تطبیق که نظر باین را حجت بوجه مذکور واقع شده است یعنی در نماز سوال و در معاملات
نسبت بذات بنده است و در خون حکم میان مردم است اگر چه در نماز هم حکمی خواهد شد ولیکن مقتضای بذات
بنده است و میان بندگان بیکدیگر نسبت قافیه آمده است که زانی نمی شود قدم بنده از جانش تا اگر چه
می شود از چهار چیز از غم می که در چهار چیز فانی ساخت و از علم وی که چه عمل کرد در وی و از مال که از تنی حاصل
کرد و در کجا انفاق نمود و از جسم وی که در چه کار گنبد کرد و از راه اقرندی و قال حدیث حسن صحیح
نیز آمده است که بیرون می آید آدمی را روز قیامت سه دیوان دیوانی که در وی عمل است و دیوانه

که در وی گنا مان او است و در آنچه که در وی اجتهای خدا است که بر وی انعام کرده و قسطی گفته که نمی گذرد هیچ
 یکی صراط را تا آنکه سوال کرده می شود در رخت قطره اول سوال کرده می شود از ایمان که شهادت الا اله الا الله
 محمد رسول الله است اگر این خلاصا بجا آورد گشت پس از آن سوال کرده می شود قطره ثانیه از نماز اگر از نماز بجا
 بجای آورده است گشت سیم از روزه ماه رمضان چهارم از زکوة پنجم از حج و عمره ششم از غسل و وضو
 هفتم مقام مردم است که از بر صغیر و سخت تر است و گفته اند که اگر مردی باشد که فرض را بر او واجب بخیزد
 پیغمبر باشد و خصوصیت برود بنیم و آنکه در نمی آید بهشت را تا آنکه راضی سازد خصم خود را و نیز گفته اند که اگر گفتی
 به یک دانه بقتصد نماز مقبول و داده می شود در خصم را در روز قیامت هیچ را ندگی و اضطراب پیش نمی آید بنده را
 بر این خصوصیت اعادنا الله من ذلک و لهذا گاهی رحمت الهی آن تقاضا میکند که راضی میساند خصم خود را
 برون می آرد از این در طه چنانکه در حدیث آمده است و از اعظم حسنات آنست که آخر کلام مرد و کلام طبع باشد
 چنانکه در حدیث معاذ آمده است هر کجا آن آخر کلام الله الا الله داخل الحجة و حدیث نفاذ درین باشد بهر است
 و از این عمر رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسیکه قضا کند حاجتی را برای برادر خود یا
 من میباید در میزان می آید اگر راجع آمد و الا شفاعت می کند برادر او را و اخبار شایع آمده است که یکی برادر خود را
 که خدا بی تعالی با توبه محاکمه کرد گفت وزن کردند اعمالی را پس راجع آمد سیئات چشت پس ناگاه اقدام فرمود
 در کف حسنات و راجع گردانید آنرا پس یکشدم صده را ناگاه دیدم در کف خاکی را که انداخته بودم آنرا در قبر
 مسلمان و از غریب حکایات که در روایب گذشته آورده که برادر او کف میزان مردی را پس گفته شد
 مراد نیستی تو از این جنه و دنا از این نار پس نیارد ملک صحیفه را و بیند آنرا در کف میزان نوشته شده است
 اوت پس راجع می آید کف سیئات بر کف حسنات و جنه بودی آن که حقوق پس فرستاده شود آن مرد را
 دوزخ پس در خواست نمود که باز آورده شود نزد خدا پس حکم شود که بپایند پس گوید حق تعالی ای بنده حاجت
 سبب درخواستی تو که بآئی نزد من پس گوید آن بنده خداوند من عاقی بودم مرد پدر خود را و پدر او پدرم
 که میرود بجات دوزخ مانند من خداوند پس دو چندان کن عذاب را و بر آن پدر مرا از عذاب پس
 می خندد حق تعالی و میگوید عاق بودی در دنیا و بار شدی در آخرت بگیر دست پدر خود را و پدر خود را و پدر خود را
 بهشت و نیز می آید که تحقیق برابر آید به کف میزان شخصی پس گوید خدا بی تعالی برود مرد و التماس کند
 کسی که پدر ترا حسنه دارم بر آن در بهشت پس بیا بعد می آید که بگوید این کار را با و می کرد که گوید بر من عاقی
 تو پس فرموده شود این شخص پس گوید با تو انجری به تحقیق ملاقات کرده ام من و در کار و نجات ام

در حقیقت خود کویک یکی و گمان ندارد که فایده کند آن یکی خبری بهیچ کرم تواند کرد و بدو شاید فایده کند
 تراب میرد آن شخص یکی از فرغان و دسرور پس میگویی حق تعالی چه کردی تو وجه حال دارم و دستهای
 و اما تراست بحال می پس میگویی یا رب این است حال من پس ندای کند و بیجا صاحب ویرا که بخشنده است
 بوی حسنه را و میگویی کرم من اوج است از کرم تو بیکر دست برادر خود را و برود بر دو ان در بهشت و بعضی
 علما گفته اند که رجحان کفر میزان آخرت بر عکس میزان دنیا است که در دنیا کفر راجح یا مان میرود و در میزان
 آخرت بالا و این سخن خالی از غرایب نیست و تشهاد کرده است بقول حق تعالی ایها الصبیح علیکم الطیب
 و اللیل الصالح یرفعه و پوشیده نیست که اثبات این سخن مجرد از این آیت بی وقوع خبری درین باب
 مشکل است نعم اگر خبری باشد آیه مؤید و شیر بدان تواند شد و آنکه بعضی گفته اند که این مصادم دنیا
 فی قول اوست فاما من یثقلت موازیه فهو فی عیشتی راضیه نیز محل بحث است زیرا که تواند کرد مراد ثقلت حاجت باشد
 و رجحان در اینجا محسوس است نعم مقصود نیست که ثقیل باری بر ثقیل میباشد و لیکن تواند کرد مقتضای ثقل و خفت دران
 بر عکس اینجهان باشد و الله اعلم و از حریفه رضی الله عنهما روایت کرده شده است که صاحب میزان روز قیامت
 جبرئیل علیه السلام خواهد بود و اوست که میکند وزن اعمال را دران روز و راه ابن جریر فی تفسیره و این بر
 احوال و حساب و کمالات در حضور رسول کریم تعالی خواهد بود و مخلص و نجات همه به شفاعت و رعایت
 آنحضرت است صلی الله علیه و سلم اما حوض شریف و درود بران ظاهر است که بعد از خلاص از شدت
 و قوت و سوال و حساب و تجاوز از نظر و نجات از اموال و آفات و مخافات خواهد بود چنانکه فرمود من تراب
 منه لا یظلم احد و بعد از ان دخول جنه است و اول کسی که درآید بهشت را آنحضرت خواهد بود چنانکه فرمود و اما اول
 من یرقی باب الجنه و چون آنحضرت بر در بهشت میرود خازن جنّت می کشاید در را و پستاده می شود در خدمت
 چنانکه خدام در خدمت ملوک و بگوید مرا حکم است که نکشتم در بهشت را بچگونگی شش از تو و نایتم برای کسی
 بعد از تو و آمده است که مومنان چون بیایند به بهشت مشاورت کنند که از کس استنیدان کنند را
 در آمدن پس بیایند آدم را پس نوح را و ابراهیم را و موسی و عیسی را علیهما السلام بر تبتی و روشی کرده اند
 در عرصات نزد استشفاع تا ظاهر گردد شرف حضرت سید السادات بر سایر بشر در همه مواطن و در روایت است
 از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم حرام است در آمدن در بهشت بر انبیا
 همه تا آنکه درآیم من و حرام است بر ائم دیگر تا درآیند آتش و آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم آمد مرا جبرئیل پس گرفت دست مرا و نمود مرا در بهشت را که است من از ان دری آید پس گفت

ابو بکر رضی الله عنه ای کاش میبودم من با تو که میدیدم آن در را پس فرمود آنحضرت آگاه باش بدرستی
 تو نمی بایکرا دل کسی که می آید بهشت را از امت من ازین حدیث معلوم می شود که این است را بانی است
 مخصوص که می آیند از آن باب سائر است اما در حدیث آمده است که چهریس از اعمال را در این مخصوص است
 که می در آیند از آن چنانکه مصلیان از باب الصلوة و مجاهدان از باب الجهاد و باب روزه داران از باب الصیام
 گویند و در این که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از آن در آید باب الرحمة و باب التوبة گویند و در حدیث
 ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم من اول کسی ام که گشاده می شود برای می در بهشت لیکن
 زنی می آید که مبادرت می کند مرا پس بگویم من در آنچه میکنی تو و چه چیزی تو پس میگوید من فی ام که صبر کردم و شستم بر
 تیمان یعنی بویه شدم و شوهر دیگر نکردم و پرورش کردم فرزندان خود را که تمیم شدند و راه ابوعلی و رواه لا یکن
 بهم و قال التذری استاده حسن ان الله و معنی مبادرت کردن یعنی می در آید با من یا می در آید با من یا می در آید
 من و گویا میسر این حدیث را اما و کافل التیم فی الجنة بکنز او اشارت با صبیحة السابرة الوسطی رواه البخاری من حدیث
 سهیل بن سعد و بعضی علما گفته اند حق است بر سر سلمان که بشنود این حدیث را که عمل کند بدان تا باشد رفیق
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بهشت و کدام منزلت و مرتبت در بهشت افضل از این است و در وجه تسمیة آنکه
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن بود که تربیت می کند قومی را که نمی فهمند امور دین خود را و تعلیم میکند و تحسین میکنند
 ادب را اما تفضیل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جنبه وسیله و فضیله و درجه رفیقه چنانکه واقع شده است در
 دعای اذان اللهم آت محمد الوسيلة و الفضيلة و الدرجة الرفیعة روایه کرده است مسلم از حدیث عبد الله بن عمر
 که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود چون بشنوی موزن را بگویند انچه او میگوید بعد از آن در و در میفرستند بر
 او هر که در و در فرستد بر من یکبار در و در فرستد بروی خدا یا تعالی ده بار پس سوائی کنید خدا را برای من وسیله
 زیرا که آن منزلتی است در بهشت که میرسد دنی سزد و گر یک بنده را از زندگان خدا و امید دارم که باشم
 من آن بنده پس کسی که سوال کند برای من وسیله فرود آید برای می شفاعت و گفته اند که وسیله نام علی
 منزلی است در بهشت و آن منزله رسول خدا است صلی الله علیه و سلم و برای اوست در بهشت دوی قریب ترین
 بهشت است بجز آن که گفته اند که وسیله فعیله است از رسول الله اذا تقربت قوسلت - الله فقرت الله
 و اطلاق کرده می شود بر منزله علی چنانکه درین حدیث و این نیز راجع بمعنی اولی است زیرا که او اصل
 بان منزله قریب است از جناب عزت جل جلاله پس گویا عباداتی است که تقرب جنه می شود بوی برگاه
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم اعظم خلق است از روی عبودیت مرور در کار او عاقل تر و داناتر است

بحق سجده و سخت ترین ایشان در خشت و حجت منزل او اقرب منازل و عظم تر باشد بخدا و درجه و مرتبه
 اعلی باشد در بهشت که اقا لؤ گفت بنده سبک خصله مغزیه العلم و الیقین که وسیله در لغت سبب نیست
 بود و مسل نزدیکی جستن بخیری بقال و سل الی الله و توسل اذا تقرب الیه بعمل کذا فی الصراح پس
 نظر آنست که مراد سبب و دست او نیز باشد که آنحضرت بدان توسل و تقرب جوید بدرگاه عزت
 و باعث قیام شفاعت گردد چنانکه سیاق حدیث مشربان است و در حدیث شفاعت معلوم شد
 که آنحضرت می درآید در بهشت و در روایتی زیر عرش و در روایتی در دربار ربانی و امرت بسؤال و سبب برای
 آنست که تا بایده ای این دعا و سوال ثواب جزیل و قرب رحیم و زیاده ایمان و رضای حق و شفاعت
 رسول وی و بعضی گفته اند که حق سبحانه و تعالی کرده است آن منزلت را برای آنحضرت صلی الله علیه و آله
 که یکی از آن دعای است است مراد از وسیله بمقابله چیزی که یافته اند بر دست و از بدی و ایمان کذا قال
 صاحب المواب و حق همان سخن اول است و کمالاتی که نهاده حق تعالی برای حبیب خود و وعده کرده است او را
 بدان موقوف و سبب بر سوال و دعا امت نیست و فایده دعا و سوال ایشان بر ایشان راجع است چنانکه
 در فرستادن صلوة بروی آمده است صلی الله علیه و سلم این کلام در وسیله بود اما طلب غنیمت پس غیر
 زایده است بر سایر خلائق و احتمال دارد که آن نیز منزله باشد یا تفسیر وسیله باشد چنانکه در جبر فیه بیان است
 و در حدیث ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم وسیله درجه است نزد خدا که نیست فوق آن
 درجه پس سوال کنید برای من وسیله را رواه احمد فی المسند و روایت کرده است ابن مردویه از علی رضی الله عنه
 از بنی صلی الله علیه و سلم که گفت و قیامه سوال کنید خدا را سوال کنید برای من وسیله گفتند یا رسول الله که
 سکونت می کند با تو در آن گفت علی و فاطمه و حسن و حسین و از ابی حاتم از حدیث علی رضی الله عنه آمده که
 گفت بر منبر کوفه ایها اناس در بهشت دو لوط است یکی سفید و دیگر زرد و مقام محمود از لوط سفید
 است مرا و از سفید هزار غرغره است هر بیت از وی سه میل است و اسم او وسیله است
 و آن برای محمد است صلی الله علیه و سلم و اهل بیت وی و لوط و اصف مانند آن است و این برای ابراهیم و
 اهل بیت او است علیه السلام و از ابی عباس در تفسیر کریم و لوط و یطیمک ربک فرضی آمده که فرمود
 در بهشت هزار قصر است و در هر قصر چیزی است که می باید او را از ازواج و خدم رواه ابن حریر
 و از ابن عباس آمده که گفت نشسته جماعت از صحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم نظر را به آنحضرت صلی
 الله علیه و آله پس بیرون می آمد و صلی الله علیه و سلم و چون نزدیک شد از ایشان شنیدند ایشان را

که اندر میکنند و بعضی دیگر نیز عجب که خدای تعالی بیدار کرد از خلق خود خلیل و گرفت ابراهیم را خلیل و دیگری
 گفت چه چیز است عجب تر از آنکه گرفت موسی را کلام کرد با وی و گفت دیگر عیسی روح بر سر
 و دیگری گفت آدم صغی الدین سلام کرد آنحضرت بر ایشان و گفت تحقیق شنیدم من کلام شما را و
 تبی آنکه شما گرفت خدا ابراهیم را خلیل و همچنین است که میگویند شما گرفت موسی را کلام و همچنین است
 که شما میگویند و عیسی را روح الدین و همچنین است و آدم را صغی الدین و همچنین است و نانا و آگاه باشند که من
 حبیب اندام و لا فخر من بر بارزده و از حدام روز قیامت و لا فخر من اول شافعم و اول شفعم و لا فخر من
 اول کسی ام که میبایند حلقه های بهشت را پس کی شاید خدای تعالی برای من دمی در آرد مرا بدیشت و حال
 آنکه با من فخر او منانند و لا فخر من بزرگتر و گرامی ترین دلیلیم و آخرینم و لا فخر رواه الترمذی بدانکه از ظاهرین
 حدیث معلوم شود که خلعت صفت ابراهیم است و مخصوص باوست علیه السلام و محبت صفت محمد و خاصه او
 صلی الله علیه و سلم اما از حدیث دیگر معلوم می شود که آنحضرت نجلیت نیز موصوفست و خلعت او بوجه اولی و فضل
 است از خلعت ابراهیم پس محبت علاوه و زیادت بر آن باشد یکی آنکه فرمود لو کنت تحتها خلیفا غیر ربی لا یخلف
 ابی که خلیفه از اینجا معلوم می شود که خدای تعالی خلیل اوست و غیر خدا خلیل او نه و خلعت نسبت به نفع الجانین و چون
 جل علیه خلیل او شد او نیز خلیل خدا باشد صلی الله علیه و سلم در حدیث دیگر آمده است که فرمود و ان صاحبکم
 خلیل الله و از طریق عبد الله بن مسعود آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قد اتخذه الله صاحبکم خلیفا
 و آنکه در حدیث سابق فرمود و انما حبیب الله اشارت بر تبه اعلی کرد چنانکه گویند خلیل بمعنی محب و حبیب
 محبی که بر تبه محبوبیت برسد و چون صاحب مقام اعلا شد بتعام ادنی نیز متصف خواهد بود و در حدیثی
 رضی الله عنه آمده است که فرمود خدای تعالی من غیر خود را صلی الله علیه و سلم بدستی من گرفته ام تر از خلیل و گفته
 ام در تورات محمد انت حبیب الرحمن گفت قاضی و الاصل عیاض ما لکی رحمة الله علیه اختلاف کرده شده است
 در تفسیر خلعت و اصل اشتقاق وی خلل است خلیل منقطع به سو که الله کنیت در انقطاع او بر سو وی تعالی
 محبت او را در اخلاقی و اخلاقی و بعضی گفته اند که خلیل آنکه مختص باشد با کس و اختیار کرده اند این قول را بسید
 از مردم و بعضی گفته اند اصل خلعت استصفا و اخلاص است و نام کرده شد ابراهیم خلیل الله زیرا که
 خالص بود برای خدا و دوست میداشت از بهر خدا و دشمن می گرفت از بهر وی و خلعت خدا را و انصرت او
 و گردانیدن او را امام مرکبی را که بعد از وی آمده و بعضی گفته خلیل اصل آن ضمیر محتاج منقطع ما خود از
 خلعت بفتح خا بمعنی حاجت تسهیر کرده شد بوی ابراهیم زیرا که وی فقیر گرد حاجت خود را بهر دعا و دعا

خود و منقطع شد بهمت خود به سوی او و گردانیدیم خود را بجانب غرضتانی به گامی که آمد و از جبرئیل و حال
انکه و ... در تحقیق بود تا انداخته شود در آتش پس گفت جبرئیل علی لک حاجة فقال اما الیک فلا
و گفته است ابو بکر این خورک خلت صفای مودت است که موجب اختصاص است تحلیل
اسرار و بعضی گفته اند اصل خلت محبت است و معنی او اشتقاق و الطاف و ترفیع و تشفیق و تحقیق
کرده است آنرا حق تعالی در کتاب مجید خود بقول خود و قالت الیهود والنصارى نحن ابناؤ الله و اجراءه قل فلم یغزکم
به نوبکم پس واجب گردانید الله تعالی را محبوب که مواخذه کرده نشود بگناہان او و محبت اقوی است از نوبت
نوبت گامی عداوت نیز میباشد چنانکه فرموده است ان من ازواجکم و اولادکم عدد الکم و صحیح نیست که باشد
عداوت با محبت پس میرا بر اسم محمد علیها الصلوٰۃ والسلام بجهت انقطاع ایشان باشد به سوسه خدا و حق
حوائج خود بر روی تعالی و انقطاع از ما سواى او و اضراب از وسایط است و باب باز اودت مخصوص
از و تعالی مرایش از و خفی الطاف وی نزد ایشان و در آمدن امر الیهیت و مکنون غیب معرفت در خلال
بواطن ایشان با استصفای و تکامل ایشان از استصفای قلوب ایشان از امارت وی خود تا در نیاید در
دل وی و می سواى حق و این است نزد ایشان معنی قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم و لو كنت متخذاً لشیء
لا اتخذت الاکم خلیلاً و لکن اخوة الاسلام باقیه ذکر گردانیدیم را قاضی عیاض و مشکی که گردانید خلت
میان محمد و ابراهیم علیهما السلام و لابد این صفات که در معنی خلت مذکور شد و اثبات کرد و اشتراک از دید
ایشان در رسید ما عظیم تر و قوی تر و کامل تر خواهد بود با وجود اشتراک از جهت فضیلت وی صلی الله علیه
و سلم چنانکه نبوت و رسالت و خواص لوازم آن مشترکست میان سایر انبیاء و رسل و لکن فضلنا اجمعهم
علی بعضی باز گفت قاضی علیه الرحمة اختلاف کرده اند علما از ارباب قلوب که در حد خلت ارفع است یا در حد
محبت پس گردانیده اند بعضی بر دورا بر ابراهیم نبی باشد حبیب مگر خلیل نبی باشد مگر حبیب لیکن مخصوص
گردانیده شد ابراهیم بخت و محمد محبت یعنی تخصیص ده کرده است نه در حقیقه و اتفاق است و حال
انکه اطلاق خلیل بر آنحضرت نیز آمده است فلا تخصیص بعضی گفته که در حد خلت ارفع و اتم است و احتیاج
کرده بقول وی صلی الله علیه و سلم و لو كنت متخذاً لشیء لا اتخذت الاکم خلیلاً غیر ربی پس نگرفت غیر از خلیل و حال انکه اطلاق
محبت بر فاطمه و پسران شریف او و اسامه و جز ایشان آمده و اگر علما گردانیده اند محبت را ارفع از
نزدیک که در حد حبیب که غیر است صلی الله علیه و سلم ارفع است از در حد خلیل علیه السلام و اصل محبت میل
است به سوی چیزی که موافق است محب را و لیکن این در حق کسی که صحیح است میل از و

و انقطاع بر حقوق و این درج مخلوقست اما خالق جل شانۀ منزّه است از اغراض پس محبت او مرسته را
نگین او است از سعادت وی و عصمت وی و توفیق و تهیه سبب قرب و افاضه رحمت و نهایت
آن کشف عجب است از قلبی تا بیند او را بقلب خود و نظر کند به سوی او به بصیرت خود پس
باشد چنانکه آمده است در حدیث فاذا اجبت سمع الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و سانه
الذی ینطق به و می سرزد که قم کرده شود ازین غیر از تجرد برای خدا و انقطاع بسوی وی و اغراض از غیر
وی سجانۀ و صفاء و سلامت قلب و اخلاص در حرکات و اعمال مر خدا را و جل چنانکه گفته است عاشر
رضی الله عنہا در بیان خلق نبوی صلی الله علیه و سلم خلقت القران بود خلق آنحضرت قرآن را ضی بود برضا
وی و ناراضی بود به بی رضای وی و از اینجا تعبیر کرده اند بعضی بقول خود قد خلقت مسلک الروح منی
و هذا اسمی الخلیل خلیلا فاذا ما فطقت کنت حدیثی و اذا ما ملئت کنت غیلا خمش برای تو باشم
سخن برای تو گویم و طن برای تو گیرم سفر برای تو جویم و فریت خلت و خصوصیت محبت بر دو اصل
است سید ما را اصلی الله علیه و سلم به دلالت اخبار صحیح و آثار صریح منشره و مشتهره و کافی است
درین باب قول حق سجانۀ قل انکم تجون الله فاتبعونی الایة باب سیم در آنچه واجب است از حقوق
آنحضرت از وجوب تصدیق و بی ایمان آوردن وی را و اطاعت وی در امر و نهی و امر بدینچه آورده
از رگاہ الهی و اتباع سنت و اقتداء ب سیرت وی و اجتناب از بدعت و تغییر سنت و وجوب محبت و
مناسحت در رعایت ادب بادی و حکم صلوة و سلام بروی و این ثمره و نتیجہ ابواب سابق است
چون مقرر شد بانچه گذشت ثبوت نبوت و محبت رسالت و حبش ایمان آوردن و تصدیق نمودن آنرا
قال الله تعالی فامنوا بالله و رسوله و النور الذی الینا و قال انا ارسلناک شایدا و مبشرا و نذیرا فامنوا
بالله و رسوله و قال قل یا ربها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا فامنوا بالله و رسوله النبی الامی الایات لیس ایمان
بمحمد واجب و متعین است و تمام نمی شود حقیقه ایمان محکم نمی شود اسلام و حصول نمی پذیرد دیگر ایمان ب محمد و شهادت
برسالت وی و آنکه در بعضی احادیث آمده حتی ایة لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
اند یا این لفظ علم شده است در کل اسلام چنانکه میرساند چه می خوانی گوید الحمد لله رب العالمین یا اهلکم ذلک
و کتاب بخوانم بدلیل امرت ان اتقوا الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله و یؤمنوا بی و ما جنت به و این
سخن ظاهراست احتیاج به بیان ندارد و اکنون باید دانست که مشهور میان جمهورانست که حقیقه ایمان
تصدیق است بر نبوت و رسالت آنحضرت در جمیع آنچه آورده از پیش خدا و گفته و مطابق این

تصدیق شهادت بلسان بآنکه وی رسول خداست و چون هم کرد تصدیق بقلب و فطرت بشهادت
تمام می گردد ایمان چنانکه در حدیث مذکور از روایت عبداللہ بن عمر آمده است امرت ان قالن ان سرختم
بشہدوان لا اله الا الله محمد رسول الله و مراد آنست که تصدیق کنند و شهادت دهند و لیکن بر
انہما بوجہ شہادت و بیان کفایہ دی در حکم ایمان در ظاهر تخصیص کردند بشہادت چنانکہ
در آخر حدیث فرمود فماذا فعلوا اولک عصر افعی و ما نم و اموالہم الا یحکموا حسابہم علی الله مقصود از حدیث
جبریل نیز بیان ہر دو جزو ایمان است کہ شہادت است و تصدیق و لیکن تعبیر از تصدیق بایمان کرد کہ
چہ معنی لغوی بوسی کی است ایمان در شرح عبارت از مجموع تصدیق و شہادت مانند آنکہ لفظ شہادت
نیز در کار است یا نہ بلکہ اخبار بلسان با مواطات قلب کہ معنی شہادت است کافی است و لکن اجماع
است بر آنکہ قایل لا اله الا الله محمد رسول الله مخلصاً مومن است بی لفظ شہادت اگرچہ تلفظ بدان
اولی و افضل باشد و تفصیل مقام آنکہ در اینجا چارہ آنست کہ تصدیق یا اقرار جمع شود و این
حال محمود و نام و کامل است دیگر اقرار بزیان بی تصدیق قلب مذموم و مردود کہ در وی اصلاً
ایمان نیست و این را اتفاق گویند کہ توجہ و اشغ و اجتناب انواع کفر است و صاحب آن در درک سفل
از بارست حاکم سیوم آنکہ تصدیق باشد بی شہادت و این دو قسم است یکی آنکہ قلب تصدیق کند
پیش از قیاس و وقت مر شہادت را جان دہد در اینجا اختلاف دارند بعضی بر حرف خودند و قول آنکہ
تمامی ایمان تصدیق و اقرار است و یافتہ نشد اقرار و بعضی مومن مستوجب تہمی دارند از جہت قول رسول
خدا صلی اللہ علیہ وسلم یخرج من النار من کل ان فی قلبہ شقال ذرہ من ایمان یس ذکر نکرد و آنحضرت خبر آنکہ
در قلب است و جای گیر این را فرمود بلا شفتقت قلبیہ فرمود حق سبحانہ و لما یخل الایمان فی قلوبکم پس
محل ایمان قلب را داشت و صاحب این حال مومن است بقلب خود غیر عاصی و غیر مقصر و ترک شہادت با اختیار
اونیت و نزد اتصاف حالی این شخص محل اختلاف نیست و اگر آنکہ باشد و حکم طبیعت قدرت بر اختیار ندارد
انجا خود اتفاق است بر قبول عذر و فرقی کہ مفید باشد در دو صورت اطاعت نیست و اگر این مردم در دنیا
ہم بایستند و قایل بوجود ایمان نشوند چہ چارہ نیست و لیکن خلاف قول اہل حق است و حالت چنانکہ
آنکہ تصدیق بقلب کند و مہلت و فرصت یابد و علم بیزوم شہادت داشته باشد و فطرت نکند
و شہادت ندہد در عسم خود اگرچہ یکبار باشد اینجا نیز اختلاف دارند جمعی میگویند کہ دی مومن است
زیرا کہ مصدق است و شہادت از حای اعمال است پس بی عاصی باشد تبرک آن چنانکہ سائر اعمال

بر منسوب حق و ایشان بگویند که حقیقه ایمان همان تصدیق قلبی است و اقوال شرط اجرای احکام ایمان
است نه جزو ایمان و نه شرط صحت آن غایتش ما حکم کنیم از جهت عدم خبر تصدیق اما در واقع مومن است از جهت وجود
تصدیق و عمل داخل ایمان نیست چه عمل لسان چه عمل ارکان و پوشیده مانده که این بر تقریری خواهد بود که منافی
تصدیق چیزی سررزنند و با وجود منافی حکم ایمان صورت ندارد از جهت عدم تحقق تصدیق و بعضی گویند که حصان
حال مومن نیست تا مقارن نکردن آن حدیث قلبی را بیهادت لسانی زیرا که شهادت انشا را عقد است و التزام
ایمان است و مرتبط است بعقد و تمام نمی شود تصدیق با وجود فرصت و مهلت مگر بیهادت و زبان ترجمان
قلب است و فرست میان فعل لسان و سایر افعال نم حالت عدم قدرت دیگر است و گفته اند که صحیح
قول است که افعال فی الشفا و الله اعلم و در اینجا قسمی دیگر است که تصدیق و اقرار دارد و یکی خبری از آنچه شارع
آزاد امارت کفر ساخته است مثل شتر زار و سجده صنم اگر امارت بودن بدلیل قطعی از شارع ثابت شده
و ارتکاب آن یقین وجود پذیرفت باید که کافر باشد از جهت حکم شرع بدان و در کلام بعضی مصنفین
واقع شده است که کافر است بحکم ظاهر و بعضی آنرا کافر شرعی گویند و بعضی کافر حکمی خوانند و این
سخن محصلی ندارد زیرا که چون شارع حکم بکفر او کرده ایمان او معتبر نبود و کافر باشد حقیقه مگر آنچه ثابت شود
که شارع حکم بکفر ظاهری کرده نه بکفر حقیقی فیه بجهت جماع از فقهاء حمید علیه السلام خصوصاً حنفیه نفعاً آمد
بیرکات و برکات علوم بعضی از افعال و کلمات حکم بکفر کرده چنانکه گویند بفرجه اما ندید و جرآن یا گویند
ما تم سخت است یا گویند خبری برای خدا بوده و امثال آن از آنچه در کتب ایشان سطور است و جواب
درین باب آنی نماید که گویند اینها منطه کفر و موسم آئند و کفر از اینجا لازم می آید اگر آن منتهی توهم و مطمئن
و التزام میکند کافر گردد بر مثال این قبیل که از مذابح ایشان کفر لازم می آید اگر آنرا التزام کنند و تاویل
نمایند کافری شوند و اگر آنرا تاویل کنند و بجهت استناد بدلیل و شبهه که در ادعای حقانیت آن کنند
کافر نشوند پس منع از تکفیر اهل قبله منبری برین احتمال است نعم اگر ثابت شود که آن افعال و اقوال از قبیل
امارات کفر است حکم بکفر باین باران باشد بجهت لزوم کفر و الله اعلم بالصواب کلام در باب ایمان
و اسلام و قبول زیادت و نقصان بسیار است و کلام قوم مذکور است و تحقیق درین باب آنست
که زیادت ایمان و نقصان آن زیادت عمل و نقصان اوست و هر که قایل نیست بر دخول عمل در ایمان
قول زیادت و نقصان ایمان از وی تصور معقول نه و مجرد تصدیق آن را قایل نه چه زیادت
در عدد و در نعم کمال و نقصان در تصدیق از جهت اختلاف صفات و تباین حالات از قوه یقین

یقین تصدیق عقاد و وضع معرفت و دوام و اعیاد و حضور قلب جاری است اما زیادت و نقصان نیز از آنجا
تنبیه بر آن واجب است بیان بطلان قولی که در بعضی مردم شهرت یافته که ایمان نزدیکی ترین عبارت
از مجموع تصدیق بجهان و اقرار بلسان عمل بامر و نهی است و در هر جا که از کلام محدثین خبر نیست آن فهمیده
می شود مراد ایمان کامل است چنانکه تصریح کرده اند بآن شل بخاری و ابن عربی و تحقیق کرده اند
شارحان کتب ایشان و این شهرت کاذب از زبان قدیم راه یافته چنانکه قاضی غصه در وقت
گفته که اختلاف کرده اند در حقیقه الایمان مذنب سلف و محدثین آفت که الایمان تصدیق بالجهان
و اقرار بلسان و عمل بالامر و نهی است و از سلف این قول مشهور و معروفست و مراد ایشان نیز ایمان کامل است
چنانکه مذنب اهل سنت است و حاشا که مذنب اهل سنت و جماعه برخلاف مذنب سلف بود و مذنب سلفین
بر خلاف اهل سنت و جماعت باشد و چه حاجت است که این چنین گفته شود با وجود تصریح و تحقیق علماء و اطلاق
قول سلف بدان بر ترغیب و تحریص تحصیل ایمان کامل است و در اینصغ دیگر تحقیق و تبیین این کلام بدلائل و اعلام
کرده شده است قدری احتیاجی است به توضیح و وصل در وجوب طاعت و اتباع سنت و اقتدای سیرت خیر
صلی الله علیه و سلم و چون ایمان واجب شر طاعت و اتباع نیز لازم آمد و اکثر اطلاق علماء در بعضی مواجبات عبادت
و اوامر و نواهی آیه و اتباع و اقتدای و سنن و آداب عادات شریعت نوی اطلاق باید و لهذا صاحب
شفا و فصل ساخته برای ذکر این دو مطلب دیگر رد و رد و در یک فصل ذکر گفته نیز درست است چنانکه
صاحب جواب کرده اما طاعت رسول صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا
و قال و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اقال و ما ارسلناک الا بالاطیع باذن الله و قال و من
یطع الرسول فقد اطاع الله پس گردانید وی سبحانه طاعت رسول اطاعت خود و معارف گردانید
طاعت رسول اطاعت خود و وعده کرد بر وی جزئی ثواب و وعده کرد در ترک و مخالفت آنچه
سوی تعاب و واجب گردانید امتثال امر و اجتناب نهی او را یعنی کسیکه اطاعت کرد رسول را از جهت
رسالت و سبب و تبلیغ وی احکام الهی را در حقیقه طاعت نکرد مگر خدا را و درین نیت دلیل است
بر آنکه رسول صلی الله علیه و سلم معصومست در جمیع اوامر و نواهی و اقوال و افعال زیرا که اگر خطا گفته
در چیزی که موافق حق نباشد طاعت او طاعت خدا نخواهد بود و رسیده شد سپس عبد الله بن عمر
از مشرعیع اسلام گفت و ما انکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عن فاشهوا فاجتنبوه و الله اعلم
و الرسول بنی سننه و قبل اطیعوا الله فیما شاء و اطیعوا الرسول فیما نهاکم عنکم فخذوا به و الله اعلم

بر اوست او و رسول را بشهادت نبوت او و این طاعت دلیل محبت است و محبت مورد محبت
چنانکه در فصل محبت باید و قال سبحانه و تعالی قل انکم تجبون الی الله فاعبوه بی حکم الله و غیر کلمه دیگر
و این آیه که شریفه را آیه المحبة نامند گفته اند که دعوی کردند قومی محبت خدا را پس فرستاد خدا تعالی
که بگو ای محمد ای حبیب من اگر دوستی دارید شما خدا را متابعت کنید و طاعت کنید مرا که آن طاعت
خداست که دلیل محبت خدا این است پس اگر متابعت من کنید محب خدا باشید بلکه محبوب او گردید
و وارث من گردید در مقام حبیبی و تواند که معنی آن باشد که اگر دوست میدارید که دوست دارد خدا
شما را پس متابعت کنید مرا تا دوست دارد شما خدا را تا محبت خدا مشروط است با اتباع رسول خدا
و مشروطی مشروط وجود نیکو و باز اتباع مورد محبت است و علت اوست پس اتباع هم مشروط
محبت است که انتظار او مستلزم انتظار اوست و هم علت محبت است که وجود او مستلزم وجود اوست
و لابد این محبت که معلول متابعت است و موجودی گردد بعد از وی غیر آن محبت باشد که مشروط است و او را
و مقدم است بروی پس مقام ثانی عالی تر و بزرگتر از اول باشد که اشارت بحکم الله بدان است فافهم
و قال تعالی فاعبوا بالله و رسول الله فی ما بقوه علیکم تتقون ایان آری بجز او رسولی نیست و متابعت کنید
رسول را بامید آنکه هدایت یابد به هر راه مستقیم که اقرب طرق است پس رجای ابتداء را اثر و چیز
نیست ایان بر رسول و اتباع وی سبب بر آنکه کسی که تصدیق کرد او را و اتباع نکرد با التزام شریعت
وی در خلافت است اگر چه اصل ایان داشته باشد پس متابعت بر قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه
و آله واجب باشد بر آنکه آنچه تخصیص کرده است دلیل و قال سبحانه فلا وربک لا یؤمنون حتی یتحکموا
سوء گندی خود در پیروی کار تعالی بذات پاک خود و میفرماید سوگند به پروردگار تو ای محمد ایان نمی آید
تا آنکه حکم سازند ترا در چیزی که مختلف و مختلف است میان ایشان ثم لا یجدوا فی النفس حجاباً فیض
بستر نیاید در خود تنگی و شک و شبهه از آنچه حکم کرد و گفت و بگوید و سعادتمند گردانند
تو بطاهر و باطن این اشارت بر تبتاع از طاعت و تعیت و انقیاد است که ارضی باشد حکم رسول
در ظاهر و باطن خواه موافق بخواهی نفس باشد یا مخالفت آن که حقین مانده که آنچه حکم کرد رسول خدا صلی الله
علیه و آله حقست و بعد از آن در باطن همیشه و ظنیان قائم و این را مقدم فنا و تسلیم کردیم که قول آن
از قال لا رب الا الله قال اهلک لرب العالمین اشارت بدان است و در مواضعی آمده صلی الله علیه و آله
است بر شما باد که لازم کرد و حکم کرد است و ترا داشت خلفا بر این مبدءین و دور دار بعد از شما

زیرا که هر بحث بدعت و بدعت فساد است و در حدیث جابر رضی الله عنه این زیادت آمده که برضالت
 در نارا است و در حدیث غایث رضی الله عنها آمده است که کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیزی را و عمل کرد
 در وی برخصت پس تیره کردند و دوری جستند از آن قومی و ترفیع نمودند که عمل برخصت کنند پس سید
 این جزو آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس ثنائیات بر خدا و گفت چیست حال قومی که تیره می کنند از آنچه می بینیم
 پس بخدا سوگند بدستی من دانا ترین ایشانم بخدا و رضای او و سخت ترین ایشانم از روی خوف و خشیت یعنی
 من با وجود این علم و خشیت عمل برخصت می کنم پس بدانید که حق همین است و مقتضای حکمت همین درین
 مصلحتهاست که متضمن صلاح کار دین و دنیا است چنانکه آمده است که خدا دوست می دارد که عمل کرده شود
 برخصتهای او چنانکه دوست می دارد که عمل کرده شود بغیر متبهای او اگر چه عمل بغیریت افضل از غیر است
 و لیکن گاه گاهی عمل برخصت نیز محبوب مرغوب می افتد و بلا حظه ترقی و ترفیع و ترقی و ترفیع و ترقی و ترفیع می گردد
 و در حدیث دیگر آمده است و الله انی لاختکم بالهدی و اتقوا کم لکنی اصوم و اقطر و اصلی و ارقد و ازواج
 فامرنی رغب عن سنتی فلیس منی و فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمل طایف از سنت خیر من
 عمل کثیر فی بدعت و فرموده که یکصد زنده گردانند سنت مرا پس تحقیق زنده گردانند مرا باشد یا من نیز آمده است
 که یکصد تن که کذب من نزد فسادات من باشد او را جز صد شهید آمده است که تسکین است بهتر است از
 بدعت یعنی اگر چه بدعت حسنه باشد چنانکه احیاء و بطلان و قیل و دله و مثلاً چنانکه در سنته واقع شده است بهتر است
 از بنا برابطه و میرسد فاعل آن با علی مقام قرب و وصول برکت اقامت سنته و حصول رضا
 حق و مقر است که مذکور و مردود بدعت میسر است و آنکه نه چنین باشد بلکه مقوی مروج سنته بود و آن بدعت
 سنته گویند و آن جائز است از جهت رعایت مصلحت و حکمت و گفته اند که بدعتی است که وجه است فعل آن مانند
 تعلم صفت و نحو و علوم الهی که نبود در زمان نبوت یا مستحبش بنای برابطه و مدارس و اجتماع خیر و صباح مثل
 سیر و ترفیع باقی کرده و حرام و اقامت سنته اگر چه قلیل و صغیر بود و اعلی دافع است از بدعت اگر چه کثیر و کسر
 بود منفعت و مصلحت در آن و بالله التوفیق آورده اند که بعضی عمال عمر بن عبدالعزیز نوشته بسوی دست
 احوال بلد خود و کثرت نفوس بدان یا بگریم ایشان را بطنه یار دارم ایشان را بهینه چنانکه سنت
 پس نوشت عمر بایشان بگریم ایشان را بهینه و بد آنچه جاری شده است بر آن کنند و اگر اصلاح کنند بدین
 آنچه حق است اصلاح بکنند و دشانی خدا و نظر کرد عمر رضی الله عنه بجز اسود و گفت و الله می نامم که تو چو می
 و ضرر میکنی اگر عید مردم من رسول خدا و اصلی الله علیه و سلم که دوسه می کرد و ترو دوسه می کرد ترا پس از آن پس

کردار و دیده شد عبد الله بن عمر که می گردانید تا قدر او را در جانبی پس رسیدند از سبب آن گفت نمیدانم چگونه
 دیدم من رسول خدا را که می گردمن نیز میگویم و نیز آورده اند که وی رضی الله عنه و هو که در درون آنجا تنهایی بود میگفت
 که در وی می انداخت آب را در غیوی از کوه و گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که گرد این چنین من نیز
 کردم و آنکه دست در غصیر قول وی تعالی و الله الصالح یرفعه که عمل صالح اقتدا بر رسول الله است صلی
 الله علیه و سلم و گفت سهیل تبتری اصول زینب است خبر است اقتدا به نبی صلی الله علیه و سلم در اخلاق
 و افعال و اکل و شرب و اخلاص نیست در جمیع اعمال و حکایت کرده شده است از احمد بن حنبل گفت بودم
 روزی با جماعت پس بر بنه شد ایثالی و در آمدند در آب و عمل کردم من بحدیث که فرمود کسی که
 ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که در نیاید حمام را اگر بنیزد بر بنه نشدم پس دیدم در آن شب قاعی را که
 میگوید یا احمد شارت یادتر که خدا بخشید ترا به شتمال آن سته و گردانید ترا امام که اقتدا کرده شود
 تو گفتم کیستی تو گفت منم حر بنی صلی و از جمله حقوق رعایت اوست با نجای صلی الله علیه و سلم و قرآن مجید
 علو و شون است بایات که ارشاد می کند بسوے رعایت اوست با نجاست صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی

تؤمنوا بالله ورسوله و تعوذوا و توقروه و قال یا ایها الذین آمنوا لا تقدرُوا این می ای الله ورسوله و قال یا ایها الذین آمنوا

آمنوا لا ترفوا اصواتکم فوق صوت النبی الایه و قال لا تجملوا و عاروا رسول ینکم که عار بکنکم بکنکم

و قوله عز و الای تجلوا و تابغوا فی تخیله و تشرفه و نهی کرد از تقدم کردن پیش وی بقول و سو و ادب

بستقت کردن در کلام یعنی نکوید پیش از فرمودن و س و چون فرماید گوش نهید و نه کرد

از شنائی کردن بتضار امر به پیش از قضای می درج امری از امور دین حدیثی تخریر کرد و گفت

و اتقوا الله ایحیی علم کذا قال القاضي در جواب گفته از جمله ادب است که تقدم نکنند پیش بخت

با مرد نهی و اذن و نهج تصرف تا آنکه امر کند نهی کند و اذن کند وی صلی الله علیه و سلم و چون تخریر کرد

است وی سجاده دین آیه و این حکم باقی است تا بعد قیامت نسوخ نشده است پس تقدم پیش

سنة احکام وی بعد از وفات وی بگو تقدم است پیش می در حالت جلالت بی فرقی بجا می آید

گفته تعوی نکنید بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم بجز فی ما حکم که بعد از وفات وی بجا می آید

بیکم رسول خدا و گفته اند که نظر کنید با ادب مدینه رضی الله عنه و حضرت صلی الله علیه و سلم که تقدم کردند

در آنجا که تقدم بانی اول بخت بود و گفت نیز بنی و الله تعالی و تقدم کردند

خدا را و تقدم کردند و تمام تمام و تمام کرد و تمام کرد و تمام کرد و تمام کرد

آنحضرت که بلند کرده نشود و او را نام او را چنانکه جبر میگفت بعضی مر بعضی را بلند میکنند و او را چنانکه ندای کنند
 بعضی را بعضی را و خوانند بنام بلکه تعظیم کنید و توقیر نماید و گویند یا رسول الله یا نبی الله و نازل شده است در حق
 نبی تیم یا یور قومی غیر ایشان که آمدند و ایشان را نزد آنحضرت و نگاه کردند که یا محمد خرج میداد پس خدمت کرد و ایشان را
 خدا تعالی و گفت اگر نرم لا یقولون و بعضی گفته اند نزول کرده است آیه اوفی در شان ابی بکر رفته است
 عنهما که اختلافی واقع شده بود میان ایشان پیش آنحضرت تا بلند کردند و او را بلند کردند و بعضی گفته اند که نازل شد
 در حق ثناب بن قیس بن شماس که در گوشت شهابی وی کرمی بوده باندی کرد آواز بلند نشنید و خانه از
 ترس آنکه ضبط کرده نشود احوال وی پس طلبید او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بشارت داد و بلند
 و داخل جنة یکشته شد و یوم الیامه و تمامه این حکایات در مواضع خود بایه نشاء الله تعالی و روایت کرده
 شده است که ابو بکر صدیق رضی الله عنه چون نازل شد این آیه گفت و الله یا رسول الله کلام نمیکشم با
 تو بعد از این مگر مانند شخصی که راز گوید و عمر فاروق رضی الله عنه نیز سخن میگوید با آنحضرت بجهت آنکه
 نمی فهمید آنحضرت علیه السلام سخن او را مگر بعد از استغاثم پس نازل شد قول حق سبحانه ان الذین
 یقتضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین یمتنع الله قلوبهم لای سمعوا و اخرج عظیم روایت کرده
 شده است که ابو جعفر امیر المومنین مشاهده کرد امام مالک را در مسجد رسولی صلی الله علیه و سلم ایستاده بود
 ایشان را امام مالک رجوع الله علیه بپشت کن آواز خود را یا امیر المومنین در مسجد زیر کوفتی تعالی ادب نموده است
 قومی را و گفته اند لا ترخوا اصواتکم فوق صوت النبی الایة و مرج کرده است قومی دیگر را و گفته است
 ان الذین یقتضون اصواتهم الایة و دوم کرده است قومی دیگر را و گفته ان الذین ینادونکم من راس الجبل
 الایة و بد رستی حرمت و عزت رسول محمد از موت بجز حرمت اوست در حالت حیات شریف پس
 زار کرد و خاموشی گزید ابو جعفر بعد از آن گفت ابو جعفر یا ابا عبد الله در عاروی بقبل آرم یا رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم گفت مالک چرا روی گردانی از حضرت وی صلی الله علیه و سلم و حال آنکه وی سلیقت و وسیله بر تو آدم صغیر
 روز قیامت در آروبی و شفاعت طلب کن از وی قال الله تعالی و لو انهم اظلموا لکنهم جاثوم الایة و چون صف
 اصوات فوق صوت آنحضرت موجب جحوظ احوال کرد چه گمان می جبه برقع اگر او را تیاج افکار برین
 او را آنچه آورده است آنرا از پیش خدا چنانکه عادت ارباب محقری و اهل تعلل است و از جمله ادب
 آنحضرت است که استشغال نگذرد قوی آنحضرت آرا بلکه استشغال کنند در آرا قبول او و معارضه نکنند
 بهناس بلکه تا که کنند قیاس را بر نفس خود و شرافت قیاس عدم وقوع است در میان بعضی ترغیب و

داده نشود و کلام شریف او را از حقیقتش بجا آلی که مخالفت او است که احباب این فنون را
 خوانند و ما را اشک شبیه می‌دانیم و موقوف داشته نشود قبول جاریه بعد از این معقول که خوب
 سود ادب و جرات است نه تاویل تشابهات و تطبیق آن محکات بشر و اهل که مذکور است و کلامش
 سحر راست و لیکن بعد از وصول بر تبه سخات نه مجرد استبعاد و خلاف عادت و تزیینات
 بجایز تسلیم و تقویض است و این روش در تفسیر و حدیث که بیضاوی و اشیاء وی کرده اند بسیار
 حاجت پذیران نیست تا باند علیهم و غیرهم و نسالی اند العافیه و الحاح حکم و تسلیم و خضوع و استعجاب
 و ذل و انابت و توکل در توحید مرسل واجب است و در توحید رسول و تعظیم وی نیز لازم گفته اند
 دو توحید است که نجات نیست مرعده از عذاب خدا و فوز نیست برضای او مگر بدان کی توحید مرسل در ربوبیت
 توحید رسول در متابعت پس محاکمه کرده نشود به سوی غیر و راضی نگردد بکلمه خیر وی که انقل صاحب الموعود
 عن ارجح الی لیکن از جمله ادب رسول علیه السلام نیست که گردانیده نشود دعا و خواندن او را مانند دعا
 بعضی از امر بعضی را قائل اند تعالی و لا تحمله ادعای رسول که عار بعضی بعضاً و در سنی این آیه مرسل
 را دو قول است یکی آنکه بخوانید او را بنام مبارک او چنانکه می خوانند بعضی از شما بعضی را بلکه بگویند یا رسول
 یا نبی الله با توقیر و توضع و برین معنی مصدر مضاف بقول است دوم آنکه بگردانید خواندن او را
 شمارا همچو خواندن بعضی از شما مرعوبی را که اگر خواهد جواب ندید اگر خواهد بدید بلکه بر تقدیر خواندن او را
 شمار البته جواب باید داد و اجابت او واجب است و تخلف از آن گنجایش ندارد چنانچه مضمون
 کریم با اله الذین امنوا استجبوا لله و للرسول اوادعاکم لایحکم است و برین تقدیر مصدر مضاف
 بفاعل است و شاید این حدیث ابن المعلی که در غار بود و آنحضرت او را بخواند و وی جواب بخت و اعتراض از آنکه
 که در غار بودم لهذا جواب ندادم پس فرمود آنحضرت ای گفته است الله تعالی استجبوا لله و للرسول و در ذکر
 خصایص شریف گفته است که نماز باطل نمی گردد نزد شافعی رحمه الله علیه باجابت نبی و صلوات الله
 آنحضرت و حجت از تمام خلق بزرگ که حجت حیات قلوب و غذای احوال ایمانی است و در مقامات
 از رضا و در احوال از محبت بالاتر و فاضل تر نیست و شخص و وقت سالک بی محبت جسدی بی روح و جان
 و عبارات قوم در بیان سنی محبت و کشف حقیقه آن محقق آمده و فی الحقیقه اختلاف این مقال
 ناشی از اختلاف احوال است و اکثر این راجع بخرات و نیای محبت است نه حقیقه او و در بعضی
 اندیشه از بعضی تحقیق نقل کرده که حقیقه محبت نزد اهل معرفت از معلوماتی است که توهم و تخیل و تفسیر

کرد آنرا در نمی شناسد آنرا اگر کسی که قایم است بوی طریق و حدان که ممکن به نیت تعبیر از آن و تحذیر زیاد
میکنند آنرا نهالی پس جدا و وجود او است انتهی این کلام در ذوق و محبت و وحدان است الا بحسب وضع
لفظ معنی او میل و انجذاب قلب است چیزی که موافق و مرغوب است و آنرا مراتب و درجات و آثار
و ثمرات و شواهد و علامات است که اشارات قوم بر آن واقع است پس بعضی گفته اند محبت نوعی
محبوبست در جمیع احوال و انیاد و وجود و طاعت اوست بر شهوات نفس و ارادت قلب و بعضی گفته
اند که محبت محو شدن صفات محب و فانی شدن آن در صفات محبوب و ذات وی و این از احکام
فنا در محبت است و در نمی یابد آنرا مگر کسی که فانی گردانیده است او را در محبت و گرفته است او را از
بنام و ابو یزید بسطامی گفته قدس سره محبت کم نیست داشتن بسیار از نفس خود و بسیار پنداشتن کم از حبیب
و محب صادق اگر بذل کند برای محبوب خود جمیع آنچه قادر است بر آن کم می پندارد آنرا و شرم دارد و اگر
بیاید از محبوب خود اندک چیزی بسیار می پندارد آنرا و گفته اند محبت آنست که در بخشی تمام خود را بر
کسی که دوست میداری او را و باقی ماند برای تو آنچه چیزی و گفته اند محبت محو شدن ما و سوا می محبوب
از دل و کمال محبت تقاضای نمی کند آنرا و در دل بقیه نیست مرغی را و محبت غیر راجع به است محبت مذکور
و معلول است و بعضی گفته اند محبت سفر قلب است در طلب محبوب و شوق بلقای وی و پیوستن آن بزرگوار
علی الدوام و من احب شیئا اکثر ذکره و اینهمه آثار و علامات محبت است و حقیقه محبت میل قلب است
به سوی چیزی که موافق است انسان را یا استلذذ اوست با دراک حسن ظاهر و محسوس صورت و جمالیات
حسنه و اطهر و دریا و آینه و آتش و آب و خاک و گل و عسل و قلب معانی باطنه شریفه و محبت صالحین و علمای و آینه
که ماثور و معروف اند به سیر حمیده و افعال حسنه زیرا که طبع انسان میل و مشغولیت با مثال ایشان را در محبت
احسان و انعام است و تحقیق محبول گردانیده شده اند نفوس بر محبت کسی احسان کرده اند ایشان و با جمله
سبب محبت حسن است یا احسان این اسباب همه ثابت است در حق سید السادات و منبع البرکات
علیه افضل الصلوات و اکمل التلیمات و آنحضرت جامع است بر این معانی را که موجب محبت اند از حسن
جمال صورت ظاهر و فضل و کمال و اخلاق باطن گذشته چیزی از آن را و ابوابی که در وی گشاید
و اما احسان و انعام و بی صلی الله علیه و سلم بر امت از رافت و رحمت و شفقت و تعلیم کتاب و حکمت و
بدرایت بصیرت مستقیم و افعال از آنرا رحم و کلام احسان و انعام اجل و اعظم است از روی قدر و اعزاز و اکرام
است از روی خیر از احسان این رسول اگر جمیع مومنین و کلام انفضال و اکرام اعم و شمل است از

روی نیت داشت بر آنهم از صاحب فضل عظیم برکات سبکی و سبیل ایشان است به
هویت و نقیص است از عبادت و دینی است بطرح فکر است و شمع و شام است برایشان و نیت و دعا
و موجب جانی دایم و نیت سید و مقرر است ثابت و مقرر شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بجست حقیقه است بشرعاً و جلیه و چون جاری است عادت آدمی زاده بیک دوست میبرد و کسی
که احباب کرده بود یکبار و دوبار رفتی را که فانی است یا خلاص کرد او را از بیکگانه و مفرست
که زاریست پس چگونه کسی که رسیده است اندوی نیتهای دایمی اید و نگار داشته است از یک
سودی و چون است مرد که دوست میدارد کسی را که چیزی از صورت جمید و سیرت حمید دارد پس
چگونه کسی که جامع تمام انواع حسن و جمال و عادی هیچ اجناس فضل و کمال باشد پس حتی و سبب
آن شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم که محبت ما را در او فرو و اکثر و اولی و اعلی از محبت ما انفس را
و اموال خود را باشد و برکایان آورده است با آنحضرت ایمان محم باخلاص خالی نیست از حدان چیز
ازین محبت و لیکن بعضی خطا و فرزان یا فتنه و بعضی کفر و طاریت که شهادت و عدم احتیاج
فعلت است اما فتنه اند و شک نیست که خطا صحابه درین معنی اتم و اکمل است زیرا که این نمره معرفت
است و معرفت ایشان با آنحضرت عیانی است چنانکه از اناری که منقولست معلوم میگردد و قال الله
تعالی قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اقوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموالکم اکثر فتنه ما و تجارة تحتکم
و مسکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیل الله و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده و در روایت نسائی بتحدیم و در بروالد و در حدیث و الکافی
اجمعین و در حدیثی من لایله ماله و در روایتی من لایله غیره نیز آمده و این اتم مراتب محبت است و انفس من
رضی الله عنه آمده که گفت یا رسول الله تو محبوبتری نزد من از هر چیزی که از نفس من میسر شود و آنحضرت
علیه السلام باین نیارد یکی از شما تا آنکه باشم من محبوب تر نزد وی از نفس او پس گفت هر سگونی
بخدای که فرستاده است بر تو کتاب را تو محبوب تر از من از نفس من پس گفت ای رسول الله
معنی روایات آمده است که آنحضرت علیه السلام دوستی در سینه فرزند تو نصرت کرد و حاصل شد که اگر
من گفت است سبیل تیری یکبار میزد و کایت رسول را صلی الله علیه و سلم بر خود و سبب
نیت نفس خود را در ملک او خفته جلالت است او را از نزدیک آنحضرت گفت که سبب
نیت که ما را چون است که کسی اگر احب الیه من لایله ماله و در روایتی من لایله غیره نیز آمده و این اتم مراتب محبت است و انفس من

کلی و همای ملو بر روی خود اگر چه باشد در وی خاک بود و بی معلوم شد که بخت خود را بخت و عظمت نیست زیرا که
 آن حاصل بود و عمر را پیش ازین قطعاً صاحب جواب دانسته گفته که دو وقت عمر رضی الله عنه در اهل امر و آشنای
 او نفس از جهه آن بود که بخت آن را نفس خود را طبعی است و بخت اختیار بی توسط اسباب و بخت
 علم متفایع و مصالح و فواید آن میباشد و او در حضرت در عمر بخت اختیار بی بود زیرا که راه نیت بطلب طبع
 و تغییر جبلت و برین تقدیر جواب عمر بخت حکم طبع بود بعد از آن تا بل کرد و شناخت با استدلال که بر غیر صل
 الله علیه و سلم باید که احب باشد نزد وی از نفس و بی از جهه بودن آن حضرت سبب بخت و بی از مملکت یا
 و آخرت پس خبر دو با آنچه تھا ضامی کند آنرا اختیار پس این جهت حاصل شد جواب بقول آن حضرت صل
 الله علیه و سلم الان با عمر یعنی اکنون شناختی حقیقه حال را و جواب بی ای و بخت واجب است است
 و نیز در این مسکن آنست که خبر عمر رضی الله عنه اولاً از حکم جبلت بود و آنچه حاصل شد او را بعد از قول حضرت
 رسول صلی الله علیه و سلم تا آنکه با شتم من محبوب تر نزد تو از نفس تو نیز بخت طبعی بود و قول با آنکه قلب طبع
 و تغییر جبلت ممکن نیست کلی نیت با از طبع و غیر از آنکه بر اخصیات و مجاهده تغییر پذیرفته و متصرف و مبت
 حضرت سید کایات صلی الله علیه و سلم از نفوس مجاهد زایل شده و تمهید بیا نه و عظمت نورانیت بدل شده
 خصمه صلاً از محل قابل و مستعد مثل نفس عمر رضی الله عنه و بعد از این است آنچه در حدیث دیگر آمده که آن حضرت صلی
 الله علیه و سلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست جز فردوست میداری تو ای عمر گفت نه یا رسول الله
 من بیشتر گمت میان و اهل و مال و ولد و نفس پس آن حضرت دست در سینه عمر زد و فرمود و الله چنانکه بی
 ای عمر گفت عمر بخت بی و مال و ولد و نفس و الله بخت نفس که هنوز باقی است پس بار دیگر دست زد و گفت به
 ساقط شد جز بخت تو یا رسول الله و نیز ظاهر آنست که بخت اختیار بی با استدلال باشد و عمر رضی الله عنه از
 جهت ظهور آن و مطلوب بی یعنی الله عنه ازین قول طلب و تمنی حضور مرتبه اعلی که بخت جبلت است خواهد بود
 معلوم شده است که غلبه بخت بجائی می رسد که سلبیت میکند جمیعیت چنانکه از حدیث العلم اهل جبلت
 بخت بی من ای و مالی و نفسی و منی الا الله بار و الله العرشان ظاهر میگردد که بخت نفس شایسته اختیار باشد
 و بخت عقلانی بار بار را اختیار اصلاً و دخل در دفعه و بعد از آن یعنی گفته است علی بن ابی طالب رضی الله عنه
 بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم محبوبتر به من که از اموال و اولاد و اموال و اموال و اموال و اموال و اموال و اموال
 و صل اعظم تر از بخت و فراست آن نبوت محبت است یا محبوب محبت معنوی و روحانی
 اگر چه معارفته چنانکه در میان بود و در حدیث انس آمده است رضی الله عنه که آمد مرد

نزد حضرت صلی الله علیه و سلم - منی اساعتی و خوابه قیامت یار
 توان از حال برای قیامت ایمنی از قیامت چندی پرسید علی کن که در روز قیامت بکار تو یار
 اند که امیر قیامت از فرشت نماز روزه و صدقه و لیکن دوست میدهم خدا را و رسول خدا را فرمود
 از من من حاجت و از صفوان بن قدامه آمده گفت بجزت کردم به سوی رسول خدا و او را
 او گفت یا رسول الله بده مرادست شریف خود را تا بیعت کنم ترا پس داد آنحضرت مواد
 را و گفت یا رسول الله انی ابجک قال المریح من احب و رواه کرده اند این لفظ را از آنحضرت
 مسود و آنس ای فرود از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده که آنحضرت گرفت دست امام حسن و
 رضی الله عنهما و فرمود که یک دوست دارد این دورا و پدر و مادر این دورا باشد با من در درجه
 قیامت و در اینجا غایب مبالغه است که فرمود که باشد در درجه من مانا که مراد غایت قرب و محبت
 که اینجا گفتا بطلاق محبت کرد و روایت کرده شده است که آمد مردی نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله
 بخوبی نزد من از اهل و مال من من چون یاد می کنم ترا صبر نمی توانم کرد تا می ایتم و نظر
 تو من یاد میکنم موت خود را و موت ترا و می دانم که چون می داری تو بشت را در داشته
 با من و این در مقام اعلی و کرامی و اگر می دانم من نمی دانم ترا پس فرستاد خدا یتالی و من
 قاضی یک مع الذین انعم الله علیهم من النینج الصدیقین الا پس خوانند آنحضرت آن مرد را خوانند این را بود
 و ذکر کرده اند بعضی محضر این قصه را در ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم و در سخت محبت آنحضرت
 کم صبر زنی پس آمد زنی نزد آنحضرت و حال آنکه متغیر شکسته است رنگ او و شانه ز
 پس فرمود مراد را رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه حال داری و چرا شکسته شده رفت
 و نسبت را یاری و زنده روی جز آنکه چون می نمی بینم حال مبارک ترا تو خوش می شوم و شبت شدید تا می ایتم
 ی بیم جان جلیع آبی ترا پست را و می کنم آنوقت را و می ترسم که بینم ترا آنجا زبک شام بالا برده می نوی
 با پست این عظیم السلام و من بگر دهم حدیث در مرتبه پایانی تر از مرتبه تو خواهم بود و اگر گذرا
 تا با پس فرود آمد این حدیث و در بعضی تفاسیر در شکی بعضی از صحاب رضی الله عنهم همین
 حدیث دیگر آمده که مردی بود که در مجلس شریف می نشست و نظر گزاف
 فرمود و صحبت حالی تو گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله بده
 می کند به مادر تو - ن - که چون روز قیامت شود بر می آید و توفیق

مطالی این

در حدیث انس رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت من اجبني كان مسمي في الجنة پوشیده مانده که مراد جمعیت
 مساوات در درجه نخواهد بود اگر چه در بعضی احادیث کان فی درجتي نیز واقع شده است پس مراد بودی
 بهشت است بجهتی که ممکن شود از دیدن جمال وی صلی الله علیه وسلم و رفع حجاب اگر چه از دور باشد و چو
 زایل گردند خود حجاب حاصل می شود مشابه و معنی هم را حاصل است و ارباب محبت را مشابه
 میسر باشد و غم و اندوه ایشان از فقدان رویت و مشابه است و این محبت مراد جمعیت و الا جمعیت
 قلبی همیشه بی مشابه بصری حاصل است چنانکه در بعضی غزوات می فرمود که در مدینه قومی هستند که
 نکر دیدن شما سری را و نزول نکردید منزلی را اگر که ایشان با شما اند محبوس داشته است ایشان بخند
 پس محبت معنوی بر وجه است نه ببرد دیدن بر قلب و نه بقلب و لهذا بود نجاشی قریب ترین مردم بان
 صلی الله علیه وسلم و حال در حبشه بود و بود عبد الله بن ابی العبد خلق از وی بانکه می بود با وی در مسجد
 و لیکن مجاز شتاقان با وجود محبت قلبی محبت بصری نیز می خواهند تامل و دیده بر دو مشتاق و مخطوط باشند
 گفت بنده مسکین نور هد قلبه بنور الیقین تواند که چون شتاقان شکایت کرده اند از حسر مان رویت
 بصری در قیامت بجهت علو درجه آنحضرت در آن موطن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشارت داده
 ایشان را که در دنیا چون در رویت قلبی و بصری افتراق و تفاوت است در آن عالم که بصر و بصیرت متحد
 شوند معینی حاصل شود که هیچ پرده در میان مانده و اند اعلم و صل در بیان بعضی از آنچه آورده شده است
 از سلف و امیرا از آن محبت رسول خدا و شوق وی صلی الله علیه وسلم را و آیه است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی
 علیه وسلم از سخت ترین امت من محبت من مردانند که می آیند بعد از من دوست میسازد یکی از ایشان کاش که
 میسازد و او مقابل اهل مال خود یعنی هم مال خود را بدهد و خدا سازد و دیدار را حاصل کند و این تنها دیدار شریف
 و انظار محبت آنحضرت است که اگر این طریق هم حاصل می شد می گردید برین معنی مراد دیدار آنحضرت است
 در زمان شریف آنحضرت و این بطریق فرض و تقدیر است بخاطر این مسکین میسد که اگر مراد دیدن آنحضرت بعد
 از وی باشد در نام چنانکه سایر صلی می امت را می باشد یا در نقطه چنانکه کل اولیا را می باشد نیز دور باشد یعنی
 چنان مشتاق جمال اوهای شریف اویند که اگر از انبیا اهل مال دریا ندهد اگر چه در خواب هم باشد غنیمت می داند
 قائم و با الله متوفیق روایت است از ابن سحی که زنی از انصار کشته شد پیر او و برادر او و زوج او را از حد بار رسول
 خدا صلی الله علیه وسلم پس پرسید آن زن چیست حال رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفتند بخیر است گفت الحمد لله
 دوست می دارد گفت بنامید مرا تا به نیم جمال مبارک او را و چون دید آنحضرت را کل مصیبت بعد ک

صلی بحیث بعد از سلامت تو خود آسانی است و در بعضی
روزها که دشمن آنحضرت کشته شد و بسیار شدند و در سیه زان فریاد گشته بیرون آمد
پیش آمد برادر خود را و پسر و شوهر و پدر خود را که کشته شدند و در نی یابد آن زن که کلام می زنید با پیش
آمده است و برای جند ایشان افتاده بر زمین می رسد این کجاست میگوید برادر است و پدر خود و پسر
و زوج تست افکند تا بکشد و میگوید پیغمبر خدا کجاست گفتند در پیش است تا رفت و رسید با حضرت
و گرفت طوط جامه مبارک او را و گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله

از هر که هلاک شد و چون بیرون آوردند اهل که زمین دشمن را رضی الله عنه از حرم تاب کشید او را گفت مرا و را
و این سفیان بن حرب گویند بعد هم ترا ای زید یا دوست بیداری که محمد لایحای توی بود که میزد
و ن او را و تو را اهل خودی بودی پس گفت زید بنیاد سوگند دوست میدارم که محمد علیه السلام گفتون
جای خود باشد و میخوانم که دوست شریف وی برسد بخاری و من در اهل خود باشم گفت
من از مردم آید که دوست دارد کسی را چنانکه دوستی داند از احباب محمد محمد را و از بن عباس رضی

آمده که می آمد زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گویند می خندد و یک بیرون نایده ام از
بر منی از زمین دیگر بیرون نایده ام گزافه دوست داشتی و خدا را و رسول خدا را چون می شنید
فریاد کرد زانگی گوشت و از خرقه و در روایتی و اگر بگو گفت بلای و اطرافه خدا استی الا حبه محمد او خیز
شادی فردا ملاقات می کنم دوستان که گفت و کرده اید و انتم طاعت الله محبت حور
باران غمزه را بر پیشتر اند و از حبه بنیت خلاص من محمد آن آورده اند که گفت بود خدا که

خوب بود که آن ذکر میکرد شوق خود را بر رسول خدا و احباب که از مهاجرین و انصار و
میگفت هم اصلی و اصلی پیش از اصل من اند و بگویند این از بوی می کشد من در
ایشان نزد کنای می دهد و کار من فیض روح را بیک خود می کشد و می نالد
او خواب و عیال کرده شده است از او بگویند که گفت

که سلام بر او طاعت شک و روشن گشته شد که چشم مرا از اسلام و این با تو و او که در پیش
کشته است چشم مرا و چشم میگفت عمر بن الخطاب میباشی یعنی پدر شما که است
زبان منم خطاب و یک خوب تر است ز تو و منی خدا صلی الله علیه و سلم
سکوا

و میگوید علی محمد صلوة الله علیه و آله الاشارة بدانست که گفت قوما بکار بالاسکار یا لیت شعری و انما اطوار
 بنی حنن و حبیبی اللار و یاد می کند آن حضرت را اظهار شوق میکند بقای او پس شست و غسل و گفت اعاده کن
 قول خود را پس عادت کرد بصوت حزین و گریه کرد و درین حکایت و راز است بروایت کرده شده
 است که عبد الله بن عمر خواب کرد پای او پس گفته شد او را یاد کن محبوب ترین مردم را نزد تو تا برود
 این آفت پس فریاد کرد یا محمد اے پس به شد پای او و روایت کرده شده است که آمد زلفی نزد عایشه و
 التماس کرد که بکشی برای من قبر شریف رسول خدا را صلی الله علیه و سلم پس بکشد عایشه قبر شریف را
 گریه کرد آن زن تا جان داد و رضی الله عنهما و از زمین عبد الله انصاری صاحب الاذان آمده است که کاش میگرد
 در بستانی که مراد او بود پس آمد پس سرش و خرفوت آنحضرت رسانید پس عاکره و زاری نمود خداوند بپیر
 تا نیم بعد از محبوب خود پیچید پای او پس رفت بصره و مثالی این دعا از بعضی اصحاب دیگر نیز یافته است
وصل علامات محبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بسیار انده اعلی و اعظم اتباع و اقدار و با و دوستی است
 و سلوک طریقه و اندام بدی و سیرت او و دقوت نزد خود و شریعت و عدم تجاوز از احکام ملت و حیالی
 و سلم قال الله تعالی قل انکم تجنون الله فامعونی بحکم الله پس گردانید متابعت خود را دلیل و حکایت محبت خدا و محبت خدا
 و رسول خدا یکی است و لازم که در رسالت قشری از ابوسعید خدری آرد که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در
 منام و گفت یا رسول الله معذرت مرا که محبت خدا باز داشته است مرا محبت تو یعنی محبت من با تو چندان است
 که اصلا بغیر تو بر دارم و یا غیر تو کنم و نه کفر تو مشغول شوم و لیکن چون محبت حق اصل مقدم است و تو نیز فرموده
 بدان مردار بوده است فرصت را و گنجایش محبت دیگری نگذاشته است بمقتضای محبت تو چنانکه من
 میخواهم بوجود نمی آید این از منی است و سر حال است و در مرتبه جمع اجمالی بین آنحضرت علیه السلام
 در جوابی چه فرمود یا مبارک من احب الله فقد احبنی کیست دوست می دارد خدا را پس تحقیق دوست
 مرا یعنی دوستی خدا و دوستی من یکی است و لازم یکدیگر اند و لیکن از جهت غلبه سکوت و عدم تمیز اطلاع بر حقیقت حال
 از دست نظر بصیرت می رود و این است سبب تشابه بعضی کوتاه بیان که شهید حق را از دست سلطنت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم مفارق میدانند و بر رختن وی واقف نمی شوند و این معنی در رساله جبر آورده و بعضی از مدعیان
 شرح تفسیر گفته ایم و تواند که این کلام تعجب و در باشد بر ابوسعید که این که تو میگوئی مستی ندارد در خط و
 نقص است باز گردان خیال گردد و این سخن گوید و لیکن چون ابوسعید از صلواتان راه و خاص گمان درگاه
 و محبان آگاه است ندانم که در یا مبارک معذرت داشت و من کرد بر فرق و تری از نمود عفت و شربت

بتوقع آنکه حقیقه حال را خواهد فهمید و رفع اشتباه و القباس نمود و مثل این از راه بصیرت نیز نقل میکنند و باید
 اعلم بحقیقه الحال و آن نیز بر مثل آنچه گفته شد محمول خواهد بود معنی نه افونی الحقیقه محبت علت متابعت و باعث
 بران است پس متابعت دلیل و علامت محبت باشد و گفته اند که محبت ناشی می گردد از مطالب محبت و بقدر
 اطلاع بمرتبه می باشد قوت محبت و این بلا حظ احسان است و بشاید حسن قدر آن نیز پیدا می شود و متابعت
 می کشد چه محبت بالذات مقتضی اتفاق و اتحاد است و چون متابعت ناشی از محبت است ثقلی و سببی
 در طاعات و عبادات نخواهد بود بلکه غذای قلب نفیم روح و سرور خاطر و قره عین خواهد بود و اعظم خواهد بود
 از لذات جسمانیه خصوصاً بتصور محبت آنحضرت چنانکه آمده است من یحبی سنتی فقد احبنی و من احبنی کان
 معی فی الجنة و در حقیقت محبت نور است و معصیت ظلمت و نور زین ظلمت است و گفته اند که نسبت به مقامی
 اشرف و افضل از متابعت حبیب لیکن باید دانست که این اقوی و اکمل انواع محبت است و سرکه مصفا است
 بصفت متابعت کامل المحبه و عالی مرتبت است و هر که مخالف است در بعضی امور ناقص المحبه و دینی الدین است
 و لیکن از اصل اسم محبت و اتصاف بدان بیرون نیست و دلیل آن قول آنحضرت است در آن شخص که خد زده است
 در شرب خمر و کمر و راقع شد این فعل از وی پس اجتناب کردند او را بعضی مردم فرمودند لا تلوه فانه یحب الله و رسول
 و آن شخص بود از اهل بدو را به نام نزد آنحضرت می آمد و چیزی از اشیای بدو مثل تره و سبزی و مانند آن می آورد
 آنحضرت علیه السلام نیز از چیزیهای شهر از جا به زرد مانند آن می عطا می فرمود و میفرمود زار بر دستای است و
 شهری داریم و از بعضی کتب معلوم می شود که نام این شارب خمر عبد الله است لقب بخار و زار دیگر است و الله اعلم
 و اینجا معلوم می شود که اصل محبت همان میل و انجذاب است اگر چه در متابعت تقصیری برود و نیز معلوم می شود که
 مرتکب کیره کافر نیست چنانکه مذکور است و جماعه است و لیکن باید دانست که استمرار ثبوت محبت
 الله تعالی در دل عاصی شروط و مقید است بآنکه نادام باشد بر وقوع معصیت یا اقامت کرده شود بروی
 حد پس کفارت کند گناه را بخلاف آنکه واقع نشود غدا است از وی و ترس آن نیست که بکار از نو با حرا
 بران مرتبه طبع درین فرستاده و سلب کرده شود از وی ایمان و ایماز بالله و از علامات محبت آنحضرت صلوات
 الله علیه سلم کثرت ذکر شریف او است چه کثرت ذکر از لوازم محبت است من احب شیئاً اکثر ذکره و بعضی
 تفسیر کرده اند محبت را به دوام ذکر محو این سعادت در خدمت علم حدیث و مطالعات کتب علم حاصل است
 و اصحاب علم حدیث را نسبتی خاص و شناسایی مخصوص با نجاب است که دیگران را نیست که نمیشد احوال و صفات
 شریف ذکر زبان و در دجایان ایشان است و معرفت صفات و شناخت احوال یعنی شخصی مر ذات

بابرکات اور نزدیشان حاصل و همیشه تنالی جای شریف لحاظ نظر و نصب العین ایشان باشد و پیوند باطن
 بصورت خالیه وی قوی و متصل شود و چون نام شریف مذکور کرد لذت آن در دل بیاید و عظمت مستی
 در دل مشاهده کنند و مستحضر یابند و همیشه حاضر در گاه باشند و ایشان را درین باب شاکست و
 مشابیه است بحضرت صحابه رضی الله عنهم اجمعین که مطلع اند بر احوال و افعال و اقوال آنحضرت بخصوصاً
 بمصاحبت و مجالست و مکالمات شریف غیر آنکه ایشان را محبت معنوی است و از صحبت صورتی جویند
 و این یکی از فوائد عظمی است که حاصل می شود مرزایان قبر شریف او را و حاضران بقاع مفیت را و در واقع
 چون شب در روز ذکر شریف بگذرد آنحضرت که تخلق با خلق است بقضیه فاذا ذکر فی ذکر کم ایشان را
 نیز ذکر کنند و صلوات کا قرب و سایل است جز این علم شریف است و از زرگی نقل است که می گفت
 اشوبوا بحث و اتوی و داعی مرا بتحصیل حدیث و خدمت این علم این لحاظ است که قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم توقیر و تعظیم اوست نزد ذکر شریف وی و انما شروع و خضوع و یکسان نزد
 اسم مبارک وی و هر که دوست می دارد کسی را شخصی می کند و او را و او بدین صحابه بعد از وی فقیه ذکر میکرد آنحضرت را گریه
 می کردند و شروع می نمودند و میخواست بر تن ایشان بوی از جبهه غایه تعظیم و محبت و جلالت وی صلی الله علیه و سلم بوی
 تا یبعین من بعدهم رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ابو اسمعیل نخعی گفته که واجب است بر هر یومین بگاه ذکر کنند آن
 حضرت را یا دیگر کرده شود نزد وی که شخصی و شروع نماید و ساکن گردد در حرکت خود و بگوید او را محبت او و جلالت او
 اگر چه در حضور شریف می بود و تادب کند باینچه ادب کرده است مارتق سبب از ولود ابو ایوب سخیانی چون ذکر نشد
 آنحضرت نزد وی گریه می کرد تا رحم می کردند بر حال وی مردم و ولود و جعفر بن محمد کثیر المزاج و انبسم چون
 ذکر کرده می شد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و سلم زرد می گشت رنگ وی و دو عدد از حسن بن القاسم رضی الله عنهما
 چون ذکر کرده می شد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و سلم در گونه می شد رنگ مبارک وی خم می گشت پشت وی تا سخت می آمد
 آن برهمنیان او روزی گفتند بوی این حال است که ترپید می شود گفت اگر میدیدید آنچه من دیده ام انکار
 نمیکردید این را به تحقیق دیدم من محمد بن المنکدر را بود وی رضی الله عنه سید القرائین و یک بنویدم ما که می رسیدیم
 ما و از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم مگر آنکه گریه می کرد تا رحم می کردیم بروی و به تحقیق چون ذکر کرده
 میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و سلم نگاه کرده می شد به سوی رنگ روی دی کو یا کشیده شده است از
 خوش خوشک می شد زبان می در دنان می از جبهه محبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم ولود عامر بن
 عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما چون ذکر کرده میشد نزد وی آنحضرت می گریست تا باقی می ماند در

شکها بود زهری تیره المد علیہ لکوا ترین مردم و نزدیک ترین ایشان در صحبت و چون ذکر کرده است
 نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنان بگشت که گویانی شناسه تو او را و نمی شناسد تو او بود
 صفوان بن یسلم از تبعه ان و تتر بدان چون ذکر کرده میشد نزد وی صلی الله علیه و سلم بسیار می گریست تا آنکه
 برینجا ستند مردم از پیش وی و بر جای خود می گذشتند و او بود قاده رضی الله عنه چون می شنید نام
 شریف آنحضرت را می گرفت و اگر گریه ناله و اضطراب بود عبد الرحمن بن سبه چون می خواند حدیث را بر
 میکرد مردم را بسکوت و میگفت لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و میگفت واجب است انصاف
 قنات حدیث وی چنانکه واجب است نزد جماع قول و در مسلوقة فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نزد جماع اسم شریف کلامی است که باید در باب خود ان الله تعالی و از علامات محبت وی صلی الله علیه و سلم
 اکثر شوق است بسو لغای وی زیرا که هر حبیب دوست دوست میدارد لغای حبیب اما که گفته اند بعضی
 الحجة می شوق الی الحبیب اندا بودند صحابه رضی الله عنهم جمعین چون سخت میشد شوق ایشان و در میگرفت
 ایشان را سوزش محبت قصد میکردند ملازمت آنحضرت را و شغای می بستند بشامه حال جان را می می لذت می گشت
 بنشینند و می نظر بسو وی و تبرک لوی صلی الله علیه و سلم و در حدیث اشعرین آمده که در وقت قدوم مدینه رحیمی خوانند
 و میگفتند خدا تلقی الاحبه محمد را و محبه و تحقیق گذشته بعضی از آنها را قول بلال و عمار و خالد معدان و خبر ایشان آنچه
 مناسب این بابت و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم محبت داشتن است کسی را که تعلق دارد و که
 از این بیت وی سلام الله علیهم و صحابه و از مهابرج انصار رضی الله عنهم جمعین عداوت کسیکه معاودات دارد
 با ایشان و دشنام میکند ایشان را بر که دوست دارد کسی را دوست می دارد و دشمن می دارد
 دشمن او را و فرمود آنحضرت علیه السلام در حسن و حسن رضی الله عنها خداوند از من دوست می دارم ایشان را پس
 دوست دار ایشان را و فرمود کسی که دوست داشت ایشان را تحقیق دوست داشت مرا و کسی که دوست
 داشت مرا پس تحقیق دوست داشت خدا را و کسیکه دشمن داشت ایشان را دشمن داشت مرا و کسی که مرا
 دشمن داشت دشمن داشت خدا را و فرمود در فاطمه زهرا رضی الله عنها وای گوشت پاره من است و غضب
 می آرد مرا چیزی که در غضب می آرد و فرموده عایشه را در اسامه بن زید دوست دارای عایشه که از بر که
 من دوست میدارم او را و فرموده بلال و صحاب کبریا ایشان را بدست و کسیکه دوست می دارد ایشان را
 پس بسبب دوستی من دوست میدارد ایشان را و کسیکه عداوت دارد با ایشان پس بسبب دشمنی من دشمنی
 ایشان را و کسیکه از دشمنی من با ایشان را پس تحقیق از دشمنی من با ایشان را و کسیکه از دشمنی من با ایشان را

که گیرد او را و عذاب کند و فرمود نشان ایمان دوست داشتن انصارت و نشان نفاق دشمنی داشتن
 ایشانست و فرمود کسیکه دوست داشت عرب را پس بدوستی من دوست داشت ایشان را و کسیکه
 دشمن داشت عرب را پس بدشمنی من دشمن داشت ایشان را و از علامات محبت آن سرور علیه السلام
 بر امت و التزام نصیحت و سعی در اقامت مصالح و ایصال منافع و دفع مضار ایشانست و در حقیقت هر
 دوست دارد کسی را دوست می دارد هر چیز را که دوست میدارد وی آن چیز را و این بود سیرت سلف
 حتی در مناجات و شہوات نفس و چون دید انس رضی اللہ عنہ که آنحضرت متبع میکند که در کردار و قسم
 دوست میداشت که در او حسن بن علی و عبد اللہ بن عباس و عبد اللہ بن جعفری آمدند نزد سلمی که خادمه آنحضرت
 بود تا باز ایشان را طعامی که خوشش میداشت رسول خدا از آنحضرت و از آنجمله دوست داشتن علما و صلحا و
 متابعان سنت و بغض جهال و فساق و اهل بدعت و استشقاف که بخالف شریعت اوست و در تعالی لا یحبہ فو
 یومنون بالہد و الیوم الآخر و اودون من حاد الدین و رسولہ و لو کانوا ابائهم و این جماعه اصحاب رب نبی اکرم
 نشدند پدران و پسران و برادران و دوستان خود را در طلب رضای دین صلی اللہ علیہ وسلم گفت عبد اللہ
 بن عبد اللہ بن ابی کہ از مخلصان در گاہ بود دیدش را س و رئیس منافقان اگر خواهی تو بیارم سرور را یعنی
 پدر را و چون گفته بود این ساقی لمن رجنا الی اللہ بنیہ یخرجنا الا عنہا الاذل و مراد با عن خود را داشته بود و با ذل
 اصحاب آنحضرت را و رجوع کرد بدینہ این پسرش شمشیر بدست گرفته بر در مدینہ مطہرہ آمد و با یقین دو گفت پدر
 یگو نیز بان خود کہ انا ذل الناس و اصحاب محمد غر الناس و اگر نمی برم سه ترا گفت راست ییگوئی
 و میکنی همچنین گفت میکنم پس از زبان او این قرار گرفت و بگذاشت و حویصہ و محبہ دو برادر بودند کہ خود
 ترین ایشان ایمان آورده بود و آنحضرت علیہ السلام او را بر قتل بودی کہ از مفسدان وقت بود کہ انشد
 کلان او بوی گفت ایامی کشی تو مردی را کہ پیہ شکم ما از انما نعمت دست گفت او چه باشد اگر آنحضرت بفرمایند
 کہ ترا بکشم ترا همین ساعت بکشم پس آن برادر از جای درآمد و انصاف داد و گفت محبت دینی است کہ تو
 اختیار کرده و اینهم محبت داری پس بکشم نیز مسلمان شد و از علامات محبت آنحضرت علیہ السلام محبت
 است کہ آورده است از زوایا و بیعتی و مہدی و مادی و تخلی است بآن چنانکہ فرمود عائشہ رضی اللہ عنہا کلان خلق
 القرآن و محبت تلاوت اوست و عمل بوی و تفہیم و تدبر بوی و وقوف نزد حد و دی سہیل تیری رضی اللہ عنہ
 گفته علامت محبت خدا محبت قرآن است و علامت محبت قرآن محبت پیغمبر است و علامت محبت پیغمبر
 سند و علامت محبت سند محبت آخرت و علامت محبت آخرت بفضیلت دنیا و علامت بفضیلت دنیا کہ مذکور شد

در رساند او را با خرت و از عثمان بن عفان رضی الله عنه مروی شد
و از قرآن چگونه سیر گردد و محبت از کلام محبوب و بی غایه مطلوب است و این صفت در آنها پاکست که نشانه
نور ایمان است جمال شاهد قرآن نقاب انگاه بکشید که در آن لکلی ایمان باید باز از غوغا و در حقیقه
و معیار محبت خدا و رسول محبت قرآن حدیث چه کلام محبوب محبوب است و حقیقت که محبت بلا سبب و مزایه
باشد از محبت کلام الله و این نشان ساد قلب و خرابی باطن است و بعضی مشایخ گفته اند که در
زیحیت قرآن است که بحسن صوت دلی آن مساوی باشد و آنکه بی صوت ذوق نیارد و یا بصوت زیاده
ذوق صوت است نه ذوق قرآن این سخن خالی از مبالغه نیست و الا صوت حسن نیست و زیور قرآن است

در حدیث آمده است که زینوا القرآن با صواتکم و من لم یغن بالقرآن فلیس منا صحابه راضون الله علیهم
ساعها بود از قرآن و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری عظیم للقبض من الله مع ما عرفوا من الحق و در صحابه خوش
انان بودند که صبر از دل میبردند و جانی در قلوب ایمان افزودند خصوصاً ابو موسی اشعری و عبد الله بن جود
و امثال ایشان چه چیزی برای قوت و مزینان بالاتر از استماع قرآن بصوت حسن خصوصاً
صوت عرب نیست شبی ابو موسی رضی الله عنه قرآن می خواند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در گوشه گوش
بر آواز او تنهاده ذوق می گرفت و ملاحظه بود چون صبا شد فرمود بوی شب چه خوب بخواند قرآن را من
ی شنیدم گفت آه اگر من میدانستم که تو می شنوی ای راستم او از خود را بیشتر از این محبت دلم را شادی
روداده ورنه این شب و رطابی بارگویی اکوش بر آواز من دارد و آنحضرت بعد از آنکه مسعود رضی الله عنه
افزود بخوان بر من چیزی از قرآن عبد الله گفت یا رسول الله من بخوانم بر تو و حال آنکه نازل شد بر تو فرمود من تو
میدارم که بشنوم از غیر خود پس خواند عبد الله و چنان مبارک آنحضرت اشک میریخت و سینه شریف میجو شید
چنانکه دیگر مبین جوشد و این عرضی الله عنها گاهی برای میگذاشت از در خود و خنده میشد و می افتاد بر زمین
و نشیست یکدور و در خانه تا مردم او را بیاز می پنداشتند و عیادت او می آمدند و صحابه چون جمع میشدند
و در میان ایشان ابو موسی اشعری رضی الله عنه می بود می گفتند یا ابو موسی یاد ده ما را خدا را پس بخوانه که
قرآن را در میان سماع می کردند و امام احمد بن حنبل و غیره روایت کرده اند که خدا بیعتی گوید مرد او را علیه السلام
روزی قیامت تجدد کن مرا بان صوتی که در دنیا می کردی پس داود علیه السلام گوید چگونه کنم یا رب بروی
تو از من آن صوت را پس فرماید پروردگار تعالی من باز روی کنم بر تو آن صوت را پس ایستد داود و نزد
ساقی عرش تجدد کند پروردگار را پس چون بشنوند بهشتیان آن آواز او را فراموش کنند نعم جنت را

و بحکم عظیم تر از آنکه بشنود کلام خدا را و خطاب بخالی مرایشان را و چون منقحت شود بان رویت
و جد کریم وی سبحانه فراموشش نکند بر او مستغرق گردند در این شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله علیه
فرمود این سماع قرآن این سماع است که مختلف نیستند در وی و کس از اهل ایمان و اختلاف در خواندن
اشعار است بالجماع موسیق طایفه آنرا موصل و مقرب دانند و قومی طبعی به فسق گردانند و هر دو در
باب افراط و تفریط انداخته و آنچه گفته شد محبت قرآن است از حیث تلاوت و محبت و تعظیم وی از جهت اتباع و عمل
بدان حق بهر است که عارفین اسلام و ثبوت نبوت و رسالت بر قرآن است یا ربها انما سجدوا لکم ربانکم و انزلنا
الکلم نور انبیا و از علامت تمام محبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و کمال آن زهد در دنیا و آثار فقر و انصاف بدان است
و تحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فقر بسوی کسیکه دوست می دارد سریع تر است از کسی که از
اعلای وادی با سفل آید و نزد آنحضرت علیه السلام مردی آمد و گفت یا رسول الله من دوست میدارم تو را و تو
بشمار و بندیش که چه میگوئی گفت من دوست می دارم تو را فرمود اگر دوست می داری مرا آماده گردان و مقول
بر خود و دیگری آمد و گفت من دوست میدارم خدا را فرمود آماده باش برای بلا شیخ اجل اگر مبدء الوباء
متنی قادری شاذلی رحمه الله علیه میفرمود که چون شیخ از ادا دست انابت و ارادت گرفتند گفتند گویند
الفقر افضل من الغنا و اول از انا بفضل فقر او را گرفتند بعد از آن مرید ساختند و از اینجا باطل شد
زعم بعضی مدعیان و متصنعان زمان ما که دعوی میکنند و میگویند جمیع مراتب اتباع ما را حاصل است
و با وجود آن گرفتار دنیا اند پس راست آمد در حق ایشان قول حق سبحانه مختلف من بعدیم خلف در ثواب
الکتاب یا خذون هذا الاذنی و يقولون سیغفر لنا ربنا الله عظیم و علینا ان الله تعالی و صل در جواب
مناسحت وی صلی الله علیه و سلم بدانکه نصیحت رسول صلی الله علیه و سلم و اخلاص ادا حق وی در ستر
علامه از واجبات دین اسلام است و در حدیث صحیح آمده است که الدین النصیحة دین بین نصیحت
است قالوا المن برسیدنا صحابا نصیحت مرکز آثار رسول الله قال الله و لرسوله و لکتابه و لعامة المسلمین
و خاصتهم فرمود آنحضرت نصیحت مر خدا را و مر رسول خدا را و کتاب او را و عامه مسلمانان و خاصه ایشان را
و در روایتی و ایما المسلمین عامتهم و این حدیث از جوامع الکلم است و تمامه علوم دینی در حیطه اجمال و
منبرج است و جوامع الکلم آن احادیث را گویند که از غایت مجاز و اختصار لفظا قلیل جامع و حاد
معانی است و این قسم سخن از شرایع کلام محمدی و دلایل و شواهد کمال اوست چنانکه فرمود او تبت
جوامع الکلم و اختصر الکلام مجاز که در وجه جمیع وی اجناس قایم حسن جمال سرور از حد حصر و احصا

در جواب
نصیحت رسول

ابداع نمودند در کلام طبعش انوار اسرار و حقایق خارج از تصور اقسام تقصیر نسو و در نصیحت و نصیحت
 خالص صاف شدن است عمل صالح میگویند از کار نیک و صاف و خالص شده باشد و مراد اینجا
 صفا و خلوص است در اداس حقوق و اراده خیر منصوص در این نصیحت است اعتقاد است به
 وحدانیت او و صفت اوست بجزی که الی آنست و تنزیه و تقدیس ذات صفات وی از آنچه لایق کمال
 اوست و انتساب او امر و نهایی شرعی و تسلیم احکام از او است و نصرت دین بجهاد و تحصیل اسبابی که
 موجب بقا نفوت دین است بطم و عمل و اخلاص در عبادت و نصیحت رسول الله و بسلیمان گفته تصدیق
 نبوت و اطاعت او را و امر و نهایی و الی و گفته نصیحت رسول موارثت و نصرت و حمایه اوست حیاً و میثاق
 حیای سنت او بطلب تأیید و دفع کردن بازداشتن مخالفت را از آن تخلق با خلق کریمه و آداب جمیده
 اسحاقی بچی گفته تصدیق وی با آنچه آورده از پیش خدا از دین اعتصام نسبت و شرآن و برکتی و بخلایه
 در مبران و دعوت کردن بخدا و کتابی در رسول می و بسته وی و عمل بدان و الی و گفته که نصرت مراد
 نصرت از نصیحت است و در معات و حیات نصیحت اصحاب است مراد از نصیر و حمایه وی و محبت اصحاب
 و معادلات اعدای و وسیع و طاعات مراد از بذل نفوس اموال و بعد از معات التزام اجلال و شدت
 محبت باری و مدار مت و مواظبت بر تعظم سنت و نفقه در دین و محبت اهل بیت و اصحابی و بغض و محبت
 از کسی که برشت از سنت او و اعراض نمود از آن و شفقت بر امت وی و تحقیق و تفتیش بر تعارف اخلاق
 سیر و آداب صلی الله علیه و سلم و صبر نمودن بر آن و کوشش کردن در آن و از جمله نصیحت رسول
 محبت و تعظیم و آداب جناب عالی اوست و تنزیه ساخت عز و جلال او را از بر عیب و معصیت که
 مقام نبوت و کمال بود و ضابطه و باب نگاه داشت ادب انتخاب است که هر چه در راه
 مرتبه الوهیت و صفات قدس حق است عز و علا از هر کمال منقبت که باشد معاذ الله
 هر که در مرتبه تنسب است بوی از علای و صلحا و بلاد و دیار و جزآن خصوصاً اگر ام و مودت اهل بیت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عمر و بن لیس را که یکی از امرای خراسان بود و پهلوان و توانا
 بود در خواب دیدند و پرسیدند که چه کرد خدا تعالی با تو گفت آمرزید مرا گفته بجز آمرزید گفت روزی بر
 کوی بودم و نظر کردم و مستشرق شدم بر لشکری خود لیس خوش آمد مرا گفت این
 کرد که کاشکی خانم میشدم آنحضرت را و اعانت و نصیحت می کردم او را پس شکر
 و آمرزید مرا و در بعضی حکایات از وی یا از غیر وی آمده که

و اصل بیت نبوت حافیه مبدء و مخدول و مقهور میگردد و ایندم نیز بیان را از وی امانت کتب استعین
 آوردن بآن و عمل کردن با آنچه در دست و تدبیر ایات و معرفت معانی آن و تحصیل علوم که مستعمل
 است بدان و عازمت تلاوت آن با رعایت چهارت و تحسین صوت و حضور قلب و تعظیم آن و تفهیم
 و تفقه در آن و وضع کردن نادیات اهل بیخ و ضلال و طعن ملاحظه و زنادقه و نیز از رعایت حقوق کتاب الهی
 ترک تکلم در آن و تفسیر آن از پیش نفس خود بی سبب و نقل از سلف و موافقت شرع شریف چنانکه
 از جابلان بوالفضل این روزگار کنند و این را تفسیر قرآن نام کنند و ندانند که نفس سرافراز بر آن نقد کفر نمود
 من ذلک و امانت مرعاه مسلمانان را رعایت حقوق ایشان کردن و ارشاد ایشان بمصالح و مروت و امر در
 دنیا بقول و فعل و تنبیه غافلان و تبصره جابلان و عطا محتاجان و دستورات و دفع مضار و جلب منافع
 ایشان نمودن و حرمت مالی و عرض و نفس ایشان نگاه داشتن و بچشم حقارت در مسلمانان نگریستن و
 دست و زبان از اندازی ایشان باز داشتن و امر مروت و نهی مکر نمودن و از نصیحت عامه استکمال بر قدر عقول
 ایشان کردن و ذکر دقایق و حقایق و کشف اسرار نمودن و اظهار اقوال علماء و اختلافات ایشان بر غیر علما نیز
 همین حکم دارد و من الله النصرة والعون و امانت خواص مسلمانان اگر مراد بجهل و افساد و سلاطین ایشان
 که حاکم بر خلق چنانکه در روایت دیگر آمده است که در اسلامین طاعت ایشان است در حق نصر و مومن
 ایشان و امر کردن و تذکر نمودن ایشان بدان بر حسن و جود و انقیاد و اصل آن تنبیه بر آنچه غافل شوند
 از امور مسلمانان و پوشیده باشد از ایشان و ترک خروج بر ایشان و عدم اغواء مردم و افساد قلوب
 و ترغیب بر آنچه صلاح حال رعیت و انتظام مهام خلق در آن باشد و صبر کردن بر آنچه از جانب ایشان فرشته
 و کرده رسد و دعای خیر کردن بر ایشان را و بعضی از علماء و صوفیاء از مشایخ مغرب رحمة الله علیهم خواص را
 قسم ساخته اند که امر او اولی الامر و گفته که مرد در خانه خود امیر است و معلم را گردان امیر و پدر بر او
 امیر و بر حاکم و رئیس بر تابعان و فرودستان که در حوزه حکم او نیز امیر است و دوم علماء و عظمای
 و تصدیق ایشان واجب است در آنچه موافق دین نقل کنند و تمسک بکتاب سنته نمایند در آنچه مخالف
 دین گویند و بهوای نفس و محبت دنیا جله آموزی و فتنه اندوزی نمایند سیوم مراد از اهل خصوص مشایخ
 طریقت را داشته که بعد از عمل بنظم و تحقیق در ع و اتباع سنته و توجیه نام بحجاب حق و انقطاع از غیر
 حق سجانه و ترک دنیا و تجرید از اسوای بعد از رسوخ در شریعت و طریقت بانوار اسرار حقیقه رسیده
 نبوت کمال و عزت ممتاز شده اند تصدیق محقق نمکنان ایشان که جامع از میان طایفه و باطن و شریعت

و حقیقه در آنچه خردمند از احوال باطنی سر حقیقه که مخالف و مابین ظاهر و شریعت نیستند لازم و حسب
این باب است که بر چه بی شبهه مخالف مقتضای علم و حکم شریعت باشد انکار آن واجب و بر چه درین
شبهه بود توقف در آن لازم و مگر قایل در ماعل مرد است که امام است و علم و عمل و تقسیم است در تقوی و دفع قیام
و توقیف قولی لایق و مگر مصلحتی شرعی در رد آن بود تا باعث ضلال و اضلال ناقصان نگردد و در اینجا باید
که حضرت خاصه نبیاست و خطاب بر هر که خدایش است جایز می آید که معاذ بن جبل که از علمای صحابه و عظمای ایشان
بود در وقت رحلت خود می گفت رد و انکار کنید بر هر که خلاف دین و شریعت گوید کایسان کان هیچ گوید و
باشد و بعد الموفق بقیه آنچه در باب مناجات رسول صلی الله علیه و سلم گفته شد که از ثمرات محبت و طاعت
از علامات آن بود چنانکه سابقاً معلوم شد و لیکن چون قاضی عیاض در وجوب مناجات آنحضرت صلی
و سلم باین طریقه مقتضای قول حق تعالی اذ انصوا لله و رسول و قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم الدین لله تعالی
ذکر کرده اند نیز بر او تعجب نیست و یقین و از انکار حکم و انکار که در تقسیم اندیشه نکردم و ذوق شریع جمال
نیز برین نیست و در حقیقه هر چه از نصیحت خدا و کتاب خاصه عامه مذکور است همه تفسیر تقسیم و محبت
و نصیحت رسول است و بیان حقوق اوست صلی الله علیه و سلم و صل در تعظیم و توقیر و احلال صحابه
شان آنحضرت و اصلی الله علیه و سلم در حدیث طویل از عمر بن العاص که ذکر کرده است در وی حکایات رسول خدا را
صلی الله علیه و سلم گفته اند که در بود چه کسی خوبتر نزد من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نه نزدیکتر و عظیمتر
از وی و دود من طاعتنداشتم که برکم چشمان خود را از وی و سیر نگاه تو انم کرد و بسوی وی و اگر رسید
شوم که وصفت کنم آنحضرت را قدرت ندارم زیرا که من بر نمی توانم که در چشمان خود را از وی و تندی از انش
رضی الله عنه بخورد و بیرون می آمد و جلوه گر میشد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر اصحاب خود از مهاجرین و
انصار و ایشان نشسته می بودند در میان ایشان ابو بکر و عمر پس بر بنیداشتند همه یکی از ایشان بر سر
وی و هر خود را از غایت اجل عظمت و کبرای وی می گزافید و عمر رضی الله عنه که نظری کردند ایشان می گفت
و نگاه میکرد آنحضرت بسوی ایشان و بسم می کردند ایشان بسوی وی و بسم می کردند وی بسوی ایشان
جهت غایت از محبت که در میان ایشان بود و اسامی بر یک گفته است که آدم من نزد آنحضرت و ملازم وی بود
وی بودند گویا بر سرای ایشان ریزد ان نشسته اند یعنی در غایت سکون قرار گیرکت نمی کردند و سر نمیداشتند
ای که یکبار بر سر وی نشسته مگر حرکت کند و سر بردارد و بریزد که بر سر وی نشسته می برد و سر بردارد
و وصف آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بیان کرده اند آمده است که چون نگاه میکرد آنحضرت سر

می گفتند و خاموش می بودند بنشینان وی گویا بر سر ایستادند و گفت عروه بن مسعود بخاک می
فرستادند و قریش در سال صلح حیدر بسوی رسول خدا دیدار تعظیم صحابه می آنچه دید و دید که چون وضو
می کند آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مبادرت می کند وی افتند برب و گفتند و نزدیکیست که قتال می کنند بر
و نمی اندازد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آب بر آب بینی و حلق را که پیش می آیند و میگردد آنرا بکفهای
دست خود می مالند آنرا بر روی خود و بدنهای خود و نمی افتد از آنحضرت موسی گر که مبادرت میکنند و
بر می دارند و نگاه میدارند تا زیاده تیرگی و چون امر میکنند ایشان را شتابی می کنند باقتال و چون تکلم می کنند
پست می کنند آوازهای خود را نزد وی و نمی آیند بجال نگاه کردی طاعت نظر انداختن به سوی از جهت
خایه تعظیم و جلالت وی و چون رجوع کرد عروه بسوی قریش و در ایشان گفت یا معشر قریش این آدم
کسری قیصر را و نجاشی را در وقت بادشاهی ایشان بخدا سوگند ندیم من هیچ کی بادشاهی را در قوس
ماند محمد در اصحاب و در روایتی گفت ندیم هیچ بادشاهی را بر کمر تعظیم کنند و آنرا اصحاب و چنانکه تعظیم
کنند محمد را اصحاب و در روایت است از انس گفت تحقیق دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم
و سر تراش می تراشید موسی سر او را و کردی گرد آنرا اصحابی بیس نمی خواستند که بیفتد مکی موسی مبارک
گرد دست مردی و تقسیم کردن آنحضرت موبهای سرببارک خود را میان اصحاب در حج در مجلس باید
انشاء الله تعالی و از خایه ادب آنحضرت است که چون در صلح حیدر آنحضرت عثمان بن عفان را رضی الله عنه
بر قریش فرستاد بدعوت اسلام و تمهید قواعد صلح اذن کردند قریش مر عثمان را در طواف کردن بیت
پس با آورد عثمان رضی الله عنه و گفت نیت من که بکن طواف تا طواف کند بوی رسول خدا پس عثمان رضی
الله عنه عظیم تر دانست رعایت ادب را با آنحضرت رسول صلی الله علیه و سلم از طواف و الحاق چنین باید هیچ علی
و حج عبادتی بر این نباشد که رعایت ادب را با آنحضرت کنند صلی الله علیه و سلم و آمده است که صحابه
رفیقان الله عظیم دوست میشدند که از اهل بدو کسی نباید و چیزی پرسد از آنحضرت و فایده کذا ایشان را در
دین و خود را مجال نداشتند که بر سر از جهت بیت و جلالت وی و در حدیث قید آمده که رسول خدا را
دیدم نشسته بر وضع قرصا پس از ره براندام من افتاد از جهت بیت و عظمت الحیثیت و از غیره آمده که
گفت بودند اصحاب رسول الله که میگویند در آنحضرت را بناخان تا آواز کو فن سخت نگردد و
مشوش وقت شریفش نیتند و گفت بر این عازب تحقیق بودم من کی می خواستم که سوال کنم
از آنحضرت از کاری پس تا خبر افتاد از آن چند سال و با وجود آنکه بود آنحضرت مهربان ترین مردم و خوش خلق

ترین مردم با احباب خصوصاً با فقرا و مساکین چنانکه در باب اخلاق شریعت گفته شد صلی الله علیه و آله و سلم
 در تعظیم روایت حدیث رسول صلی الله علیه و سلم نوشته می گفت عمرو بن مویان آمد و رفت کرد و به سوسه ای
 سود یکتالی تو نشیندم او را که بگوید قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و چون حدیث کرد و یک روز پیش رفت بر زبان او
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم پس نگفت او را که بتا دادم عرقی را که میریزد از جبهه وی و در بر او است
 خاک گون شد روتی او و پیرشد با شک بر دوشتم او و ما رسیده رکبای کردن او گذشت مالک بن انس نقل
 برای حازم و وی حدیث می کرد پس گذشت از آنجا مالک گفت یا فقم من جای که نشینم در آن و مکرده
 پنداشتم که گیرم حدیث پیغمبر را صلی الله علیه و سلم و حال آنکه ایستاده ام و گفت مالک آمد مرد نزد ابن
 المسیب و پرسید او را حدیثی دوی بر پهلوی افتاده بود پس نشست و حدیث کرد گفت آن مرد دوست میدهم
 که رنج نمیکشیدی و بر بنی نشستی گفت مکرده می بخورم که حدیث کنم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و حال آنکه
 بر پهلوی افتاده ام و از محمد بن سیرین می آید که خنده می کرد و چون ذکر کرده میشد نزد وی حدیث پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم خوشتر می نمود و فرود میرفت و او مصعب گفت که بود مالک که حدیث میکرد و حدیث رسول صلی
 علیه و سلم مکرر که وضو نمیداشت و حکایت کرده است آنرا مالک از جعفر بن محمد و گفت مصعب بن عبد الله بود و مالک
 بن انس چون حدیث می کرد از رسول خدا وضوی کرد و ساخته می شد و می پوشید جامه های خود را بعد از آن
 حدیث می کرد پس پرسیده شد از آن گفت این حدیث رسول خداست صلی الله علیه و سلم یعنی
 آسان باید داشت آزاد تعظیم باید کرد و اینطور گفت است که چون می آمدند مردم بر مالک بیرون می آمد
 جاریه او میگفت که بگوید شیخ مرثما که حدیث می خواهید یا مسایل اگر میگفتند مسایل می خواهم بیرون می آمد
 علی القور و جواب میداد مسایل این را و اگر میگفتند حدیث می خواهم در می آمد غسل گاه خود را و غسل
 میکرد و خوشنوی می مالید و جامه های نوی پوشید و طبلان خود را سیاه یا سبزی پوشید و عمامه بر سر
 می نهاد و نهاده میشد برای وی تختی پس بیرون می آمد و می نشست بر آن مخصوص و خوش و بجز میکرد
 تا خارج میشد از حدیث و مگر گزنی نشست برین حال مگر وقتی که حدیث می کرد از رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 و مکرده میداشت که حدیث کند در راه یا ایستاده یا استجلی و سلف مکرده پنداشتند حدیث را بر عرو وضو
 از آنش نقل کرده اند که چون وضو نمیداشت تیم میکرد و قاده تحریف میکرد که مالک حدیث می کرد
 ما را پس شیش نزد کردیم او را تا نزد بار و تنی شد رنگ مالک و زردی گشت رنگ می قطع میکرد و حدیث
 را و چون خارج شد از مجلس و متفرق شدند مردم از وی گفتیم یا اباعبد الله دیدم از تو امر فرمودی که حدیث

خبر کردم از جهة تعظیم و اجلال حدیث رسول الله و گفت ابن مهدی عاشقانه کردم روزی با مالک بن عقیق
 که نام وادی است در مدینه مطهره و ذکر آن در اشعار بسیار واقع شده و آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را در
 مقدس خوانده پس سوال کردم او را از حدیثی پس منع کرد مرا و گفت بودی تو در چشم من بزرگتر ازین که
 سوال کنی از حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم و حال آنکه مادر راه می دویم و جزیر عبد المجید القاضی که قاضی
 شده بود بر سر سید مالک از حدیث رسول الله و حال آنکه ایستاده بود پس امر کرد بحیثی گفتندی قاضی است
 گفت قاضی سزاوارتر است که ادب کرده شود و بشام بن عمار سوال کردم مالک را از حدیث و وی ایستاده
 بود پس نزد او را بیت تازیانه بعد از آن شفقت کرد بروی و روایت کرده او را بیت حدیث پس گفت
 بشام دوست میدارم کاشکی زیاده نبرد تا نیا نهار تا نیا زاده می کرد احادیث را و گفته است عبد الله
 بن صالح بودند مالک نیست که نمی نوشته حدیث را اگر رطبارت و مشهور است که بخار و رحمة الله علیه
 در نوشتن صحیح خود هر حدیث را غسل میکرد و دو گانه میگرد و همچنین در نوشتن تراجم کتاب بعضی گفته اند
 که غسل تاب زهر می کرد و دو گانه در مقام ابراهیم علیه السلام میگرد و الله اعلم بالصواب و از جمله توفیر و برادر
 آنحضرت بر ادب آل و ذریه او که جگر گوشه های اویند و از و احوال وی که امهات المؤمنین اند چنانکه تخفیف
 ترغیب کرده است بر آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم و سکو کرده اند آن طریق را سلف صالح و چون بزرگوار
 حق تعالی حبیب خود را صلی الله علیه و سلم بر برگه کاغذ اوست و مخصوص گردانید او را بنفلس عام مشتمل شده
 برکت او برکت است بوی بسیار نسبت به و قرینه قریب و بعد او در حقیقه دوستی که یک دوست داشت او را رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم چنانکه اهل بیت وی بان دوستی رسولی است چنانکه محبت رسول صلی الله علیه و سلم بر آن
 خداست تبارک تعالی و همچنین عداوت و بغض نسبت با ایشان پس هر که دوست میدارد کسی را دوست میدارد
 هر کس بر خیزد از مطلق است بوی و دشمن و مکرده میدارد هر کس بر خیزد از بیگانه و مخالفت اوست قال الله تعالی
 لا تحذروا المؤمنین بالله و الیوم الآخر و اولاد من حاد الله و رسول الله حب اهل بیت و اصحاب و اولاد
 و از و احوال از واجبات تعذیه باشد و نفی ایشان از موهبات مملکت کمالی است و نفی چیزی نیست
 که سرایت کند بمشعلات وی قال الله تعالی انما یرید الله لیتب علیکم از اهل البیت و یطهرکم تطهیر او قال
 و از واجبات ما هم و در تفسیر اهل بیت احوال و اطلاعات گاهی معنی کسانی که حرام است بر ایشان جد قریب
 ال علی آل جعفر و آل عقیل و آل عباس اند رضی الله عنهم اجمعین و گاهی معنی شاملی و لا و آنحضرت و از و اطهر فیه و گاهی
 مخصوص بر بظاهر و حسن و حسین علی سلام الله علیهم اجمعین و جهت زیاده فضل ایشان و بطریق میان این احوال آنست

که بیت سده است بیت نسب بیت سکنی و بیت ولادت پس اولاد محمد المصطفی بیت نسبند و از ارج
 مطهر اهل بیت سکنی اند و اولاد کرام اهل بیت ولادت و علی اگرچه از اولاد نیست مطلقا است باین
 فاطمه رضی الله عنها در حدیث آمده است که من گذرانده ام در شما چیزی را که از پدر و تمسک کنی بدان که نشوید
 کتاب الله و عترتی پس نظر کنید چگونه خلیفه می شود شما را درین دو چیز و فرمود آنحضرت علیه السلام شما خیر آل محمد
 سبب بیزاری است از آتش و فرخ و حب آن محمد گذشتن است از هر طایفه و ولایت مرالی محمد را امان است از عذاب
 و مراد بشاخص ایشان شناختن مرتبه و منزلت ایشان است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و چون شناخت
 کسی ایشان را باین نسبت نازد و چون اصحیح لال و حرمت ایشان را بسبب بی و از عمر بن ابی سلمه آمده
 که گفت هنگامی که نازل شد انامید الله بید بیکم الی بیت الایة و این بیت ام سلمه بود خواند رسول خدا صلی
 علیه و سلم فاطمه را حسن و حسین را و گفت خداوند اینها اهل بیت منند و پوشانید ایشان را و علی ایستاد آنحضرت ایستاد
 و در روایتی آمده که حسن و حسین را در کنار گرفت و علی را یکدست گرفت و فاطمه را به دست دیگر و چنانید رد و را
 بخود و فرمود خداوند ایشان اهل بیت منند پس دور کرد آن ایشان حسن و حسین را و اختلاف
 است در آنکه مراد اهل بیت درین آیه که یکدست اکثر برانند که مراد باین فاطمه و حسن و حسین علی است سلام الله علیهم
 اجمعین چنانکه اکثر روایات دال بر آنست و انصاف آنست که فاطمه و حسن و حسین را از جهت ندای سبحان
 سلام در آن و نزول آیت در ایشان چنانکه امر را بر اسم علیه السلام در قول وی رحمة الله علیکم و بر کاتبه اهل
 البیت و چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود دشمن ندارد مرا که اهل بکم هیچ یکی
 مگر آنکه در آرد او را خدا و تعالی در آتش و خواندن آنحضرت صلی الله علیه و سلم این چهار تن را یک را و نشان دادن
 ایشان در کنار مبارک و پوشانیدن کس و قول و صلی الله علیه و سلم اللهم ان هؤلاء اهل بیته الحیة منافات
 ندارد بخوانا و مطهره در آن و شمول فضل اذ ناب حسن و ثبوت تظہر ایشان را نیز و در روایت جریر از ام سلمه
 آمده است که گفت گفتم من انما رسول الله من اهلک پس فرمود آنحضرت و انت من اهل بی و در روایتی
 و انت علی خیر و همچنین اختلاف است در کرمیة قل لا اسألكم علیه اجرا الا النودة فی القربی و روایت کرده
 عقیقه است که چون نازل شد این آیه گفتند صحابه من اهل قرابتک فرمود آنحضرت هؤلاء علی و فاطمه و ابنا و بنات
 آنست که شامل است تمام مردم را که قرابت دارند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این چهار تن عمده و محبت آن چهار تن
 و امام خدادین را زنی رحمة الله علیه گفت که در اینجا نصیب کامل است صحای عظام را که آنست قرابت معنوی
 دارند با آنجناب معلا رضوان الله علیهم اجمعین و گفت در شان علی من کنت مولاة فلی مولاة الله

اول من الله وعاد من عاداه گفت مراد از رضی الله عنه لا یحکک الامور من ولا یغضک الامنافق
 و گفت انت منی بمنزله مارون من موسی و در روایتی اما ترضی ان تكون منی بمنزله مارون من موسی و این
 منشیعیم است و قولی صلی الله علیه و سلم الا انه لا بنی بعدی بیان کرد که انصاف نبوت نیست بلکه
 جبر است و آن خلافت است و مارون خلیفه موسی در حیات وی بودند بعد از مات از جنبه موت
 مارون قبل موسی و دیس برین گفتن آنحضرت است این کلمه را علی در وقت توحه غزوه تبوک دستخلاف
 وی برای و عیال چنانکه موسی مارون را ساخت قوله تعالی و از قال موسی لایه مارون اخفنی فی قومی
 الایه و تحقیق ساخت آنحضرت صلی الله علیه و سلم امام جماعت ابن کم توم را و علی را رضی الله عنهما و مراد بوجه
 در قول او من گفت مولاه و لا را اسلام است نه ولایت حکم و گفته اند که موسی در گفت سیم جا بمعنی و اس
 نیامده است و فرمود در شان فاطمه فاطمه الصبغة منی لوفی ما اذا لا و یصنبنی ما انصبها و گفت عایشه رضی الله
 عنها احب الناس الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فاطمه و حب الرجال زوجهای علی رواه الترمذی این
 از غایت انصاف عایشه است رضی الله عنها در اظهار و اگر فرضا از فاطمه می رسید می گفت کان احب
 الرجال ابوبکر و احب الناس عایشه و این نیز صحیح است زیرا که وجه محبت متعبد و مختلف است فاطمه و با عبد
 التوفیق و فرمود در شان امام حسن حسین اللهم انی اجبرها فانجها و حب من یحبها و گفت ابوبکره رضی الله
 عنهما دیدم من آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که می کشاد و من مبارک امام حسن را پستری در آورد زبان شریف
 خود را در دهن می نمود و خداوند از دست می دارم او را پس دست دار او او دوست دار کسی را که دوست می دارد
 او را ثلاث مرات و فرمود آنحضرت که یک دو دوست می دارد مراد دوست دارد این بر دور او مادران را باشد با من
 در درجه من روز قیامت و آنحضرت می یکیز زبان حسن را و شفت او را و بودند این بر دور امام اجل اشته ناس
 بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و غیر ایشان را ایشانات مشابیه با آنحضرت کرده اند مثل جعفر بن
 ابیطالب و پسر او عبد الله بن جعفر و قثم بن العباس و سفیان بن الحارث بن عبد المطلب و غیر
 که اقارب و اخوان او بودند و کالس بن ربیع مردی بود از اهل بصره نیز مشابیهی داشت با آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم و چون در آمد از برای معاویه برخواست از سر خود پیش آمد او را و بوی در میان چشم وی و
 کرد مرغاب را بکسیریم و سکون را و غین مجرب که نام فوضی است برای او و در موهب لایه آورده که یکی از این
 که نام او یحیی بن القاسم محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی که ملقب بود بشیبه که در موضع خاتم النبوة
 شامه بود مراد از مقدار فضیله همان مشابیه خاتم النبوة و بود وی چون می در آمد در حاکم و

دیدند او را فرمود درود میفرستادند حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و از دعای خود میبرد و وی بوسیدند
 پشت او را و ترکاو مراد شد در بعضی امور خواهد بود و الا آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تمام حسن شریعتی
 ندارد سحر منزله عن شریک فی محاسنه فی فخر الحسن غیر منقسم و غیر ذلک الا احادیث و فرمود مرعاسی
 سوگند بخدا که بقای من در دست قدرت اوست در نیاید در دل هیچ مردی ایمان تا آنکه دوست دارد شمارا
 بجهت خدا و رسول دی و فرمود من اذی غمی نقدا ذانی و انعام الرحمن صنوبیه و فرمود مرعاسی را بیافردا
 بر من ای عم با اولاد پس جمع کرد ایشان را و پوشتانید چادر بارک خود را که کدسیا به مخطط کمره بود
 و فرمود اللهم اغفر للعباس و ولده مغفرة ظاهرة و باطنه لا تغادر ذنبا اللهم احفظ فی ولده
 رواد الرضوی و گفته اند که آن شش تن بودند فضل الله و عبید الله و قثم و معبد و عبد الرحمن و فرمود
 بنامی و صنوبی و بولادی و عترتی فاستتریم من النار کتریم ایامیم پس آمین گفتند آستانه
 و در دیوار باب خانه آمین آمین و گفت ابوبکر رضی الله عنه ارقبوا محمد آتیه اهل میت و گفت
 بخدا سوگند تحقیق قرابت رسول خدا محبوب تر است بسوی من از صل کردن من قرابت خود را و فرمود
 آنحضرت مرا مسمی را ایند ممکن مراد رعایت و همچنین فرمود مر فاطمه را دوست دار عایشه را بدو ستی
 من و بر میداشت ابوبکر حسن بن علی را بر گردن خود و میگفت بابی شبیه بالنبی پس شبیها بعلی و علی خنده
 میکرد و آورده اند که عبد الله بن حسن بن علی که او را عبد الله محصین خوانند گفت آدم من بر عمر بن عبد العزیز
 بجهت حاجتی که داشتم پس گفت مرا چون پیش آید ترا حاجتی کس بفرست و بنویس برای من که من شرم دارم
 از خدا که به بنید ترا به در من و آمده است از شعبی که نماز گذارد زید بن ثابت انصار کاتب و
 بر جنازه مادر خود پستر نزدیک گردانیده شد مر او را استخروی تا سوار شود آنرا پس گرفت ابن عباس را و او را
 پس گفت زید بگذار که ابی عم رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ابن عباس اینچنین امر کرده شایم
 ما که کنیم با بنی بیت بنی خود در روایتی بشر فای خود و او را غی گفت که در آنست اسامه بن زید بر عمر بن العزیز
 و با وی موی بود مر او را که گرفته بود دست او را پس برخاست عمر بر پای او و بر رفت بسوی وی پس برگردانید دست
 او را میان دستهای خود و در او را تابانند او را بجلوس نمود و نشست پیش وی و نگذاشت مر او را حاجتی
 مگر آنکه بر او درگاه که فرض کرد یعنی تعیین کرد علوفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه پس خود را عبد الله بن عمر
 بنار و مر اسامه بن زید را سه هزار دینار گفت عبد الله مرید خود را بچه بخیلیت داد و تو بر من او را
 بخدا سوگند سبقت نموده است وی مرادیم شهیدی پس گفت امیر المومنین عمر مر او را زید که زید بر او بود

محبوب تر بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از پدر تو و بود و با ستم محبوب تر بود و وی از تو پس ایشان را کردم
 و فضیلت دادم محبوب رسول خدا را بر محبوب خود و روایت کرده شد است که مالک رحمه الله علیه چون از
 ابراهیم بن سلیمان و یافت از وی آنچه یافت و سر داشته شد بخود و بهوش در آمد بروی مردم و
 چون بهوش آمد گفت گواه بگیرم من شمارا که من گردانیده ام زنده خود را در حل یعنی بکل کردم و را
 و چون پرسیدند او را از آن گفت من ترسیدم که میرم و ملاقات کنم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم و ترسیدم
 که در نزد بعضی از اولاد او تنش را بسبب من گرفته اند که منصور خلیفه طلب تصاص کرد از جعفر برای مالک
 پس گفت مالک رحمه الله علیه اعوذ بالله و الله برنجید داشته شد تا زبانه از وی از جسم من بگردد بکل می کردم آنرا
 از جهت قرابت او رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابوبکر بن عیاش که یکی از اعلام امت است می گفت که اگر
 بیاید مرا ابوبکر و عمر و علی بابت می کنم بجای علی پیش از حاجت ابوبکر و عمر از جهت قرابت او رسول خدا
 و اگر بقیتم من از آسمان زمین محبوب تر است نزد من ازین که تقدیم کنم او را بر ایشان و عبد الرحمن بن عوف
 خدمتها می کرد و عطایا می نمود از اوج مطهره را که سبب رضای ایشان میشد می گفت عایشه رضی الله عنها
 پیغمبر عبد الرحمن بن عوف را نبوتش از خدا تعالی بدتر از سبیل خسته و بودند ابوبکر و عمر که زیادت میکردند
 ایمین را که مولای رسول الله بود صلی الله علیه و سلم و می گفتند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم زیارت می کرد
 او را و چون آمد علیه سعید نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بگفت این برادری را مبارک خود را و برادر دخت
 او را و چون وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد نزد ابی بکر و عمر پس کردند بوی نجی که کرده
 بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و وصل و از جمله توقیر و بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم توقیر اصحاب برایشان
 است و معرفت حق ایشان و ادای آن واقعه و اتباع و جریان بر سنن و ادب اخلاق و عمل بافعال
 ایشان در آنچه عقل را در آن مجال نیست و حسن ثناء و رعایت ادب بایشان و دعا و استغفار در ایشان و حق
 است هر کسی را که شنا کرده حق تعالی بروی دراضی است از وی که شنا کرده شود بروی و استغفار نموده شود
 او را گفت عایشه رضی الله عنها امر کرده شده اند مردم که استغفار کنند اصحاب رسول خدا را و مردم دشنام کردند
 را و راه مسلم پس سب و طعن ایشان اگر مخالف اولاد طحیه است چنانکه قذف عایشه کفر است و الله بعلت و
 فسق است که اقال فی الواهب اللدیه همچنین اساک و گفت نفس از ذکر اختلاف و منازعات و وقایع
 که میان ایشان شده و گذشته است و اعراض و اضرب از اخبار مؤرخین و جمله روایات و ضلال شیعه
 و غلاة ایشان و بدعتین که ذکر ثالث و معانی و قوام و نزلات ایشان کنند که اکثر آن کذب

واقتر است و طلب کردن و التماس نمودن در آنچه نقل کرده شده است از ایشان از مشاجرات و محاربات بحسن
 تاویلات و اصوب مخارج از جهت بودن ایشان اهل آن و عدم ذکر هیچ یکی از ایشان به بسبب و عیب
 بلکه ذکر حسنات و فضایل و حمایه صفات و سیر ایشان و سکوت و انغماض از آوازی آن از جهت آنکه
 بحسب ایشان باحضرت یقینی است و ماورای آن ظنی است و کافی است درین باب که حق تعالی
 برگزیده ایشان را برای صحبت حبیب خود و اگر از بعضی از ایشان تقصیری در حقوق اهل بیت و جزآن واقع شده باشد
 امید است که هم به شفاعت آنحضرت از آن مگذرد و مگر در طریق اهل سنت و جماعت درین باب نیست و عقاید و
 اندوخته که احدی از آنها را با خبر و احادیث که در فضایل صحابه و عموماً و خصوصاً واقع شده است درین باب کافی است

قال الله تعالى محمد رسول الله و الذين معه اشادوا على الكفار رحما بينهم اے آخر السورة و قال و اهل بيوت
 الاولون من المهاجرين و الانصار الایة و قال الله تعالی لقد رضى الله عن المؤمنين اذ يبايعونك
 تحت الشجرة و قال الله تعالی رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه الایة و قوله تعالی یوم لا یجزی عن الله
 النبی و الذین آمنوا معه الایة و قال صلی الله علیه و سلم اصحابی کالنجوم باهم اقدیم ابدیتم و عن انس رضی
 الله عنه قال قال رسول الله مثل اصحابی کمثل النجوم لا یصلح الطعام الا یصلح الطعام الایة و قال الله فی اصحابی لا تتخذون
 عن ضالابی فیمن اجبهم نعمی اجبهم من الغنم الحدیث و قال لا تقربوا اصحابی قلوبا افق احدکم مثل احد و سبأ
 الحدیث و قال من سب اصحابی فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین و قال اذا ذکر اصحابی

فاسکوا و در حدیث جابر آمده ان الله اختار اصحابی علی جمیع العالمین سوى النبی و المرسلین اختیار
 منهم اربعة ابابکر و عمر و عثمان و علیا فجعلهم خیر اصحابی و اصحابی کلهم خیر و در ذکر اربعه درین حدیث و در احادیث
 دیگر ذکر اربعه و خشره باین ترتیب دلیلی روشن است بر ثبوت ترتیب میان ایشان و گمان آنکه راویان بحسب
 اعتقاد خود ذکر کرده اند و عبارت حدیث را تغییر داده اند فاسد است لایق نیست بحال محدثین فهم در بعضی
 احادیث ذکر علی کرم الله وجهه مقدم آمده بر عثمان رضی الله عنه و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من احب
 عمر فقد احبني و من بغض عمر فقد بغضني و احادیث در باب فضل صحابه رضی الله عنهم اجمعین بسیار است و امام مالک
 گفته که یکدفعه از صحابه را و دشنام ده صحابه را نیست مراد از فی سلین و غنیمت ایشان حق و کشیده است وی جمله
 اینمندی را از آیه سوره شوری الذین جابروا من بعدهم الایة و گفته است وی جمله الله علیه که در شوم و غضبند و در او را
 اصحاب محمد وی کافر است لقوله تعالی لیطعنهم الکفار و گفت اند که همه قاصم سلمان درین آیه تقسیم یافتند
 بر سه جمیع انصار و آنها که بعد از ایشان آمده و صفت آنها خود داخل نیست که میگویند بنا و غفر لنا و

و لا تخافنا الذين يسمعون بالايان ولا يحفل في قلوبنا على الذين آمنوا وضيعوا حلالهم الا ان ياتيهم الموت
 فصل الخطاب از حضرت امام محمد باقر رضی الله عنهما می آید که قومی از اهل عراق نزد وی آمدند و ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما
 بدید کردند و چیزی از ایشان گفتند پس از آن زد و بیدگویی عثمان رضی الله عنه افتاد و ایشان را گفتند
 خبر دیدم که شما از مهاجران است که خدا تعالی در حق ایشان فرمود لافقهوا المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم
 که فرمود او بیکم هم الصادقون گفتند ما نه ایشان هم فرمود پس شما از جماعه انصارید که در شان ایشان آمده
 و الذين تروا بالادرا الايمان من قبلهم تا اینجا گفته او یک هم الفطرون گفت از ایشان نیز نام گفته بگو است
 میدهم من که از انجماعه نیز نماند که در شان ایشان فرموده و الذين جاءوا من بعدهم يعولون ربنا اعفنا
 و لا تخافنا الذين يسمعون بالايه گفت برخیز از پیش من خدا تعالی پاسخ کی را با شما بسیار از دشمنان
 اسلام را لباس خود ساخته آید و لیکن در معنی نه از اهل اسلامید انتمی و عبد الله بن عباس گفت جعلت
 انه در هر که باشند نجات باید صدق و حب اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم آیوب سختیانی گفت کسیکه دوست
 دارد ابوبکر را پس تحقیقی بر پاداشت دین را و کسیکه دوست دارد عمر را پس تحقیق روشن گردانیده راه
 را و کسیکه دوست دارد عثمان را پس تحقیق منور شد نور خدا و کسیکه دوست دارد علی را پس تحقیق گرفت
 عروه و قتی را و کسیکه نیک کند شما را بر اصحاب محمد پس تحقیق نیز ارشاد از اتفاق و کسیکه بغض کند کسی
 از ایشان را پس و مبتدع منافق مخالف است و طریقه سلف صالح است و می ترسم که صود کنند
 برای وی علی بن سید آسمان تا دوست دارد همه ایشان را و باشد قلب می مرا ایشان را سلیم در حدیث
 خالد بن سید آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون قهر و دم آورد بدین از حجه الوداع برآمد نمید و خطبه خواند
 و فرمود یا ایها الناس انی راض عن ابی بکر فاعرفوا ذلك یا ایها الناس انی راض عن عمر و عن علی و عن
 عثمان عن طلحه و الزبیر و العبد و عبد الرحمن بن عوف فاعرفوا لهم ذلك این مثل حدیث عشر است که در وی شایسته
 داده ایشان را تحفه و لیکن درین ذکر ابوعبیده بن الجراح نیست و امیر المومنین عمر نیز در وقت شوری گشت
 اندر گرفته است رسول خدا صلی الله علیه و سلم از عالم و حال آنکه وی راضی است از ایشان و فرمود یا ایها
 ان احد عفر کامل بدله و الحیره ایها الناس اعطوني فی اصحابی و اجابانی لا یطالبکم احد
 منهم بطلبه فانها مظالم لا تؤیب فی القیامه خدا و فرمود آنحضرت نگذارید مراد اصحاب بر وی اختیار
 کسیکه نگذاورد مراد ایشان نگذاورد او را خدا تعالی در دنیا و آخرت و کسیکه نگذاورد مراد ایشان
 میگذاورد و مراد او را خدا تعالی و کسیکه ترک دهد و براند او را خدا تعالی نیز در دنیا و آخرت که گیرد او را

و غدا کند و فرمود که نگاهدار مراد صاحب من به ششم من نگاه دارنده وی روز قیامت نیز فرمود
 کسی که نگاه دارد مراد صاحب من می داند بر من حوض مرا و یک نگاه ندارد مراد صاحب من نمی داند بر من
 حوض مرا و نمی بیند مرا و در روزی که می آید آنحضرت در دل شب بر سو بقیع و دعا می کرد صاحب
 دستغفار می کرد مرثیان را و باین امر کرد او را خدا تعالی و امر کرد را بحجب ایشان و موالات ایشان و
 سعادت کسی که عداوت دارد بایشان و از کعب رضی الله عنه گفت نیست پس همگی از صاحب غفر
 صلی الله علیه و سلم گرانکه مراد را شفاعت است روز قیامت و طلب میکرد کعب از مغیره بن نوفل که شفاعت
 کند او را روز قیامت و سهیل بن عبد الله البشیری گفت ایمان نیاورد بر رسول کسی که توقیر کند اصحاب او را و غرض
 ندارد و او را مراد آورده شد نزد آنحضرت جنازه مردی را پس نگذارد بر او ناز و فرمود و بعضی می گفت
 عثمان را پس بغض داشت او را خدا عز و جل و کلام درین باب اغنی در باب فضل اصحاب و تفضیل ایشان
 صریح است در غایت طولی در شرح مشکلات خصوصاً در تنجیب آن از آنچه در کتب قوم در نظر آورده با قطع
 نظر از تعصب فریقین نقل کرده ایم و باین التوفیق و هو اعلم و ضل و از جمله الخطایم و اکسایا آن
 حضرت است صلی الله علیه و سلم اکابر جمیع آنچه متعلق است بوی از مشایخه امکن و معابد و آنچه دست
 شریف وی بدان رسیده و بوی شناخته آورده اند که ابو محمد و ره را رضی الله عنه موی پشانی او دراز بود
 چنانکه چون می نشست و فرو میگذاشت آن مویها را بر زمین میرسیدند گفته چو دراز میزد آن
 مویها را و نمی تراشی گفت نمی تراشم از آنجه که وقتی دست شریف صلی الله علیه و سلم بآن رسیده
 پس نگاه میدارم آنها را ترگا و در کلاه خالد بن الولید موی چند بود از مویهای شریف وی صلی الله علیه و سلم
 ترگا و افتاد کلاه وی در بعضی جنگ گاهها پس محکم بر لب کلاه را تا باز نیفتد و زمانی بر آن کشید که چند
 کس از مسلمانان کشته شدند پس انگار کردند صحابه این فعل را بر خالده گفت نکردم من این را بسبب کلاه بلکه
 بجهت مویها شریف که در آن بسته بود نگاه داشته ام تا خایه نشود و در دست ما مژگان نیفتد و برکات آن از من
 مسلوب نگردد و دیده این عمر که نیاورد دست خود را بر جای کسی کلاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن نهاد
 دست را بر روی خود و امام مالک رحمة الله علیه سوار نمیشد در مدینه مطهره بر دایره خود و گفت شرم میدارم از آنکه
 که بچسبم ز منی را که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در آن خفته بشم پس خود و نهاده است آنحضرت
 پای مبارک خود را بر آن و بخشید اسپان خود را که داشت همراه ایشان فنی گفت شامعی نگاهدار مرا
 خود نیز پس جواب داد بماند این جواب و حکایت کرده شده است از احمد بن فضال و از ابو ذر

ص

رفته اند از غازیان و تیراندازان گفت ساس نمیکنم من گمان بلیدت خود مگر طهارت از آن بزرگ شنبه ام
 که آنحضرت گمان بدست شریعت خود میگرفت و مالک رفته اند علیه فتوی داد و حق کسیک گفت تربت مدینه
 مقدس روی است بزدن سوره و امر کرده بحبس می بود و مرآن مرد را قدری و منزلی در مردم و عجب
 که زده شود کردن مردی که بگوید خاکی را که دفن کرده شد در وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم روی است و غیر
 طیب و یکی از اسامی کرامت اتمای این بلده که ریطانه و طیبیه است از جهت طهارت او از آنجا شش که
 و موافقت او مرطباع سلیمه را و از جهت طیب رایحه بلکه طیب تمامه امور او و گفته اند که ساکنان این
 بقعه شریعت از تربت و در دیوار و روی طیب و طیبیه بیاند که در هیچ طیبی نتوان گفت و نباید گفت
 و شاید که استشمام شتر ازین معنی باشد ذوق بعضی از صادقان غریب و محتاجان ششاق
 نیز راه یافته باشد ابو عبد الله عطا رفته است بیت طیب رسول الله طاب نسیمها به نما
 امک و انکافور و السندل و الرطبه و البسیلی که یکی از علای حبیب و جدانت می گوید که تربت مدینه را نفی خاص است
 که در پیچ مشک و عنبر نیست و گفته که این معنی از اعجب عجایبست و در حقیقه بیسم عجبت بیت در این
 که نسیمی و زرد زره دوست به چه جای دم زدن ناقلهای تا آریست به آمده است که چاه غفار
 گرفت قضیب آنحضرت را از دست عثمان رضی الله عنه و خواست که بشکند آنرا از زانوی خود پس فریاد کرد و بزدن
 مردم پس گرفت خوره در زانوی می پس بریز زانو را و مرد به در آن سال و فرمود آنحضرت کسیکه بخورد سوگند
 بدروغ بر منبر من باید که آماده سازد جای خود را در آتش و دوزخ و باین قبر شریف و منبر وی روحه است
 از ریاض جنه و باقی از فضایل و کمالات و مناقب صفات این بلده مطبوعه مواضع و اماکن آن و ادا اقامت
 در آن در رعایت تعظیم اهل آن در کتاب جذب القلوب الی ديار المحبوب نه گواراست فلیطلب **صلو** در جاکه
 و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و وجوب آن فضیلت آن و بیان صفت و کیفیت و مواظبت آن بر آنجا
 متعلق است بآن بدانکه اصل دیاب وجوب صلو و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم این است که بر است آن
 الله و ملائکه یصلون علی النبی و آله الذین آمنوا صلو علیهم اقلیما بدانکه حق تعالی درین کبریا سنا کرد
 صلو علی النبی را بذات کرم خود و ملائکه و امر کرد مومنان را بصلو و سلام بر آنحضرت و علماء احوال است
 در معانی صلو متغایر متقارب گفت ابوالعالم که از تابعین است معنی صلو خدا بر نبی شای او برست
 و تعظیم و نزد ملائکه و معنی صلو ملائکه بر وی دعا کردن ایشان و در خواستن از او در گاه عزت آن را
 و همچنین از مومنان که امر کرده شده اند بدان و مراد طلب زیادت و برکت در آن اصل او از معانی

صلوات
 بر آنحضرت
 و آله
 و سلم

آنکه که صدقه است و حضرت اوست و صلوة ملائکه استغفار و محال افتد و صلوة الله رحمت اوست و در
 روایتی از وی مخفرت و صلوة ملائکه دعا یعنی دعا بمخفرت و رحمت و خود کار ملائکه استغفار است
 و مناسبت آنکه تعالی و دستغفرون للذين امنوا و در باب قاعد بعد للصلوة منظر صلوة دیگر آمده که دعا
 اورا ملائکه اللهم اغفر له اللهم ارحمه و بعد گفته که صلوة از خدا رحمت است و از ملائکه رقتی است که باه
 راستد عار رحمت و گفته اند صلوة خدا بر خلق خاص میباشد و عام پس صلوة بر انبیا و تعظیم که لایق آن
 نشان هر یک خصوصاً بر سید انبیا افضل خواهد بود از همه بر خیر ایشان رحمت عام که اشارت
 کرده است بدان بقول خود و در حتمی و سبب کثرتی و این ظاهر شد فرق میان صلواتی که بر آنحضرت است
 و بر سایر مؤمنین که فرموده است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی و فرموده بر الذی یصلی علیکم و ملائکته
 و ملائکته که انچه لایق است بحال شریف آنحضرت اعلا و اتم و اکمل خواهد بود و گفته اند که در این آیه
 تعظیم کرم آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که حضرت رب العزة و همه موجودات تعظیم و ثنا و دعای کنند از
 و لهذا در صلوة بر مؤمنین گفت لیخرجکم من الظلمات الی النور و حکیمی گفته که معنی صلوة علی النبی تعظیم
 و معنی قولی اللهم صل علی محمد و آل محمد تعظیم اوست در دنیا با علای ذکر وی و اظهار دین و اقبال
 شریعت وی و در آخرت تجلی شویب و تشفیع کوی در امت و اقامت وی در مقام محمود و بر تهنیت
 وی صلی الله علیه و سلم او عوار که با صلوة علیه و صلوة بر آل و ازواج و ذریت بطریق تعظیم است و اخلا
 است در جوار صلوة دیگر انبیا که بر تعظیم و گفته اند که مقصود بصلوة بر آنحضرت از امت تقرب الی الله
 امتثال امر و تبتا و قضاء حق نبی صلی الله علیه و سلم که راست و ششم غزالدین عبد السلام در کتاب خود
 گفته که نیست بصلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم شفاعت مامور او را در درگاه خدا عز و جل زیرا که مثل
 نمیکند مثل او را ولیکن حق تعالی امر کرده است ما را بکفایت و شکر گذاری سید احسان کند با وجه تعظیم است
 و اعطا کرده است آنحضرت با و چون عاویز و کلمات را که در دمار خدا است تعالی چون نیست عجز نار از
 ردیم بدعا که در خواستیم از درگاه عزت که بفرستد صلوة و رحمت و برکت و تعظیم را چنانکه لایق بجای
 و بحال عزت و کرامت حبیب است نزد وی و قاضی ابوبکر بن العزنی گفته که فایده صلوة بر آنحضرت جمیع
 بمصلی از جهت دلالت آن بر نفس عقیدت و خلوص طریقت و اظهار محبت و مداومت بر طاعت و معرفت
 و طاعت و احترام و واسطه را که در ذات شریف اوست صلی الله علیه و سلم که دعا کردن بر آنحضرت
 و استعد عافیة و خیر و برکت او را در حقیقت دعا و مطلق را در آب و در ناودا

تا زل میگرد از وی آب و پیرس از وی فیض و نداد عار شامل لبر بر فایده اختلاف است و حکم صلوة
بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرض است یا سبب یا نسیه که فرض است زیرا که ظاهر امر برای وجوب است لیکن
فی الجمله اگر چه در تمام عمر یکبار باشد مثل شهادت بنیوت وی صلی الله علیه و سلم پس واجب چیزی باشد که ساقط می شود
بوی هیچ بی تخصیص بعد و معین بعضی گفته اند که واجب است مگر آن بی تقید بعد و معین میگوید که حق تعالی فرض کرده
است بر مسلمانان که صلوة و سلام فرستند بر رسول و صلی الله علیه و سلم و نگردد اندر آن وقت معلوم نیست واجب است
که بسیار فرستند و غافل نگردد از آن و در حدیث ثالث آنست که در حدیث برابر که است شریف وی نگردد بر صلی
علیه و سلم و گفته اند که مختار همین است و در مواهب گفته که باین قابل است طحاوی و جماعه الحنفیه و حلی و جماعه
شافعیه و گفت قاضی ابوبکر بن العزبی از مالکیه که همین است احوط که اقال از بخشری و استدلال کرده اند این جماعه
بحدیث من ذکر است عده فلم یصل علی مات و دخل البنا اخرجه ابن حبان عن حدیث ابی بریرة و حدیث غیر
الف من ذکر است عده فلم یصل علی رواه الترمذی من حدیث ابی بریرة و صحیح الحاکم و حدیث شقی عبد ذکر است
عده فلم یصل علی اخرجه الطبرانی من حدیث جابر بن زید که و عبد بن ربیع از علامات و طوالت و نیز فایده امر صلوة
بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم مکافات حسان است و حسان وی صلی الله علیه و سلم مسترد است پس آنست که
شود و وقتی که ذکر کرده شود و نیز استدلال کرده اند بقول حق تعالی لا تجعلوا عارا را رسول بینکم که عار بعضکم
بعضا پس اگر نگردد و در حدیثی صلی الله علیه و سلم صلوة فرستاده نشود بر او باشد مگر احادیثی که حاکم و ابی داود
که واجب میگرداند آنرا بر بچه های متعددی که آنرا نگذاشته اند و نیز است این قول از شیخ کی از اصحاب و تابعین پس
آن قول مختص است و اگر بر عموم خود باشد لازم می آید و درین باب و سامع از آن لازم شود و قاری را چون
بگذرد بآیتی که در وی ذکر شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم و لازم گردد بر داخل در سلام چون تلفظ کند
بشهادت و حال آنکه انجین نیاید و نقل کرده اند تا و نیز درین شقت و حر حبت و خلاف وضع شریعت
مطهره صحیح است و نیز شاهد بر حق سبحانه بر وقت که ذکر کرده شود و واجب نیست و آن حق است بوجوب حال آنکه
قابل شده اند بدان و گفته است صاحب مواهب که اطلاق کرده است قدری از حنفیه که قول و وجوب
صلوة برابر که ذکر رود و مخالف اصحاب است که منع شده است ریش ازین قابل زیرا که محفوظ نیست از این
اصحاب که خطاب می کردند آنحضرت را می گفتند یا رسول الله میفرستادند و نیز اگر انجین باشد لغرض نمی شود
بر اعیادت و اگر جواب داده اند از احادیث که در رد آنها بر سبیل ماله و ناکند است و در حق کسی و در آنکه
عادت کرده ترک صلوة را و غوی گشته و بالمجمل دلالت نیست بر وجوب مگر از آن مگر ذکر است شریف و مجلس

واحد و بعضی در هر مجلس یکبار گفته اگر چه ذکر شریف مکرر در حاکم از بختری و بعضی گفته اند واجب است دو
 و اکثر بر آنند که مستحب است و امر نیز استحباب است گفت بنده میسکن شیه الله علی طریق الحق و البقی که اگر گویند
 یکبار فرض است و اکثر آن واجب و بر این مستحب نیز صورتی دارد و لایق بحال محب مشغوف آنکه این مستحب
 را بنزد واجب داند و بتقصیر در آن از خود راضی نباشد و نزد اطلاع بر فوائد آن محب از طالبی که غایت بذل
 مجهود در آن نکند و بعضی گفته اند واجب است در نماز بی قیمن محل و منقول است این قول از امام ابو جعفر محمد
 باقر رضی الله عنه و بعضی گفته اند واجب است در تشهد و این قول شبی و اسحاق بن طهویست و قول عاشر
 آنکه واجب است در آخر صلوٰه بعد از تشهد و قبل سلام و این قول امام شافعی است و استدلال کرده بآنکه حق
 تعالی فرض گردانید صلوٰه را بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نبودیم موضوعی او از نماز برای آن و نیز در احادیث
 ذکر صلوٰه علی النبی صلی الله علیه و سلم در تشهد آمده است پس عارضیت که تشهد را واجب گوئیم نه صلوٰه را و اما
 حکم را انکار کرده اند شافعی و گفته اند که موافقت نکرده است او را در این قول سلف و وارد شده درین باب سنتی
 که اتباع کرده شود و آنرا اجماع دارند جمله علما که پیش از او بودند بر عدم وجوب آن در نماز و بعضی شافعی نیز مثل
 خطابی و غیره انکار و استبعاد این قول کرده اند از وی و تضعیف کرده اند احادیث را که تمسک کرده بگویند
 بعضی و این وجه تشهد که تعلیم کرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه تعلیم کرد سوره قرآنی را نیست در ذکر صلوٰه
 صاحب مواهب لدنیہ در توجیه مذکور شافعی احمد الله علیه و انتصاری کلامی آورده و بیانی طویل کرده و از آنچه
 دیگر نقل کرده و استدلال کرده و بدانکه احادیث در کیفیت صلوٰه که در تشهد واقع شدند صیغهای مختلف آورده شده است
 و اکثر این صیغه بخواند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد
 و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید کفایت کند اسمعت من بعض المشایخ و اگر در اول
 وصل علینا اللهم و در ثانی و بارک علینا اللهم چنانکه در بعضی طرق آمده است بهتر باشد و در تشهد کما صلیت و کما بارکت
 بحکم قاعده اهل غربت که شبیه با تم و اقوی باشد اشکال می آید و جواب میدهند از آن بوجه آنکه تشهد
 شبیه بکافی است و اقوی آنکه در تشهد بودن صلوٰه اتم و اکمل از سابق و وجه دیگر نیز مذکور است و اگر توضیح
 از آنچه در نظر آمده در رساله جلد ذکر کرده ایم قلیط باشد و اختلاف کرده اند در افضل صلوات اگر بر آنند که همین صیغه
 که مذکور می خوانند که افضل حال است تا آنکه اگر کسی ندر کند یا بین خود که صلوٰه فرستم افضل صلوات و یا این صیغه
 بفرستم از خنده بر آید و بعضی گفته اند که هر چه مشتمل باشد بر زیادت کینت و افضل کیفیت و بعضی گفته اند که این
 صیغه را بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و اشیال آن و در رساله صلوٰه از صلوات و وضع آن را

انچه حاصل شده ذکر کرده شده است و با الله التوفيق و صل
 بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم تشهد اخیر است از صلوٰه چنانکه گذشت و معلوم شد که آن فرض است
 نزد شافعی و بعضی اند دیگر و نزد جمهور سجد است بعد از تشهد قبل الدعاء و در وجوب آن در تشهد اول
 دو قول است نظر منعست از جهت بنای آن بر تحقیق و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم ازین تشهد اینجا نهد و میخاست چنانکه گویا بر سنگ کرم نشسته است و در
 استحباب صلوٰه بر آن در تشهد اول دو قول است و در وجوب آن در اخیر نیز دو روایت است اصح
 آنست که سنت تاجیه است و اینها اقوال شافعی است و نزد حنفیه صلوٰه آخر در تشهد ثانی نیست
 و سنت است و اگر در تشهد اول سهواً بخواند سجده سهو واجب گردد از جهت تاخیر قیام و صحیح آنست که باید
 مقدار که اللهم صل علی محمد سجده سهو واجب نگردد و اثنی صلوٰه را آنحضرت اللهم صل علی محمد و اهل
 و آله و کفایت با عاده علی و در حدیث فضال بن عبیده آمده که شنید آنحضرت صلی الله علیه و سلم مردی را که دعا کرد در
 نماز خود و درود فرستاد بر نبی صلی الله علیه و سلم پس گفت آنحضرت که شتابی کرد این مرد پس بخواند او را گفت
 هر او را در غیر او را وقتی که بگذارد نمازی که از شما پس باید که اندکند به تحمید خدا تعالی و در روایتی به تحمید
 و ثنا بروی پسترباید که درود بفرستد بر غیر خدا پس دعا کند هر چه خواهد و مرویست از عمر رضی الله عنه گفت دعا و
 صلوٰه مطلق می نماید میان آسمان و زمین و صعود نمیکند به سوی خدا چیزی از آن تا آنکه درود فرستد بر پیغمبر صلعم
 و روایت کرده شده است از علی رضی الله عنه که در دعا نماز واقع شده است و دعا مطلق چه در نماز
 و چه در غیر آن از مواعظ صلوٰه علی بنی صلی الله علیه و سلم از قوی ادب ارکان دعاست از این سجده آمده چون
 خواهد کسی از شما که سوال کند از خدای چیزی باید که ابتدا کند بحمد خدای و ثنای او با آنچه اهل آنست پس از آن
 درود فرستد بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس از آن سوال کند زیرا که بدست این اجتناب واجب است بر هر کس
 و بر آمدن حاجت فایده و درود فرستد در اول دعا و اوسط و آخری چنانکه در حدیث جابر آمده
 است و ابن عطاء گفته که دعا را ارکان است و آنچه در اسباب اوقات پس اگر موافق شد ارکان قوی میگردد
 و اگر موافق نشد اجتناب بر سهو آسمان و اگر موافق نشد موافقت پیروزی می یابد و اگر موافق نشد اسباب
 زود میرسد بمقصود و ارکان دعا حضور قلب است و رقت و فروتنی کردن و چشم خوانید و قلع قلب
 حق و قطع از ماسوی آنچه دعا صادق و موافقت دعا اسکار است و اسباب صلوٰه بر محمد صلی الله علیه و سلم
 در حدیث آمده دعا که در اول و آخری در دعا باشد در کرده نمی شود و در حدیث دیگر آمده بر دعا سجد است

آسمان چون درود فرستاده شود برین صعد میکند آسمان را و که صلاوة بعد از دعا قنوت است و سنان
و تعالی آنحضرت صلعم مولود خود را حسن علی رضی الله عنهما قنوت را اللهم ابدنی فیمن بدیت و در آخر دو سه آمده
و صلی الله علی النبی محمد و این نزد شافعی است و در باب صلاوة ذکر این بیاید و از مواظن صلاوة علی النبی صلی الله
و سلم خطبه جبه و جز آن از خطیب زیر که خطبه عبادت است و ذکر خدا عزوجل شرط است در آن و این
و جب بود ذکر رسول صلی الله علیه و سلم چنانکه اذان و صلاوة صحیح نیست خطبه جمعه مگر با این پنج بیت شافعی احمد است
و از مواظن آن عقیب اجابت مودن چنانکه در حدیث احمد از عبد الله بن عمر و ابن العاص آمده که رسول خدا صلی
علیه و سلم گفت که چون بنویسد و دین را بگوید مانند آنچه میگوید و بیست و دو نفر سید برین زیر که هر که درود فرستد
برین یکبار درود فرستد خدا تیری بر وی ده بار بیشتر سوال کند برای من و سید را الحدیث و بیاید ذکر این باب
اللاذی فی بعضی کتب نزد مورسج نیز زیادت گردد و در بعضی کتب عقیب اذان اقامت و اجابت نیز آمده است
و در ثانی تکبیرات عیدین ذکره فی التوہب علی مذهب شافعی و نزد دخول مسجد و خروج از آن روایت کرده است
فاصله زیر این که بود رسول خدا صلعم چون می درآمد در مسجد درود میفرستاد بر محمد پسر میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی و انقم
لی اوباب رحمتک و چون می رسید می آمد درود میفرستاد بر محمد پسر میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی و انقم لی اوباب
فضلک و مثل این نیز آمده است از ابی بکر بن عمر بن خرم و ابوالاحق بن شعبان گفته هر که در مسجد بخواند یا بگوید
درود فرستد و ترجم کند و برکات و سلام فرستد بروی و آلی وی گفته است عمر و بن دینار در قول وی چنانکه فاذا دخل
یومنا سلموا علی انفسکم و اگر در خانه بچاکس باشد بگوید السلام علی النبی و رحمة الله و برکاته گفته است ابن عباس
مرا بیوت یا بنی ساجد است گفته است تخمی که اگر در مسجد بچاکس باشد بگوید السلام علی رسول الله و اگر در خانه
کسی باشد بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و از علوه آمده چون می درآمد من مسجد میگویم السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته و صلی الله و ملائکته علی محمد و مانند این آمده از کعب بن زید آمدن مسجد و بر آمدن
از آن و ذکر کرده صلاوة را در نمازخانه و در موهب میگوید که سنت آنست بخوانی فاتحه را بعد از تکبیر
و بعد او درود فرستی بعد از ثانیة و دعا کنی میت را بعد از ثالثه و بگویی بعد رایع اللهم لا تحر مناجرة و لا تقضا
بعده و درین حدیثی است که روایت کرده است شافعی و ناسی و این بطریق شافعی خوانده بود نزد ماد نماز
بنازه قنات فاتحه نیست و میگوید که در روایتی واقع شده است بطریق دعا راست نه بطریق قنات
و با وجود در مذهب مادر و نیز میفرستند در تکبیر ثانی و در تکیه که در احرام حج و عمره می خوانند و بر صفا و
مرو چنانکه در حدیث عمر بن الخطاب آمد که فرمود چون قنم را بید که را طواف کنند به بیت بهفت شرط است

نزد مقام ابراهیم در کعبه بعد از آن برائید صفا را و ایستد بروی چنانکه بیند بیت را و بگوید میان
 حمد و ثنای بروی تعالی و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و دعا و خیر برای نفس خود و بر مرده نیز هم چنین چنانکه در
 رساله مناسک ذکر کرده شده است و نزد اجتماع و تفرق برای من از غیبت چیست چنانکه روایت کرده
 است ترمذی از ابیهیره که رسول خدا فرمود نه نشیند قومی در محلی که ذکر نکنند خدا را در وی و صلوة نفرستند
 بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت برایشان در روز قیامت اگر خواهد خدا تعالی
 عذاب کند ایشان را و اگر خواهد بیاورد و در حدیث دیگر آمده که نیست هیچ قومی که نشینند پست
 بر خیزند و درود نفرستند بر پیغمبر صلم مگر آنکه باشد حسرت برایشان اگر چه در این در بهشت از جهت
 آنچه نمیند از ثواب و نزد صباح و مساک روایت کرده است طبرانی از حدیث ابی درود از نو عا که
 من صلی علی جن بصم عشر اوحین یسی عشر ادر که شفاعتی یوم القیمة و نزد وضو ابی ماجه از حضرت
 بن سعد روایت کرده لا وضو لمن لم یصل علی النبی صلی الله علیه و سلم ظاهر عبارت آنست که در ثنای وضو
 گوید و در بعضی کتب گفته که عقیب الطهارة حتی الیم و تکلم بشهادتین در غسل اختصار وضو نیز آمده است
 و عمل کاتر وقت چنین اعتقاد است که تکلم بشهادتین میکند و درود میفرستد و بخواند بعد از آنکه در اختصار
 وضو واقع شده و نزد طین افون یعنی آواز کردن گوش و در حدیث ابی رافع واقع شده است
 که چون آواز کند گوش یکی از شما باید که ذکر کند مرا و درود فرستد بر من و گوید ذکر الله بخیر من ذکر
 بخیر یاد کند خدا تعالی بنیکی کسی را یاد کرد مرا بنیکی و این باب آن است که میگوید آواز کردن گوش
 و بلیست بر آنکه کسی او را بنیکی یاد کرده است و نزد فراموش کردن چون فراموش کند سخن یا
 چیزی دیگر را درود بفرستد یا بخیر یاد آید این در فراموشی سخن بسیار تجربه کرده شده است و در حدیث
 ایموسی مدنی بسند ضعیف از انس مرفوعا آمده است اذ انتم شیا فصلوا علی تدکره انشاهد
 و نزد عطاس چنانکه جماعه بان رفته اند و جماعه دیگر نرازم دارند بر آن و گفته اند این معنی است که منفرد
 در وی ذکر خلا مانند اکل و شرب و قلع و در مشکلات از ترمذی از حدیث نافع آورده که مردی عطسه زد
 در پہلوی این عمر و گفت و الحمد لله و الحمد لله علی رسول الله پس گفت این عمر من مکوم الحمد لله و الحمد لله
 الله و لیکن تعلیم نکرده است بخیر رسول خدا صلعم تعلیم نکرده است مگر آنکه گویم الحمد لله علی کل حال یعنی در فضیلت
 صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم گرا سخن است و لیکن چنانکه فرموده اند باید که در شام بخیر را محلی و موطن
 خاص تعین کرده بمانجا باید گفت و کرد چنانچه در قدرت قرآن در رکوع نهی کرده اند که زانی الزما بسب و در شام

شفا گفته کرده است است ابن حبيب ذكر آنحضرت صلعم در پنج و كمره داشته است سمنون در دود فرشته
 در حجب فايده گفته در دود فرشته شود بآنحضرت صلعم گر بطريق اجتناب و طلب ثواب اصح از اين تمام
 ۲ و ۱۵ است گفته است دود موطئ كذا ذكر كرده نشود در دودى مگر خداى عز و جل ذبيح و عطا سس پس كذا
 در نيهاب بعد ذكر اسم محمد رسول الله و اشبه گفته كنى بايد و نسزد كذا اينده شود صلوة على النبى در دودى سنت
 و عادت گفته من بخير قول محمد رسول الله كه بعضى مردم بعد از اى الا الله در آخر اذان ميگويند ظاهر آنست
 كه عجين حكيم دارد و نزد قبر شريف كه اولى و اقرب موطن صلوة است و در حديث ابى داود لم يزل يهرق
 آمده گفته رسول خدا صلى الله عليه وسلم نيت صحيح كلى كه سلام دهد بر من بگراند باز فرستد خدايتعالى
 بر من روح مرا تا ركنم سلام را بروى و در حديث كلام است از حيثيت نبوت حيات آنحضرت صلعم
 الله عليه وسلم كه در تاريخ مدينه و غيره ذكر كرده شده است و روايت كرده است ابن عسكار من صلعم
 على خند قبرك سمعت و از اشهد و انظر موطن صلوة على النبى صلى الله عليه وسلم نزد ذكر كودى و شنيدن
 اعم با كتابت وى بخيرت رغم انك رجل و كرت عذره فلم يصل على و حديث الخليل كل الخليل خباكه كذا نشت و از موطن
 صلوة كذا نشت و ثابت شده است عمل است بدان و انكار نكرده آنرا صحيح كلى را بيان است و آنچه نوشته مى شود بعد
 از بيان پذيرد صدر اول و احداث كرده شد نزد ولايت بنى هاشم پس كذا نشت بدان عمل مردم در اقطار
 بعضى ختم صلوة كرده و گويابند اى رساله و ختم آن بصلوة در حكم ابتدائى دعا و انتهائى بصلوة شده است
 روايت مى كند كه هر كه صلوة فرستد بر من در تبايى بهيت استغفار مى كند او را ملايكه مادام كه اسم من در كتابت
 ثابت و باقيست اين موطن و مواضع كه درين دو كتاب يعنى شفا و مواهب مذكور است و در رساله فاكلى كه
 در زيارت نبوى صلى الله عليه وسلم تصنيف كرده است زياده بر موضح نيز نذكر است و انهار نيز ذكر كودى
 تا فرخى انشمولى و استغاب اوقات حاصل گردد بعد از نماز و اين فقير از بعضى فقرا سلسله شريفه قادر بر اجازت
 است كه بعد از نماز فرض يا نفل سه بار در دود بگويد و با اله التوفيق فايده و نزد قيام از سام از بربى صلوة
 بل عقب وضوء حمد و بعد از تهجد و در روز جمعه و شب جمعه خصوصاً بعد از نماز جمعه و در روز پنجشنبه روز شنبه
 و يكشنبه و در هر يكى از اين ايام احاديث وارد شده و در وقت سحر و نزد دين كعبه زاد ما الله در خفا
 و نزد استلام حجر اسود و در طواف و التزام و در موافقت چه و نزد مشاهده آثار نبويه و موطن حضور و
 صلى الله عليه وسلم مثل مسجد قبا و ادى بدر و جبل احد و مناخيد نبويه و جردان و نزد سجده و شرا و نزد كتاب
 وصيت و ارادت سفر و ركوب راحله و زوال منزل و نزد بر آمدن يار و در آمدن در و نزد طواف

شغل و غفلت و نزد حضور دعوت و وقت برگشتن از دعوت و نزد آمدن خانه و برگردن از خانه و نزول حجاب
 و نزد خوف و احتیاج و نزد گرگینختن داه و غلام بلکه کم شدن پر خیز و نزد غم شدت و رفع طاعون
 و خوف غرق و نزد خواب کردن بای و نزد خوردن ترب تا بوی بد نیار و وحشی درین باب نیز می آید
 و نزد خوردن آب از طوف و نزد بنیق حمار و شهر در وی استعاذ است از شیطان و در و نیز
 بخواند ماذن شر و جلب خیر بر دو و واقع شود و بعد از وقوع ذنب تا کفارت آن شود و نیز نزد ملاقات
 برادر سلمان با مصافحه و در اجتماع که برای خدا و از شعایر اسلام بود و نزد ختم قرآن و در دعا و حفظ قرآن
 و نزد افتتاح کلام غیر منہی عنه و در ابتدای درس علم خصوصاً علم حدیث و نشر علم و در عطا قرات حدیث اول
 اخرا و نزد استخوان چری و بعضی علماء در مقام تحبب کرده داشته اند چنانکه گذشت چنانچه تسبیح و تہلیل نزد
 شایده امری محترم قایده و باید که در حفظ و کتابت سلام را با صلوة تم کند و امام نودی مکرره داشته
 افراد صلوة را از سلام زیرا که امر بر دو واقع شده و در تہنیه اباری گفته که مکرره آنست که افراد صلوة کند
 و سلام نفرسته اصلاً اما اگر صلوة فرستد در وقتی و سلام گوید در وقتی دیگر اخطالی با امتثال امر ندارد
 کذا فی التواہب و نقل کرده شده است از ابو محمد جونی که سلام اینجا بمنی صلوة است پس استمال کرده نشود در غایت
 و افراد کرده نشود در غیر انبیا و گفته نشود علیه السلام و اما حاضر خطاب کرده شود بوی و گفته شود بوی
 سلام علیک و السلام علیک و بر روز که متعارف این روز گمار شده است راضی نباشد که بسیار مستفیج و مستغنی
 است تثبیه صلوة بر کفایت در جمیع اوقات مستحب و تحسین است خصوصاً در روز تہنیه شب جمعه که از آن
 پیام سبوعست و در وی امر بالکرات آن واقع شده است و بوصول آن بجا نبویت و قبول از آن حضرت
 انبیا رسیده است و در حدیث صحیح آمده است اگر در من الصلوة علی یوم الجمعة و الیوم المجتوب و بسیار فرستید
 در دو بر من در روز جمعه و شب جمعه در بعضی طرق آمده اگر در الصلوة علی فی اللیل الزہراء و یوم المآثر و لیلته
 الجمعة و یوم الجمعة بسیار فرستید در دو بر من در شب روشن که شب جمعه در روز جمعه و احادیث درین باب
 بسیار است و صلوة دین شب در روز غرض کرده می شود بر اغفر، اگر چه صلوة است بروی همیشه معوض
 میگردد و حق سبحانہ تعالیٰ در آن بسیار آفریده که صلوة و سلام است را در اینجا میرساند و لیکن
 درین شب و روز البته بتمام وصول و محل قبول میرسد و آمده است که بر فضل یاکم یوم الجمعة فی نفس
 آدم و نیت بر نیت یوم الجمعة فاکثر و اعلم من الصلوة فیہ فان صلواتکم معروضة علی اللہ عز و جل و کثرت
 او در خصوص کثرت صلوة بروز جمعه فضل این روز است که موجب وصول قبول حصول رضای حضرت علی

و سلم که موجب سعادت دنیا و آخرت است چنانکه سوتی احادیث ناظر دارند و صاحب موهب
 از ابن قیم وجه مناسبتی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سید الانام است و روز جمعه سید الایام پس صلوة
 بروی دروی خرتی و مناسبتی دارد که در غیر وی نیست با حکمت دیگر که بر چیزی و نعمتی که رسیده است
 است را در دنیا و آخرت بمردست مبارک فی صلی الله علیه و سلم رسیده و محکم گزینی که حاصل می شود
 ایشانرا در روز جمعه حاصل می شود و تصور و جنت و دیدار مولی تعالی و تقدس آنکس در این روز حاصل
 می شود و نام وی در آخرت بوم الغرید است که در روز وی نعمت حق زیاده می شود برای جنت و بدیدار مولی
 تعالی و تقدس مشرف می شوند چنانکه در باب الجمع باید انشا الله تعالی در روز عید است مراست در دنیا و
 روز غرید است در آخرت و روزی است که جمع شده است در وی خلق عالم و احاط می کند خدا تعالی در وی
 مطالب و خواجایان را و در وی کند سایل را و قبول میکند دعا را و این همه حاصل نشده ایشان را و نشناختند
 از اگر بسبب باطت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در دست وی پس از شکر و حق نعمت شناسی و ادای قسط
 از حق وی صلی الله علیه و سلم آنست که اکثر صلوة کنند بروی درین روز و شب و الله اعلم **صل** در بیان
 فضایل و فوائد ثمرات صلوة علی النبی صلی الله علیه و سلم و اما فضایل و فوائد و نیایم و ثمرات صلوة خارج
 از حد ضروریان است و جمیع خیرات و برکات دنیا و آخرت را شامل و متضمن است و اصل آن امتثال امر الی
 تعالی باشد و موافقت وی و ولایه وی و غرض از آنکه فرمود ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه
 و سلموا تسلیما و در حدیث صحیح آمده من صلی علی واحدة صلی الله علیه و سلم او چه بالاتر و عظیمتر از آنکه حضرت عزت
 جل جلاله و علم نوادر بر کسی صلوة و رحمت و برکت فرستد و در اینجا اشکال می آید که چون بخواهد که صلوة بر آن
 حضرت بکنی باشد در مصلی ده و جوش آن است که واحد که در حدیث واقع شده است فعل بنده است
 که بحکم من جاور بالحننة فله عشرة امثالها جزا بر عمل خود یکی بده باید باز بجا لازم نمی آید که صلوة از خداوند بر
 حضرت صلی الله علیه و سلم بکنی باشد صلوة میفرستد بر مقدار که خواهد چون بنده مامور شد بفرستادن صلوة بر
 دعا کرد و گفت خداوند امن عاجز تر در میان این امر تو خود درود بفرست بر حبیب خود چنانکه حق است
 بجلال تو و جمال وی پس حق تعالی میفرستد بر هر چه لایق است به کمال رحمت و رافت خود چنانکه مست
 به عزت درجت حبیب وی نزد وی و دنیا با بر و نیز ممکن است که یک درود فرستد و کامل باشد صد بار
 درجه از ده درود که بر مصلی میفرستد که قلت در کمیت منافعی جودت در کیفیت نیست چنانکه یک جوش
 بصد هزار قلنس و از او بطریق آمده است گفت برابر رسول خدا صلی الله علیه و سلم روزی و حال آنکه دیده می

و صل
 در بیان فواید صلوة
 علی النبی

می شود اثر سرور و شیره مبارک وی گنجد یا رسول الله امر و از ثواب و ثمره و در وی پروردگار تبارک و تعالی است
 سبب چیست گفت جز این نیست که گفت یا راضی نمی گرداند ترا یا محمد که پروردگار تو می گوید صلوٰه نفرستد بر تو
 هیچ کی از امت تو که آنکه نفرستم بروی ده صلوٰه و سلام و در روایتی مطلق آمده که هر که صلوٰه نفرستد
 و سلام فرستد بر تو صلوٰه و سلام فرستد خدا بر وی گویا مقصود از اینجایان مطلق واقع شده و در
 حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که یک صلوٰه فرستد بر من صلوٰه فرستد خدا بر وی
 که صلوٰه فرستد بر من پس اختیار دارد بنده که کند یا پیش و در روایتی صلوٰه میفرستد بروی خدا و فرشتگان
 صلوٰه پس که کند بنده یا پیش گفت بنده سبکی خصلت اندر بنده یقین که محض در خفا و در خفا بود زیرا که مراتب محض است
 بسیار است بقصد بلکه از آن هم بیشتر آمده است بر اندازد تقوی و محبت و اخلاص و در تخریر میان
 قلب و کثرت نوعی از تهدید است زیرا که تخریر بعد از اعلام بوجود خیر و تخریر به متضمن تخریر است
 از تعریف و تقصیر در تحصیل آن در حدیث ترمذی از ابی بن کعب آمده که گفت یا رسول الله من بخیر
 که بسیار فرستم صلوٰه بر تو پس چه مقدار بگردانم برای تو از دعائی که میکنم برای خود فرمود هر چه بخوای
 گفت من بر تو فرمود هر چه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است مرا گفت نصف فرمود هر چه خواهی اگر زیاده
 کنی بهتر است مرا گفت دو ثلث فرمود هر چه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است مرا گفت تمام
 بگردانم برای تو تمام دعا خود را فرمود از اینک و اینک و اینک و در حدیث دیگر آمده که یک صلوٰه فرستد
 بر من یک صلوٰه صلاۀ فرستد حق تعالی بروی ده صلوٰه و خط کند از وی ده خطی که گرداند و او را ده درود
 خط ده خطی در رخ ده در وجه مخصوص جزای عمل صلوٰه و فریت و فضیلت آنست بر اعمال دیگر که جزای یکی ده است
 و در اینجا حدیث در فضیلت و آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم هر که بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد
 المقرب و فی روایت المقرب المقرب عندک يوم القيمة و حجت که شفاعتی و از ابن مسعود رضی الله عنه آمده
 که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک ترین مردم بمن روز قیامت بیشترن ایشان است از رسول
 فرستادن صلوٰه بر من و در حدیث دیگر آمده که فرمود ناجی ترین مردم از آسوا و شتر و روز قیامت
 بیشترن شماست و صلوٰه فرستادن بر من و از ابی هر صدیق رضی الله عنه آمده که در روز فرستادن بخیر
 صلی الله علیه و سلم گانه تر و پاک کننده تر است گناهان را از آب شستن کننده مرا شستن سلام و قاضی
 تر است از غرق رقاب در اینجا نکته ایست که چون حکم انجین است که مصلی بر آنحضرت مستحب صلوٰه است
 ظاهر آنست که هر چه از کثرت و کیفیت و مبالغه در مصلحت است بر آن صلوٰه وی بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بهای جبردی فیض و نمود از حضرت رب عزت و شریعت و نوحه . لایق . است
 مایه نخی با نجاه صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم منبع انوار و برکات و منقش تمام ابواب خیرات و سعادات
 است و اهل سلوک را در آمدن از این باب موجب فتح عظیم و مواهب شریفه است و بعضی شیخ فرمودند که
 وقت فقدان شیخ کامل کمال کثرت و ترتیب کند التزام صلوة بر رسول خدا صلعم طریق موصلست و
 همین صلوة و توجیه بدان حضرت ترتیب و با حسن آداب بنویسد و تهنید او با شرف اخلاق محمدیه خوا
 و ترتیب او با علا و ذروه کمال و ایصال و بحال استی از حضرت کبریتعالی خواهد نمود و بوصول بدرگاه
 الهی و قرب جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم مشرف خواهد ساخت و وصیت میگرداند
 بعضی شیخ بقرات قل هو الله احد و بکثرت صلوة بر رسول صلی الله علیه و سلم و میفرمودند بقرات
 قل هو الله احد شما ختم عدای واحد احد را و بکثرت صلوة صحبت داشته پیغمبر خدا صلی الله علیه
 فرستد صلوة بر پیغمبر خدا صلعم بینه او را در خواب و بیدار که انقل شیخ الامام علی الحقیقی
 الشیخ احمد بن موسی المشروع او بعضی تاخیرین شیخ شاذلیه قدس الله اسرارهم فرموده اند طریق
 و تحصیل معرفت و قرب الهی در زمان فقدان وجود او یای مرشد متصرف التزام ظاهر شریعت است
 با دامت ذکر و کثرت صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از کثرت اشتغال صلوة نورانی را بطور
 پیدا شود که بدان راه پیماید و فیض اعانت و امداد از آن حضرت بواسطه برسد و بعضی ترجیح و تفضیل کرده
 صلوة را بر ذکر از حیث توسل و استمداد اگر چه حیث ذات ذکر اشرف و افضل است و خلاصه طریقه
 شاذلیه که بحقیقت از شعب طریقه قادریه است استفاضه انوار از حضرت نبویه است بوسیله التزام متابعت
 و دوام حضور بدان حضرت صلی الله علیه و سلم و شیخ اعلی و اگر کم قطب الوقت عبد الوهاب متقی حرره الله
 و نفعنا ببرکات و برکات علومه میفرمود باید ریافت که در صحن خواندن صلوة در کدام بحار فضل و رحمت خوض
 غرض بنمایند اللهم که گفتند در این محبت الهی در آمدند و میفرمودند که حسن بصری گفته است که چون بنده الله گفت
 گو یا خدا یا تعالی را تا نام اسم الهی یاد کرد و چون صلی الله علیه و سلم گفت در بحر فضل حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 خوض نمود و به علی او اصحابه در بحر فضایل و کمالات ایشان افتاده و آخر بعد غرض و غرض دیگر از انشاء
 محروم و یا لیس آن چه صورت دارد و قیاس این فقیر را به پیغمبرینه مشرف و دواعی گردند فرمودند بدین که درین بحر
 بعد از آن فرایض عبادتی بالاتر از صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست و چون از تعین هر چه بدیده
 فرمودند این عدد معین نیست چندان نخواهد کرد بدان طریقی که درین بحر و درین بحر و درین بحر

میفرمودند که طالبت باید که بر روز از صلوٰه جدوی معین گشته باشد از آنکه نباشد و اگر نشود و با فضل خدا که بعد از
 نمازی بصدر بخواند و کمتر از سیصد خود اصلا تجویز نکرده اند و در وقت خواب بفقن بسم الله خالی نباشد
 و از مطالب سینه و نواید عظیمه آنکه صلوٰه و سلام است میرسد بحضرت وی صلی الله علیه و سلم روایت کرده است
 ابو بیره گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سلام آنیفرستد چه یکی برین مگر آنکه باز میفرستد خدا تعالی برین
 روح مرا تا آنکه ردی کنم بروی سلام او را و جواب سلام وی میگویم و در حدیث دیگر از ابی بیره آمده که فرمود
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسیکه درود میفرستد بر من نزد قبر من میگویم و کسیکه درود میفرستد بر من
 بعد رسانده می شود بمن یعنی ملائکه میرسانند و در حدیث ابن مسعود آمده که گفت آنحضرت بدرستی درستی که
 عرض خدا تعالی و فرشتگانند سیاحت کننده در زمین میسازند از ارامت من سلام را و در بعضی روایات آمده که نام
 او را و نام پدر او را نیز می بیند و مگویند یا رسول الله فظان بن ظان بن کثر بن نذکان عبد الحق بن سیف الی یز
 و گویم علیک بفریک السلام شجر الک ابتارة فاضع ما علیک + ذکر ت قر علی ما فیک من محج +
 بیت جان میدهم در آرزو ای قاصد آخر باز گو + در مجلس آن نازنین حرمی که از ما میرود + و از اعظم
 استحضار محاسن نبویه است در قلب و تمثیل صورت خیالیه وی صلی الله علیه و سلم در عین که لازم گشت
 صلوٰت بصفت توحید حضور شجر کو شوق عن قلبی تری وسطه + ذکر ک فی سطر التوحید فی سطره و از
 نواید ان معاد عشر رقاب و عشرین عزوات و استجاب دعا و جری شفاعت سید انبیا و شهداء و
 صلی الله علیه و سلم و حصول قرب بوی و نراحت گفت شریف او بر باب خبت و لحوق و اتصال آنحضرت
 بیشتر از دیگران رو قیامت و گشتن آنحضرت صلی الله علیه و سلم متولی جمیع امور در آن روز بر شدت و کفایت
 جمیع بهات و قضای تمامه حوائج و مغفرت ذنوب و کفارت جمیع سیئات و بقولی از فوات و فیض نیز
 و قیام او مقام صدقه بلکه افضل از آن صلی الله علیه و سلم و تفریح کرب و شغای سقم و اذ ناب ثوب و عجز
 و انهار برات شتم و نصر بر احد و حصول رضای الهی و محبت وی و صلوٰه و ملائکه وی غرض علا و تکریم
 و تمییز مال و طهارت ذات و صفای قلب و فراغبال و حصول برکت در جمیع امور حتی در اسباب احوال و اولاد
 و اولاد اولاد تا طبقه را به صلی الله علیه و سلم فایده و نجات از احوال قیامت و اسانی سکرات موت و خلاصه
 از ممالک دنیا و مضائق روزگار و تکریم سیئات و نفی فقر و اعدام حاجت و سلامت از اسامی و نخل و حیفا و از عا
 بزعم تلف و تطیب مجلس و غشای حجت و توقیر نور نزد مردم و بر ملا و تبت قدم در آن حال بر آنات و مرور و
 نجات از آن در ظرفه العین بر خلاص حال تا رک صلوٰه و حصول نخبت مسلمانان طوبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم

و در حدیث علی بن ابیطالب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا فرمود و صلی الله علیه و سلم ان الخجل و در روایتی
 الخجل من ذکرک عنده فلم یصل علی میفرماید که خجل در عفت آنرا گویند که در بذل اموال و صرف آن خستی
 کند و لیکن خجل بخیل تحت تر و کاملاً ذکر کرده شوم من نزد وی و در دو نفر است بر من و باینکه صرف وقت و حال
 زبان در محبت من و شکر نعمت نکند که تو این خجلم تر و دافتر از صرف مالی و فضل از عفتی رقابت و آسان تر
 از این است و از امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش سلام الله علیهما و علی ابایها العظام و اولادها ما الکلام امام محمد باقر
 آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسیکه فکر کرده شوم من نزد وی و در دو نفر است بر من بر بختی
 کم کرد راه بهشت را و در حدیث امیریه آمده که گفت الو القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم کسیکه فراموش کرد صلوة
 بر من فراموش کرد طریق جنت را و از قاده آمده که آنحضرت فرمود و صلی الله علیه و سلم و قسید ذکر کرده شوم من نزد
 مردی و در دو نفر است بر من پس بر تحقیق جفا کرد بر من از جابر رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود بنشیند قوی
 مجلسی البتة متفرق شوند و در دو نفر است بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم حیانت که گویا متفرق باشند از مجلسی
 که کنده تراست از مردار و از ابوسعید خدری آمده که فرمود آنحضرت بنشیند قوی مجلسی که در دو نفر است
 در وی پیغمبر صلی الله علیه و سلم که باشد این مجلس حسرت برایشان و فرقی است اگر چه در آیند در بهشت یعنی
 اگر چه حکم ایام اعمال صلی الله علیه و سلم در بهشت در آیند و ثواب آن در یابند و لیکن کجاست ثواب و صلوات بر
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم که عظیم است حسرت خوردن که چرا از دست دادند و در حدیث دیگر ذکر آمده
 الصلوة علی النبی هر دو واقع شده و در حدیث دیگر آمده که خوار باد مردی که ذکر کرده شوم من نزد او و
 در دو نفر است بر من و خوار باد مردی که در آمد روی رمضان و گذشته پیش از آنکه آمرزیده نشود یعنی
 در رمضان باید که کار نکند که سبب مغفرت وی گردد که وجود این ایام غنیت است و موسم مغفرت است
 و خوار باد مردی که دریافتند پدر و مادر یا یکی از آن دو سیری را و در دنیا و در دنیا و در بهشت یعنی باید پدر و مادر
 را خدمت کند و راضی دارد ایشان را خصوصاً در کسرتان مستوجب دخل جنت گردد و در حدیث دیگر آمده
 است که آنحضرت بر آمد بر بالا و منبر و گفت ایمن از بر آید گفت ایمن مخافین جل رضه گفت یا رسول الله اینها
 گفتن چه بود فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که جبرئیل آمد و گفت یا محمد هر که نام برده شوی تو نزد
 و در دو نفر است بر من و در آمد در آتش و در وی اندازد او را خدا متعالی از درگاه قرب رحمت خود پس
 بگو این گفتم من بر من بختی گفت جبرئیل علیه السلام در حق کی که دریافت رمضان و قبول کرده نشد از وی کسیکه بنشیند
 نکرد باز و پدر خود و آمده است که هر که در مجلسی بنشیند و در دو نفر است بر من و در حدیث دیگر آمده است

و صل
در اختلاف در
صلوة بر غیر انچه

در این مسئله خبره مراد بذرات است
و شایسته از ذکر اسم ذکر اوصاف و احوال سینه وی صلی الله علیه و سلم اگر چه نصیج نالم شریف وی مذکور نگردد
علامه موضوع مسئله ذکر است شریف را ساخته بظاهر و با مد التوفیق و فصل اختلاف کرده اند
غیر سید المرسلین وی صلی الله علیه و سلم و سایر انبیا علیهم السلام و مجموع این مفهوم می شود در کلام
قولست جمع بر آنند که جایز نیست صلوٰة بر غیر آنحضرت در شفا می گوید که روایت کرده شده
رضی الله عنهما که گفت جایز نیست صلوٰة بر غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در مواهب میگوید که ثبات شده
این روایت از ابن عباس روایت کرده است ابن ابی شیبہ از طریق عثمان از عکرمه از ابن عباس
نمیدانم صلوٰة را که سزاوار بود بر هیچ کس مگر بر نبی صلی الله علیه و سلم و سنان صحیح است و حکایت کرده
است از امام مالک نیز که گفت جایز نیست که صلوٰة فرستاده شود بر هیچ کس از انبیا جز محمد صلی الله علیه
و سلم و از عمر بن عبد العزيز نیز چنین آمده و یکی گفته اند که معون از مذہب مالک نه نیست بلکه وی رحمة الله علیه
در مسبوک گفته است مکره می دانم صلوٰة بر غیر انبیا و گفت نیز سدید و منی سر زمارا که تجا و ز و تعدی کنم از انچه
کرده شده ایم بدان این قول ثانی است درین باب که مخصوص نیست با آنحضرت صلی الله
آمده که فرمود صلوٰة علی الانبیا و قبلای فان الله یعظمکم لکم یعنی پس صلوٰة مخصوص است با نبیا و بر غیر ایشان جایز
نیست و از ابوسفیان ثوری نیز چنین منقولست و از ابن عباس در روایت دیگر آمده گفت لا یعنی الصلوٰة
علی احد الا النبین فرقه دیگر میگویند که صلوٰة بمعنی ترمیم است و دعاست از حضرت عزت جل جلاله که
رحمت کند بر بنده خود و این مطلق است مگر آنکه منع کند از اطلاق حدیثی صحیح یا اجماعی قطعی و ثبات
این تحقیق گفته است حق سبحانه در خطاب مومنان هو الذی یصلی علیکم و ملائکة و در شان
اولیک صلوٰة من ربهم و رحمة و در حق متصدقان فرموده خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تر
علیهم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرستاد بر متصدقان در وقتیکه می آوردند صدقات را نزد
صلعم چنانکه در حدیث آمده است اللهم صل علی ابی اوفی و صل علی فلان علی فلان و در حدیث
است اللهم صل علی عمر بن العاص و آنحضرت می فرمود که وی خوب می آرد صدقه را و در حدیثی
حضرت تعلیم صلوٰة کرده است و علی آرد و از واجبه و ذریت نیز واقع شده و در حدیث ابن عمر آمده است
که وی صلوٰة میفرستاد بر نبی صلی الله علیه و سلم و بر ابی بکر و عمر و کرده است ابن مالک در موطا
و از ابن عباس از آنکه روایت ده که گفت ما را

غائب بودند

بیشک علی فلان صلوٰۃ قوم ابرار الذین یقومون باللیل و یصومون بالنهار و قاضی غیاض مالکی گفته که این تحقیق
 علام گفته و بواسطه بیگونی جمهور علام بران رفته اند و اختیار کرده اند از اکثری از فقهای مسکین آنست که جایز نیست
 افراد غیر انبیا صلوٰۃ بکدام چیز نیست که مخصوص اند بدان انبیا گشته است شاریان در توقیر و تعظیم پس گفته
 نشود ابوبکر صلی الله علیه و سلم و علی صلی الله علیه و سلم اگر چه از روی معنی صحیح است چنانکه مخصوص است بدانچه بتزئیم
 تقدیس پس گفته شود قال محمد بن عبد بن جریر و جلیل است و اینچنین واجب است تخصیص باین سائر انبیا صلوٰۃ
 و سلام و شریک گردانیده نشود بایشان و آنچه در کتاب سنت واقع شده است محمول بر معنی دعاست نه بر وجه
 شعار و لذا جایز نیست شل در آن ابی اوفی و غیر وی که شعار ساخته بود مرایش از او هر جا که ذکر ایشان بود صلوٰۃ
 فرستاده شود و ذکر کرده شود ماسوا اینها و از انبیا و غیرهم بغير ان رضا چنانکه در قوالی سیحانه ربنا اغفر لنا ولا
 خوانا الذین استعوانا بالایمان و فرمود رضی الله عنهم و رضوانه گفته اند که بخود این امر معرفت در صدر اولی بلکه
 پیدا کرده اند این را بعضی از اهل بدعت در بعضی امیر خود و شریک مساوی گردانیده اند ایشان را با پیغمبر صلی
 الله علیه و سلم و واجب است اجتناب از طریق ایشان و ذکر الی از واج و ذریت بر وجه تعجیب و اصالت
 است نه طریق استبداد و اصالت و لا کلام فیه و تحقیق گفته است پروردگار تعالی لا تجعلوا دعار اولی
 بیکم که عار بعضکم بعضا پس واجب که باشد دعار امر آنحضرت صلی الله علیه و سلم مخالف مزعار ناس و همچنین
 کلام در سلام و شیخ ابوجعفر جوینی که والد امام الحرمین گفت است که سلام بمعنی صلوات است پس تمام کرده شود
 در غایت افراد کرده شود در غیر انبیا و اما حاضر خطاب کرده شود بان گفته شود سلام علیکم و علیکم السلام گفته
 است که این امر محرم علیه است و گفته اند که این طریق اسلام و اقرب است با احتیاط و رعایت ادب بخیانت
 و بواسطه لدنی می گوید که سیر اختلاف کرده اند منع کنندگان از اطلاق صلوٰۃ و سلام بر آن جز است یا
 مکره که است تنزیهی یا از باب خلافت اولی سه قول است که حکایت کرده است نووی در کتاب ذکر کار
 و گفته صحیح آنست که کرده است که است تنزیه زیرا که شاریان بدعت است و الله اعلم بیه معلوم که بدعت است
 و صدر اولی بود بلکه مومنان مأمور بودند بصلوٰۃ و سلام بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بکلام آنحضرت که بود و صلوٰۃ اعلی
 الانبیا و قبل قالی الله بقیه که بعضی بر انبیا دیگر نیز میفرستادند و شیعه درین سلسله می گفت افتاده بر آن و بدعت است
 و سلام میفرستادند و الا بر وجه تعجیب جایز است بی خلافت و در کتب قدیم سلام نسبت باین نسبت
 که شامل از واج مطهر نیز باشد علی السلام دیده می شود و الله اعلم و در مورد متاخرین بعضی اصطلاحات دیگری پیدا
 شده اما در این عرث رضی الله عنه و رحمت الله علیه میگویند جمله این نیز از اصطلاحات بدعتی و بدعتی میگویند که قالی

و در طریق صوفیه می نویسند قدس الهدی سره العزیز یا قدس سره بقاوتی که درین باب و عبارت است و بعضی قدس
 روح و بعضی که صلی الله علیه و سلم می نویسند و این بقاعده مشهوره بخوبی که در اعاده جاریست موافق نیست و بعضی
 صلوة بر انبیا علی نبیا علی و علیهم زیاده می کنند تا صلوة بر ایشان بتبعیت و طفیل واقع می شود و در اکثر متکلفات
 و در میان عرب و بر که در حکم ایشان است در آنحضرت صلعم است و در انبیا و دیگر غیب السلام و در کلام اکثر اعیان
 نسبت با آنحضرت علیه السلام بسیار واقع است و اولی علیه الصلوة و السلام و خطه صلی الله علیه و سلم در غایت
 ایجاز و سادست واقع شده است **باب پنجم** در انواع عبادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شک نیست که مقصود از
 آن فرشی عالم عبادت است بقوه تعالی و ما ملکت الجبرج انفس الایعبدون و در راست به قریب و موصول
 حتی عبادت است چنانکه میفرماید ان سردی و یکم قاعده نه اصرار مستقیم و قال الله تعالی و اقله لعلم
 انکم یضیق صدرکم بالاعمال و ان فم یحرق و کن من اسجد یرجع عبد ربک حتی یاتیک الیقین و مراد یقین
 موت است از جهت بودن وی مریتقن بسبب زوال ضیق بند و تنگدلی و خزن و غم به عبادت
 آنست که چون مشغول شدن آن بعبادت منکشف می گردد بر وی انوار عالم ربوبیت و چون حاصل شد آن
 انگشتان گشت و بباکلیت حقیر در غروی و چون حقیر نزد سبک و آسان شد بر دل فقهان و وجدان آن پس
 متوحش نشود بفقدهان و مترشح نگردد و وجدان آن پس زایل گردد و حزن و غم و نیز و چون نازی شد
 بر بنده و مکاره و گرفت از آن بسوگات مولی گویا میگوید واجب است بر من عبادت تو خواهد بود
 تو مرا خیرات یا بیگونی در کمالات پس فرمودش می گردد مکرره و فراموشی می گردد بان امید و قال الله تعالی فاعلم
 و اصطر عبادته و درین رده است بر فرقه که گویند که چون حاصل شده بنده را محبت و قرب حق ساقط شد
 از وی اعمال ظاهری و خلاص شد از کد عمل و ساقط شد از وی تکلیف چون بنده مسافر است به سو
 در گاه حق و منتقطع نیست سیر وی مادام که در قید حیات است محتاج است به توش راه که عبارت است
 از عبادت و استغنی نیست از آن و هر چند وی اقرب عبادت وی اعظم و افر و شخصی در مجلس جنید
 حنفی می گفت که ناظر بود در استعاط عمل فرمود نزد ما این سخن از زنا و شرب خمر بدتر است و اختلاف
 کرده اند علماء در تعب آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از غبت ایام تعبد بود بشرعی از شرعی که پیش از ندی
 بود جمهور بر آنند که شیخ خود بخیری از آن بلکه عبادت نمی کرد بهر چه انداختند در دایره عبادت و حکمی کرد
 عقل او بدین و بعضی توقف کردند درین مسأله و نیز اختلاف کردند که تعبد او بنزد کرد یا بفرمان آن که بیکس
 بود و اگر بهر روی باشد نیز تحمل است که خود انیت ذکر فکر صاف می شود و در یافت علوم و حقایق او بهر علم

چنانکه مولانا در مشنوی گفته است مشنوی اینک گفته و باقی فکر کن و فکر کرد و در ذکر آن و باری ذکر
اعمال که بواسطه تعالی بذات حق حاصل گشته فیوض و دردی کرد و در فکر تعلق نفس است و معلومانی که در حق
بودست و تربیت آن بر وجه مخصوص محو حاصل میگردد و بعضی علما فایده که عمل بشرایع انبیا خصوصاً
امیراسیم علیه السلام می کرد و حجت می آرد که آنحضرت مأمور است در قرآن با قدا و اتباع ایشان بعد از نبوت

قال الله تعالى اولئك الذين هم ائمة الهدى هم ائمة هدى حق سبحانه ثم اوحيانا اليك ان تبطله انما
پس اگر پیش از بعثت نیز عامل بدان بوده باشد چه عجب جوشش نکند مراد بهدیم ایمان باشد و توحید و
اصول دین است که متفق علیه است میان همه از فروع و شرایع که مختلف است و خود ممکن نیست اتباع
دران از جهت اختلاف دران و نیز منسوخ گشت و بعد از نسخ بهی نمایند پس در اینجا دلیل نباشد بر آنکه
آنحضرت متعبد است بشرایع انبیا سابقی علی نبینا وعلیه السلام تا گویند که چون بعد از بعثت متعبد است
پیش از بعثت نیز باشد نعم احتمال دارد که متعبد به بعثت کی از ایشان باشد و اگر باشد از این جهت
و بعضی گفته عیسای قریب است و الله اعلم و در اینجا نمک است که تنویم می کرد که چون آنحضرت متعبد
و متبع انبیا علیه السلام باشد فضل می بر تمام ایشان چگونه بود و دفع این توهم می کنند بآنکه چون مقتدی
مقتب بهم باشد کمالات همه درونی جمع کرد و پس کماله از همه بود فاقم و باشد التوفیق صاحب مواب
مقصود عبادات را بر هفت فروع ترتیب داده ما نیز همین فروع قرار داده ایم نوع اول طهارت دوم
صلوة سیوم ذکوة چهارم صوم پنجم حج ششم دعا هفتم تلاوت نوع اول در طهارت و در دو
چند وصل است و وصل اول در وضو و سواک و مقدار آب و وضو و وضأت بمعنی حسن نظافت است
وضو و بضم مصدر و بفتح آب وضو بمعنی مصدر نیز آمده و بعضی گفته اند که هر دو لغت اند گاهی بمعنی مصدر
گاهی بمعنی اب که ذاتی القاموس و اختلاف کرده اند علامه در وقت وجوب وضو و بعضی گفته اند وجوب
بعد از آنست بقول حق تعالی اذ انتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهکم و این آیه در سوره مایده است
که مذ نیست و لیکن در احادیث آمده که جبرئیل علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در ابتداء روزه
و وضو آموخت و نیز در حدیث آمده است که فاطمه رضی الله عنها نزد آنحضرت آمد و گریان گفت قریش قصه
کرده اند بر قتل تو فرمود آری ضو یا پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این را که بود و این را که فعل کرده
است اتفاقاً بر تفسیر را بر آنکه غسل جنابت فرض کرده شد بر آنحضرت در مکه چنانکه فرض کرده شد نماز بر آن
آنحضرت نماز نکند از هرگز وضو گفت ابن عبد البر که این چیز نیست که جابل نیست بدین پسیم

حکم
در این خصوص
و مقدار آب و وضو

شیخ ابن حجر عسقلانی گفت که این رد بر کسی میشود که مکر است وجود وضو را پیش از بجزت نبرد که یک مسکن
 است و خوب آنرا پیش از بجزت انتهی و حاصل این سخن آنست که وجوب وضو بآیت مذکوره باشد
 و این منافات ندارد بلکه وضو پیش از آن باشد و لیکن واجب نباشد و خلاصه است از این اشکال مگر بآنکه
 گویند وضو پیش از بجزت مندوب بود نه واجب لیکن برین تقدیر لازم می آید که نماز برین وضو جایز باشد
 و این خلاف اجتماع است و ممکنست گفته شود که نزول آیت برای وجوب وضوست نزد قیام بصلوة و آنهم
 محدود بر تقدیر نکند چنانکه بعضی گفته اند که در ابتدا وضو فرض بود نزد قیام مطلقا و در آخر منسوخ شد و بعد
 بوجود حدیث گشت و لیکن در نسخ احکام سوره مایده سخن است فخر را آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آنکه
 بر نماز وضو ساختی و در بعضی اوقات یک وضو چند فرضیه گذارده است مسلم از بریده رض روایت کرده که گفت
 بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که وضوی کرد بر آن نماز و گذارد در روز پنج چند نماز و در روایتی پنج نماز
 یک وضو پس گفت عمر رضی الله عنه یا رسول الله چیزی کردی که برگزیده نکرده بودی نسو و بعد از آنکه مردم یا تو یعنی
 برای بیان بجزا می دانند که وضو برای بر نماز فرض نبود و بخاری و ابوداود و ترمذی از انس رضی الله عنه آورده
 اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که وضوی کرد برای بر نماز پس گفته شد مرا انس را که شاهد میکردی گفت
 کفایت میکرد یکی از نماز وضو و امم که حدیث نیست و ازین گفته اند که وجوب وضو برای بر نماز از خصائص
 صریحت نبوت نبود و در روایت احمد بن داود از زید بن عبد الله بن حنظل عامر بن سبل آمده که آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم مامور بود وضو کردن برای بر نماز ظاهر باشد یا غیر ظاهر و چون شاق آمد بروی امر کرده شد بر سوگند
 بر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از حدیث و اما مساک رشتن است از سوگن یعنی مالیدن مالیدن چوب
 و سوگن بآنکه چوب دندان مال مسواک شد و احادیث در فضیلت و استحباب مسواک بسیار واقع شده و نزد
 انجمنی بود خوف رشتن بر امت امر میکردم و واجب می گردانیدم بر ایشان سوگن را برای بر نماز و فرمود
 آنکه آن کردن سبب طهارت دهن و موجب رضا حق است تعالی و تقدس فرمود نباید مرا بجل
 هرگز که امر کرد مرا مسواک تحقیق تر رسیدم که بایم و بپشت کنم پیش دهن خود را و در روایتی آنکه را و اند
 آب سرد را و تا مثلثه مخففه گوشت بن دندان و ظاهر حدیث عبد الله بن حنظل که گذشت ناظر در وجوب مسواک
 است بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و لیکن در محبت این حدیث سخن است و خصائص ثابت نمی شود مگر در
 صحیح و در حدیث طبرانی و سیهقی که از عایشه آورده اند که آنحضرت فرمود مسواک هر آنکه برین فرض انداخته
 نشان سنت اند و تر و مسواک و قیام لیل و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود امر کرده شد بر شما

من بسواک تا آنکه ترسیدم که فرض گردانیده شود بر من و این هر یک در عدم وجوب مگر اکنون حدیث پیش از خود
 واقع شد و باشد ما برست جماعت که واجبیت بلکه سنتی است مگر در وضو با اتفاق و ازاده صلوة نزد
 شافعی و نزد سنی از وجوب آنکه در صحیحین حدیث حذیفه آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون برنجاست از خواب
 بیاید و بپایزه می گردد همین بسواک و ظاهر آنست که مراد قیام پس بر نماز است پس مراد بسواک برای وضو نماز است
 و وضو نزد برخاستن از خواب برای نماز شب سنتی علیحدہ است و برای قرات قرآن و در وقت خواب بفرق نیز بسواک میکرد
 و نیز تغییر فرموده تغییر را یکی یا تغییر لون انسان و نزد در آمدن در منزل در حدیث عایشه آمده که چون می درآمد آنحضرت
 در خانه نخست کاریکه میکرد بسواک می کرد و ظاهر آنست که وضو و نماز نیز می کرد کذا اقل و آنحضرت مبالغه می کرد در استحکام
 چنانکه در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت می کردند بسواک چنانکه آواز می آمد از زمین مبارک اغ ایغ بضم نمبره و فتح
 آن و عین مذهب گویند که می کند در بعضی روایات بغین مجرور و در روایات فساغ ایغ اعا و در روایت ابوداؤد
 او او در بعضی روایات اغ ایغ مجرور و صحیح آنست که بسواک از درخت ارک باشد و آنحضرت نیز بچمن میکرد و
 امر نیز فرمود بدان و بگلشت کفایت خواهد بگلشت خود باشد یا بگلشت غیر و اگر بجای داشت باشد نیز کفایت است
 و شافعی که برای بر نمازی کند بیشتر همین جامدی کند و ابو نعیم و سیهقی آورده که استیساک می کرد آنحضرت بر عرض
 یعنی عرض دندان و در موابب گفته است که آیا ادلی آنست که استیساک همین کند یا شمال بعضی گفته اند از جهت حدیث
 کان نجس المیرغ ترجله و تخله و طهره و سواکه بنا نهاده اند بر آنکه یا استیساک از باب تطهیر و تطیب است یا از باب
 ازاده قاذورات اگر گوئیم که از باب اولست مستحب است که همین باشد و اگر از باب ثانی است پس شمال بود از جهت
 حدیث عایشه که بود دست راست رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای طهور و طعام و دست چپ برای خلا و هر چه بود از
 اوی رداه بود او و با سنا و صحیح بعضی از شرازم حدیث نگفته اند که مراد تبرج بسواک آنست که ابتدا بجاات راست
 کند چنانکه در ترجمه و نقل پس استدلال بان بر استیساک بدست راست بدست نباشد پس در استیساک بدست
 راست نقل باید قدر برگشت اند که ظاهر آنست که آن از باب ازاده ای است چنانکه احتیاط و مانند آن پس سیری
 باشد و قرطبی حکایت کرده است از امام مالک که بسواک نباید کرد در ساحه زیرا که از باب ازاده قدر است این
 تمام کلام موابب است و پوشیده نماند که مشهور و معارف استیساک بدست راست است و دست چپ که
 مستقیم است برای ازاده قدر بر تقدیری خواهد بود که ازاده بدست بود و بر سلطه آتی چنانکه در احتیاط و مانند
 آن و اگر استیساک در مسجد بر تقدیر یک چیز یکبار میگرد و از درین حدیث میزد و نم کرد استیساک
 بدست بود این کلام جایست در این و اگر بچوب و مانند این بود در سجده یا ابتدا بجاات عین بحال

احتیاط
 در استحکام

خود است بر تقدیر و باطل این کلام علوم می شود که اختیار نفسی بر سبب است و بعد از علم
 مقدمه آنگاه در وضو و وضو نموده صدقه علیه السلام گفته اند که غسل یک صاع کردی که پنج دست و وضو یک
 است در جهت دیگر آمده که وضو بدو مثل کردی و تحقیق مقدار صاع و مثل بزبان عرف این دیار خالی از تقصیری
 نیست و در شریعت هم سعادت در پنج باب و در باب صدقه فدا در بیان آن تقصیری نرفته است و
 گفته اند که اگر در احادیث تعین تعدیه است چنانچه اگر نگردد اکثر یا قلیل از آن قوع یا بد نیز جایز است
 و اصل آنست که هر یک که کند بکار برده و دام که بماند کند و بعد از آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 در تلبات وضو یک رکعت از آن مباحه فرمودی و استراحتی نیز منع کرد است از اسراف در وضو و بسیار
 ریختن آب و میفرمود و است من یک سیکه یا این که در وضو و تعدی و تجاوز از حد کند و در ریختن آب
 اسراف نماید و میفرمود وضو را شیطانیت نام او و همان که ادوی را در وضو و اسراف آب و سوا اس
 اندازد پس اسراف بریزد و بریزد و اسراف و دفع آن بماند و به آن قائل شدن و دفع خاطر آن تکلف نمایند و
 و بی آن خاطر نروند هم ریختن عمل کنند و اگر شیطان بسیار از احتیاج دید که گوید که این عمل که تو کردی ناقص و ناقص
 و پذیرای درگاه حق نه بریزم او گویند که تو برادر دست من نه بریزم و می آید و مولی من که رستت تعالی و تقدیر من
 تقدیر من در فضل و رحمت او است و همچنین در نماز دیگر مواقع و سوا سوا اصل و سوا سوا نقصان اخیال و خطل
 خیر و شیطان در میان او یا بد است و لا حول و لا دفع آن لغایت موثر است کما جافی الاشاره
 در حدیث آمده و این ماجرا عبد بن عمر بن العاص آمده که یکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر سر
 بنی امی و قاص رضی الله عنه گذشت و دوی وضو می ساخت فرمود لا ترف بالمار و در روایت آمده است
 یا سعد گفت سعد و بنی المار اسراف یعنی در آب که چیزی کمیاب و عزیز بود نیست اسراف چه باشد
 فرمود آنحضرت صلواتم و ان گشت علی نه جارارتی در آب سرف می باشد اگر چه باشی بر جوی رود
 و این مباحه است در منع و تحذیر اسراف و ارشاد است بطریق دفع و سوا سوا غالباً در حدیثی از
 این باب احساس فرمود تا برای دفع آن انبیا فرمود و در سبیل فقه مذکور است که اگر توضی بلب جوی
 بود در ریختن آب اسراف نیست چه بر قدر آب بریزد باز هم در جوی افتد مگر آنکه غلار یا بیرون نه اندازد و
 در حقیقت فرق میان نه جاری و غیر دوی آنست که آب مستعمل در وضو با تعلق پاک کننده نیست و نه در
 یک نم نیست پس اگر در جاری دیگر استعمال نتوان کرد پس زیاده از قدر حاجت بکار بردن تصحیح باشد
 و در نه جاری که غلار هم در آن افتد تصحیح نبود و نیز آب مستعمل در وضو ماند و لیکن مباحه فرمود که در نجاست

و فرمود سید زید نه نیست بر بر نقصان زید در این شکل است هر بیت دوم
 است از شالک و جواب میگوید که این امر قبیح است و اسارت اشعلی بنقص مطلق زیادت و در روایت
 نقص نیست و همین قدر است که هر که زیاده کرد برین بر کرد و تعدی نمود و ظلم کرد و این صحیح تر است و این خبر
 را در صحیح خود روایت کرده و در آن نقصان سخن کرده و راوی آخر تخطئه کرده زیرا که ظاهر وی دوم نقص است از
 نیز این سخن است و بعضی گفته اند که در کلام تقدیر است و مراد من نقص من واحدة است و در بعضی روایات
 صحیح آمده است من نقص من واحدة از داد علی ثلاث فقد اخطا و از امام شافعی نقل کرده که گفت دوست
 که زیاده کند توفی بر سه بار و اگر زیاده کرد که و نه نیدانم آنرا گفته اند که مراد آنست که حرام نمیدارم آنرا و اجماع است
 نزد شافعی که کمره است که اجماع است که زیاده و حکایت کرده است داری از قوی از شافعی که زیادت بر
 می گرداند و ضرر او چنانکه زیاده رکعت در نماز و این قیاس فاسد است و منقول از امام احمد که فرمود جایز نیست
 زیادت بر ثلاث و این الباری گفت این سیم از آنکه اثم گردد و دشمنی از فتاوی طهیری بی آرد که هر یک
 انکار کرد اثم می گردد و نزد بعضی از جهت ترک سنت مشهوره و نزد بعضی اثم گردد از جهت ایتان مورد صحبت
 حدیث وارده در آن و امام محمد در روایات خود میفرماید که شستن سه بار افضل است و دو بار کفایت دارد
 اگر با سباج و اکمال بود نیز کفایت است وی گوید که قول امام ابو حنیفه این است و آنحضرت صلی الله
 مضغه و استنشاقی گاه یک غرغره کردی و گاه بدو غرغره و گاه سه غرغره چنانکه در غسل اعضا می گویان
 نیمه در مضغه بکار داشتی و نیمه در استنشاقی در صورت همچنین وصل فرمود و جمع میان مضغه و استنشاق
 مذکور شافعی است و آن بر صورت تعدیه تصور است و صحیح همین است که یک غرغره مضغه کند و استنشاق
 دیگر مضغه کند و استنشاقی همچنین سه بار کند و صاحب سفر السعادت می گوید که در بیستم حدیث صحیح
 بعد از فراغ از مضغه یکبار یا دو بار یا سه بار آب جدید کرده باشد و اندک است انقی و با عبارات احادیث
 را مختلف یافتیم در اکثر احادیث این سخن واقع شده است که نخت هر دو کف دست شست پست
 و استنشاقی کرد پست روی شست پست و دست تا رفیق این عبارت بسیار است در
 دلالت بر وصل مضغه و استنشاقی کند اگر چه قطعی نیست و در بعضی هر دو دست شست پست مضغه پست
 کرد پست روی شست و این فصل است چنانکه اول ظاهر در وصل بلکه ظهور این در فصل پیشتر از ظهور آنست
 در وصل و در شکات و ایاتی از بخاری و مسلم آورده که مضغه و استنشاقی کرده سه بار یا بیشتر
 دو و سه است فصلا و وصل در احادیث

کردن سبب شهرت از امام شافعی اینست بر وجهی که گذشت و مشهور از سبب حقیقت روح فصلت میان حضرت
و اشتقاق بر وجهی که در زیر آمد و اینست بر کدام خصوصی علییه است پس فیض غل مرکب باشد
جدا جدا چنانکه سایر اعضا و انجود در حقیقت برای تزیین حدیث فصلت بود و تقویت وی و تزیین چنانکه
قاعده مقرر است در اصول فقه تحلیل در مقابل نص چنانکه خصم توهم کند و دلیل ما حدیث ابی داود و طبرانی است چنانکه شنی
آورده که طلحه بن معروف که از اعلام اربعه تفقات تابعین است از پدر از خبر روایت میکند که رسول خدا و شوکر در پیش خدمت کردند
پس اشتقاق کرد و بار گرفت بر آب جدید و شتاقیه میگوید که این حدیث از جهت اسناد وضعی دارد زیرا که طلحه
مجهول است محبت او با حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم نبوت نیست است انتهی و جامع الاصول میگوید
طلحه بر معروف از اعلام تابعین از تفقات این است و جد و کعب بن عفر و یا عفر بن کعب است و شنی در شرح
نقائیه میگوید که سبقت در کتاب معرفت آورده است که عبدالرحمن بن مهدی که از کبار ریاضیه شریف در درجه شریف
امام محمد بن حسن است گفته طلحه و عفر بن کعب را و احببت است و در سنن خود از یحیی بن یحیی آورده که گفت
محمد بنان میگوید که وی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم دیده و ما این طلحه میگوید که او را احببت نیست
و چون این را تصریح کرده باشند بصحبت وی و عانابت باشد و عدم وقوف اهل بیت وی در اقبال خود و این
سعد و طبقات حدیثی در باب سج از خبر طلحه آورده بلغظ را رسول الله صلی الله علیه و سلم بسج بگذر ایشان است
شد که او را احببت است که اقال الشیخ ابن الہمام و شنی از فتاوی فہریر نقل کرده است که نزد امام یحیی حجت
الله علیه نیز جایز است که وصل کنند در مضمضه و استنشاق و نزد امام شافعی فصل ساختن مضمضه و استنشاق به
آبهای جدید نیز روا بود و در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته است که حج مضمضه و استنشاق کعب و احببت
و اگر جدا جدا کنند محبوبتر است نزد ما پس در حقیقت خلایق مانند آنحضرت و ضویر گزنی مضمضه و استنشاق کردند
و مضمضه و استنشاق سنت است در وضو نزد ائمه ثلاثه و فرض است نزد امام احمد و آن حضرت صلی الله علیه
و سلم استنشاق بدست راست کرده و استنشاق چپ را افشانند بدست چپ اما سج را سج
اختلاف است در قدر واجب در آن امام شافعی و جماع بر آنند که واجب دینی چیزیت که اطلاق کرده شود
بر وی سج اگر چه کمی و در بیتی سجی باشد و امام مالک و جماع بر آنند که سج تمام سج واجب است
و نزد امام یحیی سج تمام سج است و دلایل این را سبب مذکور اند در محل خود و در شرح
در استقصای آن بقدر شرح تفصیل کرده نشده است و بعضی از علما گفته اند که انصاف در سجده سج بدست
مالک است که از سمعت من شیخی علی بن جابر الله مفتی الحرم الشریف رحمۃ الله علیہ و الله اعلم و

تمام سرست است و کیفیت مسج آنست که ابتدا کذب مقدم را پس برود دست را بجانب قفا
 بستر و کند برود دست را تا باز آورد به پای جا که ابتدا کرده بود دست در مسج کسر نمیدانم اعظم یکبار
 است و شش از فای نهی نقل میکند که سه بار مسج کردن برابر باب جدید است و امام شافعی
 گوید مسج تمام سه بار با پای جدید است و در روایتی غریب از یحیی بن حماد آمده است اما تلیث
 مسج بار واحد در این گفته که آن شتر و دست و مرد است از امام یحیی بن حماد در بعضی شروح بدایه
 که در روایت حسن است از یحیی بن حماد اگر مسج سه بار یک آب کند سون باشد و مردی از آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم آنست که اگر مسج نکردی و اکثر احادیث در مسج مطلق آمده بی تعید بعد و مقید بقره
 واحد نیز آمده و آنچه بحث رسیده از احادیث این است و در بعضی احادیث مرثین نیز واقع شده و
 این ممکن معنی است که هر دو دست را از مقدم راس بخوبی برد باز از مؤخر مقدم آورد و نیز این جایگاه
 موسوم بضعف میدارند اما تلیث مسج در هر حدیثی صحیح نیامده مگر آنکه واقع شده که وضو کرد یک بار و دو
 دوبار و سه بار وضو شامل غسل مسج است و قول شافعی رحم تلیث مسج باین دلیل است و فکر
 مسج بر غسل و باینست که توفضائنا ثلثا که در حدیث آمده تحمل است و روایات صحیح که عدم تکرار
 آمده و بیان کرده تلیث مخصوص است باعضای منسوخ و بناء مسج بر تخفیف است پس قیاس بر
 بر غسل که بینی بر مبالغه و بر کل و اسباب است قیاس مع الفارق باشد و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری
 گفته که در هیچ طریقی از صحیحین ذکر عدد مسج نیامده و اکثر علما بهرین اند که شافعی که تلیث مسج را مستحب
 میدارد و ابو داود گفته که احادیث عثمان رضی الله عنه که صحاح اند سه دلالت دارند که مسج راس سه مرتبه واجب
 است و ابو عبیده مبالغه کرده و گفته که هیچ کس از سلف را ندانم که باستحباب تلیث مسج رفته باشد مگر
 ابراهیم تیمی و لیکن درین قول نظر است چه این ابی شیبه و ابن المنذر و انس و عطاء و غیر ایشان از انقل
 کرده و ابن خزیمه و غیره در حدیث عثمان تلیث را تصحیح نموده انتهی و در جامع الاصول و در رواست
 از حدیث عثمان آورده که دردی مسج راس ثلثا ذکر کرده و شیخ ابن الهمام ازیهی مکرر کرده گفت روایت کرده
 شده است بوجه غریبه تکرار مسج از عثمان رضی الله عنه و لیکن آن بجهت مخالفت احادیث صحیح حجت نیست
 نزد اهل علم انتهی و ترمذی از ایل ابن حجر آورده که ثم مسج علی راسه ثلثا و مسج علی اذنه ثلثا و بعد از آن
 آمده مگر بعضی رسیده نموست بر تکرار باب واحد باب جدید که قال فی البدایه و ان حضرت مسج گوش
 کردی ظاهر او باطن یعنی هم برین گوش مسج کردی هم در دین گوش از برای مسج در دین گوش از برای

از سنن و مسجات وضو داشته اند و این الهام در زاد الفقه گفته که تحریر حاتم از سران بود سنت است و اگر تکلیف
بود و آب در زیر آن نرسد واجب در مسح رقبه نیز حدیثی آمده که فرمود که هر که مسح کند برتقا همراه سر
نگاه داشته شود از غل روز قیامت انجذبت را در سند لغردوس از ابن عمر روایت کرده و بر او است
دیگر نیز آمده که شستنی آنرا ذکر کرده است و لیکن میگویند که سند آن ضعیف است و آن نزد ضعیف صحیح است
و اختیار بعضی شافعیه بمرسئ است و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب آن حدیث ترمذی از وایل بن
حجر نیز آورده که مسح علی را سه ثلثا مسح اذنی ثلثا و ظاهر رقبه و حدیثی دیگر آورده از کعب بن عمر عامر
بروایت ابو داود و انه صلی الله علیه و سلم مسح الرقبه مع الرأس و گفت که نزد بعضی بدعت است و در
بدیه آنرا در سنن و مسجات ذکر نکرده و اما مسح حلقوم بدعت است با اتفاق و ریختن آب در وضو بدست
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر و حضر جایز ثابت شده است و احادیث صحیح در نیاب آمده و در آن دلیل
است بر جواز استنات در غیر خود در ریختن آب بر دست بی کراهیت و احضار آب بطریق اولی
خواهد بود و لیکن از اینجا جواز اعانت بمباشرت لازم نیاید و آنکه بعضی مردم در وقت پای شستن انا و بعد
خود گیرند اصلی ندارد مگر قصد ایشان رعایت ادب است که تا آب بیشتر ریخته نشود و آنحضرت را ردیایی نبود که بدان
اعضای بعد از وضو پاک کند و بکشد و شستن خود خشک شستن و مسح و جب بطرف ثوب نیز آمده است فایده
و حدیث عایشه رضی الله عنها گفت بود مرا آنحضرت را جامه پاره برای چیدن آب که میخورد آن آب بعد از وضو
اما ضعیف است و بعضی گفته اند که حدیث مسح بطرف ثوب نیز ضعیف است و بعضی گفته اند این هر دو حدیث
در جامع ترمذی مذکورند و وی نیز تضعیف کرده و گفته که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین باب چیزی صحبت
نرسیده است و گفته که قومی از اهل علم از صحابه و تابعین غیر بهم درین باب رخصت کرده اند و بعضی کرده اند
و بگذارد تا بخان خشک شود که موجب نورانیت و نقل میزان اعمال است در روایت کرده شده است و بقول
از سعید بن المسیب و در بعضی کتب ضعیف مذکور است که اگر قصد تنزه و تبرک نمود که است ندارد و در بعضی
از شروم شکات از آنرا نقل کرده که مستحب است ترک تشیف زیرا که آنحضرت نموده و اگر تشیف کند
نموده نمیشد بقول صحیح و نزد بعضی مکروه است و احادیثی که در آنکار وضو وارد شده چیزی از آن بصحت
بلکه محدثین حکم بوضع آن کرده اند آنچه صحیح شده است که در اول وضو بمسحه گفتی و منقولی از سلف این
است که بمسحه العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام و شیخ ابن الهمام شهادتین نزد غسل بر عضو از سجده
شمرده است و بعضی علما غسل اعضا و وضو را یکی از وضو اتم استحباب مکروه بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم

و تصحیح کرده اند جمعی از حفاظ که حدیث مسیح خفین تواتر ثابت شده است که شک و شبهه بدان راه نیست و بعضی
از علمای روایات از اسمی کرده و از شدت تأدیر گذشته اند و عشره مبشره و داخل ایشانند و سلف برآیند بدان که از امام
مالک بروایت نقل کنند که قایل نیست بدان را بی مقیم و روایات صحیح از وی صحیح اند بخوار مطلقاً و مشهور و مقبول و در
روایتی که بی جواز مطلقاً و ثانی مسافرانه مقیم را همین است مقتضای آنچه در پیوسته است و باین جزم کرده است
این صاحب و بعضی گفته اند که توفیق مالک در کمال حال اقامت در خلاصه نفس خودش است اما فتوی بر جواز
بدرست نقل آن منقول است از ابوالیوس صحابی و ظاهر امر آنست که ایشان در حال اقامت مسیح نمی کردند و
اخذ بجزیت می نمودند از جهت عدم حصول مشقت در خیال آنکه معتقد حجاز آن نبودند و الله اعلم و از امام جعفر
رحمة الله علیه روایت می کنند که فرمود حکم کردم مسیح خفین تا ندیم در روی آثار و اخبار مثل ضویر آنها و امام محمد
فرمود کسی و هفت نفر از صحابه روایت می کنند مسیح خفین از رسول صلی الله علیه و سلم در روایتی فرمود
چهل کس از صحابه حدیث کرده اند مرفوعاً و موقوفاً و اما آنکه بعضی قرائت جرارد و از جمله حمل بر اسم کرده اند
و قرائت نصب را به غسل خالی از ضعف نیست چه مسیح خفین میخا لم یعین بود با اتفاق و اما حسن بصری گفته
که حدیث کردند مرا هفتاد تن از صحابه که رسول خدا صلی الله علیه و سلم مسیح کرده بر خفین در دریا به لنگوید که خواب
در مسیح خفین مستفیض و مشهور است و هر که آنرا اعتقاد نکند قیدع باشد و کفری می گوید می ترسم کفر را
بر آنکه مسیح خفین را اعتقاد نکند و از امام ابو حنیفه نیز مثل این آمده و در عقاید اهل سنت و جماعت آمده که
و ثری المسیح علی الخفین و مسیح خفین را از علامات سنت و جماعت دانسته اند و در اخبار صحیح ثابت شده
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر و در حضر مسیح بر موزه کشیدی و مدت خف بکشتان و فرمود و مدت
سفرش تا نزد چنانکه روایت کرده است سلم از حدیث علی بن ابیطالب کرم الله وجهه لفظ حدیث نیست
جعل رسول الله صلی الله علیه و سلم المسیح علی الخفین ثلثة ایام و یا الیهبر مسافر و یا ولیة الیمیم و مسیح
موزه کشید یعنی بر پشت پای چنانکه در احادیث صحیح وارد شده و ابو داود و حسن خود از مرسل گفته
علی رضی الله عنه بطرق متعدد آورده که فرمود که اگر کار و بار دین را برای حکم عقل بودی یا بیان
اولی بودی مسیح از بالای آن و تحقیق دیدم من رسول خدا صلی الله علیه و سلم که مسیح کرد بر طایفه و صاحب
سفر السعادت گفته مسیح در اسفل موزه در حدیثی ضعیف وارد شده چنانکه از میغین شود در حدیث
ابی داود و ترمذی و ابن ابی عمیر آمده گفت رضوکن یندم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در غزوه تبوک
پس مسیح کرد اعلام و خف و اسفلش را و این حدیث صحیح نیست و در اکثر طرق حدیث مغیره مطلق واقع

شده که مسح علی الخفين بی ذکر اعدا اسفل و نزد ترندی در بعضی طرق و ابی داود و احمد علی ظاهر ماینر
 واقع شده و نزد امام احنیفه مسح بر ظاهر خف است و نزد سبام احمد نیز همین است و نزد امام شافعی
 و امام مالک بر ظاهر خف فرض است و بر این است دیگر بدانکه علما اختلاف کرده اند که مسح افضل است
 یا غسل قوی بر آنند که غسل افضل است زیرا که غسل غریت است و مسح بر خفست و اندک غریت افضل
 است از غسل بر خفست پس اگر بای از موزه بر آرد و بشوید افضل بود و بر آن ماجر گردد و نجا را جدا بدارد
 نیز همین است و جمعی میگویند که مسح افضل از برای اظهار سنت و رد اهل بدعت که ممکنه آنرا از خوارج و
 رد اخص و نزد اینجا که اگر بایا بکشوف باشند موزه پوشند و مسح کنند و سوابق است که مسح و غسل
 هر دو مشروع و برابرند و تنجید امام افضل ارجح از دیگران نیست و صاحب سفر السعادت گفته که آنحضرت
 را در مسح خفین غسل بر چنین تکلیفی نبود بلکه اگر در حالت قصد وضو بایا بکشوف بودی غسل کردی
 و برای مسح کردن موزه پوشیدی و اگر بایا در موزه بودی مسح کردی و موزه بپردن نکردی گفت حسن
 اقوال این است که موافق عادت نبوت صلی الله علیه و سلم و **وصل** در تیمم ثبات است بکتاب
 سنت و اجماع و از خصایص این است است و آنحضرت بر بر زمین نماز فرمودند که اگر در خواستگاه خاک
 خاک و خواهر یک تیمم کردی و فرق میان خاک و ریگ و غیر آن نکردی و شافعی مخصوص دارد تیمم را بچاک
 و بغیر آن درست ندارد و ابو یوسف گوید جز بر خاک و ریگ درست نبود و مذنب ابو حنیفه آنست که تیمم
 جایز است بر خاک و ریگ و سنگ و هر چه از جنس ارض است و مراد جنس ارض آن بود که آتش
 گداخته نشود و خاک تر گردد و بر سنگ صاف که اصلا گردی بروی ندارد نزد امام درست است و در حدیث
 ابی امامه ارض واقع شده و در حدیث حذیفه ترب و تراب تیمم نزد امام حاکم وضو دارد و یک تیمم چینه قان
 توان کرد چنانکه وضو و ظاهر کتاب و سنت موافق نیست و نزد شافعی تیمم اظهار ضرورت است بر آن
 دفع حج چنانکه طهارت صاحب عذر و صاحب سفر السعادت میگویند که در هیچ حدیث هیچ ناخن که
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای بر یک فرضه تیمم جدید کردی و ابتداء شریعت تیمم آنست که در بعضی غزوات
 عاتکه کرده بود آنحضرت مردم را بطلب آن گماشته و توقف نموده بود پس آنوقت نماز را در آنجا
 قوم آنی بود که بدان وضو سازند پس شعی کرد ابو بکر رضی الله عنه رجالت که حسرت کرد و
 نگاه داشتی تو رسول خدا را صلی الله علیه و سلم و مسلمانان را بغیر آب پس نازل شدایت تیمم گفت
 سید رحیم رحیم است بر مسلمانان برکت شما ای ابی بکر رحمت کند ترا خدا تعالی ای عاتکه تیمم ترا در وضو

و در حدیث
 ابی امامه

شماره قمری اگر چه بظاهر کرده پندارند که اگر داند خدا بختی در وی فرجی و کشای هر مسلمان را و بعد از آن
 آن عقد را در زیر بار یافته و حکمت الهی اقتضای آن کرد که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیز پوشیده و در کیفیت ترجمه
 است که تمیم در ضربت یعنی دو بار دست زدنت بر زمین یکبار بر آرو و دو دم بر او دست تا مرقعین این
 مذمت نام ابو صفیه و مالک و شافعی و مختار بعضی اصحاب نام احمد است و قول علی رضی الله عنہ و حسن بصری
 و شعبی و سالم بن عبد الله بن عمر و صفیان ثوری و بعضی بر آنند که تمیم یکبار دست زدنت بر زمین و بر روی
 و بر دو کف دست مالیدن و در بعضی روایات تقدیم ذکر و بعد بر کفیه بود و در بعضی عکس و بعضی تقدیم کفیه بود
 ششم و اندیست شهور از امام احمد قول قیرم امام شافعی و محفوظ و مختار از مذمت و اولست و منقول از کحول و او را
 و اسحاق و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و منقول از مالک اصحاب حدیث بجا اند از ترجمه مذمت ثانی و ششم این
 در صحیح بخاری ترجمه احادیث این مذمت می نماید و بعضی از ایشان احادیث مذمت اول تضعیف می نمایند و حق نیست
 که حدیث التیم ضربتان ضربه للوجه و ضربه للذراعین الی المرفیقین صحیح است و کلام در مقام بسیار است
 سفر السعادت ذکر کرده شده است و بالجملة احتیاط در مذمت اول است و **وصل** در غسل آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 غسل بقیع شستن و بزمین و کون سین سم و غسل با لکسر شوی چون گل خطی و مانند آن و غسل با غسل
 آوردن غمول بقیع آب غسل مختل که لک و جا غسل مختل بکسرین جای مرده شستن غساله بالغم
 آب است در وی شسته یعنی مستعمل غسل مختل شسته این معانی لغوی این لفظ اند و حقیقت آن غسل
 در شرح غسل جمیع اعضای و اجزای آب بر آن و اختلاف کرده اند در وجوب و لک یعنی مالیدن دست نزد
 اکثر علماء واجبیت و مذمت مایه زمین است و نقل کرده شده است از مالک و مزی که از اصحاب شافعیست و وجوب
 آن و اجتماع کرده اند بر عدم وجوب غسل مایه و جماع اما وضو مستحب است و نزد امام ابو یوسف مستحبیت
 و ظاهر وجوب داشته اند از جهت حدیث اذا اتی احدکم المزمع الا ان یؤدی عینیه و یتوضأ و یغسل وجهه و یتوضأ و یغسل
 و بعضی حمل کرده اند آنرا بر وضو یعنی لغوی گفته که مراد غسل فرست و آنحضرت صلی الله علیه و سلم کما جاز
 می کرد بر زنان خود و غسل واحد و گاهی می کرد جدا جدا و فرمودند از کی و الطیب الطهر و رعایت رخصه آنرا
 چون جنب می بود آنحضرت می خواست که خواب رود و وضو میکرد و وضو نماز و خواب برت رواه البخاری
 و حضرت یحیی فرمودند که این طهارت نوم است و کسی که جنب باشد و خواب رود وضو سازد
 طهارت خواب رفته باشد انتمی و بعضی تمیز جای وضو داشته اند و حدیثی نیز از عایشه روایت کرده اند
 و الله اعلم و ابتدای کرد و صلوات الله علیه و سلم وضو پیش از غسل و در سج کردن سر درین وضو روایت آمده اند

و صل
 در بیان غسل
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم

و در بیان وضو
 و در بیان طهارت

و افضل آنست که وضو مکمل کند چنانچه در غیر حالت غسل می کرد و نزد مکیه مسح نکند در وضو غسل و غسل براس
 کافیهست و در حدیث قدیم غسل بر طبع تاخیر آن نیز در روایت آمده اکثر آنست که تاخیر میکرد و در بعضی روایات
 آمده که تقدیم میکرد گفته اند تاخیر در صورتی بود که مکان غسل تسخیرت نبودی و تقدیر بر تقدیر صفات و عادات
 شریف آن بود که بعد از وضو می زد و از انکشاف از آب و تحلیل میکرد آن بجهای موی بر پس از آن میرخت سه غوطه
 آب بر دست پس از آن میرخت آب بر تمام بدن و ملازمی موی سر است چنانچه از حدیث نیز معلوم می شود و
 بعضی موی لجه نیز زاده نموده اند یا بجهت آنکه اصولی الشرح مطلق واقع شده است یا بقیاس بحیه براس بعضی گفته اند
 که تحلیل شرعیه است مگر آنکه تکلیف باشد بخیری که مانع آید از وصول آب با وصول شعر و وضو کردن بعد از غسل خبری
 نیست خلاف سنت است و کاتب حروف گاهی بجهت احتمال لمس ذکر در غسل اعتقاد رعایت مذمتی فنی
 احتیاط وضو میکند و اگر این احتمال نباشد حاجت نیست و در پاک کردن اعضا بخبر و اختلاف است و در حدیث
 میمونه آمده است که وی رضی الله عنهما بعد از غسل آنحضرت را جاریه داد که بدان بچینه آب از اعضا بس بگرفت حضرت
 جاریه را و از بخال لازم نمی آید که است نشسته شاید که عدم اخذ بجهت دیگر باشد که متعلق بجاریه باشد که از حر بود یا چرکین
 بود یا تواضع کرد بعضی گفته اند مکره است در صیغه و مباحست در شست و افشاندن آب بدست مکرهست
 و تمام این بحث در باب وضو گذشت فرع دوم در نماز آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدانکه نماز افضل از شریف
 و اتم و اکمل عبادات است و نیز صلی الله علیه و سلم فرمود جعلت قره عینی فی الصلوة شادی و سرت و چشم را
 و خوشدلی که آنحضرت صلعم در نماز داشتی و ذوق و شهودی که در نوبت یافتی در عبادت و هیچ وقت
 نیافتی و قره العین کنایه از ترحم و مسرور یافت مقصود و توفیق است شوق از قره نفع قاف بمعنی
 قسرا و خبات چه دیده بخواره محبوس بر آید و آرام گردد و بجای دیگر نگردد و در حالت مسرور و خوشحال گان
 و بر جا بود و بنظر غیر محبوس پریشان و بهر جاب نگران و در حال حزن و خوف گردان و لرزان باشد
 تدوای عینهم کالذی یفشی علی من الموت دلیل آنست یا مشتی از قره بضم قاف بمعنی سرور است و سرور
 چشم لذت دی در مشاهده محبوب بود و دیگری در سوزش در دیدن اعدا و اولیاء و لذت را قره العین فرموده اند گفته اند
 که الصلوة معراج المؤمن مراد بمؤمن ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه و سلم و مؤمن را نیز بطین جمعیت
 او بر قدر ایمان بهره از این مقام حاصل است و در شریعت التیات اشارتی و دلالتی به حصول
 این مقام واقع است و در نماز ظاهر و باطن و قلب و جوارح همه بدرگاه قرب و غرت حق سبحانه و تعالی
 مشغول اند و در هر مکانی جمیع کرده است و مصلیان را در هر رکعت آنچه متفرق ساخته است بر تمام

بعضی موی لجه نیز زاده نموده اند یا بجهت آنکه اصولی الشرح مطلق واقع شده است یا بقیاس بحیه براس بعضی گفته اند

بعضی موی لجه نیز زاده نموده اند یا بجهت آنکه اصولی الشرح مطلق واقع شده است یا بقیاس بحیه براس بعضی گفته اند

ملائکه چه مردیست که حق تعالی را فرستگانند که همیشه در رکوع اند و از آنجا که پدید آمده است ایشان را
 بر غیر انداز رکوع تا روز قیامت بکماله و بچنان سجود و قیام و قرائت و توفیق و جمع گشته است در نماز از عباد
 و عبادات این چنین نیست در غیر آن اظهارت و محبت و استقبال و استقبال و بکلیت و قرائت
 و قیام و رکوع و سجود و تسبیح و دعا و توبه و حضور و خضوع و خشوع که هر یک از این عبادت تنها و
 جمعیت و باین جمعیت نماز شبانه و از حقیقت محمدیه است صلی الله علیه و سلم که جامع جمیع شیوانات و نماز و
 و کمالات است و باین عبادت و نماز شبانه و قرائت قرآن العزیز حضرت محمد صلی الله علیه و سلم و فرمود در بخت تبارک تعالی
 و تقدس مجیب بحیث خود را حق ما و حق ایک من الکتاب اتم الصلوة و فرمود و اما انک بالصلوة و صبر علیها
 و در قولی و صبر علیها اشارت است بآنکه در نماز تکلیف است نفس شری را که شاق است
 باین زیر که می آید در اوقات لذات و شهوات و اشتغال بندگان پس طلب میکند حق تعالی از ایشان بیرون
 آمدن از آن همه و قیام در حضرت وی و فراغ از ماسوی و تعالی و لهذا فرمود و استعینوا بالصبر بالصلوة
 و اگر اندین صبر و صلوة را مقرب اشارت است بآنکه صلوة محتاج است با انواع صبر صبر است ببلای و مرقت
 اوقات و صبر بر قیام و واجبات و سنونات و آداب صبر منع قلوب در وی از غفلات و التفاتات
 و از پیغمبر فرمود و انما لکبره الا علی النجاسین الذین و فریضه نماز در شب معراج است که نخست بجاه حکم
 شده بود بعد از آن از پیغامچ آمد و فرمان شد که این پنج در حکم بجاه است که تبدیل نمی یابد قول نزد من
 در همین اوقات صلوة خمسه تعیین اوقات صلوة بعد از رجوع انس و راست از معراج درو سب از محمد
 بن اسحاق آورده است که چون صلح کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از شبی که اسیر کرده شده اند
 او را جبرئیل علیه السلام و تعلیم کرد اوقات را و بعضی گمان برده اند که بعد از هجرت است و بعضی گفته اند که
 پیش از هجرت است باین جبرئیل بعد از وی باین انحضرت بر بر تقدیر آمد جبرئیل وقت ظهر و روزیای
 پس آمد کرد انحضرت که نذر کرده شده با الصلوة جامع ترین جمیع شد بندگان و امامت کرد جبرئیل در وقت
 در اول وقت پس گذارد ظهر را و وقتی که زوال پذیرفت آفتاب پس از آن امامت کرد و گذارد عصر را و وقتی
 که سایه شخصی سوس می شد و گذارد مغرب را و وقتی که غروب کرد آفتاب و گذارد عشاء را هنگامیکه غروب
 کرد و شفق و گذارد صبح را و در تنگ شکافت فجر و در روز دوم باز آمد و امامت کرد و گذارد ظهر را و در وقت
 بلوغ ظل شمس مثل او را و گذارد عصر را و در وقت بلوغ ظل شمس را و گذارد مغرب را و در وقت
 غروب آفتاب اینها هر روز یک وقت گذارد و گذارد عشاء را تا ثلث لیل یا نصف لیل شک و اطمینان

در این اوقات
 صلوة خمس

سخار
بکسر و کشش در آن
نماز صحیح است

گذازد و نماز را در وقتیکه کند در وقت اسفار بعد از آن گفت جبرئیل یا محمد وقت این است
که پیش از تو بگذرد و وقت نماز باین اید و وقت است پوشیده نماند که در فضیلت تعجیل صلوٰه و مبادرت
بدان نزد آمدن وقت و عدم تکامل در آن تاخیر تا آخر وقت سخن نیست اما این در غیر آن نماز خواهد بود
که تاخیر در آن محبت است چنانکه اسفار بخروار و ظاهر و تاخیر غایت و تاخیر برای تکمیل نماز و تیمم و ایستادن
و شافیه نماز گذاردن در اول وقت علی الاطلاق در تمام نماز را در اول نقطه چنانکه تعارف است میان
ایشان افضل می دارند و سنت می شمارند بر تمیز و تفصیل که واجب است رعایت آن کردن و ابرار و ظهیر
صیفت که در احادیث امر بر این واقع شده و تاکید و مبالغه در آن رفته و نزد ایشان رخصت است و بعضی
از ایشان ابرار را حمل بر زوال گفته و این تاویل در رعایت بعد است و زوال خود اول وقت است نعم توفیق
ظهر سلوٰه ظل مثل شخص احوط است چنانکه مذکور است اما این است و نزد بعضی مفتی بزرگواران است اما بویژه
نیز همین است و عصر را ایشان در وقتی گذارند که ربع نهایی باقی ماند و همچنین محل کنند اسفار را بر طلوع خورشید و این
نیز منقولیت ندارد و مثل آنچه گفته شد در ابرار و ظهیر و مبالغه در تاخیر غایت بخبری وارد است که صلا
قابل تعجیل نیست اما صلوٰه مغرب تعجیل در آن در اول وقت متفق علیه است که چنانکه اختلاف در آن است
و نماز عصر را تا وقتیکه آفتاب بلند و روشن تابان باشد باید گذارند آنکه در ربع نهایی که سایه باشد باشد
و آن احادیث که تمسک کردند بدان برین سبب خود دلالت ندارند بر آن یکی آنکه نماز عصر میگذارد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و بعد از نماز گذاردن میرفت شخصی از مدینه به سوی رخت و جای باش خود که در مدینه
ابو انی مدینه داشت و هنوز آفتاب زنده بود کفایت است از گرمی و صفار لون می از تغییر و زردی
و میگویند که این در وقت رسیدن سایه باشد نمی باشد و این سخن محل بحث است و در حدیث
دیگر نیز نزد یک مضمون این حدیث آمده که میگذارد آنحضرت عصر را آفتاب بلند و روشن بود میرفت
رونده بجانب عوالی مدینه و هنوز آفتاب بلند بود یعنی بالا رفته بود و غروب نکرده بود فاقم و بعضی
عوالی مدینه بر مسافت چهار میل یا مانند آنست در حدیث مبالغه بقدری پیشتر از حدیث سابق
بکار رفته است اما معلوم نشد که کدام جانب از عوالی میرفت بجایی که چهار میل است یا کمتر از آن و عوالی
میرفت پایباده و تیز میرفت یا آهسته و رنده قوی بود یا ضعیف بر سر تقدیر سه چهار میل در حدیث
کثیری بی تکلیف می توان رفت نه چنانکه مذکور است که در ربع نهایی میگذارد و سایه باشد می باشد
او در حدیث دیگر آمده که میگذاردیم عصر را با رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بعد از نماز بخورده می شد شتر و ده باره

می شد و بخت می شد و بخودم گوشت گذاشته شده پیش از غروب بقیاب نیخندیت نومی از تعجب مهموم می شود و از عجب
 نه بسیار است و شاید که در بعضی احوال بحیث تعلیم و تفریح کرده باشد دلالت آن بر دوام و استمرار مسلم نیست از
 جهت وقوع آن در بعضی مواضع که اصلا دوام و استمرار صورت ندارد و تحقیق حیثیت شیخ کمال الدین بن الکلم
 رحمة الله علیه که اگر نماز عصر را پیش از تغیر آفتاب بگذرانند ممکن است در بایاتی از وقت تا غروب آن شب این عمل و
 کیکه مشاهده کند از طباطبائی مابعد و کابریطج بار و خود در سفر ماست بعد از این سخن را یعنی جماعه کثیر باشند
 که چندی بخور کنند و پاره کنند و جمع دیگر تهیه اسباب طعم آتش کردن و جز آن اتهام نمایند و هر کس یک کار
 بر خود می کرد و شایسته یک شستر و گداز حق آن چه مقدار کار است که در نیمه از وقت از دست نیاید و
 تنگ بقول صحیحانه و سار عوالی مغفود من یکم جوابش آنست که مسارعیت بر وجهی باید که موافق حق باشد
 و در جای که تاخیر در آن مستحب نباشد چنانکه ایراد طهر صلیف و اسفار فرج و تاخیر عشا که در احادیث صحیح آمده و
 سالفه در آن وارد شده است و علماء مذہب مامی گویند که در تاخیر عصر تاخیر فوافلت از جهت کرامت تعقل بعد
 از عصر و تکثیر فوافل افضل است از یوم و اول وقت که اقال الفغانی فی المطمین و بالجملة افضل در مذہب تاخیر
 عصر است تا عدم تغیر آفتاب که بلند و روشن تابان باشد چنانکه گفته شد حدیث ابن مسعود دلالت دارد
 بر آن که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم میگردارد نماز عصر را در حال اگر آفتاب سفید و پاک بود و قصد کرد
 رضی الله عنه بیان تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس در حدیث جابر آمده که میگردارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نماز عصر را در حال اگر آفتاب زنده است بی ذکر رجوع بر جل و اشغال آن پس معلوم شد که آن تعین اگر بود در
 بعضی اوقات بود و شیخ ابن الهمام احادیث در تاخیر عصر آورده و گفته تزدن تعارض نیست در میان این حدیث
 و آنچه راایت کرده شده است از تعین چنانکه معلوم شد و گفته که عصر را بجهت آن عصر گفته که اعتسار کرده می شود
 یعنی فشرده می شود در وی وقت و از امام احمد حنبل آورده که فرمود افضل در عصر در غیر روز تحلیت و یکی از
 تاخیر حدیثی است که بخاری در صحیح خود آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم باصحاب که حال در پیش شما
 نسبت بحال و مثل کانی که پیش از شما بوده اند از یهود و نصاری مثل مردیست که سیر گرفتگی دریم
 اجرت ساخت که از باد و تاپشیش کار کند دوم را نیز یک دریم از پیشین تا نماز دیگر سیوم را دو دریم از نماز
 دیگر تا شام چون وقت دانه آجوره شد و او هر یک را آنچه قرار داده بود پس گفتند آن دو اجیر کار باطل
 پیشین را از پیشین یاد دیگر کار کردند چه شد علی بیشتر و اجرت کمتر و آن اجیر دیگر علی کمتر و اجرت
 بیشتر گفت من آنچه نفهم و قرار کردم بشما ادا نمودم باقی فضل نیست بلکه انوار بر شما اجرت پس از

اول مثال یهود است که مدت اعمار ایشان از مردان تر بود و علمای ایشان بیشتر و ثانی مثال نصاری و ثالث مثال
 حال شما که عمرهای شما کوتاه تر و علمای شما کم تر و اینجا معلوم شد که زمان فاضل میان ما و ایشان را دیگر بیشتر از زمان
 میان دیگر و شام است و از آیات قرآنی مثل نسیم بجز ایک قبل طلوع الشمس و قبل غروب و بعد از یک بکرة و اصله
 که اشارت بوقت نماز فجر و عصر داشته اند استیاسی بمقصود می توان یافت و کلام در مقام اوقات صلوات
 و تحویل و تاجخیزان در شرحین شکات زیاده برین واقع شده است و درین کتاب بر همین قدر اقتصار کرده شد
 و امید اعلم متنبیه سابقه در حدیث امامت جبرئیل علیه السلام گذشت که خدا در دادن بصلوة جامه و این چنین از ایشان
 اذان در مدینه بود در سنه اولی از هجرت و بعضی میگویند در سنه ثانی و مشهور است که مسلمانان مشاورت کردند
 در تعیین وقتی که فرام آیند در وی برای نماز پس بعضی گفتند که ناقوس باید زده و چنانکه نصاری برای نماز میزنند و بعضی
 گفتند مثل قرن یهود و بعضی گفتند آتشی باید سوخت در جایی بلند و ناخوش داشتند این تیار پس عبد بن زید
 عبد رب که او را صاحب الاذان گویند در خواب دید که مردی از آسمان فرود می آمد و در دست وی ناقوس است
 عبد بن زید گفت ای بنده خدا میفرموشی این ناقوس را گفت چه کار میکنی تو باین ناقوس گفت میخواهم مردم را
 بزدنی بماند گفت من ترا چیزی بیاورم بهتر از این پس گفت اندک اندک بزرگتر تا آخر اذان بر کیفیت مخصوص و
 همچنین قامت پس چون صبح کرد عرض کرد این خواب را را آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود انبیا و ائمه حق ایشان را
 برو و اتفاقا کن بر بلال رضی الله عنه که آواز وی بلند تر و نرم تر و شیرین تر است و چون شنیدند عرذان بلال
 را و دیده آمد چنانکه میکشیدند رای خود را و گفت یا رسول الله دیدم من نیز مانند آنچه نموده شد عبد بن زید
 فرمود آنحضرت علیه السلام پس اگر اینچنین است مر خدا راست محمد بر تو افتی این دو رویت یا ربیت تو کار
 پیش حق ملام و ناطق بصدق و دانی و بعضی آورده اند که او یکصدیق نیز دید و امام غزالی در وسط
 گفته ده صحابی و بعضی گفته اند چهارده صحابی دیدند که هفت اذان انصار بودند و بعضی روایات آمده که چون
 عمر رضی الله عنه بخدمت آمد تا خبر کند آنحضرت فرمود قد سبق بک الوحي و در خبر است از امیر المومنین علیه
 رضی الله عنه که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعراج رفت و سوار برده عزت رسید که محل خاص کربای
 حق بود فرشته از اینجا برآمد پس آنحضرت از جبرئیل علیه السلام پرسید که این فرشته کیست جبرئیل گفت
 بخدی که ترا حق فرستاد من نزدیکتر خاتم بعد گاه عزت ندیدم من این فرشته را از آن باز کردی که آمده است
 جز برین باعث پس گفت آن فرشته اندک اندک بزرگتر از پس برده جلال او از آنکه که راست گفت بنده من
 انا که پس ذکر کرد باقی کلمات اذان را و محقق است که آنحضرت در شب معراج کلمات اذان را شنیدند

این - را در اذان برای نماز بدو آنحضرت در بن اذان ناز می رود تا بهینه آمد و درین باب
 کرد و بعضی اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس حی آمد که آن کلمات را که بر آسمان شنیده بود بر زمین سنت او
 باشد و الله اعلم و اختلاف است علماء که آنحضرت به نفس شریف خود اذان گفته است یا نه در حدیث آمده است
 که حضرت روزی در سفر می بود و وی و صحابه همه سوار و بالا باران بود و میان گل و محال فرود آمدن بخت
 بود تنگ پس آنحضرت اذان گفت و همه بر رکاب نماز کردند و بعضی گفته اند که مراد با اذان گفتن اینجا امر کردن است
 بر طریق مجاز و در روایت احمد و دارقطنی تصریح نیز آمده که امر کرد آنحضرت با اذان و در این ایام ابو یوسف نقل
 کرد گفت در این ایام ابو حنیفه که اذان گفت در مغرب نشست بعد از وی و در نهایت شمس الایم شمس نقل
 است که گفت بعد از نقل قول ابی یوسف درین شارت است که امام ابو حنیفه مباشرت می کرد اذان و
 اقامت را به نفس خود و ظاهر از کلام سخاقتی آنست که امامت نیز خود می کرد و حسن آنست که مؤذن
 و امام در صلوة بخلاف آنچه متاخرین گویند که حسن آنست که تفویض کند امام اذان و اقامت را به غیر خود زیرا
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم مباشرت نمی کرد بنفس نفیس خود اذان و اقامت با امامت و شمس الایم گفت
 است در حق آنحضرت صلی الله علیه و سلم اما در حق ما اذان امام بنفس خود اولی است زیرا که مؤذن می خواند
 بخدا پس کسیکه باشد در جوار اعلی اولی باشد با اذان گفتن و گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز در بعضی جا
 اذان گفته چنانکه روایت کرده است عقبه بن عامر گفت بدوم من آنحضرت در سفری چون وقت نماز
 گفت و اقامت کرد و بگذارد نماز ظهر این کلام نهایی است پوشیده نماند که ستم آنحضرت صلی الله علیه و
 است که معلوم است و قول می مراد اذان و اقامت را یکبار در سفری که میگویند نیز مایل است و ظاهر آنست
 وقوع آن از امام ابی حنیفه و ایم بود و آنچه منقوست همین نماز مغرب است که اجماعا واقع شده و در
 آمده است که امام ابو حنیفه گاهی امام ابی یوسف را امام می ساخته این کرد اینجا خواهد بود و چه صورت
 که این امام اجل همیشه باینکه شرف خلافت ستم ستم رسول خدا صلی الله علیه و سلم عمل می کرده باشد
 که حسب بنای کرده ضعیف است چه برین تقدیر ایستی همیشه عادت رسول صلی الله علیه
 ای است و مستحق بود و همان نعم در اصل جواب جمیع این اقامت نمی نیست اگر چه بعضی
 امام و قوم نزدی علی الصلوة و شروع در نیت نزد اقامت الصلوة فوت می شود و لهذا اختلاف کرده اند
 بعضی که هست و نزد بعضی خلاف اولی و بعضی گفته اند سبب است و تصحیح کرده است این قول
 و سبب دیگر از آن و بعضی رسیده است از

میگویند که از آن فیض الهی و اگر قصه از آن گفتن آنحضرت که مذکور است بصحت رسد ثابت شود و چون بیان آن و
 اقامت یکبار است اگر از نام محمول بر بیان جوایز نماند و گفته اند که از شارح فعل مکرره برای بیان اصل جواز جایز است
 و علم اصل در اقصای آنحضرت نماز را در احادیث آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز می نهد
 فرمودی الله اکبر پیش از تکبیر نیت بزبان و فقط مروی نیست و محدثان میگویند که نیت بزبان خواندن غیرست
 است و مکرر است و مکرر است از آنحضرت و نه هیچ یکی از اصحابی صلی الله علیه و سلم و در مواهب این ائمه
 نقل کرده گفت این بدعتی است که روایت نکرده است از آنحضرت هیچ یکی با سند صحیح و نه ضعیف و نه مسند
 و نه مرسل و نه در هیچ یکی از اصحاب و استحباب کرده است و این یکی از تابعین نه از اربعه ائمه است و فقها اختلاف
 دارند در تلفظ نیت بعضی بر آنند که بدعت است زیرا که منقول نیست فعل آن بعضی می گویند مستحب است زیرا
 آن عین است بر استحضار نیت قلبی موجب است بیان عبادت سانی و قلبی و از قواعد شرع و ضرورت عقل
 معلوم شده است که اگر در زبان جمع شود تمام و اکل بود و این سخن در مقابل نیت و قیاس بر تلبیه تسبیحات رکوع و
 سجود فاسد است و قیاس در مقابل نفس است که لا ینحی و باینکه برود دست برداشتی در اکثر احادیث چنین
 واقع شده و نه باینکه یوسف و محتاج جماع از فقهای حنفیه مثل طحاوی و قاضیان این است و گویند
 که رفع سنته تکبیر است پس مقارن باشد و او را در بعضی احادیث تاخیر تکبیر از رفع یدین نیز آمده و نه باین
 امام ابی حنیفه و امام محمد حرمان این است و عامه شیخ برین اند و در بیان این را اربع گفته و میگویند که در رفع
 یدین نفی کبریا است از غیر حق جل جلاله و در تکبیر اثبات کبریا را و اسبانه و نفی بر اثبات مقدم بود چنانکه
 در لایزال الله و در شرح ابن المام در اینجا قول ثالث نیز نقل کرده و آن تقدیر تمکیر است بر رفع و جدی
 از سبقتی در سنن کبری از انس نیز موافق این آورده پس مجموع سه قول باشد و جایز است که هر یک آن فعل
 آنحضرت باشد در احیان متعدده و الله اعلم و دستها در برداشتن اکثر کتب مشاهیر بر این شدی و گاهی تأکید و
 اول مذہب ابو حنیفه است و مروی است از احمد بن حنبل و مسکنان این بحدیث و ابی بن حجاز است
 که مسلم و ابو داود روایت کرده اند و ثانی مذہب شافعی و مالک و احمد نیز روایت است و آن نیز در احادیث
 واقع شده و در حدیث ابی حمید ساعدی که در میان جماعه از صحابه گفته که من حافظ ترین تمام نماز آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم آمده این نیز تواند که در اوقات فعل آنحضرت بوده باشد بعد از آن دست راست
 بر دست چپ نهادی زیر سینه بالای ناف نزو شافعی و زینباف نزد امام ابو حنیفه و بعض اصحاب
 که از آن مواهب و در بیان مذہب شافعی بالای سینه گفته و نه بر سینه امام احمد و نفی سینه گفته و نه بر سینه

صحت
نسخه
در این
مورد

در سنن
ابن حنبل

در سنن
ابن ماجه

و نیز سجده واجب است

بعد از دعای استفتاح است

و می بخیر است که بر سینه نهاد یا بر زانو ترمیمی گفته که امر درین باب و است ترمیم را یعنی بر چه گفته جایز است
 بعد از این بخواند دعا استقلال اللهم و بجز که الحمد و اودیه استفتاح بسیار است انی و جهت وجهی ملائک فطر
 السموات و الارض و الزمان و شافیة انزل کلام و بعضاً در نماز فرض و فصل می بخوانند و ترمیم حقیقه آنها مخصوص نماز
 و صلوة نیست و در فرض غیر از سجده اللهم نیست و ترمیم را یوسف و توبه هر دو آمده و مراد به شایسته است
 اللهم است و توبه انی و جهت وجهی است و مختار طحاوی نیز همین است و لیکن گفته است که مصلحت مختار است که
 توبه بعد از شایسته یا پیش از آن دین نیز روایت از ابی یوسف و مشهور تا توبه است از شایسته و آنکه
 بعضی مردم پیش شروع در نماز نیست انی و جهت خواندن موافق سنت نیست و در اسناد سجده اللهم سختی است
 و طبعی گفته که این حدیث حسن مشهور است و مختار است در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده و اخذ کرده
 بدان عبداللہ بن مسعود و غیره و از مجتهدین صحابه و رفته اند بسیاری از علماء تابعین و غیر ایشان و احتیاط
 کرده است و ابو حنیفه و غیر وی از علماء و چگونه نسبت کرده شود این حدیث را بطعن و ضعف و اجله
 علماء حدیث بدان رفته مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راہویہ و غیرهم و بحقیقه طعن که ترمیمی
 کرده در اسناد است که خود آورده نه در جمیع مایه وی و چگونه باشد که اعلام این حدیث را آورده و احتیاط
 بدان کرده اند و بعد از دعای استفتاح استعاذه می کردند و می گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
 و استعاذه پیش از قرائة قرآن سنون است چه در نماز و چه در غیر نماز ترمیم علامه سلف از ثوری و عطاء و جوب
 آن نیز آمده است بجهت ظاهر که فرمود و اذ اقراوات القرآن فاستعذ بالله و اختلاف است هم میان
 فقها هم میان قرائه افضل اعوذ بالله است یا استعذ بالله و در بعضی از شرح شاطبیه از جبرین مسلم روایت
 آورده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اینچنین میخواند و میفرمود همچنین خوانند ما جبرئیل در حدیث این
 سعه نیز لفظ اعوذ بالله آمده که انی شرح ابن الہمام و در ہایہ میگوید اولی آنست که استعذ گوید تا موافق
 افتد بلفظ قرآن بعد از استعاذه می گفت بسم الله الرحمن الرحیم و خواندن تسبیح در اول صلوة بحکم علیہ
 است اگر چه ترمیم ام ابی حنیفه بزوئیت نه از فاتحه و نه ازیم سوره و لیکن در اول صلوة فقط بخواند پس
 و می فتاح صلوة است ترمیمی مثل ترمیم در روایتی در اول برکت و این قول صاحبیه است
 زیرا که تسبیح را فاتح قرائت و برکت مستقل است در قرائت و از جهت احتیاط با اعتبار اختلاف
 علماء در بیان دی جز فاتحه نه در میان فاتحه و سوره مگر ترمیم محمد در صورت مخافت و در آنکه خواندن
 بسم الله الرحمن الرحیم متفق علیہ است و لیکن اختلاف در وجه و اسرار آن و از آنجا که قائلند بترسیم

ابو حنیفه و ثوری و احمد است و در وی است از عمر و علی و ابن مسعود و عثمان بن یاسر و عبد الله بن ابی بن مره و موسی
 فرانس که گفته اند که از پدرم خلف بن عمر خدا صلی الله علیه و سلم و خلف ابی بکر و عمر و عثمان و نیز پدرم از ایشان که جبرئیل
 بسم الله الرحمن الرحیم را آورده احمد و انس بن مالک و ابن جریر و الدارقطنی و در جامع الاصول حدیث انس را در باب ترک
 جبرئیل از کتب سنده روایت کرده و در اقطبی گفته که صحیح نشد این خبر خدا صلی الله علیه و سلم اما از بعضی صحابه روایت
 آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام احمد تمضیص کرده است که بعضی ایمن که در مدینه جبرئیل میگردید و بیکت بایستی سینه بود اما
 بعضی از شرح حدیث گفته اند که آنچنین مروی است از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از جبرئیل برای تعلیم بود و آنکه در نماز
 ظهر احیاناً در بعضی سوره جبرئیل میگردید تا بعد از آنکه کفان سوره بخواند و طیلان لا اله الا الله که قیل و حسب سفر السعاده میگوید که آنحضرت
 در بعضی اوقات بسم الله میگفت و در بعضی اوقات انتهای کرد و ترندی در جامع خود در باب عقد کرده اول ترک
 جبرئیل بسم الله الرحمن الرحیم گفت بر دست عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم که ابوبکر و عمر و عثمان
 و علی از ایشان اند و غیر ایشان و انهایی که بعد از ایشان اند از تابعین و باین قابل است سفیان ثوری و عبد الله
 بن المبارک و احمد و سخی و میگویند که جبرئیل مصلی بسم الله الرحمن الرحیم و میگوید آنرا در نفس خود آهسته و باب
 خانی در جبرئیل بسم الله الرحمن الرحیم آورده و در وی حدیثی آورد از ابن عباس گفت جبرئیل در وی خدا
 صلی الله علیه و سلم بسم الله الرحمن الرحیم گفت ترندی اسناد این حدیث قوی نیست و قایلند بدان چندی از صحابه
 که ابوبکر و عمر و ابن ابی بن مره و بعضی از تابعین نیز بر آنند و مذنب شافعی نیست انتی و حاکم گفته که حدیث ابن
 عباس صحیح است بی علت حاکم تصحیح آن کرده و حدیث ابی بریره که در جبر آورده نیز صحیح است و گفته اند که این دو حدیث
 اصل حدیث است و جبر و شیخ ابن الهیثم از ابن عبد البر آورده که گفت مذنب سجی دشمنی و اوزاعی و قتاده و عمر بن
 عبد العزيز و عیسی و زهری و مجاهد و حماد و ابی عبید نیز ترک جبر است و بعضی از حفاظ گفته اند که هیچ حدیث صحیح
 نیست در جبر که اگر در اسناد او مقال است نزد اهل حدیث و لهذا اعراض کرده اند از باب ساینده مشهوره و حدیث
 آنکه در آنرا تنها چیزی با وجود اشکال کتب ایشان بر احادیث ضعیفه و این ترک گفته که رسیده است باز در اقطبی
 که گفته صحیح نشد است این خبر خدا صلی الله علیه و سلم در جبر تسبیح حدیثی و با جملة احادیث آورده درین باب اگر در اضم
 و اجماع چنانکه مذنب امام ابو حنیفه است پس آنچه مشهور شده است در بعضی مردم که جبر ارجح است و مذنب
 امیر المؤمنین علی رضی الله عنه جبر و مذنب است و خود معلوم شد که مذنب ایشان و مذنب خلفا
 ثلث ترک جبر است بعد از آن فاتحه بخواند و آخر فاتحه آمین میگوید در نماز جبری جبر و در سری نخفه و مقتدایان
 نیز بر آنقت آمین گفتندی و در جبر تابعین در نماز جبری احادیث واقعه شده و مذنب شافعی و احمد و سخی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

نیز آمده است سبعوی سوره منافقین نیز ذکر کرده و باجماع انحضرت صلی الله علیه وسلم بر چند خوستی خواندن آن سوره
طویل یا قصیر در نماز که باشد بخواند بحکم و حکم که در وقت دست دادی که اجاز فی حدیث ابن عمر رضی
الله عنهما و آنچه مشهور در مسوأل است و اکثر آنکه بر آنکه در پنج و شش از طوال مفصل بخواند و در عصر و شام
از او ساطع در مغرب از قصار غالب احوال حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم هم برین پنج بود و اخبار و آثار
درین باب بسیار است و در بر این میگویی که اصل درین باب کتاب امیر المومنین ع است بجا بی هو
اشعری رضی الله عنهما و لابد آنکه بنویسد بر موافق سنت نباشد و آنچه از روایات بر خلاف آن مذکور شد صحیح است
و لیکن حکم غالب راست و الله اعلم و انحضرت صلی الله علیه وسلم چون از قرأت فارغ شدی تکیه کن
و بر کوع رفتی و این تکیه در حالت قیام است یا در حال انحراف اکثر را تکیه در حالت انحراف گوید چنانکه
در باریه از جامع صغیر نقل کرده که تکیه مع الانحراف و همچنین چون سر بر میداشت از کوع و در حدیث آمده است
که آن تکیه سه کل خفض و رفع تکیه میگفت انحضرت در نماز بر بار که سر فرو می آورد و بر میداشت و این تکیه
بارع یدین است نزد شافعی و احمد و غیر ایشان و نزد بانی رفع و این اختلاف عجمی است میان حنفیه و غیر
و شافعی و محقق حدیث رفع مبالغه تمام نمایند و صاحب سفر السعاده گفته که این حدیث از کثرت روایت
تواتر مانده است و چهار صد اثر از حضرت رسالت و حجاب درین باب صحیح شده عشره مشرق روایت
کرده اند آنرا و ترمذی بر عادت خود که در باب اختلاف احادیث و اعمال علماء وارد دو باب عقد
کرده اولی باب رفع الیدین درین باب حدیث ابن عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
چون افتاح می کرد بر میداشت و دست مبارک خود را تا محاذ می میشد و دو شهادت را و چون بر کوع
میرفت و بر میداشت سر از کوع و در بعضی روایات آمده و کان لایرفع من السجده و اشارت تعدد
طرق حدیث از صحابه دیگر نیز کرده و مطلق بسیاری از صحابه تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل ذراعی و عبد الله
و شافعی و احمد و اسحاق بدان ذکر کرده و تصحیح بخیریت کرده و اشارتی بر رجحان این جانب نموده
است دوم باب من لم یرفع الاخذ الا فتاح درین باب حدیث علقمه از عبد الله بن مسعود آورده که با
یدین خود فرمود بگنارم یا شاماناز رسول خدا را صلی الله علیه وسلم پس گذارد این مسعود نماز او را و بر داشت و دست
را بر برای تکیه افتاح و گفت ترمذی که درین باب از بر این عازب نیز آمده و گفته که حدیث ابن
مسعود حسن است و باقی قائلند تیری از اهل علم از صحابه و تابعین قول سفیان ثوری و اهل کوفه
و امام محمد در دو طایفه خود از مالک از زبیری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش آورده که گفت سینه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
نیز آمده است سبعوی سوره منافقین نیز ذکر کرده و باجماع انحضرت صلی الله علیه وسلم بر چند خوستی خواندن آن سوره
طویل یا قصیر در نماز که باشد بخواند بحکم و حکم که در وقت دست دادی که اجاز فی حدیث ابن عمر رضی
الله عنهما و آنچه مشهور در مسوأل است و اکثر آنکه بر آنکه در پنج و شش از طوال مفصل بخواند و در عصر و شام
از او ساطع در مغرب از قصار غالب احوال حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم هم برین پنج بود و اخبار و آثار
درین باب بسیار است و در بر این میگویی که اصل درین باب کتاب امیر المومنین ع است بجا بی هو
اشعری رضی الله عنهما و لابد آنکه بنویسد بر موافق سنت نباشد و آنچه از روایات بر خلاف آن مذکور شد صحیح است
و لیکن حکم غالب راست و الله اعلم و انحضرت صلی الله علیه وسلم چون از قرأت فارغ شدی تکیه کن
و بر کوع رفتی و این تکیه در حالت قیام است یا در حال انحراف اکثر را تکیه در حالت انحراف گوید چنانکه
در باریه از جامع صغیر نقل کرده که تکیه مع الانحراف و همچنین چون سر بر میداشت از کوع و در حدیث آمده است
که آن تکیه سه کل خفض و رفع تکیه میگفت انحضرت در نماز بر بار که سر فرو می آورد و بر میداشت و این تکیه
بارع یدین است نزد شافعی و احمد و غیر ایشان و نزد بانی رفع و این اختلاف عجمی است میان حنفیه و غیر
و شافعی و محقق حدیث رفع مبالغه تمام نمایند و صاحب سفر السعاده گفته که این حدیث از کثرت روایت
تواتر مانده است و چهار صد اثر از حضرت رسالت و حجاب درین باب صحیح شده عشره مشرق روایت
کرده اند آنرا و ترمذی بر عادت خود که در باب اختلاف احادیث و اعمال علماء وارد دو باب عقد
کرده اولی باب رفع الیدین درین باب حدیث ابن عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
چون افتاح می کرد بر میداشت و دست مبارک خود را تا محاذ می میشد و دو شهادت را و چون بر کوع
میرفت و بر میداشت سر از کوع و در بعضی روایات آمده و کان لایرفع من السجده و اشارت تعدد
طرق حدیث از صحابه دیگر نیز کرده و مطلق بسیاری از صحابه تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل ذراعی و عبد الله
و شافعی و احمد و اسحاق بدان ذکر کرده و تصحیح بخیریت کرده و اشارتی بر رجحان این جانب نموده
است دوم باب من لم یرفع الاخذ الا فتاح درین باب حدیث علقمه از عبد الله بن مسعود آورده که با
یدین خود فرمود بگنارم یا شاماناز رسول خدا را صلی الله علیه وسلم پس گذارد این مسعود نماز او را و بر داشت و دست
را بر برای تکیه افتاح و گفت ترمذی که درین باب از بر این عازب نیز آمده و گفته که حدیث ابن
مسعود حسن است و باقی قائلند تیری از اهل علم از صحابه و تابعین قول سفیان ثوری و اهل کوفه
و امام محمد در دو طایفه خود از مالک از زبیری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش آورده که گفت سینه

Handwritten marginal notes at the top of the page, including phrases like "و اما در این باب" and "و اما در این باب".

آن است که یکبار در هر حصص دفعه ای درین جزو ابتدای نماز یکبار پیش بود و این قولی بحقیقت است و در نماز کثیره آمده بعد از آن از عاصم بن کلیب جری از پدرش که از تابعین امیر المومنین علی بن ابیطالب است بعد روایات آورده که وی رضی الله عنه رزم بدین نیک و جزو یکباری و از ابراهیم مخی آورده که گفت بنزد او دوست را در نماز بعد از یکبار و از عبد الغزیز بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که بدست دستباز در اول تکبیر افتام و بر نه اشت در پاسوی آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انهی و از شکات اه و از طحطا می نقل کرده اند که روایت کرد مجاهد گفت گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود وی که برداشت دودست خود را و اگر دیگر کرد و اسود روایت کرده که دیدم عمر بن الخطاب را بر نیداشت دودست خود را و اگر دیگر کردی و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب محل ایشان از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم برین باشند و بعد از آن ابن عمر را دیدند که چنین میکرد و آنچه برخلاف آن نقل کنند اولی و اثنی لقبولی نباشد و در شرح ابن العلام از ابراهیم و از علقمه از عبد الله آورده که گفت گذاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابی بکر و عمر بر نیداشتند دستباز را و از آنجا افتتاح صلوة در نهایت شرح بر ای گوید که از حبه الله بن ابی رزایت کرده اند که مردی را دید که نماز میگذاشت در سجده در سجده در سجده دستباز را نزد رکوع و نزد دفعه دس از رکوع پس گفت ابن ابی رزین کن این چیزی است که گذارم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم را و ابی بکر پس سنوخ شد و گفت ابن مسعود رضی الله عنه برداشت و خدا ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابراهیم رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت عشره مشیره میرسد دستباز را و اگر نزد افتتاح اکنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هر دو ثابت است پس چاره بود از آنکه گوئیم رفع و عدم رفع هر دو بود با خلاف اوقات یا اول رفع بود و در آخر سنوخ شد و شیخ کمال الدین ابن العلام گفته که تحقیق است که در نماز ابتدای حال احوال و افعال از جنس این رفع مباح بوده که سنوخ شده است پس دو نیست که آن نیز از آن قبیل باشد پس شمولی نسخ بود خصوصاً که ثابت شده آنچه معارض است ثبوتی که ما مرد است بخلاف عدم رفع که طرق نمی یابد بوی احتمال عدم مشروعیست زیرا که وی از جنس آن نیست که معهود است در وی عدم مشروعیست بلکه از جنس شوم و سکون است که مطلوبست در نماز باجماع روایت کرده است ابو حنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی از ابی بن حجر که دید رسول خدا صلی الله علیه و سلم که بر نیداشت دستباز خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعراقی که نگذاشته شد با رسول خدا صلی الله علیه و سلم نماز را اگر بمان روزی ایدی اعلم است از عبد الله و اصحاب وی ایایا گرفت وی و ایشان باز که حقیقت و حدیث کرده معاصم بیرون از حد شمار از عبد الله که وی بر نیداشت دستباز را و اگر در ابتدا نماز و حکایت کرد

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the discussion of the text.

انرا از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و عبد الله عالم است بشیر اهل اسلام و حدود و می متفق است احوال نبی راضی العیض
و سلم و ملازم است او را در سفر و حضر و گدازد نماز را با آنحضرت مالا یعد و لایحی پس از خد بقول می نزد و تعارض او نبی
از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول بسیت برد و فعل انتہی یعنی با ترجمه یک جانب چنانکه گفت و انداء علم
و در شرح سفر السعاده کلام در مقام زیاده برین کرده شده است نعلیکه و در رکوع هر دو کف دست را بر زانو
سخت کردی و در انگشتان تفریج کردی و گفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفریج در حال رکوع و ضم در حال سجده
و بجای خود گذاشتن بضم و تفریج در حال احرام و تشهد و آنجهای از پیغمبر می دور کردی و پشت را راست کردی و سر را
ببراست داشتی نه فرو تر و نه برداشته و سر را بگفتی سبحان ربی العظیم این ادنی است و گفته اند ادنی کمال است
و اگر زیاده بر سه گوید افضلست بعد از آنکه و تر بود پنج یا هفت یا نه و گفته اند که رعایت کمال را حدی نبود بعضی تا ده گفته
و بعضی تا ماضی بخوف سه بود و بعضی تا قریب بهتر قیام و این جمله در سفر بود و امام را رعایت جانب مقتدیان
لازم است که در ایشان پیروی و نا توانی بود و از انس بن مالک رضی الله عنهما آمده که گفت نگذازم نماز را پس هیچ کی که
مشابه تر بود در نماز گذاردن بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم ازین جوان یمنی عمر ابن عبد العزیز و اندازد که در رکوع و سجده
او را بده تسبیح یعنی اگر چه کمتر از ده می گفت و سجده هم برین خواند که می و چون سجده رفتی زانو را از پیش از دستها بر زمین
تهدای بعد از آن و دستها را نهادهای بعد از آن پیشانی و بینی و پیش بعضی منی بیشتر از پیشانی نهاده که قریب و نهاده
ابو حنیفه و شافعی و احمد و عین است که زانو را بیشتر نهاده و نهاده مالک و او را غی تقدیر وضع دیدن است بر کتین از امام
احمد نیز روایتی آمده و سجده هفت عضو کردی روی و دیدن و برکتش و قدیم و دجه و الف هر دو کردی و در انگشتا
بجهت نهادن الف احوال است نزد خنیه و محتای بر دو است و برقع قدیم فاسدی شود نماز و برقع یک قدم کرده
گذانی شرح ابن الهمام و در سجده دستها را از پیملو در داشتی چنانکه ظاهر شد یا بض الطین و بعضی و باز و نماز
و شکم را از زانها نیز در داشتی چنانکه بر غا از میان آن در گداز غلغلی و در سجده سر مبارک میان دو کف داشتی
و قومه و حله نیز از اندازد رکوع و سجده بودی و گاهی آنقدر کردی که کسی در و هم می افتاد که نماز را فراموش کرد
در صحیحین آمده که قیام در رکوع و اعتدال و سجده و جله قریب برابر بود و این محمول است بر آنکه چون قیام طویل
بودی رکوع و قومه و سجده و جله بر طویل بودی و چون قیام ضعیف بودی بر خفیف بودی نه آنکه این همه بقدر قیام
بودی همچنین تاویل کرده اینچیز را و این باعتبار غالب معتاد است و الا در بعضی احیان چنانکه در صلوة
و کسوف و ایام نماز تجد رکوع و سجده و قومه و جله بزمی بود با قیام و احادیث در باب اطمینان اعتدال در رکوع
و سجده و قومه و جله بسیار آورده و ادنی آن است که استخوان صلب است که اندر فرود آنحضرت صلی

وامام ابوحنیفه و محمد بن سید که از این مرد با عاده صلوٰه بجهت آن بود تا نماز بر وجه کراهت و نقصان اقامه نشود
تا بجهت بطلان و فساد و نیز اگر تعدیل فرض بودی بر آنکه نگذاشتی و اگر که بکراخیختن نماز کردی و تفسیر بر
نفرمودی و او را بر آن تا آخر آن نماز و در آخر حدیث بروایت ابی داود و ترمذی و نسائی واقع شده فاذا
فعلت هذا فقد تمت صلوٰتک ما انتقصت من هذا فانما انتقصت من صلوٰتک پس تسبیح و سی و دو صفت
آن به نقصان نزد تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن و الا فرمودی لذیذ و بطلان
والله اعلم بتنبیه بدانکه در استفحال صلوٰه چنانکه گذشت و در رکوع و سجود و قومه و جلوس و ایستادن
ماور شده و در سجود و ایستادن واقع شده که فرمود اجتهاد کنید در عادات سجود که سزاوارست که دعا
ساجدان مستجاب گردد و نیز آمده است نزدیک بودن بنده از خدا در حال سجود است و دعا در وقت است
دعای شانه و تحمید و دعا علی طلب سوال و گفته اند که مدح و ثناء در حضرت کریم و ابی تضرع سوال طلب است و بکمال ترغیب
ذکر علی عن مسلمی اعطیت افضل ما اعطی الی این محصل مطلوب است و ما نورین باب شامل بر دو نوع است و اینجا
ظاهر شد که تحقیق که در نماز اقتصار بر اذکار کنند و از صریح دعا منع نمایند نیز از اقبال امر بدعا فارغ و بیرون بپسند
و حقیقه جایز است آنست که در نوافل بصریح دعا نیز متمثل گردد و در فرائض اقتصار بر تسبیحات و اذکار کنند و از
بعضی احادیث نیز تخصیص نوافل بصلوٰه یل معلوم می گردد و بعضی حنفیه این دعای زیادتی را حرام غیر معتد
دشته و عجب است که با وجود ورود احادیث صحیح در عمل آنحضرت بان اطلاق حرام کنند و معلوم می شود که در طایفه صلوٰه
حرام دشته فرائض و نوافل و این بغایت بعید است تا مخصوص بفرایض دشته و این نیز بر تعدیل است که فرما
ما دم شود نوافل آمده و در فرائض قطعاً نیامده و ذلک محل تردد و چون از سجده دوم سر برداشتی بر سر
رکعت دوم برخاستی و اینجا دو قول است یکی آنکه بر زمین نشستی و بر دودست بر زمین نهادی پس برخاستی
و این را حله سترحت گویند و اختلاف است فقها در حکم این حله بعضی آنرا حلال بر سر نهاده اند چنانکه اکثر
شافعی است که میگویند سر نهاده است که بعد از سجده دوم بر زمین نشستی پس بکلیس از آن برخیز و بعضی کل
کنند و گویند از زمین نهاده و رواجست بود که بر سر نهاده ایستام ابوحنیفه و مالک و یحیی و زهر بن حبه همین است
و این می گویند که سر نهاده است که نام شافعی بخدای است که بخاری و ترمذی و نسائی از مالک بن الحویرث
روایت کرده اند که دی یه بن عمر بن اصرامی مد علی بن عمر بن می بود و در نماز یعنی در رکعت اول و ثانیه نامی نشست
بر زمین برخاست و شتمنی آورده که ابن ابی شیبہ از نافع بن ابی حسان روایت می آرد که گفت در ایتم بسیار
را از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم چون سر برداشت سر مالک خود را از سجده دوم در رکعت اول

سفر العادة
 فعل واند سجا به العلم بم
 جافیت و زو قبل نسبت بر دو
 اوله باشد از قول و مقابله بین
 پس نقد قبول است نزد قضی
 سفر جعفر و اندرونه از با کفایت
 و تفقد است روحانی از حسیله
 انرا از انفا صلی علی السلام و
 و اندر است از نقطه فکایت کرد
 حدیث که در ذرا جامع بر وزن
 ابواب گرفت و این با کبریا
 لیکه اعلمت از علم و حجاب
 سخن گذارند به
 صلی علی السلام

و شانه برنجی استند همچنانکه بودند بی آنکه بشینند و از این سود و علی و عمر دین و عباس و ابن الزبیر و عجمی و
 کرده و اینها و اکابر صحابه از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و سلم سخت تر بودند در اتباع آنحضرت و ملازم تر بودند
 از مالک بن الحویرث که حریت و در نزد آنحضرت اقامت نمود پس و حسب تقدیم آنی بود و از این عمر آورده
 که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم که اعتماد کند مرد بر دوست خود و تکیه بر خیز و در حدیث و این آمده که
 برنجاست اعتمادی کرد بر خیزین و توفیق بین الاحادیث آنست که حمل کرده شود حدیث مالک بن الحویرث را حالت
 که وضع و هم برین اندامها و بداند که آنچه اینجا که کور شد خلافت در حله استراحت بود اما آنکه وقت برخاستن
 اعتماد بر خیزین کند یا بر ارض بجله استراحت سسته نزد امام ابو حنیفه و امام احمد آنست که مرد دوست را
 بر کتین بنده و محکم بر کتین بر خیز از جهت حدیثی که ابی داود از دایم بن حجاز آورده که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
 و سلم که برنجاست بر کتین اعتمادی کرد بر خیزین هم بود و از ابن عمر آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
 نهی کرد که اعتماد کند مرد بر دوست و بر خیز و نزد امام مالک جلله استراحت نیت اما وقت برخاستن اعتماد بر
 میکند و نزد مانیز حکم ضرورت و زیادت مشقت نزد کبر سر ضعف بدن جایز است و صل و چون در شهر
 نشستی یا بی چپ را فرس کردی و بران نشستی و پای راست نصب کردی و قول امام ابو حنیفه نیت و نزد
 امام شافعی بخیز است در قعه او و این را اقرارش گویند و ثانیه تورک و مذنب ایشان آنست که بر تشهید
 که بعد از آن تشهیدیت خواه همین یک تشهید باشد چنانکه در نماز فخر و خواه دو تشهید چنانکه در غیر نماز فخر تورک کنند
 سورت وی چنانکه در حادی که کتاب مشهور در نه شافعی است گفته بر آوردن دو پای از جانب یمن و الاغای
 آنها بر عادت اقرارش و تمکین مقعد بر زمین است و دلیل ایشان حدیث ابی حمید ساعدی است که نزد جماعه از اصحاب
 گفت من آنرا تر نماز رسول الله صلی الله علیه و سلم و نزد امام مالک تورک است در بر و جواز نزد امام احمد
 نمازی که دو تشهید است در تشهید غیر تورک کنند زیرا که مصلی در تشهید اولی مستعد و می حرکت است و حرکت
 قیام از بیت اقرارش آسانتر است و بعد از جلله اخیر علی نیت پس تورک است سکون و استقامت است
 مناسب آن باشد و این چهار امام درین سله بر چهار قول مختلف افتاده اند و حجت امام ابو حنیفه آنست که گفت
 که در حدیث مسلم از عائشه و در احادیث دیگر نیز طریق اقرارش مطلق آمده که سسته در تشهیدیت و نشستن
 صلی الله علیه و سلم آنچنین بود بی تفسید تشهید او بی یا اخیر و نیز مشقت درین صورت بیشتر است و افضل لا کمال
 اخرا و در بعضی احادیث دیگر نیز ذکر طریق اقرارش مطلق آمده و در بعضی احادیث که ذکر طریق تورک آمده
 در تشهید اخیر ایشان آنرا حمل کنند بر حالت عذر یا کبر سن یا طولی ادعیه در این چه در طریق تورک مشقت

اصل

که بود و تواند که از آن حضرت صلی الله علیه و سلم در احیان مختلفه بر یکی ازین طرق بوجود آمده باشد چنانکه مثل آن در
 اعمال سنن و نوافل واقع شده است و یکی از صحابه گفته است الجسد الذی جعل فی الامر منه چون تشهید
 خواندی بر دودست را بر پر دوران نهادی و در دست راست عقد و اشارت کردی نزد شافعیه تسبیح
 سه و صورتش آنست که انگشتان را قبض کند مگر مسجرا که او را بیسط کند و طرف ابهام نزد اسفل
 مسجرا بجانب کف دست بنهد و اینچنین تفسیر کرده علامه شافعیه عقد پیچاده و سه را و سنن ایشان چند اینچنین است
 که مسلم آورده و نزد حنفیه عقد تسبیح صورتش قبض خضر و خضر و بیسط مسجرا و وضع ابهام است بر اصبع وسطی
 و این نیز در حدیث مسلم از عبد الله بن ابی ربه آمده و همچنین است مختار و مذاهب احمد و شافعی در قول قدیم و نزد مالک
 قبض جمیع اصابع یعنی بیسط سبابه و تحریر یک آن و مرشافیه را در کیفیت تحلیق و سبی دیگر است و این وضع علم
 وسطی میان عقدین ابهام و انگشت مسجرا در ذکر شهادت برداشتی و وقت اشارت نزد بعضی وقت
 تلفظ الا الله است و پیش بعضی نزد امام آن وقت تلفظ بکلمه الله و مشهور آنست که نزد نفعی انگشت بردارد
 و نزد اثبات بنهد و باید که اشارت بجانب فوق نیست تا مؤمن بجهت نشود و باید دانست که عقد اصابع یعنی
 بر کیفیت مذکوره و اشارت سبابه در احادیث صحاح واقع شده و در جامع الاصول از کتب سنی درین باب
 احادیث بسیار آورده است و در بعضی احادیث ذکر عقد است با اشارت و در بعضی ذکر اشارت فقط همین
 است مذسب بر حدیث و فقهای مجتهدین و کثیری از صحابه تابعین گفته اند که حق آنست که مذسب امام ابوحنیفه
 و صاحبیه نیز همین است و متقدمین علماء حنفیه تصریح کرده اند بآن ولیکن در تخریفات ایشان خلایف در میان آمده است
 و ما اگر احادیث را تمام ذکر کنیم سخن تطویل انجامد بحد الله که در مواضع خود مذکورند سخن از علای مذسب بایم تا
 سودمند افتد و شمنی گوید امام ابی یوسف در امالی خود ذکر کرده که قبض کند خضر و انگشتی را که متصل است بان
 حلقه کند وسطی و ابهام را و اشارت کند سبابه و امام محمد گفته که رسول خدا صلی الله علیه و سلم اشارت می کرد
 و آنچه آنحضرت کرده ما نیز کنیم و همین است قول ابوحنیفه و شمنی از نظریه آورده که چون شروع کرد اصولی در تشهید
 پس رسید بقول اشهد ان لا اله الا الله اما اشارت کند سبابه یعنی یا نه اختلاف کرده اند مثلاً محمد و
 یسیر چگونه که نزد اشارت محلی از رقیه ابو جعفر آنست که قبض کند خضر و غیر او تحلیق کند وسطی را با ابهام
 کند سبابه و در رسته المصنفی ذکر کرده که کرده است اشارت انتهی و در جوشی بایه از کفایه می نویسد که در محیط
 گفته است که بعضی گفته اند رافع سبابه یعنی در تشهید از سنن است نزد ابوحنیفه و محمد و همام الله و همچنین
 است از ابی یوسف و علامه نجیم الدین زکریا گفته چون شستن است روایات از اصحاب با جمیعاً در دوران

اشارت ستم و از کوفیان و مدنیان همچنین آمده و کثیر است اخبار و آثار در آن لاجرم محل بان او
باشد انتهی و شارح و قایم گفته که عقد و اشارت از صحاب آمده انتهی و خالی از غرض نیست آنچه
در بایه در باب بسط اصابع و نفی عقد میگوید که آن مرویست در حدیث و این بن حجر و حال آنکه در کتاب
احادیث آمده و در سنن دارمی و ابویعلی و عبد الرزاق بار و ایات متعدد از و این اشارت با تخلیق بسیار
و وسطی روایت کرده اند و شیخ امام عالم عامل اجل علی متقی رحمه الله علیه درین باب رساله جمیع کرده و در بیان
فقه از مذهب حنفی با اختلافی که در آنهاست ذکر کرده و احادیث صحیح آورده جان عقد و اشارت را از
ساخته است و آن رساله را در شرحین شکات و شرح سفر السعادت ترجمه کرده ایم و بانه التوفیق و در خطاب
السلام علیک ایها النبی دو سوال کرده اند یکی آنکه خطاب کردن بشیر در نماز منعی نیست و مفداست و جواب
ده اند که از خصایص اوست صلی الله علیه و سلم و در حقیقت این دعائی است در نماز اگر چه بصیغه خطابست و چون
صلی الله علیه و سلم در آن سخن گفته است پس باینکه در آنجا باشد و باینکه در آنجا نباشد و باینکه در آنجا
است حکمت در عدول از غیبت بخطاب بآنکه مقتضای سابق لفظ غیبت است چنانکه گویند بالحق است
بصلوة و السلام علی النبی و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین یعنی بآنکه باشد یا نباشد لفظی را که از رسول خدا
و تعلیم کرده و صحابه را در خطاب موعوب اندیز بر طریق اهل معرفت گفته که مصلیان چون بالحق است متفاج
بملکوت کردند از آن کرده شد مرثیان را در دخول در حرم حرم غایت الهی تبارک تعالی پس روشن
ست دیده بصیرت ایشان و آگاه شدند و در یافتند که آن بوسله نبی الرحمة و برکت متابع او سبط
ضریافته بصیبه را در حرم حبیب پس اقبال کردند بروی گفته السلام علیک ایها النبی و در آنجا و برکات است
بنی نزار باب تحقیق گفته اند این خطاب با اعتبار بر این حقیقت محمدی است در زائر موجود است و حضور است
طرح خبر و انکشاف این حال است در وقت صلوة که افضل حالات و اقرب مقامات نزد او کرانی
شرح صحیح بخاری گفته که این در زمان حضور و حیات آن سرور بود صلی الله علیه و سلم و صحابه بعد از آن
بمن سلام میفرستادند که السلام علی النبی و در آنجا و برکات است در بعضی روایات آمده که آنحضرت صلی
علیه و سلم در تشهد فرمود اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انی رسول الله و فی کذا از این روایت
این گفته و لیکن روایت آن بصیرت نشده نعم در صحیح ثابت شده که در وقت ظهور مجرای کای فرمود
اشهد انی رسول الله و صحیح بخاری در باب انحراف صلی الله علیه و سلم آورده که در سفری از شهرها
سبک گشت و میری شد پس آنحضرت دعا کرد و میگفت چنانکه نماز شد بر کرد و در نماز از این روایت

غروه بتو که بمشاهد هزار کس همراه بودند پس فرمود آنحضرت اشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله ودر
قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم علینا و علی عباد الله الصالحین تنبیه است مراست را که نصیبی از صلاح داشته باشند تا
تسلیم آنحضرت و تمامه خلقی در صلوات شرف و محفوظ باشند و ازین فضل عظیم محروم نگردند و اینجا لازم می آید که در
جنا که حق خداست غرض حق مسلمانان نیز است و کسیکه ترک کرد نماز را از اخلال کرد در حقوق تمامه مومنین از آنها
گذشته اند و آنها که میباید تار و قیامت از جهت وجوب قول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و کلام در
وجوب صلوة بر آنحضرت در تشهد اخیر نزد شافعی و سنیت آن نزد حنفیه سابقا در محل خود گذشت و نزد
طبرانی و ابن ماجه و دارقطنی از سهیل ابن سعد آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود نیست نماز کسی را که در
نفرستد بر منم خود و نزد دارقطنی از ابی مسعود انصاری آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود کسی که
نمازی که صلوة نفرستد روی بر من و بر اهل بیت من قبول کرده نشود از روی در ضیفه صلوة روایات متعدده
آمده و کافی است همین مقدار که گوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم
مجید و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم آنکه جمیع حدیث که از آنحضرت من بعضی از شایخ
در آخر حدیث این بود فی العالمین آنکه جمیع حدیث آمده و اگر این را هم گوید بهتر و بعضی روایات و ارجح و ترجمه کار
و ترجمه آمده قاضی ابوبکر ابن العربی از مالک و ضیفه لای از شافعی آنکار کرده تحت آنرا و از قبیل بدعت داشته
و گفته اند که آنحضرت تعلیم کرد صحابه را کیفیت صلوة بوی پس زیاده کردن بر آن استدر آن است برو
صلی الله علیه و سلم و در جواب از ذخیره که از کتب حنفیه است نقل کرده که در دست زیر که بوی نقص است
چهره و ترجمه غالب در کردن چیزی میگویند که ملاست کرده می شود برو و جزم کرده است این عبد البر که از شایخ
حدیثین است و گفته که روایت بر هر یکی را چون فرموده شود بنی صلی الله علیه و سلم که گوید رحمة الله زرا که آن
آنحضرت من صلی علی گفته است نه من ترجمه علی ما من دعا اگر چه معنی صلوة رحمة است و بیکر مخصوص کرده
است بان لفظ تعظیما پس عدول کرده نشود از این لفظ دیگر و قاضی عیاض از جمیع علما اجازه آنرا نقل کرده
و طریقی گفته صحیحترین از جهت ورود احادیث بدان خود در تشهد آمده السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و حق
آنست که آنکار ترجمه خصوص این لفظ راست که اللهم ارحم و ترجمه الی اخره نه نسبت رحمت و اطلاق آن بر آنحضرت
رسول صلی الله علیه و سلم و الله اعلم و آنحضرت بعد از ورود دعای می کرد و مشهور در اینجا این دعاست که از
عایشه رضی الله عنها آمده اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من قنقه المرح المرحال و اعوذ بک من
قنقه المرحال و قنقه المات اللهم انی اعوذ بک من الماتم و العزم و در حدیث ابی هریره و ابن عباس رضی الله عنهما

[illegible]

و این یکی از وجوه فضیلت قیام در جانب چپ است که بعد از نزول از معارج قرب و رجوع از مشهد
انوار و نو که نماز است اولی نظر بر این جانب می افتد و دو سلام دادن و از بر دامن خنجرت بود صل
الله علیه و سلم که باز نوره نظر از شایسته صحابه و عظمای ایشان انوار است کرده اند و همین است از سبب تحفه و شایسته و
دیگر الامام مالک رحمه الله علیه جمعین که نزد وی یک سلام است مقابل وجه حدیثی که درین باب روایت کرده است
نیست و اگر احیاناً بود در نماز شبی بود چنانکه عایشه رضی الله عنها میگوید آنحضرت صلی الله علیه و سلم یک سلام
میداد و بر بیدار کردن ما و گفته اند که این حدیث معلل است و اگر معلل باشد این عبارت صحیح نیست در آن سلام در
نمیداد و از آن سبب است شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان نرفع صوت نکردی که مقصود از آن ایضا طاهر
بیت بودی و از اینجا ظاهر شد وجه آنکه از امام احمد مشغول است که قیام یک سلام واحد را تا اول کرده که معنی وی آنست که هر
تسلیم واحدی که در نماز برای اعلام و سلام دوم را استبد می گفت و بعضی گفته اند که در نماز مقابل وجه آنست که
ابتداء سلام از جانب قبله کردی بعد از آن التفات کردی بر همین و بار که بدان نرفع صوت کردی و در
باب یک سلام از سهیل بن سعد نیز حدیثی آمده که مطعون است نزد محققین و از شافعی نیز نقل کرده اند که
نخیر است اگر خواهد یک سلام گوید و اگر خواهد دو سلام و در نماز التفات نکردی و صحابه از نماز آن سبب که در نماز
در نماز فرض و معنی التفات دیدن بین و شمال است با بچیدن گردن پس گوشه چشم نگرستین التفات باشد
و مکره نبود که افی النبی و در شرح ابن الهمام گفته که جد التفات مکره آنست که بچیدن گردن را تا بیرون آید
از مواجه قبله و اگر تحریف کند بجمع بدن خود فاسد گردد نماز وی پس یک قسم التفات مفهومات و یکی مکره
چنانکه عمل کثیر مفید و قلیل مکره و انتهی و شمنی گوید مکره است التفات یعنی بچیدن گردن و اگر تحول سینه
کند باطل گردد نماز و اگر بگوشه چشم ملاحظه کند مکره نیست و در حدیث ترمذی از ابن عباس آورده که گفت لحظه
میکرد رسول خدا نماز میبنا و شمال و گفته اند ملاحظه آنحضرت در نماز بقصد اطلاع بر احوال مقتدیان بود یا بجهت
تعلیم آنکه لحظه باطل نماز نیست و در حدیث آمده است که چون بایست مرد در نماز اقبال کند پروردگار تعالی جل
و علا و وجه کرم خود و چون التفات کند و بجانب غیر نگرند بگوید پروردگار تعالی این اوم بجانب کرمی نگری کنی
نیست بهتر از من که بسوی لومی نگرے روی خود بجانب من آرد و چون بار دوم التفات کند باز بچین گوید
و چون بار سوم نگرند بگردان حق تعالی و وجه کرم خود را از وی و در حدیث دیگر آمده لا صلوة لمتفت اما این مقید
ناب شده است که یکبار در بعضی اشعار شخصی را بجانب دشمن فرستاده بود و آن شخص تمام شب سواره بایست
می کرد و چون آنحضرت نماز مشغول شد در نماز بجانب آنرا که آن شخص را بدان گذارشته بود نظری کرده التفات بجانب

و این یکی از وجوه فضیلت قیام در جانب چپ است که بعد از نزول از معارج قرب و رجوع از مشهد
انوار و نو که نماز است اولی نظر بر این جانب می افتد و دو سلام دادن و از بر دامن خنجرت بود صل
الله علیه و سلم که باز نوره نظر از شایسته صحابه و عظمای ایشان انوار است کرده اند و همین است از سبب تحفه و شایسته و
دیگر الامام مالک رحمه الله علیه جمعین که نزد وی یک سلام است مقابل وجه حدیثی که درین باب روایت کرده است
نیست و اگر احیاناً بود در نماز شبی بود چنانکه عایشه رضی الله عنها میگوید آنحضرت صلی الله علیه و سلم یک سلام
میداد و بر بیدار کردن ما و گفته اند که این حدیث معلل است و اگر معلل باشد این عبارت صحیح نیست در آن سلام در
نمیداد و از آن سبب است شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان نرفع صوت نکردی که مقصود از آن ایضا طاهر
بیت بودی و از اینجا ظاهر شد وجه آنکه از امام احمد مشغول است که قیام یک سلام واحد را تا اول کرده که معنی وی آنست که هر
تسلیم واحدی که در نماز برای اعلام و سلام دوم را استبد می گفت و بعضی گفته اند که در نماز مقابل وجه آنست که
ابتداء سلام از جانب قبله کردی بعد از آن التفات کردی بر همین و بار که بدان نرفع صوت کردی و در
باب یک سلام از سهیل بن سعد نیز حدیثی آمده که مطعون است نزد محققین و از شافعی نیز نقل کرده اند که
نخیر است اگر خواهد یک سلام گوید و اگر خواهد دو سلام و در نماز التفات نکردی و صحابه از نماز آن سبب که در نماز
در نماز فرض و معنی التفات دیدن بین و شمال است با بچیدن گردن پس گوشه چشم نگرستین التفات باشد
و مکره نبود که افی النبی و در شرح ابن الهمام گفته که جد التفات مکره آنست که بچیدن گردن را تا بیرون آید
از مواجه قبله و اگر تحریف کند بجمع بدن خود فاسد گردد نماز وی پس یک قسم التفات مفهومات و یکی مکره
چنانکه عمل کثیر مفید و قلیل مکره و انتهی و شمنی گوید مکره است التفات یعنی بچیدن گردن و اگر تحول سینه
کند باطل گردد نماز و اگر بگوشه چشم ملاحظه کند مکره نیست و در حدیث ترمذی از ابن عباس آورده که گفت لحظه
میکرد رسول خدا نماز میبنا و شمال و گفته اند ملاحظه آنحضرت در نماز بقصد اطلاع بر احوال مقتدیان بود یا بجهت
تعلیم آنکه لحظه باطل نماز نیست و در حدیث آمده است که چون بایست مرد در نماز اقبال کند پروردگار تعالی جل
و علا و وجه کرم خود و چون التفات کند و بجانب غیر نگرند بگوید پروردگار تعالی این اوم بجانب کرمی نگری کنی
نیست بهتر از من که بسوی لومی نگرے روی خود بجانب من آرد و چون بار دوم التفات کند باز بچین گوید
و چون بار سوم نگرند بگردان حق تعالی و وجه کرم خود را از وی و در حدیث دیگر آمده لا صلوة لمتفت اما این مقید
ناب شده است که یکبار در بعضی اشعار شخصی را بجانب دشمن فرستاده بود و آن شخص تمام شب سواره بایست
می کرد و چون آنحضرت نماز مشغول شد در نماز بجانب آنرا که آن شخص را بدان گذارشته بود نظری کرده التفات بجانب

Handwritten notes at the bottom of the page:

این کتاب در دسترس است
از طرف وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
در تاریخ ۱۳۰۲/۵/۲۴

شنب می نمود این قضیه بر عین قدرت بود و در نماز تا ناله بود که سسته نوبت باشد چنانکه بعضی گفته اند و اگر نیز فرض باشد
 که نماز نخواست چنانکه در جامع الاصول مفهوم می گردد برای مهم و صلوات اهل اسلام بود که محافظت و احراز بر سر آن
 و جهت ایشان است پس این از باب داخل عبادات است نماز عبادتی است و نظر کردن بجانب آن شخص
 برای مصلحت مذکور عبادت دیگر جهاد و تدبیر است و نماز خوف نیز از قبیل نفس است و از عرضی است که می گفت انی
 حیثی و ان فی الصلوة و بخاری و دیگر خود از برای آن بانی عقد کرده بعنوان تکرار اصل فی الصلوة و در ترجمان
 قول ابن عمر آورده و در باب انجیث آورده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نمازی می گذارد و بعد از سلام
 بجهت تمام برخاست و درون رفت و بیاید و گفت طلای در خانه در نماز یاد آمد پس کرده پنداشتم که شب
 در خانه باشد و اگر دم چیست آن و این را از قبیل داخل عبادات دانسته اند که خواطر جلبت نفس است و این
 معلوم شد که منوم خاطر ردیست که از قبیل عبادات و طاعات باشد و گاهی از شنیدن اواز که بر طفل
 نماز را خفیف کردی تمام درش در فتنه نفیقه بطلع صلوة تا از احوال خوشی و بختی طفل در نماز بوی متعلق شد
 و او را بدوشی و آن حضرت صلی الله علیه و سلم مردوش مبارک نهاده ای نگاه امام حسن با حسین رضی الله عنهما
 بیامی و در سجود بشت مبارک وی متعلق شدی از برای وی اطالت سجود کردی و توجه خاطر بجانب
 و رعایت حال وی کردی و گاهی در نماز بودی و عایشه بیامی و در سبته بودی چند گام نهاده ای و در بر
 نشودی و در خانه بجانب قبله بود و امثال این چیزی چند در احادیث آمده است و علامه بر صورت عمل کثیر
 خلاف است نمی آید که این محتاج بود و بدوست عمل کثیر است و مراد باین آنست که بچنان عادت آن
 عمل جز بدوست نیاید اگر در صورت رضا آنرا بیکدست کند نیز مفید است مثل قیوم و تقص و تسوّل و آنچه
 محتاج بیکدست است و اگر اتفاقاً بدوست کند قابل است و مفید نه و بعضی گفته اند که این ناظر فاعل از غیر
 صلی خیال کند حق کثیر است و بعضی گفته اند که فعل کثیر این مصداق آنست که نیندازد و بخاطر نیت که فعل
 او را کثیر است و مادر و آن قلیل و اگر گاهی کسی در حال نماز بودی صلی الله علیه و سلم سلام کردی بپسر
 است در سلام وی کردی باین طریق که دست را بگشوی چنانکه بشت به بالای بود و گاهی در اشارت
 بشت نیز کردی و این هر دو در حدیث صریحاً واقع شده و گاهی بپسر مبارک یا نکردی هم در سلام
 بخیر آن مادر اشارت براس در دو سلام حدیثی صریح نیافتم جز آنکه در روایت ترمذی از ابن عمر روایت شد
 مرد و اشاره این را اگر با اشارت براس با مطلق تحمل کنند از سیاق روایات که در جامع الاصول
 در ظاهر بی خود که مراد همان اشارت با دست است بعضی از تشریح اشارت براس ذکر کرده اند فی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

Handwritten marginal notes at the top of the page, including phrases like "و در نماز چشم مبارک گشاده داشتی و سر دیگر مستی"

آنست که بوی حرف پیدا گردد و در پدای بچین است و در نماز چشم مبارک گشاده داشتی و سر دیگر مستی
در صبح بخاری از آنس آمده که گرفت عایشه پرده رنگین و متعش که جانب خانه را پوشیده بود پس فرمود
آنحضرت که این پرده را دور کن که همیشه تصاویر این پرده عارض می شود در نماز مرد تصاویر نقوش
یا این پیش از هر مرتبه تصاویر بود و گفت اند که مرد پوشیدن جانب خانه بدان است که تمامی در جانب خانه
که بدان پوشیده بود و الا از ستر حجاب به ثواب نمی واقع شده است که اقبال الاهی فی شش است که
و در جمیع جای گفت که شش حبله عروس بر پا کرده بود و درین متعش و انداعلم و نیز در حدیث متفق علیه
عایشه آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم جامه عکله را پوشیده و در نماز با علمهای آن جامه نگاه
کرد و چون از نماز فارغ شد جامه از تن برکنده و فرمود این را برای جمیع صحابی که جامه را پیش کش آورده بود
برده بگویم او را برای من بیاورید که علمهای این جامه در نماز را مشغول خاطر گردانید و از علم مقام شمع
و حضور فرد تر آورد و در حقیقه از برای تعلیم است بود و انداعلم و نیز در حدیث آمده که رسول سلام با شانه
دست کردی این هم دلیل است بر آنکه در نماز چشم نمی پوشیده که اقا و پوشیده مانند کاین احادیث
دلالت ندارند مگر آنکه تعیض عین ایم و ستم نبودی و ازینجا لازم نمی آید استمرار و دوام کشدگی چشم پس اگر
مقصود آنست که در تمام نماز چشم پوشیده نبودی این دلیل تمام است اما ظاهر آنست که مقصود احتیاجات
دوام کشدگی چشم است که اصلای نیست و انداعلم و فقها اختلاف در کراهت تعیض عین و نزد
ما که دوست و بعضی گفته اند که حق آنست که اگر کسی از کشودن چشم در نماز تفرقه و پرتانی حاصل
شود چنانکه در قبله وی چیزی باشد که شاغل قلب شود مگر و نیست تعیض بلکه استحباب است
نظر معجم دلایل که در ترغیب و تکرار داشت حضور و شمع وارد شده اند و عدم ورود و بی صریح از تعیض
عین و انداعلم و صل در بیان اذکار و دعوات که آنحضرت صلی الله علیه و سلم عبودیه می خواند و
است از ثواب رضی الله عنه که گفت چون بر میگشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از نماز یعنی
سلام میداد استغفار میکرد سه بار و میگفت اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال
والاکرام و گفت عایشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم گویی نشست مگر مقدار آنچه می گفت
اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام روایت کرد این برود حدیث را سلم
و روایت کرد بخاری از ام سلمه که گفت چون سلام میداد آنحضرت درنگ می کرد در جای خود اندک
او گمان می بردم مگر این درنگ کردن بر آنست که تا بر کند زمان پیش از آنکه دریا بند

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, including phrases like "و در نماز چشم مبارک گشاده داشتی" and "و در جمیع جای گفت که شش حبله عروس بر پا کرده بود".

ایشان را مردمان و مراد باین لغی استمرار جلوس آنحضرت است صلی الله علیه وسلم بر بیت خود که پیش از اسلام
داشت مگر بمن تقدیر بعد از ان بر میگشت گاهی بجانب راست و گاهی بطرف چپ و گاهی اقبال می نمود بر محراب
بوجه شریف خود و دعای می خواند و ذکر می کرد و گفته اند که اقبال بجانب قوم اکثر برای آن بودی که چیزی که از
قرآن و احکام نازل و وارد شدی بخواندی و بیان کردی و ادعیه و اذکار بعد از نماز بسیار آمده و در کتب اجله
که درین باب تصنیف یافته مذکورند مثل حصصین جزئی و اذکار غوی و جزآن و لازم نیست که برگزینا همیشه
خوانده شود بلکه هر چه خوانده شود کلاً او بعضاً باعث اعزاز فضیلت و اتباع سنت گردد و باین معنی تصریح
کرده است امام محمد بن الحنفی در دعوات مستفح و مانند آن وظاهر است که فعل آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نیز همین نسق بودند آنکه بر جمیع دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده و بلند در بعضی کتب چیز
است که در کتب دیگر نیست و از صحابه بر که چیزی از آن در وقتی شنیده عمل نموده و روایت کرده چنانکه
در تمامه اعمال فاضله و منتهیات حال اینچنین است و باعث اختلاف نیز همین است و نیز گفته اند که از تذکر
ذهب و ترغیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواندن اذکار و دعوات عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم
لازم نباید و الله اعلم و بعضی ادعیه و اذکار که مشهورند و سخنی و نکته در آن مذکور است اینجا ذکر کرده ام چون
اول استغفار است باری این لفظ استغفر الله الذی لا اله الا هو الی القیوم و اتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی
مطلق واقع شده که چون سلام دادی استغفار کردی سه بار و گفته شد مرا و از این را که امام احمد شافعی است
کیفیت استغفار چیست گفت می فرمود استغفر الله استغفر الله استغفر الله و بعضی از نادانان استغفار میکنند
گویند که استغفار بعد از نماز موسوم است که نماز جمله گناهان باشد چنانکه از فرق ضاله که ایشان را مهمل و گریخته
نقل می کنند که می گویند هر که بعد از نماز کلید توحید خواند کاخ گرد و شهوت تقصیرات که در ادای نماز واقع شده
کاخی است در استجاب استغفار و خود بعد از در دست جمع این گفتار ساقط است بعد از آن
الهم انت السلام و متک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام رواه مسلم و بعضی بعد از تکبیر اول و یکمین
السلام نیز زیاده کرده اند و در ادوار و مشایخ ازین نیز زیاده ترک نموده بخبرائت بالسلام و ادخلوا فی السلام
روایات صحیح نیاید مگر بمن قدر کند اذکر الشیم ابن حجر المکی فی شرح مشکوٰۃ و میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک
لا اله الا الله و لا یسجد علی کل شیء قدیر اللهم ما منک من العظیمات و لا تعطی للماسئة و لا یفیض فالی ملک الله در هر دو موضع
بنفع جمیع است بمعنی نجات و غنی یا بمعنی یدر کلان یعنی غنا و نسب نزد خدا بیکار نمی آید عمل باید و بعضی بکسر جیم نیز
خوانده اند یعنی کار افضل و رحمت است گوشش جهاد علت نیست و گفته اند که ضعف است و مختار

از احمد واری نیز از بن ثابت آمده است که چون صحابه با عورت نزد که بعد از نماز بیخ گشتند سید بر بار
و تحمید سیدی و سه بار بکیر سیدی و سه بار یکی از انصار را در خواب نبودند که مردی با وی میگوید ای امر که در شمار
خدا صلی الله علیه و سلم که تسبیح کنید بعد از نماز سیدی سه بار و تحمید سیدی سه بار و بکیر سیدی سه بار گفت نعم گفت
اگر بگویم را بستی و بخیار بگویند تهلل را داخل این می سازند بهتر باشد چون صحاب شت آن انصاری بکثرت
رسول الله صلی الله علیه و سلم خواب خود را عرض داشت فرمود و تحقیق کنید که آن مردی گوید و چون با رسول الله صلی
الله علیه و سلم مقرون گشت سست شد و در روایتی از بخاری سبحان الله ده بار و الله اکبر ده بار و در روایتی دیگر
بیح مسلم سبحان الله یازده بار و الحمد لله یازده بار و الله اکبر یازده بار این مجموع سیدی و سه بار می شود و بعضی از علما
گفته اند که این روایت بجا تفسیر بعضی از روایات است حدیث ابی برره که تسبیح و تحمید و بکیر در هر
صلوة ثلاثا و تهللین این تفسیر و هم است چه مراد آن است که هر کلمه را سیدی و سه بار گوید در احادیث دیگر
علیه گفته است و در صحیح در خواب این معنای آمده است که هر که از الله یا از خود یا از مردم یا از خود گناهان
اگر چه باشند مانند کفار با و نیز آمده است که ابو برره گفت که آمدند فقره و مباحرین در حضرت رسول
الله صلی الله علیه و سلم و گفتند یا رسول الله سبقت بردن از ما این غنا و ثروت از مسلمانان بدرجات غنا
و نعیم مقیم فرمود بی سبب گفتند نمازی کند ایشان چنانکه ما میکنم در روزه دارند چنانکه ما داریم و تصدق
کند ایشان و از ما نایدورده اند و از ما نایند فرمود یا مومنان شما چیزی که اگر کنید شما را از این سبب
فصیب نبود که شما است تسبیح و تحمید و بکیر در هر یک صلوة ثلاثا و تهللین مرتبه پس غنیان نیز بخندند
و بدان عمل کردند فقره و باز آنحضرت آمدند و گفتند یا رسول الله یا ان که غنیان از غیر آراستند و بدان عمل
کردند و برابر گشتند درین عمل اکنون چه کنیم فرمود چه توان کرد و کمال فضل الیه بویست و این حدیث
فضل غنی است که بر فقره عاید لازم آید و این بحث در جای خود تحقیق یافته است و در بعضی احادیث آمده که
فقره و شکسته دل شدن و غلبه گشتن فرمودم غم بخورید و اندو گزینید تا بشید که شما با فقدها سال پیشتر از غنیان
در وید و این حدیث جزو حدیثی است که در مسکنات از ابی داود و از ابی سعید خدری آمده و این حدیثی که
است که فقره و از بد و محال و سوال نعیم دنیا موقوف نمائند و سابقیت فقره و دخول جنة منافات با فضیلت
و رفعت درجات و کثرت ثواب اعمال غنیان ندارد و بعضی گویند که این مخصوص بفقرا و مباحرین است چنانکه در
حدیث واقع است و در بعضی احادیث مطلق فقره واقع شده و الله اعلم و این مرد که در وقت خواب
رفتن نیز آمده و حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم از او پرسید خود را طاهر از او علی و رضی عنی و از او

رسند امام محمد بن ابی اسلمه ثابت شده که کاهن خاظم بخانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و حاکمی طلبید از آن
 حضرت خادم را یعنی جاریه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک می ریزی امدهنها از آنسایا گردانیدن و شستن
 از آب کشیدن و شستن به بود و رنگ روی مبارک می از غبار جارب دادند و دو طعام نختن تیره گشته و چون
 آمد آنحضرت را در خانه نیافت چون آمد پرسید که فاطمه نبوت من برای چه آمده بود گفتند برای طلب خادم
 بود پس رفت آنحضرت بخانه فاطمه و نشست بر سر و گفت یا فاطمه خادم مطلبی خادم خود نزد ما
 نیست و چون از جای باید خبر کن تا بدیم ترا پس از آن فرمود یا فاطمه سخت و شقت دنیا سهل است بهر طریق
 می گذری یا فاطمه تقوی و بندگی کن خدای را و خدمت کن مرا بل خانه خود را من ترا چیزی بیاورم که بهتر است از
 خادم تسبیح میکنی خدای را نزد خواب رفتن سستی و سه بار و همد میگویی و اورا سستی سه بار و تکیه میگویی سستی
 بار رواه البخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و در بعضی روایات آمده که یکی از آنها لعلی التبعین سستی و چهار
 و در روایت دیگر از صحیحین علی و فاطمه رضی الله عنهما آمده که ببرد و خطاب فرموده و تعلیم نموده است بعد از آن علی بن ابی طالب
 این هر دو را گرد دست نهادند و فرمود علی مرتضی که از نگاهداری این آنحضرت شنیدم از من برگزوفت نشد و
 در حدیث صفین تا آخر شب بیاد من آمد و بخوانم دیگر این تعلیم کرد که چون بگذاری نماز صبح را بگوئی لا اله الا
 لا شریک له لا اله الا الله و موکل شستی قدیر ده بار و بعد از نماز مغرب نیز ده بار و بعد از نماز مغرب نیز ده
 چنانکه گذشت دیگر از مشاهیر او را که بعد از نماز فرض خواند آیه الکرسی است چنانکه در سنن نسائی
 حدیث نقل بوالله احد نیز زیاده کرده و در این حدیث را جماعتی دیگر از حفاظ روایت کرده و تصحیح نموده اند
 چنانکه عادت اوست از اقراط و مبارات بحکم بر حدیث بوضع فی تحقیق من را در موضوعات
 بروی از نخب طعن کرده اند و در مجموع طبرانی آمده است من قرأ آیه الکرسی سنه فی دبر الصلوة المکتوبه
 ذمه الله الی الاخره هر که بخواند آیه الکرسی بعد از نماز فرض باشد دینا خدای او در عهدان و
 تا نماز آینه و این را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از آنجا که امیر المومنین علی است رضی الله عنه
 حدیث امیر المومنین علی را چنین آورده گفت شنیدم پیغمبر خدا را اصلی امده علیه و سلم که گفت هر چه
 این منبر هر که بخواند آیه الکرسی را بعد از نماز من نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت یعنی سر
 موت برای دخول جنة که نیز از وی بخته توان رفت و هر که بخواند او را هنگامی که خواب روزه
 او را خدا تعالی بر سر او می و سر او می و اهل چند سراسی دیگر که گرد آونید رواه البیهقی
 شعب الایمان قال اسنده ضعیف و هم از امر

این حدیث را
 در سنن نسائی
 در حدیث صفین
 در حدیث طبرانی
 در حدیث طبرانی
 در حدیث طبرانی

الله والاعمال القیوم است و حدیث بخاری از ابی یحیی در فضیلت آیه الکرسی که در وی صدق و مکه و نب
 مذکور شده معروفست متعین بدانکه احادیث در باب شمار تعدده واقع شده که بعد از نماز بخواند چنانکه ادعیه مذکوره
 آیه الکرسی و معقبات و جز آن و مراد بجهت اتصال به نماز نیست بی فصل که آن بحال است بلکه مراد عدم فصل
 است بخیزی که در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض و نسیان وقت غلغله غیر ذکر و دعا نشود اگر سگوت بعد
 کثرت و غنی ترسد نیز ضرر ندارد پس بعد از فراغ از نماز چه بگوید و چه بخواند عقیده او و در اوست مانند اشتغال
 نسبت رایت بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار و ادعیه مذکوره و عدم تعاقب گردید یا نه اینجا محظوظ است
 و ظاهر آنست که اگر در خصمه صابر قول یکسانست می دارد و صل سنته را بفرض و سرعت قیام را اگر دارد و سنته
 بعد از ادای فرض و در شرح ابن الهمام تصریح کرده است که آنچه در احادیث وارد شده است از خواندن بعضی
 ادعیه و اذکار در ابدیه صلوات تقاضای کند و وصل آنها را بفرض بلکه بدون آنها عقیده سنته بی اشتغال آنچه
 از توابع نماز نیست کفایت میکند در آن اختلافست علما را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی
 گفته که قیام سنته متصل بفرض مستنون است و درین میان شغول بسنن و نوافل نباید شد و این
 قول مخالف حدیثی است که در بنی از وصل واقع شده است در سنن ابی داود آمده است از بنی
 ریشه که گفت استاد مروی که دریافت بود با حضرت رسول الله علیه و سلم تکیه اولی را تا متصل کند
 سنته را عرضی الله عنه دو شش او را گرفت و بچنانید و گفت بشین زیر که پلاک گشته اهل کتاب
 مگر آنکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم پسندید این سخن را عرضی الله عنه پس بخار
 فصل است بعضی ادعیه و اذکار و لیکن اولی آنست که فصل کند بعضی اذکار و ادعیه و بعضی اذکار و اذکار
 که طول دارد بعد از سنن بخواند و ثابت نشده از آنحضرت صلی الله علیه و سلم فصل با ذکر کاری که طوبت می نمایند آن
 در ساجد مثل قراة آیه الکرسی تسبیحات و امثال آن جلوی گفته است که لا باس است بخواندن او را و میان فرض
 و سنته و این منافات ندارد با اولویت مذکوره زیرا که مشهور درین عبارت اولویت خلافت او است و در
 خلاصه گفته که چون سلام در تمام از ظهر یا مغرب یافت که بعد از آنها سنن است کرده است او را که
 قاعدا باید که بایسته تطوع و تطوع کند در مکان فرض بلکه خوف شود بدست رانشت یا بستر آید
 و اگر خواهد رجوع کند بمنزله برای تطوع که افضل است و در نمازی که بعد از ادای تطوع نیست که پیش
 که در مکان خود مستقیق قبل نشسته باشد یا بر روی برشته مستقیق قوم نشیند اگر بمقامی که مستقیق
 نباشد و همه بر سر آورده شده لیکن افضل رجوع بمنزل است از برای تطوع ذکر کند یا کلمه فی شهر این الهمام

والله اعلم بصدق ما قلناه من ان لا اله الا الله وحده لا شريك له ولا
 واما بعد فكل شي قد رددنا ما قلنا ان الله تعالى قد جعل في كل شي
 ذكر بعد از سنه بخواند که منافی بعیدیت از فرض نیست چنانکه گذشت و الله تعالی مردم آیت الکرسی
 در سنه مغرب بخواند مخالف سنه است که خواندن قل یا ایها الکافرون قل بوجه احد است و صل
 در بیان سجده سهو بلکه سهو در بیان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در اقوال در آنچه مطلق است
 باخبار و اطلاق جایز نیست با اتفاق اما در افعال چه در نماز و چه در غیر آن اختلاف است بخاری و ابوداود
 است و در حقیقه آن مقصود حکمت الله الهی عز شأنه است در باجیت تشریح احکام و دریافت سعاد
 اقتدا به پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام و مجرد تشریح حکمت نیست زیرا که تشریح فی آن ممکن است چنانکه گفته
 بر که سهو کند سجده سهو بروی لازم است چنانکه در صورت شک باید و لیکن آنکه با تمیز دریافت سعاد
 اقتدا عامی شود و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم فراموشی دادی شوم من تاسه گردانم آنچه در حر
 و جزا است آن شروع گردد و حسب سفر السعاده گفت که در پنج موضع مروی است که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم سهو فرمود در نماز در جمیع عمر و غیر ازین ثابت نشده اول نماز ظهر بود که در تشهد اول نشست
 برخاست چون تمام کرد نماز را دو سجده کرد دست بر سلام داد دوم آنکه در رکعت دیگر در رکعت دوم از نماز
 بدر پس سلام داد و سخن گفت بعد از آن ای که کرد و تمام فرمود و بعد از سلام دو سجده کرد بعد از دو سجده دیگر
 باز سلام داد و در بخندیت سجده سهو بعد از سلام بود و این را حدیث ذوالایدین گویند که نام محبیبی است
 و از حضرت پرسید که کوتاه شد نماز یا فراموشی کردی یا رسول الله فرمود هیچ کدام نبود و در حدیث دیگر آمده است
 یکی آنکه این اخبار است برخلاف واقع و اجتماع دارند بر عدم جواز سهو در اقوال و اخبار و افعال و در افعال است
 و اشکال دیگر در وقوع نکره و افعال دیگر منافی صلوٰه یا تمام صلوٰه و عدم هیئات و جواب از اشکال اول آنست
 که مراد این است که در اعتقاد من یحییٰ است نه در نفس الامر و این خبر صادق است بلا شبهه یا که نیست از علم
 شعور پس گفت شعور لازم و این خبر صادق است فافهم و جواب از اشکال ثانیه آنکه تکلم و ایدین منافی بطریق
 غفایت و منیع جواز عدم هیئات نمیکند پوشیده نماند که این خبر بعب خفیه که نسیان غفایت نیست و نسیان
 جاری نمی گردد و این گویند که این قضیه پیش از نسخ کلام و صلوٰه بود و تحقیق آنست که بعد از آن
 و بعضی می گویند که این گفت که هر با یا بود نه بقول و این سخن در غایب حدیث و نیز گویند که این قضیه
 تیسریم بود پس مقتضی بر عود باشد و در شهر که اتفاق مسی البخاری نقل گفته که با جوابی

اجماع است اما شک در نماز آنحضرت را برگز نمود باین طریق که در تردد رافقه در بی جدر
 و هیچ جانب جزم نتواند نمود و در صورت نسیان جزم دارد یکجانب اگرچه خلاف واقع
 نیست شکی نیست و البته آنچه واقع نفس الامر بیادش میدادند و در صورت شک تردد توجیه است و اما
 و توجه گاهی نسیان از حضرت و صلی الله علیه و سلم بوجود آمده اما شک بوجود نیامده و میفرمود که آن از شیطان
 چنانکه در حدیث متفق علیه که از ابی بریره است آمده که فرمود چون نماز کنید یکی از شما می آید او را شیطان
 تبلیغ و تخلیف میکند بروی و در التماس اشتباه می اندازد تا آنکه در نمی یابد که چند گذارده است و اگر چه آن
 حضرت را صلی الله علیه و سلم شک در نماز برگز واقع نشده و لیکن برای تعلیم حکم آن مراست را میفرمود که اگر
 در شک افتد و در نیابد که سه رکعت گذارده یا چهار شک باید که بنا بر یقین قهراً شک را اعتبار نکند
 آن تردد و قرار دهد در خصوص بر آن که سه گذارده است چه گذاردن سه یقین است اگر چه چهار
 گذارده باشد و سجده سهو کند و امام ابوحنیفه رحمه الله علیه میگوید که تحری کند و هر جا
 دارد بجز آن نهد خواه باقل بود یا اکثر و اگر ظن غالب بر یکجانب نیست بنا بر یقین کند و
 حکم برین امام اجل طعن کرده اند که خلاف حدیث گفته که حکم است بنا بر اقل و نه استند که بنا بر ظن
 اصلی مقرر است و در شهر که درین حدیث آنرا طاعی کرده و یا شک در اشتباه قبله و حرات نیز در جمیع
 آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم اذا شک احدکم فلیخر الصواب ولینم علیه اوردده الشمنی
 و ازین خود روایت نسائی می آوردیم فی صلوة ظن الصواب ثم لیجد سجدة ین بعد ما یفرغ و
 گفته که بعضی از اهل علم در صورت شک گویند اعاده کند نماز از انتی و در سبب امام ابوحنیفه
 افتاده است یعنی شک عادت او شده است اعاده کند و الا تحری نماید و اگر بعد از تحری علیه
 بنا بر اقل نهد امام محمد در موطنی گفته که آثار در باب تحری غالبین بسیار است و میگوید اگر انحنی نکند و
 از سهو و شک دشوار افتد و در اعاده در صورت کثرت شک اعتبار آن حرجی تمام است و امام
 مالک امام احمد رحمهم الله میگویند مطلقاً خواه ظن غالب بر یکجانب افتد یا بر دو جانب برابر بود بنا بر ظن نهد
 شرح شکات تحقیق این کرده شده است قدر و فصل در سجده تلاوت اختلاف کرده اند
 حکم سجده تلاوت ایما را بر آنکه واجب است و امام مالک شافعی بر آنکه کسنة است و فصل آن
 از ترک است و در روایتی از امام احمد نیز واجب است اگر در نماز باشد و در غیر آن واجب نیست
 آفات و احادیث است که در ترک آن روا شده و تا کنده

و نیز گویند که سجده جزو صلوة است که بجهت تخفیف اقتضای بران کرده شد پس فرض باشد چنانکه در نماز
خانه و لیکن چون دلایل آن قطعی نبود بوجوب قابل شدیم و تسکاید دیگر حدیث زید بن ثابت گفت سوره الفجر
را نزد آنحضرت خوانند و سجده نکرد و جوابش آنست که وجوب سجده تلاوت علی التقریر است شاید که در وقت
دیگر کرده باشد و نیز تواند که قرات در وقت کرده واقع شده باشد یا سجده نکردند بجهت بیان جواز تأخیر باین
سجده و البتة باشد که در وی اختلاف است و الله اعلم و طهارت شرطست در سجده تلاوت و از یکجمله آنی در آن
منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که نبی و ضو نیز می کرد و پس همگی از علما درین حکم براه قوت
وی زینب الاشجعی و یحیی باسناد صحیح از نافع از ابن عمر روایت کرده که گفت سجده نکند مرد مگر بر طهارت و جمیع
کرده شده است میان این دو روایت که مراد طهارت کبری است یا ثانی در حالت اختیار است و ادلی نزد
ضرورت و نیز گویند که گاهی شعبی در ای برت و اشارتی بسجده می کرد بغیر جهت قلبی و ضو و میگفت
و بعضی سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت واجب نیست مگر برستم نه بر سامع یعنی اگر اتفاقاً فی قصد آن سجده
بگوش کسی سجد سجده واجب نگردد و بعضی گویند اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا قاری حکم
امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب بر تقدیری است
که قاری قصد قرات کند نه بر قصد قصد و حکایت چنانکه قصد خوانان می خوانند و نه نسبت و نه بسبب جمهور
آنست که واجب است بر قاری و بر سامع مطلقاً بشرط صلوة و بوالحیثار و نزد پیش از سجده و بعد از سجده کبیر
گویند و بر دو مندوبت نه واجب مروی از ابن مسعود همچنین است و نزد بعضی سلام هم هست اما شنبه و چاکست
و اگر بایستد بسجده رود ادلی و افضل باشد و تسبیح این سجده همان تسبیح سجده باز است سبحان ربی الاعلی
نماز افضل احوال و ارفع محال است پس تسبیح سجده وی افضل ارفع باشد اگر سجده تلاوت در نماز افتد بی شک
این تسبیح که خصوصاً نزد خفیه عادر سجده نماز نمی کنند ادلی خواهد بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفتی سجده می
لندی خلقه و صور و شوق سمد و بصره بود و قوت و در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که می گفت این
را در سجده قرآن در شب گفت نه حدیث حسن صحیح و بعضی گفته اند این دعا بخواند ربانی طاعت نفسی و
اغفری و نیز نزد سبحان بنان کان و غیره بنا مفعول و در قرآن این را از صاحبان حکایه کرده که نزد تلاوت
سجده میکنند و همچنین میگویند و بگوید که در سجده این دعا خواندی و فرمودی اللهم احفظ غمی بهما و از او است
بهما احرا و اجعلها لی عندک ذخراً و تقبلها منی كما تقبلت من عبدک داود و ترمذی از ابن عباس زنده که
امروء بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم آمده و گفت که امشب در خواب دیدم که درین رختی نماز می گزارم و

سجده کردم و پشت نیز در سجده آمدم و این دعا بخواند و گفت ابن عباس پس خواند آنحضرت آیه سجده را و سجده
 کرد و بخواند این دعا را که آمد خواب بیننده از درخت نخل که دقالتی از نزدی بنزدیت غریب و در حدیث
 بخاری از ابن عباس آمده که گفت سجده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سوره بقره که در آخر آیه سجده دارد و سجده
 کردند با وی صلی الله علیه و سلم مسلمانان و کافران و جن و انس را و همین جن انس باشند که در مجلس حاضر بودند
 بطریق تکریم تا یکبار بر روی زمین از آدمیان بریان بودند و الله اعلم و گفت اند که سجده آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم بجهت استئصال امم الباقی بود و سجده و شکر گذاری نعم عظیمه است و سجده و شکر گذاری و سجده مسلمانان
 بجهت تبعیت آنحضرت و استئصال امم و ایمان شکر و سجده مشرکان بجهت استماع اسماء الهیه ایشان بود
 از لالت و غری که درین سوره مذکورند از جهت ظهور سطوت و سلطان کبریا و جبروت الهی تعالی شان
 و سطوع انوار عظمت و عزت صدق و حقانیت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم چنانکه تاب و
 طاقت اختیار ایشان باطل شد و اثر خود و انکار و استکبار محو و مضحک گشت مگر از آن کسی که اشقی و اطمینان
 قوم بود که کفی از خاک برگرفت و بر جبهه زشت خود زد و گفت این قدر بس است و آن یکی از اشقیای
 قریش بود که بجهنم رفتند و در اینجا قصه است از وضع زناده و معریات ایشان که بعضی از ارباب سیر و تواریخ
 که موهفده بکر غریب و اعاجیب قصص آورده اند و علمای محدثین حکم وضع آن کرده و رد و ابطال آن نموده اند
 و آن نیست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد ذکر اسماء و عزت و مناسبات مدح ایشان کرد و گفت تلک
 الغزاق العلی و ان شفا تمهین ثم جیء الک بهویر بان آنحضرت رفت یا شیطان با و از بلند مشایع صوت
 نریعت آنرا از پیش خود خواند و مشرکان آنرا شنیدند و سجده مشرکان از جهت بود گفتند اکنون محمد صلی الله علیه و سلم
 با وی زنا می نماید ما میدانیم که خالق محیی ممیت علیه قدامت کی است این بیان شفعای مانده و محمد و اثبات عظمت
 برای ایشان کرد پس جبرئیل آمد و خبر داد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم با الهای شیطان پس غلبین شد آنحضرت پس نزل
 رد برای تسلی وی این آیه و ما رسلنا قلیک من رسول و لا نبی الا اذ اتیتی النبی الشیطان فی امیة فیسلم الله
 علیه و یلقی الشیطان ثم یحکم الله بینه و الله سلیم حکیم و این قصه عقلا و نقلا باطل و موضوع است و مراد این را تفسیر
 دیگر است که نیت در می ذکر این قصه و الله اعلم و اصل در سجده شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجده
 مفردة که خارج سلوة است یا جایز و مسنون است و عبادت و موجب تقرب بنجاب الهی است یا نه نزد
 بعضی است و حرام و لا اصل لها فی الشرع و نزد بعضی جایز و مسنون و از بعضی حنفیه نقل کرده اند که جایز
 است مع الاکراه و تفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز بر چیز قسم است یکی سجده سهواً و آن خود در حکم سجده نماز است

و در
 بعضی
 کلام

دیگر سجده تلاوت است و در آن غلافی نیست و دیگر سجده مناجات است بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثر روایست
 که این نیز کرده است و دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت و از قاعلیت و در اینجا اختلاف نیست نزد امام شافعی نیست
 است و قول امام احمد و ابی یوسف نیز همین است و احادیث و آثار درین باب بسیار آمده است چنانکه مکرر گرد
 و نزد امام ابوحنیفه و مالک سنت نیست بلکه مکروه است و ایشان گویند نعم الهی تعالی غیر متناهی است و بنده عاجز
 است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگر چه بطریق سنت و استحباب بود مود بکلیف مالا یتطاق بشود و گویند
 مراد سجده که در باب شکر نعمت در احادیث و واقع است نماز است که تعریف از آن سجده کردن است منجست و بیان
 آنها که قایلند بدان مراد نعمت عظیم دارند گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع است نه نیت و گویند
 از ده نماز از سجده خلاص ظاهر است و چون از بعضی از خلفای راشدین بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 فعل این سجده مأثور است قول پیغمبر درست نباشد و یک قسم دیگر است که آنرا سجده تحیت گویند و در بعض
 روایات فقیه رخصتی در آن واقع شده بخاک را است و حرمت آنست و در سند امام احمد جامع ترمذی و سنن
 ابی داود از ابی بکر رضی الله عنه آمده است که چون می آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله چیزی که خوشحال
 بود می افتاد سجده کننده فرخنده را بجهت شکر کردن مراد از غرض و جل و از انس نیز مثل این آمده و بهیچ با سند صحیح
 روایت کرده که چون توبایر المؤمنین علی رضی الله عنه ازین رسیدن تضرع آنکه بجهت همان سلام آورده در ساعت
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم سجده شکر بجا آورد و دعا کرد بر آنست که گفت السلام علی محمد و آله
 همان و عبد الرحمان بن عوف رضی الله عنه روایت می کند که چون بشارت را بنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید
 که یکبار صلوٰه بر تو فرستد خدا تعالی بروی ده صلوٰه فرستد و یکبار سلام کند خدا تعالی بروی ده
 فرستد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ساعت شکر این نعمت گذارد و سجده کرد و بجایت طول کرد چنانکه مینماید که آن
 که مکرر بکوش بر آسمان رفت و از بدن آسمانی پذیرفت و یکبار شخصی کوتاه بالای تغییر ضعیف حرکت
 ناقص الحلقه را بدید سجده شکر کرد و جز این نیز در حدیث آمده و در صحیح غیر آمده که چون روزی بر سر ابو جهل
 لعین راه راند آنحضرت سجده کرد و فرمود مات فرعون نهالامته و در روایت دیگر آمده است که در حرکت
 گذارد و این طر محبت تاویل سجده است نماز چنانکه امام ابوحنیفه و امام مالک کرده اند و در آن آمده که چون
 کعب بن مالک را بشارت توبه حق بوی رسید سجده شکر کرد و وی از کبار صحابه و مشهور اسلام است و یکی از ان
 ستن که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک و توبه رجوع به رحمت کرد و پروردگار تعالی بشارت آنجا که
 منطوق قرآن عظیم است و علی بن ابی طالب علیه السلام اذ انزلت علیه السلام یا حجت و ذوات عظیم علیه السلام

و این قصد در آن است و از احکام قصص است در شرح سفر السعاده از آنکه اگر در قیام طلب کند و امیر المومنین را که بر کعبه
 چون خبر قتل میکند اب بشنید سجده شکر کرد و قصه می شنود و امیر المومنین علی رضی الله عنه چون دانست که از دنیا
 خواجه ریان قتل بدید سجده شکر کرد و قصه می شنود و امیر المومنین علی رضی الله عنه چون دانست که از دنیا
 سفر السعاده شرح مشکلات ذکر کرده شده است و وصل دزد که از جمعه مشهور در جمعه هم و سکون هم و ضم است
 و سبوطی نفع نیم نیز گفته و از زجاج کسرن نیز حکایت کرده و در قرآن مجید قرأت سبعه بضم میم است و سکون از شولکی
 و این روز را در جالبیت عروبه بفتح صین ضم را و بار موحده می خوانند و جمعه اسم سلامت بجهت اجتماع نام در وی بر
 نماز که اقل و تحقیق آنست که عروبه نام قدیم او است در جالبیت و هم از جالبیت تغییر داده اند بجمع بجهت اجتماع آفرین
 در وی بجهت آنکه جمیع و تمام شد پیدایش آدم درو چنانکه سایر نام هفت را تغییر دادند فایده و نامها را قدیم گفته
 این بود اول ایون خیار مار مونس عروبه بسیار و این روز در زبان جالبیت نیز شرفی داشت و در اسلام بفضایل
 و خصایص امتیازی دیگر یافت در حدیث آمده است که گواه گردانید خدا تعالی از روز جمعه کسانی را که بودند پیش از ما
 مراد یهود و نصاری اند و بود مرید را روز رست یعنی شنبه و نصاری از روز احد یعنی یکشنبه پس آوردند و مار او پیدا
 کرد و مسلمانان را پس راه نمود و مار او روز جمعه و گواه گردانید یهود و نصاری را روز جمعه به آنکه امر کرد مرآت از اعیان
 کردن درین روز و اجتماع نمودن در وی عبادت شکر و نعمت پس مخالفت کردند و فرمودند و با آوردند و خبیثان
 کردند یهود در بدل می شنبه و تعلق نمودند باینکه روز انتهای آفرینش است و روز فراغ ساختن از شغل آفرینش
 پس خلق را نیز باید از شواغل اعراض نموده بعبادت مشغول شوند و گفته نصاری که روز یکشنبه که وقت است
 آفرینش است پس این روز سزاوارتر است به تعظیم و شکر نعمت و ایجاب عبادت و اگر ترانند که فرض نکر دانید را
 روز جمعه علی تعیین بلکه امر کرد با استخراج و تعیین آن بیک و اجتهاد خود که در یابند که آن روز که ام است پس یافتند
 یهود روز شنبه را و نصاری روز یکشنبه را بعلتی که مذکور شد و هم بر قیاس در باب است مسلمانان بجمعه نیز دو معنی
 گفته اند یکی آنکه فرض گردانیده شد برایشان جمعه و امر کرده شدند بدان بقول وی سبحانه یا ایها الذین امنوا اذا
 نودى للصلاة من یوم الجمعة فاسوا و بایات نمود و گواه نکر دایشان را با با و ترو و تعلق دیگر آنکه راه نمود و ایشان را
 به یافت و احصای این روز بیک و اجتهاد و گفته که الله تعالی خلق کرد ایشان را برای عبادت و چون خلق و
 در روز جمعه است پس عبادت در اولی و نسب باشد و نیز در سایر ایام حشری پیدا کرد که منتفع شود و آن
 بران در روز جمعه پیدا کرد ذات او را و شکر نعمت و جود اولی و آخری بود از شکر نعمتها و خارج از ذات
 و ظاهر در اینجا معنی اول است بلکه در باب یهود و نصاری نیز و لیکن این خود در صحیح بخاری گفت که جمعه کشته

گفته انصار در مدینه پیش از قدم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پیش از نزول قرآن برای تفسیر
 چون بود و نصاری هر روز است که در وی جمع می شوند در هر هفته برای عبادت ما نیز یکو دایم روزی که جمع شویم
 در وی و ذکر کنیم موی تعالی را و نماز بگذریم در و بجای آوریم وظیفه شکر و عبادت را پس بایستد که ما را که نام خدا
 روز جمعه است تعیین کردند برای آن که باین خصوصیات که در نماز جمعه است نبود بعد از نازل شدن قرآن این
 و این قدر در مقصود کافیت قدر و حدیث اوس بن ابی ایس آمده است که آنحضرت فرمود که از جمله بهترین
 امام شما بایستد و ازین حدیث معلوم می شود که افضل امام بسیارند مثل روز عرفه و عیدین و امثال آن
 و روز جمعه یکی از جمله آنهاست و اختلاف است علما در روز جمعه و عرفه که کدام یکی ازین دو افضل است بعضی
 گفته اند که روز جمعه افضل امام است و روز عرفه افضل امام است و این سخن محصلی ندارد زیرا تا بل و همچنین اختلاف
 دارند در شب قدر و شب جمعه امام احمد فرمود رحمه الله علیه که شب جمعه افضل است زیرا که علوقی آنحضرت در حرم
 و شب جمعه آمد و در ایام ما بود چنانکه در باب ولادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم باید ان شاء الله تعالی افزود
 دیگر آمده است که سید الا ایام بایستد که جمیع شد در وی خلق عالم پیدا کرده شد آدم علیه السلام در روز جمعه
 در آورده شد در بهشت در روز جمعه و بر آورده شد از بهشت و فرود انداخته شد بر زمین در روز جمعه و مرد آدم در روز
 جمعه و درین روز بر پا شود قیامت و در دست نفی و در دست صغده مقصود ذکر وقوع امور عظام است که وقوع
 دارد درین روز یا بچند آنکه خروج و هبوط آدم علیه السلام و آمدن و درین عالم متضمن حکمتهاست که هر آن از دایره
 امکان بیرونست و موت موصول است بحدیث اقدس رب العزة جل جلاله و قیامت موصول است بفرع
 جنة و ظهور مواعد حق تبارک و تعالی و خصایص فضایل بایستد که جمیع بسیار است یکی آنست که در وی ساعتی است
 که هر چه بنده در وی از خدا بخواند باید و علما از صحابه و تابعین من بعد هم درین ساعت خلافت است بر دو
 قول بعضی میگویند که آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و بعد از وی مرفوع شد و این قول مردود
 است و از ابو هریره رضی الله عنه پرسیدند که قومی میگویند که آن ساعت روز جمعه که مستجاب بود در وی عابرد
 شد ابو هریره فرمود دروغ گفت هر که آن را گفت آن ساعت موجود است الا آن در هر روز جمعه قول دوم
 صحیح است که خاتمه در زمان آنحضرت بود و بچنان درین وقت نیز باقی است و در اینجا نیز دو قول واقع شده
 جمعی میگویند که آن ساعت را در وقت بهم گذارشته و منقح داشته اند در روز جمعه نظیر شب قدر و شب
 آخر و اکثر بزرگان که متعین است و بجا احوال متعدده زیاده برسی قول آمده و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح
 صحیح بخاری نقل نموده و نسبت آن به تاملین آن قوالی ذکر کرده و اول آن آورده و تمهید گفته اند

این روز است که
 جمعی

و وقت آن بیان کرد و در آن تطبیق نموده است و ما در شرح سفر السعاده آنرا نقل کرده ایم و ارجح اقوال دو
 قول است اول آنکه از جلوس ایام است بر غیر تمام شدن نماز دوم آنکه آخر ساعتی است از روز و باز اختلاف
 است علما در ترجیح یکی ازین دو قول بر دیگری اگر ترجیح قول آخر کرده اند و احادیث وارده آن تقویت و تأیید
 نموده و صاحب سفر السعاده گفته که در سنن بخید بن منصور با سند صحیح ابلی سلمه بن عبد الرحمن بن
 عوف آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند در تعیین آن ساعت بحث کردند و از آن مجلس برخاستند و کسی ازین
 اختلاف نگذارد آن که آن ساعت آخر روز است و از فاطمه زهرا رضی الله عنها می آید که میگذشت خادم خود را
 در آخر روز جمعه تا نظر کند و خبردار کند او را با آخر ساعت و چون خبری کرد مشغولی می شد وی رضی الله عنها بدعا و
 روایتی وقت غروب بگذاشت و بعد از آن از جمله نصایح که در روز فرستادن آنحضرت صلی الله علیه و آله درین روز
 اجابت و قبول میسر دیگر آنکه در وی نمازی است که اعظم فروض اسلام است و تهاون در آن موجب ختم بر قلوب
 و فوشتن از جمله منافقان است و غسل در وی ستمه مکره است و نزد جمعی واجب و تطیب و استیلاک و غسل
 شایب در وی منتهی بر ایام دیگر و تجزیه مسجد یعنی خوشبوی کردن آن مستحب است درین روز نیز جمعی از علما
 صلوته نافله در وقت استوار کرده نیست در روز جمعه و ابو قتاده رضی الله عنه گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 نهی کرد از نماز در نیمه روز الا روز جمعه و فرمود روز پنجشنبه در آن وقت می افزودند الا روز جمعه و از آن است که
 بسیاری از اهل فجور و فسق در روز جمعه و شب جمعه از کتاب معاصی محبت می شوند از جمعه ظهور آثار رحمت در
 و این روز مختار است از برای تضرع و عبادت را و عزیت او بسیار ایام چون عزیت شهر رمضان است
 بسیار مشهور است اجابت درین روز ناته شب قدر است در رمضان و در جمعه عید می است مسلمانان
 که در بر رفعت مگر می شود و در حدیث مرفوع آمده که لیوم الجمعة سید الايام و اعظمها عند الله من لیوم الاصحی
 و لیوم الفطر و هر که پیاده رود برای نماز جمعه ثواب یک ساله نماز روزی باید و این روز مفر سیاحت و آسائنها
 و زمینها و کوهها و دریاها و مجموع خلایق در روز جمعه می ترسد بجهت علمی که حق تعالی بخشیده است ایشان را و قوم
 قیامت در آن الاجن و انس که پیده بروی ایشان فرو رفته از برای قیام تکلیف و ایمان بغیب و روح خود
 نزدیک می شوند درین روز بقبور خویش و از این را می شناسند شناختی زیادت بر سایر ایام و در بعضی
 روایات آمده که این شناخت در اول روز بیشتر است از آخر آن و لذا زیارت قبور درین روز
 مستحب تر است و عادت در حریم شیرین بمرین است و روزه داشتن روز جمعه علی القدره
 پیش اکثر علما مکره است که روز عید است در روز عید صوم مکره است و روایت است از امام ابو حنیفه

مالک رحمہ اللہ علیہا کہ مرده میت و این روز مخصوص است باجتماع مومنان برای عطا و تذکر بطریق وجوب
 در خطبه و خطبه در عید سینه است و وارد شده است که اجتماع می کنند در شب جمعه ارواح ذکره ابن الغفیر
 کتاب البهی چنانکه تخصیص روز جمعه بصیام نزد اکثر علماء کرده است همچنین تخصیص شب جمعه بقیام و علماء
 برای این وجوه گفته اند که تا تمام است و ظاهر نزد این مسکین است که این شایسته است باکماله باید که بپوش
 بطاعت و عبادت باشد تخصیص بعض اوقات اگر چه تبرک باشد چیزی نیست و در فضل موت در روز جمعه
 و شب آن بامن از عذاب قبر آثار وارد شده سیوطی در جمع الحوائج از حدیث احمد و سیوطی آورده گفت
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمن سلم بموت یوم الجمعة اولیایه الجمعة الاوقاه النعمه و همچنین از شیخ
 در القاب از ابن عمر و از ابو نعیم در حلیه از جابر آورده که یکصد مرتبه در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از
 عذاب قبر و یا یزد روز قیامت حال آنکه بر بدست شهرت است و نیز وارد شده است که از زبده می شوند روز
 شنبه نزد کس در شنبه نزد کس در شب جمعه و در روایتی تمامه مردم و می نشینند ملائکه با صحت روز جمعه
 بر ابواب مسجد برای نوشتن مردم الاولی فالاولی و چون بیرون آید امام بر اس خطبه بر میدارند
 صحیفه را و می در آیند در مسجد و مضاعف می گردد درین روز حسنت و در رکعت نماز در روز جمعه
 فاضل تر است از هزار رکعت در غیر آن و یک تیسیم از هزار تسبیح آمده است که چون حق تعالی
 تبارک و تعالی بر انگیزد ایام را روز قیامت بر بنیت و صورتی که دارند می برانگیزد روز جمعه را روشن
 مالمین مر ابل جمعه را و روشنائی می کند روز جمعه بای ایشان پس میروند در روشنائی او و رنگ
 ایشان در صفا و سفیدی مثل برف و بویهای ایشان مثل بوی مشک و خوش میکنند
 در کوچه ها کافور و می نگرند به سوی ایشان جن و انس و برسم نیز نزد چشم از تعجب و
 حیرت تا آنکه در می آیند در بهشت و محال نبود ایشان را بچکس مگر موزنان و بر
 خدا اذان گفته باشند و حرمت و کرامت بیع نزد اذان و استجاب بشرا بعد از نماز آن نیز از
 خصایص جمعه است و قرات سوره الم سجده و سوره بل اقی الانسان در نماز فجر و خواندن سوره
 جمعه و المنافقون یا سج اسم ربک و سوره انفاسیه در نماز جمعه و خواندن سوره قل یا اهل الکفر
 و قل یو اهل الذکر نماز مغرب و می و خواندن سوره جمعه و منافقون در نماز عشا و سوره نیز منو
 است و شافعی التزام دارند و بگز خلافت آن نکنند و خفیه کرده میدارند تیسیم سوره
 را و بگز نخوانند محقق خفیه شیخ ابن الهمام فرمود که کم چنین نباید کرد گاه باید خواند از جهت صحت

احادیث وارده در این گفته که مقصای دلیل گزینست که ایها تمفیل و بجان باقی و عدم جواز جز این
 است عدم مداومت است نه مداومت عدم گفت بنده مسکن عبدالحق بن سیف الدین ظاهراست
 که عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز دایمی بوده باشد که برگز خلافت آن نکردی چنانکه عادت شریف
 اوست در نوافل و اگر بود اکثری بوده باشد پس طریقه ضیفه اگر بخواند و گاه گاه ترک کنند جمعی این حدیث
 و المذهب الله اعلم و فضایل خواندن سوره کهف در شب جمعه در روز جمعه بطریق متعدده وارده شده فرمود
 صلی الله علیه و سلم هر که بخواند سوره کهف در روز جمعه روشن شود روز قیامت برای وی نورانی تر یزیدم دی آنکه
 آسمان و در دواتی آمده که روشن شود نور بایت الفیق و آمرزیده شود برای وی هر گناهی که در بین الحقیقتین
 یعنی صفای اگر چه احادیث ظاهر در عقربان عموم ذنوب است و لیکن تخصیص میکنند آنرا علما به صفای و این
 اعلم وصل و بالجمله روز جمعه روزی شریف و عظیم است در دنیا و آخرت اما شرف در دنیا معلوم شد
 و عظمت وی در آخرت حدیثی است که وارد شده است مشتمل بر خواب شریف و حقایق عظیمه که دلالت
 دارد بر آنکه آنچه اهل این روز را که جاضی شوند نماز جمعه حاصل می گردد از انوار شهود عظمت و جلال حق بر وی
 و نمونه است از آنچه حاصل خواهد شد در روز آخرت از قرب پروردگار و دیدار حق سبحانه روایت کرده است
 امام شافعی و ایر دیگر فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمدن جبرئیل و حال آنکه در دست او است آینه
 سفید که در وی نکته سیاه است گفتم یا جبرئیل حدیث این آینه سفید در وی نکته سیاه گفت این آینه
 مثال روز جمعه است که از سایر ایام بصفا و نورانیت مخصوص است و این نکته ساعی است که در روز جمعه
 باعث امتیاز وی از سایر احوالی روز امتیاز سیاهی در سفیدی بدایت و طاهر تر بود و لهذا برای
 کتابت از میان سایر اوان سیاهی را اختیار کرده اند و گفت جبرئیل نام روز جمعه یوم الزبد است گفت
 یوم الزبد چه معنی دارد و چیست و چه تسمیه یوم الزبد گفت پیدا کرده شده است در فردوس که اعلی
 درجات جنت است و ردی کشاده را که طول و عرض آن از خرد خدا کس نداند در وی تلباس است از مشک
 که سبزه آن از غایت بلندی آسمان رسیده است و چون روز جمعه شود در آن عالم میفرستند
 بروردگار تعالی آنقدر که می خواهد از فرشتگان خود در گرد آن وادی خبر است از نور که بر آن شمعگاه
 بنمبران است و کرده شده است آن منابر نور بنبرای دیگر از طلا مکمل با قوت قدر جبرئیل که بر آن بنمبران
 و سرفشان در پس آن منابر از نور می نشیند پس میفرستد و تعالی آن مشک را در جامها
 و بردها و موهنا پس میگوید بروردگار غرض جل من بروردگار شما هم کرد است کردم با شما و عده خود را

که او درم شمارد بهشت بخواند از من هر چه بخواند بدین شمار گویند پرده کاغذ بخوانیم از تو رضای ترا پس
 بگوید پروردگار تعالی و اگر از فی نمی بودم از شما سکن نمی گردانیدم شمارا در سرای خود بیغیبهت
 بخوانید از من بالاتر ازین چیزی و زیاده برین و نزد من است مزید در هر چه نعمتها
 من در جات فضل من بی نهایت و بی اندازه است و امروز روز مزید است پس اتفاق کنند هر یک
 سخن که یارب بنام او چه کرد که نظر کنیم بآن و به نیم از بخشیم سرایا نهایت مقاصد و نعمتها مطالب
 این است که بالاتر ازین طلبی نیست بعد ازین محل سوالی نه وقت سوالی از فی نظر ایک این بود
 موسی علیه السلام پیش از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم لن ترانی شد و چون وقت در رسید بصد
 سطلطه و مهربانی خود بر سوال آوردند و عطا کردند تا معلوم شود که اصل اصول در حصول سوال دامول
 است هر که پیش از وقت طلبید و بیش از قسمت خواهد مجرم بار گردد و صاحب الخیر مطلقا از اجار الله
 یحیی پس تجلی کند پروردگار تعالی و تقدس مرایش را و بنماید خود را بی پرده پس پوشد ایشان را از
 نظر حایل و جلای وی سجاده چیری که اگر گرفت قضای و تقالی برین که نسوزد ایشان و باقی مانند درشت
 که جای فنا و زوالی نیست بر آینه می سوختند و مستهلک می شدند و بعد از آنکه بیدار مشرف شدند
 و نور جمال وی منور گشته گفته می شود مرایش را اکنون باز کردید بمناسبت خود این نیز از جمله لطفت
 و مهربانی است به بندگان چه دایم در درگاه عزت داشتند و مستغرق نور ذات گردانند طالب
 و تاب ایشان است بر روز زمانی بحال خود بیایند و بیایند و در پرده های صفات که محال و مرای
 این نیم جفته است مشابه نمایند و مستعد تجلی دیگر شوند مشهود در درود صورت کی است تقاضا
 در کیفیت مشهود است پس باز می گردند ایشان بمناسبت خود و حال آنکه داده شده است بر یکی از ایشان
 را در وقت این تجلی زیاده بر آنچه بودند بران از حسن و جمال و نورانیت در بهشت چه آن حال صفات
 است و این نور ذات پس نمی آیند ایشان بر زمان خود و حال آنکه پوشیده شده اند این مردان
 برین زمان و این زمان بر مردان نمی توانند بیکدیگر را دید و نموده نمی شوند بیکدیگر از جهت آنچه پوشیده
 است ایشان را نور ذات حق که گفته است آن نور بر ایشان چون باز آیند بحال خود را
 بگذرد و فرو نشیند آن نور و برده و غلبه آن و رجوع نمایند بصورتهای خود که پیش ازین بران بودند
 بیکدیگر بیند و بشناسند می گویند حوائج آن را زمان ایشان تحقیق بران آمده بود بدین شمار پیش
 ما بر صورتی و منشی که داشتند و باز آمدند بر غرض صورت و بهشت یعنی این حسن و جمال پیش

ازین نه استند از کجا آورید پس گویند این مردان این حسن و جمال با پنجه که بجای کرد بر درگاه تعالی نشاند
 برپایس دیدیم از ذات مقدس وی دیدنی ایجا فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدستی و راستی است تعالی سوگند
 بذات پاک وی احاطه و ادراک نکرده است و نرسیده است بکنه ذات وی هم مخلوق و لیکن خود وی جل جلاله ایشان را
 عظمت و جلال خود آنچه خواست و فرمود این است معنی نظر کردن بذات اقدس وی میگویند که از عجایب است
 که مرئی و منظور عظمت و جلال است که فاش شده از ذات وی تعالی و تقدس ذات و عظمت و جلال آن
 و مشاهده صفات در دنیا نیز بود زیرا که میگویم احاطه را نمی کردند نه رویت را و حاصل در دنیا مشاهده عظمت
 و جلال بول بود نه چشم و بالجه چیزی بنماید که حقیقه و عرفا توان گفت که وی حق است و احاطه و ادراک آن
 مرئی دیگر است و اگر این معنی کسی را و دنیا حاصل بود فرق آنست که بدل بود نه چشم مشاهده میگویند آنچه
 مرئی است از جسم خود و شکل و لون است که حقیقه جسم اینها بر صفات جسم است و با وجود آن در صورت
 میگویند جسم را دیده و بالجه اعتقاد باید کرد که مومنان حق تعالی را در آخرت ببینند و این دیدن را چشم
 ایشان بیدار کند چنانکه در دنیا در دل بیدار کرده بود این معنی را اعتقاد کرده است که مانند انقیاد است
 بس است و الله اعلم فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم این عالم همیشه در جمیع باشد مومنان را
 دو چند و زیاده آنچه در جمیع دیگر بود و مومنان دوست دارند جمیع را و آنچه میبود ایشان را بود و کجا
 ایشان از خیر و برکت و مخصوص میکردند با چنین فصل و کرامت و خود چون دوست ندارند و بخوابند
 این را و فرمود وی تعالی بخوابید و هر چه خواهید شمارا بدم لازم همیشه حالی بر میزانی باشد نه این معنی
 از نذر و خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فلا تعلم نفس ما افعی له من قره العین جزا و نیکوای معنی
 چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای خطبه بر سر منبر برآمد فی بلائ شریع هر از آن کردی بدیش است شریف
 آنحضرت در زمانی شریف غیر ازین اذان بعد و همچنین در زمان ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و جمیع در خلافت
 انجمن رسید و کثرتی و تفرقه در مردم پدید آمد کرد باذان دیگر پیش ازین خوانی بود که نام آنحضرت
 بیرون مسجد در بازار ندیده مظهر است و در بعضی روایات آمده که این اذان را جبرئیل علیه السلام
 کرده پس ستر ماند تا زمان عثمان رضی الله عنه و صحیح آنست که از عثمان است و آنچه در زمان خود او
 بود بی لفظ نه این و این اذان را عثمانی گفت اندک بعد از جدوت و عمر بن الخطاب و خود و عائشه نیز خواند
 آنرا تا بعد از رسیدن قاضی اذان چنانکه در حدیث آمده است که بین کل اذان و اذان دوم سه مرتبه است
 در هر مرتبه سه مرتبه است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و باذان بعد از آن در هر مرتبه سه مرتبه است

و صل

بعضی همان اذان است که بعد از جلوس خطیب است بر سر ازجهت اصالت و وجود وی در زمان آنحضرت پس
 مراد قول حق سبحانه اذان وی للصلاة من یوم الجمعة همین است و لیکن علما هیچ انرا داشته اند که معتبر
 اذان اول است که تحت گشت اگر در وقتش که بعد از زوالی است گفت باشد زیرا که مقصود که علامت
 بوی حاصل می شود و اذان وقت خطبه از برای تنبیه قوم است به برآمدن امام برای خطبه و التشریم انصاف
 و ترک صلوة اما این اذان دیگر که در بعضی بلاد برای گشت جمعه گویند نه در زمان آنحضرت بود بلکه
 بعد علیه السلام و نه در زمان صحابه رضی الله عنهم و نه بعد از ایشان و نیت عمل بروی در اکثر دیار اسلام
 و نیز معلوم نشد که از کی باز پیدا شده و کی پیدا کرد پس باید که ستم هم بعد از اذان اول بگذرانند و اگر فراموش
 بقصد اعلام الصلوة الصلوة گویند چنانکه از بعضی علما دیده شده است و در بعضی کتب واقع شده است
 که اذان اول از مختصات نبی امیه است و غالباً این باعتبار آن خواهد بود که بعضی از محققین گفت اند که همین
 اذان را که عثمان رضی الله عنه بر سر و امر کرده بود هشام بن عبد الملك آن را مسجد نعل کرده و الله
 اعلم و بر تقدیر آنچه خلفاء راشدین کرده باشند از ابدعت باید گفت و اگر بعضی از اسلاف اطلاق عبت
 بر آن کرده باشند یعنی آنست که در زمان آنحضرت نبود مقصود تنبیه و تقسیم آن خواهد بود چنانکه از امیر
 عمر و جماعت تراویح آمده که گفت نعمت الهی بده و حکم بر بدعت حسنه همین است و بر فعل عثمان
 رضی الله عنه اجماع سکوتی بود که هیچ یکی از صحابه از ابروی انکار نکردند و آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم چون خطبه خواند آواز بلند کردی بجهت غریب شوق و مبالغه در استماع حاضران بجهت
 که چشمان مبارکش سرخ شدی بجهت شروع و تجلی بوارق انوار عظمت و جلال و بروز لواحد ابداع و
 انداز و غضب و بی سختی تا آنکه گویا وی صلی الله علیه و سلم متذلل حشیش است که بگوید حکم و ساکن
 و متذلل حشیش آنکه خبر مسکنه قوی را وی برساند ایشان را از لشکر بی کر بایشان تا حضرت می آید و الله
 میگذرد و وقت صبح بر شامی و ناز و عمارت میکند یا در وقت شام می آید و شبنم میزند و بعد
 از آن فرمودی که بعد از آن خبر الهی است کتاب الله و خبر الهی می بخرد و شبنم را بر محبت مآتها و کل محبت
 و محبت کل محبت خدا را بداد پس که در بعضی احادیث این زیاده آمده و کل ضلالتی که اندر و کل
 و الله اعلم و در خطبه مستحسن است و بخاری آن را بی حدیث کرده و در فتح البکر
 گفته که این خطبه در آنکه اولی که در کتب طبرانی در حدیث من معنی از ابی موسی اشعری
 نقل شده که در آن خطبه الهی السلام و در آن خطبه از حضرت امیر که فصلی خطابی که تا و در داده اند و فرمود و این

و فصل الخطاب این کلام است و بعضی گفته اند که اولی که تکلم کرد بدان سوره بن خطاب قبل کتب بنی
 و قبل سحان بن ابی و قبل قیس بن ساعد و قول اول اشبه ثابت است و جمع کرده شده است میان این
 اقوال بلکه اولیت در اول حقیقی است و در براتی اضافی و در خواندن خطبه تکیه بر کلام یا عصاره کردی دشمن
 و نیزه بدست نگرفته و بعضی گفته اند که چون خطبه در حزب بخواند تکیه بر قوس سیف می کرد و در جمیع عصاره
 بعضی روایات فقیه حنفیه آمده که هنگام قوس و عصاره کرده است و صحیح آنست که کرده نیست از جهت حدود بسته
 و بعضی گفته اند که در جمله که قوس و عصاره کرده است چنانکه که مختصرا عصاره کند و آنجا که عصاره است که
 در مدینه مطهره بعصاره انداخته اند در مکه شریف اعتماد بسیف کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق غنوه است
 و حنفیه بعصاره کنند که نزد ایشان بصل است که اینست فی موضع اثبات الهی و حسب سفر السعاده گفته
 است که این معنی بر تکیه کمان و عصاره پیش از آن بود که منبر ساخت اما بعد از آنکه منبر مخصوص نیست که بر خیزند
 کرده عصاره و غیر آن الله اعلم و آنحضرت خطبه را کوتاه خواندی یعنی نسبت باز در نماز کردی یعنی نسبت بخطبه و الا
 در حدیث مسلم و ترمذی آمده که بود نماز وی صلی الله علیه و سلم میانه و در روایت ابی داود که آمده بود نماز وی
 میانه و خطبه وی میانه و فرمودی که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبه وی نشانی فقر و دانشوری او است و لما
 که در حدیثی بیان بود که در وعظ و نصیحت حرفی بس است خصوصا از آن حضرت که مصدر جوامع الکلم و منظر غرائب
 حکم است مرد باید که جماعت و عبادت کوشد و به تهنیت نفس خود مشغول باشد تا مصدوقی لم تقولون
 ما لا تفعلون نگردد و گفته اند که اگر در این گفتار پس فعل آنحضرت تعلیم است بود و آنرا تعلیم قولی نیز مومک
 ساخت و نزد امام ابوحنیفه مقدار الحمد و یا لا اله الا الله سبحان الله در فرض خطبه کافی است
 و زیادت بر آن سنت است و مستحب است چه در قرآن مجید تا سوره الی ذکر الله فرموده است و مراد بدان خطبه
 است و ذکر الله برین قدر صادق است و نیزه امیر المومنین عثمان رضی الله عنه کلام گفت و بستاند و کفایت
 کرد بدان پس آنست که از فی البدایه و در شرح ابن الهمام گفته که این قصه عثمان رضی الله عنه مذکور نیست در حدیث
 حدیث مکرر بعضی کتب فقره و چون در مسجد آمدی بر جانم سلام کردی و چون منبر برآمدی و
 سب کسان آوردی و دیگر بار سلام کردی انگاه بنشستی و اگر در آنای خطبه حاجتی خارجش می
 یا سبیلی سوال کردی قطع کردی سخن را و حاجت را بگذاشتی و سبیل را جواب دادی انگاه خطبه را
 کردی چنانکه امام حسن و حسن را دیده که افغان و خیران می آیند پس فرود آمد از منبر و بدست ایشان را
 و چنانکه سبیلی آمد بر سینه از دین سلام پس فرود آمد از منبر و بدست بر کسی و تعلیم کرد و پس از آن

باز بنبر آمد و خطبه را تمام کرد و اگر در پیشانی یا محتاجی را در میان جمعی دیدی امر فرمودی حاضران را بتصدق
 و تحویل کمر و سبیل بدادن خبری بوی از ثوب در ایام و جز آن و مانا که علما اینها را از خصایص آنحضرت
 داشته اند و الله اعلم و چون جماعت تمام حاضر شدند بر آن خطبه بیرون آمدی از محله اگر در خانه بود
 یا از صفت اگر در مسجد بودی تنها و خادمی پیش می نمودی چنانکه الا ان تعارف شده است در بیرون
 آمدن جمعه و عید در حرم و غیره با کجاها که کثیر با علما بوضع غریب بر این دو پیش آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم بر کز طرف او ایستاده بودی و صاحب سفر السعادة میگوید و طیلان طرحة و جامه سیاه و
 این طابلس معتاد نبود و لیکن در شکات از سلم بروایت عمر بن حریث آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 خطبه خواند و بر سر مبارک وی دستار سیاه بود که گذاشته بود و طرف آنرا میان برد و گفت خود روز
 جمعه نسب نمود استحب است و نزد خفیه در جمیع اوقات و آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر میکرد با نصات
 یعنی خاموشی نزد خطبه و استماع آن و فرمود کسیکه تکلم کند و حال آنکه امام خطبه بخواند حال و مثال آنی نحو
 مثال جاری است که بر میدارد که بهار تعریض است بحدیب بود که این آیه نازل در شان ایشان است
 و ظاهرا ایشان در وقت خطبه تکلم می کردند و این مثل عالم بی عمل است که مشقت می کند در برداشتن
 کتب و منتفع نیست بدان و نیز فرمود بر که بگوید صاحب خود را یعنی بنشین خود را در وقت خطبه خاموش
 باش پس تحقیق گفت چه درین امر کردن بنجاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر کرد از دست
 داد و بر که گفت نیست جمعه مرا و او خواب آن بر وجه کمال و گفت کلام غیر مشروع و عبت فی الصلح
 لغوی بوده گفتن و این انصاف واجب است نزد اکثر علماء و امام ابو حنیفه از ایشان است و مذمب امام
 مالک نیز همین است و پیش بعضی مستحب است و امام شافعی از ایشان است و در موابب مذمیه
 گفته که از شافعی دو قول است و از احمد نیز دو روایت است و میگوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرد بر وجوب
 انصاف مگر از قلیلی از تابعین اختلاف کرده اند در رد سلام و تسمیت عاقل بعضی مکروه دارند و
 بعضی رخصت کرده اند و مذمب امام ابو حنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه
 تا شروع وی در نماز صلوٰه و کلام برود حرام است و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد و قطع
 کند نماز را برود و رکعت و نزد صاحبیه بعد از خروج پیش از شروع در خطبه بعد از نزول پیش از تکبیر اگر
 کلام گفتند لا باس به است زیرا که این وقت استماع نیست بخلات نماز که امتدادی دارد شاید که قطع آن
 نزد شروع خطبه ممکن نشود و گفته اند که مراد نماز ناقله است و الا قضای قایمه در وقت خطبه درست بودی را

و نیز اختلاف است در آنکه در نشسته است و خطبه نمی شود سکوت کند یا نه بخار سکوت و بعضی از مفسران گفته اند که در نشسته در وقت خطبه یا مشغول بودن بیکر و تسبیح در وقت ذکر صفات سلاطین بهتر بود و در شرح ابن ابراهیم گفته است که حرام است در وقت خطبه کلام اگر چه بامر مردف باشد تسبیح و تهلیل بود حرام است اگر در شرب یک کتابه و مکروه است تثبیت عاقل و در سلام و روایتی از ابی یوسف مکروه نیست زیرا که فرض است و جوابش آنست که فرض است اگر در سلام اذن باشد و از جهت آنکه در سلام ممکن است در وقت بخلاف خطبه و در روز نرسد در اول تا شاغل سماع خطبه نشود و بواسطه و حمد نزد خطبه نیز در اول گوید و در دستکات اشارت بچشم و دست کرده نبود و بواسطه و در نظر کردن در کتاب و اصلاح این بقلم روایتی از ابی یوسف آمده است و آنحضرت در نماز جمعه در رکعت اولی سوره جمعه و در ثانیه اذکار آن میخواند و گاهی بی سجده اسم ربک لا علی و لا اشیک حدیث العاصمیه میخواند و در روز عیدین نیز این دو سوره میخواند و اگر عید در روز جمعه واقع میشد در روزهای این دو سوره میخواند و **وصل** در نماز تهجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخود معنی نوم و تهجد ترک نوم چنانکه تا ثم ترک نام و تحت ترک حش و اینجا مرد ترک نوم معنی آنست پس نماز تهجد بعد از نوم و بیدار شدن اذن می بود اختلاف است در آن که قیام پس که معنی نماز تهجد فرض بود بر آنحضرت یا سسته و دلیل بر طایفه قول وی تعالی است فتهجد یا نافله لک جمعی که گفته اند نماز را از فضل گویند معنی زیاد بر فروض و آنانکه فرض گویند نافله معنی زاید دارند که معنی اصل لغت فضل است یعنی فرضیه زاید علی الفرائض و گویند که اگر معنی تطوع بودی نافله لک که مفید اختصاص با آنحضرت است گفته اند فضل و اطلاق مخصوص با آنحضرت نیست بعضی گفته اند که مراد زیادت در جاست چه تطوع و حتی وی صلی الله علیه و سلم معذور مطلق و معصوم است جز برای رفع درجات نبود و خالص بر این باشد و در حق غروی برای کفارت ذنوب نیز بود و آنحضرت در سجده حال قیام شب را فرمود که داشتی و در سفر و حضر بر این محافظت نمودی و اگر گاهی به سبب مرضی یا غلبه نوم قیام شب فوت شدی در روز پیش از زوال دوازده رکعت نماز بده آن بگذارد و این نیز بطریق دلالتی و ایدیه و وجوب تهجد بر وی صلی الله علیه و سلم و چندان استادی که یا بهای مبارک در آن روز که در حدیث عایشه آمده که بشکافت قدمهای او و بعضی مفسران تغییر قولی میسازند که در سجده و قیام علیه السلام گفته اند که قیام پس واجب است به تعصیل نکرد در قرآن در حفظ اوقات ثلث شب یا ثلث شب یا ثلث آن پس قیام نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحابی رضی الله عنهم تا یک سال یا از آن بیشتر نشدند باین آیه و در میان نیز اختلاف دارند که نسیم ثلث آنحضرت هم است یا مخصوص ثلث باشد و وجوب

وصل
باین نماز تهجد

باقی است بر آنحضرت و الله اعلم و گفت اندک نماز پنجاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شب سیزده رکعت بود پنج رکعت
و سه رکعت یا یک رکعت و ترو و ترو در هر یک سه رکعت است و ترو شافع یک رکعت اما بعد از گذاردن در رکعت
پیش از وی و سلام دادن از آن و از امام احمد رسیده که در هر چه که می گفت اکثر و اقوی احادیث یک رکعت
است پس من قایلیم بدان و گفت سلام بدید بر دو رکعت و اگر سلام نهد بر دو رکعت کند امیدوارم که زیاد
نکند و کما تجزوت عفا الله عنه در شهر سفر السجاده ایثار یک رکعت را اثبات کرده و تقویت نموده است بعد از آن
زیاده تر یا یک رکعت نباشد کمتر از آن هم نخواهد بود و الله اعلم و ایثار یک رکعت که می کنند با هر طریقی می کنند
که دو رکعت پیش از وی می گذارند و سلام می دهند و در ایثار یک رکعت سلام نمیدهند و در حدیث نبوی از ترو او
شده و شافعی آنرا بر رکعت مفردة مستقلة بی ضم رکعتین حمل میکنند و بعضی از علمای حدیث گفته اند که نه
نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیاده بر آرد رکعت نبود و در روایت سیزده نیز صحیح است اما مراد
با دو رکعت سینه فخری است یعنی نماز شب همان یازده است و سیزده مجمع است بحباب کردن رکعتین سینه
فخر از آن صحیح آنست که سیزده رکعت بود خارج از سینه با دو رکعت و هفت و پنج نیز آمده با دو رکعت
بر تمام نماز شب اطلاق و ترو نیز آمده و بحکم ان الله و تر یکب المیزان فی صلیاتی ثابت شده و صلوة نهان نیز با
مغرب و تر شده و وارد شده است که صلوة المغرب و تر النهار و نماز شب ایستاده گذاردن می فرماید در آن
دراز کردی چنانکه سوره بقره و سوره ال عمران و سوره مائده یا انعام و دیگر سوره طویل خواندی و رکوع و سجود
و قوم نیز بر آنرا از آن دراز کردی و در بعضی شب در نماز شب یک آیه را مکرر کرد و آیه اینست ان تعبدوا فاعبدوا
عبادکم و ان تعبدوا فاعبدوا العزیز العظیم و بر دو گانه اخیر را کوتاه تر از دو گانه سابق کردی و در آخر هر
شریف نشسته گذارده است و چون نشسته می گذارد رکوع و سجود نیز نشسته کردی و گاهی نشسته می گذارد
و چون پاره از قرات مانده بر خاستی و ایستاده خواندی و رکوع کردی و بسجده رفتی و در رکعت دوم نیز
بچین کردی یا رکعت دوم را تمام نشسته یا ایستاده گذاردی و ترو نیز از خصه رضی الله عنه آورده که در
رسول خدا را صلی الله علیه و سلم گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود و در صحیحین از عیادت آمده رضی
عنه که گفت چون کوفی پدید آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در آخر بود اکثر نماز وی نشسته و در حدیثی وارد شده است
بیت جلوس و صلی الله علیه و سلم در حالتی که نشسته گذاردی ترو و سجود و حفاظ در حیث طعی کرده اند نیز چهار
در حوا و کرا بیت و استجاب آن اختلاف است و ترو امام ابو حنیفه بیت جلوس نفل بیت جلوس شریف است
روایتی احتیاط تر پنج نیز آمده و روایت است از ابی یوسف احتیاط از محمد ترو و جلوس شریف فضل است با اتفاق

و چون میخواند سوره را و ترتیل می کرد آنرا تا آنکه دراز می شد و سجده دراز تر از این دین
دولت است بر آنکه اگر کسی نماز نشسته بگذارد قرات و رکوع و سجود و سایر ارکان آنرا تمام و کمال بجا آورد چنان
تلافی و جبر نقصان ترک قیام کند چنانکه بعضی نادانان از اصحاب در میگویند چنانکه شبانی گذرانند که سبکی
ارکان را بجای نیاورند و خواهند که عددی را که در او را در خود قرار داده اند تمام کنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله
افساح می کرد نماز شب را بدو رکعت خفیف بعد از آن تطویل می کرد و در کیفیت قیام و کمیت رکعات
روایات متعدده واقع شده متعدد خبر است در مؤلفات بر یکی از این انواع و در فعل بر یکی از این اوقات
مختلفه و این طریق ادخل و انسیل و ک طریق اتباع و آن طرق در احادیث صحیح مذکور است و در سفر و ایام
و شرح آن مسطور و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تراکاه در اول شب می گذارد و گاه در آخر شب و گاه در
شب می گذارد و جمیع الاصول از حدیث ترمذی آمده که منتهی شد و ترا آنحضرت در آخر عمر شریف که ازین عالم رفت
وقت سحر و از حدیث مسلم و ترمذی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر که بر سر رکود
آخر شب تواند برخاست باید که و ترا هم در اول شب بگذارد و بخسب و بر که امید دارد که بر خیزد در آخر شب پس
بدستی نماز آخر شب بشنود و مخطور است و این افضل است و از بعضی اصحاب شنیده شد که گذاردن
و ترا در آخر شب بسی مقام رفیع است در قریب حضرت الهی عز اسمه و در حدیث آمده است که ابو بکر صدیق
رضی الله عنه و ترا در اول شب کردی و عمر خطاب رضی الله عنه در آخر شب پس گفت آنحضرت برای ابو بکر
اخته نه با الحذر و گفت برای عمر اخذ نه بالقوة و بالجملة بصحت رسیده است که غالب احوال آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم آن بود که و ترا در آخر شب گذاردی قریب صبح و اگر احوال در اول شب یا اوسط آن گذاردی بعد
تجدید ریاضتی و ترا را عاده نکردی و در حدیث ترمذی آورده لا و ترا فی لیلة و شیخ ابن الهیثم شرح
باید گفت که هر که در اول شب و ترا گذارد پس از آن تجدید ریاضت عاده نکند آنرا از جهت این حدیث
و از جهت آنکه اگر دو و ترا گذارد لابد یکی از آن فصل بود و و ترا نفل وارد نشده در شروع و آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بعد از و ترا دو رکعت سبکی گذارد و می خواند در آن اذان و اذان الارض و قل یا
اکفا فون و منکر شده است این دو رکعت را مالک و احمد گفته نمی گنم آنرا و منع نیز نمی گنم از آن گفتند
گذارد آنحضرت آنرا برای بیان جواز است و بعضی گویند که مراد این رکعتین رکعتی الفجر است و بعضی
گفته اند که این دو رکعت و ترا است و در حدیثی وارد شده است که گذاردن دو رکعت بعد از و ترا بجای
قیام پس میگردان بر تقدیری خواهد بود که کسی و ترا در اول شب گذارد و آنحضرت در نماز و ترا دو رکعت اول سجده

سبح اسم ربك الاعلى خواندی و در رکعت دوم قتل یا زهرا الکافرون و در رکعت سیوم قتل یو بعد از او در بعضی روایات
 در رکعت سیوم قتل یو بعد از او المعوذتین نیز آمده و همچنین روایات کذا قال الشيخ ابن العلام و آنکه در رکعت اولی نماز را
 فی لیل القدر خوانند در پنج حدیثی مروی و ماثوره و میگویند که در بعضی روایات تهنیه آمده است و چون آنقدر سلام
 و ادای سه بار گفتی سبحان الملك القدوس و در رکعت سیوم یا و از بلند و کشش حرف خواندی و بعد از آن گفته
 رب الملائکه الروح و **وصل** آنحضرت بعد از دو رکعت سنت فیه یلوی راست بر زمین نهادهای و یک لحظه
 بنحقی بخندد بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها آورده اند که چون میگذازد آن حضرت صلی الله علیه و سلم رکعتین فجر را
 اگر بیدار میبود من سخن میکردم بین و الا اضطجعی نمی نمود تا وقتی که اعلام کرده میشد برای نماز و زیاده کرد بخاری
 علی شقه الامین و ازین حدیث معلوم می شود که تکلم بعد از سنته فیه واقع شده است و ترمذی بانی از برای
 تکلم بعد از رکعتین فجر عهده کرده و نه عایشه آورده گفت بود من بعد از صلی الله علیه و سلم چون میگذازد رکعتین فجر را اگر
 او را حاجتی بمن بودی سخن می کرده الا بیرون می آمد برای نماز و گفته حدیث حسن صحیح و گفته که بعضی از اهل علم از
 اصحاب بنی صلی الله علیه و سلم من بعد من النبا بعین کلام بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوته کرده داشته اند
 مگر آنچه از جنس کلامی باشد ضروری بود که از آن جاریه نبود گفته که بمن است قول احمد و سخی انتهی و تکلم آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بمیزین قبل بود چنانکه قول عایشه فان کانت الی حاجته کلمتی ناظر در آن است و اگر فرضاً
 سخن نه از جنس ذکر و ضروری بود نیز مبطل سنته و موجب اعاده آن نیست مگر بجهت کراهت تکلم در وقت احتیاطاً
 و تمکیناً اعاده کند بیکاری در که معتزله نزد شیخ علی بن قاضی جابر الله که منفی بده و عده فقها بود گفته شد که مردم
 دینار ما تکلم بعد از سنته فجر را مبطل سنته دانند و اعاده کنند گفت سبحان الله الکمل خارج الصلوته مبطل الصلوته و بعضی
 از اهل ظاهر اضطجاع بعد از سنته فجر را فرض دانند بموجب حدیثی که در جامع ترمذی آمده که فرمود آن حضرت
 اذا صلیت رکعتین قبل صلوته اصبح قلبی مطمئن علی جنبه الامین و بعضی مبالغه گفته و آنرا شرط صحت فرض گویند
 و جماعتی از علما بکراهت آن قایل و آن را بدعت نمی شمارند و این بر دو قول مجید است اما فرضیه بجهت عدم ذکر اضطجاع
 در بعضی احادیث اما بدعت بجهت ثبوت آن بحدیث صحیح و جماعه علما طرقی توسط اختیار کرده با استحباب آن گفته و
 امام مالک میگوید که اگر برای استراحت کند پسندیده بود و قول امام ما امام اعظم نیز همین است و میفرماید که فعل آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم نیز بقصد استراحت بود نه بطریق تعبد و اما آنکه علی شقه الا یکن گفت بجهت آنست که عادت
 شریف اضطجاع برین وجه بود که او داخل است در عدم نقل منام و تیسر سیه قاطر برای قیام نماز که محلش
 مسکین شده است و **وصل** ما قیام آنحضرت در شب نصف شعبان که عامر بن دینار از ان شب بابت

ص

ص

مرا آنچه میگردد زنان را از غیرت پس پرسیدیم من ردای خود را در دستم آنحضرت را در حجرهای زنان می دیدم و میافتم
 او را در آن و بر شستم بجزه دیدیم او را در سجده مثل جامه افتاده بر زمین و میگوید سجده بک دنیا نه و سواد
 و امن یک خودی نمیدهید و ما هست بهای علی یا عظیم ترجی کل عظیم اغفر الذنوب عظیم سجده
 وحی للذی خلقتهم و خلق سمع و بصره پس برداشت سر خود را بپشت باز رفت سجده و گفت بخود
 برضاک من بخلک و اعوذ بک من عقابک و اعوذ بک بسک لاهضی شاعر عیادت که انیت علی
 نفک اتول کما قال فی داود و اغفر و حی فی القرب لیسیدی و حق له ان یسجد بپشت برداشت سر مبارک خود را
 و فرمود اللهم از تقی قلبا تقیا من الشکر نقیا لا فاجر آ و لا شقی پس برگشت از نماز و در آمد با من در جاسه
 خواب دیدم مرا که بلند و تنگ شده است نفس من گفت چیست این نگلی نفس تو یا حیرت پس خردادم من
 از حقیقه حال خود پس سمع کردن گرفت برود دست خود را نوای می برد و گفت دای مرا این دوزانور که چه
 مشقت کشیدند و براه خطار رفتند یا حیرت این شب نصف شعبان است نزول میکند در وی حقیقتا
 با سمان پیاپی می امزد بنده گمان خود را مگر مشرک و مشا من را و در او را دنامه مشایخ درین شب
 صد رکعت نوشته اند در رکعت ده بار قتل هو الله احد و نزد محدثین بصحت نرسیده است شیخ امام
 بکری رحمه الله از روایت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بگذارد
 چهارده رکعت در شب نصف شعبان و خواند بعد از سلام چهارده بار فاتحه الکتاب چهارده بار قتل هو الله احد
 و چهارده بار قتل اعوذ برب العلی و چهارده بار قتل اعوذ برب الناس و یکبار آیه الکرسی خواند بعد از آن آیه الله جاکم
 رسول من انکم پس پرسیدم آنحضرت از این صیغ می گفت هر که بکند مثل صیغ باشد او را ثواب بیست حج مقبول
 و صیام بیست سال مقبول و چون صیغ کند در روز صیوم باشد او را ثواب صوم دو سال کیال گذشته
 و کیالی آئینه و نزد محدثان درین حدیث سخن است و از بی همتی آورده اند گفت بان می ماند این حدیث مرفوع
 باشد و الله اعلم و آنچه متعارف شده است در باب از سوختن چراغان و اشغال آن مهتر مشرعت و مشایخ
 بدوای بند و ان کنند و رسم مجوس است و اما قیام لیل در رمضان که از ترویج گویند میان آن در باب صیام
 بیاید انشا الله تعالی و تحقیق آنست که صلوة آنحضرت در رمضان همان نماز معتاد او بود و یازده رکعت که
 داریم در ترویج میکنند و چنانکه معلوم گردد و اصل در بیان صلوة مخفی نبینی نماز چاشت خود و نحوه و مخفی بروی
 ارتفاع تبار و مخفی نوبی دست و مخفی شلوغ آفتاب نیز آمده و بخار بقیع و در وقت بلند شدن آفتاب تاراج آفتاب
 بر آنکه متعارف میان مردم در اوایل نماز از نوافل دو نماز است کمی در اوایل روز بعد از طلوع آفتاب بلند

بایستاده مخفی

شدن وی یکدو نیزه و این را صلوة الاشراف گویند و دیگر بعد از بلند شدن آفتاب بعد از ربع آسمان تا انتصاف
 نهار و این را صلوة ضحی و نماز چاشت گویند و در اکثر احادیث همین اسم صلوة الضحی شامل شود و نماز در وقت
 آمده و در بعضی احادیث صلوة الاشراف نیز واقع شده چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود
 صلی الله علیه و سلم یا مانی یا نه صلوة الاشراف و در تفسیر بیضاوی آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 گزاره نماز ضحی را گفت بنده صلوة الاشراف و آمدن آنحضرت در خانه ام مانی بعد از وقت چاشت
 بود و شیخ اجل علی متقی در مذهب جمیع الجوامع سیوطی که از اجامع کبیر نام کرده برای اشراق نماز عنوانی جدا
 نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت پسترنشیند برای خدا تعالی تامل و کند آفتاب
 و بگذارد در رکعت باشد او را مثل اجر حج و عمره نامه نامه تمامه و برای صلوة ضحی جدا و بجهت رسیده که بعضی
 پنجم صلی الله علیه و سلم در وقت نماز گذارده و امت را بدان ترغیب نموده و امر استحباب کرده است
 و ظاهر آنست که این یکوقت است و یک نماز که اول وقت اشراق است و آخر وی تا قبل انتصاف
 نهار و چون در بعضی اوقات در وقت نماز گذاردی از بیجا گمان بردند که اگر اینجا دو وقت و دو نماز است
 و بعضی ضحوة صغری و ضحوة کبری نیز گویند و الله اعلم و آنچه گفته اند که علما را اختلاف است در صلوة ضحی بعضی
 اثبات نموده و بعضی نفی کرده و بعضی سنه گفته و بعضی بدعت و بعضی روایات آن جانب را ترجیح نموده
 و بعضی اینجا بظاهر آنست که این اختلاف در نماز اخیر است که آنرا نماز چاشت می گویند و در نماز اولی که آنرا
 نماز اشراق می نامند چنان بعضی از سنن موکده داشته اند و احادیث در عدد رکعات مختلف آمده و در بعضی
 روایات دو آمده و در بعضی چهار و در بعضی شش و در بعضی هشت و در بعضی ده و در بعضی دوازده و در هر کدام
 ثوابهای عظیم وارد گشته و در جواب کدنیه گفته که شیخ ولی الدین بن عراق گفته که وارد شده است در نماز
 چاشت احادیث کثیره صحیح مشهوره تا آنکه گفته است محمد بن جریر طبری که اخبار درین باب بعد از تواتر معنوی
 رسیده و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته که وی صلوة انبیای سابق است که پیش از محمد رسول الله صلی
 علیه و سلم بوده اند و در نماز تعالی خبر رسیده از داود علیه السلام تا نوح الیال موسی بنی البشی و الاشراف پس بنا
 داشت حق سبحانه از ان سیم درین محمد صلی الله علیه و سلم عصر و صلوة اشراق را و در حدیثی آمده است
 که بود صلوة ضحی اکثر صلوة داود و در حدیث دیگر آمده که صلوة الضحی نازیب است که محافظت می کرد برای نماز
 و نوح و براسم موسی بنی صلوات الله و سلامه علیه جمیع گفت بنده میسر حضرت الله فضل المبین که
 چون غایت الهی که در سیر عباد و مومنین بلا حظ و حاج و شواغل ایشان ظهور نموده است در وقت

باین نحو ترخیص و تخفیف فرمود است بندگان خاص می تعالی که برای عبادت وی متجرد و متفرغ اند
 آن وقت تعالی را نیز مشغول عبادت داشتند و تعالی بندگان را به استیجاب ایشان از وجوب انقضای ترخیص
 تخفیف فرمود جل جلاله و نعم نوادین یعنی استیجاب فضیلت نماز چاشت قول بیشتر از نماز شب است بخیر
 زیرا که روایت مثبت راجح و مقدم است بر خبر نافی به با مشیت زیادت علم است که پوشیده شده است از آن
 چنانکه این قاعده در علم اصول نقل شده است و جمعی از علما و بزرگواران آن قائل شده اند و میگویند که گذاردن آن
 بدعت است که بعد از حضرت پیغمبر و خلفا را شنیدیم پیدا کرده اند و استدلال می کنند این جماعت بر بدعت
 بودن آن با حدیث و آثار می گذارند و در نقلی آن آورده شده چنانکه بخاری از ابن عمر روایت کرده که مورتی
 عجل می کرد از کبار تابعین طبقه شاکست است گفت گفتیم مرابن عمر را می گذاری تو ما را نمی گفتی که گذارد
 آنرا عمر گفت لا گفتیم می گذارد ابو بکر گفت لا گفتیم می گذارد پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت لا الا یعنی گمان می کردم
 که می گذارد آنحضرت آنرا یعنی گمان چنین دارم که میگذارد اگر چه جزم بدان ندارم و از ابو بکر نقلی که کبار صحابه است
 مرویست که جمعی را دید که نماز چاشت می گذارند ایشان را گفت انکم لتصلون صلوٰه ماصلا رسول الله صلی
 علیه و سلم و لا عامه اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر اینها شما میگذارد نمازی را که نگذاشته است آنرا پیغمبر خدا
 و نه اکثر اصحاب می دارند عایشه رضی الله عنها آمده است که گفت نگذازد رسول خدا صلی الله علیه و سلم نماز صبحی را
 و در روایتی آمده نه در حضور و نه در سفر و من میگذارد نماز و تحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر این ترک
 می کرد عمل را و حال آنکه دوست می داشت که بکند آنرا از جهت ترس آنکه فرض کرده شود بر او لازم نگردد با و پس
 بر عیبه که از صحابه است میگوید یکسال آمد و رفت کردم بعبد الله بن مسعود و دیگران ندیدم که نماز چاشت
 میگذارد و مسروق میگوید که می خواندم ما قرآن را پیش این مسعود پیش نشسته می خوانیم ما را جای خود بعد از
 برخاستن این مسعود بعد از آن می ایستادم و می گذارد نماز چاشت را پس سیدایر قصد ما این مسعود گفت
 تکلیف می کنند بندگان خدا را چیزی که تکلیف نکرده است ایشان را خدا و اگر بستاند الله و ناچار شما گذارند بندگان
 این نماز پس بگذارید آنرا در خانه های خود و از جای بدایت کرده است که گفت در آمد من مع عروه بن الحیر
 مسجد نبوی را پس ناگاه دیدم این عمر را که در مسجد نشسته است نزد حجه عایشه و مردم میگذاردند در مسجد نماز
 صبحی را پس پرسیدم ما این عمر را از نماز این قوم که سسته است یا بدعت گفت بدعت است و لیکن نیکو بدعتی
 است و میدارم که در مسلمانان بدعتی فاضل تر از نماز صبحی این اخبار و آثار است که در نقلی صلوٰه صبحی آورده اند
 غیر آن است و علما و جمیع و تطبیق میان این آثار و احادیث سابقه گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز

نمیکرد بصلوة ضعیف اگر چه است بر محافظت و مداومت آن تجرئص فرموده و ترغیب نمود از جهة محافظت که
 بر این فرض نگردد و در شقت نیستند و در آخر خروج از عهد آن در مانند چنانکه تصریح کرد بدان عایشه
 رضی الله عنها و لیکن در گذاردن آنحضرت از شبیه نیست چنانکه احادیث صحیح بدان مطلق اند پس هر که
 نفی کرد یا روایت خود را نفی کرد یا مراد نفی دوام داشت پس در جای که ما کان یصله یا ما یصل
 الله و ارشاده مراد ما دام علیها باشد تحمل ناکردن این سود و نادیدن قیس بن عبید و ارادت
 یکسال دین نماز همین تواند بود و نیز این سود مستولی بفق و علم بود و چون شتغال بعلم فاضل
 است از عبادت ترجیح میکرد از سایرین با وجود استجاب و فضیلت این اندام و تواند که نفی
 بجهت عدم وثوق با خبر داده درین باب باشد چنانکه قول ابن عمر لا اخلال چون از ابو بکر و عمر رضی
 الله عنهما گذاردن آنرا ندید وثوق با خبری که از مردم در گذاردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم شنید میداشتند
 پس توقفت کرد و خبر داد از عدم وثوق و آنکه بدعت خوانند از اجماع جماع مردم و اظهار آن در مسجد بود
 یعنی این نماز و حد ذات مشروع است و لیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در فرائض کنند بدعت است
 جسته در فاضل و فضیلت آن پنهان کردن و در خانه گذاردن است چنانکه معلوم است و بلحاظ آنچه
 و اثری نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی مخصوص که روایت یا مداومت با اجتماع باشد و روایت
 کرده است ابن ابی شیبہ از ابن مسعود که وی دید قومی را که میگذازند نماز ضعیف را پس انکار کرد بر ایشان گفت اگر ایضا
 میگذازید درون خانه های خود بگذارید و مسروق نیز بنش این از ابن مسعود نقل کرده چنانکه گذشت و طایفه
 دیگر از علماء بقصد تطبیق و توفیق روایات میگویند که مستحب است که آنرا گاه گاه گذارند و در بعضی ایام
 ترک کنند و این طایفه استدلال میکنند بحديث عبد الله بن شقیق که از اشهر تابعین است گفت
 ما یش سوال کردم که یا پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز چاشت می گذارد گفت نمیکند و اگر گاهی که سفر
 یابیدی و در حدیث ابی سعید خدری آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم می گذارد نماز ضعیف را آنکه
 می گفتیم ترک نخواهد کرد آنرا بگز و ترک می کرد آنرا اما که میگویم نخواهد گذارد آنرا بگز نیست که عادت
 شریف در اکثر فاضل و قطعات و چنین بود و احوال سادات از صحابه و تابعین در گذاردن این نماز
 همچنین بود و گفت عکرمه بود این عباس که میگذازد این نماز یکروز و ترک می کرد و روزی گفت
 بن عمر سلمی بود و در سلب از صحابه و تابعین که کرده می باشد شسته که محافظت و مداومت آنرا ضعیف
 محافظت بر نماز فرض پس میگذازد آنرا گاهی و ترک می کرد و گاهی و طریقه علمای سلف در محافظت

فرائض عبادات خصوصاً صلوة و صوم همچنین بود که از اشتغال علم و غیرت و صفات دیگر کرد
 بخلاف عباد و فاک در زمان متنازع تعلق و تبادلتان بدان بحدی است که بعضی از ایشان که در سبب
 علم و معرفت قصوری دارند بسیار از خیرات و میراث را که هم تر و مقصود تراست از آن ترک کنند
 بذاکیر شی و بالله التوفیق و صاحب سفر السعاده گفته که صواب آنست که استقامت بر آن نیز ترجیح
 است و اجتماع بر آن در ساجد خوب نیست بلکه اولی آنست که تنها در خانه گذارند و از عایشه مروی است
 که گفت اگر نیکبختی شوند برای من پدر و مادر من ترک نمی کنم صلوة صحیح را یعنی این لذت و سرور کار
 زنده شدن مادر و پدر حاصل شود بلذت و سروری که در نمازی بایم برگزیند ستیبه عدد رکعات
 در این صلوة ثبات آمده و آن بحسب اختلاف ایام و احوال بسبب نشاء و کسل یا اهتمام مهمات دیگر خواهد
 و بیشتر عظامانی را جماع کرده اند چه احادیث آن مجموع صحیح است و احادیث اعداد دیگر بعضی صحیح و بعضی
 تضعیف و الله اعلم و قرات این نماز در او را در مشایخ و دانشمندان و فضلاء و البلیل از عیسی و افضح و الم
 تشریح است بعد از فراغ خواندن اللهم اغفر لی و ارحمتی و تب علی انکالت التوب الغفور صدر بار نیز
 ماثور است و در حدیث عایشه از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آمده و **صل** در نماز عید بدانکه در عید
 عید از آن گویند که وی عود می کند و گرمی آید در قش و این وجه عام است بر دو اسم دیگر نیز صادق
 می آید از پنجه بعضی قیدی دیگر زباده کرده اند و گفته که عود میکند بفرح و سرور و موجب فرح و سرور
 عید فطر شکرانه تمامی نعمت صیام است و در عید اضحی تمامی نعمت حج که بوقت که عمره ارکان او است
 حکم تمامی دارد و جمعه که عید هر هفته است شکرانه نمازی تمامی هفته پس بکار آن تمامی به ارکان اسلام
 عید می که باعث اجتماع و فرح و سرور اهل اسلام گردد و وضع کرده اند و شکرانه طاعت و عید آن حکم این شکر
 لازمی که هم بطاعت و عبادت ساختن نماز کوه کجونی ادای از اوقتی معین و اتفاق اجتماعی بودند که آن
 تمامی آنرا عیدی مناسب همان فرح و سروری که فقرا و بصولی آن حصول می پذیرد کفایت است و بعضی
 گفته اند که عید بجهت تعادل و عود می گفتند یعنی بقایا دو سال دیگر برسد چنانکه قافله از ابتدا و خرد و قافل
 گفته که قبول در لغت رجوع و بازگشتن بود که با تعادل است بآنکه برود و بسلامت باز گردد و در بعضی
 خواستی برای نوشته اند که عید از آن گویند که پروردگار تعالی در وی و عده کرده است بنده گان را بفرح
 و سرور و فضل و گرم خویش برین وجه وارد می شود که اشتقاق عید از و عید است چنانکه در حدیث است
 و آن مثال مگر آنکه قایل شوند بقلب چنانکه در ضرب چند و عادت شریعت آن بود که نماز عید را در

گذاردی و آن مکانی است بیرون مدینه مطهره جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصری که قافل
 که از آنجا در آید میان مسجد شریف بزار دراع است که افنی تاریخ الدنیه در اینجا دلی است بر آن که
 بیرون آمدن برای نماز عید افضل است از گذاردن آن در مسجد چه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 با وجود آن فضل و شرف که مسجدی دارد بمصلی بیرون آمد پس در جای های دیگر بطریق اولی بود
 بمرین است عمل ناسی را مصار و در بعضی امصار که در جبهه میگذرانند خلاف سنت است مگر آنکه عذری باشد
 چنانکه آنحضرت کرد بجهت نذر باران و آن جز ببارش نبود و اهل کیم هم از زمین اول عادت برین دارند که در
 مسجد گذرانند و بیرون نروند الا آن خود اهل مینه نیز در مسجد میگذرانند و در خاتمت از شرف و برکت
 انصوری انشی نشوند و وسعت مسجد شریف الان بوجه کفایت است با بادانی این بلده شریف بخلاف
 زمان مبارک می مصلی الله علیه و سلم که وسعت مسجد کمتر بود و آباد آن شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام مکتوب
 که سنته آنست که بر آید امام حجاز و استخلاف نماید کسی را که با نفع نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جایز است
 گذاردن آن در شهر در دو موضع با اتفاق و نزد محمد جایز است در سه موضع نیز اگرچه اختلاف نگذارد امام
 و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روز عید اجمل واجب نیاید پوشیدی و حله داشت فاخر رسم عید و جمعه و شنبه
 از برای اظهار عزت اسلام و شعائر آن و حاجت جامع را گویند که از راه و در است نه آنکه نام جنس جامه باشد
 مثل افرشی و غیر آن چنانکه بعضی توهم کنند و گاهی بر خط خطا بخل و سبزه یا سرخ پوشیدی و این جنس برد
 درین بسیار بود بر دیانی که گویند این است و تجل و ترین برای عید سنون و مستحب است اما بلبا شش و
 و عادت شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عید الفطر آن بود که پیش از خوردن بیدگاه بچند خراما اظهار کردی
 و عدد آن و تر بودی یا سیاه یا سفید و گفته اند که حکمت در استحباب اکل قرحلا و است که مفید
 تقویه بعد است که صوم منقص آنست و حلوا موافق مزاج ایمان است که المؤمن حلوی و اگر یک چیز شیرینی
 در خواب خرد تغییرش آن بود که لذت ایمان نصیبی کرد و شیرین رقی قلب است و لذت گفته اند که فطر
 بخیری شیرین افضل است و رعایت عدد و تر در میز عادت آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و فرمود آن الله
 و ترجیح الوتره در عید الفطر طعام نخوردی تا امر حاجت کردی و در حدیث آمده است که بیرون نمی آمد روز فطرا
 بخورد و نیز خود روز اضحی تا نماز بگذارد و گفته اند که حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر است که چون خوب
 فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت تعین فطر بقصد باده و لذت با اعتدال امر الهی و اگر نه مجرد
 اعتدال فطر بودی بقدر سیری خوردی و بعضی گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روز عید در

در وقت مشروطیت از آن صدقه بود که مخصوص است بهر کلام و چون از آن صدقه فطر پیشین بر آمدن
بصلی بود صدقه بر او دو اکل کرد و بصلی رفت و از آن صدقه اضحی چون بعد از پنج بود که وقت آن
بعد از نماز است پنج کرد و صدقه داد به بلوان بخورد و در باب غسل آنحضرت روز عیدین دو حدیث
آمده یکی از فاکر بن جعد که حضرت رسالت بعثت رسیده و بشهرت آنجا میرده است و غیر این
یک حدیث از وی شناخته شده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که غسل میکرد دوم
الفطر و دوم النحر و دوم عرفه و دیگر از زیاد بن عیاض شمری گفت مرقومی را بر فعلی را که دیدم از رسول خدا صلی
الله علیه و سلم از شما دیدم الا که غسل نمیکشند روز عیدین بخدا شاکم کرده اند ضعف هر دو حدیث و ما غیر
این دو حدیث درین کتب نیافتم و در کتب است اصلا حدیثی درین باب نقل نکرده اند غیر از اثر ابن عمر
که در جامع الاصول از موطا آورده که بود عبد الله بن عمر که غسل می کرد پیش از آنکه برود عیدگاه شدت
مباغت وی رضی الله عنه در متابعت سنته اقتضای آن میکند که حدیث درین باب هیچ است که اقوال
و وی رضی الله عنه بیکسیر میگفت در تمام راه بجز و این حکم در نماز اضحی متفق علیه است و در جبریکه در عید فطر خلعت
اما مچنیفه است اما اگر سزا گوید یا نهی نیست و آنحضرت بصلی باده رفتی و عمل بر این است نزد اکثر اهل علم که
مستحب است بیرون آمدن عیدگاه پیاده سوار نشوند مگر بفرمان امام شافعی حرام گفته که رسیده است ما را از
زبری که گفت سوار شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم نه در عید و نه در جنازه هرگز نماز عید فطر را تا خبری کردی نماز
عید اضحی زودتر گذاردی و ما که حکمت در تأخیر فطر آن باشد که چون صدقه فطر ادا یافته و طعامی هم بکار برده شده
است و مهمی در پیش رخ تأخیر باعث ازدیاد اجتماع خواهد بود یا آنکه ضعفی بجهت صیام رمضان که مانع
استجبال و اسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
چون بصلی رسیدی در زمان شروع در نماز کردی نه اذان بودی و نه اقامت و نه الصلوة جامعة و در
فعل آنحضرت در تکیرات عید اختلاف است و مختار در مذنب ضیفه است بیکسیر است در رکعت اول پیش از
قرات و سه در رکعت آخری بعد از قرات و مشایخ ما میگویند که چون در تکیرات عید روایات مختلفه
آمده ما اخذ با نقل کردیم زیرا که تکیرات و رفع ایدی در نماز خلاص محمود و در شریعت پس از قباقل اولی
باشد که نافی الهدایه و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم در صلاهی عید منبر نبود و اول کسیکه منبر است مروی
بن الحکم است در وقتی که امیر مدینه بود از جناب معاویه و در روایتی امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بنا کرد
از اکثرین بصلت از کل که خانه وی در حرم مصل بود و آنحضرت نماز عیدش از خانه کردی چون از نماز

تاریخ سی بر خاستی پستاه خطبه خواندی و اصحاب سبب هم اتفاق دارند بر روایت ۱۰۰
 نیزه نخی تر از پیش از خطبه میگردد و او بگوید بعد از وی نیزه بچین میگردند و ترندی گفته که برین است
 عمل نزد اهل علم از اصحاب بنیر صلی الله علیه سلم و گفت اندک اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند مروان بود
 و قتیله امیر مدینه بود و در فتح ابزاری می آرد که خلاف کردند که کسی که خطبه پیش از نماز خواند کمیت مشهور
 آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده از حدیث ابی سعید و بعضی گشت اندک پیش از وی عثمان بن
 عفان نیز کرده بود و در اهل نماز گزاردی پسته خطبه خواندی و در آخر چون دید که مردم نماز نمی توانستند
 نظر باین مصلحت خطبه را تقدیم کرد بر نماز و این مصلحت غیر از علنی است که مروان بجهت آن تقدیم
 میکرد علانیه و تقدیم می خطبه را آن بود که تا مردم منظر نماز نشسته باشند و خطبه او را که دوی سبب تا نماز
 نسبت بجهت آنست که شیخی آن بودند و مع و شامی قومی که نه لایق آن بودند نمی کردند بشوند چنانکه در حدیث ابی سعید
 آمده است که گفت تقدیم بجهت آن کردم که مردم انتظار استماع خطبه باین نبرد و احتمال دارد عثمان رضی الله عنه احیا
 می کرد و مروان بران موافقت نمود باین جهت این فعل بوی شهرت یافت و بعد از نزاع از ابن جریج از
 زبیری آورده که گفت او کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود و الله اعلم و در پنج تقدیر شرح این اتمام
 میگوید که اختلاف کرده اند و برای بنیر بجهت بعضی گفته اند کرده است و خواهر زاده گفته که حسن است در زمان
 و مروی است از امام ابی حنیفه که لباس به است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم که از همان راه که بعدگاه
 رفتی بسم بدان راه باز نگشتی بلکه برادر دیگر باز گشتی و علایمی ای آن وجه و نکات پیدا کرده اند که بعضی
 از ان باجموع آن منظور نظر شریف باشد و الله اعلم و حق آنست که اسرار و اسرار در افعال آنحضرت بود
 خلایق را در یک آن تنگ است و وصول بدان تعذر و گفته اند که بجهت آن بود که تا کو ای دهر مراد از افعال
 و اماکن مختلف متکثر و اهل آن از جن انس و ملائکه بر طلاعات و یا آنکه اهل بر در راه سلام گویند بروی شرف
 و ثواب این عمل مشرف شوند و حصول سعادت تشریف برد سلام بر آنحضرت بر بر و طایفه که مفید و عا
 بخیر و سلامت است علاوه و لازم آنست و یا آنکه برکات وی صلی الله علیه وسلم بر در راه و اهل آنرا شرف
 شود و بر عزت فضل و برکت مرور در حضور شریف مشارک مساوی باشد و یا آنکه فواید روح طیب
 آنحضرت است شام کند و یا آنکه حاجات فریقین را از قلم و استفاده و استرشاد و صدق و سیر مشایخ
 جمال جهان افراوی دانسته آن تصانیف کند و یا آنکه اظهار شایسته شریف اسلام در در راه حاصل آید و یا
 ذکر الله و برکات آن در در و حصول بوند و یا آنکه اهل کفر و فحشاء را بشماره عزت اسلام و رفعت علم

دین حکم بیغیظ هم انگذ و قل موتوا بغيظکم غناک اندو بکین گردانند و بکثرت عزت شکر اسلام در دنیا
 ایشان رعب اندازد. برساند و نیز گفته اند که راه آنحضرت بمصلی بجانب یمن بود و اگر رجوع نیز همان
 واقع می شد برجه بسیار واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه کرد تا آن نیز برجهت یمن واقع شود یا نشانی است
 که قبله مدینه مظهر جنوبی است و مصلای عید بجانب غربی است و از اینجا لازم آمد که رفتن بمصلا از جهت یمن بود
 و منزل شریف در وقت وقوف بمصلا برجه شمال پس اگر یمن راه رجوع میکردند که رفته بودند بفرار برت برجه
 شمال واقع میشد. آنکه صاحب موابب گفته است که این محتاج بدلیل است ساقط است چنانکه است
 که اختیار آنحضرت در ابتدا در جانب یمن باشد و نیز این معانی که علما گفته اند بر سبیل احتمال است و جهات قضا
 یمن ابتدا ثابت است و وجه شهر در مردم آنست که آن از جهت ترس از کید اعدا دین بود تا در مقام ملاک خود
 نایستند و دین وجه نظر است زیرا که اگر چنین بودی این روش را که ترک کردی و عادت ساختی. آنها
 بمعرفت عادت شریف در همان راه دیگر آمده نایستند و جواب داده اند از این نظر بآنکه بود طبت و علیا
 برخلافت طریقین مو طبت بطریق یمن لازم نیاید فاعل یا بدی زیارت اقارب از احیاء و موت
 و صلا جام کردی و یا آنکه از اینجا تخفیف از دحام و هجوم خلائق کردی یا آنکه در وقت رفتن بر فقر
 کردی چنانکه در وقت رجوع چیزی باقی نماندی پس راه دیگر که اجتماع فقر و سیلان بود
 رجوع کردی تا نه به منع سایل لازم نیاید و این وجه را صاحب موابب تبعیه و تضعیف کرده و سپس لامر کافا
 و بعضی گفته اند که باین تغییر طریق تعادل نگرفت بر تغییر حال بسو مغفرت و رضا و ترقی بمقام قرب
 و وصول یعنی چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و این وجه خالی از دقتی و خفای نیست یا آنکه شاید راه
 که بدان توجه بمصلی شدی دور تر و دوازده بود از آن راه که رجوع بدان می کرد پس خواستی که تکیه را بجا کنی
 بکثیر خطوات در ذناب بر سوی عبادت و اما وقت رجوع چون بمنزل آمدی سرعت نمود
 که در اینجا قصد عبادت نمود و در این وجه سخن کرده اند بآنکه از خطوات در وقت رجوع نیز ثابت است
 چنانکه درج و غزو ثابت شده است و اگر عکس این وجه نیز گویند صورتی دارد یعنی شاید راه رفتن کوتاه
 و نزدیک تر بود خواست که مبادرت بکثاعت کند و فضیلت اول وقت در یابد بخلاف وقت برگشتن
 که اگر دیر تر بمنزل رسید چیزی فوت نکرد تا واقع چه بود و مبنای این وجه همه بر احتمال است و این
 حمله گفته که این در معنی قول یعقوب است علیه السلام هر سپهران خود را لاتر خلوا من باب واحد و خلوا
 من ابواب بفرقه کردن را از جهت خدا را صابت یمن و الله اعلم بحقیقه الحال و ذکر تفضل پیش از نماز عید

Handwritten marginal notes at the top of the page, including names like 'امام رضا' and 'امام محمد باقر'.

و بعد از آن در شرح سفر السعاده کرده ام چون مقصود اصلی ذکر احوال و افعال حضرت صلی الله علیه و سلم بود و عرض بدان واقع نشد **فصل** در استقانی حضرت صلی الله علیه و سلم حساب مواجب الهیه بگوید که خطا نکرده است هیچ کی از علما در رسته صلوٰه در استغفار و کرا و حیض و حج با حدیث که در آن ذکر صلوٰه یا دعا و احتیاج کرده اند بهیچ وجه با حدیثی که ثابت است در صحیحین و غیرهما که آنحضرت گزارد در استغفار و رکعت و احادیثی که نیست در آن ذکر صلوٰه بعضی از آن محمول است بر بیان راوی و بعضی از آن در خطبه محمود که بعد از دی نماز جمعه است پس گفتا که ده شد بدان و اگر اصلا نگذار پس آن برای بیان جواز استغفار بود بدعا و خلافی نیست در اصل جواز و احادیثی که مقدم است بقاعده مقرره تقدیم قول مثبت بر نفی است کلام شافعی و نزد امام ابو حنیفه رضی الله عنه در استغفار نمازی مسنون نیست و همین عدا و استغفار بموجب قول حق سبحانه و استغفار و اگر کان غفار ایراسل السامع علیکم مدرا و نیز در احادیث و وجوه استغفار که تکریر ذکر صلوٰه نیست الا در یک وجه که بصلی رفت و دو رکعت گذارد و خطبه خواند و این حدیث مخصوص خود بهر حاجت نرسیده است یا مخصوص است بحضرت رساله پناه صلی الله علیه و سلم و نیز رسته آن بات که آنحضرت بر آن وظیفه نموده باشند مع التکرار ایضا و این ترک صلوٰه اکثر است و فعل آن بسیارند و صحبت رسیده است که امیر المومنین عزا استغفار کرد و در وی همین دعا و استغفار پیش نمود و اگر نمازی مسنون بودی در استغفار علم عمر رضی الله عنه بدان یا غنوم لموی قرب عهد بربان نبوت یا ترک وی آنرا با وجود علم صورت نمیداشت و گفته اند که مراد امام بلکه در نماز استغفار نمازی نیست آنست که نماز جماعت بخصوصیات دیگر مثل صلوٰه عید مسنون نیست و الا اگر هر کدام تنها نمازی بکنند و تضرع و زاری نمایند و طریق دعا و استغفار باین وجه برپا دارند درست است و حسن است و بالجمله احادیث مرویه در باب استغفار خالی از اضطراری نیستند و بسیاری از طرق حدیثی که شتم است برین خصوصیات و کیفیات بی ضعفی پس اند کرد امام ابو حنیفه رحمه الله علیه بجلال الله و مقصود آن دعا و استغفار است و تجویز کرد نیز نماز و اثبات نمود جماعت و خطبه و اشال آن را اخذاً بالمتیقن و الله اعلم و نزد صاحب و این نکته رحمه الله علیه هم در استغفار نماز است بجماعت و خطبه و بعضی گفته اند که این قول امام محمد است امام ابو یوسف یا امام ابو حنیفه است و اکنون فتوی در مذمب حنفیه نیز بر عمل مذمب صاحبیه است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دعا استغفار تضرع و ابتهال بسیار کردی و دستها بمبالغه برداشتی تا آنکه ظاهر میشد سفیدی بغلبای شریف و دستها از سر مبارک در گذشتی و گفته اند که واقع هر چند صغیر و سئل

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the discussion or providing additional references.

و مطلب قوی سر برداشتن سبتهای بلند و صاحب مشکوٰه از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد
 خدا صلی الله علیه و سلم و اشارت کرد ریش بر دست شریف بجانب آسمان یعنی برداشتن دستهای
 از انحضرت در استسقا آنچنان بود که باطن کفین شریفین بجانب زمین بود و ظاهر آنها به سوی آسمان عکس
 آنچه متعارف است در وقت دعا و روایت ابی داود نیز مانند این آمده و گفته اند که دومی چون برای
 و سوال چیزی از جنس نهار باشد مستحب است اگر در آینده شود کفهای دست بجانب آسمان چون برای
 دفع قنّه و بلا بود اگر در آینده شود پشتهای دست که آسمان بجهت اشارت باطنهای نایره غضب فتنه و بلاست
 کردن فرود آشتن قوت و غلبه جادّه راه طبعی گفته است که نیز تقاضای است بقلب عالی چنانکه در تحویل
 روا که منقول و مروی است در استسقا گفته اند که این تحویل و تقلب در اتقاول است برای تغییر حال تبدیل
 اساک با مطاردنگی بفرانجی و بعضی گفته اند بلکه این امتثال امر است که کرده شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته
 شد که آنچنین بکن تا تبدیل یابد حال نه محو تقاول چه شرط تقاول آنست که نه بقصد و اختیار بود بلکه جز
 در خارج نه بقصد و اختیار این کس واقع شود و از آنجا تقاول گیرند که اقبل استسقای آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم چند بار بود یکباری تحلی در زمان شریف دمی صلی الله علیه و سلم بود و آمد و آنحضرت رو بر زمین در
 خطبه بود نگاه اعرابی برخاست و فرمود که یا رسول الله ملک المال و جامع البیاض فادع لنا پس فرمود
 صلی الله علیه و سلم اللهم اغثنا اللهم اغثنا استسقا پس برخاست ایامش که بسیار بارید تا جمعه دیگر پس
 همان اعرابی بادیگری و گفت یا رسول الله تهیم البنا و غرق المال پس برداشت و سبتهای مبارک را
 و بر بایستی تبسم کرد و از غرقت مال بی آوم و فرمود اللهم جو الیاء و لا یعلنا اللهم علی الکام و انظرنا بطون
 الا دور و بهر سوی که اشارت می کرد می کشاد و باران سود و در روایتی پس بکشد و باران بدیده دمی باید کرد
 بر کرد او و نمی بارید روی قطره و بار دیگر بیرون آمد بمصلا با تواضع و تحش و تبدیل تمام چون مصلی رسید
 بفرز آمد و خطبه خواند و این مقدار از آن خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک الیوم الدین
 لا اله الا الله یصل بایرید اللهم انت الله لا اله الا انت تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی
 و تحم القدر و انزل علینا الغیت و اجعل ما نزلنا قوه و بلاغا فی صیغ و دعا کرد و تروی کرد و شروع در
 نماز کرد و در رکعت نماز بی اذان بی اقامت و قرات بجهر کرد و بخواند در رکعت اء لی بعد از فاتحه سم
 اسم ربک الاعلی و در رکعت ثانیه بی ابیک حدیث الغاشیه چنانکه در در زید و جمعه بخواند پس
 پید کرد خدا یتقالی اسمی را بار عدد و سرق و سخت بارید و تا آمدن سجده روان باشد سبتهای چون

در وقت دعا و روایت ابی داود نیز مانند این آمده و گفته اند که دومی چون برای
 و سوال چیزی از جنس نهار باشد مستحب است اگر در آینده شود کفهای دست بجانب آسمان چون برای
 دفع قنّه و بلا بود اگر در آینده شود پشتهای دست که آسمان بجهت اشارت باطنهای نایره غضب فتنه و بلاست
 کردن فرود آشتن قوت و غلبه جادّه راه طبعی گفته است که نیز تقاضای است بقلب عالی چنانکه در تحویل
 روا که منقول و مروی است در استسقا گفته اند که این تحویل و تقلب در اتقاول است برای تغییر حال تبدیل
 اساک با مطاردنگی بفرانجی و بعضی گفته اند بلکه این امتثال امر است که کرده شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته
 شد که آنچنین بکن تا تبدیل یابد حال نه محو تقاول چه شرط تقاول آنست که نه بقصد و اختیار بود بلکه جز
 در خارج نه بقصد و اختیار این کس واقع شود و از آنجا تقاول گیرند که اقبل استسقای آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم چند بار بود یکباری تحلی در زمان شریف دمی صلی الله علیه و سلم بود و آمد و آنحضرت رو بر زمین در
 خطبه بود نگاه اعرابی برخاست و فرمود که یا رسول الله ملک المال و جامع البیاض فادع لنا پس فرمود
 صلی الله علیه و سلم اللهم اغثنا اللهم اغثنا استسقا پس برخاست ایامش که بسیار بارید تا جمعه دیگر پس
 همان اعرابی بادیگری و گفت یا رسول الله تهیم البنا و غرق المال پس برداشت و سبتهای مبارک را
 و بر بایستی تبسم کرد و از غرقت مال بی آوم و فرمود اللهم جو الیاء و لا یعلنا اللهم علی الکام و انظرنا بطون
 الا دور و بهر سوی که اشارت می کرد می کشاد و باران سود و در روایتی پس بکشد و باران بدیده دمی باید کرد
 بر کرد او و نمی بارید روی قطره و بار دیگر بیرون آمد بمصلا با تواضع و تحش و تبدیل تمام چون مصلی رسید
 بفرز آمد و خطبه خواند و این مقدار از آن خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک الیوم الدین
 لا اله الا الله یصل بایرید اللهم انت الله لا اله الا انت تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی
 و تحم القدر و انزل علینا الغیت و اجعل ما نزلنا قوه و بلاغا فی صیغ و دعا کرد و تروی کرد و شروع در
 نماز کرد و در رکعت نماز بی اذان بی اقامت و قرات بجهر کرد و بخواند در رکعت اء لی بعد از فاتحه سم
 اسم ربک الاعلی و در رکعت ثانیه بی ابیک حدیث الغاشیه چنانکه در در زید و جمعه بخواند پس
 پید کرد خدا یتقالی اسمی را بار عدد و سرق و سخت بارید و تا آمدن سجده روان باشد سبتهای چون

دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم دویدن و خزیدن مردم در گوشهها بخندید و فرمودند شهیدین الله
کل شیء قدیر ان عبده و رسوله این همان حدیث است که تکبیر است در استسقا چنانکه گذشت
بار دیگر استسقا کرد بر بنبر بدینه معطر در غیر روز جمعه چنانکه بهیچ در لای النبوة آورده که چون باز آمد
رسول خدا صلی الله علیه و سلم از غزوه تبوک آمد او را و قدی قراره و شکایت کرد از قطع و عرض کرد برای رسول
خدا و عاکن پروردگار خود را اما این فرستد بر او باید که شفاعت کنی تو ما پروردگار خود و شفاعت کنی پرورد
تو فرمود آنحضرت و لیکن همه شفاعت پروردگار کند کیست که پروردگار تعالی وی شفاعت کند لا اله الا هو
العلی العظیم فرمود خنده میکند پروردگار که تعالی ازین ترس و ناله و فریاد شما اعرابی درین ایستاده
بود گفت ای اخذ میکند پروردگار از فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی پس هرگز کم نخواهیم کرد طلب چیز از
که خنده کند و خوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه و سلم ازین سخن اعرابی بخندید پس بنبر برگرد و دستها
بدعا برداشت و باران طلبید تا هفته تمام باریه الحدیث و درین استسقا نماز محفوظ و مردی نیست بلکه مجروح
خطبه و دعا و بار دیگر در مسجد مدینه مطهر استسقا کرد نشسته قیام بود و در مصود بر بنبر و از دعا
آن روز همین قدر محفوظ است اللهم استسقا غیثا مریا طابقا غیثا یثی نافعاً غیثا یبارک و یدینه
مکانی است که از اجار الزیت می خوانند و استسقا درین مکان استاده کرد و دستها مقابل روی مبارک
بر داشته تا آنکه از سر مبارک بگذراند و در بعضی از غزوات مشرکان بیتی گرفتند و سر آب نزول کردند و گفتند
بی آب ماندن و تشنگی بر همه غالب کرده حال خود را بر آنحضرت عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود
بودند با مشرکان گفتند اگر محمد بنبر بودی از برای قوم استسقا کردی بخت نیکو موسی علیه السلام بر قوم خود استسقا
کرد و در عصا برود و دوازده چشمه برآمد و چشمه جدا بجانب بر کدام از ایشان اسباب که دوازده فرقه بودند و در
شد چنانکه در نص قرآن مذکور است اینچنین بنبر رسید صلی الله علیه و سلم فرمود که بچنین سخن گفتند نو میباشوید
شاید که حتی شانه شما آب دهد پس ستمهای مبارک برداشت و دعا کرد و در زمان باران پیدا آمد که جب
تاریک کرد و باران عظیم فرود ریخت و اوایهای عظیم بیسول کران مملی گشت اینچنین بار است که استسقا
آنحضرت در آن مذکور مشهور است و نیز در بخاری و مسلم و ترمذی با اختلاف الفاظ آمده است که چون
قریش در اسلام درنگ کردند و تردد و زیدند حضرت رسول صلی الله علیه و سلم دعا کرد و باران بی درده آید
آمده که فرمود سنین کنی یوسف یعنی تپلهای یوسف تپلهای یوسف پس گرفت ایشان را و فرمود که بشنید
در وی و خود را مردار و دیر مباد و استخوانها میدیدند و جو آسمان چیزی را شش دکان پس ابوسفیان

آمد و گفت یا محمد تو آمده که امر میکنی بصله ارحام و این قوم تو اندک ملاک می شوند بخوان خدا را و درخواه از وی
 باران پس دعا کرد و بارید و رفت قحط و تفصیل این قصه از تفسیر سوره حم الدخان در قول حق سبحانی
 «ما فی السموات و الارض من شیء الا عنده خزائنه» که ابتدای و سلسله آنحضرت صلی الله علیه و سلم قریش
 از روز انداختن این شقیه بدو شکبه شتر را بر پشت آنحضرت در نماز صلی الله علیه و سلم و آنکه وجوه و دعوت الله
 علی الکافین و المنافقین و اینجا معلوم می گردد که این قصه در مکه بود و گفته اند که باین قصه اشارت کرده و
 بقول خود در مروج آنحضرت صلی الله علیه و سلم و امیر مومنان علی علیه السلام و وجه استسقا که مذکور
 شدند در مدینه بودند و ابوطالب در آن وقت نبود و بعضی میگویند که قول ابوطالب اشارت است بآنچه
 شده بود در زمزم عبد المطلب که استسقا کرده برای قریش و آنحضرت در آن زمان ضعیف بود و پوشیده
 که قول ابیطالب استسقا لغام بوجه و قریه استسقا را نمی طلبید یعنی شان و حال وی صلی الله علیه
 و سلم مقتضی آنست که اگر استسقا کنند داده شوند آب را این آب دادن حق تعالی است خلق را بدین
 حبیب خود آسمان آب دادن زمزم بوجه آنحضرت جد است پس معلوم شد که تصرف و صلی الله علیه
 به تصرف الهی جل جلاله و عم فواله زمین آسمان را شامل است بلکه تمامه شریکها و طعامها دنیا و آخرت و
 ارزاق حسی و روحانی و نعمتهای ظاهری و باطنی بواسطه و طیف آنحضرت است مصرع آخر این بیت
 اینده آورده است + بهمت شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار + که اگر خار و گل همه پرورده است
 و آنکه بدین عالم العارف بالله الیکبر قدس سره لفظ ما رسل الرحمن ویرسل + من رحمہ یصلو ویرسل
 فی ملکوت الله او ملک + من کل ما یختص ویرسل + الا اولی المصطفی عبده و نبیه النبی و الرسل و اساطینها و
 اصلها با علم باینکه کل من یعقل و صلی در صلو کسوف بدانکه مشهور در لغت استعمال خسوف و خسوف و خسوف
 در شمس است و روایت حدیث بعضی یککاف روایت کرده در دو و بعضی بجا در بر دو جماعت یککاف
 و یککاف در شمس و احادیثی که مذکور در دین باب و بخیر از فضل آنحضرت صلی الله علیه و سلم مذکور است
 شمس اندر یکجذبت که شیخ ابن حجر در شرح خود بر شکاکت بر خسوف قرمحه کرده و فراموشی که حدیث
 ابن عباس رضی الله عنهما واقع شده که آن شمس و القمر اتیان من آیات الله فاذا را تم ذلک فاذا را تم
 علیه رضی الله عنهما فاذا را الله و کبروا و صلوا و تصدقوا اما فضل آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین دو حدیث
 معلوم نشده و در حدیث عایشه آمده که آنحضرت نماز کسوف را دراز گذارد و قیام و رکوع و سجود زیاد
 بر قدر معمول کرد و قرات مقرر سوره بقره خواند در رکوع و سجود نیز مانند آن کرد و آیه که در هر رکعت دو رکوع

کرد و در روتی سه و چهار پنج کرد و رکوع درازی کرد باز سر بر میداشت از رکوع و میکرد همچنین تا سحر
 مرتبی کرد و نزد شافعی این نماز بدو رکوع و بطله است و همچنین نزد امام احمد بقول مشهور نزد اکثر اصحاب
 نزدی یک رکوع و بی خطبه بود معتاد و حدیث ابن عمر ناطق است آنچه مذکور است و در بدیه گفته که حال
 اکتفاست مرجع را که در صفت پیش ایستاده اند از نماز و صبیان که موقت ایشان صفت پسین است
 و شیخ ابن الهمام احادیث آورده بر ادوات صحیح و حسن که مثبت مذکور است و حکم کرده بر احادیث معتبر
 رکوع که در اینها اضطراب کرده اند روایت آن بعضی در رکوع روایت کرده و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی
 پنج پس لازم است که گذارده شود بر وجهی که مذهب و موافق است مرورات اطلاق را چنانکه مفسر بود
 فاذا کان کذا لکن فضلا و بجهت همین اضطراب گفته اند بعضی از شیخ که سبب آن اشتباه است که گفته است
 از دو حامل اهل ضحوف پسین را افتاده و ظاهر آنست که در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و یکبار بعد
 آنرا روایت نکرده و وقوع آن متعدد در مدت ده سال بعید و خلاف علاست و آنچه در احادیث آمده است
 که وقوع آن در روز وفات ابراهیم بن رسول الله بود که از ماریه قطیده در سینه شان متولد شد و در عیسه
 در مدت رضاع از عالم رفت و مردم گفتند که گرفتن آفتاب سبب موت اوست و مذهب بود در میان
 مردم که وقوع آن سبب حادثه عظیمی است که موت یکی از عظاما و مانند آن میباشد پس فرمود آنحضرت که
 شمس و قمر دو آیه اند از آیات الهی که دلالت می کنند بر کمال قدرت الهی و ضعیف او دلالت می کنند بر خفوت
 او کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت باری تعالی و موجب عبرت اند اهل دانش را که در یک لحظه
 بان نورانیت و اهیت مظلوم کسوف شدند همچنین قادر است و تعالی و الیهاذ بالعد که نور عالم
 ایمان از او میان کشف کند و تاریک گرداند و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز هاشم و
 یازدهم ربیع الاول بود و درین روز است قول نجیب را که میگویند که فتن آفتاب نمی شود مگر در
 سه روز آخر ماه نعم عادت چنین است و این برخلاف عادت نمود و اگر گویند که در غیر این
 سه روز محال است این سخن باطل است و الله علی کل شیء قدیر و وصل در صلوٰۃ الخوف صلوة
 خوف ثواب است بکتاب و سننه اما کتابی قول حق سبحانه و اذا کنت فیهم فاقم لکم الصلوٰۃ فالتزم طاعة الله
 و آیه و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم حاج ان تقصروا من الصلوٰۃ و اکثر را آنکه در قصر راعی حکم بود
 رکعت و بعضی آنرا بر صلوٰۃ خوف تحمل کرده اند که در وی نیز قصر است بجز بعضی افعال و کیفیات چنانکه
 در سفر قصر است در عدد و کیفیت و بعضی شامل بر دو داشته اند امام ابو یوسف بروایتی حسن بیان زیاد

وصل
در صلوٰۃ
الخوف

از ضیفه و منی از شافعی بر آنکه این نماز مخصوص بزنان نبوت بجهت اخر از فضیلت نماز خلف رسول
 الله صلی الله علیه و سلم و ظاهر فیهوم که رواه اذ اگنت فیهم همین است و مختار نزد جمعی بر اینست که بعد از
 زمان نبوت و اقامت صحابیش علی مرتضی ابی موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین
 آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم دلیل آنست و قید اذ اگنت فیهم اتفاقی است باینکه اگنت انت او من
 یقوم مقامک است چنانکه در کربیه و خذین ابوالهم صدقه الاله ثابت و از گزاردن نماز خضوت باینکه
 غایه تاکید و محافظت است بر نماز که بی هیچ وجه عذر در آن گنجایش ندارد و نماز خضوت از آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بر درجه تعدیه صحیح و ثابت شده بر وقت مصلحت و وقت و ملاحظه حضور عدد و یکی
 از این وجهی از آن وجه اختیار کرده و مختار امام ابو حنیفه از آن وجهی است که در کتب سته با جمعیها
 از این عمروردی شده است و اگر نماز را ذکر کنیم دور نباشد گفت ابن عمر رضی الله عنهما غزاکم دریم ما بر
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم بجانب بخاریس مواجده شدیم و صف بستیم ایستادیم در مقابل ایشان پس
 ایستاد رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا نماز گذارد و امامت کند برای ما پس ایستاد طایفه از صحابه آنحضرت
 و روی آورد طایفه دیگر بر دشمنان پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم با آن طایفه که با وی بودند سجده
 کرد و سجده پست بر گشتند این طایفه بجای آن طایفه دیگر که نگارده بودند و آمدند آن گروه پس رکوع کرد
 آنحضرت با ایشان یک رکوع و سجده کرد و سجده پست سلام داد آنحضرت و ایستادند بر یکی از این طایفه و
 بگذارد برای خود رکعتی یعنی آن رکعت را که آنحضرت نگارده بود این ترجمه لفظ بخاری است و در ابوابی کتب
 مستنیر همچنین آمده با اختلاف الفاظ و عبارات و گفته اند که این طریق اوفق است بلفظ قرآن و در
 روایت ابن عمر تصریح باینکه در کدام نماز بود واقع شده ولیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت از جهت
 است و لیکن مذنب خفی عامتر است که در سفر باشد یا در حضر صلوة خسوف جایز است و لهذا گفته
 اند در نماز شامی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام باین طایفه یک رکعت بگذارد و در غیر شامی اگر رباعی است
 باین طایفه دو رکعت و در مغرب یا طایفه اولی دو رکعت و دوم یک رکعت و مذنب امام احمد و شافعی نیز همین
 است از جهت عموم قول وی سبحانه و اذ اگنت فیهم کذا قالوا و توانه کذا اثبات آن در حضر بقیاس باشد
 و الله اعلم و نزد امام مالک مخصوص بسفر است و وجه دیگر نیز در کتب احادیث متعدد در
 در روایات صحیح ذکر است و چون غرض تبصیل این چندان متعلق نبود و وجود نماز خضوت با وجه
 درین آخر زمان لغات نادر خواهد بود بر من قدر اقتصار افتاد و این برین تقدیر است که بحال

اقامت صلوٰۃ این پنج صورت پذیر گردد. اگر خوف زیاد بود و دایره مجال تنگ گردد بگذراند بر وجهی که توانست
 پیاده و سوار بر کوه و سجده بایا و اشارت و در بعضی طرق حدیث این عمر که مذکور شد قیصریج این معنی واقع شده
 و اگر شطرنج یا بجدی واقع شود و گذاردن نماز ممکن نباشد قضا کند چنانکه در غرضه خند واقع شده بجهت
 فرمود صلی الله علیه وسلم جسدنا مع صلوٰۃ العصر لا یرالد یوتیم و توبهم نارا دعاست بعقاب این سبحان بعد
 در غرضه احدیه مضمینا و شد تا با آنحضرت رسید صلی الله علیه وسلم از شکستن دندان شریف و خون آلودگان
 روی مبارک و بر آن دعا نکرد و برایشان بلکه فرمود اللهم اغفر لهم فانهم لا یعرفون فی چه آنجا در حق خلافت
 و ای در حق خدا و حق این بود و در حدیث جاری آمده است که کافر آن قصد که اگر در نماز بر مسلمانان می افتاد
 یاره میکردیم ایشان را و قصد که ایشان را نمازی است که محبوب تر است برایشان از اموال و اولاد و
 ماخصر است در آن وقت برایشان باید ریخت جبرئیل آمد و این خبر را آنحضرت رسانید پس بگذارد آنحضرت نماز
 خوف صلی الله علیه وسلم و وصل در عبادت سفر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آداب سفر و ادعیه اذکار و
 وقت رکوب راحله و نزول تا وقت رجوع بوطن از حضرت وی مروی است در کتب مذکور است آنچه اینجا مذکور
 می گردد و سلم است یکی قصر و دیگر جمع اما قصر که نماز چهار رکانی را دو رکعت گذارد متفق علیست میان علماء است و یک
 خلافتی نیست در آن یکی نزد حنفیه قصر غریب است و چهار رکعت درست نیست و اگر چهار رکعت گذارد و در تشدید
 اول نبشت جایز می افتد و اگر نبشت نماز فاسد است و مذنب مالک نیز چنین است و نزد شافعی نبشت
 و چهار رکعت گذاردن نیز جایز است و ثابت نشده است از آنحضرت که دو قتی نماز با جمعی در سفر می تمام گذارده باشد
 و حدیثی که مروی است از ام المومنین عایشه که آنحضرت بم قصر میکردیم تمام و اظهار میکرد و صیام صحیح
 پیوسته و بچکس از صحابه عظام چهار رکعت نگذارده مگر امیر المومنین عثمان که در آخر ایام خلافت خود در موسم
 حج چهار رکعت گذارد و آنرا توجیهات کرده اند و میگویند که مذنب عایشه نیز همین است و عادت شریف بود که در سفر
 نماز فرض اگر تکفاردی و مخوف نیست که در سفر نبسته گذارده باشد پیش از فرضیه و نه بعد از فرضیه مگر
 در رکعت مستغفر و نماز تو را گذاردن نبسته بعد از ظهر نیز مروی است و از جماعتی از صحابه ثابت شده که در
 سفر نماز نبسته را می گذاردند اما این عمر نگذاردی اگر چه در بعضی روایات گذاردن از وی آمده و نیز آمده
 که اگر کسی گذاردی منع نکردی و بعضی گفته اند که اخلاف در سنن روایت است اما در قطعی غیر از تبه
 نیست و آنحضرت نماز شب را ترک نکردی مگر چه در سفر بودی و گاهی پیچید بر پشت مرکب گذاردی
 بایا و در نیز نگذاردی و نقل بر پشت مرکب بایا جایز است بهر طریقی که در بشرط استقبال قبله بود

در وقت نماز

در وقت نماز

تحریر و وقتی سلاطین میرفتند و صاحبی و ابلا یازنی می بارید و پانزده گلی ولای بود پس در آن وقت
 نماز پس از آن گفت و بیکر سلاطین و هم بر راه پیش رفت و باصحابی نماز گذارد و بامبار و گردانید خود را پست
 از رکوع و این یکی از قوانین است و گفته اند که آنحضرت بنفس نفس خود از آن گفت و بعضی گویند مراد بتأخیر
 و مراد از آنست و در بعضی روایات بصیرت نیز آمده که فام المودن فاذن و باجمیع صورتش آنست که چون
 رحیل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی تا در وقت عصر چون نزول فرمودی جمع کردی میان
 ظهر و عصر و این را جمع تاخیر گویند و اگر در وقت ظهر پیش از رحیل درآمدی در جایگاهی نماز ظهر بگذاردی و سوار
 شدی بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی و درین صورت جمع واقع نشدی و در بعضی روایات
 ظهر را با عصر جمع کردی و بعد و بگذاردی و اگر سوار شدی و این را جمع تقدیم نامند و در مغرب عشا همچنین بود
 یعنی اگر رحیل پیش از غروب واقع شدی و وقت مغرب در راه درآمدی نماز مغرب را تاخیر کردی تا در
 وقت نزول مغرب عشا را جمع کردی جمع تاخیر و اگر وقت مغرب پیش از رحیل درآمدی مغرب عشا بر دو
 جمع کردی و سوار شدی جمع تقدیم بدانکه در احادیث صحیح جمع من الصلواتین واقع شده و بعضی احادیث مطلق
 و در بعضی مقید بجاهت سیر و در بعضی بجاهت سیر یعنی تحویل در سیر و ازینجاست اختلاف علما که قایلند بجاهت جمع
 بعضی قایلند علی الاطلاق و امام شافعی از ایشان است و بعضی مخصوص بجاهت سیرند و نزول و بگویند
 که جمع در سفر عادت دائمی آنحضرت نبود بلکه چون در سیر بودی جمع کردی اما جمع در حالت نزول قرار داشت
 و بعضی بصورت جدد و سیر و تحویل در آن مخصوص گردانیده و در فتح البلبلی میگویند که مشهور از آنکه اینست و نیز
 بعضی مخصوص میدارند بجاهت عذر زاید بر سفر و نیز بعضی جایز است جمع تاخیر نه تقدیم و این هر دو است
 از امام احمد و نیز نزد وی مقید است بجاهت سیر مشهور از مذنب و وی جواز است مطلقا و در فتح الباری میگویند
 که هر دو از امام مالک نیز جواز جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد امام ابو حنیفه جایز نیست مطلقا و در قول
 ایشان آنست که تعیین اوقات نماز قطعی است و ثابت بتواتر که هیچ شبهه را بوی راه نیست تا آنکه تاخیر
 نماز در وقت و تقدیم وی بر آن از کباب بر شمرده اند امام محمد رحمه الله علیه در موطای خودی آورده که رسیده
 است باز عمر بن الخطاب که وی نوشته بکلام خود در افاق و نهی کرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین
 الصلواتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را که جمع صلواتین در وقت واحد کبیره است از کار بردی
 که روایت کردند ما را باین خبر ثقات از عطاء بن الحارث و وی روایت کرد از کمال و چون تعیین اوقات قطعی است
 و تواتر پس مطهر نشود و در آخر احادیث افطار و قصر و سفر که بعضی قرآنی ثابت شده اند بخاری و

مسعودی آنرا گفت ندیدم من رسول خدا صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد سیم نازی را در وقت خود
مکرده ناز مغرب غبار که جمع کرد میان آنها بزلفه در احادیث جمع ظهر و عصر و در عرفات نیز آمده و در
ازجهت مناسک چه بود سفر و نیز وقوع فعل از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دایمی بود بلکه آنچه بدان جمع ظهر و عصر
واقع شده در غزه بنوکت و ثابت نزه که در وی نیز روزی که درنده تحقیق آنست که کل مکان لالت
بر دوام استمرار دارد که حقیقه فی موضع و در جامع الاصول روایت ابی داود از ابن عمر آورده که گفت جمع
نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بزرگ میان مغرب غبار در سیم سفری مگر یکبار می که از ابن عمر نقل آورده که وی
رضی الله عنه جمع نکرد مگر کثیف که خبر فوت زوجه وی از جای رسید و آنجا رفت و در روایتی نکرد الا یکبار
یا دو بار و از ترمذی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع می کرد عبد الله در شبی از صلوات
در سفر مگر بزلفه و احادیث جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل است و در روایات صحیح بخاری اختلاف است
و لهذا بسیاری از ائمه بدان قایل نیستند پس ناخذ الاجمع تاخیر در بعضی احیان و تا بدیش آنست که در بعضی
برین الصلوات آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در آخر وقتش تمجیل کرده شود ثانیه را و
گذارده شود در اول وقت آن و بعضی این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر صورت جمعست نه در حقیقه و مسخر
و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حقیقه در جمع سفر تصویر می کنند در باب سخا خدا در حدیث طهرت
جش آمده است قدر اگر چه در لفظ حدیث در بعضی روایات انجین است که جمع میکرد در میان ظهر و عصر
وقت و میگذازد در وقت عصر محمول بر همین است ازجهت دلالی که ذکر کردیم و تحقیق روایت کرده است
ابو داود از امیر المومنین علی رضی الله عنه که چون مسافرت می کرد و سیر میکرد بعد از غروب قنات آنکه نزدیک
که تاریک شود پس نزول می کرد و می گذارد مغرب را پس بطبیعه طعام را و قش می کرد و بستر میگذازد و غبار
و ارتحال می کرد و میگفت انجین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و امام محمد در موطن خود میگوید که رسیده است
باز ابن عمر رضی الله عنه که وی می گذارد مغرب وقتی که تاخیر میکرد پیش از غروب شفق بر خلاف روایت
مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از ابی داود و از نافع و عبد بن قیس آمده که گفت بعد از
این عمر الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبل غروب شفق نزول کرد و بگذارد مغرب را پس از آن
کرد تا غلب شد شفق پس بگذارد غبار را بستر گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم و چون در قنات
اورا امری کرد چنانکه من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذ کان آخر الشفق این روایات است
که نظر اند در جمع بطریق که مذکور است و ظاهر آن می نماید که روایات عدم جمع جمع در وقت

در این کتاب

در این کتاب

واحد و جمع یعنی تا آخر وقت و بقیه در اول سباده و امام ابو حنیفه اخذ عدم جمع کرد یا جمع یعنی آخر صیغه
 کرد احتیاطاً لحاظ الوقت و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته اند که ترک جمع افضل است و در روایتی از
 مالک آمده که جمع نکرده است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم محض از برای جواز بود و الله اعلم بتبیین و تفریق
 در جمع بین الصلوات و مسافر را بود تا جامع معتمد بر مزی کوی بعضی از تابعین جمع بین الصلواتین در مرض یا رفته اند
 و باین قایل است احمد و سخی و بعضی رفته اند بجمع در مطروبان قایل است شافعی و احمد و سخی و قایل نیست
 شافعی بجمع در مرض را و این عبارت ترمذی است و از ابن عباس ع آرد گفت من جمع بین الصلوات
 من غیر غرض نقداتی باباً من ابواب الکبیره و عمل نیست نزد جمهور است که جمع کرده نشود بین الصلواتین مگر در سفر
 و عذر انتهی و وصل در نمازخانه مسایل کتاب الجنایه و احادیث وارده و آداب مقدمات آن بسیار
 از فضیلت مرض و ثواب عیادت و آداب آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای عیادت روز
 معین نبود بلکه در جمیع اوقات در شب و روز عیادت فرمودی چنانکه در مردم متعارف است که در شب نایک کرد
 چنانکه گویند در روز شنبه و شنبه مثلاً عیادت کردن مبارک نیست و در موابسب لندیه آورده که ترک
 عیادت روز شنبه مخالف سنت است و گفته است که این بدعتی است که طیبی یهودی آنرا پیدا کرده
 از آن در مردم شهرت گرفت و بسبب وی آنست که بادشاهی میارشد و آن طیب را الزام ملازمت خود کرد
 و گفت اگر بیرون رود گردش زنند پس این یهودی خواست روز جمعه رخصت طلعه تا روز شنبه عیادت
 که در بین یهود است از دست نند پس عرض کرد که روز شنبه بسیر میاراید آمد که در وی خوف ملاک
 میاراست پس بادشاه از ترس جان خود رخصت داد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجهت در چشم نیر
 عیادت کردی و امام احمد و ابو داود و از زید بن ارقم آورده اند که گفت عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم از در چشم که داشتم و گفته اند سنن این حدیث صحیح است و درین حدیث روایت بر کسیکه
 قایل است که عیادت از مرد مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب از یحیی و طبرانی نیز نقل شده که
 چیزی است که در وی عیادت نبود در در چشم و در در دندان و این حدیث ضعیف است و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بیت احسان کردی با موری که ویر در قبر و قیامت نافع بودی و جان کردی با قنار
 و ابل و بی تعزیت و طعام و نفقه احوال و تمجید و تکفین فسر بودی و با جمیع صحابه نماز کردی آمرزش فرمودی
 بعد از آن همراه شده میفرمودی و با صحابه بالای قبر او ایستادی و وارد عمار کردی و تمشیت او میکردی
 و جواب سوال نکردی و در خواستی و قبر او را تعاد و تقدیر کردی و سلام دعا که موجب حصول روح و راحت

و نزول برت و مغفرت است مخصوص گرداندی و مدتی عادت صحابیان بود که چون شخصی محض شدی در موت
 شت و گشتی آنحضرت را صلی الله علیه و سلم دعوت کردند پس حاضر شدی تا در حضور وی وفات کردی و تجزیه و تقنین
 کردی و نماز گذاردی و تشیع جنازه و تابینه کردی چون صحابه دیدند که درین مشقتی تمام است بران اختصاص کردند
 که چون شخصی وفات کردی اعلام کردند پس با تجزیه و نماز و دفن حاضر شدی چون باز دیدند زین هم خاسل
 از مشقتی نیست میت را تجزیه کردند و بخضرت آوردند بی بروی نماز کردند و در نادراوقات اگر شب
 بودی یا مانعی دیگر برای نماز نیز خبر نمیکردند و صحابه خود نمازی کردند و دفنی کردند پس آنحضرت میرفت
 و برقرار نمازی میکرد و در او این چنان بود که چون میت را بیاوردند بی سوال کردی که بروی منی است یا نه
 و چیزی گذاشته که بان قضای دین می بکنند یا نه اگر می گفتند که چیزی گذاشته است یا کسی بخود می گفت
 دین او را نمازی کرد و الا میفرمودی صحابه را که نماز بکنید بر یا خود و خود نمی کرد و چون فسخ کرد خدا تعالی
 بروی صلی الله علیه و سلم بلاد تو سعه کرد در اموال می گذارد و نمی پرسید از دین میفرمود که مرا گذاشت
 از برای اهل و عیال است و هر که دینی گذاشت یا عیالی عمده آن بر من است و در نماز جنازه گاه چهار تکبیر
 گفتی و گاه پنج و گاه شش و عمل صحابه نیز مختلف آمده و کسانی که منع می کنند از زیاده بر چهار میگویند که ثواب
 شده است که آخر نمازی که آنحضرت گذارده چهار تکبیر بود و قرار برین افتاد و اخبار و آثار در باب اربع تکبیرات
 مستفیض و مشهور است و بروایات کثیره و طرق متعدده ثابت گشته و از ابن عباس رضی الله عنهما مروی
 است که تلاک که چون بر آدم سلام الله علیه و علیه نام کردند چهار تکبیر گفتند و گفته بده مستم بانی آدم
 الحاکم فی المستدرک ابو نعیم فی الحلیه و در سلام از نماز بیرون آمدی و ایند مذهب امام ابو حنیفه و شافعی
 و کاهای بیک سلام اقتصار کردی و مذهب مالک و احمد این است و بروایاتی از زوی و کوسلام است
 و در جمع الجوامع از فضل علی مرتضی آورده که یک سلام میداد و از اصحاب دیگر انجین آمده و دستهاد بر
 یکبیر برداشتی و مذهب شافعی و احمد اینست و مروی است از فضل عمرو بن عمرو بن عباس و زید بن ثابت
 و از امام مالک سه روایت است رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم رفع در اوقاتی و مذهب امام ابو حنیفه
 همین است از جبهه حدیث ترمذی از ابی هریره و احادیث مختلفه درین باب آمده است شاید که گاهی انجین بود
 و گاهی آنچنان و صاحب سفر السعاده گفته است که در باب رفع بدین در تکبیرات نماز جنازه چیزی صحیح گفته
 و الله اعلم و قرآن فاتحه بعد از یکبیر اولی نیز آمده است و شیخ ابن الهیثم در شهرم بدین گفته که قرآن در نماز جنازه
 صلی الله علیه و سلم به ثبوت نرسیده و لیکن در حدیث بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس

آمده و از وی رضی الله عنه قولاً و فعلاً مروی شده و در بعضی روایات قرائه فاتحه الکتاب و سوره جبرائیل
از وی ماثور شده و گفته اند که هر بقصد تعلیم بود تا بداند که سنته است چنانکه تصحیح باین منی نیز در حدیث
آمده و مذموب شافعی و احمد و سخی اینست و مذموب نام ایچینه و مالک و ثوری بر خدایت نیست و از حیا
نیز درین باب اختلاف بود و طحاوی گفته است که خواندن بعضی فاتحه و نماز جنازه بطریق ثناء و دعا
بوده بوجه قرات و از کلام ششمی ظاهر می شود که مراد که اگر بنیت ثناء بخواند نزد ما نیز جایز است و از کلام
فتح الباری چنان مفهوم می شود قایلیم بقرائت فاتحه مشرعیست آنست نه وجوب و لیکن کرمانی
گفته که واجب است و مراد نسبت که در کلام ابن عباس واقع شده طریقه مسکونه درین است گفته
که نزد ایچینه و مالک واجب نیست و آنچه محفوظ است از دعا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز میت خواند
بیت اللهم اغفر له وارحمه و عافه و اغف عنه و اكرم نزله ووسع مدخله و اغسله بالماء و الثلج و البرق و ابره
و افقه من الخطايا كما نقيت الثوب الابيض من الدنس ابدله دارا خيرا من داره و اهلها خيرا من اهلها و ابدله
خيرا من زوجة و ادخله الجنة و اعف عنه من عذاب القبر و من عذاب النار و این حدیث را مسلم و ترمذی و نسائی
از عوف بن مالک آورده اند که گفت نمازی گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر جنازه پس اگر فرماد دعا
او این را و میگوید خوف که چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر آن جنازه خواند
از رویم که کاشکی آن مرده من بودی و الا آن خواندن این دعاست و است اللهم اغفر له او
وصفیه تا و کبرنا و ذکرنا و انشأنا و شأنا و غاینا اللهم من اجیته منا فاحیه علی الاسلام و من قیته
منا فتوفه علی الایمان اللهم لا تحرمنا اجرنا ولا تضلنا بعده و در روایتی و لا تقنا بعده و در بعضی
روایات زیادت اللهم ان کان محسنا فردنی احسانه و ان کان سیاقیا اوزع من سیئاته احسنه
الموطا عن ابی هریره در نماز بر اطفال زیاده میکنند این دعا را که اللهم اجعل لنا فرطا و ذخرآ و جعل لنا
شافعا و مشفعا و چون نماز جنازه از آنحضرت فوت شدی بر قبر نماز کردی یکبار بعد از یکش با نوز
کرد و وقتی بعد از سه روز بلکه بعد از یکماه کرد در حدیث ایچنین واقع شده است و بعضی میگویند که جایز
است تا منسوخ نشده میت و آنرا تقدیر سه روز کرده اند و نزد بعضی تا متحرک نشده و این یکماه بیشتر
احتمال دارد و فقها درین سلسله نیز اختلاف دارند و بعضی این را از خصائص آنحضرت صلی الله علیه و سلم
دارند بدلا که کسی میت که فرمود قبور مملو است بظلمت و نماز من نه است آنرا و صواب آنست که عام آنست
و بعضی گفت اند که نماز ناگذاشته دفن کرده شده است و است و الا فلا و آنحضرت همراه جنازه بیاورد

و ترجمی و ابو داود از ثوبان رضی الله عنه آورده اند که گفت آدم ما با جنازه پس دید آنحضرت صلی الله علیه
و سلم جلع از سوزان را بپاره فرمود شرم نداشتند این جلع که فرشتگان خداست ای برادر من و ایشان شبیه
دواب و در روایتی مرابی داود را آمده است که آورده شد نزد آنحضرت و ابه تا سوار شود پس لما آورد
آنحضرت از سواری و چون برگشت سواره آمد و تا جنازه را فرو نهادی نه نشستی و فرمود اذ انتم
الجنازة فلا تجلسوا حتی توضع و در روایتی نمی نشست تا آنکه در لحد نباده میتد و نیز اختلاف است که
سحب می شد است در زبال جنازه یا پیش نزد امام ابو حنیفه می نشست خلف جنازه و مغرب
اوزاعی نیز همین است زیرا که این داخل است در تقو و ایقاف و نوری و طایفه دیگر گویند هر دو برابر است
و مالک و شافعی و احمد و حنبل گویند پیش جنازه رفتن افضل است زیرا که قوم شفا را ند و شفیع مقدم
می باشد در عادت و در حدیث ترجمی از انس آمده است که آنحضرت و ابوبکر و عمر پیش جنازه میرفتند
و منقول از علی است رضی الله عنهم که از پس میرفت و در حدیث دیگر آمده است که اگر کسی از خلف بود و
بر بطور خواب می گذشت پس پیش و بین و بسیار و آنحضرت بر چای ناز نگذاردی اما صحیح شده که نجاشی
که در حبشه مرد ناز گذارد و گفت صحابه برادری از آن شام مرده بروی ناز گذاردید پس بصلی الله علیه
و سلم ناز گذارد با صحابه و بیک گفت چهار کبیر و بر بوی می نیز بگذارد و وقتی که غزوه تبوک بود و معاویه در مدینه
پس جبرئیل آمد و خبر کرد و گفت با آنحضرت ایادوست میداری که طی کنم برای تو زمین بگذاری برو
ناز فرمود نعم پس زد جبرئیل علیه السلام باز وی خود را و برانداخت بر دشت و تل که در میان بود و
برداشت حجاب از میان و در روایتی برداشت سر بر او آورد و نزد آنحضرت پس بگذارد
آنحضرت ناز بروی و دو صف از طلا یک خلف وی در نصف بفتاد هزار فرشته پس بپایان
که بچو فریاد وی با جبرئیل این در جبر گفت بدوست داشتنی قل هو الله احد و خواندن ای آنرا که آمد و رفت
و نشست و خاست و فقها در ناز رغایب اختلاف کرده اند شافعی و احمد میگویند ناز رغایب مطلقا نشاء
و ابو حنیفه و مالک با تعامی می کنند و بعضی تقضی میکنند که اگر میت در شهری وفات کرده که برو
ناز نگذاردند اند بگذاردند و اگر گذاردند فرض ساقط شده حاجت نیست و بعضی میگویند که اگر از آن در مدینه
است که مرده است در آن روز یا نزدیک آن نه بر تقدیر طول عهد و عذوبه و مالک که قایل اند منع مطلقا از قصه
نجاشی جواب میدهند که کثرت گشت بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم جنازه نجاشی و برداشته شد و در مدینه
یا آورده شد جنازه وی در حضرت رسول بطریق علی اضریعی ناز گذاردند و وی بدو مردم دیگر ناز گذاردند

شد که نماز کننده بجهان که امانش می بخیزد قوم نمی بیند در نصرت خود جایز است با اتفاق این پنج پادشاه
 در قصد معاویة یعنی آمده است و بعضی میگویند که این پنج مخصوص نجاشی است و این منقض است بقصد معاویة یعنی
 و نیز آمده است که نماز گذار در قبر بن ابی طالب زمین حاشیه و عبد الدین رواحه که در غزه فوت شد
 گشتند و کور را بلند نکردی و بران بنا از سنگ و خشت و غیر آن نکردی و کج و کل سخت نکردی و با
 کور عمارت و قید ساختی و این مجموع بدعت است و مکرره که افی سفر السعاده و در مطالب المؤمنین گفته است
 که بساج داشته اند سلف که بنا کرده خود بر قبر شایخ و علمای مشهور تازیان کند ایشان را مردم استرا
 یابند و آن در شیشته در سایه آن نقل کرده است آنرا از مفاخر شرح مصباح و گفته است که دیدم بجارا
 قبور که عمارت کرده شده است نجشتهای تراشیده و تجویر کرد آنرا اسمعیل زاید که پیش از فقهاست
 انتی و در خصصت کرده اند بعضی از اهل علم که حسن بصری زیشان است در کل کردن قبور شافعی رحمه الله علیه
 نیز مبرین است و نهی کرد از بی سیر کردن قبور و نشستن بر آن آمده است که آنحضرت مردی دید که
 در میان گورستان بعلین میرفت فرمود بکشت بعلین خود را و مسلم و ابوداود و تهذیبی از ابوالمنهاج
 آورده اند که گفت مرا علی رضی الله عنهم بفرستم ترا بر چیزی که فرستاد مرا بران خبر رسول خدا گفت
 برو مگر از بیم تمثال را مگر آنکه محو کنی نقش و صورت او را و مگر از بیم قبر بلند را مگر آنکه بیت کنی و قبر ستم
 باید و بلند می او همان قدر که ممتاز گردد از زمین و معلوم گردد که اینجا قبر است تا یا یا مال کرده نشود و آنرا
 نشود بروی و قبر آنحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و صاحبین نیز زمین را بر است و ستم و سنگیزه های سرخ
 بر آن چیده و نیز آمده است که آنحضرت آب پاشید بر قبر خود را بریم و چید بر سنگیزه های و در حد صحیح آمده است
 که چون عثمان بن مطعون را دفن کردند و وی دل مباحرین بود که بعد از جرت بدین فوت کرد آنحضرت سنگی گران
 برداشت و چون آن سنگ بس گران بود آستینها بآلید و بر در حمله کرد و برداشته بر سر قبر او نهاد و در حد
 صحیح آمده است که آنحضرت فرمود لعنت کند خدا بر تعالی بگوید که اگر فتنه قبر انبیای خود را را اجد
 گردانی را که بزیارت قبور روند و بعضی گفته اند که این منع و لعنت در اول بود و بعد از رخصت زنان نیز
 داخل اند که منع از جهت قلت ضرورت جری و فرج ایشان است و چراغ افروختن بر قبور ممنوع است که
 در سایه آن کاری کنند یا نزدیک آن بی روی و نماز کردن در مواجبه قبر مکرره است و بعضی در مقبره
 مکرره دارند عادت شریف آن بود که گذشتگان را زیارت می کرد و از برای دعا و ترحم و استغفار
 و در حد صحیح آمده است که آنحضرت فرمودند که زیارت اهل قبور بر آنکه تا ایشان را دعا کند

و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان بود چنانکه گذشت و اینچنین زیارت که برای این استغفار
 بی آنکه از کتاب بدی و کوهی در آن راه یا به تعبیر سنون است و در روایات آمده که آنحضرت
 فرمود که هر که زیارت والدین خود کند یا یکی از آن در هر روز جمعه از زید شود مراد او نوشته شود بار خداوند
 و تصدق برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون کورستان را ببیند بگوید السلام علیکم
 اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و انما انا راعدکم لا حقون و نیز آمده است که آنحضرت بقبور
 که در مدینه مطهره بودند گذشت پس روی مبارک بجانب آنها آورد و فرمود السلام علیکم اهل الدیار
 یعفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثار و در خواندن آیه الکرسی و سوره اخلاص زده بار و همچنین
 دفاتح و سین و تبارک نیز اخبار و آثار آمده است و عادت بود که برای میت جمع شود و قسری فرج اند
 و ختمات خوانند نه بر سر کورنه غیر آن و این مجموع بدعت است نعم برای تعزیه اهل میت و جمع و تسلیه
 و صبر فرمودن ایشان راسته و مستحب است اما این اجتماع مخصوص روز سیم و ارتکاب تکالیف است
 و صرف اموال بی وصیت از حق تبارک بدعت است و حرام است و حد تعزیه تا روز نهمست و بعد از
 مکره و بعضی تا هفت روز نیز تجویز کرده اند و بعضی گفته اند که تعزیه میت حاضر سه روز است و تعزیه
 غایب یکروز و تعزیت جز نکیار نباید کرد که از روی عنانی حنیفه و در قرآن خواندن بر سر قبر اخلاقی است
 مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنچه که قبر را کرده نشیند و بر سر دی بخواند مکره است و ششم این
 در شهر بدایه گفته که اختلاف کرده اند در نشان دادن قاریان تا بخوانند نزد قبر مختار عدم کراهت است و او اند
 اعلم و عادت بود که اهل میت برای کسی که بتزیت بایند طعام کنند و بعضی کتب فقه مذکور است که اگر از ثلث
 مان برای جماعه کنند که از راه دور بایند و کثرت طویل کنند جایز است نه دیگران را از اقربای میت و همسایگان
 و میفرمود تا برای اهل میت طعام فرستند چه ایشان را اشتغال بمصیبت مانع است و این فرستادن
 طعام بختیج تهیه آن فراد چنانکه آنحضرت نزد نعمی جعفر بن ابیطالب بهر دم خانه شریف فرمود بایند
 برای آن جعفر طعامی که پیش آمده است ایشان را چیزی که شغل مانع است از این اختلاف است
 خوردن این طعام مرغریل میت را و گفته اند آنها را که مشغولند بجهیز و دفن میت جایز است و صل و سمن روایت
 مراد بسن روایت اینجا نماز است غیر از این که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روز شب بطریق وظیفه
 بیگانه عاتر از مکره و غیر آن زیرا که چهار رکعت پیش از عصر را در روایت ذکر می کنند و حال آنکه
 آنرا از مکررات نمی شمرد و با وجود آن بعضی اطلاق موطبت بر روایت کرده اند پس با موطبت را محلی

و صل
 نماز سمن روایت

محل برهم از معنی تاکید کنند چهار رکعت عصر نیز از موقوفات دارند اگر چه در مرتبه کثرت از اخوات خود باشند
 و موقوفات همه دیگر مرتبه نیستند چنانکه معلوم گردد و لیکن این سخن خلاف مشهور است و در روایت معنی
 دوام معتبر است و ما خود است از راقوب که معنی دوام و ثبوت است اما را تبه ظهر در روایت ابن عمر و رکعت
 پیش از زوی و دو رکعت بعد از زوی همین است نه سب شافعی و در روایت امیر المومنین علی رضی الله عنه چهار رکعت
 پیش از زوی و دو رکعت بعد از زوی و بمبرین عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و انبیا که بعد
 از نیت از تابعین و همین است قول سفیان ثوری و ابن المبارک و اتحی و همین است مذنب امام
 ابیحنیفه از عایشه رضی الله عنها آمده گفت ترک نمی کرد آنحضرت علیه السلام چهار رکعت را پیش از ظهر
 پس آنکه گفته شود که چون در خانه میگردد چهار میگردد و چون در مسجد میگردد دو میگردد چنانکه در بعضی
 روایات آمده است یا گاهی پنجان میگردد و گاهی پنجین پس حکایت کرد عایشه و ابن عمر آنچه دیدند و برودند
 صحیح اند طعن نیست در هیچ یکی از اینها و نیز در حدیث آمده است که آنحضرت بعد از زوال چهار رکعت رکعت
 میگردد و میگفت کثرت ده می شود درین ساعت در غای آسمان و من دوست میدارم که صعود کند
 برای من درین ساعت عمل سالم پس بعضی علماء این را بر همین سنه ظهر حمل کرده و بعضی گفته اند که این
 نمازی مستقل بود و رای را تبه ظهر که عقیده غزوای آفتاب میگردد و این را صلوة فی الزوال گویند و در اکثر احوال
 آنرا در خانه می گذارد و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه بعد از زوال شست رکعت می گذارد و می گفت این شست رکعت
 برابر بی می کند شست رکعت را از قیام یل این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تحیز زمان نزول رحمت
 است چه در رای رحمت بعد از زوال کشوده می شود و آن بعد از انتصاف نه است و نزول رحمت الهی شب بعد از
 انتصاف شب است و این چه مناسبت میان هر دو وقت پیدا شد و نماز دیگری بود و فضل و جود
 رحمت در وقت سحر و اشهر ظهر بود نماز وقت زوال را عدیل آن ساخت و تشبیه کرد بوی نه عکس از اینست
 عمر آمده گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میفرمود چهار رکعت پیش از ظهر بعد از زوال حساب
 کرده می شود مانند آن از سجده و سجده نیست مگر آنکه سجده می کنند بر و در گار در آن ساعت پس برخیزد این آیه را
 بقیوم ظلل العرش الشامل سجده الاله و شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از برابین غایب آورد و که
 گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم که یک سجده یک رکعت پیش از ظهر چهار رکعت گوید که سجده کرد و شست یک سجده کرد
 آن بعد از نماز گوید که شست قدر گذارد و بعد از ظهر دو رکعت گذارد و این دو رکعت هرگز از وی فوت
 نرفت نشد و نه در سفر و نه در وقت کوفت شد بجهت اشتغال بود و بواسطه حال نقصان

کرد آنرا بعد از عصر چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است و مشکلی نیست که در حدیث صحیح آمده است
 که همیشه می گذارد آنحضرت دو رکعت بعد از نماز عصر تا ازین عالم رفت رآید که دو نماز بود که ترک نکرد آنحضرت
 در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و می گذارد آنرا تا ملاقاتی شد بر روز و ملاقات خود و غیره
 و احادیث دین باب بطرق متعدده آمده صریح در آنکه آن راتبه عصر بود پس مخلص نیست مگر آنکه گفته شود
 که این از خصایص آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم در حق غیر وی مکره چنانکه در روایت ابی داود آمده که
 می گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو رکعت بعد از عصر و نمی میکرد از این می داشت صوم صالی و او نهی می کرد
 از این و در روایتی آمده که این دو رکعت را در خانه شریف می گذاردند در سجده بقصد تخفیف بر امت و محبوب
 می داشت تخفیف است را و چهار رکعت بعد از ظهر نیز آمده و در سنن امام احمد و سنن نسائی و ترمذی مروی است
 که کسیکه محافظت کند بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت بعد از ظهر حرام گرداند او را خدا یقیناً بر این
 دوزخ و شیخ ابن الهمام می گویند که اختلاف می کنند اهل این عصر که این غیر رکعتین راتبه اند یا با آنها است
 و بر تقدیر ثانی ما می توان کرد بر تسلیم واحد یا نه و نزد من واضح شد که اگر بگذارد چهار رکعت بعد از ظهر
 بیک سلام یا بدو سلام حاصل شود و عدد مذکور خواه حساب کرده شود راتبه از وی یا نه زیرا که مفاد حدیث همین
 ایقاع چهار رکعت بعد از ظهر است و این صادق با بودن راتبه از آنها انهی گفت بنده مسکین عفا الله عنه
 ظاهر آنست که این چهار رکعت برای دو رکعت سنت است چنانکه بعد از غشا و عمل مشایخ بر این است بیک سلام
 و الله اعلم و اما راتبه عصر از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده که گفت می گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش
 از عصر دو رکعت رواه ابو داود و نیز مروی است از وی رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم می گذارد پیش از
 عصر چهار رکعت فصل می گرد میان آنها تسلیم بر ملائکه مقربین و کسانی که تابع اند ایشان را از تسلیم و قیومین
 رواه الترمذی و در روایت ابن عمر رضی الله عنهما از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرمود رحمت که خدا یقیناً مروی را که گذرد
 پیش از عصر چهار رکعت را بدو رکعت گردانیدش را احمد و ترمذی و ابو داود و در روایت کرد ابن خزیمه و ابن حبان و صحیح بخاری و غیره
 این روایات است که مذکور است میان چهار رکعت و دو رکعت و این احادیث و چهار افضل است چنانکه در کتب اصول
 فقه تحقیق آن نموده اند و اما رتبه مغرب دو رکعت است بعد از وی مروی است از ابن مسعود رضی الله عنه که
 گفت احصا نمی توانم کرد که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که قرات می کرد در رکعتین بعد از مغرب و در رکعتین
 قبل از مغرب و یا با کافرون قل بوالله احد رواه الترمذی و کجای تطویل کردی در قرات از ابن عباس
 آمده که گفت دراز کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرات را در رکعتین بعد از مغرب آنکه متفرق شد از آنجا

رواه ابو داود و راجع به غایت نیز دو رکعت است بعد از روی و از عایشه آمده رضی الله عنها که گفت گذارد آنحضرت
 عشا را بگردن و بپوشید و بپوشید من مگر آنکه گذارد چهار رکعت باشد رکعت رواه ابو داود و این را نیز گذاردن چهار
 رکعت بعد از ظهر که با کعبه شریف می شود و در حدیث مسلم آمده که گفت عایشه می گذارد آنحضرت عشا را با مردم
 پس می در آید خانه مراد می کند دو رکعت اما گذاردن چهار رکعت پیش از عشا در احادیث در نظر نمی آید
 و عمل اهل حرمین بزرگان گذاردن آنهاست و در کتب حنفیه آنرا مستحب گفته اند و الله اعلم و در سفر السعاده
 می گویند که آنحضرت مجموع روایت و سنن را در خانه گذاردی و نیز بر این ترغیب فرمودی و فرمود محبوب تر نماز
 مرد بعد از مکتوبه نمازی است که در خانه خود بگذارد علی الخصوص دو رکعت سنت مغرب که در هیچ وقت
 مسحور نگذاردی و از جهت تاکید کردن آنحضرت در گذاردن این دو رکعت در خانه بعضی از علما گفته اند که اگر کسی
 این دو رکعت را در مسجد گذارد مجزئی نیست از سنت از جهت وقوع وی در وجه سنون و امام مومنی گویند که
 عاصی می گردد از جهت مخالفت امر فکلی امر که فرمود اجعلوا فی بیتکم و نزد اکثر علما ما مجزئی باشد و لیکن اهل
 افضل بود از جهت مخالفت فعل آنحضرت و امر بر استحباب است نه وجوب و از برای گذاردن این دو رکعت نزد بجا
 و فرمود ملائکه انتظار آن را دارند که بر دارند آنرا و فرمود من صلی رکعتین بعد المغرب قبل ان یسکون رکعت صلوة فی بیت
 و محافظت و تاکید وی صلی الله علیه و سلم و سنت با باداجدی بود که در سفر نیز بر این موافقت کردی و مردی است
 که در سفر سنت رایت را کرده باشد بخیر سنت فجر و در بعضی روایات دو رکعت سنت ظهر نیز آمده و نزد بعضی
 فجر واجب است چنانکه و تر می گویند که سنت فجر ابتدای عمل است و وتر ختم عمل لاجرم غایب و اتهام است
 معروف شده و نوشته گذاردن بی عذر جایز نیست و اقوی سنن رکعتین فجر است بعد از روی سنت مغرب بعد
 از روی سنت بعد از ظهر بعد از آن سنت بعد از ظهر بعد از روی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل
 سنت بعد از ظهر است و مرتبه بعد از سنت خود که ششمی تنبیه در عامه ناس تعارف شده است که بعد از سنت آخر
 ظهر و سنت مغرب عشا و دو رکعت فعلی بگذارد و وجوه آن معلوم نمی شود مگر در ظهر عشا که چهار رکعت بعد از ظهر
 است و بعد از ظهر نیز آمده پس پنج رکعت با پنج رکعت چهاری کرد و اما در مغربش رکعت آمده در بعضی روایات
 با سنت و در بعضی بی سنت پس کاشکی چهار رکعت بگذارد تا با سنت شش شود و التزام گذاردن آنها نشسته نیز
 از غایت نیست بچنین عادت مردم نشسته است فدر نوع سیم زکوة زکوة در وقت یعنی نماز و اخس و غلبه
 و طهارت و پاکیزگی است زکی الزرع اذ انما قال الله تعالی یرکبهم ای یطهرهم و در شرح ادای حق و جود و نصیحت
 حوکی که زاهد تر قدر حاجت باشد گوی بغیرش ادا واجب نیز اطلاق کنند و زکوة موجب نماز مال و طریقت

و طهارت و بی حیا و صاحب مال و طهارت و بی زنجب است و بعضی زکوة از تنزیه که مستحب است
 میکنند گرفته اند که ترکیه صاحب زکوة میکند و شهادت میدهد بجهت ایمانی و زکوة را صدقه نیز میگویند که
 دلیل است بر صدق صاحبی در صحت دعوی ایمان و اصح آنست که وجوب زکوة بعد از طهارت است
 و رسنه ثانیه پیش از وجوب رمضان یا بعد از وی و عادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مذکوة و صدقات
 دیگر مثل عشره و مانند آن مراعات فقر بود چنانکه وصیت کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن پیشانی
 را بربانیات و امانت و رغبت بی محنت و مشقت و من زای و ایجاب انشی در این که منفعت در وی بیشتر
 از ذکرهاست نیز ازین بابست و مراعات اصحاب اموال نیز فرمود تا اعمال برایشان ظلم و تعدی
 و تجاوز از حد نکنند و از اموال جیاد انتخاب نمایند و زیاده بر قدر فرض از بدهایا و ضایعات
 نستانند و شرط آنرا چنان که ناظر در سیر و رفی است ازین جهت است و از رعایت و حکمت و
 عدالت اوست صلی الله علیه و سلم که زکوة را در چهار صنف مال که وجود آن میان خلق بیشتر و حاجت مردم
 بآن فراوان تر است و دوران آن کمتر است واجب کرد تا دادن آن باسانی میسر گردد و اگر فقیر و
 دفع حاجت گردد یک صنف زرع و شمار چنانکه جو و ذرا و انگور و مانند آن مثل بقول و خضر اوقات که در آنکه فانی
 تباه گردد دوم صنف بهیمة الا نعام از شتر و گاو و گوسفند صنف سوم زر و سیم که قوام و معاش عالمیان باین اعتبار
 تقویم شایع است صنف چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشند مثل ثياب و ظروف و فرش و سایر
 اقمش و امتعه و در جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار فرموده و در زروع و شمار در وقت حصاد و در وی آن
 و کمال آن که وقت حاصل شدن غله است و درین نیز رعایت غایه عدل است بهم و بلب اصحاب اموال که
 بعد از گذشتن سال و حصول منفعت مالی و نماندن باخلاف نرخ و قیمت که تبدیلی و تغییر آن در سال غالب
 بلکه متیقن است و در وقت حصول غله و شمار حصاد و کمال آن آسان تر است و هم در غایه جاب فقر و نیاز
 تا آخر از حصاد با دای زکوة تاخیر و امهال راه یابد و نیز گردد و هم از رعایت عدالت است که بحسب سبب حساب مال
 در تحصیل مال سهولت و مشقت و وی در تحصیل در مقدار واجب تفاوت نمود پس در مال که بی مشقت و تکلف
 آید همچو مالی که از کان یافته در زمین پیدا شود خمس واجب گردانید و برگذشتن سال موقوف نگردید و آنچه از مال
 در تحصیل آن مشقتی و تکلفی باشد اگر مشقت زیاده نیست چنانکه زروع و شمار که آب باران حاصل گردد عشر
 واجب گردانید و اگر زیادت تکلف و مشقت محتاج بود چنانکه زروع و شمار که بدهای یا گاو و شتر یا ازین
 آبی حاصل گردد نصف عشر واجب گردد و آنچه محتاج است به عمل و تعب و ایم از ارتکاب مشقت و سزاوارست

بخار و در فقر ببلای کثافت عالم چهل یک فرمود و لابد در تعیین این چهار دین بر او ابر بود که هر علمت
 بدان احاطه نتواند کرد و در بر نوعی از نالی تجسبات حالت حکمتی که در علم شارع بدان نرسد نصایع تعیین فرمود
 و نصایع لغت بمعنی اصل و مرجع اید و نصاب بر چیزان بود که چون این چیز بدان مرتبه نرسد تمام شود و اثری
 خاص حکمتی مخصوص بر آن تریب گردد و نصاب زکوة قدری از نالی که چون بدان حد نرسد زکوة واجب
 گردد و در شرع شریف در بر صنفی از نالی نصابی تعیین یافته چنانکه در فقره دوست درم که مبلغ آن بحساب
 دیار یا بنیاه و دو نیم توبی باشد و در زبیت مثقال که بوزن این دیار رشت و نیم توبی بود و در غلات و شمارنج و
 گفته اند که بشصدهای شش می است و در سق شصت صاع و در کوسپند چهل و در کاوستی و در ششترنج
 و اصل در باب تعیین مقدار نصاب زکوة کتاب رسول الله است صلی الله علیه و سلم و عمل خلفای راشدین
 بعد از وی آن کتاب و اجماع است بر آن بعد از آن و این چهار مقدار و اعداد منتهی بعلم شارع و وحی آسمانی است
 و تمامه سایل باب و تفصیل آن در کتب نقد مذکور است اینجا اینقدر بس است و هرگاه کسی زکوة بخیرت
 بپناه صلی الله علیه و سلم آوردی او را دعا کردی بکلم نص قرآنی که فرمود خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و تریبهم و
 علیهم و مراد بصلوة معنی دعا است و اگر بمقتضی صلوة بود اوق و انصب باشد بمقتضی مخصوص چنانکه فرمود
 صل علی الی اموای و اینجا است که بعضی از احدثان واقع شده است که فرمود اللهم صل علی غروب النواصی و
 صدقه را بر وجه مطلوب مرغوب می آورد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم منع کردی که کسی صدقه خویش را باز خرد
 و فرمود عاید در صدقه حکم سکی دارد که بخوردی خود را و این گراست بر تقدیر ملک ختاری است چنانکه بیع
 و بیه اما اگر میراث رسد گراست ندارد که در ملک ارث اختیار را دخلی نیست و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 شتران صدقه را بدست مبارک خود داغ کردی و غالباً داغ بر گوش کردی و در داغ کردن حیوانات
 علامات اختلاف است صحیح آنست که اگر در داغ صلیحی باشد مثل علامت نهادن و تریب کردن تا مخلط شود چنان
 است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در داغ کردن شتران صدقه حجت است ولیکن باید که داغ بر روی نگند که از آن
 نبی واقع شده است و در داغ کردن آدمی بقصد علاج نیز اختلاف گونه است و صحیح حجت است و گراست
 است مگر نزد انحصار علاج در آن بقول طبیب عاذق و ذلک متعسر و تحقیق این مسئله در مقام خود کرده
 شده است و صدقه فطر واجب است بر بر مسلمانان مرد یا زن از ادای بنده خورد یا بزرگ و واجب بر بنده و
 صغیر بمعنی وجوب بر رسید و والد است و در وجوب صدقه فطر در غریب مالک نصاب فاضل از جا
 و مسکن و خادم و در شرط است و صدقه فطر نصف صاع است از گندم که بوزن چهار گری اید و اگر سلطان

بجز اینها
 در فقره

در صدقه

صوم را که هیچ عملی مثل آن نبود غالباً مردی مالت در وجه مخصوص خواهد بود که از نواید و ثمرات صوم است که مناسب
بحال صیام بود و اندر علم و در فضیلت صوم در هیچ بخاری آمده که گفتی تعالی میفرماید صوم برای من است و من جزای
سیدم بوی و در روایت دیگر آمده که هر عملی که برای اوست و صوم برای من است و من جزای سیدم بران کنایست
از کثرت ثواب صوم و جزای آن و در موطا آمده که هر چند این آدم بدیده چند است تا بقصد مکرر روزه که آن بکار
من است و من جزای سیدم بران چنانکه در کیفیت آنرا جز من کسی نداند مطلع دیگر دادم کسی را بران
و بی وساطت ملائکه جزای دهم و آنکه فرمود روزه برای من است و حال آنکه بعبادت برای اوست تعالی
مقصود از این زیادت تشبیه و تکریم اوست و نیز گفته اند که عبادت کرده نشده است بصوم در غیر حقیقتا و هم
کافی درین عومری از اعضا تعظیم نموده و بدو در بصوم اگر چه بصورت نماز و سجده و تشراف اموال و قصد
از راه دور زیارت کردن و گردوی شکستن تعظیم میکند و نیز در روزه بپایا که شرک انصراف است را نهیت یعنی بجز فعل
اگر گوید که من روزه دارم یا در آن قول خواهد بود و نفس فعل و نیز نفس صلیم را حلی نیست چنانکه در حدیث صحیح
بخاری آمده است که ترک می کند بنده طعام و شراب بشهوان خود را از جهت من پس از آن فرمود الصیام
و اما اجزایه مراد شبهه مانع است چنانکه در بعضی روایات تصریح ذکر این آمده یا تمام شبهات و اشارت است
بکف تمام اعضا و جوارح از معاصی بعضی از محققین گفته اند که استغنا از طعام در غیره از صفات رابیت است
و چون تقرب حجت بنده بدیگاه غرت با نچه موافق صفات اوست تعالی اضافت کرد و تعالی آنرا بخود و الحمد
عبادت صیام را شایع عظیم است بیان عبادات خصیصاً صوم رمضان که فرض است و بود آنحضرت که
ترین و حوادیر خلق دایماً خصوصاً در رمضان که سخاوت و بخشش او بر مردم از همه اوقات زیاده بود
و صدقات و خیرات وی در بیای و ایام رمضان مضاعف گشتی و بزرگوار نماز و اعتکاف و تلاوت جمیع
ساعات روز و شب را مأمور داشتی و چون اینها عظیم است و منبع برکات و کرامات است و نعم الهی تعالی
و فیوض وی بر بنده گان اجل و اعظم که از آن نیز انواع عبادات و قربات اکثر وافر کردی و چون خود
حضرت و هب البرکات در وی تعاضف بود و حضرت سید کایات که مظهر انوار صفات و محل آثار کالات
حق سبحانه بود نیز منکاشتر شدی و آنحضرت در شب رمضان ملاقات بجزئیل علیه السلام میکردی و می بود نزد
ملاقات جبرئیل در خیر و برتر از آباد و آن که میرسد و شامل می کرد و همه را عرض می کرد جبرئیل قرآن
و می خواند بوی طریق مدارست چنانکه حفاظ همه یک کلام می خوانند و اینهمه تنبیه است بر آنکه آدمی را باید که در ایام رمضان
و مواجیر و خصوصاً در کسب عبادات و امراض و جوه میرات بیشتر بحد تراعی تر باشد و باینه اتوجه

و بود فریضت صوم رمضان در سده ثانیة از هجرت و آنحضرت در ماه رمضان روزه داشته و بود ابتداء نزول
قرآن در شهر رمضان و همچنین نزول وی آسمان دنیا یکبارگی در شهر رمضان و گفته اند که نزول صحف
برایم در شب اول از زمان بود نزول تورات در شب ششم از رمضان و نزول انجیل در شب
سیزده از رمضان و نزول قرآن در شب بیست و چهارم و آنحضرت در افطار تجلیل کرد
بعد از آن که متیقن شدی غروب آفتاب و در تسبیح تاخیر کردی و صحابه را برین تعجیل و تاخیر ترغیب نمود
و صلح کردی و افطار بخربای چید کردی و لکتر خوانودی دمی چند از آب خوردی و فرمود غم سحر المومن المومنه
و وقت افطار فرمودی اللهم بک صمت و علی زرنگ افطرت تقبل منی این کلمات نیز خواندی و سبب طهارت
و رقیة ریت الاجر و دعا نذر افطار سبب است و نهی کردی صایم را از بخش گفتن و غیبت کردن و جنگ کردن
و بچواب نامی صم شول شدن و اگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی و گاهی روزه داشتی و دیگر از این نیز
میکرد میان افطار و روزه و علما را اختلاف است در آنکه صوم افضل یا افطار امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر
ایمروندان علیهم السلام بر آنند که صوم افضل است کسی که طاقت دارد بی زیادت مشقت و لحوق ضرر و اگر متضرر گردد
افطار اولی است و در شهر رمضان اگر بغسل احتیاج شدی در شب غسل کردی و در بعضی شبها تاخیر نکردی
بعد از صید غسل کردی و علما گفته اند که غسل در شب اولی افضل است و در بهار رمضان حجامت کردن است
و مسواک کردی در مضغه و در استنشااق مبالغه نکردی و در نهی از مسواک و کتخال در رمضان حدیثی صحیح شده
نه سبب ایام ابوحنیفه نیز حوازا است و روزه نافله گاه چندان بایستی داشتی که گمان بردندی که دیگر افطار بخوانی
و گاهی بایستی افطار کردی که گمان بردندی که دیگر روزه نخواهد داشت و لیکن سبب ماه از روزه خالی نگذاشتی و
در صوم ایام حسین تاکید تمام نمودی تا در سفر نیز داشتی و از صیام در نهی فرمودی و در حق صیام در فرموده لا
صام ولا افطر و در روز دوشنبه و پنجشنبه نیز تحری صوم کردی و در عشره ذی الحجه که مراد بان نه روزانه است
نیز روزه داشتی و فرمودی سح ایام نیست که عمل صالح در وی افضل باشد از عشره ذی الحجه و در روز عاشورا
البته روزه داشتی و در آخر عمر شریف فرمود اگر باقی مانم روز نهم نیز دارم و روز عرفة اگر چه بودی فطرت
و صا سفر السعاده گفته که این سه ماه که در آن عوام روزه دارند خیر نیست و در سه شوال فرمود که صیام این
شش روز بار رمضان برابر صیام در مجموع رمضان است اعتکاف می فرمود و در عشر آخر گوید که
رمضان که اعتکاف از وی فوت شد و در ماه شوال قصدا فرمود و یکبار در عشر اول اعتکاف فرمود و
یکبار در عشر اوسط و یکبار در عشر اخیر و چون معلوم شد که این عشره که شب در این عشره است دیگر اعتکاف در آن

عشر موطلبت تا آخر عمر شریف فرمود و برای احتکاف خیمه نیز دو مسجد شریف و گاهی سیر نیز می نمود و در آن
 فرارش کردندی و در هر سال ده روز معتکف شدی و در آخر سال بیست روز معتکف شد و اعتکاف چهل
 روز مروی نشده و در هر سال یکبار قرآن مجید را بر سر می خواند و در هر سال یکبار در راه عرض کرد و ذکر
 این در قصه فات آنحضرت صلی الله علیه و سلم باید افتاد الله تعالی و **وصل** آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در بعضی از ایامی رمضان وصال کردی یعنی پایی روزه داشتی بی آنکه چیزی بخورد و بنوشد و افطار کند و صحابه را از
 بجهت رحمت و شفقت و کراهیت تعمق و توغل چنانکه در حدیث عایشه آمده است نهی فرمودی گفتند یا رسول الله
 چون تو وصال میکنی ما را از آن حرام منع می کنی بلکه همیشه را بجا بعت خود میخوانی فرمود است کما حدکم نستم من غیر
 یکی از شما و در روایتی فرمود یکم مثلی کدام یکی از شما مثل من است انی است غدا بی بدستی من بیکم نزد پروردگار
 خود که پرورنده و تربیت کننده من است بطعمی و یقینی می خوانند و می نوشند مرا پروردگار من و در روایتی آمده که سر
 خورانده و نوشانده هست که بخورانده می نوشانده و علمای را درین طعام و شراب اقول است که آنکه مراد طعام
 و شراب محسوس است یعنی برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم شراب عام و شراب زبشت می آمد که بخورد و
 می نوشید و این کرامتی بود از خداوند تعالی مخصوص بوی که صلوات الله علیه و سلم و این نمانی وصال و موجب
 ابطال صوم بود زیرا که آنچه موجب ابطال است شرعاً طعام معادنیوی است اما که بطریق غایب است
 زبشت از پیش پروردگار آید موجب ابطال صوم نگردد و این حقیقت از جنس ثواب است از قبیل حال
 و بعضی گفته اند که مراد طعام و شراب اینجا تیره است و کویا فرمود مرا پروردگار من قوت اکل و شراب می بخش
 افاضه می نماید چیزی که قائم تمام شراب طعام می گردد که بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابم بی غرض و قوت
 و شما را این حالت نیست و تخلف از ادب تحقیق آنست که مراد غایبی روحانی است که از قوت و لذت نباتات
 و فیضان معارف و لطایف الهی که بر دل شریف و روح پیر قوت و صلی الله علیه و سلم وارد و نازل می گشت
 و احوال شریف از نعم روح و شادی نفس و روح قلب پیدا می شد که بدان از غذای جسمانی مستغنی می گردید
 در مجتبه های مجازی و سرتهای صوری تجربه است که احتیاج باین نیفتد بلکه یاد از آن نیاید چه جای محبت
 حقیقه و سرت معنوی است و الله اعلم بحقیقه انی لفرع اختلاف است علماء و صوم و صالی و غیر آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم که جایز است یا حرام است یا مکروه طایفه میگویند که جایز است مگر کسی را که قادر است بر آن یا مکروه
 است و دوم مروی است از عبد الله بن الزبیر که وی و صل می کرد تا پانزده روز را از این می گوی که از تابعین نیست
 آمده است که در چهل روز یک انگور یا چندانه می خورد و پس در عوارف آورده است بعضی بوزن شراب

در این کتاب که در این روز برای ایشان حکم می‌گردد و آورده اند که بعضی از اصحاب بعد از آنکه
 وصال کردند و آنحضرت مقرر داشت پس معلوم شد که نبی بجهت رحمت و شفقت و تخفیف بودند بر اسباب تحريم
 چنانکه اشارتی بان در صدر حديث کرده شد و اگر باز نیت و امام ابوحنيفه و امام مالک و احمد
 بر نیت و امام شافعی و محمد بن احمد تصریح کرده است بکرات و اصحابی مختلف اند که این کراهت تحریمی است یا تنزیهی
 صحیح است و امام احمد و ابی بن راهب میگویند که جایز است تا سحر بخاک در جسد ابی سعید خدری رضی الله عنه نزد
 بخاری آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود وصال نکنید و اگر یکی از شما خواهد که وصال کند که بکند آنرا بخواند
 در معنی تاخیر افطار است نه وصال و این نیز بر تفسیر است که شفت نباشد و باعث تغذیه نفس گردد و داخل قریب
 نبود و ظاهر حدیثی که گذشت در آنست که وصال از خصایص آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و جمهور آنست که حرام است
 بر غیر وی صلی الله علیه و سلم از جهت عموم نبی در قول وی صلی الله علیه و سلم لا تو اصلو او رحمت و شفقت منافات ندارد
 بر تحريم غایتش که حرمت بجهت رحمت بود و از اهل سلف انبای که موعظه اند بر ریاضت نفس و کد اخلاق و انضباط میکنند
 گفت ابی تا از حقیقه وصال بر آید و الله اعلم نوع پنج قسم است و عمره حج در لغت بمعنی قصد آید و در شرح شریف
 بیت الله بر وجه مخصوص و فتح حا و کسر او بر دو لغه است و در کرم الله وجهه بیت بر دو قرات آمده و عمره در لغت
 بمعنی زیادت آید و عمره زیادت است بر حج و بمعنی عمارت و زفات زبان نیز آید و در عمره قمر و تعظیم است مسجد
 حرام را و موجب عمارت بنای محبت و دوداد است و در شرح مهم است مرافعال مخصوصه را که احرام را بطواف و
 سعی است جز وقت و آنکه مخصوص است بحد نسبت عمره بحدی بحد نسبت نماز فضل است بحد رض و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بعد از حجت یک حج گذارد که آنرا حجة التواضع و حجة الاسلام گویند که بر تمام احکام خود فرمود
 شاید که الان نیت مراد از نیت ایشان را به سفر آخرت و داع کرد و خطبه خواند و فرمود که نزدیک است که کشتن آن
 پروردگار خود را و پرسد شمار از کارهای شما دانادگاه باشند بگویند بعد از من گمراه و در روایتی نکرید که کار
 که نیت بعضی از شما کردن بعضی را دانادگاه باشند که من رسانیدم حکم پروردگار شما را و فرمود خداوند را
 نگویند باش و باید که رسانند این را حاضر بنیاب و با کسی که رسانیده شود سوی او احتفظ و اعلم باشد
 از رساننده و فرمود مناسک حج بیا موزید و شاید که من دیگر بار حج کنان و فرمود عبادت کنید پروردگار خود را
 و بگذرید باز پنج وقت خود را در روز و در شب و در رمضان را و اطاعت کنید اولی الامر خود را تا مادر آید
 بهشت پروردگار خود را و این در سال دوم بود و پیش از حجت بعضی گویند دو حج گذارد و بعضی گویند سه
 و بعضی بیشتر از آن گفته و تحقیق آنست که عدد در آن بعضی محفوظ است و فرضیت حج نیز در جمهور در سال ششم

و در این کتاب که در این روز برای ایشان حکم می‌گردد و آورده اند که بعضی از اصحاب بعد از آنکه
 وصال کردند و آنحضرت مقرر داشت پس معلوم شد که نبی بجهت رحمت و شفقت و تخفیف بودند بر اسباب تحريم
 چنانکه اشارتی بان در صدر حديث کرده شد و اگر باز نیت و امام ابوحنيفه و امام مالک و احمد
 بر نیت و امام شافعی و محمد بن احمد تصریح کرده است بکرات و اصحابی مختلف اند که این کراهت تحریمی است یا تنزیهی
 صحیح است و امام احمد و ابی بن راهب میگویند که جایز است تا سحر بخاک در جسد ابی سعید خدری رضی الله عنه نزد
 بخاری آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود وصال نکنید و اگر یکی از شما خواهد که وصال کند که بکند آنرا بخواند
 در معنی تاخیر افطار است نه وصال و این نیز بر تفسیر است که شفت نباشد و باعث تغذیه نفس گردد و داخل قریب
 نبود و ظاهر حدیثی که گذشت در آنست که وصال از خصایص آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و جمهور آنست که حرام است
 بر غیر وی صلی الله علیه و سلم از جهت عموم نبی در قول وی صلی الله علیه و سلم لا تو اصلو او رحمت و شفقت منافات ندارد
 بر تحريم غایتش که حرمت بجهت رحمت بود و از اهل سلف انبای که موعظه اند بر ریاضت نفس و کد اخلاق و انضباط میکنند
 گفت ابی تا از حقیقه وصال بر آید و الله اعلم نوع پنج قسم است و عمره حج در لغت بمعنی قصد آید و در شرح شریف
 بیت الله بر وجه مخصوص و فتح حا و کسر او بر دو لغه است و در کرم الله وجهه بیت بر دو قرات آمده و عمره در لغت
 بمعنی زیادت آید و عمره زیادت است بر حج و بمعنی عمارت و زفات زبان نیز آید و در عمره قمر و تعظیم است مسجد
 حرام را و موجب عمارت بنای محبت و دوداد است و در شرح مهم است مرافعال مخصوصه را که احرام را بطواف و
 سعی است جز وقت و آنکه مخصوص است بحد نسبت عمره بحدی بحد نسبت نماز فضل است بحد رض و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بعد از حجت یک حج گذارد که آنرا حجة التواضع و حجة الاسلام گویند که بر تمام احکام خود فرمود
 شاید که الان نیت مراد از نیت ایشان را به سفر آخرت و داع کرد و خطبه خواند و فرمود که نزدیک است که کشتن آن
 پروردگار خود را و پرسد شمار از کارهای شما دانادگاه باشند بگویند بعد از من گمراه و در روایتی نکرید که کار
 که نیت بعضی از شما کردن بعضی را دانادگاه باشند که من رسانیدم حکم پروردگار شما را و فرمود خداوند را
 نگویند باش و باید که رسانند این را حاضر بنیاب و با کسی که رسانیده شود سوی او احتفظ و اعلم باشد
 از رساننده و فرمود مناسک حج بیا موزید و شاید که من دیگر بار حج کنان و فرمود عبادت کنید پروردگار خود را
 و بگذرید باز پنج وقت خود را در روز و در شب و در رمضان را و اطاعت کنید اولی الامر خود را تا مادر آید
 بهشت پروردگار خود را و این در سال دوم بود و پیش از حجت بعضی گویند دو حج گذارد و بعضی گویند سه
 و بعضی بیشتر از آن گفته و تحقیق آنست که عدد در آن بعضی محفوظ است و فرضیت حج نیز در جمهور در سال ششم

از حجت است و تحقیق آنست که در سال نهم است و هم درین سال به بنحیض سبب مقرر مشغول شد و لیکن درین
 وی صلی الله علیه و سلم درین سال میسر شد بجهت اشتغال با امر غزوات و تشیید احکام تعلیم و نواد که در دومی و دین
 بروی پس ابو بکر صدیق رضی الله عنه امیر حجاج ساخته بکثرت رفیه فرستاد و انقب علی مرتضی رضی الله عنه بقدر
 سوره برات بر شرکان فرستاد و چون علی مرتضی بکبر رسید ابو بکر صدیق با وی گفت امیر را ما مو گرفت بل ما مو
 و تخصیص علی مرتضی بقبرات سوره برات آن بود که در وی نقص عهد شرکان است و عقد عهد نقص آن بود
 مرد یا اهل بیت وی می باشد و آن عده عمرای آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهار گفته اند اول عمره حدیقه که سال
 ششم از حجت بقصد عمره برآمده و چون بدری که بکبریک مرحله است از کبر رسید شرکان مبر اجتماع
 بجنگ برآمدند و از در آمدن که مصلح مانع آمدند و چون میعاد فتح نرسیده بود آنحضرت با امرای ایشان
 کرده از احرام برآمد و بدین مظهر رفت و دریافت که سال آینده باید و عمره بخا آورد و دوم عمره که سال
 بهفتم بکبر قرار می کرد قضیه مصالح یافته بود بکثرت رفیه آورد و عمره بگذارد و بعد از سه روز بدین خود فرود
 سیوم عمره که در سال هشتم که سال نهم که است از حرام بکبریک مرحله از کبر است بعد از قسمت غایم
 شب شب آمده و عمره بگذارد و هم در شب بخوار رفت چهارم عمره که ما حج در سال نهم در حجه الوداع کرد
 و تفصیل این احوال و بیان غزوات باید داشت از الله تعالی و بعضی سه عمره گفته اند باعتبار آنکه در حدیقه حدیقه
 عمره نبود زیرا که بکبر برآمده و از ما بخا از احرام برآمده بدین رفتند و لیکن جمهور از احکام عمره داده اند و چون
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم غزم حج کرد صحابه را اعلام کرد حج و همه ساختگی سفر حج کردند و این خبر را در قری
 در اطراف و نواحی مدینه است رسید مجموع مسلمانان متوجه مدینه شدند و در راه که از هر طرف طوایف ملحق شدند
 و عده و حجاج از حد حصه و حساب بیرون شدند تا گفته اند که پیش و پس بین شمال بر طرف که نظر کار میکرد
 چند مردم بودند از زیاده و سوار و قعین عدوان معلوم است و در روایتی هند و سیت و چهار هزار آمده پس
 در ذی الحجه ابرام بست و برآمد و بکبر رسید و حج گذارد و احکام و احوال آن در کتب احادیث مسطور است و
 ابو اود و ابن ماجه روایت کرده اند که آنحضرت دعا کرد مراست خود را در غشیه عرقه بمغفرت جواب داد که مغفرت
 کردم مگر طایفه ای که البته او را از حجه مظلوم بگرم پس آنحضرت فرمود پروردگار من تو قادری اگر خواهی مظلوم را
 بهشت دهی و طایفه را بخششی در آن وقت جواب این دعا یا مد چون فرمود صبح کرد اعاده کرد این دعا را جواب
 حاجت کردم آنچه خواسته استی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابو بکر و عمر رضی الله عنهما گفتند ای رسول الله
 ما در مدین خدای تو بار این دعا می نمود که تو را اینجا بخندیدی نیست خندان را ترا خدا بتعالی فرمود عده خدا را بخندید

و در این سال که در سال نهم است و هم درین سال به بنحیض سبب مقرر مشغول شد و لیکن درین
 وی صلی الله علیه و سلم درین سال میسر شد بجهت اشتغال با امر غزوات و تشیید احکام تعلیم و نواد که در دومی و دین
 بروی پس ابو بکر صدیق رضی الله عنه امیر حجاج ساخته بکثرت رفیه فرستاد و انقب علی مرتضی رضی الله عنه بقدر
 سوره برات بر شرکان فرستاد و چون علی مرتضی بکبر رسید ابو بکر صدیق با وی گفت امیر را ما مو گرفت بل ما مو
 و تخصیص علی مرتضی بقبرات سوره برات آن بود که در وی نقص عهد شرکان است و عقد عهد نقص آن بود
 مرد یا اهل بیت وی می باشد و آن عده عمرای آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهار گفته اند اول عمره حدیقه که سال
 ششم از حجت بقصد عمره برآمده و چون بدری که بکبریک مرحله است از کبر رسید شرکان مبر اجتماع
 بجنگ برآمدند و از در آمدن که مصلح مانع آمدند و چون میعاد فتح نرسیده بود آنحضرت با امرای ایشان
 کرده از احرام برآمد و بدین مظهر رفت و دریافت که سال آینده باید و عمره بخا آورد و دوم عمره که سال
 بهفتم بکبر قرار می کرد قضیه مصالح یافته بود بکثرت رفیه آورد و عمره بگذارد و بعد از سه روز بدین خود فرود
 سیوم عمره که در سال هشتم که سال نهم که است از حرام بکبریک مرحله از کبر است بعد از قسمت غایم
 شب شب آمده و عمره بگذارد و هم در شب بخوار رفت چهارم عمره که ما حج در سال نهم در حجه الوداع کرد
 و تفصیل این احوال و بیان غزوات باید داشت از الله تعالی و بعضی سه عمره گفته اند باعتبار آنکه در حدیقه حدیقه
 عمره نبود زیرا که بکبر برآمده و از ما بخا از احرام برآمده بدین رفتند و لیکن جمهور از احکام عمره داده اند و چون
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم غزم حج کرد صحابه را اعلام کرد حج و همه ساختگی سفر حج کردند و این خبر را در قری
 در اطراف و نواحی مدینه است رسید مجموع مسلمانان متوجه مدینه شدند و در راه که از هر طرف طوایف ملحق شدند
 و عده و حجاج از حد حصه و حساب بیرون شدند تا گفته اند که پیش و پس بین شمال بر طرف که نظر کار میکرد
 چند مردم بودند از زیاده و سوار و قعین عدوان معلوم است و در روایتی هند و سیت و چهار هزار آمده پس
 در ذی الحجه ابرام بست و برآمد و بکبر رسید و حج گذارد و احکام و احوال آن در کتب احادیث مسطور است و
 ابو اود و ابن ماجه روایت کرده اند که آنحضرت دعا کرد مراست خود را در غشیه عرقه بمغفرت جواب داد که مغفرت
 کردم مگر طایفه ای که البته او را از حجه مظلوم بگرم پس آنحضرت فرمود پروردگار من تو قادری اگر خواهی مظلوم را
 بهشت دهی و طایفه را بخششی در آن وقت جواب این دعا یا مد چون فرمود صبح کرد اعاده کرد این دعا را جواب
 حاجت کردم آنچه خواسته استی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابو بکر و عمر رضی الله عنهما گفتند ای رسول الله
 ما در مدین خدای تو بار این دعا می نمود که تو را اینجا بخندیدی نیست خندان را ترا خدا بتعالی فرمود عده خدا را بخندید

که اجابت کرد حق تعالی دعا را و بخشید امت مرا خاک بر سر ریخت و لای او یلا فرمود کرد و بر خیزد
 آورد مرا آنچه دیدم از جبر و فرج دی و گفته اند که مراد بانه در میان و اقصان عرفانه و اینجا گفته اند بعضی که حق تعالی
 حقوق العباد نیز می شود و طرانی گفت که این قولی است بر طانی که توبه کرد و عاجز آمد از دعا حق تعالی به حق تعالی توبه کرد
 از این داد و این ماجرا آورده و گفته این را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و اگر نه قول حق سبحانه و
 یغفر ما دون ذلک بس است و ظلم نیز ما دون شرکست و بالحق حقوق الله مغفورا است از حجاج و در حقوق عباد
 خلاف است و فضل خدا و است و ظاهر حدیث عام است و ترمذی در حدیث صحیح من چه و لم یفوت و لم یفوت
 خرج من ذلک به کیوم و گفته اند که این مخصوص است بمعاصی متعلقه بحقوق الله تعالی بحقوق عباد و گفته اند
 ساقط می گردد ذلک متعلقه بحقوق و حقوق ساقط نمی گردد پس یکبار بردست نازی یا کفایتی و مانند آن از
 حقوق الله تعالی ساقط نمی گردد از وی زیرا که آن حقوق است نه ذلک و ذلک تاثیر صلوات پس ششم تا چهارم
 ساقط می گردد چه پس سچ ساقط می گرداند آن مخالفت را نه حقوق را و گفته است این ترکیب افشاء کننده است
 ساقط می گرداند چیزی را که واجب است بروی از حقوق چنانکه توبه داده شود او را و الا قتل کرده شود و ساقط
 نمی گردد حق آدمی بچ اجماعاً و چنین نقل کرده است در مواهب بلندی و این سخن خالی از غرابتی نیست و الله اعلم
 و در حدیث که از آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و این عدد شصت و سه عدد سالها عمر مبارک
 بود و حدیث ابی داود آمده که نزدیک آورده و پیشین شش شتر تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
 نزدیک می شدند و از دحام می نمودند و سسی می کردند و در یک از آنها خود را نزدیک آنحضرت می آورد و درون خزینه
 او را بیشتر می نمود و امیر المومنین علی را فرمود تا سسی بهشت شتر دیگری بخورد تا غرض بیشتر کوی می نمود
 تعالی عنه از زمین همراه خود آورده بود با شتران دیگران که همراه آنحضرت بودند تمام شد و در روایت مسلم از جابر
 که بخورد آنحضرت گاو را از نسای خود و در روایتی بخورد از حایره رضی الله عنها بعد از آن مطلق را طلیقه که عمر بن
 حبه الله نام داشت و اشارت کرد بحالقت که ابتدا بجانب راست کند و قسمت کرد مویها را بر اصحاب یکی را
 یکبار موی یاد و تار موی نصیب رسید و مویهای جانب چپ را بر ابوطالبه انصاری داد و با خزانة حق
 مبارک را تقسیم کرد و آن را نیز بر مردان قسمت کرد و بیشتر صحابه خلق کردند و بعضی تقصیر کردند و موی فرمود
 اللهم ارحم الخلق و در آخر بالتاسیس ایشان فرمود و القصرین و چون آنحضرت بر سر منبر آمد و عباد الله را
 وی که استایه ز غرم بدست ایشان بود آب می کشیدند فرمود آب بکشید ای پسران عبد الله این عمل عظیم است
 اگر آن آدمی که گمان بر شما علی که زخمی من خود فرمود آدمی و زخم آب بکشید ای پسران عبد الله و شما را بر رعایت

کردی از جهت فضل و برکتی و بزرگی که درین کار است یعنی اگر من این کار کنم بعد از من شکر در برتر من مردم
 باینکار بقصد اتباع من است زنند و بر شما غالب آیند چنانکه نوبت بشمارسد و این مصداق دست شمار و پس
 ایشان یک دو بروی صلی الله علیه و سلم عرض کردند ایستاده تناول کرد و این البتة دینی در حالت شرب است
 بیان جاز بود یا از برای ضرورت و حاجت بود که از جهت کثرت از طعام جا نشستن نبود یا ضرورتی و حاجتی
 و الله اعلم و بعضی گویند که ایستاده خوردن مخصوص آب زفرم و آب وضو است چنانکه در باب عادات شریف بیاید
 و وجه تسمیه این چاه زفرم از جهت بسیار آب است و زفرم و زفرم را که بیشتر را گویند و بعضی گویند که این لفظ
 مشتق نیست از زفری بکی است که ابتدا علم آن چاه شد و اول کسی که ظاهر کرد زفرم را جبریل علیه السلام بود و
 اسمعیل علیه السلام تشنه شد قدم مبارک خود را از پای چشید پدید آمد آب را گرفت و در تپش از آنکه مشک بود گفت
 پدیدگنده نشود و اگر میگذاشت چشیده میشد جاری چنانکه حدیث آمده است بعد از آن که بر اسم علیه السلام آنجا جاری
 و چون هم چهره سکن که شده آنرا بنایان شسته تا آنکه اثری از آن نماند بعد از آن عبد المطلب جد رسول الله صلی الله
 علیه و سلم چون حقیقتی ادا مخصوص کبریات ساخت آن چاه را بوی در خواب نبود پس بی حفر کرد و عام
 فیل و بردایتی پیش ازین و بعد از وی ابو طالب آنرا با کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنفسش خمی رنگ
 میکشید که افنی تا پنج مکه و اما در اخبار و فضل خواص بسیار آمده چنانکه در احادیث وارد است و بدانکه دینی که
 بوسی تقریب توان جست است یکی بی است که او را بحرم ابدان نماید همراه بر بنیاد بفرستند و دیگر آنجیکه که روز
 عید اضحی قربانی کنند و دیگر حقیقه که برای مولود پنج کنند و حقیقه سته است نزد امام مالک شافعی و احمد
 رحمهما الله در مذمت مشهور و روایتی از وی واجب و نزد امام ابو حنیفه حقیقه سته نیست امام محمد و طحا
 میگوید با اینچنین رسیده است که حقیقه از رسوم جاہلیت بود و در اول اسلام نیز معمول شد پس ازین
 نسخ کرد آنجیکه بزنی که پیش ازین بود و نسخ کرد صوم شهر رمضان بر صومی و اگر پیش از وی بود و نسخ
 که غسل جنابت بر غسلی که پیش از وی بود و نسخ کرد ذکوة بر صدقه که پیش از وی بود و همچنین
 رسیده است با اتهمی بدانکه مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از امام سلمه آورده اند که گفت رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم چون بمینه ماه ذی الحجه را و خواهد یکی از شما که تصحیح کند پس باید که دو رکعت از روی
 و ناخن خود تا آن زمان که تصحیح کند و بعضی از علماء مذمت امام احمد برین اند که این منع و نهی برین است
 و بعضی بر آنکه بر طریق کراهت است و در جامع الاصول از مسلم بن عمار نقلی است آورد که گفت بودیم مادر ما را
 نزد یک رهنما می بینیم که در زمینی نوره زدن جماعت را بی عام و گفتند بعضی مردم که ازین منکر میکنند چون

که الله عاویج العبادۃ و امام ابو القاسم قشیری گفته که اختلاف کرده اند این جمیع که دعا افضل است یا سکوت
 و رضا بعضی بر آنند که دعا افضل است زیرا که دعا در حذرات خود عبادت است و آیتان عبادت و قیام بدان افضل است
 بود از ترک آن بستر و می حق تعالی پروردگار است اگر استجاب آن نصیب بنده نگردد و بجز دو آهشی خود نصیب
 ندارد زیرا که بنده بدینچه رویت بود قیام نمود چه مقصود از دعا اظهار فاقه و احتیاج عبودیت است و قد حصل
 ابو حازم اعرج گفته رحمه الله علیه محرومی از دعا نزد من حجب تر است از محرومی اجابت و امیر المومنین ع
 رضی الله عنه گفته که من بر نمیدارم هم اجابت را بلکه هم دعا را چون تمام کردم دعا را فرستم که هم اجابت باوست
 و طایفه گویند که سکوت و خود تحت حرمان حکم و تقدیر است و رضا با بقا و اختیار است و اولی است و بعضی ازین
 قوم باشند که جذبان ادب حضرت نمایند که اصلاً زبان طلب سوال نکشایند و دم بیکر خدا مشغول باشند
 و در آن مستغرق و بدینچه جاری گردد از قصاصات انذار راضی و تحقیق فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 حاکم یا عن رب تعالی من شغل ذکر می عن سئاسی اعطیه افضل ما اعطى السالین قومی دیگر گویند بنده باید زبان
 شاغل دعا باشد و بدل در مقام رضا تا جامع بود میان پرورد نصیلت و علامت محبت آنست که دعا بجا
 عبودیت و تذلل و امتثال امر باشد بی قصد نیل خطوط و حصول مقصود و نیز تا آخر آیتا تسبیح نور و تهنیت
 بر سبوی کریم و اجابت و عدم اجابت نزد وی یکسان بود و امام قشیری می گوید رحمه الله علیه اوقات مختلف است
 بعضی احوال دعا بهتر از سکوت بود و ادب آنست که هم در آن باشد و در بعضی احوال سکوت افضل از دعا گردد
 و ادب در آن بود و شناسائی این معنی هم در وقت پیدا گردد چه مسلم هم در وقت حصول نیت و اگر
 از دل خود اشارت بجا ب دعا یا بد دعا اولی بود و اگر اشارت بسکوت بود سکوت اولی و نیز اگر
 غالب بر وقت علم بود دعا اولی است از جهت بودن معنی عبادت اگر غالب معرفت و حال است سکوت
 و سکون اولی و نیز در هر چه مسلمانان را نصیب است بامر حق تعالی حق است دعا و اینجا که نفس را خوار و بیجا
 است سکوت حسن است بی کلام اما گفت بنده مسکین خسته بدین بزرگترین دعا گاهی بزبان قال بود چنانکه
 بزبان بطلید حاجت خود را و گاهی بزبان حال چنانکه عرض نماید حال خود را و گاهی بزبان عرض چنانکه
 طرح و ثنا کند پروردگار تعالی را بصفات کرم و جنان و خود و عطا این نیز در معنی دعاست زیرا که طرح
 و ثنا حضرت کریم تعریف دعا و سوال است و مراد بسکوت از دعا فوق آنست که در وی مجرد رضا و تسلیم است
 و بعضی از عرفا دعا بزبان استعدا نیز گفته اند و این فوق دعا بزبان حال است و در سکون نیز حال است فاقه آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم تعلیم کرده است را بشیر الطیر و ادوات که نکرانند و در کتب و عمده آنها اکل حلال و صدق تعالی

و جد و جد و عدم استحال ابتدا بر بجز و تنای حضرت ذی الجلال است و صلوة و سلام بر کس صلوة و صلوات الی علی و آله
ادب و عارف بدین است و بسط آنها مقابل وجه و در بعضی روایات خداوند متعالی این روایت علامه دارد
تقریب بدین بسط آنها به نیست اعتراف که ذی الوهاب و از این عباس آمده که چون دعا می کرد و می کرد
هر دو کت خود را می کرد و ایند بطون آنها را مقابل وجه و در روایتی آمده که بر پشت آنحضرت دستها را تکیه
شد یا ضی الطین او گفته اند که هر چند واقعه صعب تر رفع بدین بیشتر تا آنکه برداشت در استسقا حاضر
سرتا بالای سر و سج و جد بدین نیز از ادب است در غیر حالت نماز و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا را

مر جاعه را که بمهر وقت اجابت رسید و هم دعوات وی صلی الله علیه و سلم همین حکم دارد و در حدیث بخار
از ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود هر چه بر او دعائی است سجد که دعا کرد و بوی زمین بخور
پنهان کنم و پوشم دعای خود را از برای شفاعت مراست خود را در آخرت و ظاهر این شکل است زیرا که
نشده است هر چه را و در بسیاری از پیغمبر صلی الله علیه و سلم از دعوات بجای و ظاهر این حدیث نیست
پیغمبر را یک دعا است مستجاب فقط و جواب داده اند که مراد با اجابت در دعا ذکر کرده قطع و خرم بد
و اما دعای آن دعا از دعوات ایشان بر جا اجابت است و بعضی گفته اند که مراد آنست که افضل
ایشان یکی است و مراد ایشان را است دعوات دیگر و بعضی گفته اند که مراد آنست که هر چه پیغمبر را دعا عام
مستجاب در حق است و بی باطل است ایشان یا نجات و اما دعای خاصی مستجاب است و
یا مراد آنست که هر یک را یک دعا می است خواه در حق است چنانکه فرج علیه السلام فرمود در باب تذکر

اگر فریاد را و خواه برای نفس خود چنانکه ذکر یا علیه السلام فرمود و بی من لکن یا یسری و سلیمان فرمود
ربیب لی ملک یا یسری لا حد من بعدی و کوفانی در شرح بخاری سوال کرد و یا جایز است که مستجاب نگردد
پیغمبر و جواب داد که مستجاب است و باقی در سینه خدا تعالی و یعنی ضعیف کشای بخاری است که گفت این
خوش نمی آید که در وی شاعی است و ما شک نداریم که جمیع و خوانیا صلوات الله و سلامه علیه جمیع
بقول ای کل بی دعوة مستجاب حضرت نهی و بعضی تحقیق گفته اند که آنحضرت لغو و اگر مست
خواهد از سر دیگر خود وی اجابت نکند بان و نقل کرده شده است که آنحضرت دعا کرد و پیغمبر
مهر مصلحت تمام باشد در آن چنانکه در حدیث آمده است دعا کرد من مراست خود را یکی که فرو
آید که ملک نکند ایشان را بقدر سیوم قتال نکند میان یکدیگر پس اجابت کرد و دعا اول را
از ثلث و حق دارد که مراد هر که باشد که گفته شد مراد او را عاکنه منع از اجابت خدا

اگر چه این منی غیر متعارف است درین عبارت و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم عاگردان را رضی الله عنه گفت
 وی بوجوب التماس نمودن اسم سلیم که او را آورد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت یا رسول الله! من شادم است دعا کن
 او را و بود آنس روز قتی که حجت آورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدین طبعیت سالانه ساله و خدمت کرد آنحضرت
 رده سال پس دعا کرد آنحضرت و گفت اللهم بارک فی ماله و ولده و اهل حیات و اغفر له و در روایتی و او خلافت
 پس تجاوز کرد و عمر او از صد سال سال یا هفت سال و اقل آنکه گفته است نود و نه سال و بود بستان او از خلیل
 و کریم که میوه داد و در هر سال دو بار و روایت کرده است ترمذی از ابی العالی که بود مرآتس را بستان می که میوه
 می آورد در هر سال دو بار و بود در وی ریحانی که قیام می کرد میان روی رایحه مشک و رجال این حدیث ثقات
 تجاوز کردند اولاد و اولاد اولاد از صد روایت است از وی رضی الله عنه که گفت دفن کرد دختر من امینیه بضم
 بنزه و فتح میم و سکون تخیر بعد از وفات در آخر از اولاد صلی من صد و دو و در روایتی صد و بیست و میگفت
 آنس رضی الله عنه که دریافتیم آن سه چیز زمال و ولده و طول حیات و امید دارم رابع را که دخول جنة است
 ان شاء الله تعالی و همچنین عاگرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مر مالک بن ربیع سلونی را که برکت داده شود
 در اولاد وی پس زاییده شد مر او را به افتاد و ولد ذکر رواه ابن عساکر و فرستاد وی صلی الله علیه و سلم نزد
 کسی را و بود آمد پس نقل کرد در هر دو چشم وی چنانکه هرگز بدر نیامد و فرمود اللهم اذهب عنه الحزن و الهم
 این یافت وی رضی الله عنه نه فراد و برد و فرستاد وی صلی الله علیه و سلم علی را بقضا و بر گفت وی رضی
 عنه علم نیت مرا بقضا و در پیش حکم کردن در میان خصوص پس نزد آنحضرت دست مبارک خود در سینه وی رضی
 عنه اللهم اقم قلبه و سد و ان گفته علی رضی الله عنه بخدا که نکر دم در پیش حکم سلیمان دو کس رواه ابو داود
 و غیره و عبادت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم علی را رضی الله عنه در یک بیماری و گفت اللهم شفها اللهم شفها
 و فرمود بر خیز گفت وی رضی الله عنه پس خود نکرد در دماغ بر گزید یا شد ابو طالب عم رسول صلی الله علیه و سلم گفت
 ای بلند زاده من دعا کن پروردگار خود را که عبادت می کنی تو مرا در اتعا فیت دهد مرا پس فرمود آنحضرت
 اللهم اشف علی کس بر خاسته ابو طالب کو مانند زانکاشده شد و گفت ابو طالب ای بلند زاده من بتر
 پروردگار تو که می پرستی تو او را بر چه می خواهی و میکند بر چه میگوئی فرمود و تو ای عم من اگر احکام کنی و فرمان بر
 پروردگار را میدو ترا نیز بر چه می خواهی و دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابن عباس را اللهم نقبه فی الدین اللهم عظمه
 الحکم و علم التأویل رواه البیهقی و ابویع و دو و ابی بخاری اللهم علیه الکتاب یزید گفت ابن عباس خیر از غیر
 علم و شرف و غیره تر جان القرآن در درجه علما و محل اقصی و گفت مرا تا فیه جدی را بر یک پستی که خوش آمد

و آنحضرت را از وی نیندازد خدا تعالی دهندهای ترا پس بدست بزرگوار و در صد سال
 سلام نیت کند که من از او بودم و بهتر و ابدار تر و زیادهترین مردم در دوزخ و در دوزخ آید که
 مراد از انداختن میست بجای آن دوزخی دیگر و تو شاید آنحضرت را عمر و بن خطاب بی در دوزخ تو
 دیدم و روی موسی را پس گرفت آنرا و بیرون آورد از آب پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اللهم
 صاحب جمال گردان او را و خوبی ده او را پس سید عمر آن مرد فود و نه سال را و بود در کعبه و راسی
 ظاهر العلاقه و مناسب است آنکه موسی را آب که آنحضرت می خورد بر او در حسی و جمالی و جوانی برای وی
 و از جمال اگر جوانی و سودا و کعبه مردمی دارند و در او لی کتاب در بیان حلیه شریف و نفی شیب است
 صلی الله علیه و سلم سخن از این باب گذشته است و بهیچ از آنس آورده که یهودی گرفت از آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم چیزی که در کعبه شریف افتاده بود مثل خنجر و مانند آن پس فرمود اللهم حمله پس سیاه
 وی بعد از آنکه سفید بود و نیز آمده است که یهودی دو شمشیر را برای آنحضرت پس گفت اللهم حمله
 سیاه گشت و یوهای روزیت تا فود سال و پیر شد و از اینجا معلوم می شود که کافران و یگانگان
 خوان نعمت و برکت وی می خورد و نمونده جای و منان و استایان و نیز معلوم می شود که خد
 را تاثیر می است در افاضه نیرو و برکت و کافران چه از خبر و نعمت آخرت می خورد و مایوس باشد
 و اگر چه در دوشیدن ناقه و دعا تجل باین معنی مناسبی ظاهر نیست و لیکن اتفاق چنین افتاد و قوا
 حسن جمال ظاهر داشته باشد و عاقلان بدان کردند و الله اعلم و مردمی دیگر را فرمود اللهم متع بشا
 بروی هشتاد سال و نیکو بکوی سفید را آورده اند که آمد روزی فاطمه زهرا رضی الله عنها و حال آنکه دوشیده
 روی مبارک وی زردی از جوع پس نگاه کرد به سوی وی آنحضرت و نهاد دست شریف
 زبر او گفت خداوند اسیر گردان که سخنان را خداوند اگر سنده ملا فاطمه بنت محمد را بالا آمد
 زردی می و فرمود زهر که بعد از آن برگرد ستم فم ذکره یوسف بن یعقوب الاسفرائینی
 و دعا کرد آنحضرت عروه بن ابی الجعد باقی اللهم بارک فی حق فاطمه پس بخیزد وی سیم چیزی را که آنکه بود
 در آن و دعا کرد عبد الرحمن بن عوف را رضی الله عنه بغا و برکت در اموال پس سید حال اوید
 و گفته است وی رضی الله عنه اگر بر میداشتم من شکی را امید میداشتم که در زیر وی زرد فقره یا
 بنحو پس متلاشند بدان تا آنکه می خوردند و دستها را و مردار را و قصه دعای آنحضرت
 اعین الی اهل الله صلی الله علیه و سلم که مشهور است و خوردند آنحضرت مرد

خداوند سبحان

امر کرد که بدست راست بخود گفت بگو آنم فرمود بگو آنم پس برخواست بر پشت دست راست را بسوی چپ
 خود بعد از آن یکبار ناز می کرد و آنحضرت بجانب چپ نشسته شخصی میان می و میان خست پس فرمود آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم یکبار قطع کند بر ما ناز را و اقول کند خدا تعالی اثر او را پیش است آن شخص متوانست ایستاد و طلب کرد و در
 معادید را پس میگردونید گفتند که وی طعام بخورد فرمود لا اشبع الله بطبقة پس سیر نشسته معادیه هرگز بعد ازین
 این چیز نیست که ذکر کرده اند علما از اینهمه قطرات است از بحر حجاب دوی بادی اشال اوست و اجابت
 دعا حاصل است مرابحان پیران آنحضرت را از اولیای و صلحای امت تکلیف به بیایه علیه و سلم حتی آنست
 که دعوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم همه مقبول و مستجاب است چنانکه گفته شد اما استغفار بود آنحضرت
 که استغفاری کرد ساعت بساعت در روایتی بریده آمده است رضی الله عنه که آنحضرت فرمود **صلى الله عليه وسلم**
 علیه المعبود انی لا استغفر الله کل یوم سبعین مرة و در روایتی زیاده از معقود یارونی روایت مائة مرة و طابراه
 که مراد کثرت استغفار و مبالغه در آن است و مخصوص این عدد و الله اعلم و در روایت این عمر آمده رضی الله عنهما
 که ما می شنویم آنحضرت را در یک مجلس شش از آنکه برخیزد می گفت استغفر الله الذی لا اله الا هو الی القیوم التوب
 الیه و در روایتی استغفر الله العظیم الذی الخ و در روایتی هم از این عمر آمده که می شنویم آنحضرت را در مجلس شریف
 رب اغفر لی و لی علی انک انت التواب الغفور صد بار و در حدیث بخاری از شداد بن اسود آمده رضی الله عنه
 که آنحضرت فرمود سید الاستغفار این است که گویند اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی و انا عبدک انا علی
 و و عدک استطعت اغویک من شر ما صنعت ابوک بنعمک علی و مولی بنعمی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت
 و در روایتی قولی وی اغویک من شر ما صنعت در آخر آمده و گفت آنحضرت که یکبار از اطهری ایقان
 در روز و بعد پیش از آنکه شام کند در اید بشت را و یکبار گوید در شب و میرویش از آنکه صبح کند در اید بشت
 را و گفته اند که استغفار گفتن آنحضرت تعلیم و نشر بعیت مراست اما همیشه مستغفر و تائب نشد و الا آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم معصوم و مغفور است استغفار و توبه از چه کند اما آنستغفار را بی امت می کرد و الله اعلم و در حدیث دیگر آمده که
 آنحضرت فرمود ان لیغان علی طبعی و انی لا استغفر الله الا کثیرا میفرماید بدستی و تحقیق پرده افکنده ای شود در آن
 من من استغفار میکنم خدا را و غن بر رقیق را گویند که بر روی آفتاب نشیند و علما و عرفا عاجز و حیران اند در بیان
 این غن و بیان مراد از آن اکثر برانند که این غن پرده رقیق لطیف است که بحکم شربت از لایب کفرت و تمام
 مهام درین ملت و دعوات خلق و بیان احکام شریعت قرنی و غفلی از مشاهد وحدت بر دیده شهود
 آنحضرت می نشست و بعد از آن لطیف باشتغال نماز ذکر و ظهور نور وحدت آشکار می شد و آنحضرت از طریق

استغفار

سید الاستغفار

و حکایت کرده است عبد الله بن فضل ترجیح اورا ۱۱۱ سده بار ذکره البخاری و طبرانی است که این ترجیح
 آنحضرت و اختیار وی بود صلی الله علیه و سلم نه بطریق اضطرار و جنبش ناکه چنانکه بعضی مردم گمان بر نهاده
 و اگر به سبب جنبش ناکه بودی عبد الله بن فضل آنرا حکایت میکرد و با اختیار نمی کرد تا مردم اقتدا کنند بآن
 ترجیح را بفضل آنحضرت نسبت نمیکرد و میگفت که ترجیح کرد آنحضرت چنانکه ظاهر است و در حدیث صحیح آمده است که
 آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم المعوذین بالقرآن اصبواکم آرائش و بید قرآن را با و آرائی خود در فرمودن ایشان
 یعنی بالقرآن و فرمود گوش نمی نه و استماع نمیکند خدا تعالی چه چیز را بگو گوش نهاده و استماع کردن ای مردمان
 را که گفتی نمیکند بقرآن یعنی می خوانند قرآن را و هر یکند بدان و گفت ابن عباس که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 کل شئ علیة و علیة القرآن حسن الصوت مرر چیز را بر پایه لیت و بر پایه قرآن خوش آوازی است و آمده است
 که گوش نهاده بود آنحضرت شبی قرات ابو موسی اشعری را که بغایت خوش آواز و خوشخوان بود و در شان او
 فرمود اعطی هزار امین فرامیرال داد چون روز شد خردا و آنحضرت اورا باین حال گفت ابو موسی آه اگر میدستم
 من قوی شوی یا رسول الله حسین و ترین میکردم آنرا بیشتر ازین و اختلاف کرده اند علامه در مسئله گفته
 بقرآن بعضی مطلق جایز دارند یعنی اگر چه لازم آید اقراط در مد و شباع حرکت مانند آن و اگر چه بقوانین
 موسیقی باشد و بعضی مطلق منع کنند و حتی که مرکز دایره انصاف است آنست که تطریف یعنی برد و
 وجه است یکی آنکه اقتضا کند از طبیعت و ساحت کند بدان به تکلف و تمرین و تعلیم بلکه چون گذشته
 شود با طبیعت یار د آن تطریب و تلحین را و این جایز است اگر چه یار و بر زیادت ترین و تلحین چنانکه
 گفت ابو موسی رضی الله عنه که اگر من میدستم که قوی شوی زیادت می کردم ترین و تلحین و یکیک سبب آن میکند
 او را طریب جشت و شوق مالک نمی شود نفس خود را و صبر نمی تواند کرد از تطریب تلحین و ترین صوت و قرات
 ایسی طبیع است نه منطبق و مکلف است نه متکلف و این است مراد صوت عربی و لحن عربی این قسم
 از تقنی است که می کردند آنرا صحابه و شنیدند آنرا و این تقنی محمود است که تاثیر می کرد بدان تالی و سماع
 و وجه ثانی آنکه بضاعتی از صنایع موسیقی باشد که نیست در طایع ساحت بدان حاصل نمی شود مگر تکلف
 و تصنع و قرن چنانکه موخت می شود با انواع الحان موسیقیه بسیط و مرکب بر ایقاعات مخصوصه و آواز
 که حاسن نمی شود مگر تعلیم و تکلف و نیست که کرده داشته آنرا سلف و افکار کردند قرات باین وجه و هر
 که علم است او را باحوال سلف میداند قطعا که اینان هزاران از الحان موسیقی که تکلیف کرده اند
 بآن بر ایقاعات و حرکات موزونه معدود و محدود و ایشان بر هر کار تراند که خوانند قرآن را باین

طریق و بجز گفتن آنرا بلکه می خوانند برنج و مغرب و حسین صوت و این امری است مرکز و طایع و سینه
نکرده است از آن شایع بلکه اشاره کرده است بان خوانده است مردم را بدان و خبر داده است از
استماع حق سبحان بسوی آن فرموده که نیت از آنرا بر کنی ننگد بقرآن دروایت کرده است این بی شبیه
از عقید بن عامر که فرموده است تعلیم کنید قرآن را و قنای کنید بدان نویسد حدیث را ذکر براه کلمه فی المواب
اللهم حکایت آورده اند که چون خواست داد و علی السلام که تکلم کند بر نبی اسرائیل و بخواند زبور را بر ایشان کرد
می شربت با هفت روز و دینی خورد دینی نوشید و دینی آمدن زنان را بپستر امر میکرد و سلیمان را که نداد روی داد و در آنجا
و گوشها و پشته ها و کوهها و رودها که داد و دینی نشیند ظان روز و تکلم می کند بعد از آن بیرون می آورده میشد
برای می منزله بسوی صحرا پس می نشست بر آن سلیمان ایستاده می بود بر سر روی می آمدند انس و جن و طیر
وحش و بوم و بیرون می آمدند بکار و مخدرات که استماع می کردند ذکر را پس شروع می کرد و در آنجا
بر شد بجزیری که کسراوار است و بخواند زبور را پس میزدند طایفه از شوش و نگان پس از آن شروع می کرد و
بوجه کردن برگناه گاران پس میزدند طایفه از ایشان پس چون کرم می شد موت بخلق و سخت می شد
می گفت مراد سلیمان یابی انداخت شد موت میان مردم پاره پاره شدند شوش و نگان بر سر
می افتاد و او و پیوست می گشت برده شده میشد بسوی خانه و ندای کرد سلیمان در مردم که بر کار خوشی
و دوستی بود با او و بگوید او را و بیرون آمد پس می آوردند زنان سریر را و می ایستادند بر سر زنان و
بسران برادران خود و بریدند و میر و ند بشهر و چون پیوست می آمد و او و بعد دوم می پرسید از سلیمان
و میگفت چه کردند ای سلیمان عباد نبی اسرائیل گفت مردمانی اند فلان فلان می شمرند نامهای ایشان را پس
دست بر سر میزد و نوید میکرد و او دمی گفت یا خشم می کردی تو خدا یا بر داد و کرد و هر چه آنها که فرود
از خوف تو باشوق تو پس بود و اب و او و بختین باطل می کرد و اقامت کرد برین حال تا آنکه خواست خداوند
و گمان نبرد که که حال نبی اسرائیل اعلا و اکمل بود از حال این امت اما غنا و فرما پس پس است حال او
که گفته است آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حق وی که داده شده است فرماری از من امری که او و دلا
مردن از خوف و شوق در جواب از آن دو طریقت یکی که گویم توئی که داده شده است این است
را مقاومت میکند با حوالی که وارد می گرد و بران و نگاه میدارد حیات را و فانی نمی گرداند قوت جسمانی
را بلکه پیدای می گرداند قوت روحانیه تا ایالات الهیه را و از جهت فرط قوت این است و بگویی می برایت
حال سماع موعظه و حال عدم سماع از جهت توانی احوالی ذکر و اطاعت نفس چنانکه فرموده اند

الخطار ما از دوت تعیین چنانکه داود و سلیمان که اصحاب مزایر و اخضر خواص آن بوده اند و ایشان افضل
 بودند از امت اتفاق نیفتاد ایشان را موت چنانکه اتفاق افتاد مرغیر ایشان را نبودان مگر از جهت
 تمکین و قوت حال ایشان و قوت ربانیه که مدد کرد ایشان را پروردگار تعالی و تقدس بدان و اما فوج داود
 علیه السلام بر نامردن و اعتذار وی علیه السلام از آن از تواضع و شفقت اوست بر امت نه از انحطاط تبار
 وی از احاد است و وجود این قوت الهیه و تمکین در آن اشارت کرد او که صلیق رضی الله عنه در وقتیکه
 دید مردی را که می گردید نزد استماع قسمران در غبه و صدقه میکند از آن گفت وی رضی الله عنه همچنین
 بودم ما و لیکن سخت گشت دلهای ما تغییر کرد از قوت بقوت از جهت تواضع حال و حال آنکه مرتبه وی
 محفوظ و منزلت وی مرفوع است و آورده اند که شنید روزی سهیل ستری قرآن را از کسی که خوانده
 آن را از نزدیک بر خود و بنیاد بر زمین پیش گشت گفتند این چیست که برگز از تو ندیده بودیم گفت ضعف حال
 گفتند اگر ضعف نیست قوت کدام خواهد بود گفت قوت آنست که همه را بضم کنند و از جاسی نذرانید و مستقیم
 مانند طریق دوم در جواب آنست که درین امت نیز بسیاران از خوف و شوق قدیما و حدیثا و مجلس شام
 قرآن میزدند و به ذوق و شوق از عالم رفتند در مواهب ندیده میگوید که ابواسحق ثعلبی در ذکر اسماء آن جامع و کلیه
 تصنیف کرده است در کتاب تفحات الانس نیز جماعه از آنها که در مجلس سماع جان دادند مذکورند و حاصل
 و چون سخن در لغی تعریف افتاد اگر ثعلبی از سماع اشارت کرده شود در زبان باشد که درین سماع اختلاف است
 بسیار آمده قدیما و حدیثا قولاً و فعلاً بعضی باباحت مستوقف و متردد مانده و گفته که این کار کنیم و نه انکار
 کنیم و بدانکه سماعی که مشایخ است بقول حق سبحان الذین یسمعون القول فیستیعون احسنه و یقول وی تعالی
 و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعلیهم لقیض من الذم مع ما عرفوا من الحق در عوارف میگوید که این سماع
 است که متفق علیه است حقانیت او و مخالفت نیست در وی و کس از اهل ایمان این سماع متجلب رحمت است
 از پروردگار کریم و اختلاف در سماع اشعار و قصاید است بالحنان مطربه موسیقیه و درینجا است کثرت اقوال
 و تباین احوال بعضی آنرا سماع باشند و به فسق و فحش و طعنی دارند و بعضی بدان مولع و از احق واضح شمارند و در طایفه
 در طریق تعریف و اقرظند انهم و بالجلد درینجا سه طریقه است یکی مذنب فقها است و ایشان انکار میکنند
 باشد انکار و سلوک می کنند مسلک تعصب و عناد و الحاق می کنند فعل آنرا بذنوب و کبایر و اعتقاد آنرا
 بکفر و زندقه و الهاد و این افراط است و خروج است از طریقه اعتدال و انصاف و نمی باید بران جزات
 که در خصوص این موضوع خلاف فهم نقل کرده شده است از علماء مذنب برانچه دلالت دارد بر حرمت

این سماع
 در حدیث آمده
 است که این سماع
 در حدیث آمده
 است که این سماع

و اگر بهیت دوم طریقه تجدین است و ایشان میگویند که ثبات نشده است در تخریم آن حدیث صحیح و ضعیف
 بلکه هر چه وارد شده است درین باب از احادیث یا موضوع است یا مطعون و همچنین آیات قرآن که هر چه
 تفسیر کرده اند آنرا بعضی تفسیرین بخیری که دلالت میکند بر حرمت غنائما آنرا تاویلات و محامل و محکم
 است که ذکر کرده اند غیر ایشان از علمای و چون ثبات نکرد و حرمت ثابت نشود اصل و اباحت بدلالت
 قول وی سبحانه و اصل کم الطبیات و بعضی گویند ثبات نشده است نه بر حرمت و نه اباحت آن دلیل
 قطعی شرعی پس سلسله منی گردد بر اصل در اثبات که خطاست یا اباحت سیوم طریقه ساده صوفیه و مذہب
 ایشان درین باب مختلف و افعال مجذب آمده و بعضی اجتناب کرده و بعضی مباشرت نموده و باید که
 انکار ایشان اشک و اجتناب و قید اقوی باشد زیرا که مذہب ایشان اخذ بر نیت و احتیاط و افعال
 و اقوال است در جمیع اوقات و احوال ولیکن بعضی از ایشان غالب آمده و ملح و شوقی و سکر مجست و
 صفح حال و وجد و هیجان و حکم ایشان حکم والد و سکران است و شک نیست در تاثیر نعمات در نفوس و
 تطرب قلوب و آثارت کو امن بواطن و این معلوم است بشاهده و عیان حتی در حیوانات و بلاد و صیای
 پس تنگنا تا ایشان ثابت اند بر باب حکم و ادب یا رنج قدم و متکلمان از اهل شوق متزعج و متعشیر
 بغیر وجه و غوام و بعضی از عارفان گفته اند که اسماع از برای اهل تجلیات صفات از باب مواجید است
 کمی گذرد بر ایشان احوال مختلفه و صفات متباینه و اما صاحب تجلی ذاتی مقام ایشان در ادهر و است
 تحقیق کرده اند از طریق طایفه شریطه و آداب آنرا و کفایت میکند طالب منج را که جامع است میان حکام و معارف
 نظر در کتاب عارف که عقد کرده است بابی در رد و انکار و بابی در قبول و انبار و بابی دیگر در ترجیح و استغفار
 از سماع و بابی دیگر در ذکر تادب و اعتناء و انداعلم و صاحب کتاب الاستماع با حکام السماع گفته که غنای و
 نوع است نوعی است که جاری شده است عادت که استعمال کرده می شود برای تشیط قلوب و کمال احوال
 و حمل اشغال و قطع مفلاز در طریق حج در وصف کعبه و زعم و مقام و در طریق غزو در وصف حرب و جهاد و
 مبارزت مثل حد او نصب در کتابی و مثل غنای نسا بر ارتکین اطفال و مانند آن و این مباح است
 اگر از ذکر فواحش و محرمات نیست بلکه مندوب است که موجب نشاط است بر اعمال مرفوع و دوم غنای است
 که احوال میکند آنرا مغنیان که عادت اند بصنعت و اختیار میکنند شوای رقیق را و تلخیص میکنند تلخیصات قریق
 که هیچ میکنند نفس را و تطرب میکنند آنرا و این نوع مختلف فیه است میان علماء جماعه مباح و نه قوی
 احرام گفته و قوی کرده و میگویند که واضح و بشهر از مالک و شافعی و ابو حنیفه و احمد رحمهم الله قولی که درست است

و اطلاق حرام نیز آمده و حکایت کرده است قاضی ابوالطیب تحریم از امام ابی حنیفه و شیخ شهاب الدین هر دو روایت کرده است که امام ابو حنیفه میگرداند غذا را از ذوق بچنین نقل کرده است قاضی ابوالطیب تحریم از عمار
شعبی و سفیان ثوری و حماد و غنی و قاضی بسندی که دارد روایت کرده است از سفیان که دو سبب
پرسیده شد از غذا پس گفت که آن بنزد بادی است که ازین کوشش در آمد و از گوش دیگر رفت و گفته اند
این شایسته است از وی باباحت آن و نقل کرده شده است حرمت آن از اهل کوفه و اهل مدینه و اهل عراق و
طایفه باباحت رفته و اطلاق کرده قول را آن و تفصیل نکرده میان رجال و ف و امر و ان و تسویه کرده
میان آن و دیگر بشرط امن فتنه و قمع و در آن و بعضی فرق کرده اند میان قلیل و کثیر و رجال و ف و گفته
اند قایلان باباحت که روایت کرده شده است غذا و سلع آن از جماعه کثیر از اکابر صحابه که در ایشان چند
از عشره مبشره اند و جم غفیر از تابعین تبع تابعین و تابع تبع و دیگر علمای محدثین و علمای دین که از باب
زهد و تقوی و علم و عبادت بوده اند و نقل کرده شده است درین باب از ایشان روایات و حکایات
که کفایت در آن و بی شک معلوم گردد که این دین و اکابر اهل یقین مختلف بودند در آن امام عبد الله بن جعفر
رضی الله عنه سماع غذا از وی مستفیض مشهور است و نقل کرده است آنرا که امعان کرده است
درین سلسله از فقها و حفاظ و ارباب تواریخ و ابن عبد البر در استیعاب گفته نمیدوی بغنا باسی و بود امیر المؤمنین
در آن زمان علم وی علی بن ابی طالب میرفت وی رضی الله عنه در خانه جمعی که از مغنیات بود و سوگند خورده
بود که قننی نکند برای هیچ کسی مگر در خانه خود پس قننی کرد برای وی و خواست که بیاید در خانه وی رضی الله عنه
و بشنوند او را که گفت و در این بین خود پس منع کرد وی رضی الله عنه او را از آن گفته اند که بودند مر عبد الله
بن جعفر از جاری که قننی میکرد و خود میزد و میزد برای وی و آورده اند که سعید بن مسیب که افضل تابعین است
دیده میشد بوی مثل در هرج می شنید غذا را و مستلزم سماع آن و بچنین سالم بن عبد الله بن عمر و قاضی یحیی
می شنید غذا را نیز یحیی بن ابی حاتم و کبر سن وی و سعید بن جبیر که از اعظم تابعین است شنید از جاریه که
قننی می کرد و در آن بین عبد الملک بن حریج که از علمای و حفاظ و فقها و عباد که اجماع است بر عدالت
و جلالت وی که میشنید غذا را و میدانست الحان را و اگر کسی بن سعد مردی بود امام عمر خود در فقه و روایت
و نمی شنوایند طلا را حدیث تانمی شنوایند ایشان را غذا و فتوی داد و مجلس شنید تحلیلی غذا و پرسید از او
از احوال ملک پس گفت خبر دادند مرا که دعوتی بود در بنی یزید و با قوم و ذوق بود و خود که قننی می کرد و
عبد بنی یزید بر آن و بود با ملک و فتیله که میزد و آنرا قننی می نمود و الله اعلم حکایت کرد از حضرت که پرسید

امام ابوحنیفه و سفیان ثوری از غنای پس گفتند بر دوست غنا را بیاورند از اسود و سفید و نقل کرده اند که گفتند
 ابوحنیفه را همایه بود که بر شب برینجاست و تقنی می کرد و امام گوش میداشت به تقنی او و شنید شبی که او را
 پس پرسید از اهل بی چه شده است که شنیده نمی شود آواز وی گفتند که بیرون برآمده بود وی شبی را گفتند
 و در زندان کردند او را پس پوشید امام عمامه خود را و رفت نزد امیر و شفاعت کرد او را و خلاص گردانید
 و پرسید امیر که نام او چیست گفتند عمر پس برآورد از زندان هرگز او را نام بود و گفت امام با نرد که باز کرد با نرد
 میگردی بر شب و چون گوش داشت امام ابوحنیفه بگفتی او و نهی نکرد او را دلالت کرد بر اباحت تقنی
 نزد وی و استماع وی بر شب با آن ورع و تقوی که وی داشت محل نمیتوان کرد مگر بر اباحت پس از آن
 شده از وی برخلاف آن محل کرده شود بر غنای مقرر بخش از برای جمع میان قول و فعل وی و حال آنکه
 گرفته نشده است تحریم مگر از مقتضای عقل وی نه از نص قول وی چنانکه رفت بولیم که در وی غنا بود و نه
 آن و حکایت کرده است ابن قتیبه که ذکر کرده شد نزد ابو یوسف مسلم غنایس ذکر کرد قصه جابر و ابو یوسف
 را و حکایت کرده شده است از امام ابو یوسف که با که حاضر میشد مجلس رشید را وی بود در مجلس
 غنایس میشنید وی گریست و پرسیده شد از مالک از سماع پس گفت در ایتم اهل علم را در بلاد خود و مگر
 آنرا و نمی شنید از آن و گفت مگر نمی شود آنرا مگر عای یا جابل یا عراتی غلیظ الملم و همچنین نقل کرده شده است
 و حکایت کرده است اباحت را از وی امام قسری و او استاد ابو منصور و قتال و غیر ایشان و اینچنین نقل کرده شده است
 از مالک رحمه الله علیه که گفت نمی شنود آنرا اگر فاسقان محمول است بر غنای که مقرر است بوی مگر غنایس
 و الفضل و امام شافعی رحمه الله علیه که است غزالی که تحریم غنا مذکور است و متبع کردم چندین از مصنفات
 وی را نه دیدم او را نصی تحریم وی و او استاد ابو منصور بغدادی گفته که مذموب وی اباحت سماع است
 بقول الخان چون نبود مرد از مرد یا از جاریه خود یا از امراه که حلال است نظر بوی یا بشنود در خانه خود یا با
 بعضی اصداق خود و شنود آنرا در میان راه و مقرر نکرد در سماع بخیری از منکرات و ضایع نکند بسبب
 آن اوقات نماز را و روایت کرده است ابو منصور بغدادی از یونس بن عبد الاعلی که شافعی است صحاب که
 را بسوی مجلس که در وی قید بود که تقنی می کرد و چون فارغ شد قید گفت شافعی مایه خوش کردی تو این
 گفتم نه گفت اگر راست می گویی نیست ترا حس صحیح یعنی خوش داشتن غنا علامت سلامت طبع و حسن
 است و ناخوش آن نشان احوال طبع و نقصان حس و ازینجا معلوم می شود که ویلی شرعی در
 و کراهت آن نیست اگر آن بودی خوش داشتن طعم آنرا چه فایده کردی در نماز تو و طعم مجلس را

که در حیوانات موجود است چه جای آدمیانی منقول است از شافعی که گفتاهو کرده ایشان باطل گفته اند
که توانند که مراد بگردد اینجا نشد که ترک آن اولی است که اطلاق آن باین معنی آمده است و غرض آنست
دلالت نیست این را بر درست و اگر آیه بلکه اگر باطل نیز گفتی دلالت نمودی زیرا که معنی باطل آنکه نایده باشد
در وی مباح نیست فایده در وی و گفته که محل کرده شود چیزی که وارد شده است ازین الفاظ که دلالت
دارد بر تغلیظ بر غنائی که متقرن است بفرش یا منکر پس تحمیل از جهت عارض باشد نه از جهت معنی که در ذات
غنا است و بالجملة تحقیق صحیح شده است از قول و فعل شافعی چیزی که حرکت در اباحت نیست نص
در تحریم و اما امام احمد بن حنبل هیچ شده است روایت است که قوی شده است غنا را نزد پیشرو خود
که امام وی صالح است روایت است از ابو العباس فریحا که میگفت شنیدم صالح بن محمد بن حنبل را گفت
بودم من که دوستی داشتم سماع را و بودید من که ناخوش میشد است آنرا پس عده کردم این چنان
را که باشد نزد من نشی پس با شنید نزد من تا دانستم که خواب کردید من پس شروع کرد این چنان و گفتی پس
شنیدم آواز پای را برام پس برآمدم بالای بام و دیدم پدر خود را بالای بام که می شود غنا را و در زیر
او است و وی بخواند بالای بام گو یا که رقص میکند و مثل این قصه از عبد الله بن محمد بن حنبل نیز منقول است و
این دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی و محمد و آنچه منقول است از وی مخالفت این محولست بر غنائی منقول
بفرش و منکر روایت کرده شده است از احمد که وی شنید قوالی را نزد پیشرو صالح و آنرا نکرد و گفت پس
ای پدر یا نبود وی تو که آنرا میکردی و کرده می داشتم تو آنرا گفت بمن چنین رسانیده اند که استعمال می کنند
با وی منکر را و حکایت کرده اند از او دوطای که وی حاضر شد سماع را و درست می شد است او و سماع بعد
از آنکه منعی شده بود از کبر سن و بود وی رحمه الله عالم فقیه حنفی تلمیذ امام اعظم ابو حنیفه کوفی و گفته است فیض
عالم ناصر الدین ابوبکر اسکندری در فتاوی خود که سماع اگر باشد بط خود در محل خود از اهل خود صحیح است و اختیار کرده
است این قول را از خالفا ابوبکر خلال حسب جامع و حسب وی عبد العزیز و حکایت کرد از اصحاب متوکل بن جامع
از ایشان نقل کرده است سماع آنرا از صالح و عبد الله و پیشرو احمد و اختیار کرده است آنرا حافظ ابو الفضل
مقدم غیری از طایفه و ذکر کرده آنرا ابو محمد بن خرم در مفصلات خود و مراد را رساله است درین باب و
توضیف کرده این طایفه نقل کرده اجماع صحابه و تابعین را بر آن و سوق کرده با سنایده
که دارد و نقل کرده است شیخ تاج الدین عبد الرحمن فرادی شافعی شیخ دمشق و منقح آن و این قتیبه
اجماع اهل حریم را بر آن و نقل کرده این قتیبه از اکثر عراق و روایت کرده است این طایفه خود که

که چون بنی اهل مدینه را که اجماع کرده بر چیزی پس بدانکه سسته است و روایت کرده است یونس بن عبد
 الهادی که پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را پس گفت نمیدانم هیچ یکی را از علمای حجاز که کرده و در مدینه
 مگر آنچه در اوصاف است و ذکر کرده است ابوعلی خضایی که یوسف بن یعقوب را ماحشون و برادران و
 رخصت می کردند در سماع و گفت یحیی ابن معین که از اعظم علمای حدیث است که می آیدیم ما یوسف
 ماحشون را پس تحدیث می کرد ما را در خانه و جواری او میز کند مغز را در خانه دیگر و ایشان علمای
 ثقات از اهل حدیث اند که مخبر اند در صحاح و گفته اند عبد العزیز بن سلمه ماحشون که مفتی اهل مدینه بود
 و روایت می کنند از ایزدوی و تخریج کرده اند از وی در صحیحین رخصت می کردند در عود و نقل کرده
 است صاحب نهجیه در شرح بدایه از حقیقه بعد از نقل کردن وی تحریم را از بعضی از ایشان اباحت را
 و فیکه تعنی کنند تا استعاذه کنند بان نظم توانی را و بگرد فیصح اللسان و گفته لا باس به و بعضی
 از حقیقه گفته اند که اگر تنها باشد و تعنی کند برای دفع و حش از نفس خود لا باس به و باین اخذ کرده
 شمس الایة السخسی و استدلال کرده است بر آن بآنکه بود انس بن مالک رضی الله عنه که می کرد از اذیت
 خود و نمی کرد از اذیت بطریق تلوی و گفته است که هر که قایل است بکراهت مطلقا حمل می کند حدیث انس را بنسبت شهاب
 مباح و جزم کرده است صاحب بدایه از حقیقه بخیزی که ذکر کرده است شمس الایة و تحلیل کرده است بآنکه سماع
 غایب می گرداند دل را و صاحب ذخیره از حقیقه نقل کرده است از بعضی حقیقه که لا باس فی الاعراس و بعضی گفته
 لا باس به در اعیاد و سایر اوقات سر و مباح و اختیار کرده است آنرا از علمای متیقین شیخ الاسلام ابو محمد بن عبد
 السلام و صاحب بن یحیی بن محمد بن قتیب العبد و گفته است صاحب بدایه که تحقیق بودند در صوفیه جماعه از اهل فقه و حدیث
 و معرفت با انواع علوم شرعیه مثل استاد ابوالقاسم شری و شیخ ابوطالب بن یحیی شهاب الدین بن ابی
 ذکر کرده اند ایشان در رسایل و تصانیف از آنچه دلالت می کند بر اباحت سماع قولاً و فعلاً و بوجهی رضی الله
 فقیه که فتوی میداد بر مذہب ابو ثور و حکایت کرده است از وی قسری و سمرقندی و غیره مگر وی گفت نزد
 سکنه رحمت برین طایفه در سه موضع نزو اکل زیر اند نمی خوردند مگر در ذائقه و نزد مجاورت و مکالمات زیرا که تکلم می
 و مقامات صدیقین انبیاء و مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان می شوند بوجه و شهود حق و حکایت کرد
 از علماء جماعه صحابه درین باب حکایات که اکثر آنها مذکورند در کتب قوم و صل بد آنکه صاحب
 اتباع ذکر کرده است در سماع سه قول را حرمت و کراهت و اباحت و ذکر کرد دلائل هر مذہب را و
 ترجیح کردند مذہب اباحت را چنانکه مدعی اوست و جواب داد از استدلالات و تمسکات حرمت

وصل

شماره اول

و کتاب و مطالب کرد در اثبات نسیب اباحت و اثبات کرد از کتاب و نسیب و اجماع و قیاس و وجه قیاس
 آنکه چون ثابت شد در نسیب صحیح حوز تقنی بقرآن پس در شعر نیز جایز باشد بجامع آنکه تقنی در قرآن اثرت میسکند
 جزو و شوق و استغلاب می نماید شعری و فحش را و این حد شعری که مشوق اند بطاعات و مباحات و زین
 در دنیا و رغبت در آخرت و شعر نیز محبت الهی تعالی و تقدس و متابعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم
 نیز جایز باشد و بعضی قیاس بر حد و نسیب نشیند اعراب و اقسام دیگر که جایز و مباح اند با اتفاق نیز قیاس
 کنند و این جلد بر تقدیری صورت بندد که نص قاطع بر حرمت و کراهت غنا ثابت نگردد و الا قیاس در مقابل
 نص لازم آید و قایلان باباحت می گویند که نصی که در اینجا نب و ورود نیافت است و اگر یافته بصحت
 نرسیده است و مقصود کاتب الحروف از نقل قایل باباحت آنست که تا معلوم شود که مسئله محتاج قیاس
 برزم کردن یکی یا نب ترجیح آن و تعصب بودن در آن مناسب طریقه اختلاف نیست اگر کسی را اصلاح وقت در آن
 که توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در وسط خلافت و نزاع نیفتد و سلامت حال خود در آن بنده و احتیاط
 و تقوی در آن اندیشد مبارک باد اما باید که زبان قال و حال از طعن دشمن و تضلیل و تقبیح بزرگان و افتادن
 در این با وجود تعارض ادله و تباین طرق و وجود علما و نقباء و عرفا در این باب و تمیز قطع نظر از احوال و جمیع
 نگا دارد و سر رشته انصاف را ننگد **میت** صحبت عاقبتست که چه خوش افتادای دل و جانت خشتی
 عزیز است فرو گذارش و قایلان باباحت را نیز ناسب نیست که تعصب و زندقه و منکر اقوال علما شوند خصوصاً
 انبیا که اساک طریقه دینت و نصحت باشند و کل وجهت مومنینها فاستبقوا الخیر و بر دو طایفه ای است
 طریقه تمیز و تضلیل از دست نهد که توقف و احتیاط در همه کارها محمود است و افراط و تفریط در همه جا ناموم
 بالله التوفیق و منه العصمة و همچنین حسب امتناع در آلات و فرامین سخن کرده و گفته که معروف و مذموم
 ایراد بر حرمت فرامین است و با وجود آن از بعضی علما مذمتی و بعضی صاحب طوایر و غالی و اشغال و غنی و غنا
 نقل کرده و انواع آلات و فرامین ذکر کرده اما در مختلف فیه است بعضی مطلق مباح گفته و بعضی مطلق
 حرام داشته و بعضی فرق کرده در جلال و دار و غیر آن و صواب اباحت است در خارج و بعضی اعلان آنست
 مستحب داشته و در شبانه که بعضی فی است نیز اختلافها ذکر کرده دیگر از فرامین خود است که از این باب نیز
 و تار و دار که آنها را زیر و بم گویند و در دو سه نیز اختلافها ذکر کرده و گفته که معروف و مذموم
 اربعه آنست که زدن آن و دشمنیدن آن حرام است و رفته اند طایفه زعمای رجاء و انجاء
 کرده اند سماع انرا از عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عمر و حکایت کرده شده است که در این حد

عمر بن عبد الله بن جعفر پس یافت نزد وی جاریه را و میزد و عود پس حجت عبد الله بن جعفر بن
 می بینی درین بابی گفت لا باس لهذا و نقل کرده اند سماع آن را از عبد الله بن الزبیر و محمیه بن ابی سفیان
 عمر بن العاص حسان بن ثابت و از غیر صحابه عبد الرحمن بن حسان و خارج بن زید که از فقهاء سندهند
 و نقل کرده است استاد ابو منصور از زبیری و سعید بن السیب و عطاء بن ابی ریحان و شعبی و
 بن ابی شیبی و اکثر فقهای مدینه مطهره و حکایت کرده است جلیلی از عبد الله بن جعفر بن ابی جشون که
 رخصت می کرد در عود و حکایت کرده است ابن سحمانی از طلاس و حکایت کرده است از راه
 سعد که آمد بر رشید و گفت اریه العود پس گفت رشید عود التمام عود الکرم قال لابل عود الکرم پس
 رشید عود را و بناخت از او بر سیم بن سعد و قوی و او را باحت غنا و عود و نقل کرده است قاضی
 حکم مظهر بسندی که دارد انه موسی بن المغیره الحنفی که خواند وی عطار بن ابی ریحان را پس آمد و بود در نجاشی
 میزدند عود را و قننی می کردند چون دیدند عطار که در آمد باز ماندند از آن پس گفت نمی شنیم تا عود
 می کردند پس نشست و تغذی کرد و صاحب متاع همین عود را اصل ساخته و فرامیز دیگر را بر آن قیاس
 کرده با جمله وی درین باب از دست و خلاعت خالی نیست و اجتماع آلات و فرامیز را نیز نقل کرده
 گفته اختلاف است از میان قائلین تجریم که آن کیره است با صغیره و متاخرین از شافعیه بر آنکه صغیره
 این چند کلمه از کتاب مذکور نقل کرده شده و العبد علیه و عرض از نقل جز آن نیست که اگر احیاناً از
 چیزی از آن نقل کرده شود مبالغه در تشدید و تجمیل و تشیع و تفتیق و تضلیل نمایند و دستر عبوت زلا
 قوم شیوه خود سازند و عامه را نگذارند که تطهیر ایشان کنند فالحق اثنی ان متبع و الله اعلم و علما
 ضعیف درین مسئله تکلم در مواضع متعدده کرده است و در هر طریقه تفصیل و تردید و توسط کلام
 بادی میلی بجانب حرمت یا کرهیه و درین کتاب نقل اقوال و اجاب اباحت غالب افتاد زیرا که آن
 جانب دیگر مشهور و مقرر شده است در ازمان حاجت بنقل از اردو نیت همان است که گفته
 شعر عیب می چون همه گفتی نه برش نیز بگو + نفی حکمت کن از بهر دل عامی چند + اللهم
 و از قناتا عود ازنا الباطل باطلا و از قناتا جنابه و العاقبه الخ و باید داشت که در زمان از
 ما الآن که بجانب اباحت یعنی و سماع آن رفت قولاً یا فعلاً انکار و استبعاد و بوی شویج شایع
 از حکایات و روایات که درین باب آمده است روشن می گردد در شکات آورده است که
 مسعودی انصار از اندیشه که او را بدرست نیز گویند یا السب آنکه در نوه پدر حان

مسکن می برد و دو صحابی دیگر از اعیان صحابه با هم نشسته بودند و سماع غنای می کردند مردی دیگر که حاضر
بود شنیدن ایشان غنا را بروی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحبی رسول الله انما ای دو یار سخنه
صلی الله علیه و سلم شما سرودی شنیدید ایشان گفتند اگر می خواهی که تو نیز بشنوی یا ما بنشین و بشنو
و اگر نه برو و از آن داده است ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که بشنویم و این در عروسی بود که تنفی در آن
با اتفاق مباحثه بالاتر از این عبد الله بن جعفر که با این کار مولود و مشغوف بود و معاویه نیز با وی تریک
و موافق بود و با وی تودد و تجنب می نمود زن معاویه اظهار انکار کرد در عبد الله و عیب گرفت برو
و گفت معاویه حالی او نیست تو چه محققی بوی روز دیگر عبد الله بخانه معاویه آمده و نماز بسیار گذارد و بعد
بسیار کرد معاویه باز نش گفت این را بگو که چه میکند پس زن از انکار باز آمد و حقیقه حال و منش را
آن می نماید که سرود شنیدن و آلات و نغمه میزدن در زمان قدیم کار و ابره قیدان و الا همان و فاسقان و
شراب خواران بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که آنحضرت صلعم فرمود فرستاده شده ام من امر کرده شده ام
که محکم معارف را که نام آلات و نغمه میزدن است و نهی کنم از شراب خوردن و در اصل نام غنا که هویت و ذکر و
در باب طلبی میکنند و خدای عز و جل آنرا منع نمود در رفع و از این سکر است چون این رسم و عادت
نماند مسلمانان و صاحبان و پارسایان نیز در آن افتادند و از آن محظوظ گشتند بی ملاحظه
بفسق و منکرات و نجاسات باطل فسق و فجور و جماع دیگر چون دیدند که این عادت فاسقان و نشان
بی قیدی است و مشابهتی بجال ایشان دارد و خوف آنکه بسبب اسری با نجانب کشه اجتناب نمودند
و تحذیر فرمودند و از شراب نیز اگر این ملاحظه تحذیری و منعی و وعیدی صادر شده باشد دور نباشد
و آنکه محدثان گویند که نهی از شراب به ثبوت نه پیوسته و هیچ حدیثی درین باب بصحت نرسیده بعد از آن
تقریر آنکه دایره صحت با اصطلاح این ملاحظه تنگ است مراد آن خواهد بود که نهی آن علی الاطلاق و تحکیم
آن لذات ثابت نشده چنانکه از خوردن و آشامیدن آن و آنکه بعضی از اهل ظواهر گفته اند که هیچ حدیثی وارد
نشده این سخن خالی از مکاره نیست و مثال این حال قضیه ظروف و ادواتی است که آنها را ختم و موقت
و تقریر و بانام است که در وقت اباحت خمر استعمال آن می کردند و شراب در آن می خوردند و چون
شراب حرام شد استعمال این قسم ادوات و خوردن شراب و آب دیگر در آن چند گاه حرام ساختند
از برای خود قهر و انار آن چون حرمت خمر ثابت و مقرر شد و احتیاج بقهر و قلع انار و علامت آن
نماند منع و نهی از آن ادواتی نیز نماند و با وجود آن علما و دایم دین و وفیر قدسند و همی منع رفتند

است تمام آن وانی و قوی تجویز کما ذکر فی موضع و در مایه فی غیر ما تذکر این دو فرق آمدند و قوی
بعضی عادت شریعتی و در کما انصورت نشان اهل فسق است منع و برهم احتیاط را گرفته ایستادند و
نظر بر بعضی و قسقه حال آنکه بختند که اگر بلاست فسق و مکر است حرام و اگر نه چنین است مباح
و الله اعلم و طحا حکم بعد از آن حبیبی و تشددی در میان آمدیم ما نفعان افزایا کردند و مرتکبان انرا مطلقا
منسوب بقسوت و کفر و زندقه داشتند و بسم بیان بر غم آهنا آنرا طاعت صرف و عبادت
مختص گرفته و تمار و قات را شمول آن و مشغول بر آن ساختند و مجعها و معرکا گرفته و بر دو طایفه
فرق میان اهل و اهل کردند و سر رشته انصاف که معنی آن نصف لی و نصف لک است از دست دادند
طریقه ادبیکه بنده آن نگذاشت حدیثی است نگاه نه داشتند و یک نشان را خلاص آنست که جمعی از نظر بر
شما نیز و تصرف نمود و بر اهل انقاد و از بارفتند و قوی اجازه و عدم حوزا فقهی و نظر آمد بر جای خود ایستادند
و شیخ ابن عربی گفته است که تاثیر نفوذ بالذات بر روح حیوانی است که حرکت و اضطراب کار اوست
روح انسانی نزه است از آن که محل ورود معانی است و سکون و اضطرال و توانی صفت اوست اما حیوان
یاری که بگوید نم تاثیر نفوذ بالذات بر روح حیوانی باشد اما اگر بواسطه جاری اتصالی که میان روح حیوانی
و روح انسانی است سالی این سزایت بآن کند چنان است و نیز شیخ میگوید که نشان تاثیر قرآن در باطن
است که بغیر غایبان باشد و اینکه نم تاثیر کند تاثیر قرآن است این تاثیر نیز است نه قرآن این
را از تکرار نیست نه جلدی و زیور قرآن است چنانکه در حدیث آمده است که زیور القرآن با صواکم و یک
بزرگ بر دو حال خارج از دایره امکان است مگر کسی که مشهود و مکشوف محروم ذات و صفت الهی باشد
نعماد و صاحب امتناع گفته که اختلاف کرده اند و تخمین یکیکه تغنی کردن غنای عربی را پس گفته است
ابو بلال حسری که الله اهل عالم را نه که نام وی طویس است و آید چنان بود که چون بنا کرد این زیر کعبه را نه
یکروزه آنرا فرس و روم و تغنی می کردند بالجان خود و شنیدند آنرا مخنیان عرب نقل کردند از العربی و
نیز آنرا کرد طویس و طویس می شوم گویند معنی نامبارک از جهت آنکه ولادت او در روز وفات آن حضرت بود
صلی الله علیه و سلم و در روز موت ابوبکر رضی الله عنه بود و بان روز موت عمر رضی الله عنه و تروم کرد
در قتل عثمان رضی الله عنه و زائده شد برای او فرزند روز موت علی رضی الله عنه و گویند که پیش از نقل
این غنا و سبقتی در عرب انواع غنا و حسن صوت بود مثل نصب نشینا غراب و جدا و رنگانی از قلم
همه این اند خلاص نیست هیچ کس را در این بر این اقام محل میکنند نه بر غنای موسیقی آنها که قایل اند بجز

آنچه منقولست از اصحاب و تابعین و غیرهم از اسلاف چنانکه از سابق اخبار و آثار ظاهر میگردد و علم از بعضی صحابه مثل
عبدالله بن جعفر و غیره سماع غنا موسیقی نیز از جاری مرویست و میگویند که وی رضی الله عنه از غنیات
نیز می شنید و در معنی اقام غنا هم یکی است و راجح بصورت حسن است و تفاوتی نیست ثم در قرات قرآن
تفاوت میکند که در غنا موسیقی تطبیط و تغیر بسیار است اینها گفته شد و لیکن در تنفی و استماع آن
از حیثیه اتباع سید رسل صلی الله علیه و سلم و اقتضای اصحاب با اتباع آنحضرت که با بیرون تقرب
و تعبد بران اجتماع می کرده باشند علین باقیست جواب همانست که محل و مقام آنحضرت متعالی است
دیگران را اوضاع و مشارب مختلف افتاده بعضی جانب ترویج و اتفاقا مالیده و احتیاط و امر کثرت
و ذوق جمعیت در عبادات و طاعات دست داده و بعضی سکر و مستی غلبه کرده و ذوق و شوقیات آن
در سماع افتاده مدعا آنست امری است مختلف فیه و در امری مختلف فیه عیب یکدیگر نباید کرد و بر یکی را نه
بحال خود باید گذشت فکر یکم اعلم بمن بواجبی سیدنا الله اعلم بالصواب اید المرجم و المآب صلی الله و سلم
علی سید الخلق محمد و آله و اصحابه اجمعین براه طریق الحق و محی علوم الدین **باب یازدهم در عبادات شریفه**
در طعام شراب لباس و نکاح و لوم باینکه طعام و شراب از ضروریات است که قوام آئینه و صدور حرکات
و تحمیل عبادات بی آن از قبیل محالات عادیست پس اهل عبادت از آن بر قدر حاجت معتقد اند و از حرص
و شره اجتناب نمایند و در شهوت آن مهملک نباشند و آمده است که سیری زن را در شریف نبوده گفته اند
که شیخ بدعتی است که ظاهر شده بعد از قرن اول روایت کرده است آنرا نووی و ابن ماجه و صحیح کرده حاکم از
حدیث مقدم بن معدیکرب که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود بزرگوارین آدم و عا
از طبع خود بس است لقمه چندی که ایستاده دارند استخوان صلب ویرا و اگر زیاده بران بجا آید شایسته برای
طعام و ثلث برای شراب و ثلث برای نفس و قرطبی گفته که اگر می شنید بقراط این حدیث را تعجب میکرد و
خرم می کرد که مومن بخورد در یک روزه و کافر بخورد در هفت روزه و اهل تشیع گفته اند که آدم را بهفت روز
است یکی معده و سه روزه دیگر است متصفا قوی لواب صایم و رقیق و سه دیگر اعوذ و تولون و سقیم
و طرق دی در است و اینها غلیظ اند و گفته اند مقصود بیان قلت طعام مومن و کثرت طعام کافر
و مبالغه در آن است حقیقه عدد یعنی مومن چون استخوان با حرار اسباب باد است و میسند اند که
مقصود از اکل سدر جمع و اعانت بر عبادت است نه تنج پوری زیاده بر قدر ضرورت نمی خورد و کافر چون مطلوب از
ترتیب بدن و استیفاء شهوت نفس است حالش بر خلاف آنست و لیکن باید دانست که این بطور

در هر روز هرگاه فرستاده شود موی بسیار خور یا بشد یا بجای عادت یا بجای عارضی که عارض است
 طبیعت او را یا مرضی که باعث داشت بران کافری کم خور بود از جهت ضعف معده و از جهت مراحات
 صحت برای طلبای برای ریاضت برورش بسیار و گفته اند که هر که بسیار است تفکر و
 قلیل است مطعم وی و رقیق است قلبی و هر که قلیل است تفکر او کثیر است مطعم وی و سخت است دل
 و نیز گفته اند درنیاید حکمت معده را که پر شده است بطعام و هر که کم است طعام او کم است شرابا و ضعیف
 است خواب او کسی که ضعیف است خواب و هر که شدت در غم وی و کسی که گران است خواب او بی برکت است
 عمروی و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اهل تشیع در دنیا اهل جوع اند
 در آخرت و از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت پرسید شکم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بگیری برگرد و او آنحضرت
 در اهل عیال خود که نمی طلبید از ایشان طعامی و خوانائی نمی کرد اگر می خوراندند بخورد و هر چه بخوراندند قبول می نمود
 و هر چه می نوشاندند می نوشید و گفته اند که عدم امتلا و نفی تسیر محمول بر سیر کرده که گاهی
 تنهی می کرد و تحريم بر اندازده آنچه مترتب می گردد بران از منصفه و باطل نه شیعی نسبتی امتداد فی الجملة
 و این این سخن آنچه در حدیث صحیح مسلم آمده از بیرون آمدن آنحضرت با صاحب ابی بکر و عمر از جوع و رفته به
 بیت انصاری و فوج کردن وی شاه را و خوردن ایشان آنرا آمده که چون پریشانند و سیرا بگشتند
 الحیث و گفته است شیخ محمد الدین نودی که در حدیث جواز شیخ است و آنچه در کرامت آن آمده محمول است
 بر عدم امتی و چون واقع شد شیخ در حق آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شد در حق غیر وی نیز باشد
 و از ابی هریره آمده است که گفت سیر نشد آل محمد صلی الله علیه و سلم از طعامی سه روز پیاپی تارفت از
 ایشان و این حدیث دو مفهوم دارد یکی آنکه سیری وی صلی الله علیه و سلم سه روز پیاپی نبود و اگر
 کمتر از آن بود یا مراد آنست که تا سه روز بگر سنگی می گذشت و در هیچ روزی سیری نمید
 ظاهر آنست که مراد معنی ثانوی است و الله اعلم چنانکه از ابن عباس آمده که می گذرانید آنحضرت و
 وی شبها پیاپی که نمی یافتند طعام شب نبود طعام ایشان گویان جورواه الترمذی و صحیح و در حدیث
 مسلم آمده که سیر نشد آل محمد از نان گندم مگر آنکه نبود در یکی ازین دو روز و در حدیث عایشه
 گفت بیرون آمد یعنی آنحضرت از دنیا و پرسید شکم شریف وی در یک روز از دو طعام اگر سیر
 نشد از نان جو و اگر سیر شد از نان جو سیر نشد از ترم و از حسن بصری آمده رضی الله عنه که خطبه خواند آنحضرت
 صلا الله علیه و فرمود بخدا سو کند شام نکرد در آل محمد کما از طعام و لود

حسن گفت آنحضرت این سخن از برای کمینه شستن مزدق خدا را و لیکن خواست که اقامه کند و پس
 است وی و از عایشه آمده رضی الله عنها که خوش می آمد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم از دنیا است خیر
 طیب ف و طعام پس یافت آن دو چیز را یعنی طیب ف را و یافت طعام را و ترندی در شمای از نمان
 بشیر آورده که گفت دیدم غیر خدا را صلی الله علیه و سلم نمی یافت از دقل چیزی که بپزند شکم را و دقل ترندی ترین
 تر که مخلوط باشد از اجناس مختلفه که خوراک فقرا باشد و گفت عایشه رضی الله عنها بودیم مآل محمد کشت می کردیم
 یکماه کنی افروخته می آتش و نبود قوت ما که خوراک و آب و در درایتی آمده که گفت دو ماه می گذشت ما در حالت
 و میفرستادند بعضی مسایها از انصار بشیر را می نوشیدیم ملائرا و فرموده است آنحضرت تحقیق رسانیده شده ام
 من در راه خدا یعنی بلا و سخت چنانکه رسانیده نشد هیچ یکی و ایضا که ده شدم در دین خدا چنانکه اندک کرده بشیر می
 تحقیق می گذشت شب و روز و نبود مرا و بلال را طعامی که بخورم آنرا جگر داری مگر چیزی که می نوشید آنرا بفل لبال
 یعنی اندک چیزی که در بطن اومی گنجید و پنهان میشد از جهت کمی رواء الترندی و همچو در بعضی غزوات بود در اصحاب
 که بخوردند بر کهای درختان را تا آنکه مخرج میشد کلهای ایشان و در آنحضرت صلی الله علیه و سلم نان تنگ
 و نان سیده را و نبود در زمان آنحضرت غریب و صاحب موهب لدنیه گوید بسیار تتبع کردم تا ندانم که در صلهای
 خوراک آنحضرت خورد بود یا بزرگ و نیافتم درین باب چیزی که بصحت رسد و در بعضی احادیث آمده است که
 تصغیر از آنکه موجب برکت است و اسانید آن ضعیف است و بود نان غرض آنحضرت سکر کرد و میفرمود
 نعم اللادام الخ و باید دانست که این ضیق و قلت در معیشت را آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و اصحاب با و را
 رضی الله عنهم که نه کور شد و ای نبود و سبب را نبود و اگر بودند از جهت احتیاج و انکس و نیافت بود بلکه گاهی
 بجهت خود و ایشان بود و گاهی بجهت کرامت شیع و کرمه اکل و اختیار ریاضت و پیش از هجرت بود در قسقه
 بکه بودند و چون هجرت کردند و بدین آمدند مواسات کردند ایشان را اهل مدینه بمنزل منیاج و اموال و
 با تین و مزارع و بودند اصحاب ارباب اموال مثل ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد بن ابی وقاص و غیرهم
 و بذل می کردند ایشان جان مال خود را برای آنحضرت و امر کرد آنحضرت ایشان را با مردن مال پس آورد
 ابو بکر تمام مال خود را و عمر نصف را و عثمان و ترغیب کرد آنحضرت اغنیای صحابه را تا چند جیش عسرت
 پس تجیز کرد عثمان رضی الله عنه بهزار شترانی غیر ذلک و ثناب شده است که بر بدیشت مرا بلی عیالی خود
 قوت کیال و سوتی کرد و در عمره خود صدقه و نحو کرده و اطعام کرد مساکین را و قسمت کرد صد هزار درهم در
 یک ساعت که از بجرین آمده بودند و بذل کرد در مواتن و چنین از بجرین و شانه و نفوذ میروان از خطبه عیالی پس

غرض آنحضرت
 بیست و شش

چه مدافعیل این احوال در میان شد و اخبار را حضرت تهرانیان حصول اوسع و مبسط چنانچه
 از حدیث ابی امامه که گفت رسول خدا عرض کرد بر من پروردگار من که بگرداند برای من بطحار که در
 یارب سیر می شوم شکر می گویم ترا و اگر سندی مانم شایسته ترا و از ابن عباس آمده رضی الله عنهما که بود روزی رسول
 و جبرئیل بر کوه صفایس نشینیدند و آوازی بولناک که بر سیدانان فسرود یا جبرئیل چیست این صوتها باین گویا
 تا جام شد گفت جبرئیل قیامت نیست ولیکن امر کرده است پروردگار تو اسرافیل را که نزدی کند بر تو و یار و مغان
 خزان رضی الله عنهما اسرافیل گفت که خدا تعالی امر کرده است مرا که عرض کنم بر تو که بگرام همراه تو جلالی را
 را و گردانم آنها از مرد و باقوت و ذممت فصد و در حدیث دیگر آمده است که گفت جبرئیل علیه السلام
 پروردگار تو که با وجود آن قدر مرتبه و ثواب تو همان باشد که داری و گفت جبرئیل اگر خواهی پیغمبر بادشاه
 باشی و اگر خواهی پیغمبر بنده باشی و در روایتی آمده است که یکی از اموال آنحضرت حاضر بود گفت اختیار
 یار رسول الله آنرا که چندگاه از دولت تو یا سایم پس ایاکم و جبرئیل بیسوی آنحضرت که تواضع کنج بنده
 باش و علما را نمی نیتند که آنحضرت را فقیر و محتاج خوانند و زید ضروری وصف کنند و صاحب و ارباب
 از طایفه و شعب الایمان نقل میکنند که گفت از جمله تعظیم آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که وصف کردن نشود
 با آنچه پیش مردم از صفات ضعف و مساکین است و گفته شود که فقیر بود و محتاج بود و انکار کرده اند
 اطلاقی زید را در حق آنحضرت علیه السلام و حکایت کرده است صاحب نثر الدرر از محمد بن اسحاق که گفت شد تر
 فلان زاید است گفت دنیا چه قدر دارد که زید کرده شود در وی و ذکر کرده است قاضی عیاض در شفا و
 کرده است از شیخ تقی الدین بسکی در کتاب خود السیف السلوی که قها اند لیس فتوی دادند بقتل و صلب
 شخصی از متغیبه که استخفاف کرد در شان آنحضرت صلی الله علیه و سلم در انشای مناظره و تسمیه کرد او را
 به تم و گفت زید و ضروری بود و بقصد و اختیار بود و اگر قدرت بر طبایعی یافت می خورد
 و نیز آورده اند که شخصی از اهل مصر دیگری را بطریق طعن و استخفاف گفت که تو کیستی پدر تو گو سفید
 و گفت اگر پدر من گو سفیدی چرا ایند پیغمبر باسم گو سفید چرا اینده است پس حکم کردند بعضی
 به تازی و بعضی بقتل وی که استخفاف کرد در شان آنحضرت از برای دفع عیب و عار از انفس خود
 اگر بطریق سلمه و بیان حکم گویند که آنحضرت گو سفید چرا اینده است رواست و
 از شیخ بدر الدین زرکشی آورده که نقل کرده است از بعضی قهای متأخرین که می گفت که بنده آنحضرت
 علیه و سلم از مال برگزیند و حال وی صلی الله علیه و سلم بحال فقر باشد

کرده اول حق تعالی امر دنیا را آورد نفس شریف وی و عیالی وی و میگفت در قول و صحابی علیه السلام
 است اللهم اجننی میکنم که مراد استکانت قلب است نه سستی که چیزی در نیاید و ندارد آنچه واقع شود و منع
 کفایت وی و تشدید می کرد انکار را بر کسی که اعتقاد کند خلافت این را انتهی و آنچه شهرت در میان مردم از قول
 آنحضرت الفقر خزی و بفتح گفته شیخ الاسلام حافظ ابن حجر که این حدیث موضوع است نه بر ائمه علیهم السلام
 در احادیث وارد شده و مشتهر گشته است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقت جوع سنگ بر شکم مبارک بست
 و صحابین را نیز از روایت کرده شده است از ابن حجر که گفت رسید آنحضرت را جوع روزی پس گرفت سنگی را نهاد
 بر شکم مبارک خود بستر فرمود آگاه باشدید با نفس طاعنه ناعمه در دنیا کجاست و عاری باشد روز قیامت
 و آگاه باشدید با اگر ام کشته نفس خود را در بزرگ دارنده و بگیر دارنده و حال آنکه وی امانت کننده است و او را
 و با خوار دارنده نفس را در تو واقع کننده دوی اگر ام کشته است او را راه ابن ابی الدنیا و از انس را بنی
 طلحه آمده که گفت شکایت کردم مابسی رسول خدا صلی الله علیه و سلم جوع را و کشت در یک از ما از شکم خود سنگی
 بست و آنحضرت از شکم مبارک خود دو سنگ و گفت ترندی آنچه غریب است از حدیث ابی طلحه است
 شناسم آنرا که این وجه و حدیث جابر در روز خندق آمده که گفت دید آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که
 ایستاده برای کعبه و حال آنکه بطن او بسته شده بود بجز و صاحب قصیده برده گفته شعر و شد منجب
 احشای و بطوی تحت الحجاره کشا مشرف الادم و در مواهب میگوید که انکار کرده است ابو حاتم بن ابی اناس
 وضع حجر را بر بطن شریف از جوع و گفته است که این حدیث باطل است و تمسک کرده بحدیث صوم و صصال که
 فرمود بطعنی ربی و یقنی و گفته که پروردگار تعالی بخورانید و می نوشانید حبیب خود را و قنک و صال میگرد
 پس چون محتاج کرد و بسته حجر بر بطن که هیچ فایده نمیکند و تاثیر ندارد بستن سنگ از گر سنگی و گفته است
 ابن حبان که لفظ حجر است برای معنی ظرف از آنکه در وقت جوع حکم بر می است چنانکه در وقت ضعف که
 حکم می بندد انتهی صاحب مواهب میگوید که صواب است احادیث است و بستن آن تسکین میکند
 بعضی الم جوع را زیرا که الم جوع از شدت حرارت غریزه معده است و چون پری شود بطعام مشغول می گردد
 و آن حرارت بطعام و چون نباشد در معده طعام طلب می کند حرارت طوبات جسم را و می خورد و بخورد
 آنرا پس بطعام و متاد می می کرد و انسان از آن حرارت و چون نطوی و ملطوی میگردد بر معده حش
 و پوست پست می گردد و آتش معده بعدری و کم می گردد و الم و تسکین می یابد و تا لم آن حضرت
 بجوع برای تحصیل تضعیف اجراست با حفظ قوت و نصارت جسم حسن لون شتر از آن که

و ترقه دارند و این یک سوره است از سوره که نصارت و حسن کون اهل دنیا به تناول اطوار لذیذ و شهبه
 به استعمال لباسهای ناعم و فرشتهای لینه و امثال آن عیاشیه و اینجا خود که نان جو و لباس ثوب
 خشن و فرارش لباس درشت بود و حسن جمال و نصارت و لطافت و نهایت انجان صلی الله علیه و سلم
 که علی قدر حسنه و جلال و حسب فضل و کماله و بعضی گفته اند که عرب را و خصوصاً اهل مدینه عادت بود که چون خانه
 می بود اجواف ایشان رفرو میرفت شکمهای ایشان می بستند بران سنگ برای تسکین و تخفیف
 پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز بخت تابانانند و بیگانه اصحاب را که نسبت نزدی چیزی که استبداد
 و استبداد کرده باشند بان و اظهار کنند اینجا را و صاحب موابی گوید که صواب آنست که گردن آنحضرت
 آنرا با اختیار و طلب ثواب بودند برای مجرد اعلام و اظهار حال و الله اعلم گفت بنده مسکین نور الله علیه و سلم
 که قول ابن جان که اطعام و سقی می کرد بر در و کار تعالی آنحضرت را در صوم وصال پس چون شمر حج کند بر سر
 دفع جو با و الم دخول است بآنکه تواند که آن مخصوص بصوم وصال باشد از جهت بودن حالت ذوق و شوق و در آن
 نباشد و احوالی آنحضرت مختلف بود گاهی چنان گاهی چنین و حق جل و علا را حکمتهاست و معاملتی خاص است
 با حبیب خود در تصرف و تحویل که در قیاس عقل نمیگنجد نعم در سایه آن احادیث اگر سخن کنند آن دیگر است
 و الله اعلم و **صل** با وجود ریاضت نفس و عدم التفات آنحضرت بطعام و قضای شهوت و عدم تمسک
 آن در حبس نفس بر نوع مخصوص از اغذیه تکلف نمی کرد و بجهت عدم سلوک راه تکلف و بقصد توسع بر
 سه راه بر بانیات تناول می کرد از آنچه عادت اهل مدینه بود و بر چه حاضر می آید از لحوم و فوکه و جز و ترقه
 مانند آن و نیز میگویند تخصیص بطعام مخصوص منفرست بطبیعت اگر چه انقض اغذیه و آبشهی بود پس بخور
 حلوا و عسل و دوست می داشت آنها را در راه انجاری و الترنجی و حلوا بقصر و مدبر طعام شیرین که
 خورده شود و خطاب گفت که حلوا واقع نمی شود مگر رضی که دخل در اردان صنعت پس عسل را حلوا
 نگویند و گاهی اطلاق کرده می شود بر ناکه نیز و نبود جهت آنحضرت مرا از مانی که است تشبیه و شدت میل
 و انزعاف نفس به سوی آن چنانکه عامه را باشد بلکه اگر حاضری آمد میلانی می نمود می خورد از آن
 قدری صالح از اینجا معلوم میشد و خیالی می کردند که دوست می دارد از صاحب موابی از ثعالبی گفته
 گفت قفل کرده که حلوائی که آنحضرت آنرا دوست میداشت نمانش جمع بود و بفتح هم و کسر هم و آن ترس
 که خبر ساخته شد بدین و نیز آمده است که عثمان بن عفان را کاروانی آمده بود که آبوی شمر و او را در مدینه
 روی آن آمد میدید و روغن عسل پس آورد بپاره از آن نزد آنحضرت پس عاقد آنحضرت نمود و بیکت و طلبی را داد

و صل

و نهاده بر آتش و بخت حلا و فرمود بجا به بخورید این را این چیز است که نامند از اهل فارس خن و نیز در نهاده
است که دوست میداشت آنحضرت شکر را و تصدق می کرد بدان و طحاوی حدیثی روایت کرده که حاضر شد آن
حضرت عرس مردی را از انصاریس آمدند جاریها با طبقهای بادام و شکر پس باز نشستند قوم دستهای
خود را از جهت ادب آنحضرت پس فرمود آنحضرت غارت نمکنید این را گفتند که تو نبی کرده یا رسول الله از
غارت کردن فرمود اما در عرس نبی نمکنم از آن پس تجاذب میکرد آنحضرت قوم را و تجاذب می کردند قوم
او را و احتیاج کرده است طحاوی باین حدیث بر آنکه شمار بر غیر کرده است چنانکه رفته است باین امام اوصی
و حکم کرد باین حدیث بر احادیث صحیح که وارد اند در نبی از نه و لیکن سیهی این حدیث را ثابت نمی گرداند و شیخ
کرده بدان بر طحاوی در قابل شدن بگارت گفت بنده میسکن خصه الله بغيره یقین که به تحقیق وارد
شده است امر بفارت در صحایا در جم این نیز حجه است پس بر قول امام اوصیفته و خورده است آن
حضرت صلی الله علیه و سلم لحم شاه را و خوردن لحم بقر مخصوص معلوم نشده چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت
قرابانی کرد از ازواج مطهره خود که گوی را و ظاهر آنست که از آن خود هم خورده باشد و الله اعلم و در صرح لحم
احادیث متعدده وارد شده اللهم سید الطعام اهل الجنة و در روایتی آمده سید الطعام اهل الدنيا و الآخرة
روایت کرده است این حدیث را ابن ماجه و ابن ابی الدنیا و سند وی ضعیف است و مراد از شواهد است از
حدیث علی رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده سید طعام دنیا لحم است بعد از وی بنیخ خن
ابو نعیم فی الطب النبوی و اکل وی زیاده می کند بمقتاد قوت را قاله النیربیری که ذننی المواب و هم از
رضی الله عنه مرویت که خوردن لحم تصفیه میکند لون را و حسن میگرداند خلق را و کسیکه ترک بد از آن پس
شب بد می گردد خلق او که ذننی المواب هم چنان که در استقامت ترک می درین است این خاصیت
واقع شده در استقامت اکل وی در نیت و رقوات قلبی سختی طبع نیز اثری وارد شده است
و نیز در بعضی آثار آمده که محبوب ترین طعامها نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم لحم بود و میفرمود که خوردن
لحم زیاده میکند سمع را و وی بهترین طعامهاست در دنیا اگر بخوام از برود کار خود که بخورم مرا گوشت
بر روزیانه میکند از او منقول است از امام شافعی که اکل لحم زیاده می کند عقل را و آمده است که گوشت
ذراع محبوب تر بود نزد آنحضرت و هم از نجهت زبرد بودیه در و از عایشه رضی الله عنها آمده که محبت لحم ذراع
نزد آنحضرت از نجهت بود که نیافت لحم را و بخورد آنرا که گاه گاه و لحم ذراع زود تر نجهت میشد به شتابی می کرد
به تناول آن و در حدیث ترمذی آمده که گفت آنحضرت الطیب اللحم لحم النهر و بعضی گفته اند که محبت لحم ذراع

از آنجه بود که بعد است از موافق نجاست و موید این کویج است آنچه روایت کرده شده که آنحضرت مکرر فرمود
 که سینه منی نزدیک را از جهت قرب آنها بکافران بول اما حافظ غزالی گفته است که اسناد این ضعیف است و
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بهش می کرد و لحم را یعنی بدن آن بخورد از استخوان نهش بشین محب و بهمل نیز آمده و
 بعضی گویند محب بدن آن تمام خوردن و بهمل بر دندان و لحم بکار بریده نیز خورده است و حدیث بخاری آمده
 است که برید آنحضرت گوشت از شانه گوشت بکار که در دست داشت پس خورده شد بر او
 ما پس انداخت اندست کار در آکمی بریدند بدان و برخاست بر نماز وضو نکرد و در حدیث آمده است
 که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم قطع نکنید لحم را بسکین که آن از جنس اعاجم است و بخورید آنرا بدن آن که
 آن را ختم کرد و اگر است و ابو داود گفته که این حدیث قوی نیست و حافظ ابن حجر عسقلانی گفته که این
 حدیث را شاذی است از حدیث صفوان بن ابراهیم از عیسی بن ابی جریج الترمذی و در بعضی روایات امر نهش واقع شده
 به تصویر نبی از قطع و تطبیق کرده اند که نهش از عظیم صغیر است و قطع از کبیر و خورده است آنحضرت
 بر آن را حدیث است از ام سلمه که گفت که آوردم پهلوی بریان کرده را پیش آنحضرت پس خورد و از او
 بعد از آن برخاست برای نماز وضو نکرد حدیث صحیح روایت الترمذی و خورده است آنحضرت قدرا را یعنی
 گوشت خشک شده را چنانکه در سنن آمده است که گفت مردی از صحابه ذبح کرد من برای آنحضرت
 شامی را و ما مسافر بودیم پس فرمود آنحضرت اصلاح کن گوشت آنرا پس لحم من که بخورم اندم از آن
 گوشت آنحضرت را تا رسیدن مدینه و مراد با صلح لحم قدید کردن داشته اند و خورده است آنحضرت
 آنجریان کرده شده را و خورده است لحم و جاج را روایت کرده آنرا بخاری و مسلم و ترمذی و غیر هم و خورده است
 آنحضرت لحم چهار چشم را که اندک و گور گویند رواه الشیخان و خورده است گوشت کشته را در سفر و حضر
 و خورده است گوشت خرگوش را و خورده است دواب بجز راه مسلم و ابوداود و خوردن آن
 است پیش بعضی مطلق جایز است و نزد بعضی غیر آن بحرمی و حذر بر آن و در مذنب ما جایز نیست
 جز مای و خورده است ثورید را که بغارسی از او را شکسته گویند که شکسته شود نان در شور مای گوشت
 و مای گوشت نیز دارد و در حدیث آمده است که افضل عایشه علیها السلام و افضل الشریه علی سائر الطعام و
 ابو داود از ابن عباس آورده که گفت بود محبوبترین طعامها نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم ثورید و خورده است
 حبش حبش این طعام از خرمادر و غنجان است و خورده است نان تر کرده شده بر دهن و سگ و خورده است
 نان بیت و خوردن بر سیه حدیث آمده است و حکم نان از آن منسوب بوضع دانه بطرفی در وسط از خطبه

زنده
 از آنکه

انداخته آورده گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که خبری بخورند از بیه تا سخت و قوی گردانند پشت مرا برای
 قیام من گفته است که در سندان حدیث محمد بن حجاج نمی است و دوست که وضع کرده است این حدیث را و خورد
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم که و او دوست داشته است آنرا و اگر طعامی بخت میشد میست آنرا از جانب
 کاسه پنجه از بجهت دوست داشتن آنرا پس گوید از این باز که دیدم من این فعل را از آنحضرت دوست می دارم که در
 رواه مسلم و گفته است نووی سنجیده است که دوست دارد که در او بر چیزی که دوست داشته آنرا بنده اصلی الله
 علیه وسلم و خورده است سلق را پنجه بآرد و خود سلق بکشد و گوید که نام تره شهر است و روایت کرده است
 ترمذی در شمایل که آمدند روزی حسن بن علی و عبداللہ بن عباس ع عبداللہ بن جعفر رضی الله عنہم نزد سلقی که
 آنحضرت بود و گفتند یا سلی باز از برای ما طعامی که خوش می داشت آنرا برای خود صلی الله علیه وسلم
 گفت سلی ای پسران من خوش نمیدارید تا امروز آن طعام را یعنی شام طعامها بپذیرد و شسته می خورد و کجا خورد
 خواهید کرد آنرا گفتند بل خوش می داریم باز برای پس گرفت سلی پاره از جو آتش کرد و انداخت آنرا در
 دیگ و برنجیت بروی پاره از دیت و فلفل و جویج دیگر و نهاد آنرا پیش ایشان و گفت اینست طعام
 که خوش می داشت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و برنجیت می خورد آنرا و خورده است آنحضرت صلی
 الله علیه وسلم خزیره را بفتح خاء معجم و کسر زای و برای بعد از آنکه تانیه ساکن طعامی است که ساخته می شود از آرد
 بریت عقیقه لیکن برقوق تر از آن که اقال الطبری و جبری گفته ترمذی خود را دریزه کرده می شود خورد
 و پنجه می شود بروی آب بسیار و چون پنجه و نرم گردد انداخت شود آرد و اگر آرد باشد عسیده است
 و بعضی گفته اند شورای که صاف کرده شود از سبوس و پنجه شود بعضی گویند خزیره با انجم از خال است
 و باهایی از لبن و عسلان گفته اند بر من آنحضرت و ابو بکر وقت چاشت تا بلذشته آفتاب پس نگاه داشتم
 من ایشان را بر خزیره که ساخته برای ایشان و خورده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقطار بفتح بزه
 و کسر قاف که آنرا انبارسی میگویند شیر که بیرون آورده شده است از دمی سکر و بسته شده است و تر
 شده و بخت شده انداخته می شود و طعام با و هشتها و خورده است طب و ترواب اطلب بضم را و فتح
 خرامی و تر خرامی شک بضم بضم با و سکون سین غوره خرامی یعنی خرامیم پنجه یقال اطلب البیر و یقال اطلب البیر
 الفصل طعم پنجه بفتح حین ثم بضم ثم طب و خورده است کباب را بفتح کاف و تحقیق موحده بعد از آنکه مثلث
 اثر را که پنجه باشد و ارک و دخت مسوک که زبان بندوی آنرا بپلو گویند و دوست می داشت جذیرا
 بجم و ذالی معجم مفتوح حین که جارا آنرا گویند بضم جیم و تشدید میم نری است که از درون درخت

فرمای برآید که آنرا شیخ الفخیر گویند و خورده است جن بطعم جم موحده یعنی غیر از این عمر رضی الله عنهما آورده
 که گفت آورده شد جن نزد آنحضرت در توکلیس کار و طلبیده و تسکیر کرد و بر آنرا راه ابو داود و در جن
 و می بعضی فقها را سخن است و خورده است آنحضرت بطبع زار طب و در روایتی طبع واقع شده بتقدیم
 طابربا در روایتی الیطخ او الیطخ بالک و یطخ لواء است در یطخ کذافی الموابب طعام صاحب
 الحکم و در یطخ احب فواکه نزد وی صلی الله علیه و سلم و در فضل یطخ احادیث آمده و در آن کتابی خسته اند
 و محمد بنان حکم بوضع کرده اند و الله اعلم و از عجایب است که محمد بن اسلم میخورد و این را زاری که منقول نشده است
 که چگونه می خورد آنحضرت آنرا در روایتی خوردن قنابط آمده که در دستی قنابط بود و در دستی طرب گاهی
 ازین میخورد و گاهی از آن و همچنین در طرب و یطخ که در حدیث انس آمده است که جمع می کرد میان طرب خیز
 و این و احتمال دارد که یکی را بر دیگری مینهاد. دومی خورد و با گاهی ازین میخورد و گاهی از آن و خیز یکسره
 میخورد سکون را و کسر موحده نوعی است از یطخ اصفر و از غایب احادیث حدیثی است که ابن ماجه
 آورده از عایشه که گفت مادر من معالجی می کرد مرا برای فربهی من و استعمال می کرد در آن نادر آورد
 بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم و مستقیم می شد و او را این معالجه تا آنکه خورد من طرب و قنار و در روایتی
 تمربجای طرب پس فربه شدم من فربهی نیک کذافی الموابب بدانکه شاران بلکه راویان حدیث
 بر آنکه مقصود آنحضرت از جمع میان طرب و یطخ کسر حرارت طرب بوده برودت یطخ و تعدیل این بان
 بقاعده طرب چنانکه از حدیث ابی اسامه از شام آمده اند صلی الله علیه و سلم کان باکل الیطخ بال طرب کبر
 حراره ابودندا و بر دینا بخورده ظاهر میگرد و گفته اند که این اصلی عظیم است در ترکیب طعم و ادویه حتی
 که گفته اند که مراد یطخ که بر طرب میخورد یطخ آنحضرت است که بار داشت نه اصفر که حار است و تعقب
 کرده اند آنرا که خیز یکسره خاک در حدیث انس آمده است نام نوعی از یطخ اصفر است و جواب داده اند
 که یطخ اصفر ازین نسبت برودتی است اگر چه از جهت خللاوت حرارتی دارد و گمان این سکن نیست که
 جمع طرب و یطخ کسر حرارت و برودت و تعدیل این بان چنانکه قوم کرده اند تکلف است و ظاهر آنست که
 مذکور اتفاق بود شاید که آن یطخ خللاوت نه داشت و قنار و اصلا شیرینی ندارد و بهم خود دانای شیرین
 گردد و این از بی تکلیفهای آنحضرت و عدم آنکه راستند او بود و در خوردن آنحضرت قرار با خورده
 همچنین گفته اند که شعیر بار دیا بس است و تمربجای طرب پس ادام ساختن تمربجای شعیر را برای کسر برودت
 شعیر است بجزارت تمربجای شعیر و این حسن تدبیر و تعدیل است و الله اعلم بحقیقه الحال و میخورد

آنحضرت قرار بر این یعنی مسکه و خوش می آمد و او را و هنوز این طعام در دین بایر شرافت است و در بازار را نیز می فرو
 تری است بر دهن وی مسکه نهاده و غالب با رطب است که دسوت مسکه بصفه نوت از می برد و می خورد آنحضرت
 نان را با ناخوش هر چه می شد گاهی گوشت و گاهی بیطخ و گاهی تبر و آمده است نهاد و قرار بر این است
 از شیعه و گفت این ناخوش نیست و گاهی بخل و فرمود نعم الا دام الحی رواه مسلم خطابی و قاضی عیاض گفته
 اند که مراد باین کلام مرع اقتصاد در ماکل است و منع نفس از تلاذ اطعمه یعنی ناخوش کشیدن بخل و ماندن
 آن از آنچه خفیف است مغفوت آن عزیز نیست و جود آن و تنافس نکنید در شبهات که مفید دین و
 مستقیم بدن است و امام نووی گفته که این مرع نفس خل است که متضمن نافع است و اما اقتصاد
 در معطم و ترک شبهات معلوم است از احادیث دیگر و قواعد دیگر و این قیم گفته که این شناسست بر خل
 بحسب مقتضای حال حاضر نه تفصیل است مراد از ناخوش شبهای دیگر چنانکه بعضی گمان ده
 اند و سبب ورود حدیث آنست که آنحضرت در آمد روزی برای خود پیش پیش آوردند نان خشکی پس خورد
 ایام ناخوشی نیست نزد شما گفته نیست نزد ما ناخوش گریخت پس فرمود نعم الا دام الحی و مقصود
 آنست که اکل خبز با دام از اسباب حفظ صحت است که اصلاح میکند خیر را و طایم میگرداند و را
 حفظ صحت بخلاف اقتصاد بر یکی ازین دو نیست درین تفصیل خل بر لبن و لحم و عسل و مرق و اگر صاحب
 لبن و لحم اولی می بود بهرحسب گفتن آنحضرت این قول را برای جبران کسارت قلوب و خوش کردن آنها
 ایشان است نه برای تفصیل و می بر سایر اداها و می خورد آنحضرت از فواکه بله خود در وقت رسیدن
 آن و پیریز نمی کرد از آن و حسب موجب میگوید و این از اکبر اسباب حفظ صحت است زیرا که پروردگار
 گردانیده است بجلکت خود در هر شهری از مومنانی که شتغ می شود اهل آن بدان در وقتش پس بیاید
 تناول آن از اسباب صحت و عافیت ایشان بی نیازی گرداند از استعمال بسیاری از ادویه و کرم کشی
 که پیریز کند و احتراز نماید از فواکه بله خود از جهت ترس بیماری و ضعف گر آنکه وی بیمارترین مردم و ضعیفتر و دورترین
 مردم است از جهت و قوت پس هر که بخورد آنرا در وقتش بروی می که باید خورد باشد از ادای نافع انتهی و منقول است از
 ابن عباس رضی الله عنهما که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که می خورد عنب بطریق خط و معنی خط آنست
 که بپند خوش را در دهن و بگوید و اینها را از ابد دهن بیرون آر و شاخ آنرا بر نه از دانه ها و شرافت که فرمود
 بدست و انداختن آن در دمان است و بعضی گفته اند که اصل نیست ماری حدیث را و در بعضی روایات نیز خصا
 آمده بصلاطیل بل طاء و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصل نخورده و امت را از آن نمی نم کرده و فرمود هر که

باید که در سجده دیگر این قیاس کرده اند بر این روایت کرده است ابو داود از عایشه رضی الله عنها
 که آخر طعامی که خود آنحضرت طعامی بود که در وی فصل بود و ظاهر آنرا برای اثبات و تاکید جواز خوردن یا نخوردن
 بود و امانت کرده شد بوی آن و کراهت در خام اوست و در آنچه بوی آید و در آن است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در آنجا در آنجا در خانه ابو یوسف انصاری بود طعامها پیش آنحضرت می آوردند که در آن نبرین
 بقول رایج داری بود خود نمی خورد و یا در آن میفرستاد و حکم سیر نیز همین است بلکه غلیظ از آن و خود
 گفته که اختلاف کرده اند علماء در حکم قوم و فصل و کراهت در حق آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعضی گفته اند
 که حرام بود بروی واضح آنست که مکروه بود کراهت تنزیهی نه تحریمی از جهت عموم قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 لا در جواب قول صحابه احرام ای کسی که قابل است بخرمته می گویند معنی آنست که حرام نیست بر شما و الله اعلم
 و صاحب بواب گفته که واجب است در محبت صادق مؤمنان و حضرت صلی الله علیه و سلم در ترک قوم و فصل
 و مکروه داشتن چیزی که مکروه داشته است آنحضرت آنرا زیر که از او صاحب صادق آنست که محبت
 دارد چیزی را که دوست دارد محبوب وی و مکروه دارد چیزی را که مکروه دارد محبوب وی صدق قابل رخصه
 و گمانی که نظر بر مهربانی و عنایت آنحضرت که در ترخیص و اباحت می افتد حکم آن الله
 که ایجاب ان یوقی عزایه در کتاب آن واقع می شود آن چیزی دیگر است عفا الله و در بعضی روایات
 یکباری آنحضرت صلی الله علیه و سلم و علی رضی الله عنه در حائی دور افتاده بودند و اگر سینه شدند
 بمردی دادند تا آب بر زبان مردی را که می خورد کراهت پیش ایشان آورد آنحضرت نان خود
 و کراهت بعلی رضی الله عنه و او که ذکر فی تاریخ المحدثه فصل بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 یک انگشت ابرام و سبابه و وسطی رواه الترمذی فی الشملی زیرا که اکل یک انگشت و دو
 مشکبک است و نیز لذت نمی باید بار اکل و سیر نمیکردند و اگر بعد از زمان طویل اکل بخم خالی از شره
 و صاحب بواب حدیثی مرسل آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم به پنج انگشت خورده است
 است میان پنج انگشت مقدم که در اکل سه انگشت آمده است باختلاف احوال و اوقات و بعد از
 انگشتان را پیش از آنکه مسک کند بمذیل و در بعضی روایات امر واقع شده بطبق اصابع صحفه و آمده که صحفه
 استغفار میکند ملاس خود را در تعلیل لقی واقع شده که دریافت نمی شود که کبریت در کدام جزو
 نیست و در لقی که در ادا اصابع در آن رسیدن آنها بر زبان یا بیاط شیفست کافی است و در بعضی
 رساند انگشتان را نصف اطفال و خادمان را و لقی اصابعه داشت که بگفته است و در

و
 اکل آنحضرت

شده از خوان یا قصد نیز تواب آمده و در بعضی روایات آمده که در وی امن است از فقر و برص و جذام و صفت
 کرده شکی از اولاد وی محقق و ساقیت داده شود در ایشان و دلیلی از طریق رشید که از خلفای عباسیه است
 از ابایی خود از ابن عباس آورده که هر که بخورد از این ساقیت شده از مایه بر این اولاد وی صبیح الوجه دلفی کرده
 شود از وی فقر و اتباع و دین امور از این بکبر صورت نه بند و آنرا مستقر دارند و اگر تحقیق نگردد چه جای
 استقذار نیست اجزای همان طعام است که خورده است بواسطه و لوق قصور استقذار گردد و خصوصاً
 و تیکه بشود که فعل آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و تحقیق هر که استقذار کند چیزی را که منسوب است
 سرور لازم می آید بروی چیز عظیم نفوذ باشد من آنکس صاحب مواهب از بزرگی نقل کرده است گفت
 آدمی مضطرب میگردد و می در آید اصبع خود را در بر خود و دلک میکند و از آنها را و باطن نم را و بچکس اندازد استقذار
 نمیکند و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که نمی خورد مکنی و میگفت من بنده ام می نشینم چنانکه می نشینند بنده
 و میخورد چنانکه میخورند بنده و در تفسیر آنکه اختلاف کرده اند قاضی عیاض که از تحقیقین شراح حدیث
 است در شفا گفته است که مراد از آنکه تملک و تفقد است برای اکل کل مجرب و مانده آن از آن
 جلاستی که اعما و کند در وی جالس بر چیزی که زیر خود انداخته است و جالس برین بیت است و مانده
 میکند کثرت اکل را و استکبار میکند از آن و جلوس آنحضرت مانده جلوس می بود که گویا همین ساعت
 خواهد بر جاست بطریق اتفاقاً گفته است که نیست معنی حدیث در آنکه دلیل بکتاب نزد تحقیقین این
 کلام انقاضی و مراد اتفاقاً است که بچپاندا لیمتن خود را بر زمین و ایستاده دارد ساقین را و استند
 بر پشت خود و نیست که منتهی عنه است در نماز و صاحب مواهب می گوید که حکایت کرده است همین معنی را که
 تفسیر کرده است قاضی عیاض آنکه لا بد آن در اکمال از خطایی که از این شرح حدیث معتد علیه ایشان است
 و گفته است خطا مخالف است کرده است اکثر مردم را که ایشان تفسیر کرده اند آنکه امین یا حلال یا بنی گفته است
 خطابی گمان می برند عامه که متکی یعنی خورنده بر یکجانب خود و نه اینچنین است بلکه متکی بمعنی معتد بر و طایفه است
 او است انتهی و آنکه حاصل بر یکجانب نیز تفسیر کرده اند و این جوری جزم کرده است بآن و بعضی گفته اند
 که آنکه اعتماد بر چیزی چنانکه دیوار و ساق و مانده آن و بعضی گفته اند اعتماد بر دست چپ از زمین در بعضی
 احادیث نهی از این صریحاً نیز آمده است و این نیز در نهایت گفته که کسی که تفسیر کرده است آنکه امین بر احد
 الشقیقین تاویل کرده است آنرا بر بدست طلب و این هم گفته که این ضرر میکند باکل زیرا که منع نمیکند مجری
 الطبیعی طعام را از دست خود و مانع می آید از سرعت نفوذ طعام بمعدّه و می بچد معدّه را و مستحکم می شود قهراً

وی مرغزار و نیز میل میکنند معده و نمی ایستد و نیز سد غذا بر وی سبب است و اما اعتماد بر سینه
پس آن جلوس جایز است که منافعی طریقه عبودیت و ازین جهت فرمود انحضرت صلی الله علیه و سلم اکل کما
یاکل العبد و بعضی گفته اند که این حکم نفی اکل تنگنا از خصائص حضرت نبوت صلی الله علیه و سلم و حق آنست
که عام است نه اگر عارضی باشد که ممکن باشد رعایت این ادب آن چیزی دیگر است و انضر و اتیم الخ
و صاحب سفر السعادت گفته که انگار بر پنج نوع است و بمیان نبات را ذکر کرده شد عذر کرده است و صاحب
مواهب گفته که چون نبات شد کرامت انگار با بودن او خلاف بودی پس سبب در صفت جلوس بر اکل
که بر دوزانو نشیند بر پشت هر دو قدم یا ایستاده کند پای راست را و بشیند بر پای چپ و ذکر کرده است
این قم که می نهاد انحضرت صلی الله علیه و سلم بطن قدم پسری را بر ظهر یعنی بجهت تواضع و تادیب گفته که این
بهت القع و افضل نبات اکل است زیرا که اعضا همه بر وضع طبیعی خود می باشند که پیدا کرده است
خدا تعالی و چون می نهاد انحضرت صلی الله علیه و سلم دست مبارک خود را در طعام تسمیه می کرد و افضل
است که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و اگر بگوید بسم الله کفایت می کند و حاصل می شود سه و در آخر
حمد میگفت خدای عز و جل را و صفیهایی حمد متعدد و ثواب است و پس است این مقدار که بگوید الحمد لله الذی
و سبحان و جلنا من السلیخ این دعا نیز بصحت رسیده است که میفرمود اللهم اطمعت و قیقت و اغنیت
واقیت و بدیت و اجبیت فک الحمد علی ما اعلیت و میخورد انحضرت عین و امری کرد بدین و فرمود یا غلام
سم الله و کل سینگ ما بلک و کل کرده اند بعضی از شافعیه امر را بر ندب و صواب آنست که واجب است از
جهت در دو غیر ترک آن چنانکه در صحیح مسلم آمده که انحضرت دید مردی را که می خورد در بشال خود پس فرمود
کل بهینک گفت انمود لا استطیع فرمود لا استطعت پس توانست برداشت دست را بجا بدهن خود و بعضی
استدلال کرده اند بر ندب بقیرنه قول آنحضرت و کل مما بلک و خود از مایل واجب نیست و جواب داده اند که آن
واجب است و تارک آن عاصی و اثم است بعد از علم نبی و بعضی گفته اند که اگر طعام لون واحد است تقدی کند مگر
مایلی خود را و اگر ألوان متعدد است شش فواکه و غیره جایز است و حدیثی هم درین باب روایت می کنند و آن حدیث
ضعیف است که اقل اگر گفته شود که سابقا گفته شد که انحضرت صلی الله علیه و سلم متبع می گردد یا از جوار
قصه و این معارض حدیث و کل مایلی است جوایش که نهی از آن بر تقدیر است که مختار راضی نباشد و انحضرت
گفت که راضی نباشد بعضی گفته اند که آن در خوردن تنها بوده طار آنست که آنستادی بود و الله اعلم و انحضرت
می شست دست را پیش از طعام و بعد از وی فرمود یرک الطعام فی الوضوء قبله و الوضوء بعده و در حدیث دیگر

که نزدیک گردیده شد باحضرت طعام سپید گهند صحابه یا ابی بنیریم ترک وضو کنی فرمود من بوسستم بوضو و اگر
 و تنبیه بایستم برای نماز مراد آنجا وضو شریعت و در آن حدیث دست شستن است که وضو لغوی است
 بمعنی نظافت و میخورد انحضرت صلی الله علیه و سلم کرم را روایت از ابی بریه که نزد آن حضرت
 طعامی آوردند در حقیقه که میجو شید پس فرمود آنحضرت خدا تعالی نه فرمود است ما را بخوردن آن
 و در حدیث انس آمده است که آنحضرت کمره می داشت داغ کردن را و طعام کرم را و میفرمود بخور طعام
 سرد را که در وی برکت است و نیت در طعام کرم برکت و از اسما آمده که چون آورده می شد نزد وی
 طعام کرم می پوشید از آنکه میرفت جوش او و گفت که شنیده ام از آنحضرت که طعام سرد اعظم است
 برکت وی و بودم آنحضرت راضی الله علیه و سلم قدی از خبث مضیب بجدید و گفت انس فشنایند ام آنحضرت
 را باین قدح آب نمید و غسل و جزان به مشروبات را و نزد بخاری از حدیث عاصم احوال آمده که گفت
 قدح آنحضرت راضی الله علیه و سلم نزد انس و خوردم در وی آب و راه یافته بود بوی شکسته پس بسلس
 گردید او را انس بفضله و آن قدحی بود جید عریض از چوب نصار بضم نون و ضاد و حجه خالص از چوب از چیر
 و گفته اند که از شجر اشل بود و لون او مایل بصفرت بود و گفت ابن سیرین بود در وی حلقه از آهن پس
 خواست انس که بگرداند بجای آن حلقه از ذهب یا فند پس باز داشت او را از آن بطلحه و گفت تیرنده
 چیز را که ساخته است از ارسول خدا و از امام ابو عبید الله بخاری آورده اند که گفت دیدم این قدم را بصره
 و خوردم در وی آب و تیرنده شد آنرا از اولاد فخر بن انس به قصد زهرا و دریم کذا فی السب و میخورد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم برخوان برگرد و میخورد نان تنگ و لیکن خورد و بر سفره و آن از حرم یاری بود الا آن متعارف
 در حرمین از برک خرمیت و در مواب از کتاب بدی نقل کرده که بعضی اطباء گفته اند که بر که خواهد حفظ
 صحت بعد از غنا مشی کند مقدار صد کام و خواب نکند عقب آن که مضراست و نماز گذاردن بعد
 از اکل آسان می گرداند هم را وصل و اما شرب آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس تحقیق دوست می داشت
 آب شیرین سرد را می آوردند صحابه رضی الله عنهم اجمعین برای وی از بر سقیا بضم سین معله و سکو قاف
 است که میانغی و مدینه دور و زهرا سسی و شش میل و استغاباب منافی زهدیت و داخل ترفه نمون
 فی و چگونه باشد چنین حال آنکه کرده است از اسید از ادویه صلی الله علیه و سلم و زیاده بر آن از قطب آن مشک
 و بگلای داخل ترفه و تنعم است و از امام مالک که است آن منقول است که اسرار است و نیت در شرب
 آب شور فضیلت و سرد نیز همین حکم دارد و منقول است از یکی از اکابر که گفت با تلمیذ خود ای پسرک

از اسما آمده

در حرمین

من سبزه کرده بخور آب را زیر که آب سبزی برگرد شکم را از میان دل تمیز گفت آن مرد را چه گویی که آب
 بر دیوار نهاده بود تا سرد گردد پس رسید آفتاب بران و بر نهانست دم آب گرم خورد و گفت بخور آب گرم
 برای لذت نفس خود بردارم گفت ای پسر که انور صاحب حال است متابعت کن او را است نباید و گفت
 مرد از آن مرد سری تقصیر است رحمة الله و آورده اند که آنحضرت غسل آب منج می کرد و وقت صبح
 از انوش جان میفرمود و چون ساعتی چند بران میگذاشت و جوئی پیدا میشد تناول می کرد چرتی از آن پنجه
 حاضری بود از طعام و صاحب هوا آب از آن قلم نقل کرده است که گفت که درین حفظ صحت است که ده
 نیابندگان مگر فاضل الطایر که شرع غسل و نفی آن بر نهانست از آن میکند بغم راوی شوید حمل معده را و مبلک
 از وجت او را و دفع میکند فضلات او را و گرم می گرداند معده را با اعتدال و میکشاید بند را و آب سرد طلب
 دارد است قمع میکند حرارت را و حفظ میکند صحت بدن را و بعضی گفته اند که آن پنجه در حدیث عایشه واقع شده
 است که آنحضرت دوست می داشت آب شیرین سرد را در بدن همین آب سرد مخرج بوس است
 یا قمع قویب و بنید است و در وی اشخ عظیم است در از یاد قوت و روشش ساختن قمع و بنید
 است که قمر یا زیب را گفته و در آب انداخته نگاه دارند تا آب شیرین شود پس اگر یکدور و روز نگاه دارند
 تا آب شیرینی لب گزیدگی پیدا کرد و بنید است و اگر با فضل بخورند قمع گویند و اگر یکروز دور و روز بایستد
 بنید داین حلای است و وضو بوی بایز است در غیب حقی و اگر بسیار ایستد و تند و تیز گردد مکرده و اگر
 گفت اندازد حرام و خمر است و آنحضرت دوست می داشت لبن را و میفرمود هیچ چیزی نیست که کفایت کند
 از طعام و شراب کار برد و کند مگر لبن و بعد از خوردن طعام میفرمود و زدن اخیر آمنت و بعد از لبن میفرمود و زدن
 و نیز فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم که سبزه اند که اگر یکی بدیدد نباید کرد لبن و سبزه و درین
 و در حدیث دیگر طیب واقع شده است بجای هنی که فرو متعارف از آن است و بخورد گاهی شیر خالص و گاهی
 آن پنجه آب سرد زیرا که شیر نزد دوشیدن گرم می باشد و آن بلاد در غالب کرم از لبس می کشد گرمی شیر
 سرد آب و تواند که شیر سرد بر مزاج لطیف آنحضرت مناسب موافق ترمی آمده باشد و این سبک را نیز
 حال برین حال است ان شاء الله تعالی بربک این موافقت سعادت نصیب گردد و در حدیث بخاری از جانب
 آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آمد در بستان کی از انصار و با آنحضرت صاحبی بود مرد را و در روز
 آمده که ابو بکر صدیق رضی الله عنه و آن انصاری بی بی گردانید در بستان خود پس آنحضرت فرمود صل علی المعصوم
 اگر نزد تو ای باشد که شب کرده باشد در مشک که نه یعنی سرد باشد یا را و اگر نه که بکن یعنی آب از جد و ای

که می رود پس گفت انصاری آری نزد من اینی است که شرب کرده است در شکم نه بر پشت در عیس
 با و بخت آب در قرح و دوشید بر آن از کو سفیدی که در خانه داشت پس خود را بخت آن آب را و لیکن
 باید دانست که آب از جوی خوردن بدین است چنانکه چای یا بیا خوردن و شرب حدیث گفته اند که مراد
 بکرم اینجا آب بدست خوردن است نه بدین گویا که ایشان محل بقیقه کرم مناسب معلوم مقام وقت
 درجه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد یافتند و هیچ بعید نیست از بے تکلیفهای آن سرور و شاید که خوردن
 با این شش ذوقی هم یافته باشند و الله اعلم و این فقیر در صحبت یکی از صلحای وقت که بر علم حدیث
 اطلاع داشت رحمه الله علیه بود و همین طور در باغی آب در جدول میرفت آن عزیز کرم کرد و آب خورد
 در آن وقت بر حقیقه حال اطلاعی حاصل نشد آخر بعد از طلوع بر برج حدیث جابر معلوم شد که این فصل
 از آن عزیز بقصد اتباع بود و آنحضرت آب بر طعام نخورد که مفاسد است و تا طعام با نهضام نیارد
 نباید خورد و آن شبته میخورد و عادت شریف برین بود و راه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که گفته اند که
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ایستاده آب خوردن و هم در روایتی از مسلم از ابی هریره آمده که باید که
 آب بخورد یکی از شما ایستاده و اگر خورد بعد از اموشی نمی کند و بیرون نرود آب را از شکم و در صحیحین از حدیث ابن عباس
 آمده رضی الله عنهما گفت آوردم نزد آنحضرت دلوئی از آب ز زمزم پس خورد آنحضرت آنرا ایستاده و در حدیثی
 رضی الله عنه آمده که وضو کرد پس ایستاد و خورد بقیه آب وضو را و گفت مردم مکرده می بنهند از ایستاده آب خوردن را
 و من میخیزم را دیدم که کرد چنانکه من کردم و این احادیث همه صحیح است و جمع میان آنها آنست که شرب
 قایما مکرده است که البته تمیزی و فعل آنحضرت برای بیان جواز بود و جایز است مراعیه را کردن فعل مکرده
 برای بیان جواز که واجب است بر وی و نسبت بوی مکرده نیست و امر باستقامت محمول است برین و استیجاب
 پس بر آن ایستاده بخورد مستحب است مراد آنکه نمی کند بجهت این حدیث صحیح صریح خواهد بنیسان خود را بعد از
 حدیث تشخیص بنیسان برای اشارت است بلکه ترک اولی و افضل عمدا از موسن چون واقع شود
 که اقا و مالک بر آنند که لا باسن با شرب قایما و استدلال کرده است بحديث جبر بن مطعم که گفت
 دیدم ابو بکر صدیق رضی الله عنه که می خورد و آب را ایستاده و امام مالک گفته است که رسیده است مراد از
 عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم که ایشان میخوردند آب ایستاده و جواب میدهند از حدیث ابی هریره بلکه عیسی
 که از این حدیث است گفته است که اسناد این حدیث ضعیف است و بعضی گفته اند که شرب قایما مستحب
 آن وضو و زمزم است بعضی از علما گفته اند که شاید که نبی تعریف و توبیخ کسی است که او را آبی برای باران خود

و مبارک است که بخورد آن پیش از آن که بر وجه استبداد و بیرون آمدن از قاعده ساقی القوم آخر شطاب
و محل برین چه شخص احتمالی است که برگزیده اند ایشان از او دلالت نیست عبارت حدیث را بران وضو
آنست که احادیث شرب قیام دلالت بر اصل جواز دارد و احادیث نهی بر استحباب شرب قاعده و او
و افضل شرب قاعده است و از کلام بعضی شراح چنان ظاهری نمود که نهی از شرب قیام مبنی بر قواعد طبعیه است که
آنحضرت صلی الله علیه و سلم از رعایت می کرد و بدان ارشاد می نمود و مقتضای این کلام آنست که اعتیاد بدان
نکند و اگر حیانا بخورد ممنوع نباشد و الله اعلم و بعضی گفته اند که قوی باستقامت موقوف بر این برهه است
حدیث مسلم از ابی هریره که ذکر کرده شد صریح نیست در رفع بلکه ظاهر در وقت است و الله اعلم و نزد امام
از ابی هریره آمده که وی رضی الله عنه دید مردی که آب میخورد ایستاده پس گفت فی کون این آب گفت مرد
برای چه فی کون گفت ابو هریره خوش دارم که بخورد آب با تو که بگفت خوش ندارم گفت تحقیق آب
خورد با تو کیست کمتر از کره است که شیطان است و بود آنحضرت که می خورد آب با دم و می فرمود که این
سراب سازنده تر و گوارا تر و شفا بخشنده تر است و قبح را از دهن مبارک جدا می کرد و دم نمیداد و از دم
زدن در قبح نهی می کرد و چون نزدیک می کرد و دندان بر نفس می زد و چون جدا می کرد حمد می فرمود و می کرد این
سه بار و آمده است که در دم اول گوید الحمد لله و در دم دوم الحمد لله رب العالمین و در دم سوم الحمد لله رب العالمین
الرحیم بعد از شرب این غایتها و راست الحمد لله الذی جعله خدایا و آفریده و لم یخلقنا احبا جائزا و بنا و نیز آمده است
که فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم میکند آب را یکدینی و در کشید در کشیدنی و ازین حدیث معلوم می شود
بول کوزه ببالد در دهن گرفتن چنانکه بعضی می کنند ممنوعست زیرا که مص لبس می باشد و لیکن جدا کردن
و بلند تر از دهن کردن نیز نوافقی معنی مص است و آنحضرت مکرر عرض می کرد طعام را بر بهانان خود یکبار
نوشانید شخصی را شیر و بار میفرمود آب شرب تا آنکه گفت آن شخص سوگند بخدای که فرستاده است
ترا بجای دیگر جای مانده است از راه بخاری و چون میخورد با قومی می بود آخر قوم از روی کل لغی در ده
میخورد و در آخر وقت می کرد ایشان و در حدیث آمده است که چون نهاده شود مایه پس باید که برنجیزد
مرد و دست باز ندارد از طعام اگر چه سیر شود تا فارغ نشوند قوم زیرا که این نخل می گرداند بهمنشین بود
و شاید که باقی مانده باشد مراد حاجتی بطعام و اگر کسی آنحضرت را می خواند طعام و همای می برد
در دنبال می افتاد اعلام می کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز از او می گفت این شخص تابع شده است
ما را اگر خواهی برگردد الحدیث و طبعی شدن خادمان و تابعان با او و مقتضای این آمده است و جایز است

و مقتضای این حدیث آنست که صاحبخانه را اعلام کند و استیجازت خواهد نمودی چون آنحضرت صلی الله علیه
و سلم طعام بخورد نیز و قوی بیرون نمی آمد تا دعای می کرد برای ایشان می گفت اللهم بارک لهم فیما رزقتم و اغفر
لهم و ارحمهم و وصل نوع دوم در لباس آنحضرت عادت شریف در لباس توسع و ترک تکلف بود
یعنی برپه می یافت می پوشید و تنگ نمی گرفت تبعین و اقتضای برصفت معین و طلب نفیس خالی و نه جمیس
رضیص و تکلف نمی کرد و برپه موجود و سیر میشد می پوشید و اقتضای می کرد بر آنچه داعی بود ضرورت وی
و غالب احوال کسار و در اواز درشت می بود و پوشیده می پوشید و آورده اند که بود مرا آنحضرت را کسار
طبیع پوینده کرده شده که می پوشید و میفرمود نیست من مگر بنده می پوشم چنانکه بندگان می پوشند
رواه اشبحان و اگر گاهی لباس نفیس گران بها که ملوک عجم اهدا و ارسالی می نمودند بقصد استمال
خاطر ایشان می پوشید زود می کشید از بدن شریف و می بخشید و بر مردم قسمت می کرد و نزد انصاف نظر
بعلوم و مبایات در ملاس و ترین بدان از خصال ابل شرف و جلالت نیست بلکه از سادت و صفات نیست
محمود تفاوت و لطافت ثوبت و توسط در جنس که لباس امثال عزیزان باشد و مسقط مروت نبود
و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود از هر کس که است مومن نزد خدا
عز و جل تفاوت ثوب رضا سیرت و آنحضرت کرده می داشت جامه چرکین را وقتی مردی دید که بود مرد جامه چرکین
فرمود این مرد چیز ندارد که بدان جامه را پاکیزه سازد و دید شخصی را ثرویلیده موی چرکین جامه بهیئت فرمود گاهی نمی تمیز
یکی از شما که با شیطان است و تکلف و مبالغه در ترنمین نیز خوش نمیداشت در سفر السعاده می گوید که عادت
شریف در لباس ترک تکلف بود و مردم بعد از وی صلی الله علیه و سلم دو فرقه شدند بعضی مبالغه کردند
و در ترنمین و تجمل و جامه نفیس پوشیدن گرفتند و مقید شدند بدان و بعضی التزام کردند پوشیدن جامه
درشت زبون خشن و مقید شدند بدان و این بر دوش خلافت طریقه نبوی است و توسط و عدم تقیه
و تکلف محمود است در هر حال و شک نیست که سیرت سلف و عادت علماء و زهاد و عباد ایشان بزرگان
بیت ثیاب بود و احادیث در مرجع آن و ترغیب در آن نیز و رد یافته و آمده است که البزازه
من الامان و در باب تجمل و تحمین بیت و تطیف ثیاب نیز واقع شده و چون آنحضرت فرم تکر و
خلا کرد گفت بار رسول الله مرد سیرت مسی دارد که جامه وی نیک باشد و نعلین حسن بود فرمود
آنحضرت ان الله یحب الجمال الکبر الی الخ یعنی تجمل و تحمین در لباس بهیئت مستلزم است
که عباد و سرکش کردن حق است و در حدیث دیگر آمده که ان الله یطیف بحب النظافه لکی از صاحبان میگوید

جمله
بهر خشنود

کردید مرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بدو بر من جامه دون ایا هست ترا چیزی از مال گفتم نعم داده است
 مرا خدا تعالی از نعمتها و اموال از شتران و غنایم و پستانها هر گز نعمت خدا و کرامت او را بر تو بیست
 جامه با هم مناسب حال غنا پیش و شکر نعمت خدا بکن در روایت دیگر آمده که چون داده است ترا خدا
 مالی باید که دیده شود اثر نعمت خدا و کرامت وی تعالی بر تو دیده پریشان در دیده موی را فرو برد چربی
 نمی باید این شخص که تکیس کند بدان سر خود را و دیده مردی که روی جامه است چرکین و دیگر کس فسر بود
 نمی باید این مرد چیزی که بشوید بان جامه خود را و آمده است که خدا دوست می دارد که ببیند اثر نعمت
 را بر بند خود پس این همان ظاهر موجب شکر نعمت است که جمال باطن است و لباس
 و تقوی اشعارت آنست قال الله سبحانه یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یوارى سواکم و ریشا و لباس
 ذلک خیر لیس آدمی را باید که ظاهر و باطن خود را طاهر و نفیث و لطیف دارد و قلب و لسان را بحال اخلاص و صفا
 آراسته و جوارح بر نیو طاعت و نظافت پر بسته از نجاست امر بظاهر بدن از نجاس و احداث و خلق شعور
 مکره و هوشان و تعلیم اظهار و خلق عاقله که وارد شده است بدان بسته و آنرا نظرت خوانند بمعنی سنبه انبیا
 سابق و مدار کار درین مرتبه است اگر پوشیدن لباس فاخر برای نصیبت و عیونت و کمر و فرد دنیا و ابر
 جاه و جلال و آرایش و شوکت نفس و تفوق بر فقر و کسوت قلوب ایشان میکند مذموم و مستحب است چنانچه
 در شان منافقان آمده است و اذارتهم تحکیم جامهم و بان اشارت است بحیث ان الله لا یفرق
 صورکم و اموالکم و انما یفرق الی قلوبکم و اعماکم چنانکه در مذهب از حدیث مسلم آمده و در بعضی روایات آمده ان
 لا یفرق الا صورکم و اعماکم و لکن یفرق الی قلوبکم و اعماکم و اگر بنیت اظهار نعمت و شوکت علم و عزت دین و جمال حال و
 تنفیه امر دین باشد مدح و چندی از علماء و عباد با حسن حسن ظاهر نفیس می پوشند و نیت این است
 صالح بود چنانکه آنحضرت برای و نور تجلی می نمود و برای جمع و ایجاد نیز جامه جدا میداشت و گفته اند که این
 لباس است حرب برای قبال بود و پوشیدن حریر و انهار خیار و کمر و فردان است که متضمن اعمال
 مکره اند و نصردین و غیظ اعدا دین است و بعضی برای لباس نفیس می پوشند تا اظهار غنا و ثروت
 کنند و نصردین و سیلان بایشان روی آرند و توجه شوند و مثل این تفصیل در لباس دون مختصر نیز می رود اگر
 بجهت که نیت یا اظهار فقر و طمع در مال مردم کند مذموم و اگر بجهت زهد و عدم رغبت در متاع دنیا و نیت
 آن است که نیت و اشارت بود محمود و آنرا ازین برد و قصد و نیت کمالی بود و نه محمود و نه مذموم که آن
 بواسطه ظاهر آنست که این قسم از دیر ایاست بیرون نخواهد بود بلکه در تمامه قسم سخن در فضیلت و استیجاب

و ترتیب ثبوت نه اصل اباحت و در جواب لدیه کلامی می آید بطریق سوال میگوید تکلیف کسبت
 سلف بذات نیست و ثبات لباس بود پس چیست شاذیه که تحمل نمیکند در لباس را بسته و سیر
 میدارند خود را حال اگر طریقه ایشان اقتدا بست و طریقه سلف صالح است و جواب میگوید اینچنین
 میکند از بعضی مشاییر عرفا کلامی جامع و مفید و فاضل که سلف صالح چون اقتدای غفلت و دشواری
 بدینان را نمیکند در زینت ظاهر و مختصر متاع دنیا و مطیع بدان مخالفت نمودن ایشان را بقصد اظهار
 حقارت چیزی که تحقیر کرده است آنرا حتی سبحانه و تعظیم میدارند و از او را غفلان استغفار از آنچه محتاج
 اند بدان اهل غفلت و زهد و نفرت از آنچه رغبت کرده اند ایشان بدان شکر گذارند این نعمت
 کوار و دولت هنی و چون گذشت برین حال زمان دراز و راه یافت قاصد بیان این معنی و درک این تحقیق
 و راه یافت غفلت از راه دیگر و گرفتار بعضی مردم ثنات و بذات است و از حیل تحصیل دنیا و منکشف اثر
 گشت آنچه طریقه ترک دنیا بود و سبیل تحصیل آن ترک کردند بعضی تحقیق از این صفت چنانکه مشایخ شاذیه هر که
 میرود از این ایشان و سکون میکند بر لب ایشان ثنات لباس و بذات است را و دانستند این را نموده
 سلف نه مخالفت ایشان نظر بمعنی حکمت اگر چه در نظر ظاهر بیان مخالف نماید و تحقیق ارشاد کرد استاد
 ابو الحسن شاذلی که مقتدار و رئیس سلسله شاذیه است هر کسی را از اهل ثنات که انکار کرد و بدو
 جمال نیست و تحمل لباس را گفت یا نه این نیست من و لباس من میگوید زبان حال الحمد لله شکر خدا
 را که مستغنی گردانید مرا از خلق و نیست و لباس تو میگوید بید چیری مرا از دنیا و خود و افعال این
 دایره حکمت و معنی و مقرون به نیست است اکنون بیان لباس شریف و انواع آن در چند فصل
 کم و فصل بدانکه نبود عماد شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار بزرگ و گران که از آن بر سر مبارک باری
 بود و نه صغیر که قاصر بود از قایم سرازیر آمده است که از چهارده ذراع زیاده نبود و گاهی هفت ذراع
 بودی و ذراع شرعی یکدست است از سر انگشت میانه تا بند مرفق و آن دو شبر است مقدار است چهار
 انگشت عدد حروف لا اله الا الله محمد رسول الله و در بعضی مواضع چنانکه در مساحت حوض ذراع کراسی
 نیز اعتبار کرده و آن تعارف هر قومست در زمان اما اعتبار آن در بخانیر تجویزی توان نمود و البته علم
 و گفته اند لکن قدری زیاده کند بر قدر معمولی مساحت کرده می شود در آن و آنکه در حدیث دیگر آمده است که
 حاجز است میان مسلمین و مشرکین عماد باغذیه است چنانکه سیاق حدیث ناظر است در آن آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم بود که آنرا صاحب نام کرده بود و ثواب آن فراس و مرکب را نزد وی سلمی الله علیه و سلم می بود چنانکه در حدیث

عبدالله بن مسعود
 روایت میکند که
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 فرمودند که هر کس
 از این لباس بپوشد
 خداوند او را از آتش
 دوزخ نجات دهد

و در تحت عامه فلسفه می بود لاطیف یعنی بخت بر سر پوسته نه بلنه مثل طایفه و بود در آنحضرت را فلسفه مسخر کرده است
 که آنحضرت فرمود صلی علیه السله و فرقی میان دشمنان و شرکان علایم بر قلا نس است و این عبارت احتمال دارد یکی آنکه
 ما علایم بر قلا نس می پوشیم و ایشان نه بر قلا نس می پوشند دوم آنکه ایشان قلا نس می پوشند بی علایم و مراد
 معنی اولی است زیرا که عامه پوشیدن دشمنان مقرر است و الله اعلم و چون عامه می لبست سدل می کردند و راه
 انتر می فی التخیل عن ابن عمر و زباده کرده مسلم و قدری طریقه بدین کتفیه یعنی تحقیق را کرده بود و طرف عامه را
 میان دو شان خود و این را غده بود و او را نیز گویند و این راسته عامه میدادند و نیز از این غره آمده رضی الله عنهما که فرمود
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تهم تدوین کرد و می گردانید پنج دستار را بر سر مبارک و میخاند یک طرف عامه را و در
 می کرد طرف دیگر را در صحیح مسلم از حدیث عمرو بن حریث آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بر سر و بر روی عامه
 سودا کو را کرده بود طرف آنرا میان دو شان خود و از جا بر آمده رضی الله عنه که در آنحضرت صلی الله علیه و سلم مکه را
 و بود بر سر عامه سیاه و در حدیث جابر ذکر ذوابیت و این دلالت دارد که از جا بر آمده و دایم نبود که آن فی الموضع بلکه
 در حدیث بخاری آمده که در آمدن سرور روز فتح بر سر مبارک وی مخفی بود و می گویند که در دخول مکه مکرر ساز
 جنگ در برداشت و مخفی بر سر مبارک بودند دستار دیو پوشید در بر موطن مناسب آن بعضی جمع کرده اند میان
 این دو قول بلکه عامه فوق مخفی بود و جمع کرده قاضی عیاض بآنکه در اول دخول مخفی بر سر داشت و بعد از
 در آوردن مخفی از سر عامه بود ابر بخت بدلیل قول عمرو بن حریث که خطبه خواند آنحضرت و بر سر عامه بود زیرا که
 خطبه بر سر کعبه بود بعد از تمام فتح و این عبارتی گفته که این اولی و انظر است در جمیع از اول تمام این قصه غرور فتم مکه
 بایده افتاد الله تعالی و در حدیث عبدالرحمن بن عوف آمده که گفت عامه بر لبست بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
 دست من لبست من و آمده است که تاکید روز بدر و چنین بنصر مومنان آمده عامه باین بیت لبست بودند
 و گفته اند که ادنی مقدار غده چهار انگشت است و اکثر آن تا نصف ظهر و زبانه بر آن اخل سیال است که حرام کرده
 است و بجای غده پنج انگشت نیز آمده که ذواب از جانب یار از زیر جنگ و ذکر مکه را زبانه بر جانب یمن میخاندند
 و گفته اند که تهم لبی تخشیک و سدل مکره است و این بر تقدیر می است که آن سسته مکره است و اگر مرد که است
 تنه ز می دارند مال آن ترک اولی و افضل خواهد بود و الله اعلم و بود استین بر این شریف آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم تا بنده دست و در از تر ازین مانع می کرد و از سرعت حرکت و بطش و کوه تر ازین نگاه نمیدارد و دست
 را از هر و در بر بر فعال آنحضرت و اوضاع وی صلی الله علیه و سلم معانی و حکم است که واقعت بر طرف عدالت
 و مناسبست و بخیر بود ذیل تمیص و در از از روی صلی الله علیه و سلم تا نصف ساقین و میگذشت از شانه

و گویا انصاف بلفظ جمع اشارت است بلکه حقیقه نصفه که وسط حقیقی است شرط نبود و طرانی را بر این
 که گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که سبالی کرده ام از خود را پس بود آنحضرت یا بر عجزی که لمس کند
 زمین را از ثواب و آتش دوزخ است و در حدیث بخاری هر چیزی که پادمان ترا نشا ننگ است از ازارد
 ناست و این حکم برای مردان است و زنان را جایز است سبالی و تطویل چون اسم سلمه رضی الله عنهما این
 را عرض کرد که پس چه کار کنند زنان یا رسول الله فرمود از خاک کنند یک شبر گفت اکنون برهنه می شود یا سبالی
 ایشان فرمود از خاک کنند یک فرسخ و زیاده نکنند بران و این است حکم از او ذیل تمیض ایشان ظاهر است که بر زمین
 کشیدن ذیل بر زنان را جایز باشد و باید دانست که سبالی مخصوص بازاریست بلکه شامل قمیص را و در اینجا
 را نیز در حدیث ابن عمر آمده و نصیح بدان واقع شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم سبالی را از او تمیض
 علامه است و یک بکشد از آن چیزی بطریق رعوت و کبر الحدیث و لیکن اگر در احادیث از او واقع شده بود بجهت کثرت
 وجود سبالی در آن و بلفظ ثوب مطلق نیز واقع شده و لیکن وجود معنی خبر در علامه خفای دارد و مراد بان احادیث
 مذکور است از حد محدود و تطویل اکام چنانکه معاد اهل حجاز شده است نیز داخل این حکم است و صاحب جواب
 از این قیوم نقل می کند گفته است این استینها می فرزند از مانند اخراج و عایم مثل این که حادث شده است
 و پوشیده است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و نه هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم مخالف سسته است و این
 خیلاست و از بعضی دیگر از علما نقل کرده که گفته پوشیده نیست نزدی بصیرت که استینها می فرزند که درین باب
 اتفاق شده در وی ابرار و اضعاف مال است که منتهی عنه است و لیکن حادث شده است مردم را اصطلاح
 و کشته است مررتومی را شعاری که شناخته می شوند بدان و بر چه از آن بطریق خیلاست شک نیست در تحویم آن
 بطریق عادت است تحویم نیست در آن دام که بجز ذیل نکند که ممنوع است در ثوب و نقل کرده است قاضی
 عیاض که است هر چه زیاده باشد بر عادت و بر آنچه معاد است در لباس طول و سعت انتهی و در این
 که از علما نقل کرده شد تغییر حکم تجربه و کراته این طول و سعت و لیکن در ادراج لفظ عادت و معاد و تعارف
 اشارت کند که جواز و غدر از آن می کند و از بعضی اکابر هر چه بر رضین زاد ما الله تعظیما و تشریف یافته شده است
 که میگویند این طریق لباس عرف و شعار شده است اگر کنیم شناخته نمی شویم و عفت مافوت می شود
 اما سخن بدان است که چرا این عرف و شعار را ساخته اند که خلاف سسته است و الله اعلم و بر تفرقه بر چه
 واقع می است از حرمت و کراته آن سبالی و تطویل از او و حران مغفیه بقصد خیلا و کبر و ترس است و اگر نه
 باین قصد باشد چنانکه دفع برد و عارضه دیگر داخل این حکم نبود و در حدیث آمده است که ابو بکر صدیق

ضعیف العتاد. منع چنین نیست مگر در کارهای مروتی نیست و در صورت بسیار نیست
 این از آن نیست واقع شد بحضرت اظهار کرد که حال از آن چنین است چکار کنم فرمود آنحضرت تو از آنها
 نیستی که در شان تو خیلا راه داشته باشد و باید دانست که از آنکه اینجاست مگر است بمعنی ته نبداست ماما این
 که در حرف بجم است و عرب از اسراوی میگویند اخلاف است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا پوشیده
 نیست بمعنی علما حرم کرده اند که پوشیده و ابو یعلی موصی در سند خود بسند ضعیف از ابی بریه آورده که گفته
 آمد من با اسراوی همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نشست آنحضرت بهر آنکه از آن پس خرید اسراوی بجا آوردیم
 اسراوی اسراوی که در آن بود بر سر گفت مرا اسراوی خدا صلی الله علیه و سلم بر سر گفت و از آن پس
 نشاندند من هیچ نمی گفت ابو بریه و او توشی شناسی تو بنوع خود را بگفتی این است میزان و چوید بوی و سوا و اسراوی خود را بگویند
 شنید رسول خدا میست خود را از وی و گفت ای فلان این را عاجم بگو که می گفت من ملک نیستم بنم من مگر در
 ز شام و گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اسراوی را گفت ابو بریه خواستم که بگویم فرمود آنحضرت خداوند متعال
 سزاوارتر است بپرورش من متعال مگر آنکه ضعیف باشد که عاجز آید از پرورش من پس ای بریه او را برادر مسلمان
 گفت ابو بریه گفتم یا رسول الله خریدی اسراوی را تا پوششی آنرا گفت نعم می پوشتم در سفر و حضور و شب و روز را که بر
 من مامور بستم و نمی خیرم اسراوی را سائر تر از وی روایت کرده اند این را بسیاری از محدثان بسند ضعیف
 و لیکن خریدن آنرا آنحضرت بصحت رسیده است و در باب گفته که ظاهر آنست که خریدن آنرا پوشیدن
 بود روایت کرده شده است که می پوشید آنحضرت اسراوی را می پوشیدند صحابه در زمان آن و باذن وی و او
 اعلم و بعد بخوبترین ثیاب نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم قمیص گرچه از او رد و نام بسیاری می پوشیدند و پوشیدند
 پس این را دوست میداشتند و از آن آمده گفت بود بر این رسول خدا از نمیه کوتاه و دامن و بستین و بود قمیص
 او را تکمیل و تحقیق علما محدثین و معارف تمامه دیار عرب آنست که قمیص آنحضرت را حبیب بود و جد شریف
 و ستمه قمیص نیست و آنچه متعارف است دیار ما و در آنهند و هند وستان است که دو تکه کند بر دو طرف کردن
 در عرف عرب متعارف زنان است و تکمیل مردان بر سینه است و درین دیار اصطلاح بر عکس اصطلاح آنجا
 حکایت یاد دارم که روزی در حرم شریف با یکی از یاران هند که تکمیلای پسرین و برادرش ابل نبود
 بودم که یکی از علما عرب پیش ما می کرد و می آمد و میزد و بجانب آن یار هند نگاه می کند عرض کرده شد که
 چه می بیند و چه می گویند گفت این مرد شرم ندارد که لباس زنان پوشیده در حرم خدا نشسته است روایت از
 سعوت بن قره از پدرش گفت که گفت آدم بن عمر بن عبد الله صلی الله علیه و سلم در مدینه تا متابعت کنم آنحضرت

را بود که بای پیر این دوشاده پس از آوردم دست خود را در جیب قمیص آنحضرت پس اس کردم خاتم توبه
 را رواه اقمیری سیوطی بگوید که این حدیث دلائق میکند که قمیص آنحضرت را جیب بود که از راز داشت و توهم
 کرده کسیکه نیست نزدی علم نسبت خلافت آن ائمه و بود طولی ردای آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهار
 خدای عرض می ده و شبر و از این عمر آمده گفت در آدم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بروی از راز بود
 که تحقق میکرد آمده است که آنحضرت از خای کرد از راز از پیش بر پیشه و بلند کرد از پس از این عباس
 که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که ازاری است زیناوت خود و پیدای بود نوات وی دیدم عمر را که
 الله عنه که ازاری است فوق سره و مروی است از ابو برده بن ابو موسی اشعری که گفت بیرون آوردند
 ما و نمود ما را عایشه رضی الله عنها را و او از راز داشت مرقع و گفت قبض کرده شده است روح پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم درین دو جامه باین صفت و گفت اسما بنت ابی بکر بود جیب آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نزد عایشه که چون فوگت کرد از آن جامه ما می شویم آنرا بای بیارن برای طلب شفا و پوشیده است آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم جبیه رویه تنگ استین را چنانکه در وقت وضو دستهای مبارک از استین آرد و
 جبیه بر کفین پشت آنگاه پس استیها بنشت و این در حاله سفر بود و در سفر جابه تنگ می پوشید و روایت
 کرده است انس بن مالک که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوست می داشت وی پوشید جبیه را بکمر و هله
 فتح موحده نوعی است از برود که روی حمرة است و از جابر بن عمر آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم در شب با تباب و بروی حله حمرا بود پس نظر میکردم گاهی بسوی قمر گاهی بسوی آنحضرت پس
 آنحضرت نزد من حسن و قمر صلی الله علیه و سلم و از جابر بن عازب آمده که گفت دیدم من چکی را و در روایت
 چیزی را احسن در حله حمرا از رسول خدا و در روایتی دیدم من فی حله حمرا از رسول خدا
 و در کبره لام و قشید بر می موی چون جبیه هم قشید بر میم که اما می کند و قمر وی آمد تا دوش و تحقیق آن
 در بیان حلیه شریف گفته است و از جابر آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که می پوشید
 برد آخر خود را در عیدین جمعه حله نام حفت جابه است و او از راز و حله می باشد و از جابه با جامه که
 است و از راز و از آنکه بخطهای سرخ بافته اند چنانکه درین دیار ما لایحه می باشد و این از برود عینیه است
 مشهور باین اسم بجهت آنکه خطوط سرخ در وی نیست مراد بدان سرخ صرف که منتهی است پس آن
 و در جمعه مسلم از ابن عمر آمده که گفت دیدم آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر من دو جامه عصفه گفت این لباس
 است پس می پوش آنرا و از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و

جامه مصفر گفت از کجا یافته توان گفت ساخته است از ابرای من الهیه من فرمود بسوزانند و سوزانند
 بعضی مردم را از حدیث که پس از حراجت از من خطبات مراد با حراجت جان است که خطوط مراد و غیر
 آنحضرت در حدیث الی مرتبه واقع شده است که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که بود بر دو سر آنحضرت
 و در حدیث عطار بن ابی لعلی از پدرش آمده گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که طواف می کرد و مضطرب
 بود آنحضرت را بروی است که در وی خطهای سبز است اگر چه درینجا محل بر سر صرف نیز احتمال دارد اما تفاوت
 و یا عرب همان منی است هم چنین اصغر هم یعنی آنکه خطهای زرد دارد و بعضی مردم حله نیز معنی جامه قریشی
 نمیده اند آن نیز خط است تحقیق آنست که مذکور شد و صاحب بواب از نوادی نقل کرده است آن خط
 کرده اند علما در ثیاب مصفر پس اباحت کرده است آنرا جمعی از علما از صحابه و تابعین و من بعد هم گفته
 است که بایر قابل است امام شافعی و ابو حنیفه و مالک و احمد و علیهم و لیکن گفته است مالک پس غیر مصفر افضل
 است و در روایتی تویز کرده است پس آن در بیوت و سراها و مکروه داشته است در محافل و اسواق و جمعی گفته
 اند که مکروه است که آن تشریفی و محل کرده اند نهی را برین زیر که ثابت شده است که آنحضرت پوشیده حله حرام
 و جواب از آن معلوم شد بعضی محل کرده اند نهی را بر مجموع یا عمره و این نیز تکلف است نیست دلیل تخصیص در
 مذکور حقیقه نیز اقوال است صحیح آنست که مکروه است که آن تشریف و جایز است بآن نماز با کراسته و شیخ قاسم حنفی
 که یکی از ابر حقیقه و محققین ایشان در مصفر و تحقیق کرده است که کراسته پس حراجت لون است مصفر باشد غیر
 مصفر و صاحب بواب گفته که بیسببی اتفاق کرده است مله را در معرفت سنن و گفته که نهی کرده است که
 مراد از مصفر یعنی جامه مصنوعه بر عفران اباحت کرده مصفر را گفته است شافعی که رخصت نکردم پس
 مصفر مگر از جهت آنکه نیافتم بهیچ یکی را که حکایت کند از غیر صلی الله علیه و سلم نهی از آن گراچه گفت علی رضی الله عنه
 که آنحضرت نهی کرد مراد نمی گویم نهی کرد شمارا و میگوید بیسببی که تحقیق آمده است احادیث که دلالت دارند
 بر نهی علی العموم و ذکر کرد بیسببی حدیث مسلم را که بنام الکفار و احادیث دیگر را بیشتر گفت اگر رسید
 شافعی را این احادیث براینه قابل میشد بآن بیشتر ذکر کرد بیسببی با سند خود بحدیث رسیده است از شیخ
 که گفت و تنبیه بحدیث رسیده حدیث بر خلاف قول من عمل کنید بحدیث و ترک دهید قول مرا و گفت بیسببی
 تبعیت کرد شافعی سند را در مصفر و گفت آنچه نهی کنیم مراد با هر حال مرعوف است و امر میکنم او را که اگر
 مرعوف کرده باشد بشود آنرا متابعت او در مصفر اولی بود البته پس معلوم شد که جامه مصفر و مرعوف بود
 منتهی عنه است و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت نهی کرده از مرعوف لیکن اشکال آنست که این غیر آمده که

که آنحضرت صلی الله علیه و سلم رنگ کرده دست بصفت و در حدیثی دیگر آمده است که رنگ میکرد جامهها
خود را به عطران بسیار مبارک خود را و عامه خود را و اما الله می فرمود بود و او با این لفظ آمده که رنگ می کرد
پوشش و از عطران جامه های خود را تا آنکه رنگ می کرد عامه را نیز و همچنین روایت کرده است از حدیث زید
بن اسلم و ام سلمه و ابن عمر و کین گفته اند که این احادیث معارض نمی شوند احادیثی که روایت نموده اند و هم
اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوست می داشت جامه سفید را و می پوشید آنرا و میفرمود احباب
جامه سفید است باید که بپوش آنرا از زردنمای شما و کفین کنند در آن مردمانی خود را گاهی یکبار سیاه نیز می پوشید
از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت بیرون آمد آنحضرت در جامه ای بود و بروی مرطوبی سیاه مرطوبه
سیم و سگون را که از خز یا صوف از ساخته می شود بپوشید و در ذکر عماره شریف گذشت که داخل البیت
صلی الله علیه و سلم که یوم الفتح و علیه عامه سودا و رو بس سود مستحب است و نه بختی نیز همین است
و جامه پوشیده و اما تظلمی که عبارت است از پوشیدن سرباجا و مانند آن و آنرا خن طافین
بر کفین پس گفته است ابن قیم خزی که آن کرده است منقول نیست از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نه احباب
وی رضی الله عنهم بلکه در حدیث مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم ذکر کرد و جامه را و فرمود
می آیند با وی بقتاد و از او جدا می شود و در ایشان طایفه است و دید انس رضی الله عنه جماعه را که بر ایشان
طایفه پس گفت چه عجب مشابهه ایشان بود و در حدیث ابی داود و حاکم آمده است که من تشبه
بقوم فهو منهم و در حدیث ترمذی آمده است من تشبه بغيرنا و آنکه در حدیث هجرت آمده است که آن
حضرت بخانه ابو بکر آمده و در یزید متفق از جهت ضرورت اخفا کردن نشانه کسی و رانده اند که تقصیر عادت
آنحضرت بود و این سخن از ابن قیم خطاست گفته است که نقل کرده نشده است از آنحضرت و جهت
بودن عادت بود زیرا که در حدیث سهیل بن سعد ساعی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار می کرد
قناع را و او را ابیهقی فی شعب الایمان و نیز روایت کرد بیهقی در شعب و ابن سعد و طبقات از حدیث
انس بلفظ کان اکثر النعم پس انجیث و زنان ردی که قول ابن قیم را که نقل کرده نشده است از آن
حضرت که پوشیده است قناع را و اما قول او که نقل کرده شده است از حدیثی که از عایشه پوشیده است آنرا
نیز مردود است بخدیجی که روایت کرد از حاکم در مسند که بر شرط شخین از قره بن کعب که گفت شنیدم رسول خدا را
صلی الله علیه و سلم که یاد کرد قننه را و نزدیک نمود آن را پس گذشت مردی متقن در یوم پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم این مرد در آن روز برده بود خود را و پس ایستادم من تا بینم

که آن مرد گریست تا گاه عثمان بن عفان بود و سعید بن منصور در سن خود از ابی العلاء آورده گفت
 دیدم حسن بن علی را رضی الله عنهما که نمازی می کرد و متعین بود بر اس خود و این حد از سلمان بن العقیله آورده
 که دیدم حسن بن علی رضی الله عنه که می پوشید طیاره را در روایتی دیگر آمده که دیدم بر حسن طیاره انداختی را و
 آنکه ذکر کرده است این قیم از قصه بهبود حافظ بن حجر گفته که استلال باین در وقتی صحیح است که
 طیاره از شکم بیرون باشد و تحقیق بر طرف گشته باشد درین از من پس داخل شد در عمو م با هم و شیخ غلام
 بن عبد السلام گفته که سستی که از اشعار قومی از غیر اهل ضلال شده باشد ترک آن از اضلال مرورت است
 او که قال و گفته اند که انکار پس بجهت الوان طیاره بود که زرد بودند و زردی که فی المذهب اللذنی و از کبار
 مشایخ و صلی منقولست که تخلص میکردند و فی بجهت الاسرار و کان الشیخ عبد القادر تخلص و غالباً انکار این
 قیم از او مبالغه در آن بجهت آنست که آن فعل حضرت شیخ بود زیرا که این جویری و اتباع او با انکار این جناب
 گرفتار بودند تا بآنکه علم و ادب و چون بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم الطیف تاسس به بود
 نشان آن در بدن شریف وی صلی الله علیه و سلم که هر کس نمیکشت جامه وی بمس بر نمی و نمی افتاد
 در جامه او پیشش نمی نشست مگر بر جامه و بدن وی صلی الله علیه و سلم که اجار فی الحدیث و یکین شکل
 می شود این بحدیثی که روایت کرده است احمد در سند و ترمذی و شمایل از طایفه رضی الله عنهما در وقتیکه
 بر سیده شده چه کار میکرد آنحضرت چون در خانه می بود گفت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یغلی ثوبه یحلب
 شاة و یصف فخله بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که می بست انجامه پیش را و می دو شیر شاة خود را و
 میدوخت فعل خود را و گفته اند که شاید که پیش در ثوب شریف وی از گشته و گرفتاده باشد فی المذاهب
 لطیف وی بداند شود ممکن است گفته شود که اطلاق فلی اینجا مجاز است از تفحص مثل خر و خاشاک
 بعضی حشرات صغیر که می افتاده باشد که درین صورت فلی است یعنی در جامه خود نگاه می کرد و می جست آنرا
 پاک می کرد تا اینکه مردم پیش می جویند و در فهم این سبکین همین معنی می شنیدند و قراری یابد و الله اعلم بحقیقه الحال
 علی وجه الکمال و در مذهب باین عبارت می آید که پیش از این می کرد او را تعظیماً و تکیه بر صلی الله علیه و سلم و این
 عبارت ظاهر نفی ایضا پیش میکند و وجود از او تواند که کنایت از نفی ملزوم نفی لازم بود و اصل و اصل
 لباسش ریت آنحضرت خاتم بود که می پوشید آنرا در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم گرفت خاتمی را از فقره و لبو آن خاتم در دست مبارک وی و بعد از وی بود در دست ابو بکر و عمر و بعد از وی
 در دست عثمان رضی الله عنهم تا آنکه افتاد در سر ابراهیم بن محمد و کسر و سکون نهجانه نام جاسی در جانب مسند نبی

و در حدیث ترمذی آمده است که اخاذ در برابر لیس از دست مجتنب بضم میم و فتح عین مهمل و سکون
 تخانیه و کسفات و سکون تخانیه در آخر موحده نام خادم عثمان است و حکایتی است رضی الله عنه و آمده که
 مرید خاتم را در آن چاه جستند و آبها را کشیدند و پاک کردند تا یافتند و گفته اند که گوید آن خادم سری بود که
 انعام کار خاد ملک و ملک بود بدان بود چنانکه در خاتم سلیمان علیه السلام که می کشد آن تفرقه و تفرق
 بلکه ایشان راه یافت چنانکه مشهور است و بعد از کم شدن خاتم شریف رسول الله صلی الله علیه و آله
 نیز تفرقه و فتنه بظهور آمد که ابتدا آن قتل عثمان رضی الله عنه بود و قتل و سر بریدن و سرخ و تار و ریاضت و قتل
 و هم در صحیحین از انس آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پوشید خاتم فضه را که نیکین می جوشی بود و در سبغ
 جوشی اقبال است بعضی گویند از سنگ سیاه بود و بعضی گویند که سنگی بود که در حبشه بیابان بود و کان او در حبشه
 و بعضی بر آنند که صلوات جوشی بود و می گردانید آنحضرت تکلیف خاتم را بجاناب گفت و در احادیث متعدد آمده
 دید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دست مردی خاتم از جدید فرو برد و چسبید مرا که می بینم یا تو حایله ای که بستر
 فرمود مرا و اگر باز خاتم را از فضه کو زیاد کن بر شغال و در روایتی تمام کن او را بر یک شغال بخندید
 مردی که بروی خاتم شبیه بود و بفتح معجزه و اسکان موحده و کسر معجزه نیز میگویند نوعی از خامس است که از
 بهر زبان مثل گویند ساخته می شود از وی اصنام قسم کرده شد آن زجبه شباهت مذمب در رنگش بود
 در چهره و رنگی با هم از تو برج اصنام پس انداخت آنرا و در حدیث ترمذی من صخر بضم صاد و سکنات
 فاووی معنی شبیه است و همچنین کرده است خاتم ز صامص نخاس و تخمیر خاتم حدیث بحیر
 است بخاطب و انفس بود اطلب و لو خاتم من حدید ضعیف است چه اینجای پس آنجا تم
 بلکه مرد شقی قلیل خیر است و در سنن ابوداود با سند جدید از معقب آمده که خاتم آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم از جدید بود که بجهه شده بود بر کوفه و الله اعلم و اما خاتم ذمب در صحیحین از برار غازی و ابی
 مد رضی الله عنه که گفت نبی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خاتم ذمب هم در صحیحین از ابی
 ت صلی الله علیه و آله و سلم خاتمی را از ذمب پس اخذند مردم نیز خاتم از ذمب پس از آنحضرت صلی الله علیه و آله
 منبر شریف پس انداخت از دست مبارک خاتم را و انداختند مردم نیز و نبی کرد از تخم ذمب همی است
 بر او که اگر علما را و آنکه از بعضی صحابه آورده اند که خاتم ذمب داشتند غریب است و بخاری در
 بعضی روایتها از دست ابی اسید که صحابی بود و در وقت موت وی خاتم از ذمب الله اعلم و در روایتی آمده که
 را یکی از صحابه خاتم خود را از زمین گفتند چنانکه در روایتی است بر دار آن را گفتند

بنده ام هرگز چیزی را که نبی رده انحضرت از آن و دهشت انرا و اما خاتم رضی
 آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود حکم نیکند بعقیق و بدین معنی سنن او تراست بزریت و در روایتی آمده
 تخم نیکند بعقیق پس بدستی که آن نفی می کند خضر را و در روایت عالت آمده رضی الله عنهما فانه مبارک شد بعد
 فاطمه آمده رضی الله عنها که گفت انحضرت کسی که تخم کند بعقیق بمبت خیر بیند و حادث دیگر نیز آ
 بر ثابت نشده است از انحضرت در تخم بعقیق چیزی و از امیر المومنین علی رضی الله عنه مرفوعاً آمده
 از رسول خدا صلی الله علیه و سلم تخم بریا قوت اصغر من می کند طاعون را و سدا این حدیث ضعیف است و اما نص
 در روایت بخاری از انس آمده که خاتم از نضه بود و نقص نیز از نضه بود و در روایت مسلم آمده خاتم از
 نقص حبشی چنانکه گذشت و گفته اند که شاید دو خاتم بود یکی یخچین و یکی انچاق یا در وقتی این بود و در وقتی
 و اما نقش خاتم در صحن مسلم از انس آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم ساخت خاتمی را از نقره و نقش کرد در
 محمد رسول الله و مسح کرد مردم را که نقش کنند در خواتم خود این را و در روایت بخاری و مسلم آمده که نقش خاتم سه
 بود محمد رسول سطر و سطر و سطر و در فتح البدری گفته که ظاهر آنست که کتابت برین ترتیب بود که سطر
 فوق بود و سطر متوسط رسول و بعد از وی الله و گفته و اما قول بعضی شیوخ که اسم جلاله سطر اعلی بود
 تحت و رسول و سطر تصریح نمی یابم من بدان در بیستم حدیثی بکدر و ایة اسمعيل ظاهرش مخالف آنست
 زیرا که گفته است سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله که اقال صاحب المصاب و اما تخم اگر آنجا
 و آثار برانند که دریا بود و درین نیز آمده و صاحب المصاب می گوید که جایز است تخم درین و
 و اختلاف کرده اند مردم که افضل کدام است پس بعضی گفته اند یا در این نام احمد است در روایت صالح
 از وی که تخم دریا احب است بسوی من و درین است مذنب مالک که می پوشید دریا و همچنین
 و شافعی ظاهر مذنب امام ابی حنیفه نیز همین است و الله اعلم و در صحیح مسلم از انس آمده
 انحضرت درین گفت و اشارت کرد بخضر ازید بسری و همچنین در روایت ابی داود از ابن عمر آمده
 تخم دریا را می کرد و ذکر کرده اند بعضی حفاظ که تخم دریا را رویت از عمار صحاب و تابعین و ترجیح کرده اند
 تخم درین را و این قول ابن عباس و عبد الله بن جعفر است و از انحضرت نیز تخم درین روایت کرده اند
 بعضی نیکویند که شاید که گاهی درین می پوشید و گاهی دریا و بعضی گفته اند تخم دریا را خراشید
 یعنی تخم درین مسوخ است و حق آنست که در صحت آنها سخن است و ذکر نه اکلله صاحب المصاب و در
 آمده که انحضرت گاهی در خاتم رشته می بست از برای تزکری و یاد داشت آن تا فراموشش نکند

دو خاتم یا زاده گزیده است خصوصاً که از فضیلت صاحب موهب می گوید که از عمارت که اشتهار شود
 که حرام نیست و در اصل در پوشیدن خاتم نیز خلاف است کثیری از اهل علم ساج داشته اند بیکر است و بعضی
 کرده داشته اند اگر قصد زینت کند و بعضی کرده دارند مگر ذی سلطان را یعنی صاحب سلطنت و خداوند حکم
 را و در حدیث نیز چنین آمده است و نیز آنحضرت که خاتم ساخت بجهت آن ساخت که خاست باشد
 و بگویم که امرای وقت که کسری و قیصر و نجاشی باشد پس گفته شد مرا آنحضرت را که این قول نکنند
 و نمی خوانند کتابی را که بخاتم بود پس اینست آنحضرت خاتم را و نقش کرد در وی محمد رسول الله و این عبد المبر نقل
 کرده است پس خاتم اصطلاحاً ایشان حدیثی می آرند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خاتم است ما پوشید
 و بعضی گویند چند روز پوشید بعد از آن میزداخت و الله علم و اما پس خاتم پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم موزه را وسیع کردن بر آن صحبت رسیده و ترندی از کبریده آورده که نجاشی چکش کرد برای آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم فرستاد و موزه سیاه ساده پس پوشید آنحضرت آنها را بستر وضو کرد و دم کرد و آنها
 و از موزه بن شنبه آورده و صند فرستاد برای آنحضرت و موزه پس پوشید آنها را و وصل و اما فعل آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و فعل چیزی را گویند که پوشند بان قدم را اگر پوشیده شود بان شتاب انگ موزه است
 فعل و میهم نجاری از آنس آمده که بود فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قبایل زمار فعل آن است
 که می باشد در میان دو گشت و ترندی در شمال از ابن عباس آورده که دو قبایل بود که دو تلو بود شرک آنها را
 باز بود بر بره مرفوعاً آمده که گفت و قتی که فعل پوشیدن یکی از شمال پس باید که ابتدا بگویند و چون بگویند ابتدا که بشمال
 الحیث و در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمی کرد از مشی در فعل واحد و چنین گفت این وضع نامطبوخ
 است و جمال لغزش نیز دارد و بعضی گویند و سبب است بعضی امراض می کرد و در روایتی از عایشه آمده که پوشید
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خانه خود یک فعل و احتمال دارد که برای گرفتن چیزی برخاسته باشند و راه قریب
 و در کجای یکپای احتمال قیلت باشد پس شاید که در پوشیدن جان جانب را و احتمال دارد که برای این اصرار از باب
 خصوصاً درین طور صورتی و در موهب از او بود و دو ترندی آورده که نمی کرد آنحضرت از این راه فعل
 پوشیدن و بعضی از علمای تمثال فعل شریف را در تالیف جدا بیان کرده و فصل نفع و برکت آن بیان کرده
 و در موهب تجربه آن برای دفع وجع بنهادن آن تمثال موضع درج و حصول امان از بقی نفاق و غلبه
 و غرور بر شیطان دارد و شر حاسد و تیسر طلق برادر ذکر کرده و تصایده در مدح آن بیان فیض آن
 است و نموده و وصل و اما فرانش آنحضرت صلی الله علیه و سلم در محب از عایشه رضی الله عنها آمده که گفته

و بعضی
 گفته اند

و بعضی
 گفته اند

فرارش رسول خدا صلی الله علیه و سلم که خواب می کرد بران چرمی که شصان پوست درخت خرما بود و گشت
روایت کرده است بهیچ احدیث عایت گفت در آمد بر من زنی از انصار پس دیدم فرارش رسول خدا صلی
الله علیه و سلم قطیفه دو تکه کرده شده پس فرستاد آن زن بی روی من فراسخی را که مشووی پشم بود پس آمد
بر من رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس فرمود چیست این ای عایت گفتم یا رسول الله فلان زن انصاریه در آید
من پس دیدم فرارش ترا پس فرستاد این فرارش فرمود پاره کردن ای عایت پس بخدا سوگند اگر خوام من را
می گرداند با من خدا تعالی که بهای طلا و نقره را یعنی این زنده و ریاضت من نه از فقر و نیستی می کشم بلکه
با اختیار می کشم بحسب موی خود و طلب رضای تعالی و احمد در مسند خود این جان در صحیح خود و بهیچ احدی
ابن عباس آورده که در آمد عمر رضی الله عنه بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آنحضرت بر حصیه افتاده بود و اثر کرده
خسها در پهلوی مبارک وی صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله کاشکی کبیری فراسخی بهتر و نرم تر از این
فرمود آنحضرت چه کار میکنم من با دنیا نیست قصه دو استان مرغ داستان دنیا گو مانند سواری که سیر
در روز گرم تابستان پس تیلو ساعتی در سایه درختی پستتر بر داشت و گذشت آنرا و از این مسعود آمده
رضی الله عنه گفت در آمد بر من رسول خدا صلی الله علیه و سلم و وی در غرقه است کرم گو یا که حمام است و خفته است
بر حصیری که تاثیر زده است دید پهلوی مبارک وی پس گریه کردم پس فرمود چه چیز در گریه آورد و ترایا بد
گفتم یا رسول الله کسی و قیصر فرزندشهای خز و دیبا و حریر بخشنده و بر حصیر فرمود آنحضرت گریه کن یا علی الله
ایشان را دنیا است و اما آخرت و مضمون این حدیث در حدیث عمر بن الخطاب رضی الله عنه بتفصیل توفیر
تر از این واقع شده گفته که افتاده بود آنحضرت بر حصیری و نبود بر بدن مبارک وی جز زار و حصیر تاثیر
کرده بود در پهلوی وی و در گوشه خانه قبضه از جو بود مانند صاعی و چرمی بدو بار خانه آویخت پس سخت
برد و چشم من اشک را گفت چه چیز در گریه آورد ترا ای پسر خطاب گفتم بانی الله چنانکه که کرم کسری
و قیصر در انهار و بخت زرد و قرمش دیبا و حریر و توپ منم خدا و برگزیده وی بر حصیر افتاده باین حال فرمود
یا ابی الخطاب را نمی بینی تو که باشد مرا ایشان را دنیا و اما آخرت و در روایتی آمده که بر حصیری که بعضی او
بر تواب بود و در زیر سر مبارک بالشی بود از پله محسوس طبعیت و آمده که فرمود آنحضرت این قومی اند که شتاب
داده شد برای ایشان طبایات ایشان در دنیا و اما قومی کم که دیر نباده شد طبایات و اما آخرت و روایت
کرده شده است که بود آنحضرت که اگر نباده میشد برای وی فراموشی نصفت بران و اگر نصفت بر زمین
وصل در سیرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خلج و جماع باید داشت که جماع یکی از سبب حفظ صحت است

و اعتبار آن و استقامت بر آن موجب ضعف قوی و سده مجاری آن و باعث حدوث
 عیون است مثل و سوسن جنون و صرع و غیر آن و لیکن بشرط قوت و اعتدال مزاج بی قواطع و تکثیر
 و بیشتر و شدید تر ترک جماع او را مضرت و بود قوت آن حضرت صلی الله علیه و سلم اکثر و او فر
 سبانه نام کن حدیث از او و مجاهد روایت کرده است که داده شده بود آنحضرت را ثبوت
 در حدیث و در روایتی چهل و چند مرد از مردان بهشت و نزد احمد و ناسی و حاکم از حدیث زید بن تم
 مرفوعه آمده که می فرمود قوت صدمه در اکل و شرب و جماع و شهوات و از صفوان
 بن مسلم مرفوعه آمده که او در مزاج بی یکی بخت پس خودم از آن دیگر پس داده شد قوت چهل مرد را
 در جماع و بعضی احادیث آمده دیگری از بهیسه و محمد بن حکم بوضع این حدیث کرده اند چنانکه گذشت و
 گفته است ابن عباس رضی الله عنه تزوج کنید زیرا که افضل این کسی است که بیشتر است ناسی را
 می کند بقرآن شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم با عام باشد و شیخ ابن حجر گفته که ظاهر آنست که مراد این
 بیشتر است صلی الله علیه و سلم و خواص اصحاب او نیز گفته بنده سبکی ظاهر آنست که مراد تمام امت باشد
 و اتفاق اهل عرف و ابتهاج و مباهات و تفاخر و تماذج و تفاضل میان مردان در قوت جماع او را می بیشتر است
 زیرا که برین چه دلیل باشد که سید انبیا صلی الله علیه و سلم مباشر این کار بود و زیاده از وظیفه کلام
 که از او برین نسبت او را مباح شده و از علایقه مروی است که گرفت آنحضرت از عالم حلال نشد
 او را از آن هر چه خواهد و محبوب گردانیده شد بسوی وی ناسی فرمود اصبر عن الطعام و الاشراب
 و اصبر عن جنس و در روایت انس آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود تفصیل داده شده امن مردم
 بیکدیگر حاصل ساخت و شجاعت و کثرت جماع و شدت بطش رواه الطبرانی پس معلوم شد که قوت ایشان
 را از کمال آنست خلیل الرحمن ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه که الوالد و امام الحنفی است ساره کابل
 و مالک است از جواد بود و ماجره سریه او شده و از برای صحبت ماجره هر روز ایشان را بر آبی می آمد از جهت کثرت شستن
 و کثرت صبر از وی بود و نزد او و علیه السلام خود نه زن پس دوست شد زن دیگر اما تا حد تمام شد و سلیمان
 بن ابی سلیما السلام طواف می کرد بر دونه زن و گویند نهاده شده بود و سبک سلیمان علیه السلام هم صدمه
 این بویه وی علیه السلام بود و بود مراد از سید صدمه و نه از سریه که انانی الموابب از اینجا تو سبک کنند
 و سلیمان را آنحضرت سیدنا صلی الله علیه و سلم زیرا که مراد آنحضرت را فضایل است که سایر فضایل
 است آن بجهت است و گرفت آنحضرت از جماع آنکافی بود مراد از این و سلیمان علیه السلام بی

ملک بود و داده شد مراد را علی که داده نشد مر کسی را که بعد اوست و این کثرت فناء مراد را نیز از جمله ملک
 بود و آنحضرت نبوت و عبودیت و فقر اختیار کرده قوت جماعی که در آنحضرت را بعد صلی الله علیه و سلم نیز
 داخل معجزه است که میکشت بر تمامه خود در یک شب و ایشان یازده بودند و در روایتی نه و توفیق وادعای
 است میان این دو روایت که اول نه بودند بعد از آن یازده شدند با کثرت صیام و موصلت در این شدت
 جوع که سنگ می بست بر شکم مبارک خود و قوت بدین حکم عادت تابع است استعمال مقومات را از یک
 و مشروب در حق آنحضرت نادر بود یا معدوم و همچنین حسن و جمال آنحضرت و صفای لوحی و لوحانی
 که در عادت استعمال اطعمه گذشته شهبه طایفه لباسها نام و فرشتهای لیل حاصل می شود از معجزات
 بود و از عالم ظاهر نبود نعم بعضی انبیا علیهم السلام حکم صلاح وقت و حکم الی عدم الکلام و قلیل مزاج نیز بودند
 اما در آنها که کثرت ایشان و مبالغه در آن بودند بنظر نقص نباید نگریست حاشا بعد عیاذ عنی ذلک بلکه
 باعتبار وجود این فضیلت و کمال افضل و اکمل باید دانست از دیگران بعضی از متفسرین زیاد که صفت چهل
 و ربانیت در ایشان ثابته است در حسن اعتقاد و معقولیت این امر در می آید و آنرا محض از کلمات تحسین
 دانند و ندانند که در اینجا سرارد نواید و منافع مندرج است که در غیر آن نیست فعل سید انبیا صلوات الله علیه
 و علیهم در حسن لطافت و وجود کثرت ازدواج در دلیل آن کافی است و نواید و منافع نکاح و جماع بسیار
 است عمده آن وجود تناسل و بقا و دوام نوع انسانی تا ماتی که خدا خواسته است و تضارحات و
 نیل لذت ذوق مباشرت تمتع نبوت و این نعمت است که در جنس می باشد از جهت عدم تناسل
 احتقان منی وجود مضار در روی و از منافع آن غرض بصرو دفع احتقان منی با استفراغ از آن و حفظ
 صحت و دفع مضار که حاصل می گردد از آن چنانکه گذشت و حصول عفت و کف نفس از وقوع و لذت زانی
 و از نواید نکاح زیاده تکلیف در قیام بحقوق نسا و صبر بر این که در کج خلقی ایشانست و این نباید در آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم باشد و اتم و اکمل عبادت است که منضمین اخین از برزیت و در رتب جنتی مطلق تزیین
 از تجرد است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم ترغیب کرده است آنرا در نکاح و فرمود تزوج کنید زن را زیاده
 دوست دارند و ازیرا که من بکثرت و بیانات می کنم شما استهاراد رقیابت و منقول است از عربین
 الخطاب رضی الله عنه گفت که من جماع می کنم زنان را با وجود عدم میل من بایشان باینکه بیرون آرد
 خطیبانی از پشت من کسی را که بوی مشکاثرست کند محمد صلی الله علیه و سلم استهاراد روز قیامت و آنحضرت
 ارشاد کرد کسی را که استطاعت ندارد در نکاح را بصوم می کند قوت باه و ماده آنرا پس ظاهر شد

کمال عظم است در اجز و توابع از صیام زبرد امر مرد و صیام بر بر تقدیر عدم طول استطاعت نکاح و تنگ نیست
مقصود از نکاح تناسل باشد برای تکثیر است محمدی افضل باشد بی شبهه فرموده حضرت سلی اند
نم لایبانیته فی الاسلام و مراد بر بانیه ترک نکاح است و اگر ترک فعل افضل بودی برای مشر و غیره
بی درین ماکثر ادیان است و یکی از فوائد تکثیر ازواج که مخصوص ذرات انثه است آنحضرت است صلوات
تقصید تلخیص انکام درونی نقل محاسن آنحضرت و اطلاع بر سیرت پاک که می مطلع نتواند شد بر آن طایفه
نم ازواج آنحضرت بودند که گشته شد بر دو عم و زوج و بی چنانکه مفید بود پیرام حبیبه شهن رسول خدا در آن وقت
غیر ذلک پس اگر اینها مطلع نمی بودند بر کمال حسن خلق و طهارت سیرت و بی صلی الله علیه سلم طویل اشهر
اقتضای کرد میل ایشان را با با و قرابت پس در کثرت وجود و سادگشت ایشان بیان معجز است
اگر بود ظاهر از باطن صلی الله علیه سلم و اکو اصحابه جمیع تنه حدیث حبیب او در دنیا
بش مشهور بر زبانها انجین شده و امام غزالی در احیاء العلوم و حصه کشف است در آله این
یری از کتب فقها این چنین نقل شده در برج عبارت اشکال دارد است بسیار از دنیا نیست
حقیق محدثین میگویند که بعد از تنوع طرق و استقصا رآن در آن علوم و مردم که گفتند ثلث نیست پس اشکال
ما قاطع است و در اکثر طرق لفظ من الدنیا نیست و برین تقدیر اشکال توبه ندارد در تحقیق این معنی
یت و بیان معانی نکات آن در شرح مشکات کرده شده است فلینظره و حاصل در نوم آنحضرت
صلی الله علیه سلم نوم آنحضرت بر قدر اعتدال بود نمی کرد نوم فوق قدر محتاج الیه و منح نمی گردید از قدر
الیه و اینجا است که در احادیث واقع شده است که نمی خواست که یکبار بیدار صلی الله علیه سلم
پنجم گر آنکه سیدید در آن نمی خواست که بیدار نماز گر آنکه سیدید در آن یعنی در قیام بودی در دنیا
بودی چنانکه عادت شریف وی بود در فاضل عبادات و شب گاهی خواب رفتی بعد از آن بر خاستی و
زگرودی باز خواب رفتی بکذا چند بار بختی و برخاستی و درین صورت نیز دست می آید به خواب نمی رفت
و هر که خوابی بیدار رفتی خواب بر پهلوی امین کردی در جانب قبل و رخا شریف بر گفته است
و در صورت تعویض است که کردی در آن راه را و نهادهای سر رکعت دست تا اسان کردی و در جاست
زود تر نوم بکایت میگویند گرفته اند که مشهور است و آن نیست که قلب معلی است در جانب راست
چون در جانب راست بخسید در آن آسایش و راحت میباشد پس اگر می خواب و چون
مقدور محمد دل در قلق ماست و مستغرق اگر دو نوم آنحضرت قلق قلب معلی بودی

و طلب مستقر و میل وی بدان و کثرت نوم و نقل وی داخل است در بعضی طعام و گوارای
 و لیکن نوم برین عین است بر قیام میل و برخاستن برای غایب کسی که طالع صحت بدن و آسایش قلب
 ضروری اند چنانکه اطباء نوم بجانب سیر میکنند و انبیا که طالع صحت قلب معنوی و حیات حقیقی اند چنانکه اتصاف
 خواب بجانب سیر اختیار کرده اند این نکته مشهور است در میان قوم و صاحب مواهب می گوید که درین سخن
 چیزی است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواب نمی کرد قلب می خواهم نوم بر جانب ایمن باشد یا آسیر
 و این حکم ثابت است مراد او ایما و تعلیل این نکته مستقیم نیست مگر در حق کسی که خواب کند دل می پسند
 تعلیل او بجهت تیانم که عادت شریف وی صلی الله علیه و سلم بوده فرموده که آن اندیکب التیانم فی کل شی
 الحریث یا بقصد تعلیم و ارشاد است که دل ایشان می خستد انتهی و میتوان گفت شاید که بیداری و بشاری دل
 در صورت خواب بردست است اشد و اقوی باشد بجهت قلقل و عدم مزاحمت طبیعت که مذکور شد و چون
 بردست چپ واقع شود کمتر دست تر گردد بجهت مزاحمت طبیعت از جهت مذخولت حکم طبیعت در نفس شریف
 آنحضرت در بعضی اشعار و در بعضی ایجاب پس بیداری در هر دو صورت حاصل است و درین صورت بیشتر
 و ظاهر مقصود قوم همین باشد نعم ظاهر عبارت ایشان تا ظر و موم در آن است و الله اعلم و حدیث تمام
 عینای و لایانام قلبی صحیح است روایت کرده است آنرا بخاری از حدیث عایشه رضی الله عنها که گفت بآن
 حضرت یا بخواب میروی یا رسول الله پیش از آن که در ترکیبی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم تمام عینای و لایانام
 قلبی و صاحب مواهب اندر می گوید که عدم نوم قلب آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار است که قلب چون قوی
 باشد در وی حیات خواب نمیرد و او را وقتیکه خواب کند بدو بود اینجا حاله مرتبتر اصلی الله علیه و سلم و مگر کسی را
 که زنده گردانیده است حق تعالی او را بجهت خود و اتباع رسول خود روزی کرده است او را نصیحت از آن و نقل
 کرده است صاحب مواهب از یکی از بزرگان وقت خود که صاحب معارف و حقایق بود گفت
 عینای و لایانام و لیکن قلبی و الله لایانام و کیف نیام عاشق مسی ستهام مظهر الی وجه الحب شاخص علی الدوام
 انتهی پوشیده ماند که در حصول نصیحت از حیات قلب و عدم تمام قلب که صاحب مواهب آنرا لازم و
 و نتیجه حیات داشته است در بعضی اولیا را بمقدار محبت الهی جل جلاله و متابعت حبیبی می سخن خواهد بود
 اگر در دعوی اشتراک این حال میان آنحضرت و غیر وی صلی الله علیه و سلم و ذکر این عبارت و مقال
 بیاگران می آید و اگر باشد هم ترتیب احکام آن از عدم اتعاض وضو مانند آن مفتی خواهد بود که آن از
 خصایص آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شنیده شده است که بعضی از جمله صوفیه در قریب این زمان عوی

بیدار دلی میکردند و از خواب بر میخاستند و نمازی کردند و می‌انگشتند و ادعای تقاضا بسم درین مسئله
 می نمودند که علت مشترک است که هیچ قیاس است و این از جهل است و شرط قیاس عدم اختصاص حکم است
 بنصوص علیه و البتة التوفیق ماند آنکه در حدیث لایان قلبی و حدیث نوم آنحضرت صلی الله علیه و سلم لایان قلبی
 در وادی از نماز صبح تا آنکه برآمد آفتاب و گرم شد و بیدار گرد آنحضرت لشکر را اشکال آورده که چرا طلوع
 آفتاب را چون بیدار بود دریافت و جواب داده است نوم می ازین اشکال بدو جواب یکی آنکه قلب از رک
 نمیکند از محسوسات مگر آنها را که متعلق باوست چنانکه گذشت و الم و مانند آنی آنچه متعلق است بعین ادراک
 طلوع و غیره و بکار چشم است و وی خود ندانیم است اگر چه قلب بلفظان بود یکی بیدار باشد چشم بسته بود
 و فجر طلوع کند در نمی آید اگر چه بیدار است دوم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم را دو حالتی است حالتی است
 که قلبی نایم نیست و این غلب است و حالتی است که نایم می گردد دل می و این نادر است و عقده نوم از
 صلوٰة درین حالت بود گفت نوم که صحیح مستند جواب اول است و ثانی ضعیف است یعنی تخار است که عدد
 نوم قلب حاکم دائمی است و ثابت بود بر جمیع احوال و عبارت حدیث نیز برین وجه است و بعضی هنوز اشکال
 باقی دارند و گویند که اگر چه او را که طلوع فجر تعیین است که قلب در آن آن نکند و لیکن می باید که در اید در وقت
 طلوع را زیرا که از ابتدا طلوع فجر تا روشن شدن آفتاب مدت طولیه است که تخلف نمی ماند مگر بیکه مستغر
 نوم است و در فتح الباری گفته که این سهجا در و دست با آنکه احتمال دارد که قلب شریف آنحضرت صلی
 الله و سلم در آن وقت مستغرق بوده باشد بوجی و لازم نمی آید ازین صفت او نوم چنانکه در اوقات
 دیگر در قیقه مستغرق می گشت در حال ایقاعی وی حکمت درین بیان شریعت بود بعضی حصول اتباع
 زیرا که آن وقت در نفس چنانکه در وقوع سهو در نماز گفته اند و چون در حال صرف یقظه کاشم
 نیز بیدار بود سهو واقع می شده باشد درین قیقه که سخن در آن است چرا واقع نشود و لذا گفته اند صحابه
 رضی الله عنهم که بود آنحضرت که چون نوم می کرد بیدار نمی ساختیم او را تا آنکه خود بیدار میشد زیرا که ما در
 نیافیم که درجه حال و مقام وی است صلی الله علیه و سلم پس نوم وی و صلوٰة وی و نیان
 در ازجه افت نوم قلب بود بلکه از تصرف از حالتی بحالتی دیگر بود مثل آن که بلند تر از آن است
 و برای ماکه انقل صاحب الواسع من الغاضی ابو بکر العربی المالکی و بعضی از متصوفه گفته اند
 این ابتلائی بجهت تعلق آنحضرت بتدوین توکیل حال و عدم تفویض آن بتقدیر رب تعالی و چون
 نیز ضعیف است زیرا که این توکیل توفیق و تائید و اتمام بود یا مثال امر الهی

بعضی گفته اند که معنی قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لایام آنست که مخفی نمی ماند بر حسن حال
 و معنی آنست که مستغرق نی در نوم که در نیام و خود حدیث را گوید اگر این قابل تحقیق
 در باب یاد آن حالت است و در این بیدارست زیرا که آن آنحضرت نیام می و لایام فلی جوید
 است از قولی عایشه که گفت بخوابید و تو ای رسول الله پیش از آنکه در ترکی و ایستادی هستی که قتل و زندان
 با نعماتش اظهارت بدیده متعلق است بایم و ترس باید که حمل کرده شود و قیام او بر تعلق قلب و ظاهر عبارت
 حدیث صدق عالی شریف است بنامیده بکماله ای و بعضی به ایت آمده است که فرمود من
 می نوم ای می گوید شمار احکامیه پس جواب حق آنست که بشیخ ابن حجر گفته فانه مع الیه التوفیق و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم نمی می کرد از نوم بر روی افتاده کردن و در سنن ابی داود آورده که آنحضرت گذشت
 بر مردی که بنامیده بر روی خود را بر او را پایی مبارک خود فرمود بر خیز و نشین که این نوم جنبه
 و صحت دارد و در باب گفته که نوم نوم بر پشت است و نوم بر روی از روی روی ترا گفته که نوم
 نمیکند و تلفظ است از روی نوم ای و نوم نوم می گوید که خفتن بر چهار وجه است
 خفتن بر ظهر بری خیرین که نم می کند در آسمان و کواکب و فکر می کند در آیات آج خفتن بر پهن بر
 مستعدین و بر خیزندگان برای ناز شب و خفتن بر بسیار برای راحت نیزندگان بهضم طعام و خفتن بر روی
 برای نمون بخمار بخیزان او کما قال و خواب می کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گاهی بر فرش و گاهی بر
 نشیمن و گاهی بر پلاس و گاهی بر زمین و بود فرودش می از چرم که حشو او نیفت بود چنانکه گذشت این
 و در باب علل آن شریف که متعلق بحال ای و شرب و لباس و نم و نوم بود از کتاب مواهب
 نقل کرده شد در بیات آن درین ابواب و ابواب دیگر بسیار است در کتاب شرح سفره
 و شرح مشکات و جز آن مذکور است در بیجا کفایت این کرده شد فقط متوجه با الحیز

الحمد لله که اول جلد مدارج النبوة

3986

چهارم ذیقعد ۱۲۶۹

زین العابدین

IRAN RE
 Libr